

عبدالحمید اشراق خاوری

درج لئالی ہدایت
گوہر سوئم

۱۲

این مجموعہ با اجازہ محفل مقدس روحانی ملی ایران
شہد اللہ ارکانہ بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شدہ است ولی از انتشارات مصوبہ امری نمیشد
شہر الطک ۱۳۲ ہجری

کفر سوم

از حج کلمه ایست

مجلد سوم در کمال همت گوهر سوم

در تباریح جیتا شارعین از این و در کتب منی از اصول و فروع شریع
مستقل بربیک تابش و شمع شمع

تابش

در ذکر کرم و در اینست که در عصر از شیخ اثر فرزند ای در عالم ان
در روز و در اینست که در عصر زمان برای تربیت و حفظ نظام عالم است
خالد که جل جلاله در کتاب استابا قدس میفرماید قوله تعالی این لذتی و توا
بصائر من الله یرون حد و الله لیب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذم
عقل انهم من هیچ بیجاغ انتهی و در کلمات فرود سیه میفرماید قوله تعالی فم علی
در این مین مظاهر قدرت مشارقی قدر یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا و اصحاب
میفرماید و بدین و تمسک بان و میت میباید آن است سب بزرگ از برای نظم جهان و طینان
من فی الامکان سستی ارکان من سبب قوت مجمال و جرات شد برستی بیگوم
آنچه از خام ملذون کاست بر غفلت اشرا فرود و توجیه بالافره حرن و مرن است (استمعوا یا
اولی

یا اولی الابصار شمع اغنیروا یا اولی الانظار انشعروا
از این قبیل بیانات در آیات الهیه بسیار است
حضرت عبدالنهار در مقام وضاحت مفرم فرمایند

چون نظر خود مکنیه ملاحظه میسنانیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی
و وجود انسانی کلا و طره امتحاج بربی هستند اگر زینتی مرفی نه داشته باشد
جنگل میشود گیاه بیجوده میزود اما اگر دهقانی پیدا شود و زرمی نماید فرمها بجهت
قوت ذوق الارواح محبت گردد. پس معلوم شد که زمین محتاج تربیت
دهقان است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرفی با نند بی شمه میشوند
و اگر بی شمه ماند بی فایده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت
بی شمه با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت ترکیب مییونند میوه
شیرین بخشد و اینها ادله عقلیه است ایوم احسن عالم را دلائل عقلیه
لازم است. و همچنین در حیوانات ملاحظه شما که اگر حیوان تربیت شود
احسنی گردد. و چون انسان بی تربیت مانند حیوان گردد بلکه اگر او در محکم
طبیعت گذاری از حیوان است تر شود و اگر تربیت کمی تا که گردد زیرا اکثر
حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در او (۱) سطر
است قبا ابناء نوع خویش را بدزد و بجزو پس ملاحظه کنید که تربیت است که
شروع است و ظل طرکان است که تربیت است که از حیوان به انسانی مکنید. تربیت است
که این علوم و فنون عقلیه را ترویج میسناد. تربیت است که این انکشافات

۴
 و مشروعات جدیده (را) مینماید. و اگر مری نبود هیچ وجه اینگونه اسباب
 راحت و لذت و نهایت فراخ نمیشد. اگر انسانی را در بیامانی بگذاری
 که آنرا، نوع خویش (را) بنیند شمه بی نیت که حیوان محض گردد.
 پس معلوم میشود که مری لازم است. لکن تربیت بویژه قسم است
 تربیت جنسانی تربیت انسانی و تربیت روحانی
 اما تربیت جنسانی بجهت نشوونمای این جنم است و آن تمهیل
 میست و تحصیل اسباب راحت و رفاهت است که حیوان با انسان در آن
 مشترکند.

و اما تربیت انسانی عبارت از لذت است و ترقی. یعنی سیاست و نظام
 و سعادت و تجارت و صفت و علوم و فنون و کتشافات عظیمه و مشروعات
 حسیه که مدار متبازان از حیوان است.

و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن کتسابات کالات الهیه است
 و تربیت حقیقی آن است. زیرا در این مقام انسان مرکز مشروعات روحانی
 گردد و مظهر کفعملن انسانا علی صور و تینا و میثا لثا شود. و آن نتیجه عالم
 انسانی است حال مایک مری میخواستیم که هم مری جنسانی و هم مری
 و هم مری روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد. و اگر کسی بگوید که من در کمال
 عقل و ادراک و محتاج بان مری نیستم او منکر بی نیات است. مثل طفلی که گوید من
 محتاج تربیت نیستم عقل و فکر خود حرکت مینماید و کالات وجود را تحصیل میکنم و مثل
 آنست

آن است که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چون که بسیار کوران هستند که
 گدازان میکنند پس واضح و مشهود است که انسان محتاج
 غیر بی منت. این مری بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کمال و
 ممتاز از جمیع بشر باشد. چنانکه اگر مثل سار باشد مری نباشد. علی
 الخصوص که باید هم مری جنسانی باشد و هم مری
 انسانی و هم مری روحانی. یعنی نظر و مشیت امور
 جنسانی و هدف و هیئت اجتماعی شکل کند تا قاصد و تعاون در سعادت
 حاصل گردد و امور جنسانیه در جمیع شؤون غنظم و مرتب شود.
 و همچنین تاسیس تربیت انسانی کند یعنی باید حصول و افکار را چنان
 تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف شود و
 حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد
 در روز بروز مقیسات و کتشافات و مشروعات از رویا و باید و از محسوسات
 استدلال و انتقال بمعقولات شود و همچنین تربیت و روحانیت نماید
 تا حصول و ادراک بی بسالم ماوراء الطبیعه برود و استغاضه از نفحات معده
 روح القدس نماید و بلا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانی
 مظاهر سنومات روحانی گردد و تا اینکه جمیع اسماء و صفات در مرتبه
 حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لَعْمَلْنِ اِنْسَانًا عَلٰی صُورَتِنَا
 و مثالی

وَمَا لِنَا أَنْ نَقُولَ بِشَيْءٍ مِنْهُ . و این معلومت که قوه بشریه از عهد جین امر عظیم
 بر نیاید و بنت هیچ فکریه کفیل چنین مواجب نتوان نمود . شخص واحد
 چگونه تا پیش این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند . پس باید
 قوه مصنوعیه و بانیه نمایند کند تا بتوانند از عهد این کار بر آید
 این ذات مقدس طالع انسانی را زنده کند و هیئت کوه ارض را
 تعیین دهد . و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید
 تا تا پیش حیات جدید کند و اناس بدیع وضع نماید . نظم
 عالم دهد و ملل و امم را در نظر ثابت واحد آورد . خلق را از عالم
 نقایص و زوایا نجات دهد و بکالات فطریه و اکتسابیه تشویق
 و تحریض نماید . البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهد این
 کار بر آید باید با نصاب ملاحظه کرد این مقام انصاف است
 امری را که جمیع دول و ملل عالم را جمیع قوی و خود ترجیح نهند
 و احضار نکند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجزاء نماید . آیا
 این بقوت بشریه ممکن است ؟ لا والله .

مثلاً حضرت مسیح فرود آمد و صلح و صلاح را بلند نمود و عالم
 آنکه جمیع دول قاهره و با جمیع جنود در این کار عاجزند . ملاحظه کن
 که چه قدر از دول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه و المان و روس و
 انگلیز

انگلیز و سایرین کل در زیر یک خیمه درآمدند . مقصد این است که ظهور
 حضرت مسیح سبب الفت بیابان این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی
 آن اقوام مختلفه که مومن حضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمود
 که جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند . تا در زمان تطنین که او سبب
 اعلاای امر حضرت مسیح شد . و بعد بسبب غرضهای مختلفه بعد از مدتی
 باز اختلاف در میان افتاد . مقصود این است که حضرت مسیح این نام
 جمع کردند اما بعد از مدتی مدیده دول بسبب شد که باز اختلاف حاصل
 شد . اصل مقصود این است که حضرت مسیح با موری موفق شد که جمیع ملوک
 ارض عاجز بودند بحجت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد . و عادات قدیمه را تغییر
 داد . فلذا خطه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و
 فنسکیان و سایر ملل اروپا چقدر اختلاف بود حضرت مسیح
 این اختلافات را زایل کرد و مسیح سبب حجت میان جمیع این قبائل شد . هر چند
 بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را هم زود کن مسیح کار خود را کرد .

مقصود آنکه مرتبی کل باید که مرتبی جسمانی و مرتبی انسانی و مرتبی
 روحانی باشد و ما فوق عالم طبیعت و اراده قوتی دیگر گردد تا ما را تمام معلم
 الکی شود و اگر چنین قوتی قدامتیم بکار بندگی تربیت نتواند . زیرا
 خود ما قضاوت چگونه تربیت کمال تواند مثلاً اگر خود ما دان باشد
 چگونه

چگونه دیگران را ذات نماید و اگر خود ظاهر باشد
 چگونه دیگران را غافل کند و اگر خود ماسوفی باشد چگونه دیگران را
 الهی نماید. حال باید انصاف کنیم این عطا هر الهی که آمد حاضر جمیع
 این صفات بودند یا نه. اگر این صفات را نداشتند و حاضر این کالات نبودند
 مری حسی نبودند پس باید بدلال عقیده بخت عقلا نبوت حضرت موسی و
 نبوت حضرت مسیح و سایر مظاهر الهی را اثبات نمایم. و این در اول
 راهین کردی که میکنید. **قولنا منته** منقولند. **بدلائل**
عقلیه ثابت شد که مری در عالم در نهایت از وراست. و این
ترتیب باید بقوه مدسیه حاصل گردد و شهادت
از قوه مدسیه و حی است و این قوه که مافوق
قوه بشریه است ترتیب خلقت
از مراتب

۲- در بیان اینکه دین باید با علم و عقل مطابقت داشته باشد. در کتاب تفصیل الاله
 الیقین **ناب استخوانیت حضرت عبداله** حجت ما بنظر ما یبند **قولنا لاهل**
 دین الهی مروج علم است و موسس فنون در بین مسلمانان و شارح حقایق چنانکه قوم عرب نهایت
 جهالت بودند بلکه کور و کره بشاید تمام در جزیره العرب بر طرف اشتهاد و اصفی مالوف و باقی
 اعمال و پیشینه عادات موصوف چون جمال محمدی از افریق نیز که بطحا جلوه نمود و دین استخوان
 قدرت و قوتی نبود که در اندک زمانی این قوم جاهل در جمیع علوم و فنون سرعته و انایان شدند
 و نوهش علوم و فنون فلسفه و فاضل احوال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند
 چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخار صد فنون گشت و علم جهان در اسی در اندلس امین نمود که جمیع
 دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آند انده اقباس انوار علم از شکات و اسی اسلام پیروزند
 از آن خلک جوانی از االی اروپا در مدارس کوردوفان از اتمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمودند
 و چون با اروپا مراجعت کردند چنان جلوه نمود که او را در مدتی قلیه پاپ انتخاب نمودند و جمیع اقلام
 اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ دربار فرانسوی مذکور و تاریخ مذکور مطبوع با در بیان
 بخصوص تاریخیه مثبت و همچنین ملاحظه نماید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در خایت نعت و سیری
 در جوی

۱۰
در سحر ای عمل و نادانی سرگردان چون حضرت کلم محمدی بنا ر موقده الهی گشت و از شد طو لعه
نور مشاهده فرمود بحدایت اسرائیل بزخاست آن قوم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم سنگران
و محمود و محروم از جمیع علوم و فنون را بار من تقدیر کشانید و تاسین بین آنه فرمود و بصریح پرده خست
و وصایای الهی فخری داشت در اینک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و او آوازه اسرائیل
شرق و غرب سید و صیت انانی اقا ایم عالم را ب حرکت آورد حتی خلا سفر یونان اکثری مانند تهر
و فیثا غورث ارض مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و بلاد یونان شتافتند
یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند - انتهای - افاقه حسن است

و نیز در شب هفتاد هفتاد و نین سال با حضور امام قاضی فرمودند قول الله الاصله مسیح فرمود
پر درین است لکن این ابقوا بین علیه و عقلیه باید مطابق نمود چه که اگر مطابق نباشد طغیان
و یقین تام حاصل نشود یوحای فر الذذب (غیر از یوحای صحافی است) روزی در کن رود
راه میرفت در اقامت مشاهده فکر مینمود که چه طور است یک میوه و یک استه میوه است بعقل مطابق نماید
دید طفل در کنار دریا آب دریا را در کاسه میریزد و باو گفت چه میکنی جواب داد خواهم دریا را در کاسه
آب گنجایش هم گفت چه قدر تو جاهل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت که تو
از من فریب تر هست که میخواهی اقامت مشاهده را در عقل گنجانی پس یوحای فرمودند که مکن نیست مسئله
تطبیق بعقل نمود و حال که هر چه را با تطبیق بعقل و علم نمود و الا چگونه قابل قبول میشود اگر تطبیق
نگویم و عقل تا قبول کند چگونه قبول میکنید پس باید مسئله را تطبیق بعقل و علم نایم و تحقیق تام
کنیم که چگونه در در پرست این نبوت و نبوت تمیزی است حقیقت سیحی مانند آینه است که شش
الو حیت در آن جلوه نمود اگر این آینه گوید این چراغ در من است یعنی صادق است پس سیحی نیز در

سیم علامه : اب و ابن و روح القدس و معجزه جبرائیل و میکائیل است

۱۱
بود و از این تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه کیفیت تعدد ندارد و بطور بیان
میکشیم باید تخری حقیقت نمودند تقلید زیرا میباید منتظر نسخ بودن شبها گریه و زاری میکنند
که خدایا مسیح را بفرست و طی چون اهل تقلید بودند وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند
اگر تخری حقیقت میکردند و در اصل نیز بودند بلکه میرستیدند - انتهای -

و نیز حضرت عبداللہ صاحب کتاب و در یکی از نطقهای پاریس میفرماید قول الله الاصله حضرت علی
و امام حضرت محمد فرموده اند هر مسکله با علم موافق است باید با دین نیز موافق باشد آنچه حاصل
ادراک نماید دین آن را نباید قبول کند دین علم توأمند هر دینی مخالف با علم باشد صحیح نیست
در نطق لندن که در روز و پنج فرمود میفرماید دین علم توأم است از یکدیگر تفکاک نماید
و از برای انسان دو مال است که با آن پروا از نماید جراح واحد کفایت کند هر دینی که از علم قاصر
عبارت از تعالید است و مجاز است حقیقت لذا تعلیم از فرین دین است خطا با صحت
و در کتب الاطالی میفرماید دین باید مطابق علم و عقل باشد و در قطب سنانی نفوذ نماید اگر
مبتن باشد نه اینکه عبارت از تعالید باشد انتهای امکان این بیانات در الواج مبارک بسیار است
پروفتی و لطفی لونیان در رساله علم و دین خود میگوید یکی از مسائلیکه امر و نهه پیش از هر چیز فکر
بخود مشغول داشته رابطه و مناسبت علم و دین است عصر حاضر عصر علم و دانش است پیشرفته
و ترقی تیکه در یکصد سال اخیر تضییع علم گردیده است بقدری مهم و قابل توجه است که سبب حیرت و
تغیب افراد بشر گردیده است... آنها همین ترقیات غیر منتظره و همین اختراعات و کشفیات
حیرت انگیز با عث شده که انسان بطرف ماویت سوق داده میشود... ترقی افکار عمومی موجب
بنی اعتدالی نسبت بدین شده... خصوصاً در مشرق زمین یعنی در حالیکه روح بیداری تازه در

آینا

نهاد می شده است جای ناشف است که این خیالات دائره خود را وسیع نموده و قدم فراتر نهاد
 یعنی این ترقی و پیشرفت علم نه تنها بی اعتدالی را برین شعار خود ساخته است بلکه درین اطراف مخر
 استخر قرار داده... پس از بیانات مفصله که راجع به تعریف علم و دین و... و بگویند بالآخره
 میسوزد هر فرد انسان باید طالب خوشی و سعادت و آرامش فراوان دیگر باشد و یکی دیگران را بخواند
 این صفات عالی را فقط دین می تواند بدهد برای تحصیل نیکی و سعادت تنها علم کافی نیست بلکه
 دین باید علم را تقدیس و تکمیل نماید اگر چنین نباشد تمدن بشر بر روی ریگ بنا شده و استحکامی
 ندارد و با ورزش یکین مادی مخالف یا یک نسیم تند خراب و ویران میگرداند و انتهای آن خرابی است
 ۳ - در سیر تجدید شرایع و ادیان در هر عصر و زمان در ذرات سوره
 کتاب تفصیل الدلیل الیهی مطبوع است... جلال مولا علی علیه السلام میفرماید (صلی الله علیه و آله)
 قوله تعالی رک جان در دست بزرگ دانست در در زمین و بدانی در آن میکند هر روز را
 رازی است و هرگز آوازی در دام و زراد دانی و فرود از دران دیگر اهر فرزا گران باشد
 سخن از امر و زرنید دیده میشود گیتی را در دای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته
 مردمانیکه از باوه خود بینی سرست شده اند بزرگ دانان را از او باز داشته اند این است که خود هم
 مردمان را گرفتار نمودند نه در میدانند دران می شناسند رت را اگر انگاشته اند و در
 دشمن شمرده اند شوند و از این ندانی را باستید و بگویند شاید آنها که در خوابند بیدار
 انجلی و در لاج دیگر میفرماید (صلی الله علیه و آله)

الکومین است و فریب اندا که مذمت خود و تسلیم نمودن
 سبب علت بعضا بنمایند این اصول و قوانین و راه های حکم مستین از مطلق و احد ظاهر و
 مشرق و احد مشرق و این اختلافات نظرمصاح وقت و زمان و قرون و عصا نوبه انتهای
 حضرت عیسی الهی از مفاد خدا میفرمایند صریحاً قولاً لا اهل... شریعتی است
 برد و قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل و عانی و اطلاق
 روحانی دارد این تفسیر تبدیل میکند این قدس لاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح
 و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت یسح و شریعت محمد و شریعت حضرت تالی و شریعت جمال
 مبارک است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابدان منح می شود زیرا آن حقیقت و حاکم است
 نه جهانیه آن ایان است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است مروت است
 امانت است محبت است مودت در حال است رحم بر فقیران است و فریاد می مظلومان
 و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است پاکی و آزادی و افتادگی است و علم و سبب
 ثبات است این اخلاق روحانی است این احکام ابدان منح میشود بلکه تا ابد لا باد موعی و برقرار است
 این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در او و بر هر دوره شرفی است که
 یعنی فضائل انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند مثلاً در میان یهود و راه خرد و یونانی
 مقارن غلو عیسوی شریعتی است از میان رفت صوتی بدون روح باقی ماند قدس لاقداس
 او میان رفت و سخن خارج قدس که عبارت از صوت شریعت است در دست آنها افتاد و همچنین
 اصل شریعت حضرت یسح که عظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دستش
 و در این مذهب و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علی سوم نامه
 آن

آن را سبب تعلق نفس که روحانی و فاضل عالم انسانی است غیر منوع و باقی و برقرار
 و در هر چه پیوسته می گردد با آدمی قسم ثانی از شریعتاً الله که تعلق به عالم حسانی است
 مثل صوم و صلوة و عبادات و کساح و طلاق و عتاق و محاکات معاملات و مجازات و قصاص
 بر قتل و ضربت و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بحیوانات است در هر دو رویی زاد و
 انبیا تبدیل و تغییر باید و منوع گردد زیرا در سیات معاملات و مجازات و احکام با تقصا
 زمان لابد از تغییر و تبدیل است و نیز در مفاصل خاص **ص ۲۲** مینویسند
هو لما ارجلی احکام نیز سبب تبدل و تغییر زمان تبدل شود مثل گذر زمان موسی تقضی و مناسب
 حال شریعت موسوی بود و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغییر یافت قسمی که دیگر شریعت
 موسوی مناسب موافق عالم انسانی بود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت روح نسبت ربکنت و طهارت
 حرم فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون از بعد من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمة تورات کلیل
 کردند ماضی لحم مخنوق و قرابین احسام و خون و همچنین با این احکام از بعد ابائی گذشتند
 بعد بولس لحم مخنوق و ذبائح احسام و دم را نیز حلال نمود و تحریم ذناب ابائی گذشت چنانکه بولس
 آیه **۱۱۱** از فصل **۱۱۱** از رساله خود باهل و سیره مینویسد (من میدانم و معتقدم بر مسیح که هیچ چیز حق
 نیست بلکه هر چیز حق است بجهت آن کس که نفس میبرد) و همچنین آیه **۱۱۵** از فصل **۱۱۵** از رساله
 بولس بطیطوس مذکور (جمع اشیا بجهت پاکان پاک است و از برای ناپاکان چیزی پاک نیست
 زیرا آنان کل نخبند حتی عقول و ضمائرشان) حال این تغییر و تبدل نسخ بجهت آن بود که هر چه
 قیاس بضر موسی میشد بلکه حال و تقضی کلی تغییر و تبدل یافت لهذا آن احکام منوع گردید
 در مواضع دیگر از آثار علم الهی در خصوص سبب موجود از جمله در کتابت جلد دوم ص **۱۱۵**
 و غیره

و غیره مراجه فرماید و در **کلیح** میسر جولیا میفرماید **قولنا لا اخل...** او بیان نموده از یونانی
 الی الاکان پایانی ظاهر شده و هر یک تا آنچه باید باشد محرمی داشته خلق را زنده نموده و نوریت بخشید
 و تربیت کرده تا از ظلمت عالم طبیعت نجات یافتند بنور انیت ملکوت رسید و کلی محرومی و محرو
 شرعی که ظاهر شد مدتی از قرون کافل سعادت عالم انسانی بود و شجر بر شمر بود ولی بعد از مرور قرون
 و محصار چون قدیم شد بی اثر و نماند لهذا دوباره تجدید شد دین الهی کی است و کلی تجدید لازم
 حضرت موسی مبعوث شد و شرعی گذشت بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی از عمل نجات یافتند
 رسید و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند ولی بعد از مدتی بعد از آن انوار غروب کرد و
 نوریت نماند روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت گو بساطع حضرت مسیح ظهور نمود و با
 جهان روشن شد **مفصل** این است دین الهی است که مرتبی عالم انسانی است و لکن تجدید لازم
 در حق را چون بنشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و سوهه تر بار آرد لکن بعد از مدت میرد
 کهن گردد از ثمر بار زمانه لهذا باغبان بحقیقت دائه همان شجر را گرفته در زمین پاک میکار و دوباره
 اول ظاهر میشود - **دقت** نمایند عالم جوهری تجدید لازم نظر عالم حسانی تا کمال آن قیامت و حکم تجدید یافته
 حالت تجدید یافته خلوق تجدید یافته شروعات کثافات تجدید یافته ادراکات تجدید یافته پس چگونه میشود
 امر عظیم دینی که کافل ترقیات و فو العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل انسانی
 و نورانیت و وجهانی بی تجدید ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت زردانی است - **کلیح**
 و در اینست عبارت از عقاید و رسوم نیست در اینست عبارت از تعالیم الهی است که همی عالم انسانی است
 و سبب تربیت احکار عالی و تحسین خلاق و ترویج مبادی عزت ابدی عالم انسانی است - **انسانی**
ص ۲۲ تا ۲۵ - جلد سوم و کتابت - **۱۱۵**
 - ۱۴

چنانچه ملاحظه نماید که در ظهور هر یک از مظاهر الهیه در عالم عقول و انکار و ادراج رقی عیبی حاصل
 نشود و جلالت درین مظهر الهی ملاحظه نماید که چه قدر ترقی در عالم عقول و انکار حاصل گردیده و حال بیست
 اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات صبیحه و این تعالیم الهیه آن جهان تاریک را روشن
 نماید و این قائم کلین را بهشت برین فرماید الهی و در جمعیت اشخاص اندک نیز نمودار شد
 قولنا الاهی مظاهر الهی اولی سلیخ و درین حقیقت هستند چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و حقیقت
 پیدا شود خدا یک نفر الهی را میفرستد حضرت موسی مدد و در وقتیکه مظهر تاریک بود و جهل و نادانی
 احاطه نموده نفوس در جهل و خویش بودند حضرت موسی معلم الهی بود تعلیم آیات بانی کرد ملت
 اسرائیل را تربیت نمود از جهل و ذلت نجات داد نفسی در جوانی عزت رسانید در علوم و فنون احکام
 و در تیره تاریک برای آنان میبازید خزانه عالم انبانی میبازید آنها متشکر گردید بعد کم آن آثار الهی
 محو شد و هوی و هوس شیطانی غلبه نمود و ظلمت احاطه کرد و باره صورت احدیت بلند شد شمس
 حقیقت درخشد غمناک روح القدس میدار رحمت برید انوار هدایت عالم را روشن کرد عالم یک
 لباس جدیدی پوشید خلق جدید گردید و قدرت بر اعلام شد این عالم بهشت برین گردید
 قبایل مختلفه و شعوب متنوعه متحد شدند بعد از مدتی مردم این فوئیس الهی را فراموش کردند این
 مضایح بانی از صورت قلوب محو شد قائم حقیقی نماند ظلمت حقیقت و نادانی احاطه نمود حال
 حضرت یسحاق که الله صمد و آن اساس اصلی را تجدید کرد آن تعالیم الهی زمان سیح را و آن مضایح
 عالم انبانی را دوباره ظاهر کرد و تشنگی را بسیار نمود و فاخته را خوشبخت و عرومان را محرم و کسرها نمود
 و در وقت عالم انبانی را اعلام مساوات برتر را از شراد پس شما اجمیعا باید بجان دل بکشید در زمین سیح
 شرحی زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود مقتضات باطله نماند و جمیع متحد گردند (مطالعات علی ص ۱۷۵)

ایشان

اینک شرح حال مظاهر متحد و ذکر برخی از اصول و فروع شریعت یک پیر از بحول الهی الهی
 شجاع اولک حضرت ابراهیم
 خبر که در تاریخ حضرت ابراهیم چنین مکتوب است - قوله

عبرانیان قبیله ای بودند از قبایل کلدیه و بطور بدوی زندگی میکردند چندین هزار سال قبل از این
 حضرت ابراهیم که از بزرگان این طایفه بود جماعتی از کسان و بستگان خود را برداشته کهنای
 مهاجرت نمود -

کغان که آن فلسطین هم میگویند قسمت جنوبی مملکت سوریه است و آن مملکتی است خوش
 و هواد پر نعمت و در کنار دریای سم واقع است از خصایص فلسطین نخل اردن و دریاچه بحر لیت است
 حضرت ابراهیم در سپرداشت اسمعیل و اسحق اسمعیل به بستان رفت و قوم عرب اول او شدند
 اسحق در کغان ماند سپرد حضرت یعقوب به اسرایل بود و چون بسیاری از عبریهها اولاد
 هستند ایشان را بنی اسرائیل و اسرائیلی نیز میگویند -

یعقوب دو ازاد سپرداشت که یکی از ایشان حضرت یوسف است و دستار او با برادرش که با عث
 رفتن او بمصر شد معروف و در تورات قرآن مجید مسطور است حضرت یوسف در مصر مقام عالی
 و بواسطه او بنی اسرائیل بمصر رفتند و مدتی آنجا خوشی گذراندند اما کم کم مصریهها و فراعنه با ایشان
 بنای بد رفتاری گذراندند چنانکه مجبور شدند از مصر خارج شوند - آنگهی -

خبر که در کتاب ائمه العالیین الهی چنین مکتوب است قولنا

(ص ۳ تا ۴) جز اول جدا اول ابراهیم - ابراهیم نامبرده کرد تورات است در قرآن
 سوره انفاس آیه ۲۷ نام پدرش آزر گفته ولی برب ظاهر اینک با یلعازر مستخدم او شتق شده

Zeitische

این کتاب از کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام است و در کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام موجود است
 این کتاب از کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام است و در کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام موجود است
 این کتاب از کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام است و در کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام موجود است
 این کتاب از کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام است و در کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام موجود است

مراجعه شود) و نامهای پدران ابراهیم آنطور که در کتاب تورات آمده از این قرار است: نادرخ
پیرناحور پیرساروغ پیرارخون پیرفالح پیرعابر پیرشامخ پیرقتسیان پیرارخشد پیرسام پیرنوح
(مخصص الانبیا شعبی ص ۳۳۳) (ابن اثیر ج ۱ ص ۱۷۷) و این بیت کاغذی با آنچه در باب ۱۱ آیه
نار ۱۱ و کتاب تورات باب ۱۲ آیه ۱۲ آمده مطابقت میکند و ظاهر اقدینان در این
موافق روایت است آیه ۱۲ از سفر تئوین اصناف شد است ابراهام ۱۲۳۳۳ بعد از طوفان
و ۳۳۳۳ سال بعد از خفت عالم بدینا آمده (مخصص الانبیا شعبی) و با مقارنه توراتی که در
باب ۱۳ سنا و باب ۱۱ آیه ۱ تا ۱۵ از سفر پیدایش ذکر شده است معلوم میشود که ابراهیم
۱۱۱۱ سال بعد از نوح و یا ۱۱۱۱ سال پس از خفت عالم بدینا آمده است و خیلی زود شروع به
مأموریت خود که از جانب خداوند داشت کرده و جنگ مقدس ابر علیه مزود اعلان کرد و ظاهر
مادرش غوشا محبوس شده که او نمغاره بی پناه برود در آنجا بود که ابراهیم برای اولین بار فروع شد
شاهد کرد (مخصص الانبیا شعبی ص ۳۳۳) و در سفر تئوین ج ۱ ص ۱۷۷ بیضاوی ج ۱ ص ۱۷۷
ابن اثیر ج ۱ ص ۱۷۷؛ قوت ندارد که تا ص ۳۳۳ مقدس ص ۳۳۳ - بابا ابراهام
ابن یسوم دلالت الحاق این فصل (۱۱) و خواجهای پریشان و هولناک مزود را وادار کرده بود
که زخای استن را تخفیش کرده و سخت نظر دارد و کودکان آنها را بکشد و مأمورین او را ابراهیم
پیش از آنکه ابراهیم متوجه شود قتیضش کردند ولی چون سمیت رست و دست بردن جنین بر طرف
چپ پناه برد و چون بچیت بردن جنین بسوی رست مد - بنا بر این بدن آنکه نتیجه از جنین
خوبتر میزند و او فستدگانی ص ۱۱۱۱ (۱۱) و قصه ای را که در سفر هیاشاد فصل نوح باز

مأمور شدن تاریخ بکشتن پسر خود ابراهیم ذکر شده بستم خود را بجای او کشته است اول
آن در روایات اسلامی کاغذ دیده میشود و در حسب گفته (کتابت و «تکوذایم» فصل ۳۳)
ابراهیم از کودکی از روی تجارب خود بشناسانی خداوند پی برده و قرآن نیز آن شاکر است
(سوره انعام آیه ۷۵ - ۷۹) و چون از معازیر بیرون آمده متوجه خانه پدر شد شب در بستن
دید گفت این خدای من است ولی چون غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست دارم
و چون راه را دید که در راه است گفت این است خدای من ولی چون غروب کرد گفت اگر چه دیگران
مرا رحمانی نهند از جمله گمراهان جوهر بود و چون آفتاب در حال طلوع دید گفت این است خدای
چاین بزرگتر است ولی چون غروب کرد گفت ای گروه مردم من را آنچه شما آنرا شرکین خداوند
قرار داده اید نیز از دستم من بآن کسی که آسمانها زمین را آفرید روی آورده و شمال شده ام
شرکین بخداستیم و همین قصه ما را در کتاب عبرانی موسوم به مخصص الانبیا شعبی
از میر ۱۲۲۹ ص ۱۱۱ (۱۱) و در سفر هیاشاد فصل نوح شامه بکنیم و از میانها
مخفف کرد (شعبی ص ۳۳۳ ص ۱۱۱ ص ۱۱۱) آمده و جنگ ابراهیم را از روی شرح
بمعهده محمد و در این و خرد ادبیات عبرانی اعمیتی یافته
Beth: Jellinek Humide

ج ۱ ص ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

سفر هیاشاد فصل نوح از سفر ایاهو - زوطا فصل ۱۵ ایلعازر معلم فضول فصل ۳۲ این
سرگذشت را که از قرآن مجید (سوره انبیا آیه ۵۹ - ۶۷) و سفر تئوین کبیر (فصل ۳۸) اخذ
ذکر میکنیم که میگوید - هر روزی که روزی برای تقدیم کردن قربانیا بخدایان خود از شهر خارج
شدند و ابراهیم بجهان بیاری در شهر ماند و پس از رفتن آنها تبری برداشته به پستگاه خدایان
آنها

بصرتی که ایشان خوانند از رُبهم را علی تقدیر بنا از ر و ع و ت حرف
 بسیار میکنند چون در کلام بر او دلیل باشد نحو قوله تعالی
 یوسفُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا زَجَلْهُ كَفْتِ خَلْفَانِ نیت میان اهل نب
 که پدر ابن هیم را تاریخ نام بود محمد بن اسحق و کلبی و صحاک
 گفتند نام پدر ابن هیم تاریخ بود و او نام داشت چون یعقوب
 و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوفتی که مدعی از سواد
 کوفه است بود و مثل بن حیان گفت لقب پدر ابن هیم
 از ر بود - سلیمان بن التیمی گفت این اسم دم
 و عیب بود و معنی این در کلام ایشان کز بود -

و گفتند معنی او پیری خرف بود -
 و گفتند معنی او مخطلی بود -

نزهت جاج گفت بر این اقوال گرفت ختم قرأت رخص باید
 و سعید بن السیب و مجاهد و میان گفتند از ر
 نام صنم بود و در کلام تقدیر و ناخری هست
 و تقدیر آن است که
 اذ قال ابن هیم لایبیه اذ استخدا صنما الهه
 و بر این قول جز نصب نشاید -

داصحاب

و اصحاب ما دور وایت کردند یکی آنرا از ر نام
 جلدش بود من قبل امه و وایت دیگر شاه عمنش بود
 بر این صد و در لغت شایع و جاری است که عرب
 جند را از قبل ما در و عمر را پدید خوانند و این را بول
 آن گفتند که در سن شده است که پیدان پیغمبران
 علیهم السلام تا بادم همه مؤمنان بودند از ر و دلیل عقله
 فلان امثال دلیل عقله آن است که معلوم است که این معنی
 منفرد باشد در خویشان از جانب دعوتشان و قبول
 قول و امتثال امرشان و هر گه که
 ایشان دعوت کنند کافران تا به اسلام
 و کفر بر ایشان عیب کنند کافران نگویند که این
 عیب در شما و نسب شما و پیدان شما حاصل است
 دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را نجس میخواند و
 آنکه او را بپاک کردن پلیدان فرستاده باشد
 نباید که او را بپاک ناده بود -

فاما تتران في قوله تعالی
 و تقبلت في التاجدين

بسیل

برسبیل منت و تقداد و نعت بر او گفت من ترا در پشت ساجدان میگردانم اگر ساجدان صفا باشند
 این منت و نعت نباشد بل منقص باشد و اگر انکه اطلاق ساجدان از او جز سجده خدای تعالی ندانند
 الا تری انما تجون ان الی انکون الساجدون و قوله تعالی انجدی فاذکعبی مع الکریم
 دلیل دیگر بر این جماع طاعت است و اجماع محبت است لکن المعصومینم و آنچه وجه محبت است
 خود دخول معصوم است در ایشان چنانکه بیانش در کتب اصول فقه مشروح است و اگر اخبار متواتر که
 از رسول م که او گفت تفلنبی الله من اصحاب الطاهرين الی ارحام الطاهرات لریب
 بدین الجاهلیة خدای تعالی مرا میگرداند از جمله پاکان در ارحام پاکان مراد من سبک
 بر من جاهلیت اگر در میان ایشان کافر بودی او را طاهر و صف نداشتی کردن که کافران محسب
 باشند طاهر نباشند و اخبار در این معنی بسیار است و ادله در این معنی که گفتم کفایت است
 قوله اذ قال اذ طرف زمان ماضی است و حال در او فعلی مقدر و التغذیر اذ که اذ قال
 انبهیم لایباید و یا کن معی چون گفت بر هم پدرش یا یعنی عیش و حدیثش با از قبل مادر که آرز
 نام او بود یا پدرش بر حقیقت تاریخ نام آذرتب بود و این اقوال مختلف که از حضرت ان حکایت کردم
 دلیل بر صحت ذهاب میکند و موافقت علی سلف در این باب انتهى صلوات الله
 چنانچه از قبل گفته شد ابراهیمی را و پدر بود اسحق و اسمعیل در تورات ذکر قربانی اسحق در زرع
 اسلام دورای مختلف موجود است بر بنی اسحق را فرج دهند و بعضی اسمعیل را فرج گویند اما در خود
 قرآن مجید اسم آن سپر که فرج بود ذکر نشده است و فقط در استان آن مذکور گردیده ابو القحوج
 در جلد هشتم تفسیر خویش در ذیل یاد مبارکه رویای بر هم که در سوره الصافات نازل شده

قوله

قوله تعالی فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فظننا
 ما اذ تری الخ چنین میگوید قوله مر فلما بلغ معه السعی چون برسد پدر آن فرزند
 که او خواست سبی در معنی سبی خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد آن است که چون پدر با او
 سبی بان کوه رسید که ایشان را فرمود بفرج عذرا ن کوه مجاهدت بلغ معه السعی یعنی
 رسید که با پدر برابر رفتی و بتاختی هفت نفران گفتند در این وقت او را سیزده سال بود این زید
 گفت مراد سبی عبادت است یعنی چون با بنجار رسید که با پدر عبادت می توانست کردن حسن
 گفت و معانی الخ مراد سبی صفا و مروه است سبی بد انجا رسید که با پدر فرج توانست کردن
 قال یا بنی ابرهیم گفت پدر ای پسر من انی اری فی المنام انی اذبحک و خوا
 میبینم که ترا میکشتمی - مفسران گفتند ابرهیم علیه السلام ترویج در خواب دید که قاشی
 او را گفت یا ابراهیمی خدای تعالی تو میفرماید که این پسر رکش او آن روز فرخواست و همه زود فکر
 کرد و در دیت کار بست و در آن خواب ندیده میکرد تا آن امری است از خدای تعالی یا دوست
 از شیطان آن روز را ترویج نام کردند و قینه ابرهیم فید فی صفا چه چون شب دیگر بود دیگر
 باره در خواب دید همچنانکه شب اول دیده بود شناخت و بدست آن روز را عرف نام کرد و ابرهیم
 صحت صفا چه چون بعین بدست با سپر گفت و گفت فانظر فاذا تری نکر تا چو خدای میبینی
 در صحت خواب من علی اسلام خلاف کردند و آنکه فرج بود از فرزندان ابرهیم از صحابه عبدالله بن
 عمر خطاب عباس و عبدالمطلب در یک رویت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
 سلامه علیه و از تابعین ایشان کعب الاحبار و یحیی بن جابر و قنانه بن معمر و قاسم بن ابی بزه و عطا
 و مقاتل و عبد الرحمن بن سابط و زهری و سدی و یک رویت از عبدالله عباس آن است که فرج گفت

بود

۲۸
 و سعید صبر گفت ابراهیم علیه السلام این خواب بشام دید و پسر را گفت و پسر جان تسلیم کرد و
 تن در داد و بر قاست و او را گرفت و با او ای کجاست که او را بشام باید و پسر را بگردد و پسر بی بی بی بی
 این امر بجا آورد و نماز دیگری که ماه راه باز پس رفت خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در
 سعید بن عبید بن عمیر روایت کرد که یک روز موسی علیه السلام در مناجات بود گفت بار خدا یا
 اختصاص ابراهیم و اسحق و یعقوب تو وصیت کردی که آنها بعد از من استادی که آل ابراهیم و اسحق و یعقوب
 برای آنکه ابراهیم هیچ چیز پیش از این و الا امر این برگردید اسحق جان خدای من کرد و اسحق و یعقوب همه اولاد یگانگی بود
 میزدند و اسحق را که کرد و یزید و اسحق را که کرد و یزید و اسحق را که کرد و یزید و اسحق را که کرد و یزید و اسحق را که کرد
 با من مان خوری من یوسف پسر یعقوب نبی است پسر اسحق ذبیح است پسر ابراهیم خلیل است و در یک وعده
 گفتند که ذبیح اسعیل بود و این قول عبدالله عمرت و ابوالفضل عمر بن ابراهیم و سعید بن مسیب نبی
 و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع بن مهران الکلبی القرطبی و کلبی و عطاء و ابوالجوزاد
 یوسف بن احکام و یزید و ابی زید عبدالله عباس و در اخبار این ظاهر است و بیشتر اگر چه آن نیز
 در اخبار آمده است عبدالله عباس پرسید که ذبیح که بود از فرزندان خلیل گفت ذبیح اسعیل
 و گفت نبی الهی و هم چون گفتند و دروغ گفتند که ذبیح اسحق بود و عبدالله عباس از رسول صلی الله
 و آله و سلم روایت کرد که ذبیح اسعیل بود و از جمله او را که اسعیل بود قول نبی صلی الله علیه
 و آله و سلم انا ابن الذبیحين من پسران و کشتم و آن آن است که روایت کرد که چون عبد
 المطلب در خواب بمرد و نمرد و نمرد که چاه زمزم طلب کن مبادت آرد پاک کن او بعد میگرد و محبت
 اگر نماند که اگر خدای تعالی سئل کند و بر دست او پدید آید و یک فرزند از قرآن کند چون چاه زمزم
 بر دست او پدید آید و خوست تا بنزد او کند تا با خود گفت از این فرزندان که را اختیار کنم برای ذبیح
 اندیشه

اندیشه میکرد او را گفتند بقره بیرون توانی آوردن او قرعه زد بنام عبدالله را که پدر رسول است
 الله علیه و آله و سلم و نور محمدی صلی الله علیه و آله در پیشانی او ظاهر بود و عبد المطلب و از همه
 فرزندان دوست تر و هشتی خواستی تا او را قربان کنی تا من جمع شدند و گفتند ما را بخشیم چه این
 شرفی هست ما را و در ناصیه او آثار و علامات خیر است و در شد و نوری بخلاف عادت پس هر یکم گفتند
 فدای کن او را بشتری چند گفت هم بقره کم بفرمود تا ده شتر حاضر کردند و قرعه زدند بنام عبدالله
 برآمد گفتند شتر زیاد کند شتر تا بهت کرد و قرعه زد هم بنام عبدالله آمد گفتند زیاد کن ده
 دیگر زیادت کرد و همچنین ده ده زیادت میکرد و قرعه میزد هر بار بنام عبدالله برآمدی تا بقصد
 چون بعد رسید قرعه بنام شتر برآمد گفتند این صد شتر از قرآن کن تا فدای عبدالله باشد
 گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبدالله برآید و یکبار بنام شتر برآید عبدالله را
 کم و شتر قرآن کم تا ده بار قرعه زتم و همه بنام شتر برناید من این شتر را قرآن کم تا ده
 بار قرعه بزده همه بنام شتر برآمد آن صد شتر قرآن کرد و در فدای عبدالله از آن شتر
 چنین آمد که دیدم مردی مسلمان صد شتر باشد فهدا معنی قوله انا ابن الذبیحين
 یک ذبیح اسعیل است و یکی عبدالله و دلیل بر این قول از قرآن سیاحت قصص است و آنکه
 خدای تعالی جل جلاله چون از قصه ذبیح پیروخت حدیث اسحق کرد و بشارت او کرد و شتر شاه
 یا اسحق نبیا عن الصالحین و آنکه اهل تاریخ گفتند اسعیل بیشتر در وجود آمد و از اجداد
 چون ساره را شنگ آمد ابراهیم اسعیل با هم که بزود پس از آن بعد از او بشارت دادند با اسحق از
 ساره - محمد بن کعب القرطبی گفت یک روز در مجلس عمر بن عبدالعزیز این حدیث برفت در عهد خلافت
 او و من این وجه گفتم مرا گفت این وجه یکوست و نیک استخراج کرده و لیکن نزد ما مروی است از
 اهل

اهل کتاب بود و اسلام آورد و دست او را دایمی هست از او بر سیم کسی فرستاد و او را حاضر کرد
 و گویند او را که اینچنان کرد که کتاب او را دید در دست گوید تا خود فرج نیست او گفت رستان است
 که فرج اسمعیل بود و لیکن بنو اسرائیل و جهودان شمارا که عسید بر این حد کردند گفتند فرج اسحق بود
 و از جمله او که یکی دیگر آن است که اصحاب تو ابرح گفتند که سرفروشی گیش در دست فرزندان اسمعیل بود
 و فرزندان اسحق که در میان بودند با ایشان در این مزاحمت کردند و این خوی نکردند با اینک ایشان
 بیشتر و خواب تر بودند و اضعیفی گفت ای سلیم دل چه حال کار خندی اسحق کی بکر بود بکر اسمعیل بود
 و اسحق شام بود و فرج و مخر مکر و اسمعیل بود که با پدر بنای کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت فاذا
 یخرج ابنهم القواعد من البیت استغفیل ابو القاسم حبیبی گفت از محمد بن زینب شنیدم که او گفت
 از ابو محمد مودت شنیدم که او گفت ابو سعید ضریر را پرسید که فرج کی بود او گفت شعرا
 ان الذبیح هدیة العظیمیل نطق الکتاب بما لا یطویل شرحه من حسن الاله نبیا
 و اما فی التفسیر و التاویل ان کتابة من لا یشکره شرفه فله حصه التفضیل
 اما حصه فرج بر خدای و آیات در آنکه فرج کدام بود آن است که چون خدای تعالی ابراهیم را
 فرزندی داد که بدعا خسته بود چون شروع شد و با لید و با بخار رسید که خدای تعالی گفت
 قلنا بلغ معناه السخی حشر ابراهیم را و افتاد و ابراهیم او را بغایت و ست است خدای تعالی حوا
 تا امتحان گذرد و ابراهیم را تسلیم فرزند و فرزند به تسلیم جان در خواب ابراهیم نمود که این فرزند
 قربان کن چنانکه گفت ای ای در فی التمام آتی ذبحک چون این معنی یک دو شب خواب
 دید پیرا گفت یا نبی من در خواب چنان دیدم که ترا کیشتم فانظر ماذا اتی منک تا چه رای می
 اهل شدت گفتند چون ابراهیم گفت ای ای در فی التمام آتی ذبحک پیاد او گفت پیرا
 تو دعوی

در خواب ابراهیم را
 دید پیرا گفت یا نبی من
 در خواب چنان دیدم که ترا
 کیشتم فانظر ماذا اتی منک
 تا چه رای می اهل شدت
 گفتند چون ابراهیم گفت
 ای ای در فی التمام آتی
 ذبحک پیاد او گفت پیرا

تو دعوی دوستی او یعنی اگر بجنسی لا جرم باین نماز یا ناستاد بکنند تو را پیر چون هر پیری
 و من ترا پیر نه چون هر پیری اگر جان داشتی از عویش تا شرای خود در فرمان تو قربان گردوی
 بی نظری مرا گوئی فانظر فاذا اتی خای از همه پدران بهتر و بر تر من ترا از همه فرزندان فرو
 و کتر این جواب تو امی است از خدای اکبر در این باب مرا نیت هیچ وقت و نظر افضل نما
 تو شرف فرزندان بداد و دل بجداد و گفت ای پیر آنچه ترا فرموده اند باید کردن که پشانه الله را
 از جمله صابران یا بی سبک گفت ابراهیم تا بجهت رسید این حدیث با سینه گفت از خانه او را
 گفت بر خیز و رسن بر دار تا بریم تا پاره هیزم کنیم و گفتند گفت خیز پیر تا برویم تا برای خدا قربانی
 کنیم کار دی بر دار و رسنی او کار د و رسنی بر گرفت چون بجهت رسید پیر گفت پیر را قربان گما
 گفت یا نبی ای ای در فی التمام آتی ذبحک فانظر ماذا اتی محمد بن اسحق بن یسار گفت
 ابراهیم شام بود و اسمعیل با جرمیکه هر وقت که ابراهیم خواستی تا اسمعیل بید جبریل آمدی و برانی
 آوردی که ابراهیم بر شستی بداد بر فنی از شام بکر قبوله کردی و نماز دیگر شام آمدی این وقتکه
 این خواب دید عبادت بر شست و بگرد و اسمعیل با بدید او را یافت شروع شد و بجای آن رسید که او
 امید داشت از آنکه قیام کند بعبادت خانه خدای و اقامت ارکان حج و عظیم حرمتها و از گفت پیر را
 کار دی و رسنی بر دار که بیان این کوه ماد و روم باشد که پاره هیزم جمع کنیم اسمعیل کار د و رسن بر داشت
 چون بجهت رسید ابراهیم خواب اسمعیل گفت اسمعیل گفت عذراة و کرامه اگر گفت پیرا باین کن
 دست پای من استوار بید تا حضرت ابکم تا فرمان خدای تعالی بواجبی بجای آری و جامه از من کن
 تا پاره از خون اس بر تو نشود که ترا بسا بد از شستن و تا ما دم بیدر بخوردل شود و این پیرا همن خود را
 من پوش مادر بوی تو جان بد هم و بر من آسان آید و کار در گلوئی من سبک بران تا مرگ بر من آسان
 شود

شود که شدت مرگ سخت است و اگر توانی کردن یک شب در این صحرای وقت کنی و یا پیش
 مادرم مرو تا باشد که مرا فراموش کند که هر چه بد و روزگار گذشت کن گشت و چون باز دیدی مادرم
 روی او را از من سلام کنی و این پیغام بر او بری تا بیاید کار من میدارد - ابو ایهیم گفت
 همچنین کنم آنکه گفت یا بیتی نغم العون انت علی آخر الله نیک یاری تو مرا بفرمای خدای تعالی
 آنکه ابو ایهیم ما انتم بیل انجا باید روی او بر زمین نهاد و کار بر آورد تا بر خلق او برانداز پس
 پیشش آواز آمد که یا ابو ایهیم قد صدقتا لرفیاسی گفت خدای تعالی صفحه از من بر خلق
 او زد تا کار دگر دگر چند آنکه ابراهیم کار دیساید هیچ غیر بر این صیغرت کار دادست بکنند و دیگر
 رویت آمد که اسمعیل با بروی آنکند و کار بر خدای او نهاد چند آنکه تری کار دمیخوت تا بر او مال کار
 بر میگردد او از آن تعب فرماید خداوند قد صدقتا لرفیاسی است حق است تا الله اعلم
 این بونی خلاصه احوال مفسرین و مومنین در باره ذبح جنی الدین تحریر در کتاب ضمیمه الحکم خود
 که خلاصه قصری شرحی مستوفی بر آن نگاشته در ذیل عنوان (فصل ابطاله) بهر جا سخی را
 ذبح معرفی کرده است و حقیقت حال آنست که در الواح مبارکه الهیه نازل گردیده از جمله جنی است که
 از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله در جواب سوالات حکیم خیم نازل گردیده قول تعالی ذکر نموده اند که
 در کتب قبل ذبح الله حضرت اسحق بوده و در فرقان با هم حضرت اسماعیل... ما سئلت حق الاریت
 فیه و لکن باید جمیع نفوس ناظر بکلمه شرفه اذنی میان و بنایه باشند... تا حظه نماید ایوم جمیع جناس
 که از قبل بوده اند تصدیق ذبح الهی حضرت اسحق را نموده اند و همچنین آیت فرقان تصدیق نموده اند
 این مقام از برای حضرت اسمعیل صحیح آنکه صاحب بصر و صاحب ایتی معین و در صفت که در جفا
 ذبح واقع نشود و اتفاق کل حیوانی ذبح شد حال فکر نماید که بسبب چیست و علت چه نفسی که بفرمانگاه

دوست رفت و ذبح نشده بگفت ذبح اللعی مخلع و بطراز قول فائز گشت و یکی نیست که بسبب کلمه
 الهیه باین مقام فائز شد و باین خلعت عظمی شرف نام پس دار فلور و روز و اثبات و تحقیق ما
 و اشیاء و مقامات جمیع منزوط و معلق بکلمه الهیه است... و از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام ذبح
 اللعی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است بقول حضرت ابراهیم شد و همان کلمه در کور
 فرقان از مطلع آیت الهی و شرق دمی ربانی در باره حضرت اسمعیل ظاهر و باهر و هویدا یا آیه است
 باید تفکر در نفس حق نماید بعد از اثبات آنچه بفرماید محبوب مقبول است و بر اصدی نیست که در ویم گوید
 و نیز نوعی از کلمات طهر که شایق علی شاه نازل و در مجلد دوم مکاتیب ص ۲۸ مطبوعت قول کرده
 مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل مقام خدا بود نه مراد قصابی و خونریزی این نیز خدا است
 خدا معانی مجید و مبارک از جمله ذبح نفس خود و جانشانی در ذبح الهی است و از جمله عودت نماز و طهر و غیره
 شون فی الحقیقه آن را بخورد ای آن بجز نموده زیرا اگر دانه حجب ظاهر مستلشی نشود آن تحروان شاخ و آن
 شرفه آن ورق و آن شکوفه در جز وجود و تحقق نیابد و از جمله معنی سرفه این است که نقطه حقیقت
 جمیع شون آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی پیش
 شفیق و اشرافاقتا و شوند و قلوب مستشرق از انوار او دلیل سرفه است که سبب است در سخی
 از حقائق مقدسه و کینومات علویه و مظاهر شرافیه مشهوده واضح گردد کل ذبح هستند و کل در بیان
 سبیل الهی و کل بفرمانگاه عشق مشتاقانند لهذا اسحق و اسمعیل هر دو در جمیع جندگان الهی
 این مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحید است و از این گذشته در مقام توحید اسمعیل
 اسحق حکم یک وجود دارند عنوان حرکت بر دیگری جایز است و آثار و تورات ذکر اسحق است همچنین
 در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو در این عهد ذکر اسمعیل انموده بسبب
 اسطوخ

اصطلاح قدم چون در سن و اقواهل فرقان ذکر اسمعيل است لهذا باين مناسبت در ضمن بيان
 اجابى الهى راهر يك كه با اسمعيل موسومند باين مقام اعراض دلالت كرد و عليك الحمد انما مع
 يهوئيان با عقیده چنان است كه حضرت ابراهيم دارى شريعتى احكامى نبوده اند با انكنا در انجا
 توراتى اشاراتى از حدود و احكام هست كه قبل از ظهور حضرت موسى معمول بوده و ما چار برستور
 بوده و چون در میان ولاد ابراهيم موسوم بوده است از جمله احكام شريعتى آن بزرگوار بوده است
 مثلا در فصل بيتى هشتم بر شيت كه سفر كوين است مياييم كه چون بهبودا گفتند عرض تو تا ما
 زنا کرده و از زنا استن شده بهبودا گفت وى را بديدن آريد تا سوخته شود (آيه ۳۱) اگر زنا كن
 نمود تا ما هرگز حكوم سوخته شدن بگريد و بغير در سفر كوين فصل ۳ مسطور است كه يعقوب هنگام
 طلب اجرت در خوابت اجازه رفتن بوطن خود از لابان پدر زن خویش چنين بگويد ايش ۳
 امروز در قامى كلكه تو گردش بكنم و ميريش بپس و ابلق و ميريش سپاه را از زمان كو سفدان انجا
 و بسيار از بنه جاهد ايامم و آن اجرت من نخواهد بود و در آيند عدالت من بر من شهادت خوا
 داد و تيكه بايى تا اجرت من پيش خود بينى آنچه از بنه پيسه ابلق و آنچه از كو سفدان سپاه باشد
 نزد من بزدى شمرده شود - از اين گفتار كه و حيت سرت و دزدى بخوبى و منع ميشود -
 و بيز فصل ۳ از همین سفر در تيكه لابان يعقوب اعقب ميكند و او ميرسد و در هم بزدى كند
 چنين بگويد ۳ و لكن خدايان مرا چرا دزدى يعقوب در جواب بگويد ۳ اما زهره كه خدا
 بايى او زنده نماند - و چون راجل زوجه يعقوب خدايان لابان پدر خود را دزديد بود از سر
 روانى در حى كه پدرش راى مستوى خدايان تقيش و تبس تاثير يعقوب پر دخت خدايان
 در زير جواز شتر چنان کرده و خود زوى آن شيت و پدر گفت چون عادت زنان بر من است اقام
 در حضور

در حضور تو معذرت بخوام ايش ۳ - ع ۳ اگر سرت و دزدى مذموم نبود يعقوب حد سرت
 مردن قرار ميداد و ز راجل از سرت خدايان پدرش تخاشى داشت و در فصل ۳ از كوين
 شده كه چون ابراهيم در نزد ابى ملك ساره را خواهر خود خواند و او را زوجه خود معرفى كرد ابى ملك
 پس از ديدن رؤيا و معرفت در باره ابراهيم وى را سرزنش كرد كه چرا حقيقت رستور دشتى و ساره
 خواهر خود خواندى و كار راى ناكردنى كردى (ايش ۳) ابراهيم هم هم براى رفع شبهت كذب
 دروغ از خود با ابى ملك بگويد فى الواقع نيز او خواهر من است و خردم اما نه دختر مادام ايش ۳
 و از اين استمان مذموبت كذب دروغ بخوبى واضح است اما منع بت پرستى و دعوت بپرستش
 خدا كه سرتا سر بر شيت حلازان است و محتاج با شهادت حكان معلومى نيست -

و در قرآن مجيد نيز شريعت ابراهيم تصريح شده از جمله در سوره البقره ايه ۱۲۵
 وَمَنْ أَحْسَنُ مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاشْتَعَلَ عَلَيْهِ ابْنَهُمْ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ
 اللَّهُ ابْنَهُمْ خَلِيلًا و در سوره اسورى ايفرايد قول خدا تعالى شرع لكم من الدين ما وصى
 به نوحا و الدين و اخنا اليك و ما وصينا بكم من دينهم و موسى و عيسى ان اقبوا
 الدين و لا تتفردوا فيه الخ - جمال قدر جلاله در كتاب سبأ ايتيه
 قول تعالى و بعد جمال خليل كشف غاب نو و علم هدى مرتفع شد و اهل ارض را بنور حقى دعوت
 فرموده هر چه مبالغه در ضعيف فرمود و خبر خرد شرى نياورد و غير حضرت مصلحى نبشيد الا الذين هم
 انقطعوا بكم الي الله و عرجوا بجانحى الايقان الى مقام جله الله عن الازلال
 من فوعا و تفصيل آنحضرت مشهور است كه چه مقدار اعداد را حاطه نمود تا انكه نازحد و عرض افزون
 شد و بعد از حكايه تا ان سرخ الهى را از بلده اخراج نمود چنانچه در رسال و كتب مذكوبت الهى

حضرت عبدالمجید شاه و در کتاب مستطاب معاصات میفرماید قولاً الاصلی حضرت
 ابراهیم سوارند این قوه و مؤید این قوه از جمله حضرت ابراهیم بود و بر این بر این آنکه حضرت
 در بین مخرجین از یک خاندان غافل از کفایت لیس تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش
 حتی خاندان خود کرد جمیع اهل ایشان وارد نمود و فرود او جدا افتاد و مت یک قوم قوی فرمود و این
 مخالفت و مقاومت سبب و آنکه نه مثل این است که کسی ایوم نزد مل مسیحیه که تمسک بتورات و بحسب
 بسند حضرت مسیح را در کند و یاد در دانه و پیا کسی حضرت مسیح را استغفر الله و شمام گوید معاصات
 جمیع ملت کند و در بحیثیت مقدار حرکت نماید و آنان یک اکثر باشند بلکه اکثر متقدمه معتقد بودند
 و در حق آنان تخرجات نقل می نمودند پس از آنکه حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت کرد و گرا در آید
 لوط و یکی دو نفر دیگر هم از صفها بر آمدند بحیثیت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تضرع اعدا از وطن
 خارج شدند و بی اطمینان حضرت ابراهیم را اخرج بید نمودند تا قطع و قطع کرده و اثری از او باقی ماند حضرت
 ابراهیم این صفحات که ارض مقدس است آمدند مقصد این ستاین هجرت را اعلی حضرت است
 و اضحکال شرمند و فی الحقیقت اگر شخص از وطن با لوف خروج و از حقوق ممنوع و از حرمت مظلوم گردد
 و در شاه باشد خود خودی حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنوم خارق العاده استقامت فرمود و خدا
 این غربت در عنت ابدیه کرد تا تاسیس ضد نبیت نمود زیرا جمیع بشر عبده او آنان بودند این هجرت
 سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی نمود این هجرت سبب شد که ارض مقدس بسال ابراهیم داده شد
 این هجرت سبب شد که تقالیم ابراهیم منت گشت این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم یعقوبی پیدا شد
 و یوسفی انکار گشت که عزیز مصر شد این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم سلخه موسی ظاهر گشت این هجرت
 سبب شد که مشا حضرت مسیح از سلاله ابراهیم ظاهر گشت این هجرت سبب شد که با جری پیدا شد و از او میلی
 تولد

تولد یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد این هجرت سبب شد که از سلاله اش حضرت علی ظاهر
 شد این هجرت سبب شد که انبیای بی سرائل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابد الا با و میرود
 این هجرت سبب شد که جمیع اروپا در نظر آنکه اسرائیل در آمدند و اکثر سیایز در این سایه وارد شدند بسین
 چه قدر تیرت که شخص مهاجری همچنین جائزانی تاسیس کرد و همچنین ملی تاسیس نمود و همچنین تقالیمی ترویج
 فرمود حال کسی می تواند بگوید یا بخواهد تصادفی است؟ پس اضافه بیداد این شخص مرتبی بود یا نبود
 و قدری وقت بید نمود که هجرت ابراهیمی از ارض حبه بوزیر بود و تا بحسب این گشت ایا هجرت علی است
 از ظهر این بنجلد و از آنجا به اهل اصول و از آنجا بر وسیله و از آنجا با ارض مقدس حبه پناهی
 خواهد داشت پس بنین که حضرت ابراهیم چند مرتبه ظاهر می بودند استقامت استقامت استقامت

- (اشعاع حضرت موسی کلین) -

در کتاب مستطاب معاصات میفرماید قولاً الاصلی صاحب مصر حضرت موسی
 ایا حضرت موسی مدت مدید در صحرا چوپانی میکرد و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پروردگار بود
 و بنیاس مشهور نقل گشته و چوپان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بی نهایت مغبوض و مغبوض گشته
 همچنین شخصی یک مدت علیه را از قید اسارت خلاص کرد و اوقع نمود و از صبر بر او آورد و با فرعون
 رساند و آن ملت در نهایت ذلت بودند بحیثیت عنت رسیدند اسیر بودند آزاد گشته جاهلترین قوم
 بودند حالترین قوم شدند از تاسیساتش بد بجز رسیدند که بنین جمیع ملی منقرضه نیست این با تاسیسات
 کار بجایی کشید که اعم مجاوره اگر میخواهند کسی رستایش کنند میکنند یقیناً این امر سلطنت است
 شریعت و قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیاناً نمود و بحیثیت درجه ذلت در آن حاضر رسیدند و کار بجایی
 که حکمای یونان میآمدند و از فضیلت اسرائیل تحسین کالات می نمودند مثل سطران که بوزیر آمد و تقسیم

و صلاحتی بقای ارواح را بعد از حیات از بنی اسرائیل گرفت و یونان مراجعت نمود و تا مسیح این
 قیام را که بعد از یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در مجلس حکم حاضر کردند و پیش از آن
 حالت شخصی که زبانش کمال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شریک یافت و مدتی
 مدیده از خوف متواری شد و چو پانی نمود چنین شخصی بنام یسوع در عالم تائیس فرماید که علم
 فیلسوف عالم بجز اریکسان موفق نشود این تالیف است که خارق العاده است آن نیکو در زبانش کثرت
 باشد البته یک صحبت عدوی تواند تا چه رسد که چنین تائیساتی کند این شخص را اگر قوه الهیه تائیس نمود
 این چنین و نیست بر این امر عظیم حاصل میگردد این خدا دلالی نیست که کسی بتواند انکار کند حکایه
 ها و بی فایده یونان عثمانی رومان که شیر افاق شده با وجود این هر یکی در فنی از فنون بسیار
 بودند مثل جالیوس تیرا و منافات در سطوح نظریات و لال منطقیه افراطون در خلاق و اینها
 معروف بهارت شدند چه طور میشد که شخص یونانی تائیس جمع این ششون نماید مشبه نیست که چنین
 شود شجوه خارق العاده بوده علم اخلاقی نماید که اسباب استقامت و اقتدار از برای خلق فراهم میاید
 حضرت موسی در مقام دفع ظلم یک مستی بآن شخص قطعی زد میان مردم قتل شریک یافت علی تخریب
 احتمال زلفت حاکم بود و فرار نمود بعد نبوت بعوث شد با وجود این کذبهای چگونه بقوتی خارق
 العاده موفق بر تائیسات عظیمه و شروعات حسیه گشت - انتهى -

جناب ششاقی که از دانشمندان بهائی عجب در سار (شرفیه) بود (یهودی) که از ایفای
 ایشان است میفرماید از جمله ادیان موجود در عالم و یا حتی است که بسیار حضرت موسی تشریح شده
 بود و این شریعت بر بنی اسرائیل و بعد معروض شد بنی اسرائیل توحید الهی قائم و خلقت عالم مطابق
 احکامات تفریبیست قابل آموختن و در هر چه را از این میثاقی میگوید که هیچ یک از آنها
 دارای

واری شریعت نبودند و اولین شریعتیکه خداوند برای مردم فرستاد شریعت حضرت موسی است
 و برای این منظور بآیه ۱۵ از باب ۵ تورات تشبیه استلال میکنند که مضمون آن این است و ما نیز این
 شریعتیکه من برای شما در روزم در نزد هیچ طایفه نیافت میشود با آنکه این آیه دلیل بر نبودن شریعت قبل
 موسی نیست بلکه بدل بر کمال شریعت موسی است احکام اصلیه شریعت موسی عبارتست از وصایای عز
 است که خلاصه آنها از این قرار است ۱ خداوندی است ۲ پرستش بلام حرام است ۳ نام خداوند را
 باطل بردن جایز نیست ۴ احترام روز سبت لازم است ۵ احترام پدر و مادر و اجابت به قتل نفس
 ممنوع است ۶ حرمت زنا ۷ حرمت دروغ ۸ حرمت شهادت ادا بر ضرر همسایه یا با موسی
 اصول همسایگان و ست درازی جایز نیست -

حضرت عیسی یعنی علمای یهود و همول دیگری برای اسرائیل مرتب ساختند که مطابق کتب
 حیم توره در کتاب بگرد و کتب مرثخای میباشد و آنها سنبله اصل است از این قرار است که
 مرثخای صفحه ۱ خداوند حاضر و ناظر است ۲ کتا و بیعت است ۳ نه جسم است نه شبیه جسم ۴
 خداوند قیوم است ۵ غیر خدا را نباید عبادت کرد ۶ بر افکار انسان و تقاضات یا موسی پیغمبر است
 ۷ موسی سرور پیغمبران است ۸ تورات از طرف خدا است ۹ شریعت تورات هیچ وقت تغییر نپذیرد
 نمیکند (طین و شالم) اینستغفر الله لا خدا عالم را مجازات میکند و عادل را جز سید محمد صلا
 ما شیخ از نسل او بطور خواهد کرد ۱۰ مردگان زنده خواهند شد زیرا در تورات تشبیه ۳۱-۳۲ میفرماید
 من میبرم و زنده میکنم این تعالیم را حیم از کتاب توره بر ما یاد کرد که ولت مرثخای آورده است که در
 معنی بزرگوار است اصول و فروعیکه در تورات مذکور گردید و علمای آن ریشه در آورده اند ۱۳ علم
 که آیات عشره مروان است آیات عشره اصول و بقدر فروع است که در قسمت تقسیم میشود اول

بدست می شد دست لا و غیره چسبندگی فرمان سوخته حقیق یعنی رسومات علامت عبارت از
 حکامی است که مندرج علامت نشان در بین خطا و بی اسرائیل مقرر شده از آن جمله یکی تخیلین بیشتر
 و آن آیه از تورات است که بر روی پوست آهو نوشته و آن را در میان جبهه کوچکی میگذرانند و از دو
 طرف بسند چرمی نظیرین آن میبندند و در وقت نماز صبح یکی را به پیشانی و یکی را به بازوی راست
 میبندند این دستور را حطار داده اند و آیه مزبوره که در آن نوشته میشود آیه ۹ از باب ۱۳ سفر خروج است
 که میفرماید: این برای تو علامتی است بر دست و تذکره در میان و چپت تا شریعت خداوند در دانات
 باشد زیرا که او بدست قوی ترا از مصر بیرون آورده است از جمله کتبی که در تورات نام صیحت
 ذکر شده و آن عبارت از پارچه سفیدی است که ششدهای آن را جوی است و چهار گوشه آن چهار بندی
 دارد و هر بندی از چهار نخ ترکیب یافته و آن چهار نخ را یکدیگر گره میزنند مجموع گره با بعد از هم پهلوها گره
 میشود این صیحت مقدس است و حفظ در صحبها موقع عقیده یعنی نماز سب میبندند و در موقع پوشیدن
 صیحت خداست شایس میبندند که این کلمه را فرموده است خصوصاً این امر در تورات تصریح ادب است
 آیه ۱۳ مسطور است میفرماید: خداوند موسی را خطاب کرده گفت بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو برای
 خود صیحت بسازند... تا بر آن بگویند و او هر خدا را بیا و بیا و در تورات این حکم بطور معلوم میشود که صیحت
 باید باس اسی باشد و از این جهت میفرماید این صیحت پیراهنی و اما میپوشند که بر این صیحت معر
 قلی امر و از آنکه هر شاید یک نفر هم پیراهن صیحت میپوشد معنی کلمه صیحت عقیده معلوم نیست
 قلی در تورات کلمه صیحت آتی ترجمه نموده اندی و ت علامت جمع است و از این معنی صیحت تا جها
 میباشد و از جمله نوحش شرف است که معنی نوح است و در ایام معینه نوشته میشود و شرح آن در مواضع
 خود خواهد آمد و از جمله کلمات لولاب که شانه درخت خراست میباشد و شرح آن در مواضع
 ایام

این کلمات را در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم
 این کلمات را در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم
 این کلمات را در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم و در مواضع دیگر نیز میبینیم

ایام مقرر که خواهد آمد و از جمله علامت است که مرد باید سر را بر آتشند ولی شقیقه با ترشید نشود
 و از جمله علامت نسنه و روز بست است و از آن جمله نیز (صرفه) است که معنی چهار چوب در است
 و شرح آن را این قرار است که در تورات آیه است که مذکور بر لزوم قیام با نشتار و تبلیغ شریعت
 در است (تورات انشینما باب ۱۳ آیه ۱۳ بعد) ای اسرائیل بشنو... سخنانیکه امروز از من
 در دل تو باشد آنها را به پیرانت تعلیم کن و در وقت نشستن در خانه و راه رفتن و خوابیدن بر زمین
 از آنها گفتگو نما و آنها را بر دست خود ببند و در میان چشانت مانند عصا بماند و آنها را بر چها
 چست خانه و بر در از دانه بنویس و در وقت نشستن در خانه و راه رفتن و خوابیدن بر زمین
 اصل که بر پوست آهو نوشته آن را در جبهه چو بی یا چرمی میگذرانند و چهار چوب در سطاق خود
 میبندند و در موقع خروج دست خود را روی آن گذارند و دست خوش ایوبند و از جمله علامت
 باید همیشه دارا باشد یعنی است که باید در جیب خود داشته باشد حتی در وقت جنگ حکمکن این امر
 در تورات تشبیه باب ۱۳ آیه ۱۳ مسطور است که ذکر آن مناسب مقام نیست و بیگوار است
 که باید بگوید در اطراف نام خویش دیواری بکشند که کسی از آن نیفتد نفس این حکم در تورات تشبیه
 آیه ۱۳ مذکور است **حقیقت درمن** که هر صیحت بود عبارت از احکام است از قبیل حرمت غضب سوزن
 حرمت خنده و فریب زنا و درزی و قتل و لواط و برح پول از اسرائیلی و احکام عقد و کج و طلاق و غیره
 از دواج با زن پدر و زن برادر و دارایی اولاد باشد و خریدن غلام از عبری و غیره و حرمت خریدن
 غلام از اسرائیل و دادن قرض کسی که محتاج باشد و اگر کم یون باشی سال نتواند قرض خود را ادا نماید
 طلبکار باید در سال هفتم صرف نظر کند و نیز اگر کسی خانه یا زمین بخرد پس از پنجاه سال باید صاحبش
 رو کند و نیز زمین را باید شش سال کشت و زرع کرد و سال هفتم آن را گذاشت و نیز غلام باید شش سال
 کد

کند و اگر خود غلام رهنی باشد که خدمت کند باید در میان همین قاضی گوش اورا هوار کند و غلام تا عمر او
 باید خدمت نماید قیامت سوخته ختم بود که عبادت از رسوم است از قبل پوشیدن پارچه شپش و کتان
 نخود و گوشت و است یا شیر با یکدیگر زیرا در سفر خروج آیه ۲۲ بابت میفرماید نوبر زمین خود را
 بیاور برای خانه خدا و بفرماند را در شیر و درش بپز این حکم نیز در تشریح باب ۱۱۱ مرقوم شده
 آنرا جدا حکام همه تورات قضیه قربانی است اگر شخصی خطائی مینویسد بابت قربانی برای بیت الله
 نزد کاهن ببرد تا کاش عشق آرزیده شود و نیز بدن و مرد در حکام جناب بابت قربانی ببرد آن
 قربانیها تا زمان بنو کنگ نضو برقرار بود حتی در اوقات پرستی هم قربانی را ممنوع میدهند
 چون بنو کنگ نضو آنها را سپرد و خانه را خراب کرد در مدت هفتاد سال اسارت صد از رویا
 و دانشندان مت مانند دانیال غلام زرو بانی. صحیح. حاجی و سایرین که بنام مرشد هیکولایی
 رؤسای اسپران نامید میشد بجای قربانی که از زمین گرفته بود نماز و دعا و مناجاتاتی از تورات
 میبرد و در تألیفات شخصی خود برای اسرائیل عین کرده اند و در صبح شحریت و ادعیه حضرت
 وقت شب عربیت میباشد در صمت صبح و عصر حکایت اس قربانی نوشته شده که آن را در ضمن
 ادعیه میخوانند صوتا حکام قربانیها در سفر لاویان باب ۱۲ قرار ذیل است: این است قانون
 قربانی سوختنی و در آردی و قربانی گناه و قربانی تقدیس و ذبح سحاسی و قربانی جرم که خداوند بوی
 در کوه سینا امر فرمود... اجزای مرهم قربانی مخصوص به لاویان و کاهنان بود که از اولاد لاویان
 بودند و دیگران در این قسمت مجاز نبودند شرح مرهم قربانی در سفر لاویان تحصیل مرقوم است
 نظای این خبر چند نمائندگی است

بعمل موسی بدی بنی اسرائیل در ظل فرمان داوودان و قصاصت بر زنده آمدن آمان یوشع بن نون بود

که در این
 موسی کاهن شد

که جانشین حضرت موسی بود و قوم را بارانی مقدره وارد ساخت دیگر تفسیر بنی تفر که اسرائیل
 از دست کوشان سلطان آرام خلاص کرد و یگویی آهوی بن گره (چپست) که اسرائیل با از دست
 پادشاه موآب خلاص کرد اسم این پادشاه عکگون بود و یگویی شم که بن خنات کند عیضت از
 فلسطین را با با چوب گاورانی گشت. و یگویی بارق بن ابی نوعم و گدعون بن یو آثر ابی
 ملک بن گدعون که هفتاد برادر خود را کشت و خودش هم بدست ایشان کشته شد و یا عمل گیل عادی
 و یضاح گیل عادی که اسرائیل از دست همونجا بجات او و دختر گیل عادی نذری که نموده بود
 قربانی کرد این شخص نذر کرده بود که چنانچه خداوند او را از دست دشمنی نجات دهد بازگشت چون
 بجای خود رود کند هر که را اول شاهده کند قربانی نماید اتفاقاً اولین کسیکه نظر او آمد دخترش بود
 که فرزند گیل عادی بود و او را قربانی کرد و یگویی بو عی که سی پسر وی دختر داشت و در سن سربا
 روت موآبیر بر زنی گرفت و حضرت داود از اولاد وی آن زن بوجود آمده است و یگویی غیبی
 هبل و یگویی شمشون بن. نوح بود که قوت بسیار داشت و جمعی از فلسطینیان اهلک کرد.
 بالاخره او را گرفتند و بواسطه معشوقه اش که دلیل نام داشت موآبی سرش را ترشید و از این
 جهت قوت او سلب شد و او را گرفته کور کردند و در مجلس کار وادار نمودند پس از چندی در روز عید
 او را بر وزن آورده با ستیزایش پرده خند. شمشون در آن روز که بواسطه روییدن موآبش قوتش
 بازگشت کرده بود دست و تنهای معبد را گرفته بنا را خراب کرد و قریب هزار زن و مرد را با خود
 ساخت و یگویی رعلی گوحن کا دول بوده و یگویی شموعلی بنی است. بعد از شموعلی سلاطین شموعی
 عمه دار امور شدند از قبیل شائول که بر اثر نافرمانی ضد مقتول گشت پس از شائول حضرت داود
 و بعد حضرت سلیمان سلطنت یافتند بعد از او پیرش رحام بود که گرفتار ساخت شد. انتهای

در باره آنست که میفرماید در کتاب احوال انبیا در کتاب احوال انبیا در کتاب احوال انبیا
 احوال انبیا در کتاب احوال انبیا در کتاب احوال انبیا در کتاب احوال انبیا در کتاب احوال انبیا
 حضرت موسی و زول تورات از جودیت فراعنه مصر نجات یافتند و در ارضی متعه سه بهشت
 مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان توسط او ساری انجامید که
 باسم قضای مذکورند منظم بود تا آنکه توسط صموئیل نبی شاول از سبط بنیامین کرد قرآن مجید
 از او بطلان است تغییر یافته است سلطنت خالص شد پسند قضای و انتخاب تحت ملکیت و ارشاد
 سبب گشت و پس از گشته شدن شاول پسرش که در کتاب عهد متفق مذکور است بگمراه او از
 تبارک و تعالی حضرت او در سبط یهو و پادشاهی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت حضرت
 رشیدش سلیمان انتقال یافت و در این مدت مذکور بود امور بنی اسرائیل در غایت نظام و درین
 الهی در نهایت قوت و آبادی در حضرت یکدیگر مشغول و کلمه ملت متحد و محبات قوم در قلوب
 ملوک هموار مانند مواج آب آرام و مصر متکون و راجع بود پس چون حضرت سلیمان و قاضی
 امت مختلف شدند و در سبط از سبط بنی اسرائیل یا ربعام بن تباط را که از نسل حضرت
 یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و در سبط که عبارت از سبط یهو و سبط بنیامین بود
 رجعام پسر حضرت سلیمان را بسلطنت منصوب داشتند و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود
 و بیانت میسوی بد و مذبح بزرگ انشاء یافت و آتش حرب قتالی با این فریقین اشتعال
 پذیرفت و قوت بیعت و سلطنت با خیال و توجیه در بزرگ سبب شد زیرا که بارجم مذکور از خود
 آنکه چون بنی اسرائیل بر سرانجام حج و قربان تقدس شریف کربای تحت ملوک آل داود بود
 میفرستند به او اندک اندک قویان سلطنت رجعام فرزند سلیمان یال شود و موجب قتل سلطنت
 آل فرایم

آل فرایم که در عهد داوید پسر سار که عبری ابو مروان سمر است مذکور است بنا نهاد و دو کو مسال
 نرین بر آن غنچ منصوب است و قوم را از حج تقدس شریفه و حج در غنچ سلیمان منع کرد و بنی
 اسرائیل را بتقدیس اند و عمل نرین احترام تا شیل متعود و مبتلا نمود و اندک اندک در ارضی متفرقت
 و نزاعات مخفیست فیما بین ملوک افرایم و ملوک یهو و اسکندر راج گشت تا در ابطی اطلت و مل
 مواکت بین طرفین مخلوع شد و حروب اهلیه و قتالی فزاینه چنانکه کتاب متعه که عهد متفق بنیامین
 بین فریقین تمام نمود و حرکت از ملوک یهو و اسرائیل برای قوت و تسلط بر عزم ملوک بنیامین
 ملوک مسر که در آن احکام برات تمدان قوت و شوکت و فور علم و ترویج صناعت شستند و در
 تقرب گشتند و خواند آنان را که نماند شریعت تورات بود در درین اهل داخل بودند و بهجت قرب
 باین هم و غلبه بر یکدیگر ملوک و خساوت اهل ایشان را در معابد خود منصوب داشتند
 و بضایح انبیا و تقدیس و اعطای مخطوبین و تفریقین سلف و مستضعف گشتند تا آنکه نخست
 ملوک آشور را بر افرایم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض گشت
 و اکنون قبلی از سامریه در بلاد نابلس شام را گسند و معبدی در کوه جرزیم برای عبادت دارند
 و سامریه با کفار خمس تورات معتقدند و با سرکتاب بنیامین معتقد نیستند و پس از ان
 بنی افرایم سلطنت ضعیفی در خاندان میوه ابائی مانند آنکه بعد از چندی آنان نیز بقلبه ملوک یال
 منقرض گشتند و از عزت و شوکت با نبرد ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد و سال سکونت ثانیاً در
 و رحمت ملوک ایران از ذلت و سیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف این متکون
 گشتند و در این گره بسبب خلا با اهل بابل و اهل مصر که در آن وقت تمدن و وسعت معارف
 نامور بودند بشعب و مذبح فرعی دیگر انقراض یافتند از قبیل فریسیون و صد و بیست و نه
 شیراوتون

۴۶
و ده و نفر از بزرگان مملکت خود را که دارای علم و دانش بودند یکی ارتیا بوس و دیگر عبد یابوس
آنها را نامور میگردانید و نفر خصمه بود پنج جلد کتابهای مختلف از اطراف جمع کرده برای تلمی
میرند پادشاه بسیار خوشحال گردید و گفت اگر پنج کتاب دیگر بدست میاید که جفا هزار کتاب
میباشند از هر کتاب یک قانونی اخذ کنیم امنای پادشاه بدو گفتند که از این کتب منظور اصلی
شما حاصل نخواهد شد مگر آنکه کاهن بزرگ یهود که در اورشلیم است نامه مرقوم فرماید تا جمعی از دانشمندان
یهود را با کتاب تورات کتب بنیاد در نزد شاه حاضر سازند و یونانی ترجمه شود تلمی را این ششمانه
که هدیه بسیاری با چند تن از امیران و بزرگان خویش نزد کاهن بزرگ فرستاد و منظور خود را
مراستما بجا گشته ارسال داشت کاهن بزرگ کتب مقدسه را با حفظ و نفاذ دانشمندان بهرامی العار
کاهن بزرگ را تلمی بمصر فرستاد پادشاه آنها را با کمال احترام پذیرفت و برای احکام منزل و امانت
تعمیه نمود و غلامان برای خدمت آنان گماشت و هر یک را ترجمه کتب او را نمود و همه جلد کتاب زبان
خودش یعنی مقدس که زبان تورات است بزبان یونانی ترجمه نمودند و بسیار خوشحال شدند
زیادی تبرجا مغان بدل نمود و هزار بده در با مضامین بسیار گرانمایه و نفیس برای خانه خدا فرستاد
از جمله نیز بود از طلای خالص که نقشه تمام شهر مصر و نقشه تمام شهرهای یهود و ادرتن و اطراف
آن منحوش بود این نیز را برای کاهن بزرگ فرستادند و در پرق طلا میگویند اینست و یا طفت
بر پیل یا ذی القوش قیصر مقدونی از زمین یهودیان کتاب تورات او را و هفتاد نفر از بزرگان و
علمای آنان را در شهر اسکندریه جمع ساخت و پنجاه تن او تورات را بزبان یونانی ترجمه نمودند و در
مقابل اهلی یهود را که در مملکت او بودند آزاد ساخت و بعد العار را کاهن بزرگ را حاضر نمود تا
احکام تورات را تعلیم دهد در این پنج یوسفون از این متبل مطالب که دلیل بر عظمت یهودیان است
در پرق

۴۷
تیرا بویون کرد و آنرا تصحیح و جعل ایشان اشارت شده است در تاریخ یوسفوس عبری و فیله
منه و جاز بگردد و این پنج شیخ و فرق و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورات
پسند آید و دیگر بطل معتبر میباشند و در این اثنا حضرت عیسی علیه السلام که آنست و ایشان
نمور فرمود و قوم یهود بر شریعت جدید و سنن بدیهه عوت نمود و لکن یهود بضروریات و غیره تمسک
گشتند و بیکر هیچ باید با سلطان ظاهر شود و وارث قوت شوکت و تاج و تخت او شود
فرقیه گشتند و حضرتش را کتیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آن وجود اقدس اضال و ضریقی
شمرند تا کلمه غایت ایشان نازل شد که پس از آنکه چهار صد سال در حدس شریف مکن بود و بعلیه
طیغوس تعمیر و مانای ثانی را کند و متفرق گشتند و این تفرق و پریشانی ایشان در ظهور اسلام رویا
گرفت تا آنکه ای قوم ما هذا و جمع بلاد من الشرق الى الغرب متفرق و بظرف و ذوق قلبی از هر
مذهب با هم فرامین و در باین برای اعتبار متبصرین باقی و موجود و طائفه قرآنی کتب عهدین
مذممه و لکن تلبوه و تقالید و تفاسیر آن تمهید گشته و طائفه ربانین پس از اذعان کتب عهد
صیق در امور و معارف آن بر تفاسیر تلمود است و عماد بر آراء علمای یهود است و این
یهود تا در ظل قوانین تورات بودند و احکام تلمی را عمل می نمودند و احترام و تعظیم معاصرین خویش بود
و هر بعلوم و حکمت آنان اذعان داشتند حتی از قوانین کتب آنها استفاده میکردند و یونانی بقیون
نوزح معروف اسرائیلی در کتاب تاریخ خویش در پنجمین فصل استثنای گماشته که ترجمه آن از رساله
شریعت موسی و یهود و بنو خاندان گماشته میشود (نارنج یونانی پرق ۱۲) -
تلمی که از جانشینان بگفته مقدونی بوده و پایی شش در مصر بوده است اراده کرد که جمع کتب عالم را
جمع آوری نماید تا بداند که قوانین که هم یک ازین برین بهتر است از آنجا که در مملکت خود و این
ده

برق سما و برق عرصه و غیره مذکور شده است از جمله این دوستان است که در روزهای
 خانه در زمان خشنیا کوهی بود که معاویه با اسکندر مقدونی بوده است اتفاق افتاد که گویند چون
 اسکندر ریحان فلسطین را دید و نمود در عالم خواب چنین دید که خنیا با وی میگوید فردا چون با او شلیم
 وارد شوی شخصی بصورت من خواهی دید این را بدان که تمام فتوحات تو از من است چون او را
 یعنی در حضورش سجده نما و بسیما مغرزه و محترمش بدار روز بعد اسکندر در این استقبال کشنگان
 خنیا کا هیچگاه دل میرسد و او را همان شخصی میبیند که در خواب مشاهده کرده بود وی اختیار از او
 پیاده میشود و در حضور او سجده میکند همان اسکندر بسیار تعجب میکند و علت را از او می پرسند
 خواب خود را برای آنها بیان میکند بعد او را در شلیم شده بیت را زیارت میکند و تبرعاتی تقدیم
 مینماید و تقدیمی که عبارت مجسمه خودش که از طلا بوده است با آهن میدهد که او را در بیت بگذارد چنان
 میگوید وضع مجسمه در بیت الهی حرام است و کی یادگاری دیگری برای تو قرار میدهم و آن این است
 که هر سری از کاغذی متولد شود نام او را اسکندر خواهیم گذاشت تا اسم تو در میان قوم خند می شود
 آنکه کند در حقیقت طلوع و نقره و جوهرات زیاد به او بان و کاهنان تقدیم کرد و از این بیت نام
 اسکندر در میان آن قوم معمول شد حتی اسم بعضی از فلسطین را هم اسکندر گذاشتند
 پیروان مؤمنی در دیانت خویش بی اندازه محکم و استوار بودند و درین خود را با بشنون ظاهر شدند
 مینمودند که تاریخ نویسیون و هستائی نگاشته شده در ارجح بیک زن و هفت پسرش که چون از
 است خودداری نمودند پادشاه بت پرست آنها را بشوات رسانید که در وقت که از تاریخ نویسیون
 چنین مسطور است که چون این قوم بر اسرائیل مسلط شد خراسای بسیار وارد او و در بیت الهی
 بی رخصت نمود و پیروان را مجبور کرد تا در مقابل بت سجده کنند عده بسیاری بواسطه بی التفات
 پادشاه

پادشاه شهید شدند از جمله نادری را با پسر گرفتند و آنها را بر شمشیرت وادار کردند پس از آن
 من است را سجده و بکیم و در راه عمده شمشیرش گشته میثوم پادشاه امر کرد و او را روی تابه داغ خرا
 دادند و هنوز زنده بود که زبان او را بریدند دستهای او را قطع کردند پوست سر او را کندند و میان
 تابه میاندختند پسر و دم در نیز آوردند و پسر شمشیرت وادار کردند پادشاه گفت وای بر تو ای
 بی رحم اگر بحکم من است بیای بیجان من دست نیابی با این سلطنت مغرور هستی خنیا تو را
 خواهی شد و من رفوز الهی دخیل خواهم گشت و اما لایا با و زنده خواهم بود پادشاه امر کرد و خنیا
 او را از یکدیگر جدا ساختند و بروی تابه انداختند او نیز باین حال جان سپرد پسر سوم نیز بر همین
 منوال سخانی گفت و چنان داد و خنیا بر او که امر او بر بزرگان تعجب شدند و در این بگشت مشابه
 برادران را نیز بر این منوال بقتل رسانید و در برق های میگوید این قوم یونانی پادشاه بزرگ
 خوست یهودیان را از ایوان خود مترزل سازد و چون قبول نکردند عده بسیاری را کشت و او را
 شخس اخرا بکرد و این گالوت فخر سوم است که برای یهود پیش آمد از کتاب شریعت موسی
 و یهود تا لیف جانب قای مشتاقی نقل شد (مخسنا) یهود بر حسب نفوس اوقات دارای عبادت و با
 تکرار گشتند که خلاصه آن در اینجا م شریعت موسی و یهود نقل میشود یکی روز سبت است که
 احرام آن لازم در چنین احکام عشره وارد شده بی یگو خوره ماه در بین یهود معزز و محترم است زیرا
 در سفر اعدا و باب شایسته لاسیفر باید روز اول ماه های خود قربانی نمونتی برای خدا بگذرانند و گاه
 جوان و یک قرح و یا برة بی عیب زده تا آنها شرح همین طلب است بنا سبت ذکر ماه خوب است
 مختصری در باره ماه و سال یهود نگاشته شود سلطای عبری و ماه های آن با ماه های عربی یکسان است
 منتهی یهود برای اینکه عباد خود را از روی فضل بگیرند طوری قرار داده اند که ثلثه ماه های شمسی شود

یعنی در سال غره چند ماه را در روز حساب میکنند با آنکه در اسلام یک روز است بنا بر این
 در سالی ده روز اضافه میشود و از این جهت هر سه سال یکبار یک سال در سیزده ماه حساب میکنند این است
 که ماههای شش مطابق آمده و آنچه ایشان در فصل همین واقع میشود در روز اول ماه شش و در ششم
 کار حرامیت قرآنی برای مردگان خیرات و میرات مجری میدارند از جمله اعیان و عیال یا عید صفا
 میباشد که در ۱۵ آبان است این عید بسیار دوزی است که از سفر خارج شده اند کلمه یسبح
 یعنی گذشته است و چون خداوند در چهارم همین ماه اول زاد مصر چهار کشت و از در خانه ای
 بنی اسرائیل عبور کرد و عید یسبح میگویند آقا وجه تسمیه عضا آن است که در موقع خروج از مصر
 چون نوشته اند اشتند در یک منزلی آمد در خیر کرده و بطور فطیر خستند معنی مصا غیر ظمیر است
 این عید از جمله اعیان بزرگ بشمار میرود زیرا از ظلم فرعون نجات یافتند علی یهود کتابچه بنام
 هگادای یعنی سرگذشت نگاشته اند و آیاتی هم از قرآن مجید در آن آورده اند این کتاب در آن شب
 مخصوص خوانده میشود و اغلب از یهود آن را بخوانند ولی معنی آیات را نمیفهمند زیرا بان لغت عرب
 نیستند و عینا مثل مسلمین این دوره هستند که عبارات قرآن را بخوانند ولی چون عربی است
 آن را نمیفهمند در این عید آداب ربوبی است که باید بخورد و در پی شرب هر که کا هو طفل
 شیر و چیز دیگر تلخ یا تند باشد یا در وقت دوران صرد در این شب بخورد مخصوصا در این شب باید
 شراب را چهار کاسه یا چهار پیاله یا شامند و زیاد تر از آن جایز نیست و هم مطلقا برای این دارند که
 میگویند از یسبح گوشت یعنی چهار جام در این عید حکم حج هم دارد و در کربلا است بیت المقدس
 حکم عید صفا در تورات ششم از باب آنکه از آنجا که بعد از کور است میفرماید در ماه ایلیا آنرا که در یسبح
 گوید و در خیرایه خود هفت روز زمان فطیر بخورد... آلی آخر ایام این عید هفت روز میباشد

بعضی
 مصفا و فطیر

بعضی تورات ولی علی یک روز اضافه کرده اند یهود قبل از این عید نظرفهای سین خود را میشوید
 میکنند و در آن فطیره را تهیه میکنند و اگر یکدیگر نگذرد آن پیدا شود تمام بیرون میریزند و
 اگر در شب تصادف یکماه قبل از این عید در میان چاه آبی که از آن می نوشند چند آنه گزیم بمنزله ای
 نان ریخته باشد در عید صبح از آن چاه آب می نوشند و هر چه قبل از این عید مورد استعمال بود در
 شستو میدهند در این عید روز اول و آخر کار حرام است بعضی تورات قرآنی صلا دور روز اول
 و دور روز آخر را حرام کرده اند آنستجه... بنکارند که گوید علماء یهود برای شب هفتم عید فصح
 ترتیب داده اند با اسم سد و شب یسبح لیل شلح یعنی قانون ششم عید فطیر یهود این کتاب
 که تا اندازه هم مفصل است باید در آن شب بخوانند ولی مطالب آن را نمیفهمند زیرا بان لغت عرب
 نیستند و چون بخاطر عری نوشته شده الفاظش را میخوانند اما علی معنی آن اطلاع دارند
 نگاوند که این کتاب اگر در وینه چاپ شده بود چند سال قبل در همدان مشاهده کرده و بعضی از دانشمندان
 کلمسی که موسس باهر مبارک بودند مطالب آن را برای نگارنده این دراق ذکر کرده اند سندها
 این کتاب بسیار عجیب است و اغلب آن احوال است که در باره ظهور مسیح گفته اند سندها
 مقدمه آن را در شرح اشرار نسیم تفصیل نگاشته خرد را بخلاصه یک فقره آن را ذکر کنیم و اوقای این
 یکی از علماء میگوید از جمله علماء غلات ظهور مسیح آن است که طبیبی بمای مریض گوشت ماهی تجویز کند
 و چون جستجو کنند در تمام دریای دنیا یکدانه ماهی یافت نشود در آن وقت مسیح بن او و ظاهر آن
 شد و از این قبل مطالب در آن کتاب بسیار است اکنون بذکر بقیه ایام عبر که یهود میگردانند
 کتاب جناب شتابه خلاصه نموده نگاریم ماه سوم سال که ماه سیوان باشد از اعیان محبوب است
 زیرا در این ماه بنی اسرائیل در و بیابان مینا شدند و در ششم ماه آیات عشره نازل شد چنانچه در سفر

عیون
 ستم... عفت

خروج باب آیه ۱ مسطور است در تورات تشریح باب آیه ۱ ذکر عید متعاقب و عید نور
 ذکر شده است که آن را شب عید و پیکوریم مینامند در عید نزول تورات یک روز کار حرام است
 و کی علمای یک روز بان افزوده اند چون آیت عشره در این روز نازل شده باشد اول اجسا
 بگیرند و در بعضی سیم را تلاوت میکنند برای آمرزش اموات و سلامتی خودشان اطعمایمانند
 در ۱۵ ماه هفتم عید سایه بان معروف بر سگوش میباشد چون در دوره چهل ماهه بیابان در
 چادر و سایبان سبز میرودن باین اسم معروف شد است عید هصنی و شبر عمو و سکوت نص تورات
 است که باید نزد قربانی و عشر اموات خود را تقدیم کنند ایام عید سکوت هفت و ذبیت و بی
 هشتم هم بنام حضرت موسوم است در این عید علی را جوار میکنند تقرباً ذیل یکدانه اترج و چند
 مرد و چند شاخه سید و یک شاخه خرابا هم بسته نموده اترج را پهلوی آنها میگذارند که کفر بر بخیزد
 بر در خود و پیر خند و چهار طرف مشرق و مغرب جنوب شمال ده ریزند در حالیکه اترج و شاخه را در
 دست دارد و بعد هر طرف را نگاه میکند در چنین حال آیت شکرانه را میخواند که ترجمه بعضی از آنها
 این است شکر نمایم خدا را که فضل او شامل است خدا را که نجات بدو اینک خدا را که ما را فیروزی بخش
 خلقتا برای این شاخه ما اترج تفسیر ثانی کرده اند میگویند برگ مردا شاخه بلبان است برگ
 پیدایشه بر یک چشم است اترج اشاره بقلب است شاخه خرابا اشاره بقامت انسان است یعنی خدا
 لب است چشم را قلب را جامت ما را ایکن و صفایکن و از گناه دور سازد هفت و در این عید یک تنم
 داخلی است معروف به هو شغاه یعنی نجات خدا که میخوانند و جنب آن در خوست ظهور مسیح است و
 آخر که حضرت نامیده شده سبحه تورات نیز معروف است یعنی شادی تورات زیرا تلاوت دوره تورات
 تام میشود باید از سر گرفته شود و علت آن این است که علماء تورات را بچهل و هشت قسمت کرده اند و هر

روز شنبه یک قسمت است از او کسینه ما و خانه میخوانند هفتاد و پنج بار این ایام میشود که در
 روز که شادی تورات است عده توراتهایی که بر پوست گاو نوشته شده کسینه هر فردی نیز خردای
 کوچکی تهیه شده است از آنفار غرض تورات که در کسینه باشد با شاخص سید عده تا بخوانند و باین طور تورات تمام
 مینامند تیرغات اعانات در این روز برای کسینه تورات امروز یاد می دارند شنبه بعد از آن روز
 تورات را از سر شروع میکنند شرح این عید و امر نگاه داری آن در فراصل باب آیه ۱ است
 لایوان فصل ۱۱ آیه ۱۱ مذکور است در این عید که ذکر شد باید شاخص را بچسبیت بر روزی قبل از
 و هر کس باید بقدر استطاعت خود عده همراه داشته باشد دست عالی نزد پس از غلبه قیوس و دانی
 حج در موقع این عید و تقدیم قربانیا در آنجا موقوف شد اگر در وقت نماز عید وقت بخوانند بخت زیاد
 میرود و کی داخل معبد میخوانند بنویسند زیرا میخوانند در معبد آه نیند خد مگر آنکه خود در همان معرزی کند آنها
 علمای یهود برای آنکه از این مطلب جلوگیری کنند این طور میگویند که در موقع قربانی اشیا و شنبه
 بیت و اوریم و نیم در قدس المقدس بزمین فرورفت و غائب شد اگر شخصی سر اسلی بصر خوان که باشد
 داخل معبد بشود آن اشیا مقدسه در زیر پای او خواهد بود و این گناه بزرگی است از این جهت
 یهودیان که بیت المقدس میروند و از بیت فیثون و در پس یوار گریه زیارت خود را انجام میدهند
 فقط از دیگری در بیت المقدس است که زیارت کن هم میروند از قبیل جبرون که مقام اوم و ابراهیم
 و اسحق و یعقوب زوجات آنهاست در این مقامات هم باید خود در همان جلوه دهند و یا از دور
 زیارت کنند حکم حج در سالی یا مرتبه در تورات تشریح باب آیه ۱ مسطور است که میفرماید در
 آن عید جشن خود را بیاید و برای او هدیه بیاورد از جمله ایام تبرک یهود ایام توبه و کفارت است که در
 سال یک مرتبه است و از اول ماه هفتم تا و هم آن ماه اوامر دارد روز اول عید نباید بجاری اقدام کرد
 باید شوق

باید شو فرعی که با بوازند و قربانی بگذرانند و این نهضت هر لاویان بابت آیه است علماء اینها
 بر این عهد افزوده و جمعا چهل روز را که از اول ماه ششم شروع میشود و به طایه هفتم خاتمیه میاید برای
 روزه گرفتن سبب استند از زیر میگویند که حضرت موسی و قهستانی که انوار را بقلم خداوند نوشت
 در این ایام بود روزه واجب میشود و همین این چهل روز واقع است روزهای دوشنبه و پنجشنبه نیز
 روزه گرفتن مستحبات است روز هفتم ماه هفتم عزیزترین روز یهود است و چندین اسم دارد از قبیل
 کیخسرو او یومینی روز کفاره و جلیل و یوم بعثت یعنی روز زرخش و عموما آن را روز روزه بزرگان میگویند
 در تورات هم شبت شبتون یعنی بت سبب است مرقوم است در این روز کار کجلی حرام است و برای
 فراموش قربانی برای رضع کفاره گناه در این روز بعد از کوهلکا دولی یعنی کاهن بزرگ بوده است که
 حق استعدای کفاره گناه میکرد و در روز این روز از غروب آفتاب تا غروب آفتاب بوده است
 و هر شده که اگر کسی این رسوم را بگذارد قوت منقطع شود و در میان جماعت راه انداشته باشد قربانی
 این روز از سایر قربانیا اعتیاد داشته در همین بوده است که در روز آن تارون بعد از آن روزه
 اولاد او که کوهن کا دول میشد با هم خدا اینطور رفتار میکردند و بزرگوار و در مذبحی را بنام خدا و دیگری
 بنام عزرا زیل می شیطان آن وقت طرفه میکشیدند آن نری که با هم خدا در میان کاهن ابباس
 مخصوص و قانون یعنی برای خدا و قربانی میکرد و این کفاره گناهان یکا که است اما آن بزرگوار
 که بنام شیطان اختصاص می یافت پس از قربانی بزرگ کاهن استهای خود را بر سر بر شیطان
 میگذاشت و بخطای او گناهان مت تجزاف میکرد بعد از او اهل نظر زنده شخص حاضر میدادند
 آن شخص بزرگوار میان بیابان بی آب علی میرد و در میان خود پس از مرتبت لباس خود را شسته
 و خود را هم شسته و داده بعد و جل اجتماع میشد در استان کفاره گناه در مغز لاویان و قیسه بزرگوار لاویان

باب عا آید بعد منظور است: در این ایام که کوهلکا دولی در بین نیست و یهود و مقدس
 الاقدس نیستند در هر نقطه چنین افتاد میکنند که هر روز قبل از یکسور مردان پسران خود و مسای
 خانگی و زنهار خهای خانگی برای خود داده میکنند عا خام وارد خانه میشود و آنگاه یک مرتبه است
 میخواهند طایفه را بدست بگیرد و دشمنی که این مرغ برای کفاره است دست خودش را بر سر مرغ میگردد
 پس از قاتل است که این مرغ را مرغ جانس عوض جان تو و جان او کفاره تو باشد مرغ را از چنگ
 در خانه روز تمام گشت شستو میکنند بعضی در آب وان سر غسل مینمایند و در کفاره حاضر شده است
 یعنی حدی بخورند که عبادت از چهل ضربت قبل از غروب آفتاب هر صام شده بکنند و در آن ایام
 جمع کرده اند بخوانند تا نصف شب و روز تا نیک ساعت بعد از غروب در کفاره هفتاد و تمام را بخوانند
 هفتاد و در ضمن شرح قربانیا یک در این روز معمول بوده میخوانند کتابی را که میخوانند موم میزد که بخوانند
 که با نازده نصف تورات هم آن است و دخل کردن آب روان و سر بر کشیدن بچشم و خوابیدن آن
 شوهر در یک رختواب حرام است و روزه را باطل میکند حتی سیرای حضرت سالک خود را و او را میکنند آن
 روزه را بگیرند با اینکه بزرگان و اجبات انبیا و نبی اسرائیل چهار روزه دیگر برای قوم قیسین فرمود
 اول که ماه چهارم هجده ماه توبه است زیرا در این روز شوشن محبت انصاف و اودیت اقدس شدند و در روز
 نهم ماه پنجم که ماه آب بوده شهر تخریب کرد و قوم را اسیر نمود و در سوم ماه هفتم چهار روز در راه و در
 طبت در این ایام این روزه را از احمیت میدهند از طرف تشریح و کفاره و روزه گرفتن را بر آنچه گفته
 افزودند با آنکه روزه واجب در تورات مخصوص است همان روز کیسور است و چهار روز دیگر که انبیا
 نبی اسرائیل فرمودند این سه روز روزه میاید و هفتم است و مرغی است تفصیل این داستان
 کتاب ستر که هر دو کتابیم یعنی نوشته شده گان است و در کتاب مقدس منبیه است ذکر شده این کتاب

در روزی است که خداوند بفرموده است که هر که در راه خدا
 کوشش کند و در راه حق بجای آید و در راه حق بجای آید
 حاضر شود و در حضور خداوند رخص کند که فرود کرد سلطان در حال سستی قبل او فرمان داد چون بهرگاه
 آمد از کوه پشیمان شد بزرگان و بار بار در گشتند که مشوری فرستند تا هر چه در خاطر صاحب جمال بود
 ملکیت موجود است بدکار فرستند تا یکی را از آن میان بجای ملک انتخاب نماید این پیشینهای ملک
 و قرص بنام السیر زخمی مروغای که از سیران بیو بود افتاد است هر که شمرده و غای بد و سپرد
 که عقیده خویش را از شاه پنهان دارد یکی از علما لقبه موموم بهاهامان بصدرت در بار شاه برقرار بود
 چون علما با یهود دشمنی داشتند با مان فرستد غنیمت دست و شاه گفت که یهود دشمن پادشاه
 و مخالف عقیده او هستند اگر آنها را بمن بفرستی دفع شر آنها را از ملک بنمایم آنها فان تا یهود را
 از پادشاه بمقتاری طلا و نقره خرید و بتامی ملک که یکصد سینه هفت شربت فرمانی صادر کرد که در
 هفتم ماه آرد که ماه یازدهم است تمام یهود قتل تمام کنند این خبر برای آن انتخاب کرد که معروف
 بود روز تولد حضرت موسی در روز وفاتش آن وزهت مروغای این داستان بشنید و با شتر ملک
 فرود آید شتر پیغام داد که تمام ملت یهود شتر بار و زور دار شوند تا من بجهنم شاه بروم و دستار
 برای او بگیرم یهودیان شتر روز و زره گرفتند چون شاه بوسیله استر از ظلم با مان مطلع شد حکم
 پادشاه با مان پسرش بر آن وزهت شدند و یهودیان محراب گشتند علماء قوم را مجبور کردند که از آن
 تاریخ بعد این وزه معمول دارند که این تا این یک روز تعلیل باقیه و غنی آن یک روز را هم بگیرند
 یکی بعد از آن روز تمام یهودی مروغای دارند چون با مان از هفتم آرد برای قتل تمام یهود
 از آن قرص معین کرده بود و یکم و یکم این فرقه ششم گشته اند یک فرقه صد و نیم نام دارند که می

عادلان میباشد این طایفه تورات موسی و کتاب بنی را قبول دارند و احکام تورات را بطاهر
 عمل میکنند و تاویل قائل نیستند عقیده بعالم بعد ندارند و مجازات و مکافات را در جهنم می بینند
 و معتقدین بعالم بعدرا استند از جمله استغرای آنها این سوال است که در فاضل از
 شرح آن ذکر شده و تفصیل محتاج بقدم است از این قرار: احکام و دستورات
 برادران نسبت یکدیگر میباشد که اگر برادری فی اهل متناهل شد و از زوجه خود فرزندی پیدا کرد و از
 برادر کوچکتر لازم است که آن زن را بگیرد و اولادیکه پیدا کند تمام برادر متوفای او خواهد بود و اگر
 برادر کوچکتر ترویج رفق او ترویجی در حق نشود باید حکم کفش کردن اگر حلو صان نام دارد مجری کند
 و بعد آن زن دیگری شوهر نماید حکم کفش کردن در تورات تشبیه است با آنکه سطور است
 یسزید... اگر آن مرد بگرفت زن برادرش را یعنی نشو زن برادر برادره نزد شایع برود
 بگوید که برادر شوهر من از ترویج من انکار دارد من بخ باید از مرد طلبیده و ترویج و در آنش کند و اگر
 انکار هر دو در شایع کفش او را از پایش بکند و برایش بستانان اندازند و در جواب کسی که خانه
 برادر خود را بنا نمزد خرابی این است و اسمی او در اسرائیل خانه کفش کده خواهد بود آنرا طی حکم
 از روز هم جاریست و خیلی سختی مجری میشود و کفش مخصوصی تخیه میکنند صندقیان که بعالم بعد
 قائل هستند از هفوز ایشان این سوال را میکنند بطور استغرا که گفت با اولاد برادر بزرگانی که است
 دبی اولاد فوت شد آن شش نفر دیگری بعد از دیگری آن زن را نکاح نمودند و هیچکدام از آنها
 و از ای اولاد نداشتند آیا در عالم بعد که شاقا قائل هستند این زن یکدم یک از آن شوهر با متعلق است
 و قلم ای سیبای در میان این و فرقه صدقین و مغرور شیم اتفاق افتاده است که در تاریخ یوسفین
 پرف ۲۹ و پرف ۳۲ و غیره سطور است تفصیل این اختلافات در حقیقیه جنگ و حال و نحو است

توسعه خدایه و سی در کتاب فلسفه الحیات میگوید فرسیون دستهای هستند که
میگویند ممکن است بوسیله اعمال و عادات مذهبی حیات گیری را تحصیل نمود و حیات ظاهر را باطل
میدانند و کاتبان میگویند ادواری حیات ظاهری دیگر هیچ حیاتی مقصود نیست و پشت از آن
در این است که هیچ وقت در نفس خود حیاتی را که خارج از حیات حیوانی است تصور نکنند و پرستش ننمایند
آنهاهی فرقت از یهود بوده اند که غرور بر سر خدا میدهند از چنانچه در قرآن مجید این مطلب تصریح
شده و جبر حیس صال انگلیسی در کتاب مقاله فی الاسلام نیز آنرا ذکر نموده چنانچه در ترجمه عربی
آن کتاب که نقل به اثر شامی نگاشته شد در هر طبع رسیدن در صورت چنین مطروحات قولی
فاذا نظر ان محمد اكان في سريرة عقنغا بصحة وكن التوحيد من دينه وهو الذي
الذي زعم انه قد ذاع عنه الناس طرا لا الوثنون فقط بل النصاي ايضا على
اخلاقهم فهم من اتخذوا عيني الها على فاهي حقيقه مذهبهم و تمن قدت
عقيدتهم حتى عبدوا العذراء و صريم و الفديين و الصور كذلك الهوا الذين
عبدوا ايتالله كما فر فهم الفران (سورة براءه آيات) سهل علينا ان ندرك كيف
خيل لهم ان اذا افعل الناس من فصد هذا الصلوات فيكون فداي خلاصا
ينحني التوبة... الخ انتهى فرقه های دیگر نیز در بین یهود موجودند که در ذیل بر بنی از
آنان را از کتاب جناب شهابی اصفهانی و صدق الله تعالی (کتاب شریعت موسی و یهود)
نحو خلاصه نقل مینماید: سابقا در باره صدقیان و نفوس شیم مختصری نگاشتم... بعد در میان
نفوس شیم هم اختلاف پیدا شد برخی از آنها معتقدند که روح انسان بعد از مرگ در جسم دیگری
وارد شده و با این عالم بازگشت میکند و پاداش اعمال سابقه خود را میسپندد و هنوز هم برخی از یهود همین
عقیده

تند هستند و از روی تقلید چنین مطلبی را اظهار مینمایند و در کتابها مطالبی از این قبیل نوشته
شده و هم میگویند روح فلان شخص در من است که این طور بدخت هستم... ظاهر آنست که دیگر
از یهود معلوم بر قرآنیم بودند که میگفتند تورات حضرت موسی را فقط باید خواند و اجرای آن و
عمل مطابق آن لزومی ندارد اگر چه امروزه بعضی از یهود صحتی از این زنده اند و قرآنیم
بزرگوار و مبنی هستند و لکن معنای آن گفت هر چه در قرآنیم مبنی است زیرا تورات را میخوانند
دلیل نمیکشند آیه را که قرآنیم برای اثبات منظور خود استدلال میکند بابت آیه فی نفس تورات است
آیه ۱۹ میباشند ظاهر آیه دیگری از یهود هستند معروف به بنی اسرائیل که فقط سفر خیم تورات را
معتبر شین است قبول آنرا و چهار سفر دیگر را معتقد نیستند این فرقه مطابق آیات فرشتگان
آینا بعد احکامات بند در فرشتگان معتقد شده و از سایر احزاب یهودی که در خود را مقدم
سایر میدانستند که در عزیم را مقام مقدس میدانستند مطابق آیه ۱۹ فرشتگان که سفیران
برکت خود را در کوه جزیم خواهم گذاشت و تاریخ یوسفون در باره این حرب میگوید که عربی
کاهن امر کرد و هر شخصی که از قوم بگیا نه یعنی غیر از یهود زن گرفته است باید طلاق دهد شخصی فرشته
نام مکان مقدس در کوه جزیم بنا میکند و مانند یاران کوهنیه ثورون را معبد یهود قرار داد
او نیز آن کوه را که در او بنا کرده بود از زمان هوقا لوث بجاده نگاه قرار میدهند هوقا لوث
آنجا فراری میزند (پرتق) از جمله اختلافات بین یهود در مسئله صیصیت است
بعضی میگویند باید در موقع عبادت او را بر سر زاخت و بعضی میگویند در هنگام عبادت باید از او زنا
صورت او زیان کرده و نگاه کنند از جمله اختلافات بر آئین سرونوت بعضی میگویند
اسرائیل باید سر خود را برتر از او برتر باشد و با آنرا در پیش او هم تراشد و روان حرکت کند از آن حقایق است

استلال میکنند دست صیصیت استلال میکنند که در سفر احد باب ۱۰۱ و ۱۰۲ میفرماید بحسب
 شام صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرد... و در پی دلها و چشمای خود زوید و مخرف نشوید
 این آیه بعضی استلال میکنند که بایه صیصیت را روی سر بسیند از نو جلوی چشم را بگیرند و بعضی بگویند
 بایه صیصیت را آویزان کرده و بان نگاه کرد آنها استدلالش بایه لایوان باب ۱۰۱ آیه ۱۰۱ استلال
 میکنند که فرموده گوشه های سر خود را ترشید و گوشه های ریش خود را تابه سازید این آیه را هم
 مختلف معنی کرده اند و هر کدام مطابق فکر خود عمل میکنند چنانکه قبلا این حدیث را دارد که اشجی می
 بود ریش خود را ترشید بودند محلها اعلان کردند که این اشخاص را بکنید راه ندخند و با آنها مباحث
 نکنند و آن شخص را با صطلاح (خرم) خوانند و اگر در کوچه و بازار با او برخوردند زود روی خود را از او برگردانند
 چاره این کار این بود که این شخص بر روی بخانه علماء در حضور شیخ توبه کند ملا و اور بقوت میزد سنی
 چل ضرب شلاق سیم در بدن او میزد و بعد اعلان میکرد که مملکتی است این شخص داخل جماعت شود
 بعضی از یهود اصلاً سر بر میزدند ریش بعضی سر بر میزدند و ریش را نیز تراشیدند بعضی دیگر فرق
 سر را تراشیدند و باقی را بگذاشتند و از این قبیل اختلافات بسیار است یهودیان با یاری
 علی نیز مشرک معاشرتی ندارند و صفت میکنند اگر کینه یهودی سیمی شود در نزد عجم منفور است و
 باعث تنگ پیروان در خانه نموده محبوب میگردد بیایست بسیار این قوم دارد آمده است چهار طرف سیون
 و چهار ناحیه سلیمان که قسمی از آن در تواریخ ثبت است از دوران هجوم بخت انقراضت ختمی است
 در باب اسیر بودن در این رجب بتوتی بود که از میای نبی فرموده بود در کتاب مذکور است پس
 آن که فرمان سلاطین ایران با راضی مقدم برگشتند در آنجا نیز بستند تا آنکه طیطوس وانی آنها را
 متفرق و بیت المقدس را خراب کرد این تفرقه پریشانی بطور اسلام وقوع بیت المقدس اجلی در جسد
 از جمله

از جمله نفوسیکه نسبت یهود بدقتاری کرده بلکه اسپانیول از ابطاست که دست برداشتی
 کتاب خود صفحہ ۲۵۲ و ۲۵۳ شرح این استان را ذکر کرده از برای یهود را و نسبتا یکی از
 مطلب مختار قرار میدهند اول کسی شدن در قمر گشته شدن در قمر گشته شدن در قمر گشته شدن خمرانی
 از جو ساخته بوده آنها را طوری میخ کوبی کرده بود که سر میخها از داخل خمر بیرون آمده بودند
 یهودیان را در آن خمرها انداخته در خیابانها میغلطانند تا میگردند بعضی را میاورند و با ریش میخ
 بجلوی آنها فرو میکردند در این موقع سیصد هزار از یهودیان اسپانیول ترک همه چیز نموده مملکت
 عثمانی پناهنده شدند و درین مسج را قبول کردند بعد از آنکه طیطوس علیه کرد یهودیان از زمین
 بزرگان خود در هر نقطه که بودند یک نفر را انتخاب میکردند که از طرف ایشان دفاع نماید یکی از
 این نفوس منتخب ربی یهودا بوده این شخص دارای تالیفات بوده است از جمله تالیفات او در
 موعده - نشیم - نزی قیم - قد شیم - طروت میباشد منتخب و م ربی شمعون است که مصنف کتاب
 زور برای این شخص سیزده سال از ترس قیصر روم بمغاره رفته و در آنجا بریاضت مشغول بود
 منتخب موم شمعون مصدق که عضویت کینه بزرگ را داشته است - چهارم ربی یهودا افحاس
 دارای رتبه از طرف پسر طور روم بوده است از این قبیل متجنین بسیارند گویند خسرو پسر داری
 ساسانی تصمیم میگردد که تمام فاسیل داود را از زمین برد و قتل آنان میبرد از زنی استن خود را بچنان
 میکند و از مرگ خلاص میشود چنانکه مدت پسری نیز باید که بعد مادر در بار خسرو پرویز آبرو و غنی
 میاید پادشاه او را بوستانی لقب میدهند و او در آن زمان از متجنین یهود بوده است خسرو
 با او عذر داده که اگر دیانت خود را ترک کند دختر خود را با او بدهد بوستانی با شیر و موم پسر خسرو
 همدستان و دوست بوده است از جمله متجنین ربی علیا - در بی شکوه بوده در موقع
 شد

شیلو چون پسر بزرگش قابل بوده پسر کوچکش را انتخاب نمایند از جمله نفوس معروفه ما بم است
 که نام اصلی او ربی موش بن میمون بوده این شخص از دانشندان دارای تالیفاتی در حکمت و تفسیر
 کتب تصدیه است با او بر خانی علماء یهود همواره از معاشرت سایر ملل گریزان بودند از یک
 قرن پیش تا کنون نفوس پیدایشه اند که دارای روح اتحاد و یکجائی بوده و برای تخفیف دست
 یهود اقداماتی کرده اند از قبیل موشه منطوری که از یهودیان انگلستان بوده و ثروت خود را
 در راه تخفیف دست این ملت خرج کرده است جمعیت اتحاد ایانس اسرائیلی نیز از مطالب مهم است
 که یهودیان فرانسه با آن اقدام نموده و برای ترویج معارف همی بسز که در مذابارون حارثین از یهود
 در آتش این منظور اموال زیادی صرف کردند از طرف این جمعیت در اغلب نقاط مدارس ابتدائی
 و عالی تاسیس شده هر چند در ضمن عمل مشکلاتی بر خوردند و جنگ فرانسه و آلمان کار آنها را تنویز
 انداخت و حتی پس از جنگ بغلیات خود او ادامه دادند و در مدارس خود مسلمان و مسیحی را هم پذیرفتند
 در ایران نیز مدرسه آلیانس موجود است جمعیت صیونیت نیز در همان سال تاسیس آلیانس ایجاد شد که تقریباً
 امانی همگزی در صدد برآمد که مرکز برای یهود تشکیل دهد و برای این منظور جمعیتی ایجاد کرده
 مقصودشان آن بود که بهترین است مملکت فلسطین را از دول متصرفه اندکند انتهای...

هوئیس شیونیت بهر حضرت موسی علیه السلام است و مختصر تاریخ حیات او از این قرار است
 که پسر عمران از خاندان لاوی است و لاوی از پسران یعقوب بود عمران بنا به آنچه در سفر خروج
 مذکور است عمه خود را که (یوحنا بد) نام داشت تزویج کرده و از وی هرون و موسی متولد گردید
 و پس از آن پادشاه مصر چون از کثرت نفوس بنی اسرائیل بر سلطنت خود بیمناک بود فرمانی صادر کرد
 که هر چه اولاد او در بنی اسرائیل متولد شود زنده نگذاردند و موسی پس از تولد فرزندان سه ماهی را
 مخفی

مخفی داشت و آخر کار موسی را در سبیدی نهادند در سالی که در ذیل سینه تیز سازی را کرد و در فرعون
 صلوات گرفته و فرزند وی خود پذیرفت و نام او را موسی نهاد زیرا گفت او را از آب کشیدم و فرعون
 (ش) پس از چندی موسی بواسطه نصرت سعادی که یک تن از عبرانیان کرده و شخص مصری است
 رانت از بیم سخط فرعون گریخت بجانب میان رفت و در آنجا دختر ترون کا هن میان را که سن
 بسنوسه بود تزویج و چندی در آن ایار شبانی گذرانید (مخرج فتا) بالآخره در هشتمادساگی
 از طرف خدا نبوت بهوش بهرامی برادر خود هرون مبعود و دعوت فرعون و نجات اسرائیل
 (مخرج فتا) در این وقت رسد دوم وفات یافته بود و فرعون که موسی از او خواستگاری نکرده
 را سازد هونی رسد سوم و برودتی من پناه بوده بهر حال بنی اسرائیل در ظل بیات موسی از
 غار و طرف کنعان همپا شدند و در بن مصر و کنعان مدت چهل سال سختی گذرانیدند و در ایست
 احکام عشره و سایر فروع بوسیله موسی بقوم تعلیم شد و موسی در سن صد و بیست و هفت
 موعود رسید در دشت (موآب) نصایح و دعای امیز خود را بدوازده طائفه گوشه فرمود (تثنیه ف
 ۳۰-۵) در بر زیر کوه (صنی) وفات یافت و در زنده شدن و قبر او مجهول است (تثنیه ف
 ۵-۸) القاهر بن برادر موسی که با مرقد امسب کمانت مستقر بود قبل از موسی در فراز کوه حورا
 (اعداد ف ۳۳ تا آخر) در سال هجدهم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه نیم در سن صد و
 بیست و سه سالگی وفات یافت (اعداد ف ۳۳ تا ۳۴) در توران تثنیه ف ۳۴) وفات هرون
 موسی میگارا و آقا یوشع پسر نون ضمیمه با فضل موسی قائم شیم عبرانیان است در اول وی را حوش
 میگفتند (یعنی او نجات میدهد) (اعداد ف ۳۴ تا ۳۵) پس از آن بهوشع موسوم شد (یعنی
 خدا نجات میدهد) (اعداد ف ۳۴ تا ۳۵) و این اسم را موسی بر وی نهاد - یوشع بن نون حسنگام

خروج اسرائیلیان از مصر بعد از چهار سال در شب هجدهم بیست و نهمی بود و قال الاخره
 پس از وی قائم مقام و جانشین موسی گردید غالباً در عروقت و زمان بواسطه صداقت و امانتش
 مرجع خدات مسمی میگردد و در وقت جنگ بی حایق که در رفییم وقوع یافت یوشع سردار پسا
 بود خروج فلاریه - عا) و با موسی در کوه سینا که کوه ایشان معروف است همراه بود و در گام
 نقل و تحویل خیمه و خدایک با آن نقلی داشت این بود و در موقعیکه موسی از قوم برای آوردن انواع
 احکام غیبت فرمود و مدتی بطول انجامید و بنی اسرائیل در نتیجه پرستش گوسا که زمین پرده خستند
 یوشع از پرستش خدای گمانه خفت کرد و بعبادت عمل توجه نفرمود (خروج فصل ۱۳ و ۱۴)
 و (ف ۱۲ - ۱۳ و ۱۴) و نظر بخدستی که انجام داده بود و خداوند وی را نخب فرمود (اعداء
 فصل ۱۲ و ۱۳ و ۱۴) و قال الاخره بفرمان حسنه و تا کید موسی در امر محم تولیت
 داخل شد (تثنیه فصل ۳۴ و ۳۵ و ۳۶) یوشع قوم را با وادی اردون را جبری فرمود
 و در مدت شش سال کنعان را از جنوب (قادش و برنیه و قانا) تا شمال (صیدون و جبل لبنان) آفر
 نمود و بمعاونت العازاران مملکت را در میان دو اندازه بسط اسرائیل تقسیم کرد وی در هنگام عبور
 از اردون هشتاد و چهار سال داشت و بیت و شش سال پس از آن نیز با انجام ناموریت خود مشغول
 بود و در ملک خود (منه سارج) بر بنی اسرائیل حکمرانی میکرد آخر کار در هزار و چهارصد و سیزده
 شش سال قبل از میلاد وفات یافت (ملخص افعال صده عجمیه) در زمان حیات وی عبرانیان
 خصوصاً قوم خدا و آن دوران او سلطنت خدا بود (یوشع فصل ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴) موسی
 (از ذیل بنیادول باب پنجم کتاب تفصیل الداعیه فی شرح اشعار الغنیم نقل شده -
 - - - - -
 - - - - -

معبود سلیمان یکی از مقامات تبرکه که یهود است که امروز در تصرف مسلمانان است و یهود و ارجح و رود در
 آنجا نیست چنانچه از قبل هم انا شده و از جمله مقامات تبرکه که مقبره استرم و خای است که در
 همدان در میدان استرواق شده و اخیراً از طرف یهود تعمیر شده است و در روز شنبه زیارت آن میشود
 این مقبره که در اول محله معروف بکیم خانه قرار یافته است دیگر از مقامات تبرکه که یهود مدعی هستند
 خصوصاً یهودیان همدان اظهار میکنند نقطه است معروف به پنجه تبرکه که در میان بازار بزرگ همدان
 واقع و زیارتگاه مسلمانان است و موقوفاتی هم دارد از قبل کار و نسر و غیره یهود میگویند که آنجا قبر حکی
 نبی است که از معاصرین زو بابل بوده و کتابش جزو عهد عتیق است و شرح حاشی در ترجمه اعلام مکتبه
 جلد اول این کتاب مندرج گردید دیگر یکی از مقامات که یهود مدعی آن هستند قبر انا که بجهت
 که در همدان واقع و آن محله جمیل اسم معنی محله اما مزاده بجهت معروف است و زیارتگاه مسلمانان است و یکی یهود
 گویند که قبر نخبیای نبی است که از معاصرین زو بابل بوده و کتابش جزو عهد عتیق است و دیگر که از
 مقامات قبر انیال نبی است که از انبیای دوره جلای بابل است و قبرش در نزدیک خرابه های
 شوش امروز باقی و زیارتگاه است و در تصرف مسلمانان است و جامع بقبر حضرت موسی علیه السلام
 چنانچه از قبل نگاشته شده مطابق نص تورات تثنیه در کوه سینه است و امروز نیز در قبر آنحضرت
 معمول است یکی از آنجا که این موضوع را از حضور مبارک حضرت عبدالباقر شاکل و سوال
 کرده که در جوش لومی نازل شد از این قرار: -

دکتر - جناب طبیب انا مهد بهائے علیک بهاء الله
 ای ثابت بر چمان ... علت معلوم نبودن قبر مطر حضرت موسی روحی که الهذا این است که آن
 حضرت بعد از آنکه جمیع امور را نظم و ترتیب آوند و تاسیس شریعت الله فرمودند و حضرت یوشع را از
 میان

باز کل انتخاب فرمودند و امروزین سه را قول ایشان نمودند از کثرت مشاغل و غوائل نژاد و تحکام
 فرمودند و بهلادوی رفتند که کسی نمیشناخت در نهایت آسایش ایام باقیه را گذرانند و صعود
 فرمودند زیرا اگر نمی میدهند که در کدام خطه و دیارند مراجع و مهاجره میشوند و رحمت
 نمیکند اشتند انتهای در قوزاقه و کلبا بنیابارات صریح و اصح راجع بظهور حضرت مسیح حضرت
 رسول اکرم و این ظواهر عظم یعنی تحمل خطر کلی الهی موجود است که در کتب است لایزال اهل بها تحصیل مطور
 گردیده و لکن بیهودتقا لید پیشوایان خویش از ایمان مسیح و حضرت نول علیه السلام محروم و بی نصیب
 گشته و علمای آنان کتبی در اثبات بطلان آن جوهر وجود گاشته اند که از آنجه کتبی لید و کتبی
 رد بر عیسی مسیح است و آنحضرت را مسیح و بعلربول میدند و حضرت دنول امر شوکالغ یعنی همچون موجودند
 ولی عده بسیاری باین ظواهر عظم مومن و بخدمات مشولند حتی یک نفر از این طائفه جناب مشیر
 یعقوب متحده برادر حضرت خواجه بیع کاشانی مؤسس مدرسه وحدت شرکاتان در کرمانشاهان است
 پیشوایان اسلام جام شهادت نوشیدند و بر فوق علی پوینت در این مقام یک فصل از بیان مبارک تا
 که در مفاد صفات مطور گردیده مندرج مینماید قول لاهل اهل امر و در سطرین فرقه قدری از زبانها
 صحبت بلایم اگر در ایام ظهور نورسین باین بجه مبارک آمده بودید در دریاگاه حضور حاضر میشدید
 و مشاهده لکن جمال نورانی می نمودید ملاحظه میکردید که آن بیان آن جمال احتیاج هیچ برهان دیگر
 ندارد بسیار آن نفوس مجرب و شرف بحضور موقن و مومن شدند دیگر محتاج هیچ برهانی نگشتند
 حتی نفوس که در نهایت بغض و انکار بودند بعضی ملاقات شهادت بزرگوارای جمال مبارک میدادند

۱. بعلربول - یعنی رئیس یوان و ابابکر که در انجیل مکتوب ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ مذکور است و در کتب

دوم ملوک ف ۱۷۸ بعلربول وارد شده است - من
 میگفتند

و میگفتند این شخص صلیل است انا صیف که این ادعا را دارد و ماعدای این ادعا آنچه میگفت قبول
 بود با آن حال که آن نور حقیقت افول فرمود کل محتاج بر همین هستند لهذا مشغول بر همین عقلیه
 بودیم یک برهان عقلی دیگر گوئیم در اهل انصاف همین برهان کفایت است که هیچ کس نمیتواند
 کند و آن این است که این شخص صلیل در سجن اعظم امزش را بلند کرد و نورش باهر شد و صفتش هماگیر
 گشت و آوازه بزرگواریش بشرق و غرب سید و آلی یو عنانها خدا چنین امری در عالم وجود
 نشده اگر انصاف باشد و الا بعضی از نفوس هستند که اگر جمیع بر همین عالم را بشنوند انصاف
 مثلا بجال قوت ذول و مل تقاومت در انوشند بکنند بکه فردا و حیدر اسجونا مظلوما آنچه خواست
 مجری داشت من مہجرات جلال مبارک را ذکر کنیم شاید سماع گوید این و آیت است و حمل الصدق
 الکذب مثل یکدیگر در انجیل روایات مہجرات مسیح از عوارین است نه دیگران اهلایه هو متکبر
 ولی اگر من بخوام که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در شرق مسلم حتی در نزد
 بعضی اعیان نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید سماع گوید
 بلکه این مطالب واقع نیست زیرا طوائف سائر نیز روایات مہجرات از معتدای خود کنند
 مثلا آیت بر اهدا از برای بر عمار و آیت مہجرات کنند از کجا نفیم که آنها کذب است این خاصیت
 اگر روایت است آن هم روایات است اگر تواتر است آن هم تواتر است لهذا این روایات برهان
 مقنع نیست بلی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن مہجره بود
 بلکه سحر بود از بعضی سخا را نیز وقعات عجیبه و آیت شد است با دینی محض و این است که بسیار
 امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد اھا ما روایت میکنیم زیرا بحجت کل من علی الکرص حجت و
 برهان نیست و بلکه از برای آنا که مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود بمان نماید که سحر است

۶۸
و همچنین اکثر حجرات که از ابتدا ذکر شده است معانی دارد مثلاً در شهادت حضرت مسیح در بئرحرام
که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل فشق گشت و هوات از تور بر خاستند اگر این بظاهر بود
واقع عظیمی است البته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و آقا حضرت مسیح را
سپاهیان از صلیب نزل میدادند و با آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکورند
چون معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و مقصد آن انکار کردن نیست فقط
مراوین است این و آیات برهان قاطع میشود و معنی دارد مقصد همین قدرت است لهذا ما امروز
سرفره رجوع بیانات بسته لایات نقلیه از کتب مقدمه نمائیم و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقیده بود
و چون این مقام تحریری حقیقت است و سجوی واقع مقابله گشته جان موخته آرزوی آب حیات
ناید و ماهی مضطرب بر یارنده مرصع طیب حسی جوید و شفای الهی فایز شود قافله لگله تیرا
حق پی برد و کشتی گشته و حیران بساحل نجات رسد لهذا طالب باید مصحف بجز صفات باشد
اولاً باید که مصنف باشد و منقطع از ماسوی است و قلبش کفلی باقی اعلی توجه کند و از اسیری غم
هوای نجات یابد زیرا اینها مانع است و از این گذشتند تحمل هر بلایی لازمت و باید در نهایت
تذوق و تقوی باشد و از جنبه بعضی ملل عالم بگذرد چه که بخل غش جسمی مانع از تحقیق جهت
دیگر شود و همچنین بعضی جبهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود این مقام طلب است طالب باید
باین اخلاق و اطوار باشد و تا باین مقام نیاید مکن نیست که شمس حقیقت پی برد بر سر مطلب
جمع ملل عالم منظر و منظور هستند که این دو ظهور باید با هم باشد و کل موعود باشند و در تورات
برتا بخود و مسیح هستند و در انجیل موعود بر جمع مسیح و ایلی هستند و در شریعت محمدی موعودند
و مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره اگر تفصیل و عمیق بطول بخاند مقصد این است که
کل موعود

۶۹
کل موعود بدو ظهورند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که در این ظهور جهان جهان مگر شود
و عالم وجود تجدید گردد و امکان صفت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطه کند و عدالت و
بعضاً زائل شود و آنچه که سبب جدائی میانه قبائل و طوائف ملل است از میان رود و آنچه که سبب
اتحاد و اتفاق و یکجائی است میان آید خافلان بیدار شوند کور با بینا گردند کور با شنوا شوند گنگها
گویا گردند مریضها شفا یابند مرده بازنده شوند جنگ بمعدل صلح شود عدوت منقلب بجهت گردد
اسباب نزاع و جدال کفلی از میان بر خیزد و از برای بشر سعادت حسی حاصل شود ملک امینه حکومت
شود ماسوت سریر لاهوت گردد کل ملل ملت واحد شود و کل مذاهب منبسط گردد جمع بشد
یکت خاندان شود و یکت دودمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و لهامات جنبیه و
طنیه و شمسیه و لانیه و سیسیه جمع محو و فانی شود کل در ظل رب مجبور بجهت است بدین فایز گردند
حال باید استدلال از کتب مقدمه بر و قوع این دو ظهور نمود و استنباط از اقوال اسیا کرد و زیرا
حال ما میخواهیم که استدلال از کتب مقدمه نمائیم اوله مقوله در اثبات این دو ظهور چند رویش
در سرفره اقامه گشت خلاصه در کتاب انیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت
حضرت مسیح را بجمعا دهفته معین کرده که شهادت حضرت مسیح قربانی منعی شود و مزج خراب گردد
این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدین تاریخ این هفت هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است
و در این خصوص چهار فرمان از شاه پادشاه تعمیر بیت المقدس صادر شد اول آنکه کورش است که در سنه
۵۳۵ قبل از میلاد صادر شد و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است فرقان ثانی تجدید
بیت المقدس از دیوش فارس است که در تاریخ ۱۵۱ قبل از میلاد صادر شد و این در فصل ۵ عزرا
مذکور است فرقان ثالث از ارتش استاد در سنه ۱۵۱ قبل از میلاد است و در تاریخ ۱۵۱ قبل از میلاد صادر
شد

۲۰
 شد و این در فصل بلا عزرا مذکور است فرقان ذابح از ارحشتا در سنه ۴۳۳ قبل از
 صلوات بر این در فصل دوم بخیاست اما مقصد حضرت دانیال امثال است که ۴۵۷ قبل از
 صلوات بود هفتاد و هفت ۴۹۰ روز میشود هر روزی بصیرح کتاب مقدس یک سال است در تورات
 میفرماید یوم رب یک سال است چس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد فرقان ثالث که از ارحشتا
 ۴۳۳ سال قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت شهادت صغری سه سال و هشتصد سی و سه را
 چون بر چاه و هفت ضمیمه کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده آنها در آیه بیت و نیم
 اصحاح ناسع دانیال نوع دیگر یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند در این بظاهر اختلاف
 با قول اول بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جانی هفتاد هفته و در جانی
 شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده در این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال آنکه دانیال
 دو تاریخ بیان میفرماید یک تاریخ بدیش صد و اربعه ارحشتا است که برای عزرا بنیای اورشلیم
 صد و ریافت این هفتاد و هفت است که قسمی بصغری مسیح میشود و در جیم و قربانی شهادت حضرت مسیح
 منتهی شد تا تاریخ ثانی در آیه ۲۱ است که بعد از اتمام تعبیر بیت المقدس است که تا صغری مسیح این
 در هفتاد و هفت هفت عمارت بیت المقدس طول کشید که جارت از ۴۹ سال باشد این هفت
 هفته را چون بر شصت و دو هفته ضمیمه کنی شصت و دو هفته میشود و در هفتاد و هفت حضرت مسیح در گذشت
 این هفتاد و هفت تمام شد در این صورت انتقافی باقی ماند و چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال
 ثابت شد حال با ثبات ظهور حضرت بها الله و حضرت اعلی پروازیم و تا بحال در حقی ذکر کردیم
 حال باید از اعلی ذکر کنیم در آیه ۱۱۱ فصل ۱۱ از کتاب انیال میفرماید و مقدس مشکلی بر شینم
 و هم مقدس یگور که از آن منگم میرسد که رویای قربانی دانی و هیسان غراب کننده تا کی میرسد
 و مقام

۲۱
 و مقام مقدس لشکر با پایالی تسلیم کرده خواهد شد و من گفت که تا بد و هزار و سیصد شب
 روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رویا نسبت بزمان آخر دارد
 یعنی این فطاکت و این خرابیت و این عمارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس
 گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد آنست
 که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بعضی تورات هر روزی یک سال است پس از تاریخ ظهور
 فرزان ارحشتا تجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۷ سال است از یوم
 ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۴۳۳ سال است و چون ۴۵۷ سال را ضم کرد
 این کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۴۰ میلادی واقع شد
 و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بعضی خود دانیال را ملاحظه نمایند که بچه صراحت سنه ظهور اعلی
 و در یکی اخبار ظهور از این صریحتر میشود و حضرت مسیح در اصحاح بیت چهارم از انجیل متی آری
 تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آری این است (و چون کوه زیتون
 نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند با گو که این امور کی واقع میشود و نشان آن
 تو و نقصانی عالم چیست) از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود (پس
 چون کوه ویرانیرا که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس بر پاشد و سیند حرکت خواهند
 دریافت کند) انتهای و جواب احواله باصحاح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاح را
 بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود و خلاصه فرماید که ظهور حضرت اعلی صریح تورات بحیث
 است تا بحال بیان تا بیخ ظهور و حال آنکه از
 از تورات تا نیم تاریخ ظهور حال مبارک سنه قری از عبت و هجرت حضرت محمد بیان نمایند
 شریعت

شرعیست حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن شرعیست در خصوص از احکام
 عبادات سنه قمری مومل به است در صحاح ۱۲ آیه از کتاب انیال میفرماید (و یکی مرد
 طمس شده بکمان که بالای آبهای شرمیاستاد گفت که انجام این عبادات تا بچند میکشد
 و آن مرد طمس شده بکمان را که بالای آبهای شرمیاستاد شنیدم در جاتی که دست راست
 و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده سخن ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و دو زمان
 نصف زمان خواهد بود و چون پراکنده قوت قوم مقدس انجام رسد آنگاه همه این امور با تمام
 خواهد رسید) روز آخر چند از پیش بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد ولی مختصر ذکر می
 میشود که هر روز آب عبادت از یک مال است و هر سال عبادت از دوازده ماه است پس در سال نیم
 چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت و نوزده است و هر روزی در کتاب مقدس
 عبادت از یک سال است و در سنه ۱۲ از هجرت محمد تاریخ اسلامی حضرت علی مرتضی
 مبارک ظاهر شد و بعد در آن ملا میفرماید (و از حکام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن
 زجاست و ایرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشحال که انظار گشته و بفرار و سینه
 سی و پنج روز برسد) بر این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم تسلیم
 حجاز و آن سه سال بعد از نبوت بود زیرا در بیت نبوت حضرت مستور بود کسی بر خیزد بجز این نقل
 اطلاع نداشت بعد از آن سال اعلان گردید و حال مبارک در سنه هزار و دویست و نود اعلان نبوت
 حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند - انتهی - ص ۲۷ تا ۳۴ -

سال ۱۲۱۱ از اعلان نبوت حضرت محمد مطابق است با سنه ۱۲۸۵ از هجرت در این سال مبارک درین وقت
 از بعد از طرف اسباب بارخ ضلوع که درین شروع است و دوازده روز است و نود و در آنجا اعلان ظهور آن بخواهد
 هر چند

هر چند سخن درباره شریعت حضرت کلیم الله صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب نور حقیقت است
 در این مقام مندرج میسازد قولند فصل شانزدهم - یهودیت یا شریعت موسی علی
 قرینه شدن یوسف قه در ۱۲۵۰ قبل از میلاد و رسیدن او بمقام صدارت ای فرعون مصر
 و بروز هفت سال محلی در آن مملکت و بسیاری صغیر چنانکه شرح آن در تورات مسطور است
 باعث شد که یانده پسران یعقوب معروف به اسرائیل بمصر مهاجرت نموده و در آنجا ممکن گیرند و
 چون در عرض پانصد سال نسل آنها زیاد شده بود در سن و م فرعون مصر از ترس آنکه مباد از روز
 یا غنی شوند حکم کرد هر چه اولاد ذکر از بنی اسرائیل پیدا شود بقتل رسانند ولی زنی از آن طایفه
 زانیده و نامت شامه در خاطر پرورش داد و چون پیش از این نگاهدارش اجازت نداشت لذا
 او را در سینه ای قرار داد و در ساحل رود نیل در نیزاری آما کرد اتفاقاً دختر بروایتی زن فرعون
 معروف به آسیه در کنار رود طفل مزبور را مشاهده نموده وی را از آب گرفت و بفرزندگی خویش
 پذیرفته او را موسی نام نهاد و این طفل بزرگ شد و در سن بیست و هفت سالگی در حالیکه بیکن بنی اسرائیل
 تقدی سین و گشت و چون جنبه حکمرانی و قضاوت داشت روز دیگر در نماز فقه دینی اسرائیلی
 مد نظر نموده و خواست آنها را صلح دهد ولی یکی از آنها بومی بر آشفته گفت کی ترا حکم و قاضی
 ساخته آیا میخواهی ما را نیز مثل آن مصری بقتل رسانی در این حال موسی که در آن وقت که سرش فاش
 علیحد فرار از زمین میان آمد و در آنجا دختر ترون نامی را که مسما به صفوره بود بزوجه اختیار نمود
 و نامی از عمر خود را به شبانی رده پسر زن خود گذارید تا در سن هشتاد و شش در حالی حوریت
 در بویه مشتعلی ظاهر شده او را ناموسجات بنی اسرائیل از تحت رحمت مصر بیا نمود ولی مطابق
 تورات او معتقد ملکوت زمان خود شده و از قبول این ناموسیت امتناع نمود و خداوند فرمود بر او
 که نطق

که نطق است زبان تو خواهد بود مطالب باو بگو و او بفرعون و قوم اسرائیل اظهار دارد و بر
 آنکه آتی بمصریان نشان دهی عصای تو وقتی که آنرا بر زمین اندازی اژدها میشود و چون آنرا به
 کیری بحال خود بر میگردد و چون دست را بگیرد بر زمین فرو بری بر او میگردد و خداوند آنکه آن
 حضرت عازم مصر گردید و ده آیات که بجاریت از خون شدن آبها و زیاد شدن زحما و پیدایش
 گسها و مردن مویشی و پیدایش فلما در مردم و در بهائم و باریدن نگرگهای سخت و بروز عزم و مرد
 تاریکی در مدت سه روز و بالاخره مردن سخت زاده مصرها و حتی سخت زاده شخص فرعون از خود
 طاهر نمود تا فرعون وقت که بقولی بنیستاده و بر آبی رهسپار بود ناچار شد از مهاجرت بنی اسرائیل
 جلوگیری نماید و آنها با تمام مویشی خود از مصر کوچ کرده بطرف کفان رهسپار شدند و مقصود آنها
 این بود که در ارضی کفان کنی گیرند ولی در بیابان بین مصر و کفان مدت چهل سال سختی گذراندند
 و غالباً مشغول در امر حملات مل و طوائف اطراف بودند و گاهی با اجازه با آنها سخت میگرفتند که
 بر نومی ۴ بر شفته ناسزا میگفتند و اظهار میداشتند ما در مصر راحت بودیم و تو بی حجت ما را آواره
 و سرگردان و از خود پاک خوب رحمتی محروم ساختی در بیابان مذکور بنی اسرائیل بواسطه نافرمانی
 بجزایر پرستش بت گرفتار امراض و مصائب مختلفه گردیدند و دهه زیادی از آنها در اربع مار که بکشت
 پیدا گردید تلف شدند و در حیات موسی هم موفق بودند و کفان شده و آنحضرت در موقعیکه در حوالی
 کفان بر کوه نبو برای مناجات رفته بود در صحت نمود و بقراری که در تورات نوشته شده است توسط
 فرشتگان خداوند فون گردید و قبرش بر عالیان مجول ماند موسی هم شخص عصبانی و خور
 دولت دوست و مثل ناپلیون کبیر علاوه بر جنبه سرکردگی مقنن و قاضی عالی مقامی بود اما در مهمتها
 آنحضرت یکی ده احکام است که مطابق مندرجات تورات در دو لوح سنگی از آسمان بر او نازل
 شده

شد ولی قبل از نزول آنها تی موسی غیبت نمود و در حجاب حضرت بنی اسرائیل بر پیشانی
 برداشتند و چون موسی با الواح فرود از کوه بری آمد و آنها را بان حال مشاهده نمودند
 غضب عصبانیت بر زمین خورد و الواح فرود شکست و دو لوح از سنگ تراشیده و خداوند احکام
 سابق با الهام و موسی هم بکتابت آنها پرداخت و آنها بقراری است - ۱- تراخدایان دیگر غیر از
 من نباشد - ۲- صورتی تراشید و هیچ مثالی از آنچه بالاد آسمان است و از آنچه بین زمین
 است و آنچه در آب بر زمین است برای خود ساز و زود آنها بجهت کن و آنها را عبادت نما زیرا
 من که بیهو خدای تو میباشم خدای خود هستم که انتقام گناگان پدران را تا ته پست از پیران باز
 آنا نیکو مراد شمن از نیکو میگیرم و تا هزار پست بر آنا نیکو مراد است دارند و احکام مرا نگاه میدارند
 رحمت میکنم - ۳- اسم بیهو خدای خود را باطل مبریز را خداوند کسی را که اسم او را باطل بر بی گناه
 نخواهد شرد - ۴- روز سبت ایاد کن تا آنرا تقدیس نمائی شش روز مشغول باشی همه کارهای
 خود را بجا آور تا روز هفتم (مقصود شنبه است) سبت بیهو خدای است در آن هیچ کار کنی
 و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و همان تو که درون دروازه های تو میباشند زیر خداوند در
 شش روز زمین آسمان دریا و آنچه در آنها است باخت و در روز ختم به سرت پروداخت
 از این سبب خداوند روز ختم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود - ۵- پرودا در خود را احترام
 تا روزهای تو در زمینی که بیهو خدایت تو میشد در از شود (مقصود زمین کفان است که بنی اسرائیل
 در موقع مهاجرت از مصر بحال تصرف آن بودند و مدت چهل سال در حوالی آن سرگردان میباشند)
 ۶- قتل کن - ۷- زنا کن - ۸- دزدی کن - ۹- بمسایه خود شهادت برفع ده - ۱۰- بخا
 وزن و غلام و کنیز و گا و گوسفند و الاغ و هر چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع کن - ۱۱-

سازد و برادر حکام فوق لدرگرموسی تا تعلیمات و قوانین زیادتی در اخلاقیات مدنیات اوده
 که هنوز در بین کلیسیا محترم و معمول است مؤمنی هم از رجال همه تاریخ محسوب شود و آنها یک عقیده
 دارند اغلب از بنیای فقط بر قوم خود مبعوث شده مؤمنی هم را نیز ادای و نهجی قوم بنی اسرائیل اند
 و دلیل آنها این است که آنحضرت شریعت خود را بفرعون و مردم مصر پیشینا نمود و فقط مقرر شد
 خروج بنی اسرائیل از مصر و تصرف کعبان بود و در این مهاجرت بجای وطن با رون برادر مؤمنی هم
 هم خیلی زحمت کشید و او بود که از طرف مؤمنی هم با فرعون و بنی اسرائیل مکالمه و مذاکره می نمود و مقام
 اول کاهن ادا شده و از طرف مؤمنی هم و در نصیبت او نیابت می نمود و بقرار که نوشته اند او در کوه حور
 در نزدیکی عدم فوت کرده است -

بهری نهایی امری که در طبقه اند زمره تمام اخبار و روایاتی که از سلسله قبایل یهودی تا تاریخ مهاجرت
 از اسارت بعد صمیمانه تورات شد پذیرفته و آنها را قبول میکنند و منظر هستند که هیچ موعود کفار
 و بنی اسرائیل را بدو جمع نموده مسجد و در شلم را بنا نماید و حکومت مستقلی برای آنها تشکیل دهد -
 این طبقه تمام نکات مذبح خود را مباحات نموده و در انجام فراموشی دی خود فوق العاده دین و
 جدی اند ولی طبقه دوم غیر از مندرجات تورات بجزی عقاید داشته و منظر ظهوری هم نیستند
 هر ملکی که زنده گانی میکنند خود را شبیه با بالی نموده در عادات و رسوم از آنها عقیده مینمایند و چون این
 ملت دیر زمانی است که ولای حکومت و استقلال نبوده و در عالم پراکنده تحت رقیبت سایر ملل زیست
 مینمایند لذا ملتی مقصد و با جرش و در هر ملکی که هستند منابع ثروت را در دست گرفته اند -

حق گشت کلیسیا در روسیه باعث تشکیل اتحادیه بنام زبونیوم که مؤسس آن دکتر هرزل بود گرد
 این شخص برای خلاصی کلیسیا از مظالم روسها مصمم شده با اعانه که از یهودیهای دنیا جمع آوری کرد
 فلسطین را

فلسطین از دولت ترکیه استیاع نماید و در آنجا حکومتی از خود کلیسیان تشکیل دهد آنها
 این خیال عملی نشد و مخصوصاً متوسلین کلیسیا آنها را مورد اعتنا و توجه قرار ندادند ولی با این حال
 عده یهودیهای فلسطین و تبرایه است چنانکه در ۱۸۸۱ میلادی چهل هزار کد صلیب
 بیت خزار و امروزه صد و چهل هزار کلیسی در فلسطین متوطنند - آنها ملکی - حکامان -
 سابقاً درباره اختلاف یهود در عقاید فرعی و صلیب ضعیف گماشته شد و برخی اختلافهای
 جزئی نیز در میان آنها موجود است مانند اختلاف نظر فرقه اشکانا زو فرقه سفرد در باب ایمان
 نظیره اشکانا که قسمتی از یهود اروپا هستند میگویند در ایام سبعة عید نظیره باید نظره بریزند
 تهیه کرد ولی خوردن نان جایز است و سفره میگویند که مطلقاً باید غیر از نظیره چیز دیگری
 نشود حتی اگر در خوراکی مطبوخ دانه گندمی باشد که در آن جوشیده باشد خوردن آن خوراک گناه
 زیرا گندم جوشیده حال خمیری پیدا کرده است و از این قبیل اختلاف بسیار است -

صورتی اساجی نهایی نبی و معترفند در ملت عبری الله تبارک و تعالی از اینها انکا
 (شروعی و یهو) نالیفجتا افای شبا و عهد الله شمس اشراج کور و فخر خلاصه
 حضور شما میگردد از این قرآن -

۱- حضور نگاه بر کبیر ساره و زوجه حضرت ابراهیم است چون ساره عقیم بود کبیر خود را بر ابراهیم
 شوهر خویش بخشید و او از ابراهیم دارای فرزند گردید و این معنی صلب عدم رضایت رقابت ساره
 گشته ابراهیم را وادار کرد که با جبر و فرزندش را بخت دیگر منتقل سازد فرزند با جبر موسوم با اسماعیل و
 بعد اعراب است که حضرت رسول هم از نسل آنحضرت است و بعد آنحضرت تورات و قرآن مجید ساری
 دارای فرزند شد و از نسل آنحضرت بود که بنی اسرائیل از نسل وی پیدا گشته از اینها جبر ابراهیم با بن
 ابراهیم

باین (خان) برود و شریح آن در بیان احوال در سفر پیش باب عجا تبصیل مسطور است
و مطابق مندرجات تواریخها جو نبی بولای است -

۲- حضرت سادرا زوجه حضرت ابراهیم است که شرح مرثیه تولد او و سایر احوالش در تورات
سفر پیش فصل ۸۱ مسطور است و او نیز چون خطاب خدا را شنید وقتی که با برهیم فرمود
چرا سادرا که خدیو مگر از خداوند در عظامی اولاد و عجب است... الخ از جمله نبی است -
۳- حضرت مریم دختر حرام و خواهر موسی است مثالیها زوجه کالیب بن یقیه بود و هاست
که در موقع آنکه زن موسی بدیدار آواز تولدش استقامت کرد تا دختر فرعون حسد و قمار گرفت
و مادر موسی را برای و ایگی طفل زوجه فرعون برد و در سفر خروج باب ۱۱ شرح ماش مسطور است
بریم نبی است و در موقع خروج از مصر سرود میرساند است -

۴- در مورد نبی که شرح در کتاب اوران باب ۱۱ مسطور است مثالیها پس از یوش
بن فون یکی از اوران بوده است که فرج نمایانی کرده و دشمن اسرائیل را شکست داد و در اوران قتل
۵- حتما نبیها و حضرت شموئیل است شرح حال وی در کتاب اول شموئیل باب ۱ مسطور است
۶- ابیفیل زوجه نابال که بی است که از کثرت شتر در زمین زمان نامدار محسوب است شورش
شخص شوشندی بوده است و تیکه او و از شاول فرار میکند شوشه این زن پناه میدهد و شوالیه
از مساعدت خودداری کرده و لکن این زن برای او و جمیع ما محتاج را تهیه میکند و در نتیجه او و ارا غن
انتقام از شوهرا میگذرد و پس از وفات شوهر او و آن زن را برای خود کل میباید نبوتش این زن
در کتاب شموئیل اول ف ۱۵ مسطور است -

۷- حلدکا نبی زوجه شکم بن تیره که در زمان سلطنت یوشناها پادشاه یهودا بوده
آن زمان

آن زمان حلیقا هو کا هن در قدس لاقدا س کتاب تورات ایسا میاید و نزد پادشاه مرز
میرد و او پس از قرائت متنبه شد آنگ میریزد و از همین زن که جزاوی دیگری در آن وقت
نبوده از عاقبت کار مت سوال میکند مثالیها جواب میدهد که این مت بواسطه فریانی مؤ
بلا و مصیبت خواهند شد و اینچنین در کتاب مسطور شده بوقوع خواهد پیوست در آنی چون تو تمبیه شد
در زمان تو بوقوع نخواهد پیوست -

۸- ایست و تخریحیل عمومی مردخای که در زمان شایارشا که همان آشورش است بوده و ظهور
از قتل عام بمان نجات او و از قبل این داستان تبصیل مرقوم گردید کتاب ستر جزو سائل
عند صیق است و از جمله کتوبیم محسوب است یعنی تواریخ و نوستیجا تیکه از طریق نبوت است لیکن
(و نیز در کتاب جناب مسطور است که خلاصه این است) -
(فصل حضرت موسی ع) -

لاوی پسر یعقوب که بی را نام قحط بود و قحط چهار سپرد است که یکی عمرام نام
داشت و عمرام پدر حضرت موسی است فاک مونس یو خا بد نام داشته که عمرم عمرم بوده است
ها و سن و عمری نیز از اولاد عمرم و برادر و خواهر حضرت موسی بوده اند و اینها تولد نمیکند
تبصیل در سفر خروج مسطور است... مونس که اصل کلمه عبری آن مونس است یعنی از آب
کشیده میاشد... چون مونس بشرحیکه در تورات مسطور است از مصر فرار کرد و عازم مدین
شد و در سرچاه آب با دختر کا هن مدین آشنا گشت و برهنائی او نزد و حوسیل یا تیوی که
شعب هم میگوند زوجه و شری که در تورات مسطور در شرحی از نبی گرفت و فرزندش برای
موسی بوجود آمد که موسوم به گمش گردید یعنی در زمین بیگانه میباشم فرزندی دیگری نیز پیدا کرد
پس را

زایش را ایلعزیز گذشت یعنی خدا مراد و نماید... این زن و فرزند تبعیت حضرت موسی
 کردند... و در لیل مخالفت آنان با آنکه حضرت موسی زوجه دیگری گرفت و در سفر اعداد
 باب ۱۱ را مکتوب است که مریم و بارون در باره زن کوشیت یعنی حبشیه که موسی گرفته بود نزد
 او شکایت کردند... و در این وقت زن و فرزندان موسی از او جدا شده بودند و نزد پدر خود
 رفته بودند و همین جهت است که در تورات ذکر مفصل از آن نیست... چون مریم موسی را
 باره از ولج حبشیه اعتراض کرد و مشغول گردید و مبروض شد پس از هفت روز وفات یافت
 ... دیگر در تورات از پسران موسی ای نیت نام آنکه در کتاب تواریخ ایام باب ۱۱/۱۱ بیان
 مطلب میرسیم که میگوید همیشه شیل بن گرشم بن موسی ناظر فرزند او بود... از این جهت
 معلوم میشود که چهار صد سال اولاد آنحضرت از ملت خدا برکنار بودند و پس از آن داخل قوم گردیدند
 زیرا در دوره داوودی منصب شغل ایشان مذکور گردید است... حضرات مجامیم چون ذکر اعراس
 اولاد موسی از آنحضرت جایز نباشد و تنگ و عار است لهذا گفتند که آنحضرت کرده اند
 در شهری معروف به بنی عوشه در دوره ظهور ما شیخ ظاهر خواهند شد... الخ -

علا شجاع - حضرت زردشت

۱- در حال این که حضرت مطابق معتقدات زردشتیان
 در کتاب نور هجرت چنین مکتوب است: در ازمنه ساله طائفه از آریانها که در سال خود
 رگس نودی داشته اند از آنجا کوچ نموده داخل خاک ایران شده و بتدریج از صحرای گودی دست
 برداشته در قرار و هجرات سخی گزیده و سلطنتی از خود بنام دولت تشکیل دادند تا در ۵۵۰۰ سال
 میلادی از ولات فارس موسوم بکورس کبیر بزدولت مدیعی گردید و گذشته از اینکه فارس را
 مستقل

مستقل نمود حکومت مدرا نیز برانداخت و آن را جزو فارس نمود - آریانهای مهاجر ایران در
 دوره صحرانشینی خود سرودهای مذهبی داشتند که نام کا کاس خوانده میشد و در کتاب با وستا
 مکتوب است و آنچه بنظر تحقیق رسید قبل از تاریخ تجانس مذهبی بین آریانهای ایران آریانهای
 شمال هند موجود بوده و منتهی باین شد که آنگاه خیر هندیهای آریانها و ایندای مندرج در
 کتاب دای هندیها شیطان آریانها و دشمنان خدایان هندیها ارواح یا قوای خیر آریانهای
 اهورا مزدا شده است و چون زردشت و فرستاده صالح مذهب آریانهای قدیم بوده از این مذهب
 دیانت پارسیان قدیم منتب بزرتشت گردیده است بقرار اخبار و روایات آریانها در زرتشت
 در ششصد سال قبل از میلاد ظهور نموده و تولد او در ۵۵۰۰ و وفاتش در ۵۳۰۰ قبل از میلاد بوده و
 بعضی از مؤرخین از قبیل پلینی ظهور زردشت را چند قرن قبل از موسی م و او را یکی از کهنه دانستند
 که پارس آمده و تشکیل مذهب آریانهای قدیم را داده و در محاصره بلخ بدست تودزیان محمول گردید
 کتابیک از زردشت نامه معروف بزنده و اوستا مشتمل بر چهار قسمت است اول سرودها و دعاها
 پرستش و عبادت دوم سرایم قربانی سوم قوانین مذهبی چهارم قوانین مدنی و هر چهار قسمت
 فرس قدیم است که آنرا زنده می نامند و کتاب بنده و اوستا مطابق کتاب ای هند و پرستشهای زرتشت
 است (ص ۱۱ تا ۱۲) -

در کتاب آینه بین مرزایه چنین مکتوب است -
 از این و نمایش و شرای زرتشت -

نام پدر و مادر زن و فرزندان زرتشت چه بوده؟ نام پدر زرتشت پوروشپ نام مادرش
 و خدو و نام زرتشت هو دوی و نام پسرانش اید و اوستا و اور و تیز و خورشید مهر و نام
 دخترانش

دترانش فرین و تهرت و پور و حیت بوده -
 زرتشت در کدام شهر زاییده شده؟ زرتشت در شهری زاییده شده که در اوستا رخ آمده -
 زرتاد زرتشت به کی میرسد و چرا این داشتند؟ زرتشت از نژاد فریدون پسر اهریمن بوده و پدر
 دنیا کانش همه خدا پرست بوده اند - در هنگام زاییده شدن زرتشت کی پادشاه ایران بوده؟
 در هنگام زاییده شدن زرتشت طهراسب نمیره کی پادشاه ایران بوده -
 زرتشت در چه روز زاییده شده؟ - فردگشت در روز شرف و دینماه زاییده شده -
 در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده چند سال داشته است؟ - اثنوزرتشت در روز خرداد و فروردین
 چهل سال داشته که از سوی اهورامزدا به پیغمبری و رهنمائی برگزیده شده است -
 ائو را چه آرزوست؟ - ائو پاک است بجم باید اندیشه و گفتار و کردار و درون و برون پاک باشد
 در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده کی پادشاه ایران بوده؟ - در هنگامی که زرتشت به پیغمبری برگزیده
 شده سی سال بوده گشتاب پوز طهراسب پادشاه ایران شده بوده -
 چرا زرتشت اسپنتمان گویند؟ - چون زرتشت از نژاد و خانواده اسپنتمان است که بیابا
 نامورد و انا بوده از آن روی زرتشت اسپنتمان گویند و آرش اسپنتمان برگزیده و بیابا
 و اناست و اسپنتمان و اسپنتمان یکی است چرا با نامزدی و زرتشتی و بعدین و پارسی هستند؟
 ما نامزدی نامند که این آیین ما خدا پرستی است زیرا آرش مزدادانای بهیتهای بزرگ و
 جم سینی پرستی باشد و زرتشتی چونکه پیغام آور خدا و رهنمای ما بگیش مزدیسی ائو زرتشت
 بوده و بعدین و بنوم آکر در اوستا این مزدیسی آیین به گیش نیک نامیده و پارسی
 یکی آکر یکی از بنسیرگان هوشنگ شاه که بر این مژدوبوم خسروی داشته نامزد پارسی بود
 و نام

و نام خود را بر این کشور نهاده بدان روی مردم این خاک و خانواده پارسی میگفتند و در بگو
 آنکه چون پای کیش مزدیسی بر پارسانی و ائو شوی است این گروه را پارسانا میدند و کیش مان
 نازیان و تازا میحکان پارسی و پارسی خوانند چه که پارسی و پارسانا در نولد تازی کجور خوانند
 میشود چون عیسی و موسی و مانند آن که به (بی) نویسند و انجام ان را به (الف) خوانند و چون
 سرسرا این رشته های دهنا و دیگر به هوشنگ شاه پیوند داین است که گاهی هم ما راهوشنگی
 مینامیدند و ایرانی بدانوشه که نژاد ما از مردم ایران است کیش مزدیسی را زرتشت نخت
 در که هم شکار کرده و در آغاز کی پذیرفته است؟ - کیش مزدیسی را زرتشت نخت در
 بلخ در کشور ایران اشکار کرده که دوزنگ گاه شاه گشتاب بوده و در آنجا آن کیش با فرعی را
 نخت شاه گشتاب کتایون زرتشت فرستاد و جاماسبی پز قهاند و میدیوماه که او در زاو زرتشت
 بوده از نخستین پروان ائو زرتشت بوده است - آرش زرتشت چیست؟ -
 زرتشت را آرش خود در خشنده و پرتو اهورامزدا و استگویی باشد و هم آرش دارند و شتران
 زرد رنگ و سپیده است پدر و نیاکان زرتشت چگونه فریدون میسرند؟
 پدر و نیاکان زرتشت بدینگونه فریدون میسرند - زرتشت پور پوروشپ پور پوروشپ پور
 آوزودسپ پور پورچیدسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ
 پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ پور پورچسپ
 در هنگامی که زرتشت در شهری زاییده شده کی پادشاه ایران بوده؟ در هنگامی که زرتشت
 در شهری زاییده شده دوران سرون پادشاه ایران بوده که مردی ستم پیشه و زشت بود
 و بت پرست میبوده است - زرتشت چون از جهان در گذر شده و چند سال داشته؟ -
 زرتشت

زشت بروز خیر ایزد د بپاه هفتاد و هفت سال بد و ناه و خچر و زم داشته که در پرستشگاه کج بنا
هر سب پر شاه کشتاب و گرومی دیگر در پرستش و بندگی خدای یکتا می بوده اند تو براتو
نام سپهدار شکر توران با پاهمی در آمده همه بکشته اند -
با تو براتو چه شد؟ - گویند چون زشت از دست تو براتو زخم یافت مهره پیش
خود را سوی او فکنده تو براتو در همانم بسوخت - انشاهی ص ۱۰۱ -

در کتاب کتابت المذاهب چنین مسطور است **فرخ اندامها** امر این فرخ ایزدانی در کتاب
تارستان آورده که علمای بیدین گویند ایزد تعالی روح مقدس زردشت را متعلق در تنی
آفرید که ملکات اعلیٰ عیسی با بر اع فرموده بود و این اشارت است بعقل اول چه عقل اول در تنی
است که ملکات همه بر او اثر اویند و اینک گفتند که روح زردشت با او پیوسته داشت تا است
بدانکه نفس ناطقه زردشت پر تویت از فرودخت چه کالات زردشت هم فرو می ازان در
خردت و از سوید سرورش یزدانی شنیده شد که علمای بیدین گفته اند که پدر زردشت گاو می
بود که بچراگاه صبح بزودن شدی قضا را روزی بد زختی چند رسید که بر گهای آن فرور زختی
شده بود گاو ازان خورد و بعد ازان قضیه پیوسته جز آن بر گهای ریخته خشک شده آن بچرا
نیچون گویند ازان شیر مائل شد و پدر زردشت آن شیر را با شامید نطفه گشت در رحم مادر
زردشت قرار گرفت غرض این است ازان تقریر آن است که در خوردن بر گ سبز روح نباتی با
اسیب میرسد ازان سوی گاو و بر گ خشک شد بچون تا در آن اسیب هیچ روحی نباشد هر چند
روح نباتی ادراک الم و لذت نکند و همچنین اگر شیر از گاو وند و شنند پستان او برد آید
در هنگام دو شیریدن بدور بخی نزد پس ایزد تعالی پیکر پیغمبر خود را از شیر در پیوست که اصلا

در دور بخی کبی نماز می رسید چون این تا داشته شد در آتش است بهرام که از موبدان زمین
زردشت پیغمبر است گوید که چون عالم از بدان آفته گشت و جهان بکام دیوشد یزدان فرست
که پیغمبری برای ایزد داین الا حطیه را بفرزاد فرمودن کس تا نیستی گویند در آن روز کار کردی
بود پورشین تر سپ فریدون ترا دجنت او را و غدویه خواندندی که آن عم عقیقه از عمر فریدون
بود ایزد متعالی این وقت را صدف گوهر زشت ساخت و چون از پیشین شدن غدویه بچاه گز
و غدویه شبی در خواب دید که ابری تیره گرد سرای او درآمد چنانکه تاب مهر و ماه را فرود گرفت و ازان
سکین بحاب موزیات در نزد و پرند و چرخه همی بیاید و چیز ترودی از آن میان بچکان شکم و غدویه
بر دیده بچرا از او کشید بچکان همی داشت و ودان دیگر بر او گرد بر آمدند و غدویه خواست که
فرود شد زردشت باغ آمده گفت دادار بار من است میزیش لاجرم لب فرو بست ها نگاه در شنید
کوهی دید که از آسمان فرود آمده و ابر تاریک را بر درید و موزیات رسیدن گرفتند چون نزد
شد نورانی جوانی برون آمد بستی شامی از نور بدست دیگر نامه از داد و کتاب ابسوی ازان غزا
هنگی از آنجا بیرون رفتند مگر در دگر گران بود و پلنگ و شیر جوان شلخ نور را بر آن شده
زد چنانکه بسوختند و آن جوان زردشت را بر گرفت و در شکم مادر جا داده با غدویه گفت میزیش
اندوه مدار که حافظ پیر تو یزدان است داین پور گرامی پیغمبر دادار خواهد بود پس از نظر او ناپید
گشت غدویه بیدار شد و در آن تیر شب برخاست بر خواب گوی همایه شتافته خواب گفت معبر
پاسخ داد که بدین پور هور و ارجمان از نام تو پر شود بروی از بچرا طالع خود را بیا و در آن بنگرا
فرموده را کارست معبر در آن تامل نموده گفت سه روز این را از او پوشید و در چهارم روز
من آتی پاسخ بر گیر چنین کرد روز چهارم نزد آخر شناس چون غدویه را دید خندید تامل آخر شناس
بجا آورد

بجا آمده تو بجز بگزارش خواب فرمود گشت آن شب که این خواب یک گز این پورنازاده را بچنان
 ویت سر روز بود چون بجهت حسنی خرام ز زرتشت نام نامی او باشد دشمنان دین از ویست گردند
 آنها سخت به پیکار او کمر بند و از کوشش دقیقه فرو نگذارند و تو از بدکاران بی رنج بسنی چنانکه
 از ددان مشاهده کردی بدین سر انجام فروزه شادان شی باین پورنازاده نازان شوی
 بیگو آنکه دیدی جوانی از ششم سپهر باشخ درخت و شنی نازل شد آن فرقه این دست که باز در
 بر بجا است از زرتشت و آن شیشه که در دست است نشان پیغمبر است که بر همه از آن فروری یابد
 و آن ستمه که در کمانند عبارت از دشمن قوی باطل کمال باشد که برستان در تباهی زردشت
 کوشند انجام کار برهمنند و شاهی خواهد بود که دین بی را او آشکارا کند و بر نیروی زردشت بر
 دنیا و عزت گردد ای دزد و پادشاه فرمان زردشت بخت است دوزخ کفر سر چینی از او
 کاشی من در آن زمان که او مبعوث شود بودی تا بر هم جان سپاری در حضرتش قیام نمودی
 و خدیبه با معر و شمارنده آخر گفت چگونه آمدت ایام استی من خبر یافتی پانچ داد که از تو نزد
 دانش نجوم و اطلاع بر ایستان ناهما که بوجود معبود او خرد داده اند پس خدیبه بجا آمده
 راز را با پورشت باز گفت تا این مرده را با پتر سپید با اتفاق سپاس از وی بگذارد کند
 چون زردشت معموره هستی خرمید بخرد زادن خدیبه چنانچه او از خدیبه او را از زمان همستا
 که در آن ایمن حاضر بودند شنیدند و پورشت بدین بدل گفت کین فرقه ایردیت
 جز این هر که از ما در امر گریست چنانچه او از زرتشت نام کرد و مصرع -
 در ستا اما از خواب گویان سخن و زمان از خدیبه زرتشت رنگ بردند و این مجرزه اسکار گشت
 تا بگوش دوران نمرود که حسروان مرز بود رسید و او بجا دو گری و اخر من پرستی مباحات
 کردی

دندان : کلمه و صید

کردی و از فلور زرتشت آگهی داشت و از کاهنان و نجمان شنیده بود که دین نبی آشکارا
 سازد و آیین اخر منی برانند از د لاجرم شتابان بر بالین زردشت آمده فرمود تا او را از
 گهواره برگرفتند دست به تیغ یا زید خواست و راهلان کند دستش خشک شد تا کام در بخور
 و سیار از آن خانه بیرون آمد و سراسر جادوان و اخر من پرستان که در آن روز کار خرابیشان
 کسی نبود هر سینه لاجرم جادوان کوهی از همید و نطق و گوگرد اندوداد آتش زده زردشت را
 از پدر در روزه در آن افکندند و بزوده دادن نزد پادشاه خود شتافتند و لیکن با بزوی آوردی
 بلیت همان آتش نیز چون آتش بدود زرتشت در خواب آمد زرتشت پس از آگاهی در صحر
 شتافت گرامی پور را از خاکستر برگرفته خان بجان برد ای قوکس هم در آن روز همین که بزگرت
 ملاکه است اهل اسلام اور جبرئیل آمد بیاید با جامه های نورانی از زردشت نام پرسید گفت
 دنیا چه کام جوی زردشت پاسخ داد که مرا بر رضای زردان آرزوی نیست و غیر از هستی دل من
 پرده و گمانم که تو مرا به نیکی زنهانی پس همین گفت بر خیز تا نزد زردان شوی و آنچه خواهی از حضرت
 او بگوئی کنی که از کرم ترا پانچ نمودند و بعد پس زردشت بر خاست بخود و همین یک لحظه چشم فرو بست
 چون چشم بگشاد خود را در روشن میو یافت ای قوکس پس عالم مجردات بر آمد نزد زردان رسید
 شادمانی دل زردشت گنا یا زان است که در آن عالم خوف بیم نیست و تنی ترسناک نشان حال
 حضرت حق است پس از دادا پرسید که از بنندگان زمین بهتر کیت زردان پانچ دادا که او رستی
 دارد و رستاست دوم آنکس که بار رستی زاد و کرم باشد بر رستی ره سپرد از کاستی چشم پوشید
 سوم مهربان باشد بر آتش و آب جانور و جاندار که مردم از این آتش که در از دوزخ رسته در
 بهشت جاوید پیوسته باشد ای زردشت در پیشانی برای همه که از بنندگان ظالم و رنجور ساز از بنندگان
 ایرد

ایزد و اخوان بر دسرا حکم کشنده بود این سخن با او بگویی که از این سرکشی اگر بازماند
 جاودان در دوزخ جای او باشد باز زشت پرسیدای دارنده دادگر از ما سفندان یعنی
 طاک که هر کسی نزد تو کزیده تر باشد مرا از نام ایشان آنچه بخش و از دیدار ایشان فرخی ده و
 گفتار آنان بشنوان و از اهرمن بدیش که بر منی از منش نگراید و از نیک و بد کار جهان و
 عاقبت آن و کار چرخ گردنه و پدید آوردن راه تو بگو یعنی صدوش بشیامرا الگامی عاقبت
 فرماید و همچنین باز بای نغفته کردی درشت بیزدان گفت پانچ اند که فاعل نیکی و خوابان چهر
 و خویم بدی نکنم و بد کردن نخرایم و بشر صانع خلق پانچ و زیان نرمانم و بدی و شمشه مرا ستر
 کار اهرمن است و عقل اهرمن که در دوزخ بکافات این کردار ایشان را جاودان داشتند
 بر من و اجسات و بیخوده بر بد کردن من گواهی میدهند پس ز درشت را برگردش افلاک و حرکت
 کواکب بعد و بخش آن داداگر دانید و بهشت پر نور و جود حضور و ما سفندان بد و نمود و عاقبت
 کل امر از واقف جمیع علوم گردید چنانچه از آغاز هستی تا انجام راز اهرمانت و هر که
 در دوزخ تیره دیدالی قولند ز درشت او دادگر در خواست که بر ستندگان ستایش ترا چگون
 کنند و قلب ایشان چرباشد خداوند پانچ داداگر که کافر نام الگامی که هر چه بزرگان روشن
 و فروع منزهت فرزند من است در حکام پرستش من رخ بر او آورند تا اهرمن از ایشان
 بگریزد و بهتر از روشنی در جهان وجودی بنیت از نور بهشت و نور و نعیم آفریم و از ظلمت
 حیم پدیدار شد بدیست هر آنجا که باشی دهر و سمرای ز نورم بنی تو پر دخته های
 پس ز درشت را او ستاد و زند آموخته گفت این نامه نامی را نزد گشتاب شاه خوان تا بدین
 دستگام دیا بد و گوی تا مرا نیکو داند بیدار و گر کسی نخواند و موبدان و همه مردم را بگویی از

دیو و جادوی کنار گیرند پس زشت مصرع بچیند و بر افرین خداست
 چون زشت کامیاب و مراد یافته از پیش یزدان بازگشت او را بمن امانت سفند که دارنده
 دسالار گونندگان است پذیرفته گفت گونندگان در مرا ایشان را تو سپردم و موبدان را
 و همه مردم بگو تا ایمان را نیکو دارند و من کن تا کسی گوید و بره و گونندگان و حسین همه
 چارپایان را کشند که از اینها شود مردم رست الی قولند بعد از بمن امانت سفند اردی بهشت پیش
 آمده بزشت گفت ای پذیرفته یزدان پایمی از من بگشتاب شاه برو گو که کار از تو سپردم
 بعزت برای هر که در هر شهری جایها سازند و اوقات تعیین کنند و هر بران منی خادمان هر
 پرستش او بکارند آن نوری از او ایرزدانی است بنیسی که همه با او نیازمند نواد از خلائق هر چه
 نیجوید بدیست زمردن و پیری ترسدش چه هیزم نهادی به پیرانش
 چون حقیقت نمایان اگر عطرات بر افروزی دماغ انجن معطر سازد از بوی ناخوش هم
 رساند و پنج سر داد و رکند چنانکه یزدان من سپرده است من تو سپردم و هر کس سر از پسند
 نصیحت با چید گرفتار دوزخ آید یزدان از او بیزار شود الی قولند ز درشت بهرام گوید که چون از
 بعد از ظفر بد نگاه سخنش گشتاب نام یزدان بر خواند پس نزد یک خسرو راه جت صفی
 از مهران و گردان ایران و کشورای دیگر بر پای ایستاده و بر افرازی ایشان و صف فیونان
 و دانیان و فرزنانان نشسته که بعد ز دانش بردگیری برتری داشتند چه دانار سخنده دوستی
 و شاه جهان را بر تخت رفیع با تاج گرانمایید ز زشت بزبانی صبح بر شهریار افرین گفت الی قولند
 و خسرو داد از زبان برگش گشتاب گفت من فرستاده ندیم خدای که آسمان و زمین ستاگان
 آفریده و بنده را بی منت روزی داد و ترا از هدم بوجود آورده بجای رسانید که شهریاران پرستار
 گشتند

گشتند مرا نزد تو فرستاده پس دستها و زنده را از خلاف بر کشید گفت این را از زدن
 داده ما را باین فرمان و جبلا لاذهان که او ستا و زنده نام او ست بر دمان فرستاده اگر
 بزبان یزدان بگویی چنانکه از دنیا ترا کامکار گردانید از حاجت و بهشت جاوید نیز جزو
 سازد و اگر از فرمان سرتابی وادار از تو آزرده گرد و وزیر با زار تو شکست پذیرد و در انجام
 شوی بیدیت مکن هیچ برگشته دیو کار از این پس بزبان من گوید
 شهنشاه گفت چه بزبان داری و بجز تو کدم است هانا در جهان دین را بگترام زرتشت
 گفت یکی از بر همین جمعاً و مبرات من این کتاب است بشنودن این بعد از این دیو جادویی
 و در این نامه راز هر دو جهان و علم گردش اختران آشکار است و هیچ چیز از هستی نیست که در آن
 نباشد پادشاه فرمود از این آسانی نامه نزد من جزوی بخوان زرتشت ضلی بخواند گشتاسب در آن
 ساعت چنانچه باید پسند نماید پادشاه گفت و کجای سترگ کردی این تعجب را است نماید من چند
 روزی بکنه زنده او ستا برسم و تو بر عادت خویش میآید باش پس زرتشت مصروع
 بدانخانه آمد که فرمود شاه حکما در بخور برود آمدند و در پی گشتن زرتشت کاش گرفتند
 چون زرتشت از خانه برودن شد نزد شاه آمدی کلید را بدربان خسرو سپیدی خلیوفان دربان
 فرستید تا خان کلید خانه را بکلیان سپرد ایشان در حجره گشوده چینه های پلید چون خون و موی
 و سرگرم و سنگ دستخوان مردگان و امثال آن که گرد آورده بودند در کلبه با انداخته در زیر باش
 زرتشت نهاده در رستند و کلید را بدربان ناپا رسا سپردند و در نهان داشتن این باز از او
 پیمان بستند زین پس پیش پادشاه آمدند زرتشت را دیدند که نزد پادشاه نشسته است و نزد
 در میان زنده و استات مصروع عجب مانده در خط و گفتار او
 حکیمان

حکیمان گفتند که این زنده او ستا سر اسر جادوی است و این مرد جادو پرست بی روی
 نیزنگ دل ترا نرم کرده تا شور و شمر در جهان بگستراند یادی جادو مکن گشتاسب بفرمود تا
 بسوی خانه زرتشت رفته احتیاط کند مردم زنده آنچه در خانه او یافتند از خوردنی و گستردنی و
 پوشیدنی و کیده جامه و آئینه نزد شاه آوردند همه را بگشودند نهان کرده فیلسوفان ناحق موی
 و مانند آن پیدا کردند و خشکین بزرگتر گفت جادو کار است و خورشیدان خیره مانند آن گفت
 مرا از این کجی نیست از دربان پادشاه تحقیق نماید چون دربان را بخواستند در خانه را زرتشت
 بست با در او گذارند شاه بر رفت باز زرتشت گفت این کیسار از آسمان نیاورده اند در بان ها
 کرده اند پس از خشم استا و زنده را بیدخت در زرتشت امتیذ برندان فرستاد حاجی را بدو گماشتند
 تا وظیفه را بتی بدور سازند و پس انیکو داد و چند روز شبانه دشت در بند بود و حاجب کینان کوزه
 آبی میآورد تا یک هفته برین بگذشت گویند گشتاسب اباره بود کینانی موسوم با کب سیاه
 در زرم شهنشاه بر او شتی بکن چو برشته و زرم ساز آمدی بغیر وزی انجام باز آمدی
 سپیده دمی مرد نگاه کرد ابر سیاه را بی دست پایفت و دست پای او در شکم فرو شده شتابان
 صوت واقعه را با خسرو گیتی گفت گشتاسب درم با پایگاه شتافت و بپاران و اطباء و حکما
 علما را بخواند و از چارها و افسونها چندانکه توانستند کردند و کوشیدند سودمند نیفتاد شاه از دستگی
 آرزو چیزی نتواند فرمود و شکر اندو هکین مانند او از اینغم زردشت را تا شامگاه وظیفه رسانید
 گرسنه ماند و شام گذشته حاجب باید و خورش بیاورد و حقیقت ابر سیاه گفت و خورشیدان
 با حاجب گفت باید و بخورد و کجی که من چاره اینجا کنم روز دیگر حاجب پیغام پیغمبر نزدان شاه جهان
 رسانید خسرو گیتی حاجب افرمود تا زرتشت را حاضر سازد و حاجب مرده نجات بخورش رسانید پیغمبر خدا
 بگردد

گر بایه رفت بعد از غسل نزد گشتاسب آمده جهان را رازها که گشتاسب و راز خود جای داده
حقیقت است با باز گفته فرمود بیفت اگر زاکرن بی شبیه سپهری مرین است با صلاح آوری
زرتشت گفت هرگاه چهار کار را تو بر آید بدین پیمان کنی هر چهار دست پای است شکار بگری
فرمود پذیرم آن کدام است گفت بیا این سیاه همه را بریم چون بیا این است با مذبا
شمر یاز زرتشت گفت گزبان را با دل کی ساز و بزبان آرو بدل گردید آنکه من بی شبیه شکست
گمان پیغمبر و فرستاده یزدنم خسرو پذیرفت پس خسرو یزدان پیش او ادرا بنالید و برت است
مالید دست است اسب برون آید شاه و شگری بر مرودین آفرین گستر کند بعد از این با پادشاه گفت
بل سفید یار را گوی تا با من پیمان کند که در آشکارا کردن دین یزدان کمر بند شاهزاده سر نپیچید
استوار ساخت لاجرم فرستاده یزدن دعا خواند تا پای راست است برود آمد پس با پادشاه
گفت استواری و این با من نبرد با نومی بانوان روان کن تا راه دین سپرد خسرو پذیرفت
چون زرتشت بسکوی زرین شفا آمد با کتا بون گفت ای بانوی بانوان از دل تنانمان به
هجوی گشتاسب در ی افندیار برگزید و من فرستاده یزدنم و یزدن در نزد شاه فرستاده یزدن
برای بانوی بانوان از دل جان بخور یزدان گردید از این پس زرتشت دعا کرد تا پای
دیگر است برود آمد بعد از این شاه گفت ای جهان را کتون در بان را طلب فرموده تحقیق با کرد
که آن کالای جادوگری کدام کس بجای من آورد شفا در بان را بخواند از راه سیز پر سید اگر
راست گوئی از جان برمی در نه سرزیر پاسینی آن بگیش ز شمار خوسته از زرتشت وستان یزدن
سر اسر گشتاسب بر آشت و هر چهار خیلوف را نذره بردار کرد زرتشت دعائی که یزدان
استوخه بود خواند تا از شکم است دیگر باره راه نورد بر پای خوست خسرو ایران سر روی زرتشت را

بوسیده

رسیده سوی تخت برود نزد خود بنشاند و غدر گناه بخوابد و کالای دشوار را باز داد
ص ص ۲ زرتشت بگرام گوید روزی زرتشت نزد شاه آمد گشتاسب شاه با دشور گفت مرا از یزد
چهار روز است سرزد که پیغمبر در خواهد سخت آنکه پایه خود را در آن سرانگرم دوم حکام آویزش
بسی زخمی بر من کار نکنه دین بر آسگار گردنم سیوم آنکه نیک و بجز جان را نخواهد هم چهارم
آنکه روان من تا مستخیر از تن جدا نشود زرتشت گفت من این چهار روز را یزدان بخوام منظم
ولیکن تو باید که زین هر چهار یکی خویشتن کنی خواستار شجاعت زهره کنی بر گزین
که تا من بخوام زود آفرین بخشید یکس مرین هر چه ازیرا که گوید منم کردگار
خسرو پذیرفت نماز شام زرتشت بخانه رفت دنیا شش میکند و خواستار از روی شاه بود نیش گمان
باز رفت یزدان در دو اقمه اش نمود که پذیرفته گشت چون روز شد شاه بر تخت نشست و زرتشت
حاضر گشته بر گاه بر آمد و بعد از لحظه در بان شاه تا زان آمده با خسرو گفت چهار سوار هر اسب ه
بر درند مصروع ندیدم بدین گونه هرگز سوار شفا از زرتشت پرسید که
چرا کن با شند هنوز سخن تمام نگفته بود که هر چهار سوار سبز پوش تام اسلحه نیکو مند بر تخت رفتند
دین چهار سوار فرشتگان مغرب دار و در شاهان خندان مادر بودند یکی همین دوم ارد بهیشت سیم
آذر خورداد چهارم آذر گشتاسب پادشاه گفتند ما فرشته و فرستاده یزدنم و ادوا سیر فریاد زرتشت
پیغمبر من است اورا سبه جهانمان فرستاده ام اورا نیکو دار چون بغران اوره سپری از دوزخ
رحمی و زرتشت را هزاران درد سرده و چون از او مراد یابی از فرمان او سر توچ شاه گشتاسب که از
پردی لهر ز شبات بود از سگوه سرو شان دهیبت ایشان از تحت بیخا و میوش شد چون خود را با
با و ادرا گفت بیکس منم کمترین بنده از بندگان فرمان تو بسته دارم میان

چون

۱. آنکه زرتشت را قبل از این است زرتشت بخوار و زرد و در میان هر سوار گشته تا نال و غم در این روزها

یعنی اشان هندان پانچ ششیدند برگردیدند از این سخن شکر انبوه شد خسرو لرزان ز زرتشت را
پوشش کرد عشقش کفرمان تو هست بر جان من روان عجب فرزندان برزدان من
خدای تو دارم تن جان مال بفرمان دارنده ذوالجلال و خورشیدان گفت ترا مرده بود
آرزوی ترا دادا در نجاستم پذیرفته گشت پس در زشتش فرمود تا برای یشتن درون یعنی خواندن
و دیدن در خلوت می و بوی خوش و شیر و نار سخا و غذا و آزاب و ستا و زندیشت یعنی بر آن خواند
و دید پس از آن می شسته گشت سبانه دادند بجز خود خوردن بموشش شد و سه روز بر نجات و در آید
رویش بمیزفت و حور و هتور و ولدان و غلمان و نعمتای بهشتی و پایهای نیکو کاران و در
خوشی با دریافت و در یوشن از آن شیر شیه عنایت فرمود چون بخورد از پنج مگن رست و زندگی
جاوید یافت بعضی از عقلای یزدانی گفته اند مراد از زندگی جاوید معرفت ذات خود و نفس است
که هرگز فنا نپذیرد شیر از آن مذکور است چه شیر غذای طفل است و علم غذای روح از این در
علم را بشیر تشبیه کرده اند پس بجای سباز شسته بوی داد از آن جمیع علوم بردل او پر تو انداخت
از آن روزی که او بود از بدنامی استیخرا آنچه شدنی است بر سر دریافت بعد از آن زان شسته تا یکبار
با پسند بار داد چون بخورد در زمان روین تن شد و بدش سخت گشت که زخمی بد کار کردی چون
خسروان خسرو بیدار گشت بنام و سپاس یزدی مشغول گردید زین پس ز زرتشت را بخواند و از شانه
بد باز نمود بدردم گفت تا دین بر بنیزد پس بر تخت نشست و بنمود تا و خورشیدان ز زرتشت را
چند از زنده خواند بشنیدن او ستا دیوان گریزان شد و بر زمین نهان گردید بعد از این بنمود
شعشاه سوبدان در هر شهر بر عایت آذر برداختند و گنبد بر فراوان ساختند و میر با گماشتند
اوقات تعیین فرمودند... **صلواتی که در کتب مذکور شد بیان و تاریخ قدامی اهل ایران آمده که**

اولی که

اولی که ارجاب بار دویم پنج لشکر کشید گشتا سبانه در سیستان ممان زال و اهنه یار و در
گنبد در بند بود هر لب با همه ریاضات که میکشید با فریزدانی دزبرد جاگرد گشت پس از نشر
ترکان برگشتند تور بر تور نام ترکی که او را تور بر تور حش نیز خوانند بعد زرتشت پیغمبر داخل شد
بشیری او را شنید کرد و زرتشت پیغمبر تا از معنی سبوح که آنرا یاد افرا از نیز گویند در دست داشت
بجانب و آنکه از آن فروغی درخشند بر آمد و آتش در تور بر تور افتاد و او را بسوخت آنتهی...
چنانچه شاد شد در زمان ظهور زرتشت اختلاف بسیار است که تاریخ بشیرالدوله شرحی مسطور که
خلاصه آن بقرار ذیل است: جاگتن عالم معروف که تشبعت حمده در زنده بود شسته که گو
ولادت زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم و فوت او در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد است مگر در
گوید گشتا سبانی زرتشت همان ویتساب پر در ایش اول شاه عجمی است و زنده گانی زرتشت
در پانصد و شصت سال قبل از میلاد بوده استهی (تاریخ باستان بشیرالدوله) در کتاب فرود
فرز دین **صلواتی** چنین مسطور است قولند پلینی کبیر که از مورخین معروف یونانی و تقریباً
معاصر ارسطو بوده زرتشت را چند هزار سال قبل از موسی نوشته و پلوتارک و سکولان و دیان
لا اریس (ولنگمانیاس) و (سویداس) و (جیار گویسینس) هم که از معارف مورخین
قدیم یونان بوده اند تقریباً همین تصدیق کرده اند و ارسطو که سایر مورخین یونان بعد از او تصدیق
تاریخش نموده اند تاریخ تعلیمات زرتشت را نه هزار و شصت سال قبل از مسیح نوشته است و پراگر
دکتر لارنس میلر که اول معارف پرور زبان زنده و مترجم کاتھاست در تحقیقات و کیش خپان بیان
نموده کاتھای زرتشت بزبانی نوشته شد است که شباهت بزبان سنسکرت ویدوار و معلوم شود
آن دو زبان چندان از هم که بر دو زبانه اند بلکه وید هندی را مقدم تر از زبان ظهور زرتشت میداند

و در جانی دیگر که بعد تحسیناتی نموده خسیل زمان زرتشت را قلمیتر میگرد و با آنکه گشته تصدیق
تاریخ از سطر نموده اند که تاریخ تعلیمات زرتشت هزار و شصت سال قبل از میلاد مسیح و تا آن تاریخ
یا زودتر از آن پانصد و نوزده سال میباشند با وجود حقیقه جمعی دانایان علوم خاوری و زمین شناسان عالم
علم نظرات و آثار و کتب گوناگون بر این است که هنوز هم متادی تری باشد علی العالی اند آنچه تا امروز
در باب بدست خلود زرتشت از تواریخ نویسن شده خوبیت گفته شد - انشاهی -

درین مورد همین کتاب فروع مزدیسنی **ص ۱۱۱** چنین ملاحظه است قولی بعضی از مورخین نویسنده
زمان معین بر آنکه زرتشت نام دارد در اوقات متفاوت قرار میدهند و نخستین عصر او را شصت و دو سال
قبل از میلاد مسیح که تقریباً معاصر بود او افلاطون باشد نوشته اند و این حقیقت است که از طرف بعضی
نگارندگان محدثی بروز و دیگران سرایت کرده و یکی امروزه عرفا و دانایان اروپائی کلی میگویند
دکتر الیچ میلر یکی از معتدترین مؤلفین اروپائی که ترجمه گاتاهایا و ترجمه های دیگر نموده در سطر
قدمت نهفت زرتشت یکجه بر شهادت زبان گاتاهایا میاید که منسوب بسنگرت دیدی میباشند -
بزرگوار **ص ۱۱۱** دکتر هاگ میفرماید قدمت نهفت زرتشتی بدون از دویم و قیاس باست زیرا
کتابخانه استخر فارس که در سنه ۱۳۱۲ قبل از میلاد بدست آمد و صورت با بودی یافت کتب
انجام تمام بعد از زرتشت نوشته و در آن زمان وسیع انداخته شده و آن کتابخانه در چهار صد سال
قبل از میلاد مملو از کتب شده است تمامی آن کتب بدست نوشته شده و در کتابی مخصوص علم و تربیت
و قانونی بوده تصور شود ایجا و هر علم و نوشتن حرکتی چه مدت طول کشید و چنانچه در وقت لازم
بوده تا آن کتابخانه وسیع مال مال چنان گشتی شود و آن قسم کتابخانه عظیم با کوهی که خوار علم و
سرفت و قانون دین و دولت و مردمی باشد صورت تمام پذیرد دکتر مزبور میگوید که یک زرتشت

و موسی را معاصر قرار داده اند اشتباهی بزرگ کرده اند زیرا از قول مورخین یونانی میگویند
که زرتشت چند هزار سال قبل از ظهور موسی بوده شهادت یونانی که بسیار سودمند و دانایان
دانش خاوری فزون گران بجهت تاریخ زرتشت خیلی قدیم نوشته است من جمله در سطر
تاریخ زرتشت را نه هزار و شصت سال قبل از میلاد مسیح می نویسند تقریباً تصدیق اکثر مورخین یونانی
مقارن همین است و در بعضی جاها در هزار و شصت سال قبل از میلاد تاریخ تعلیمات زرتشت بیان
کرده اند شافاتی که روز بروز توسط کجکاوان اروپائی شده و میشود می تاریخ قدمت زرتشت را
متادی تری میاید خصوص هنگامیکه تطبیق شود روایات زرتشتیان با کلمه وینسوا و بابل
ما تاریخ خالکی که زرتشتیان تسلط داشته اند و بخطی منحنی محفوظ مانده فی الاصل هفت هزار سال
الی هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح می رسیم و اگر خطی منحنی فضلا در سطح ترجمه است که بعد از آن
نتایج عالی بدست خواهد آمد - انشاهی -

و لکن قول ضل بیان مبارک حضرت عبد الجبار جل شانه است که در لوح مخریاد اردشیر بر خور
میفرماید قول **جل شانه** سوال از ایام حضرت زرتشت نموده بودید در تواریخ در این خصوص اقوال
مختلفه است هیچ یک شایان اعتمادند آنچه حقیقت است این است که آن کوکب نورانی در بین حضرت
موسی و حضرت عیسی طلوع نمود یعنی تقریباً هفتصد و پنجاه سال بعد از موسی خدا هو الحقی و تعبد
الحق **الا الضلال الیین** - انشاهی -

کتاب زرتشت

در کتاب فروع مزدیسنی ملاحظه است **ص ۱۱۱** اصلاً کتاب تعلیمات زرتشت مختصراً از این
قرار است نخستین شناسایی است که گاتاهایا قدیمترین جزو است و گاتاهایا عبارت است از
تعلیمات

تعلیمی است که از زبان خود آن و خوشتر بزرگ روان شده است فعلا در کتابها امر در جهت
 فرزندان و القدر و منزلت و عزیز و شریف و عظیمند و شهادت بقدر و منزلت و شرف و عظمت
 تعلیمات قدیم میدهند و این اول قسمت است و ثانی است و در تحت او واقع میباشد
 که حیاتیات باشد و این از بزرگان باشند بموجب شهادت کتب و تزیینات زرشکی و چنانکه
 ادیان قدیم هم همین عقیده بوده اند هیچ جای کون و مکان را نمی از مخلوق و ارباب و نفوس
 موقوت و جمادات زنده ای که از خلق است و در دنیا برکت فی مرتبه از فوق انسان تا عالمی برین
 اینها نیز برین بنیاد قرار داده بعد از ایش و در بجزه آن و پیوسته میباشد که عبارت از مجموع
 دنیایش سرود مالیت که پیش از نماز و تسبیحات باید ادا شود این است و پیوسته در مذمت
 زرشکی نیز آمده و در طریقه هند ویت آفست که از بیت یک نیک او ستا فخر یک
 کتاب کامل و بعضی فقرات بهم جمع شده باقی مانده در صورتیکه بیت یک نیک او ستای نیز در
 هر قسم علوم و ادب و حیات و زراعت علم نبات و فیلوفی و توین روحانی و جسمانی بوده آن
 کتابیکه گفته میشود بدون ضلال باقی مانده بعد از کتابها و بنیاد است که منی بر شریعت آثونی او
 پاکی ظاهر و باطن میباشد و آن دیگر عبارت از خورده اوستاست که حاوی یشتها (یعنی یزیش و نیایشها)
 و نماز است که اکثر مخصوص موبدان و پیشوایان میباشد و برخی که عبارت از نماز است هر دو پارسیان
 با دابینی ادا میکنند خود را اوستاسی مزبور آنچه از دو فقره است یک فقره از فقرات
 قدیم و فقره دیگر آفرینشهای جدید پس از آنکه کتابخانه معروف استخر فارس با مرکنه نوشته شد
 دوره پیش از آنکه پانصد و پنجاه سال بعد پذیرفت و در آن مدت تمام غشاش بی سیستی دینی برین

در امور ملک داری بود و تقریباً قریب باوره با مرسل طین ساسانی رقتات باقی مانده است
 زرشکی بهم جمع شده صورت کتابی پذیرفت و عجب آنجا است این فقراتی که باقی مانده است
 رقتاتی است که در زمان تسلط زرشکیان بجای قطعات جوهر گرانجا با کمال منزلت و عزت
 احترام و تقدیس در عمارت مخصوص خود هر قطعه را در جانی مخصوص تا نقشه مقدس تشکیل کند
 میدادند که از آن نقشه بی چیز معلوم و مفوم بود و حالیت هم گمانیکه در باب آن نقشه علم طلسم
 دارند میدانند هر قطعه مناسب چه جای آن نقشه بوده و از روی این جزئیات استیاز خوبی مرغی
 و زیبائی و سود مندی آن نقشه را میدهند خلاصه اگر چه کتب زرشکی کما در دست نیست که آنچه
 در علم یافت میشود بگویم ولی بموجب تصدیقی که فیضانان و محققین کرده اند از همین فقراتی که باقی
 کثرت حکمت و توین مدنی محقق و ثابت است - انشاهی -
 و در کتابستان المذهب چنین مطور است حسن مؤبد از خود در کتاب خود آورده
 که زنبیت یک نیک است و نیک بخش است الی قولها اکنون چهارده نیک تمام در نزد و شون
 کرمان مانده هفت نیک تمام است زیرا که در جنگها و شورشا که در ایران شد بعضی از سکما از میان
 رفت و چون تخفص کردند دست بهستان نیفا - انشاهی -
 و در کتاب خورده اوستا مطور است خورده اوستا - بیستم آخر روزی یکام دل خود را
 گنجی ایارده خوانم شما گنجی خورده دقیقه خورده اوستا (خورده اوستا هم نوشته شد در عهد
 خورده نیک اوستا سحر و سحر و سحر و سحر اوستاسی کوچک صفت خورده این قسمت از نامه
 سسوی را در ای اوجیه است از برای بعدینان از جزای دیگر اوستا که سنا و و سپرد
 دو نیداد باشد و در فرام دینی موبدان کار برنده استیاز میدهند خورده اوستا مجموعه است از

۱۰۰
 بهرست که آن را از خرده اوستا جدا نموده اوستای کنونی را پنج جزء بریم هینا و سپهر
 و ندیدار و شش خرده اوستا - انتهی ص ۲۵ تا ۲۷ - کتاب -
 اما از او یزاف نام در کتاب خرده اوستا حاشیه ص ۲۵ راجع باین کتاب چنین ملاحظه
 قول در کتاب معروف چلوی ارداویراف که در آن ارداویراف تقدس پس از گردش در رحمت و شنگان
 در بزخ و دوزخ جهانیان را از احوال و احوالی در گذشتگان در جهان دیگر آگاه می سازد اندکی
 یاد آور کلمه آیارده است در صورتی که این کلمه همان ارداویراف باشد باید بسیار تحریف شده تصور نمود
 ولی چینی که این حدس است گمان است که ارداویراف نام نه از اجزای اوستا است نه از کتاب
 ادعیه شمس است که در شعر مذکور آیارده باید در زمین ادعیه شریف باشد که با خرده اوستا یکی
 آمده است شبیه همین مضمون در یک فرد شعر دیگر از دقیقی که در لغت فرس سدی در ماده کلمه زند
 شاهد آورده شده و گمانند در انجام و یا چنانچه نام نقل کرده باز از کتاب تقدس نام برده شده است
 هر چند کلمه زند در اوستا از *zand* یعنی گذارش است و تفسیر چلوی است
 که از عهد سانیان بجایماند چنین امید اندوختی از زمان قدیم کتاب تقدس ایرانیان اباش
 چلوی آن ندادستان امید از چنانکه همین قبیله از زبان همبیرایان در شاهنامه گفته است
 هیگو یاز آسان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم خداوند را دیدم اندر رحمت مری نذر و ستاره او نو
 و با هم کلمه زند را بجای اوستا آورده اند باز در قبیله در شاهنامه گفته است -
 که ما رت گشتم و هم دین پرست کنون زند ز روست زنی ما فرست که در کتب تاریخ هم نامه
 آسانی دیرانیان زند اوستا یا زندتخا نامیده شده است همچنین در شعر مذکور خسروانی آیارده است
 زند آورده شده است چنانکه می بینیم که در اوستا *Naska* یعنی

کتابت

۱۰۱
 بهرست که آن را از خرده اوستا جدا نموده اوستای کنونی را پنج جزء بریم هینا و سپهر
 و ندیدار و شش خرده اوستا - انتهی ص ۲۵ تا ۲۷ - کتاب -
 اما از او یزاف نام در کتاب خرده اوستا حاشیه ص ۲۵ راجع باین کتاب چنین ملاحظه
 قول در کتاب معروف چلوی ارداویراف که در آن ارداویراف تقدس پس از گردش در رحمت و شنگان
 در بزخ و دوزخ جهانیان را از احوال و احوالی در گذشتگان در جهان دیگر آگاه می سازد اندکی
 یاد آور کلمه آیارده است در صورتی که این کلمه همان ارداویراف باشد باید بسیار تحریف شده تصور نمود
 ولی چینی که این حدس است گمان است که ارداویراف نام نه از اجزای اوستا است نه از کتاب
 ادعیه شمس است که در شعر مذکور آیارده باید در زمین ادعیه شریف باشد که با خرده اوستا یکی
 آمده است شبیه همین مضمون در یک فرد شعر دیگر از دقیقی که در لغت فرس سدی در ماده کلمه زند
 شاهد آورده شده و گمانند در انجام و یا چنانچه نام نقل کرده باز از کتاب تقدس نام برده شده است
 هر چند کلمه زند در اوستا از *zand* یعنی گذارش است و تفسیر چلوی است
 که از عهد سانیان بجایماند چنین امید اندوختی از زمان قدیم کتاب تقدس ایرانیان اباش
 چلوی آن ندادستان امید از چنانکه همین قبیله از زبان همبیرایان در شاهنامه گفته است
 هیگو یاز آسان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم خداوند را دیدم اندر رحمت مری نذر و ستاره او نو
 و با هم کلمه زند را بجای اوستا آورده اند باز در قبیله در شاهنامه گفته است -
 که ما رت گشتم و هم دین پرست کنون زند ز روست زنی ما فرست که در کتب تاریخ هم نامه
 آسانی دیرانیان زند اوستا یا زندتخا نامیده شده است همچنین در شعر مذکور خسروانی آیارده است
 زند آورده شده است چنانکه می بینیم که در اوستا *Naska* یعنی

کتابت در مجموع او ستاد و ارای میت و یک نیک بوده است در هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب قدس سل را ده کرده اند چون در طی تفسیر این نامه مکرراً از قطعات پانزدهم زخته لازم است در اینجا بطریق لغت پانزدهم نیز در فرخنگما در دست قرین شد است پانزدهم که بسیار جاری نزد یک گزارش نداشت باین معنی که از تفسیر هیلوی از لغات آرامی رسیده کرده و بجای آن لغات ایرانی آورده و از خط هیلوی بخدا و ستاد نقل داده پانزدهم میماند همواره مقداری از نوشتنهای پانزدهم که تفسیری از آنها را میتوان تفسیر برخی از قطعات خرده او ستاد کرد و با ادعیه رسالات کتب همین زبان در دست ایم در جزو قطعات خرده او ستاد یک رشته از ادعیه مختصر پانزدهم هم بر خورده گذشتند از این که این ستاد پانزدهم گنجینه است از لغات ممکن است خواستاران زبان پاک و بی آلاش پیری از کلمات بکار بی نیاز سازد و از آنجا اغلاقی نیز گنجینه است شایگان و هر ایرانی ترا و از خواندن آنها بهره مند تواند شد.

گویند نخستین سخن از نامه پانزدهم آن است که امردم بدو صل میبوید - بلیغ -

در کردستان المذاهب صاحب یار و اویراف قدس چنین مطورت قول در صحت دیگر خبر دادن اروای ویراف از جبهت و دو فرخ زرتشت هر گم گویند او کرده اند که چون پادشاهی اردشیر با بکان استوار شد چهل هزار دست و مو بود بیکو کار کرد آورده از ایشان چهار هزار گنبد دار کرد که هر یکان هم چهار صد جدا فرمود که بیشتر است از برده شدند و در این فرقه نیز چهل دانی توان انتخاب نمود و هم زشان هفت انایان معصوم از کار و صفار میزن ساخته تا آن دانیان گفتند که هم توانستند از تن گسید و خبر از می نمود و فرخ فرازید در ستان گفتند این کار را مژنی میباش که از هفت سالگی با زنگنه ای از او بوجود نیامده باشد از میان این شش تن آنها اروای ویراف را خداوندان

خداوندان این فرقه دانسته برگزیدند با هفتاد و با دوز خور داد رفتند که آتشکده میت پس برین سخن برای اروای ویراف گذشتند و چهل هزار دینار بر سر کار شدند یعنی ادعیه بر خوانند بطریق گفته شد پس اروای ویراف جام می بست از دست و ستو بجوزد و بر بستر خوابید و تا یک هفته بر نجات در وانش بقوت اسم الهی جدا شد و آن شش تن بر بالین او بر پا بودند هشتم روز اروای خواب برآمد و فرمود تا دبیری نزد او شد تا آنچه او میگفت در نظم گرفت چون بخوابیدم سردی که اورا سردی و اسروش آتش و آتش و آتش و آتش یعنی فرشته جستی آمد و سلام کردم حقیقت رفتن بدان عالم مقوم بود مرا گرفت و گفت که کامم بر بالان خادم در جسیو بوی که صراط باشد رسیدم همراه مرا راه نمودی دیدم بار دیگر از مو و تیر ترا زدم بهتر - انتهی -

چنین از این شرح مشاهدات اروای ویراف پیرا زده برای مزید اطلاع کتاب مزبور مراجعه شود - و در خصوص مطورت: چون دبیر همه گفته اروای ویراف نوشته بر هفتاد خواند پا و دین بر ایچا پنجه بایت و لاج داد و نمودن بر طرف ایران فرستاد - انتهی -

کتاب خرده او ستاد که از قبل نگاشته شد از تالیفات آذرباد مهر سپندان است در کتاب دبستان المذاهب میگوید قول در صحت بود آذرباد و این بار یافتند که سنش از پدر بزرگتر پنجم میرسد و از نادگشتاب شاه سایدا از شاه اردشیر و لگری در رستی دین سجزه هستند و چهل هزار دانا باز کرد آمدند از زیاد عمل کرد و در آنجن بجا بید و نه من وی گذاخته برینه اور بخندند بفریزان آتسی باو رسید لاجرم همه مشرکان ایمان آوردند و بعد از آذرباد ستوان است از ترا و او بودند انتهی در کتاب خرده او ستاد چنین مطورت صحت او پانزدهم روان تو دارنده روشن کناد خود پیش جان تو جوشن کناد فرد و کس

آذرباد

آذرباد مهر اسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زرتشتیان است در
سنت مزدیسنان مجرات و کراماتی از برای او قائل شده و با کتب ادویه پهلوی و پانز
باو نسبت داده اند که تفسیر پهلوی او ستارزند (چنین بار با اسم او بر مجوزیم و یکی از
مفسرین نامه مقدس شمرده میشود آن (۱۳) در پهلوی از لوحی است بمنزله یا سبسی بنابر
این آذرباد مهر اسپندان یعنی آذرباد پسر مهر اسپند -

استدلالی که آذرباد و آذریات آذربدهم نوشته شده از اسامی معمولی ایران قدیم بوده
در اوستا آریات *Aterepata* آمده است که در فروردین
یشت هفدهم ۱۲۱ فروهر پاکدین آریات ستوده شده است این اسم لفظاً یعنی پناهنده است
نزد مورخین یونان آتروپاتس ضبط شده ایالت آتروپاتگان (آذربایجان) نیز دارای همین اسم
است در پهلوی آتروپات *Atropata* و بهیأت‌های دیگر هم نوشته شده است اسمی در وی که
مار اسپند و مار سپند و مار سفند هم نوشته شده در اوستا شریست *Matra Spenta*
آمده لفظاً یعنی کلام مقدس بیت و همین روز هراه نیز مار سپند یا مهر اسپند
نامیده میشود (فوتی گوید) تا که در نطق و هر در بازی است این صبرم و آب مهر اسپند
در کتب کتب دینی غالباً از آتروپات مار اسپندان *Atropata* یا *Atropata* یا *Atropata* یا *Atropata* یا *Atropata*
در فصل ۳۳ بندش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ و معروف ذکر شده در هفدهم آن سلسله
نسب آذرباد مهر اسپندان بمنوچهر پیوسته است این سلسله نسب که لابد سستی است تا آریایی از
این قرار است آتروپات پسر مار سپند پسر دادار و پسر دادار پسر خودین پسر آتروپاد پسر خودین
پسر خودین پسر فریمان پسر باک پسر فرین پسر فرین پسر خودین پسر خودین پسر خودین پسر خودین
پسر

پسرش پسر و حیدرش پسر فرشت پسر کاک پسر خوش پسر فربان پسر رحن پسر دورا سرب
منوچهر نظر باین سلسله نسب آذرباد است و دو پشت بمنوچهر نیره فریدون پیوسته است
چنانکه میدیم سلسله نسب پیغمبر ایران زرتشت نیز آذرباد است بر حن و در سرب منوچهر
در روایات داراب هر مزدا سازندجت : موبدان موبد آذرباد مهر سفندان از سوی پدر
زرتشت استقامان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسپ شاه در سنت نیز پیشوایان دینی افغان
زرتشت و از پشت اید و استر که بزرگترین پیغمبر و خود نخستین موبد بوده میباشند -

قولاً آذرباد مهر اسپندان را در عهد پولادین قرار داده اند که کتاب نهم دینکرد که از میت و سنه
فرگرد سو توگرنک سخن رفته مندرجت : هفتی فرگرد (فضل) سو توگرنک عبارت است
از نمودن چهار هکلام بزرگ در هزاره وی نخستین عهدی که اهورامزدا دین بزرگ
نمودن قرم عهد سیمین عهد است که گشتاسپ از زرتشت دین پذیرفت سو م عهد پولادین
عهدی است که آذرباد مهر اسپندان پاک و آریستار (آریزده دین) زاییده شد چنانکه در عهد
آهن آلوده عهد کفر و زشتی است در روزگار تباهی دین و پادشاهی است آذرباد مهر اسپندان
از گیلان در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسر هر مزدستوران در
ایران بود بفرمان شاهنشاه معاصر خود با و ستامور کرده آن را منظم و مرتب ساخت چنانکه
شاه هیرمان هیردفرمان اردشیر باچکان سلسله ساسانیان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) ۲۳۲
میلادی) یکی از گردآورندگان اوستاست - غالباً در کتب پهلوی از خدائی که آذرباد
کرده یاد شده است که در آخرین فصل از کتاب سو م دینکرد و در آغاز کتاب چهارم دینکرد شری
رابن مجمع آوری اوستا به ستیاری آذرباد مهر اسپندان مندرجت : چنانکه استیاری سکت
پراکنده

دیرا کفنه شدن نامه می نویختن پادشاهی که بجمع آوری اوستا همت گاشت و بخش (پادشاهی)
 اشکانی است پس از او اردشیر بابکان بدستاری بنام کتاب بنی ایرانیان را درون تخت
 شاپور (۲۳۴۲-۲۷۲۲) پسر اردشیر فرمان داد تا آنچه از هزار اوستا راج بطب و نجوم و جبر و
 و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند تا پوزوم پسر هرمز بنویز خود از برای مرتفع شدن
 مناقشات بنی آذربایاد مهر اسپندان را بران گاشت که کتاب مقدس هر دو کند و محیی بر صحت ترویج
 آن بدست همد که در کتاب هشتم دیگر فصل اول در فقرات ۱۱-۲۲ آمده پس از ویرانی بخند
 زشت سرشت و خلیگان از اوستا آنچه که شاید در دست دستوران نامذ آذربایاد مهر اسپندان
 مقدس آن را گرد آورده حفظ نمود که اینک در ایران نامه آموزش و اندرز است که در کتاب چهارم
 دیگر و فقره ۱۲ مندرجست: پس از آنکه آذربایاد مهر اسپندان با اوستا مزاجه کرده نگه داری آن را
 مرتب ساخت شاهنشاه شاپور پسر هرمز گفت از این پس گرامی در دین نباید کسی بر میدی مجاز
 نیست هیچ بنی در کلیه کتب بنی چهلوی و پانزدهم پس از آنکه آذربایاد اوستا را مرتب ساخت از
 برای رفع اختلاف و از برای اعتماد مردم بگویند یا نمود در کتب و آیات و اب هر فرد یا نوشته شده
 موبدان موبد آذربایاد مهر سفند گفت اگر شما بر راستی و درستی دین پاک و نیک نزدین تا شکی نیست
 من بگویند یا دکم بگویند که آنیک از ک ترویجی داشته گفتند که چگونه بگویند مجوزی آذربایاد گفت آنچه که
 نه من آوی بگویند و من در نزد شما سرون می شویم نگاه روی که اخته روی سینه من بریزد اگر
 سوختم شمارت بگویند و اگر سوختم من است که دارم و شما را باید که دست از کج روی باری و بدین
 پایدارانید پس گرامان این شرط پذیرفتند آذربایاد در پیش هفتاد هزار مرد سرون شست و در
 روی که اخته بر سینه او ریختند و در هیچ ریختن از همه شجره ریختند بدین پاک بیجان
 شدند

شدند و عراف نمودند که کتاب هفتم و یکم فصل ۵ فقره ۵ مندرجست: از این پس رسم بگویند
 یا در کرون در میان پیران زشت نامذ از آن سوم است یعنی قدر گداخته روی سینه چنانکه
 آذربایاد مهر اسپندان کرد و بوطان استقامت بنی را از میان برداشت که فصل اول از اوستا
 پس از ذکر شرحی از مستمای اسکندر ملعون و پراکنده شدن اوستا متزلزل شدن ارکان بنی موبدان
 از این حال خفاک آمد درشت تا اینکه با کردان آذربایاد مهر اسپندان اوستا سوان پدید آمد کسی که
 بلفظه و یکم در وی که اخته سینه خود بخت کرد زنده بنی فصل ۵ فقره ۲۵ آمده آخر آذربایاد
 پیروز بخت و آراینده دین رستمن از آرایش وی گذرته گرامان را بر راه رست آورد و در کتاب
 لاشایت فصل ۵ فقرات ۱۵-۱۶ اصبط است آرایش فلز که اخته این است که در روی
 سینه بجای آورند دل باید چنان پاک و بی آرایش باشد که اگر من که اخته روی آن ریخته شود
 نوزاد از زای مهر اسپندان دستوری خود چنان زیست هنگامیکه من که اخته روی سینه
 پیش ریخته بود و خوشی بخشید و چنان میبوی که شیر روی سینه اش میدوشند در شکند
 حکایت و جو فصل ۵ فقره ۲۵ آمده و تا اینکه در زمان بن شاپور شاهنشاه پسر هرمز آذربایاد مهر
 اسپندان فرزند در مناقشه دینی با گروه شدگان مختلف من که اخته روی سینه اش بخت
 حمزه اصفهانی میبوی و فی زمانه (احی) زمان شاپور بنی والا کتاف ان ماد آن
 از بسا اصف علی صند که در جلال التواریخ که در سال ۵۲۰ هجری تا یف شد همین خبر خود
 نقل کرده مندرجست آذربایاد نامی باید پیش دس بر سینه گداخت و هیچ تیب بر سینه اش
 آذربایاد مهر اسپندان راهری بود نامید و زرتشت و زرتشت راهری بود نامیده آذربایاد که در
 در زمان ساسانیان موبدان موبدان بودند که چهار قرن و نیم پس از زمان آذربایاد مهر اسپندان

۱) من لاشایت کتاب راجع است

باز موبدانی از خاندان وی پیش از آن دین بودند - انشاهی -

و از جمله کتب معتبره و پارسیان کتاب یکم است که اتر فرخ پسر فرخزاد که در قرن سوم هجری
میرسیه مطابقی ضحی کتاب خزده اوستا نخستین مؤلف کتاب مزبور است و در
کتاب خزده اوستا مطهر است قولش آتر فرخ پسر فرخزاد (نخستین مؤلف جلدات یکم
معاصر خطبه های امون ۱۹۸-۲۱۸ هجری) انشاهی -

در کتابک مینه این نویسنی راجع بکتب معتبره پارسیان چنین مطهر است: *صورت* انشاهی
سراسر نامه های زرتشت نامزد بر اوستا است -

آرش اوستا و باز نمود آن چیست؟ آرش اوستا پاره از دوی برداشته در پیش آمده باز نمود
اوستا دانش خدا پرستی و آسمانی و گفتار برابر و سخن آویزه و پاک است -

زنده چه آرش گذارش است؟ زنده گذارش و مغزنگ را گویند زنده گذارش اوستا است و باز
گذارش زنده باشد و آرش باز زنده گذارش است چون کم که زبان زنده هم از میان رفت
و دستش آن شوار شد با شکارانی گذارش زنده گوشتش و آن گذارش را پانزده نامیدند -

سراسر اوستای مزویسی که اکنون در دست است چه فرسیدیم می باشد؟ سراسر اوستا تا
که امر و زرد دست است چهار جهره می باشد سخت گاتها با آرش سرودا دوم و سپرد با آرش

همه سران همه از دان دنیا پیش سران سوم و زیداد آرش یا سوخای هیستارویوان و بدکاران
چهارم خزده اوستا -

گاتها که م و چندند - گاتها از گزیده سخنان آتوزرتشت است و پنج ورشیم اند احسنود
انشود انشتو و خوشتر و هشتر و دهریک از این گاتها که در دو جهره های گوناگون

در پریش و بندگی خدای یکتا چگونه سرود است -

و سپرد نیایش و نمازانی است که در اوستا برانایان و
سروران و پیشوایان آیین است و در اوستا بیت و سه ورشیم اند -

در نبدیان برای چه باشد؟ و زیداد سر و سر فرزانها و بر بستهارا بر دم میا موزاند که چه باید نمود
و از چه کار باید دوری گزید و چگونه چاره بدکاران نمود و دارای بیست و دو پرگرد می باشد -

خوردن کادوشاها کدامند؟ خوردن اوستای کوچک نیاشها و گادها و افریغها است
اوستای بزرگ یشتها می باشد -

یشتها چند برای چه باشد؟ یشتها بیست و دو و در دو و نماز فرشتگان نیایش نمراد گشت
و آرش یشت نیایش نمرایت -

یزمشن چند وجه می باشد؟ یزشنها چهل و نه نمازانی اند که روش و بر نهادای ویر فایده ای
بهره از خوردن اوستا که پس از زرتشت نوشته شده نویسنده آنها کیست؟ -

پس از در گذشتن آتوزرتشت دانایان و بیستایان و چیمان در کیش آنها بیشتر اند و
نگارش بیشتر آنها در دو هزار و چهار صد و هشتاد سال تا دو هزار و دو صد و پنجاه سال پیش

از این بوده که پیش از زمان خیر و زی و خسروی میانشان باشد و در زمان اسپین که ساسانیان
باشند برخی پر خنده های آنرا کشیدند و باز نمود کرده اند تا نرم دانا و نادان همه در پند انشاهی

بجز آنچه ذکر شد کتاب یکم با هم و سایر آسمانی نیز موجود و بطبع رسیده و حاوی مطالبی مقالانی
است که با بنیای اولیه پارسیان منسوب گردیده و اسم طبقاتی چند در آن مذکور شده ولی برخی از
محققین آن را مجبول دانسته و بدیده قبولی بدان نظر کرده اند - کتبی دیگر نیز در پیش گذارند

و جز آن موجود که طبع رسیده و حاوی مطالب مذکور در او است است -
 ۳ - در ذکر برخی از احکام و تقالیم معموله در بین زردشتیان :- مطالب ذیل را ترتیب
 از کتاب عینه آیین مزدیسنی در این مقام میگذارم قولها در ۱ تا ۱۱ :-
 فردریت - فردریت و سخن گوچی و فرود کیش مزدیسنی کدام است ؟ فردریت و سخن گوچی و
 فرود کیش مزدیسنی که ماهر روز در ملازمتی خود یاد میکنند و هر کس مزدیسنی کیش است باید همواره
 یاد کند نخت - فرکه و در این روز که یسنو زرد که تشرش درید و او آهوه که گشت
 نوردان اینکه استوارم بکیش خدا پرستی که از وی و زنی پرستی جدا و آیین خدای هستی
 بخش شناسی و آورده زرتشت است در مزرده که یسنو آهوه بارش خدا پرست هم
 سو و مزرده که یسنو زرد که تشرش - فرکه و در این اسبق قیافه و دره قیفا - سخن
 آشکارا و سخنان زبان و هم بدل بکیش خدا پرستی آورده زرتشت استوارم چهارم -
 و در روزی که یسنو زرد که تشرش و در این اسبق قیافه و دره قیفا - سخن
 آشکارا و سخنان زبان و هم بدل بکیش خدا پرستی آورده زرتشت استوارم چهارم -
 که در گذشته جنگ و سخنان و بر برادری شناسد و خویشی دهنده و پاک است استوارم -
 پنجم - در زشتیا چتیا مزرده که در این اسبق قیافه و دره قیفا - سخن
 باز نمودن آن اینکه رت ترین دانش هورامزد کیش نیک خدا پرستی است - تشرش آهوه
 مزرده ای و کسفا و هی چتیا - میرای اینکه استوارم برای که سر برید بهیشتن آهوه مزرده
 فردریت و فراتی که در آیین مزدیسنی در هنگام مرگ زبان میرنده دهند که م است ؟ -
 فردریت و فراتی که در هنگام مرگ زرتشتیان زبان میرنده دهند و اگر مرده باشد بر او دهند

نخت

نخت - اشم ذهی تا انجام است - و سفر گمان آن اینکه باکی و راستی از جهان میگذرم
 و در وقت از هر جسته و گفته و کرده و بنیده و شنیده و پر نموده از هر گونه و نامی او خوش و پیمان
 فریتام - بارش هر کاریکه از من نمانده یا گفته یا کرده یا اندیشید سر زده یا پیمان ده ام
 و از هر گونه گناهی که از من پدید گشته باز ایستاده و پشیمانم و آمرزش میجویم - انشاهی -
 و در کتاب فرود مزدیسنی در ۱۱ میگوید قولها نماز - نماز واجب شبانه روزی زرتشتیان
 بخوی که در آیین مزدیسنی شرح آن از معیت و وقت معنی نماز بیان شده است ادای آن
 شبانه روزی پنج مرتبه متعمه میباشد و بخوی که معنی آن زبان فارسی در آیین مزدیسنی
 آمده است - انتھی - و در وقت قبله - در کتاب عینه آیین مزدیسنی در ۱۱ میگوید
 نماز و گاه نماز و پرستش سوئی زرتشتیان - زردشتیان چگونه باید نماز خدا
 بردانند ؟ - در گاه نماز باید اندیشه جهانی از خود دور کرده سر سر اندام برونی و گوهرای از پرا
 پاک و آویزه بجز سپرد و بادت بزرگی بر سینه پرستش کتای بی همتا پرداخت -
 زرتشتیان شبانه روزی چند بار باید نماز پرستش خدای یکتا بجا آرند ؟ - زرتشتیان شبانه
 پنج بار باید نماز پرستش خدای یکتا بجا آرند - نخت از سپیدی با مدت نیم روز گاه باون -
 دوم از نیم روز تا سه تا از نیم روز گذشته گاه ریتون - سوم از سه تا چهار روز گذشته تا
 پیش از تیرگی شام گاه از تیرگی شام تا نیش گاه ایوه سر تیرم نیم از نیش پیدی
 با مدت گاه اشمن اشمن آغاز گاه است - انتھی و در وقت میگوید قولها از آنجا یک
 خدا شنیدان شنید است و آفریدگان را توانائی دیدن و شناختن آن فرود معنی چشم برونی
 و در این روشنائیها از آن چشمه بی پایان روان اند زرتشت مردم را پر نموده در هنگام پرستش
 یکتا

۱۱۲
 یکتا روی فروغ کنند تا از دیدن این شیدان که نمونه روشنائی آسمنی هستند دیده
 دل را بسوی شیدان شید آسمنی بکشایند و از پیروی این روشنائیها روشنائی آسمنی
 چرازشتیان پرستش سونی آویزه ندارند؟ چون اهورامزدا فرزند سر مهر پیدایش است
 نتوان جای وسوی و خانه برای او آشکار کرد چه سویی که روی اویم همه سوی اوست و هم پیر
 آفریده او جز آواز و انجام و انباز و دشمن مانند یار و پیر و مادر و زن و فرزند و جای و نوکی
 و تن آسودتانی و رنگ و بوی است زنده و دانا و توانا و بسیار و دادگر و بشنودن دیدن
 و بودن آگاه است -

چرا شبا روزی چند بار باید نماز کرده و نام خدا خواند؟ شبا روزی چند بار باید نماز کرد
 و نام خدا خواند تا آنچه اهورامزدا پر سوده باید و بجا آوریم و کوشش و کوشش خوش
 برابر پر سوده اهورامزدا یک در است داشته کرده گردیم -

بست دست و روی شستن پیش از نماز چیست؟ پیش از نماز کردن باید دستها از سر بچرخ
 تا لایح روی تا بنا گوشها و زیر زخم و بالای پیشانی شسته شود و هر آنهایی که بچرخد و او دست
 پاک دارند - آنکه - ص ۲۲ تا ۲۳ -

نماز آویزه زشتیان کدام است؟ نماز آویزه زشتیان فراموشی است و رنگ شکی
 باشد... و سف رنگ آن چنان است -

فراخوانی شیدان

بخشود و داد اهورامزدا خوشبختی خود را با یکی درستی میدهم و با آن خوشبختی یک
 خدا پرستی آورده زرتشت که از تری و ددلی پرستی جدا و این یکتای بی عتای شیدان
 شید

شید شناسی است استوارم و چنانکه خوشنودی اشاسپندان که فرزندگان اهورامزدا
 و پاسدار گاه و در خانه و چنانکه خوشنودی سر و شس پاکت پرستش و بندگی اهورامزدا را
 بجای میآورم و از اهورامزدا می توانم در خواست کنم که از من فریادری بر ماید تا کرداری ناپسند
 از من پدید نگردد اهورا که فرشته سپاس آن است بگردانیک خود شنود میدارم و از
 اهورامزدا نیاز مندم چنانکه خوشنودی او بهترین چیز است ما را برابر خوشنودی خود بکارهای
 نیک و ستوده یاوری بر ماید تا چنانکه پر سوده است پادش کردار نیک هشت با ارزانی
 شود هم از اهورامزدا یاوری میجوئیم تا با نذره توانائی تو اینم از اهل دکان و توانان دیگر
 نموده بد نشود و هستی و یگانگی اهورامزدا استوار شویم ای خدای بی نیای شیدان
 ما را از هر مین بد کردار که با دشمنی کیسندار و جز فروغ آسمنی تو و جبری و همین که اندر نیکنیا
 هیچکس دیگر نتواند نگاهداری کند ای اهورامزدا پادش کار نیکی که ادما آشکار شود جز تو که
 تواند داد رهبران دین و دستوران کیش آموزگار که به نیروی سخنان اهورامزدا فیض فری
 یابنده و در همانی که به پندند برابر نیک اندیشی آنها سر و شس سپاس آن است اهورای که
 اهورامزدا هر که را در هر چه خواهد چنان خواهد که ستم از آن دور باشد ای مخلصان که فرزند
 اهورامزدا ای بر حسنونی اهورامزدا یا در ما باش تا از ما نذر رسانند گان دور و نایب شوند و
 تمم به کردار و زیانکاران و ستمگران از جهان بر افند و از آنها آسبی با ستوران ان شوی
 کیش یکتا شناسی زرد با زرش و نیایش بر بلندی و نیروی اهورامزدا آفرین باد پاک
 فرود سر و شکی که بردباری و پرمان برداری فرزندان اهورامزدا است از اهورامزدا نیاز مند
 تامل بار روشن و دانا نیک و سدرت داشته نیروی توانائی نیکو کاری و فرزند زشتیای
 تا خواسته

تا خواسته ما بجز از راه نیک و درست اندوخته نشود و فرزندان ما را بخدا پرستی استوار دارد
 زندگی ما را دراز کند و در میسنو که جهان آینده پر بخشایش آسایش و فروغ است ما را با پاکان
 در گاه خود هم جایگاه پر مایه خداوند ما را تندرستی بخش و ای اهورا مزدا بفرماید ما بر سر
 نیروئی که دادار بجهت برای شکست دشمنان با پاکان بجوشده و بر فرزند سروری جای دارد
 و در هر مایه پاک است او را خوشنود میداریم جهان و روزگار را چنان باندیشه و گفتار و کردار نیک
 از آلائش پاک میداریم که آزار رسانند **مکان** بگردان بسته و نابود شوند و تن روان پاک ماند
درد و دل در صحت آینه این مردی مسطور است قولش مردی سی کیشان و زهرا گریز مایه؟
 مردی سی کیشان در سالی بجز روز در آغاز فرودینا بگاہ آویزه تن جان خود را از خوردن و
 آشامیدن و همیش بهر گونه نپسیدی و آسایش تن جانی و کارهای جهانی دور و پاک دارند
 آنرا روزه رپتون نامند و در روزه داشتن اندام درونی و بیرونی در پاک داشتن نفس و کوشش
 و کیش پرمان سخت رفته است - **باید**

ناید در بر بخت در زشتیمان چه باز نمود دارد؟ **باید**

چون از زمان نخستین آرزون کوشتن زنبار که جانور بی آندار باشد سخت نامایی و ناروا آند
 و پس از آن اندک اندک مردی سی کیشان که با مردم دیگر آینه خوی آنان گرفته در کشتن و خوردن
 زنباران که گویند و مانند آن باشد آوده شد پس پیشوایان این در هر مایه چهار روز کشتن و
 خوردن زنباران و گوشت و اندام آنها را بپسید ان کیش مردی سی ماری و دانسته که کمر آسایش
 بفرمانند بدان روی آن لانا زین میداند بچم خبریدن زنباران - **انتهی** - **باید**
سدره و کشته در **صحت** کتاب مزبور مذکور است قولش آیا زشتی بچنان شناخته میشود؟
 نشان

نشان ز زشتیگری اندیشه و گفتار و کردار نیک و سده کوشتی است - **باید**
 در کیش مزدیسی پسران و دختران در چند سالگی باید سده پوشند و کشتی بنند؟ در کیش
 مزدیسی پسران و دختران از هفت سالگی باید سده پوشند و کشتی بنند - **باید**
 نوزادی را چه آرش است؟ پسران و دختران ز زشتی از هفت سالگی باید آوستا و نمازهای
 باسته بچگاه را بدانند و پس ز دانشن باید آنها را سده پوشانند و کشتی بنند و کیش با بنند
 و این سده پوشی و کشتی بندی را نوزادی گویند که آرش آن پرستش سخت و بندگی نو نوزادگی
 باشد و همچنان پایهای دیگر این مزدیسی را که کودکان بدان رسند تا پای هیریدی همین
 دروان سختی که گفته شد - **باید**

سده و کشتی برای چیست؟ سده جامه سفید بنگیت و نشان اینکه همیشه باید جامه بندگی بپوشد
 داشته درون و بیرون خود را بسوی خدا راست پاک و چون جامه سفیدی آسایش داریم و کشتی
 زشتی بنگیت که باید همیشه کمر بندگی خدا راست داشته از پرستش و کردار خدا شناسی باز آیم
 و اینکه از پرستش گوئند است باید مانند گوئند بی آزار بوم بی گناه در برابر خدا پرستش او باستیم
 چه کشتی هفتاد و دو پنج دارد؟ چون یزیدن دو سپهر که سخن خدایت هفتاد و دو بجهر دارند
 هم هفتاد و دو پنج دارد تا دارندگان کشتی با هفتاد و دو بجهر برین دو سپهر هم بجهر شوند - **باید**
 آرش که کوش کشتی میان بستن چیست؟ آرش که کوش کشتی میان بستن نشان هویت و هویت
 و هوورشت است که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد آرش باید گرد مار اندیشه و گفتار و کردار
 نیک فرا گرفته باشد و چون کشتی میان بندیم باید در دل اندیشید که بر هویت و هویت
 هوورشت استوارم - **باید**

در هنگام کشتی میان بستن چهار گره که بر آن دهند چه آتش دارد؟ آتش چهار گره
کشتی چهار خشک است که آتش و آب باد و خاک باشد و نشان آنکه هستی هر امر جز با
هم پیوندی چهار خشک است و ما پرستنده آفریننده چهار خشکیم - در گره نخستین باید
دل ندیشد که خدا یک است در گره دوم که کیش نزدیسی بی آرایش دبی گمان است - در گره سوم
که زرتشت پیغمبر خداست و در گره چهارم که آتوانم نیکو کاری کنم و از کیش نزدیسی بزرگم دارم
بدکاری بگیرم -

چرا کشتی دراز و میان تمی و دوسر آن لاری گره است؟ - درازی کشتی نماز از آن است که گره
چون زندگانی دراز است هم انجامی آنرا می باشد و تمی و دولا بودن میان کشتی نشان آنکه لاری
زیرین جهان نشیب است که گیتی ولای زیرین جهان فراز که می باشد مردم که از جهان بالا
بزیار آیند پس از پیمایش جهان با هر درازی آن زندگی سر انجام بارزه بجهان بالا میزند و آن دو
کیهان از هم جدا نباشند بن درون کشتی که گره گاه است نشان بن زندگانی این جهان است
اگر کسی نیکو کار باشد بی پریش و شواری با سبکی از آن جای گره گام بر خاده بجهان بالا میزند
و هر گاه بزه کار باشد و گرانبار است در میان گره گره خارا آمده از سنگنای گره او را باد شواری برون
کشید برابر بزه اش در پایه های پوچ و تاب آن نگاه دارند -

چنین میگوید صحن کشتی را در او ستا چه میماند؟ کشتی در نواد او ستا ایونیکس بزبان
پهلوی ایونیکان باشد -

نیز کشتی چه باشد؟ - نیز کشتی را باید در هنگام بستن و گشادن کشتی خواند که هر چه است
کشتی نامند و آن اندر زیت که خوانده باید در کیش نزدیسی استوار مانده پیمان می نماید

عور نیز دارا بجای آورد و آموزش و نیکی و ستیگاری و دو جفانی از دادار توانا خواستار آمده
عومت و هوش و هودرشت را پاک و بی آرایش آورد -

آتش نیز کشتی چیست؟ - آتش نیز کشتی پر خیده و سر بسته است و این نام را بر او بسته اند بی خند
که بیشتر به یازند می باشد و برای بدوستن و دوری از دیوان و تبه کاران خوانند - اینها
در کتابی خرنه او ستا راجع بدوره کشتی و دعای بستن کشتی چنین میگوید **قوله ص**
یونگ کشتی بستن هر سوی شاه زمین آمدند بستند کشتی بدین آمدند
نیز کشتی = کشتی پیش از خنیر نیز کشتی بستن لارتم است راجع بکلمات نیز
و سده کشتی توضیحاتی داده شود تا از شرح این کلمات در لوبیات مزدیسنا معلوم شود و بجای
غجاری آنها در ادبیات فارسی پی بریم و ضمناً هم بدینیم که سده پوشیدن کشتی بستن در زمان
از زمان بسیار قدیم در میان اقوام آریائی معمول بوده و هست و نزد پسران آیین زرتشت
از علائم خارجی دین شمرده میشود و از در بردار شدن آنها گریزند -

نیز کشتی اولاد کلمه پهلوی است بعضی مراسم دینی امروزه پارسیان هند بجای این کلمه بزبان
گراتی کلمه *Kiryā* (در مانسکریت *Kiryā*) نیز استعمال میکنند نیز چون
آن نیز بجای معرب نیز کشتی مخصوصه در نسخ خطی سینا و ویسپرد و وندیداد که در ایران نوشته
شده مقدار زیادی از نیز گمانا یا مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است بسیار از ادعیه
چه بزبان دستانی و چه بزبان پهلوی و پازند و نیز نیز کشتی نامیده شده چنانکه نیز کشتی
نیز کشتی نوبیدین نیز کشتی دست شوی نیز نیز کشتی بستن یکی از آن ادعیه مشهور
که در هنگام بستن و گشادن کشتی بخوانند و در این ادعیه (نیز گمانا)

آثیرات فوق العاده تصور شده و از برای هر پیش آمد زشت در رخ آسب عاثر ای نیزنگ
تخصیصی داشته اند مقدار زیادی از نیزنگها هنوز زبان پارسی موجود است و برخی از آنها در
کتاب متاخر مانند کتب و ایات جمع گردیده از آن جمله است نیزنگ حاجت خواستن و نیزنگ
بیماری و نیزنگ ناخوشی گویند و نیزنگ در دوسر و نیزنگ تب بستن و نیزنگ از برای رخ
شتر در زود و نیزنگ از برای زنی که در شوال زاید از این قبیل نیزنگها هنوز در ایران و لاج دارد
فقط اسم آنها عوض شده و نامیده میشود و محتویات آنها از این زرتشتی برگشته بود پس از این
در سنت نیزنگ از ادعیه شکی گشای بسیار قدیم تصور شده چند در خزانه اناوگدینجا
Aogemadaēca آمده است (فریدون نیزنگ اندر جهان پیدا آور)

نیزنگ از جمله کلمات دینی زرتشتی است که پس از رواج اسلام در ایران و رفته رفته بجا ماند
ایرانیان از مصطلحات پیشینیان از معنی اصلی و قدیمی خود محرف گشته از آن محروطم و
و شعبه و منوع جملاراده کرده اند شاید تا اثرات غارق العادای که در قدیم از برای سیه نگا
پنداشته میشده سبب او زمعانی نوشته باشد مقرر و نویسنده گان ایران هم این لغت را
بهمان معنی که در عهد خودشان رواج داشته استعمال کرده اند چنانکه در لغت
زجاج گویند بر جادوان جیت سنا بکار برده اند حجت نیزنگ و نامی و خضر و گنند
پست نشین چشم دار و بد انگ زود زود بر شو و نیزنگ هر معنی که در امر فردا
در ادبیات فارسی از لغت نیزنگ اراده شود و هر معنی که گفت امیر و وجه اشتقاق خنده او
که در فرهنگها از برای آن ترشیده شده باشد ضلی معنی قدیمی و تا ساین کلمه در ادبیات مزوسیا
نیرساند چنانکه گنیمت نیزنگ ای است که یک دست از ادعیه مخصوص داده شد در هم جمع
اداب

اداب یعنی در رسوم دینی است نظر کجین معنی یکی از قطعات دستا که بازند یعنی تفسیر توضیح
پهلوی که امروزه در دست است نیزنگستان یعنی کتاب مرهم و مناسک نامیده شده است -
در وقتا الم بعد از این کتاب محبت خواهیم داشت - بگذرد -

سدا لا کشتی - سدا پیرهنی است سفید و ساده و گشاد که تا بعد از انو میرسد بی یخ و با آستینهای
کوتاه میباشد چاکلی در وسط دارد که تا با آنها ریسند و در آخر آن چاک کینه کوچکی و دوخته اند
بکیه کرف (نواب) این کینه شانه ای از گنبد پذیرنیک و گنهارنیک و کردارنیک شمرده میشود
کشتی بندی است سفید و باریک و بلند که از هفتاد و دو نخ پشم سفید گویند بافته میشود خز زرتشتی
پس از سن هفت سالگی از پوشیدن سدره که جاشه پارسانی و پر مهر کاری است و از بستن کشتی
که بند بنگی خداوند است بدور کمر نگزیرت در حقیقی در شاهنامه در گردن شاه گشتاب
بزرگ گشت گنند سر نامداران ایران سپاه گرانمایه سفید زنده طهر ب شاه
که گشتاب خوانند ایرانیان پستش یکی کشتی او بر میان سدا لا در کتب دینی پهلوی
شپیک سدا و Sapnik خوانده شده در تفسیر پهلوی (زند) خرد و نیم از فرگرد
دنیاد نیز شپیک آمده است West و دستور خوشنگ جاما سدا آن را با کلمه
فارسی ششی یکی داشته معنی پیرهن شب گرفته اند در داستان دینیک از برای همین
جامه مخصوص پیرهن و در استعمال شده است چنانکه در خواهیم دید از برای این جامه
سده نامیده میشود و راجع باین لغت صدسهای گوناگون زده اند برخی آن را دینیک و
دستر و صدسده vadta که بمعنی رخت و جامه است دانسته اند آنها بسیار دور رسیده
که دستر بهیات سده در آمده باشد دست West آن را از کلمات فارسی سودوره دانسته
یعنی

یعنی راه بودمند و طرفه مفید کانکا Kanga آن را از کلمه عربی ستره که معنی پوشاک است گرفتار بنظرونمگاننده در صوتی که این کلمه عربی باشد منطقی تر است که لغت صدمه که معنی سینه پوش و نیم تنه پوشیه است که در زیر تختان پوشند می باشد منتقل شویم و با هم بده با صاء (صده) نوشته شده است اها کلمه کشتی که کشتی هم گفته می شود همان کشتیکه میباشد که غالباً در تفسیر پهلوی اوستا در کتب پهلوی معنی کر بند محض زرتشتیان استعمال شده از آن جمله در تفسیر زنده خیره ۲ از فرگرد عا و هرات ۱ و ۹ از فرگرد و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از مصل ۳۳ فقره ۳ از مصل ۳۴ فقره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

گوهر قزلب بکشند باغ فرخند کستی و این نیز بنزدین گویند کشتیج معرب کستی است که تاج العروس ضبط است **الکشتیج** بالفم خیط غلیظ شده الذمی فوق شایه و ان الزنار محووی در کتاب **التنبیه الاشراف** (حایپ پارس صراط مینوبد و شدم الکشتیج فی اوس طم کشد المنازی الزنا نیر) -

کوستا از برای کستی معنی مطلق چه بنزدین و چه کر بند ایشو با نکهتن **Costa** استعمال شده است این کلمه مرکب است از دو جز نخست از ایشوی که دو کلاه که معنی برور و بالا می باشد و در فارسی آفت شد در مرکب ستمه از لغات یرده میشود چون افتر افشار افروختن افکندن افشاندن و غیره و دوم از یا نکهتن

معنی کر بند همیام که در فارسی معنی کر بند است از همین کلمه اوستا است همیام معمولاً کیستی است طولانی که مانند کر بند بر میان بندند ایشو با نکهتن (همیان) معنی مطلق کر بند آمده چنانکه در فقره ۵۳ رزمیش و یوا اندروای (ایزی هوادر جز خود و تاج و طوق گردد و اسو و جامه کفش زرین دارای کر بند زرین هم می باشد هیچین کر زار اوستا معنی کشتی

کر بند مخصوصی استعمال شده است در سنا ۹ فقره ۴۴ راجع به دوم آمده: مز د ایشو (با هوم) کر بند کشتی) ستاره شان مینوی دین مزدیسنا از زانی دشت و تواین چسین کر بیان بسته در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگه دار کلام ایردی هستی در هر مرد دشت قدرت ۱۷-۱۸ آمده کسی که (نامهای اهورا مزدا) را در هنگام خوابیدن و بر خاستن و کشتی بستن و کشتی گشودن و از جانبی بجای رفتن و از ناحیه و حکمت بیرون رفتن بساید چسین کی ضربت کارد

و تیزترین و تیز و درشت و گرد و سنگ فلاخن و دشمن و خاکار گز نشود. ^{بخت}
 کیم گشتی از هفتاد و پنج از ششم نغید گوشت است که بنده بر تن می آید و نه تنها موجب شش زشتی و درشتی است
 عذ هفتاد و دو و شش است هفتاد و دو و فصل سینا که مضمون است است است و دوازده اشاره است
 بدوازده ماه سال و شش اشاره است شش که بنا کرد ایجاد و بی سال باشد و آن را شش بار و در گز نشود
 بعد از حصول مزدی سنا که پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد در دوازده روز اولی و گوی
 در پیش و در دوره سومی که آخرین دوره است و گویا دیگر در پشت میزند از برای این چهار گره برود
 بابت هم صد در شمعانی ذکر شد و هر گویا اشاره به چینی است از این قرار: در دگره اول گوی
 میدهند گشتی خدای یگانه در دگره دوم گویا میدهند کردن مزدی سنا بر حق و در ستاد و هفتاد
 است در دگره سوم گویا میدهند به پیغمبری زرتشت سپندان در دگره چهارم گویا میدهند
 باصول مزدی سنا که پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد. ^{بخت}

بنی که در امر دینی بدو و شایخ های بر هم بسته میشود تیز در او ستا آید و با بکهن آید میشود
 و امروزه آن را هم گشتی گویند و قیوم جهان تربی که بعد بیان گشتی بر میان بند جهان تربیت
 این بند بود و برهما بسته میشود در فقره ۱۱ از فصل اول از کتاب نوم نیز نگستان آمده گشتی
 حکم است از ششم گویند و نموی بزیاشتر یافته شوی در فقره ۱۲ آن آمده سوشش (سوی) از
 مفسرین و ستاد و محمد سانیان) نیز جایز دانسته گشتی از پنجه باشد در فقره ۱۳ آن
 در خصوص گشتی از گز = کج (مرب خراب شیم خام) آراء مختلف است که در فصل ۱۱ است
 لاشیت در فقره ۱۴ آمده: گشتی از پروند (ابریشیم) شاید بلکه باید از شیم از نموی بزود
 شتر یا از نموی یکی از چهار پایان نیک دیگر باشد. ^{بخت}

و در فقره ۱۵ آن آمده: (سدره شایه که از پوست و شیم و نمود پنجه و ابریشم باشد) ^{بخت}
 معمولاً سده از پارچه سفید پنجه است و گشتی از شیم سفید گوشت است سده را باید با حق
 باشد و در روی جامه دیگر پوشیده نشود و گشتی در روی آن بسته شود و در کتابت هم یک گشتی
 در فصل اول فقره ۱۵ آمده: (سده باید با اندازه بلند باشد که کارگری را در هنگام کار بسیار استاده
 زحمت نمهد از خود آویشتار میاید که یک زرتشتی در سن پانزده سالگی بستن گشتی تکلف
 در فقرات ۱۳-۱۴ شتر شتر فرشته باران شتر صحیبات جوانی پانزده ساله بستنی که نزد
 نخستین بار گشتی میان بوسنی که نخستین بار بوسنی که نخستین بحد بلوغ رسد جلوه گزشتی فقره ۱۵
 از فرگرد ها و فیداد آمده: (دیو دروج) (عقربت دروج) (سروش گفت از یاران من هستند نزد
 وزنی که پس از سن ۱۵ سالگی بی گشتی) (سده سده که در دود) (دی بی پیراهن = سده
 (سده و سده) باشند) در فقره ۱۳ از فصل لاشیت آمده: (این بیان
 چنانکه در دو ما سده نیک آمده هر کسی که یک روز بیشتر از پانزده سال و شش ماه داشته باشد
 گشتی بندد و بهر آن که بی گشتی بندد گشتی را شایسته فصل فقره ۱۵ و گشتی از روی دوزخ است
 و شاد و باریک گناه شمرده شود) در انجام فقره مذکور و در فقره بعد آن پس از سن ۱۵ سالگی
 بی سده و بی گشتی بودن گناه و هر گامی بدون اخبار و شستن گناهی سنگین تر شمار زفته است
 همچنین در کلیه کتب و آیات در صد در شتر و صد در بند چشم در سن پانزده سده گشتی در شستن
 و جب شمرده شده است شکی نیست که گشتی میان بستن یک رسم بسیار کهن قوم آریایی است که
 سنت مزدیسنان نیز این رسم بعد پیش از زرتشت است و در حدیث آمده که اگر در ستاد
 و نیک در فصل ۳۹ در فقرات ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و در صد در شتر است هم آمده که همیشه گشتی
 بستن

بستن نهاد چسبیدن میانید که در عهد آریایی در سن پانزده سالگی رسم بوده که کرمیان بستند
 تا نشانه آغاز فرخنده جوانی باشد زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشد و در آن اوستاسم
 غالباً از این سن یاد گردیده و بهترین و فرخنده ترین اوقات عمر آدمی بشمار رفته است و در فردگر
 ۱۱ و نیداد فقره ۱۵ پانزده سالگی سن بلوغ و فرشتناخته است در میان قبیله دیگر آریایی
 که هندیان باشند و کشتی بستن رواج داشته و هنوز هم هندیان رشته ای موسوم به جیوپوت
 Jairopavita شبیه کشتی زرتشتیان در بردارند طبقه بر همان (پیشوایان) در سن هشت
 سالگی و طبقه خسترا (Xsatra رزمیان) در پانزده سالگی و طبقه ویشیایا (Vaisya
 پیشوایان) در دوازده سالگی باید این رشته را در برداشته باشند پس از بستن این کمر بند استایا
 وید و آداب تطهیر می آموزد و از آن تاریخ این بند است که کالبدش از نفوذ شیاطین محفوظ میماند -
 جشن کشتی بندی ایرانیان مطابق جشن اوپانیا Upanayana هندی است و هر دو آریایی از عهد قدیم تا
 در این هم با هم کمر بستند و از نظر اینکه در میان زرتشتیان پسران را باید این بند را در آستانه بلوغ بکنند و این
 چنین ترسیده و دیگر زرتشتیان تا کنون این کارگاه داشته اند و پسران کشتی بندگان را در این
 رشته حفظ داشته اند که بدو رسیده بسته میشود و شبانه در آن حال میگردد باقی مانده است چندیت
 که در میان زرتشتیان عادت بر این جاری شد که مراسم جشن کشتی بندی را در همدو و سن هفت
 سالگی بچه بجای میآورند بر خنی در میان شش و پانزده سالگی بچه جشن کشتی بندی میگیرند معمولاً از
 دختران از شش تا نه سالگی اگر گمانی پیش آمد قبل از بلوغ ناخوشی یا هفت دیگر که بچه نتواند چند
 او غیر مختصر را که از برای کشتی بندی از برداشتن لازم است فرا گیرد باکی نیست که این جشن تا
 سن پانزده سالگی تاخیر نماند - بگذرد -

چنانکه

چنانکه دیدیم از خود اوستا گرفته تا کتب بی پهلوی و پانزده روایات فارسی در همه جا از برای
 کشتی بندی سن پانزده سالگی قید گردیده فقط در یکی از قطعات دستاوی نامزد بر و حرکت
 دینیک در همدو و هفت سالگی کشتی بستن لازم دانسته شده از این قرار: (چون از بچه از برای
 هفت سال بگذرد باید او را کشتی بماند تا او را مردان بزرگ دارند) هر چند که در و حرکت دینیک
 بسیاری از فقرات اوستایی ذکر شده اما این کتاب نظر ما را بر قواعد صرف و نحوی چه در همت
 اوستایی چه در همت پهلوی آن باید جدید پنداشت از این کتاب مقاله ای جداگانه پس از آنجا
 زرتشتیان صحبت خواهیم داشت - بگذرد -

جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی از بزرگترین پیش آمد های عمر یک زرتشتی
 شمرده میشود زیرا از این روز به بعد یک بچه جز جمع بجهتیان بشمار میرود و بنا به مذکورات صد در شتر و صد
 در بندش و سایر کتب و آیات در هر جای دنیا که گردانیک از عهد بی سرزند همه گمانی که کشتی بستن
 از آن ثواب بهره مند میگردد نظر بر این عهد کشتی رشته است که همه پیروان این مذهب با هم
 میپیوندند و همگان را در بندگی و فرمانبری از خداوند همکار و همراز میارزود و بندگی که بیان دارند
 نشان ارتباط معنوی آنانست بجهت بگذرد -

در روز کشتی بندی کسان بچه نیز از خویش جشن بزرگی میارند همه خوشان و بستگان و اقربا
 بهمانی میخوانند بچه نیز از مغانها جشن و چند موبد از برای بجای آوردن آداب معتدله و هنوز
 هم میرسانند این جشن را معمولاً پارسیان هند نوجوت میمانند - انشاهی -

در صفحه ۲۰ میگوید امروزه مانند پارینه هیچوقت زرتشتیان بی سده کشتی نیستند و شبانه
 آنها را در بردارند کشتی که در فقره ۲۲ از فصل ۲۱ بندش (مرث) یعنی سر آمد و بزرگ رخت
 پوشیدنیها

پوشیدنی شمرده شده یگانگی نشانه خارجی زرتشتی کیش است بی این نشانه گامی برداشتن
 گناهی است در ادای ویراف نام در باب ۲۵ اردای ویراف مقدس گوید (در دوزخ روانها
 زمان و مردان دیدم که جانوران هودی (خرفستران) پایا و کمر و گردن آنان را میدردند از سردی
 و این را که پرسیدم گناه آنان چه بوده که گرفتار چنین سزائی هستند در پاسخ گفتند آنان گناهکاران
 هستند که گناه شاد و ارشنی (گشاده رفتن یعنی بی سده و کشتی بودن) و ورزید اند و پاره رفته اند
 و استیادش شید اند که در فصل هجدهم شرح داده آمد که کار دیو (اند) این است که مردم را
 بر آن سیدار که سده پوشیدن کشتی بستن لازم نیست -

در شبانروز باید چندین بار کشتی نو کند یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد نمود
 و با هر من غنیمت کرده و نیزنگ کشتی خواند و بار میان بندند -

مخمس فوراً پس از خواب برخاستن دوم پس از بویول و بر از سوم پیش از نماز گذاردن چهارم
 در هنگام گریه رفته و تن شستن پنجم پیش از خوراک اگر اتفاقاً جلدی دو موقع را که پس از
 خواب برخاستن و پیش از خوراک عهت کند در مواردی که گانه دیگر حکم کشتی نو میکند -
 در هنگام کشتی نو کردن اگر صبح باشد و ی مبرق میکند بعد از ظهر و مبرق میکند در بچراغ یا در باه میکند
 پیش از بستن کشتی در روشن کشتی بندی بچراغ است و شومید هندی عبارتست که آداب استقام
 مقدس بجای میآورد پس از آن بنا بر خواست موبد باید بچ کلمه دین (کلمه شهادت) بر زبان اند
 آنگاه موبدی که با جرای مراسم گماشته شد یا آهو گوایان به بچ سردر میپوشاند و موبدان دیگر
 در سرودن یا آهو با او هم آواز میخوانند پس از آن موبد پشت سر بچ میآید و هر دو روی مبرق میکند
 اگر صبح باشد و روی مبرق میکنند اگر غروب باشد مخمس موبد سرافاز مبرق میکند پس از آن
 سرودن

سرودن نیزنگ کشتی بستن میرد از در هنگام سرودن ادعیه کوچک دیگر مثل خشونوه
 و اشم و هو وینا اهو کشتی را در روی سدره با آداب مخصوصی که گردش بدو کر بچ میبندد
 بچ نیز در وقت سرودن نیزنگ کشتی بستن با موبد ها و از میگرد پس از آنکه بچ در ادای سده
 و کشتی شده آخرین و مهمترین کلمه دین را که از سنا ملا میآید و در آخر ادبین زرتشتی است
 میخوانند در انجام موبد بندند و دستهای درود است خوانده تم میکند -

گفتیم هر زرتشتی در شبانروز چندین بار بگشودن و بستن کشتی ناگزیر است در هر بار
 ذیل میخواند در وقت گشودن کشتی پارسیانند نخست یک خشونوه اهو
 مزداهه و یک اشم و هو میخوانند پس از آن که نامزدان... را که در فرات دوم و سوم
 باز ملاحظه میکنید با اشم و هو... که در هر آن آمده میخوانند پس از آن قطعه پازند نیزنگ
 کشتی بستن را که در سرافاز نیزنگ کشتی میبندید تا انجامش میخوانند آنگاه بند را از برای بستن
 حاضر میکنند در خشونوه... دوم شروع بستن میکنند در دوران را که بسته اشم و هو
 میبندند در پیش و گره زده و بارینا اهو... میخوانند در گردش سوم دو گره در پشت سر ز
 یک اشم و هو میخوانند پس از آنکه کشتی بسته شد جنم (انکه هوند را با (مزدیسپه)
 همانطوری که در فرقه دوم نیزنگ کشتی بستن می شود تا انجام میخوانند و نماز کشتی بستن آن
 میشود زرتشتیان ایران و تقریباً چهار پارسیان هند که مانند زرتشتیان ایران در دخل فرقه
 قدیمی هستند در هنگام گشودن کشتی سر سرشوش با را (که نامزدان...) جزو آن است میرند
 و در قطعه پازند که در آفا نیزنگ کشتی بستن آمده در برخی از کلمات آن تغییر می دهد آنها در
 باقی ادعیه و آداب کشتی بستن با پارسیان مطابق اند -
 در اخبار

در اینجا می آید آوریم شوم که جشن کشتی بندی شبیه است به Confirmation عیسویان
 که یک بچه عیسوی در سن پانزده سالگی در کلیسای متعال کشتی عترتین سیخ نموده از وی افرینارها Eucharistia
 نیز شکر آن عبارتست از آن شراب که نمزده خون گوشت و آن عیسی پذیرفته می شود این نان و شراب
 یاد آوری درون (در خون و در بدن) نان مقدس فشرده هوم (eucharistia) در شش
 همچنین کشتی زرتشتیان شبیه است به زنان ریامیان بنده و خاتون فرقه مخصوصی *Franciscains*
 (با زندگی) (تفسیر نیرنگ کشتی کشتن)

ای هر مرد خدای سر بار هر من ناتوان دور داشته شده و شکسته باد هر من در هوا
 در دریا جان جادوان در زندان گویا گویا آنها سفکاران گاه گاه
 اشموگان در زندان دشمنان پریها زده (و) شکسته باد -
 یاد شاهان بد ناتوان باد دشمنان ستوباد دشمنان ناتوان باد ای هر مرد خدای
 ازها (هم) گناه پیت پشیمانم از هر گون پذیرفت ، گفتار زشت ، کردار زشت
 کرم در گیتی اندیشیدم و با گفتم و با کردم و با از من هر زد و با درین (سروش) من بود
 آن گناهان عشق گوشت گنش تنی و کردانی (چند) جهانی (چند) مهنوی (مخوف)
 اندو هیلن (و) پشیمان از این سره گوشن پیت (توبه) میکنم - آنستنی الخ -
 عقده از ذواج در ص ۹۰ آینه این نزدیسی تا صحنه خطبه از دواج و مراسم
 ایجاب قبول از طرفه اماد و پوک (عوس) مسطور شده از این قرار -
 باینستنی پیمان و اندر در گواه گیران - درگاه گواه گیران برای داماد و پوک پذیرد
 و پیمان بجای آید ؟ اندر ز پیمانی که در هنگام گواه گیران بجای آید چنان است (تخت برای
 داماد

داماد است که نمود سر آمد (تخت امرا فرزند دجها نھا و پیوند سازنده دل جانها) تخت از زهره
 شکر و آید و آیفست داریم که این فرخنده نور را هیاون دهمشته سراسر روزگار داماد و پوک
 شادی و روشنی و کامکاری و فیروزی و یکم از سر بانی و خدای پرستی و آبادانی خانواد
 انبار و بر هر کاری که امید بندند بسیار دارد و او را پرچون بر این نوع خانان گلستان پاکدانی بزرگ
 راستی و درستی و فرزندان خدا ترس سروشی کردار پدید گردید بسی خانما نهای میر سامان از
 پر تو جو انزوی و کامرانی آنان فروغ هستی و زیور زندگی آسمنی یابد و در آیین نزدیسی و راستی
 و پاکی پانده مانند سپس ای داماد محبت ترا باید دست گیران نرم برای پیوکانی شاکر فلان
 پسر فلانید با فلان دخت فلان آریسته و این گروه انجمنیان از این پیوند از چند در پیش خدای
 آگاه گواه خواهند بود فلان دخت فلان کردل به پیوند شما در داده تا در خانه پر میورد پرستار
 و پاس پرورش دوم پر و مادری بود این اکنون که بتایسی پیوند پرستاری و گاه جانی او بگو
 یکی چنانکه باید و شاید بشا و از شما بختایش پروردگار مهربان سپرده است شاکر امروز چنان
 پیوند با فلان دخت فلان میسائید باید تا پیمان زندگی با یکم نزدیسی بی آنکه هیچ کس
 بدگری بنید با دیگران هم چنان پیوند شوید یا جانی گزینید در شادی و اندوه و تو اگر می
 درویشی با هم کیدل و گمانه و در هر چیز انما زبانشید هر گونه که از دادار مهربان امید آید همانگونه
 که در رفتار نماید و مهربانی بجای آورید چنانکه اکنون به پیمان و امید بکید گزینید پیوند پیمان
 دنا میدی که ناپسند امور امرا و کمیش خدا پرستی است نباید در میان شما آید و باید از هر گونه زشت کاری
 و نادرستی کنار د جوئید و راستی و پاکی و یکدیگر را امید تازد و آفریدگار و آفریدگان ستوده گردیده
 با و این نیک از دادار خیر و در گریباید کامران شوید - (خاکار گوید) -
 این

بر این پیمان گزین تهرام و از دل جان گوهری بود از او شاپسندت و این بنام نیز قیم با خود مید گویان
از آنجا یک خرد با پر کند است برای گرد آوی آن هوا نمرای زهنون بجبر و خور ز رشت در او تپا بودیت که گمان
مردم جهان بدست نیاید مگر با رنجی و کشتن با زوی ای اما در این هنگام شما باید پیمان کنید که بی کشتن نجوی
رضی سپید و از همنوی **بجز لا ما از گوید** **بلا** **نیکخواه خویش سر نسیبید**
فکاس ایند قیم برلی یکا و یکا **بجز باز موبد گوید** **بلا** **پیمان کنم که بی کشتن نخواه از این پیمان**
ای اما و چنانکه بخا خود و کار کنید ایند هم از زندگی آفریند خود و ز شوهر چند همگام باید خود و پیمانها از دل دیده است هم
بایست که همه تا کینه می کرد از آنجا حیاتی از رسته و با شش از زرد زندگی خد برید با زوی و زین نامر کند از زور ایند
خود رنجید از این دنیا که از آنجا بی زوی نامر کند و پیمان یکا از باز موبد گوید ای انوشیروان بایست که گشت اگر گشت در پیش بنگ
خدی که تا فرزند استی و از آنکو پیمان کنید که همه و کتک غایب چگاه را بجا آورید و در روز شمای بایست
استوار باشید دوم از آنجا یکا که با بنبار و آفرینگان با در این مزدیستی ستوده و شویز
و فرین د برای دستگیری افتادگان و ناتوانان و یادنیگان و خواستار آمرزش گناهان
میباشد هر گاه دست سی دارید هر حجره یک و گرنه کمتر در خانه خود بپا دارید و چنانچه باریش
آن هم نداشته باشید با دیگران که بر پا سیدار زندانبازی و زریذ تا شوه خشودی داد و رحمت
آبادانی خانواده باشد سوم دستوران و موبدان را که میویان دین در همانان آیین اندا
با رنج دارید و او ستا بیک از نماز و بندگی خودتان جدیت با آنها سپارید تا بایسته ایلی
بجا آرند و چنانکه در کار خود کوشا هستید در کار نیالکان هم فرو گد استی شو چه نام پیوسته با ب
سزده کشتی که جامه و کمر بندگی خد است در بر و کمر داشته به عومت و هجوت و هو و رشت استوا
باشید چشم پاک و راستی را که بسی در او ستا بیک از بایستی های زندگی خود دارند و بدگون
روزگار

دور نگذارید و از هر گونه پلیدی تنی و جانی و روحانی دوری گزینید و ما بر شنوم آیینی آیینی
دل و یزدان یک نماید ششم در پاک داشتن چهار خشیاگان که آتش و آب باد و خاک اندا
فزون بچیز داشته باشید تا از آلائش که ساریج و سختی بخورد کسی نرشد و آن پاک بوسی پیمان
باز گرد و هفتم بدی کنید با بدکاران یا ر شوید یاوری بدکاران ننمایید هشتم مهربانی نیکو
جای مهربانان دینکان و شکشان و بر باران و بی آزاران بایستی است نهم داد و دهش
بخشایش بارزانیان فزون ستوده و بایستی است دهم ساختن دبیرستانها و بجا خانه ناد
آب نبار با و پایه های نیک بایستی است یازدهم آموختن آتش دهنر و آموختن بزرگ فرزندان
دخوش دیکگان شوه آفرایشی در پیشی و بجز و زی و فیروزی است دوازدهم از نا چیز کاری
و نادرست کاری و دروغ و آرزندی و ناپربانی و دشنام و کشتی و خود ستانی و سخت دلی و
سوزند دروغ و ژانگونی و نا جوانروی و تومار کاجی و روسپی گری و روسپی باری و دشتیا
و ختم و دورنگی و کینه و رشک و زکاژ و ندادگری و گدانی و دزدی و راهزنی و بیکارگی و
جادوگری و مانند آن دوری گزینید تا بخشم خدای توانا و ناستوگی کردار خود گرفتار نیاید
و بکار ناپسنیده خود در نمایند سیزدهم پاکدلی که بایسته تر بایسته است بایستی چهاردهم
دیده دل جان از زن فرزند و خواسته مردم پاک داشتن بایستی پانزدهم بزرگ و گرامی
داشتن پربانبری آموزگار و پدرو ما در نیکو امان بایستی شانزدهم فرارونی و پارسائی و
پرهیزگاری در ساندن دم و فروتنی و بر دباری دادند ز ششوی و آشتی و تکلیف مهر و آرم
و گواهی راست و پیمان نگاهداری و کوفی بایستی است هفدهم پربانبری خسروان پربانبران
از بایسته های بزرگ است و ستایش بدینگونه باید نمود خسروان دادگر احو را مژد از آفرین
دور خوست

درد خوبست دارم که زندگی پادشاه دادگر پانزده کشور و کشور ریانش بهره داد آباد است
و بکار مکاری و نیرو مندی انبار آباد -

مغزهای انسانی گویند

پیمان میسایم و اذاهو را برزایاوری میجویم تا از هر جوی که شاخته دشت و در وقت و در وقت
است بگیریم و بر حومت و هوست و هو درشت بایریم -

از پیوک پرسش نشود بی این پوکانی نماند با بر باشد کان خوشی خود برای گنتی آشکار کند
- بنام خدای توانائی که پیوند سازند و نگاهدارند جانها -

ای فلان دخت فلان که در این جهان گویان میباشید و این نجسته بزم برای سوخ پوکانی
شما با فلان پسر فلان بر باشد است و فلانی نه برای گواه گرفتن از سوی خود بر مکاری برگزیده
خشنودی خداوند همون و بخشودن میباشند فلان نیز و اگر بخشودنی پدر و مادر بخشود
خود شما بگو ای باشندگان این بزم گواه شما که فلان دخت فلان و پسر فلان گرفته میشود که

تا پایان زندگی بکدی و مهربانی و پاس جان و دوستی چستی بکدی کردن از نوش و ریش و
آبش و درویشی و تو زگری بکدی بگردد باز بوده هیچ یک از یکی بنزد و با دیگری هم پیمان و پیوند
نشود و از یکدیگر جدائی نگزینید و در پناه پروردگار جهانان با هم مهر و یگانگی زیوید آیا از
پذیرانی فلان پسر فلان شوهری خود بر پیمان این مزدی خشنودی دارید و فلانی از نومی شما
برای گواه گرفتن بر کار و بر جاست (پوک بایند پاسخ و حد ک آری) چون پوک آری گویند
باید این نیایش شود بر زبان آورد بختش احوال امر و ای عرو و معانگاه و خشنودی
امش پسندان امید داریم و ایفت داریم که این سوگر ای را حخته داشته نیروی پرمان برداری

سراسر این اندر زنا و پیمانها با ما دو پیوک بخشاید تا بگونه کار مکاری در پیش و آسایش و کدی
پاکی و راستی با بر بار فرزندان و فرزند زادگان خدا پرست رزگار گذرانند و نیرو و خردی
انبار و در همه کار با هم همدل و از مجرمی و خوشبختی و مساز باشند بر بی نیازی در جهان پانزده
دری در صحت مطهرت قوه زنا ثونی در کیش نزدی گرضن چند زن روا باشد؟
در کیش نزدی گرفتن یک زن روا باشد و اگر زن میرد پس از چندی زن دیگر شاید -
در کیش نزدی مردان از خویشان و بستگان تا چه نزدیکی میوند زن بر پیوند خود در آوند؟
در کیش نزدی برای پیوند زنا ثونی گرفتن مادر و خواهر و دختر خواهر و در خواهر خواهر
و خواهر پدر و اگر کسی زنش میرد و از او آزادگان خود تا هر چند پیشت که رسید باشند با بی
نار و اناستوه پر نوه و هم با دایه که شیر داده و هر دختی خواهد خویش با یکانه که با آن پسر در
کودکی هم شیر شده از نواز پیوند گرفتن بر اینها که گفته شد از هر خانواده دیگر پیوند برای خود
با این مزدی بر گزیند تا بسته با یا و روست -

لایا در کیش نزدی زن را کردن روست - ؟ - در کیش نزدی را کردن و بریدن
از او رذیت گرد کار شود و چون با دیگری آیمز باید شوهر پس از او استن و آشکار کردن
گناهش او را بی همه چیز تهیدست از خود خانه و خواسته اش بی بهره نماید -

در کیش نزدی برای شوهر دزدن چه پیمان آمده؟ در این مزدی شوهر باید فرون مهر با
زن نماید و چستی خود را از زن جدا نماند و در همه کار با او بکند یگانه باشد و او را از همه گونه برنج
آسیب و سر ما و گرما نگاه دارد در خوراک و پوشاک او با اندازه توانائی چیزی در بیع ندارد و زن
هم باید از دل جان با شوهر مهربان بوده در پرستاری شوهر و فرزندان و نگاهداری خانه و سالها
دیباکی

برای و دستهای و دستهای و مهربانی کوتاهی نوزد -

چرا زشتیان این زمانه را گواه نامند؟ چون در هنگام تازه پیوند گرفتن انوشه و بیوک باید گروهی در آن بزم بوده بگوای اهورا مزدا بگوای ایشا پندان و بگوای سخنان کیش مزدیسنی و بگوای دهان بچم نیکانی که در آن انجن میباشند این زمانه را گواه بجا بیاید باز روی آنرا گواه گیران گویند که باز نمودن گرفتن گواهان باشد -

ایا در کیش مزدیسنی رواد است که چون پسران و دختران خود و نارسا باشند پدر مادر برای آنها جنت نامزد کنند؟ در هنگامی که پسران و دختران نارسا باشند که پدر و مادر بی جنت خودی آنها جنتی برای آنها نامزد کنند در کیش مزدیسنی رویت بین در هنگامیکه فرزندان رسا شده باشند اگر خود خواستار شوند باید جشنی پدر و مادر جنتی برای خود نامزد نمایند -

پسران و دختران زرتشتی در چند سالگی رسا شناخته شوند؟ - بابر جا بودن خود و خوش پسران در حده سالگی و دختران پانزده سالگی - انشاهی -

اسامی نادهای و فرزندان در صورتیکه کتاب مزبور مسطور است نام روز ماه پارسیمان نامهای سی روز پارسیمان که هند و چه آرش دارند؟ - نامهای سی روز پارسیمان و آرش آنها چنانست نخست او مزدا که ازواره اهورا مزدا بر آمده با آرش خدای هستی بخش شیدان شیدان و انای هیتا دوم دهنس بچم دل و اندیشه نیک سوم اردوی بهشت بچم دهناد و رسا و بهترین پاکي چهارم شتر بچم توانائی چون و مانند بر گردیدن دوست پنجم نغندار مز بچم مهر بود رسان و دوی پسندیده ششم جوز و در بچم رسائی و کامرانی و سترستی هفتم امر واد بچم بمرگی هستی شاه دانی هشتم دی بچم آفریدگار که نوزده خدا باشد نهم آدر بچم آتش دهم ابان بارش بجا یازدهم

یازدهم خیر بچم خورشید و دوازدهم ماه بچم آن آشکار است سیزدهم تیر بچم شتر نام سازه چهاردهم گوش بچم تندرستی جنبندگان با نوران پانزدهم دی بچم آن در پیش گفته شد شانزدهم مهر بچم آفتاب مهربانی و پیمان هفدهم سروش بچم پرماننداری هجدهم رشن بچم دادگری نوزدهم فروردین بچم هم مانندی و انان بیستم در حرام بچم عیاریش و فیروزی بیست و یکم روم بچم شادمانی بیست و دوم باد بچم هوای و زنده بیست و سوم دی بچم آن در پیش گفته شد بیست و چهارم دین بچم کیش بیست و پنجم اردو بچم خواسته و توانگری بیست و ششم آسمان بچم راستی و استواری بیست و هفتم آسمان بچم سپهر بیست و هشتم زامیاد بچم زمین - بیست و نهم مانر سفید بچم سخن فراترین آفریده خدای و پر خنده سی ام انارام بچم فروغهای بی انجام نام دوازده ماه پارسیمان که مهند؟ - نام دوازده ماه پارسیمان بدینگونه است نخست فروردین دوم اردی بهشت سوم خرداد چهارم تیر پنجم امرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم ابان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند - (ایجاد زرتشتیان)

وصف مسطور است هر که جشنها جشنهای آفریده زرتشتیان که مهند؟ - جشنهای آفریده زرتشتیان نخست نوروز جمشیدی است که از نهادای شاهنشاهی جمشید با فروشید است و او از نژاد پیشدادیان بوده و در این دوران شاهنشاهی بر تخت خنروی جای گرفته و پایتخت کوشکی شاهنشاهی نهاد و در آغاز نوروز شب روز بر آورده و گاه بهار و سرسبزی بلخ و کوههاست دوم جشن خرداد فروردین ماه است که در این روز مشیه و پیشانی آفریده شده و کوه سس که خنق پادشاه باشد در این روز زاییده شد و هوشنگ شاه هم در این روز زاییده شد و تخم زری در این مردم آزار رسانند بر نهاده و فریدون در این روز کشور را از فرزندان خود بصره نموده و نام زمانه را

این روز مردم آزار آسبب سازنده بزرگی را بر انداخته و شاه گنجشیر پور سیماوش در این روز
از مادر نزاده و هم در این روز گنجشیر و افراسیاب را بکین خون پدر بگشته است و هم در این روز گنجشیر و
دو هم شاهی به هر سال روزانی داشته و در این روز زشت زشت از مادر پدید آمده و هم در این روز
از سوی اهورا مزدا زشت به پیغمبری و رهنمونی برگزیده شد و هم در این روز شاه گشتاسب و
کتایون و فر شو شتر و جاماسب کیش نزدیستی از زشت پذیرفته اند سوم جشن تیرگانست
که جز از بون تیر روز و تیر راه چون هنگامی در از در باره کراته ایران و توران جنگ بوده در
این روز میان منوچهر پادشاه ایران و افراسیاب پادشاه توران آغاز دوستی بود و پدید آمدن
کراته ایران و توران شده و تا روز با انجام رسید بدان روزی روز تیر این تیر راه که آغاز بود
تیر راه که انجام آن آشتی و دوستی بوده زرتشتیان برای جشن نخستین که تیر روز و تیر راه باشد
افزوده تیر روز و با روز هر دو جشن میگردد چهارم جشن آبریزان را در بر می شهر برای آن گریز
که در زمان خسروی فیروز شاه پدر بزرگ نوشیروان تا هفت سال خشکالی در ایران شد و چون
مردم برای درخواست باران به بیابان رفته بخنداناش نموده اند آبربخشیش بر آمده همه بخشنیدند
بدان روزی مردم آن روز جشن گرفته تا آن گران گلاب بیسوان آب بهم میرنجیدند و این یادگار
هنوز در برخی شهرها بجا مانده است پنجم جشن بند که پنجاه روز پیش از نوروز جمشیدی میگردد و چون
برابر آن روز خوشگل شاه آتش پدید کرده آفرین روز در آن روز پارسیمان در جانی بیرون شهر
گردانده آتش افزون جشن میگردد ششم مهرگان که در روز مهر این روز مهر باشد برای بودن روز ما
یک نام جشن میگرفته اند و هم در این روز خداروان کالبد آدم و جان متن جان داران دانند
و در این روز مردم ایران که از رستم ده آن بستوانده بوده اند برهنمانی و سرگردگی کاده هنگز
بر دماک

بر دماک شورید و در کوه داموندش بند بر خاده اند و فریدون پورسپین را بر تخت شاهی نشاندند
و اردشیر با بجان در این روز و دو هم خورشید پیکر بر سر خاده و پادشاهان باستان در این روز بر
برای خود اویش شنوده اند -

جشنها بیکی در هنگام تابستان بگردد شد -

نخست جشن اردی بهشتگان که در روز اردیبهشت اردیبهشت باشد پادشاهان باستان جشن
گرفته بار همگروه میداده اند و دستوران در آنجا بوده و همین دستور که زده شتر و شتر
مهر خوان داشته شاه با درام را پند میداده شاه را با درامی و با درام را بر پانبری رهنمونی نمود
و بزرگان و ناموران هر شهر را که در آنجا میبوده اند جدا جدا پادشاه میشناسانید و خردوان شایگان
بخشایش شاهانه سرفراز میگردد و از جشن میگذرانند و در آنجا که در ماه دی و سده روزی برابر میشود و پادشاهان
باستان جامه خندان که نشان آتشی و مهربانی است پوشیده و بار همگروه میدادند و هر یک از
با درام که سخن درازی داشته بدنی میانی شاه میسنوده اند و رسیدگی و دادری میشده و سوم
جشن فروردین گان که روز فروردین و فروردینماه است و در آنماه نوروز جمشیدی میبوه پارسینا
از دشتنی آسوده با نیشه نیانگان افتاده در گوشه انجمن میگردد و با یادگاری گذشتگان در خوا
امرزش آنان همگروه دستیار شد و درم و دیناری افزون برای ساختمان دیرستانها و آب انبارها
و پرستگاهها و پلها و بایسته های دیگر فراهم میآورده اند و تا توانان را میخوانده اند باید دانست
در دوازده ماه و سال هر روزی که بیک نام میافزاید جشن میگردد -

برگاه نوروز جمشیدی برابر آغاز فروردینماه بوده از کارش پذیرفته؟ چون آغاز فروردینماه شب
روز برابر میبوه بدانوی شاه جمشید آنرا نوروز جشن همین نامید و از آنجا یکسال میبوست و خرد

پنج (ستود) و چهل هشت (ششم) و چهل و نه (دوم) است و برابر روزهای پارسیان که
 ماهی سی روز است سالی سید و شت روز میشود لاد بر آن در انجام هر سالی چیزی در ماه پنج گانه
 گرفته پنجه دزدیده مینامیده اند در شمار سال نیا آورده اند و برای کبک و حیاش هم در هر چهار سالی
 یکروز جدا بر پنجه افزوده در آن سال چهارم پنجه ریشش روز میگرداند و روز ششم را آورد و این میثاق
 که بارش و زجده است در هنگام خسروی ساسانیان بجای افزودن یکروز در هر چهار سال در هر یکروز
 بعیت سالی یکجا بر سال بیستم افزوده آن سال رسیده ماه میگرداند و بدینگونه هماره نوروز همیشه
 بی مری آغا فرودینا که شنب و برابر است یا آقا در زمان آن خاخر و دینا که آغا فرودینا پادشاهان سمران با
 خانه او جایگزین کردی که رخت بپوشد و آتش میفرستد تا مردم بدانند که آقا ز سال و نوروز است و با درام هم جای
 جسته در باجهای خانه های خود آتش میافروخته اند و بر بست آتش افروختن زرتشتیان با
 خانه ما در آغا فرودینا بدان شوه یادگار مانده چون پس از رفتن خسروی از خاندان پارسیان
 سالی پنج (ستود) و چهل هشت (ششم) و چهل و نه (دوم) را بشمار آورده و نگاه انداخته
 اینهمه ریش از نوروز و فروردینا پیدا گردیده در هشتاد و چهل و یک سال پیش از این پادشاه
 (جلال الدین ملک شاه سلجوقی) پیرمان داده تا دانیان دستاره شناسان گردانده ریش آنرا
 درست سازند پس از درست ساختن پارسیان هندو ایران نیز فرقه جلالی ماه نادرست خود بجای
 مانده و آن سال و ماه درست (جلال الدین شاه) نام خود که سال (جلالی) باشد نامزد ساخته است
 هشو که بر ششوم در خصوص اینکه این مزدیسنی مسطور است قولند: ✶

هشو که بر خنی نو شوه هم گویند برای چیست؟ - شوه و نو شوه باز نمود بر ششوم نه شب است که
 زرتشتیان در آن هنگام نه شبانه روز باید از دیگران جدائی جسته و با جامه سفید و تن جان و
 پاک

پاک بگونه نشسته در کشش این مان و مان از خوردن گوشت و اندام زندگان بر بندند و هرگز
 اهورامزدا بکار نگیرد و از اندوازه روز شست و در وقت و در وقت که تا آن هنگام دانسته اند از آنها بپزند
 پخت نموده و آموزش از اهورامزدا خواستار آیند پس هفت هفت هفت استوارانند او نیز پیدایش سخن
 برای آن بخوه که در کجا و کجا بیای گسترنی ز شش روز در هر یک از یک کج و یک کج و یک کج
 آبرش بر ششوم چیست؟ - آرش بر ششوم سر و کوه پاره میباشد و نشوه را برای آن بر ششوم
 گویند که نخت در هنگام شست تو باید آب بر ریخت - (افتحی) ✶

شرح اجرای مراسم نشوه باین مختصرا که در آئینه آیین مزدیسنی نوشته است عیاشد نشوه
 مراسم مخصوصه است که باید بوسیله دستوار انجام گیرد که این در اوراق و اقتضای شرح و بسط آن بود
 و نیست متاین عمل نه روز است گویند مطابق با ایامی است که حضرت زرتشت در زمان شاه
 گشتا بر برده است - ✶

برای تکمیل مراسم برخی از احکام خبر نیده دیگر در نینرا از کتاب آئینه آیین مزدیسنی نقل نمیاست
 در خصوص ✶ میگوید قولند: ✶

چرا زرتشتیان هنگام خوراک خوردن باید دمان از گشتگو بر بندند و واج باشند؟ - ✶
 چنانکه در نشت پر موده زرتشتیان باید پیش از خوراک خوردن دست روی دمان داشته
 نماز سپاسگذاری اهورامزدا بجا آرند و بکار خوردن روغ و در هنگام خوردن از گفتگو و سخن
 بر بندند و اگر چربی بخورند دهن را بجم گداورده بخورند تا چیزی از دهن بر خوراک و بخران نشود
 زیزد و هم دل را سپاسگذاری بخشایش ادا رسیده پس از خوراک باز دست و باز داشته بازند
 سپاس نماز نخستین بجا آرند تا هم پاکی بجای آید و هم سپاسگذاری باشند - ✶

۱۴۰
و در صورتی که گوید: گوهر آدمی - فرقه و خراج اکرش است؟ - فرقه و خراج این گویان
باشد چه فرقه و خراج گویان و همنمون روان در تن است بدان وی در این نزدیکی
فرقه و خراج گوهر آراذه سیماکت دانند که در حقه آدم می باشد -

آدم از چند بر موده آویزه پیکر ببرد؟ - آدم سخت در زمان مادر پیکر کالبد پذیرد که او نه
گوهر های دیگر است و این را بر موده خاکی نامند دوم پس از زمانی سر اسرازم کالبد جان اندر تن
رود تا تواند اندام را بکارهای خود و دارد و نیز آینه روی مادی دانند سوم روان که پروردار
گوهر مادی است و در کالبد جای گیرند و این را گوهر آبی سرانند و چهارم فرقه و خراج گویان روح
روان است روان را بکار نیک و کز فنیرو و همنونی بخشد و این را فروغ پروردگار و فرورز
اشی شارند و جز از این فرورزگان که بیخ و بن هستی آدمند شانه های دیگر هم چون هوش و حس و
اندیشه و مانند آن در مردم اند که از هر یک کاری آویزه آید -

در نوشته نزدیکی گویان پس از آنکه روان از تن جدا می گزیند چهار فرورزگان آدم چه شوند؟
چون از آنکه پویند چهار فرورزگان از هم بگسند و زندگی این جهان با بنام رند فرقه و خراج را بکار
و شید اینست بجای پاک خود که سخت آید باز گردد و روان اگر در جهان بر بدی چیره شده گوهر تن
و کرده از او گان پیوند دیگر نه بسلی پا و فرقه و شکوه رود و جان نیز نباید خود که با باشد پیوند گیرد
و کالبد از هم گسیخته و پیشدند به خاک رمش پذیرد لا در آن پس از پند و گفتن جهان پادشاه
نیکی و بدی دریافت شیرینی و تلخی میسنوی روان رسد - انتهى -

و در صورتی که سطور است قولند: (پاد افره و مشت کادی)
در کیش نزدیکی که برای زن بکار شگنوی پرمان زنده در بانه مرد بکار چه گفته؟ - در کیش نزدیکی
برای

۱۴۱
برای زن و مرد بکار چکان پرمان آورده گوید جفت گیرید و همنونه و بگری را بسیند
دبر او منگرید و با او میامیزید و سپس پر باید هر گاه زن و مزی برون از این زنا شونی بگری
آیزند نخستین بار آنها را از یانه زنند دوم بار اگر آیزند گره شمر گردانند و سوم بار هر گاه پند بگری
بکار پیش و مذ بر آنها بنده جاوید در خند و با پایه مگر زانی رسانند -

و در صورتی که گوید فرشتگان کار زانیان -
در کیش نزدیکی که مردم را چهار در شیم هر نریزه که هستند - در او این نزدیکی چیا
در شیم مردم اینها میزند سخت گره اتور نمانان به آرش مؤبدان و هیر بدان و پیشوایان و
پارسیان و چسیان و دانایانند که باید از فرورزگان پسندیده آرسته بوده روان و جان
بدنش و پیش آرش دهند خدا پرستان را بجز پرستی استوار دارند و نا خدا پرستان را
بجز پرستی رهبری نمایند دوم ریشاران که پادشاهان و پیران و ایامان و چلو انان و سپهانیان
که کار آنها دادگری و با درم پروری و جلوه گیری دشمن با سپهانی کشور است همان و خواسته
دوستان را از دشمنان نگاهبانی کنند سوم هوششان با آرش خداوندان پیشه و افزار و نیک
سازندگان و غیره مانند که کار جهانیان را او براه نموده سامان زندگی مردم را فراهم کنند و
چهارم دست رویشان با آرش کش و زنان اند که آباد دارند گان خاک و آب زنده و تازه کنندگان
با دو پروردگان سر هر فریدگان میباشند و در کیش نزدیکی کار کش و زنی را بسیار ستوده است
چون سود آن همه فریدگان از مردم و جنبنده و پرنده و چرخه هر چه باشند رسد و همی پر باید کرد
ایان چهار گونه بیرون نیستند و کار هر چهار گره باید از روی دانش و پیش و بخودی و پیش و گوشن
و کیش آرسته باشد - و در صورتی که گوید زرتشتیان که آخر من اند؟ - زرتشتیان هر که
بکار

بدکار و گمراه کننده مردم را هر من گویند و بر چنین کسی نفرین فرستند و در وقت درود
از کارهای اهریمنی دانند و آرش اهریمنی را بی روشناسی و دارای پلیدی و ناپاکی است ناپاکی
اهرمیان دانند. **و در خصوص گویید پز هیت:**

آیا در پیش زرتشتی برای آتایسیدن ماده و کشیدن دو دوجر پیمان آمده؟ در این مرتبه
برای کشیدن دو دوازده و نیز چیزی نگفته و نامی نبرده پس همی بر باید اهورا مزدا خود و هوش
رهبه جان نمود تا از آنچه در روان رازیان رسد مردم دوری گزینند و با دو پیمایر اگو مید
زرتشتیان چرا آتشگاه زنا پاک دارند و هر چه بدان نیالایند؟ زرتشت برای تدرستی مردم
پرموده آتش و آب با دو خاک را که آتش هر آفرینش از این چهار نگزیرت پاک داشته هیچ
پلیدی نیالایند تا شوه رنج و دردی برای خود و دیگران نشوند.

درباره زنان و دستان و مردان پلید چه پیمان زده؟ زنان دستان چون نشان پلیدی
در خود بینند با نگاه خود را باید از دیگران بکنار کشید تا هنگام پاک شدن از آن پلیدی نشینند
و خوابند و هیچ چیز را بخوردنیا نزنند و نیالایند و از گاه پیداری پلیدی تا روز هفتم بکنار بمانند
همه اندام رشت و شونانید پس زنا پلیدی پلیدی باز بزم و سالان آیین رو باشد و در
چون در خواب بیداری پلیدی شوند باید هر چه زودتر و اگر شتاب پیش از سر زدن آفتاب هر آنگاه
خود را شسته جامه پاک بجای جامه آلوده بپوشند. **و در خصوص راج کهنار گویند:**
زرتشتیان کهنار برای چه خوانند؟ زرتشتیان کهنار برای آن خوانند تا بجا که گویا
کرده همدل و هم زبان پرستش خدای کتاب در آورند و آفرینش نیاکان خود را خواستار آیند و تا اول نماز
بخوراک و پیش آن بخوارند و گویا آینه خود را از خدا بخوانند و از گشته هم زبان سپاسی و زیادت نمایند

آرش کهنار صیت؟ آرش کهنار گامان بارت پسر در هنگام و دهانهای آویخته بسرو
گامان و گاتحاله سردای نیایش پاک اهورا مزدا باشد بیکدل کوشش جوشش دارند.

زرتشتیان در سالی چند بار کهنار خوانند؟ آنچه آیین است زرتشتیان در سالی ششبار
کهنار خوانند و هر بار بی چرخوز. نخست از روز خیراردی هشت ماه تا چرخوز و نامش میدوزم
است با آرش از فرینش آسمان دوم روز خیرتریه تا چرخوز و نامش میدوزم هتم است. با آرش - آفرینش
آب سوم از روز اشتاد و ششور ماه تا چرخوز و نامش پستیه ششم است. با آرش - آفرینش
زمین - چهارم از روز اشتاد و ششور ماه تا چرخوز و نامش ایانم هتم است. با آرش - آفرینش
چشم از روز مهر دیاه تا چرخوز و نامش میدیایم - با آرش - آفرینش جانوران و جنبندگان
انجام ماه اسپند که چرخوز پنجه باشد و نامش بمپتیم هتم است. با آرش - آفرینش مردم آفرینگان
چرا آرش است؟ باز نمود آفرینگان آفرینماست و چون زرتشتیان برای پرستش اهورا مزدا
و مردم نواری در آن بزم گرد میایند و همدل و هم زبان پرستش خدای کتاب پر خوانند آفرینش میخوانند
و چنان کاری ستوده و شوند زنده آفرین است بدان نویم آنرا آفرینگان میخوانند.
در آفرینگان که موبدان آفرینما گویند چه اهدا باشند گمان یک گشت خود را بلند کنند و در میخوانند
دو گشت پس بوسید بر کنار همدل و موبدان گشت بر دهن بکند که گذارند؟ در این مرتبه
چون موبدان از فرزندان برست های آیینی باید آرسته باشند هم زبان پرستش و نیایش اهورا
پر ازند در فرشته آویزه سخن آفرین آید در روان آن فراتین آنکه با نیایش و نیز سخن بنیرد بلند
خدا آفرین باد با زروی یک گشت بلند کنند و آرش آن آنگاه گشت اندیشه خود را آشکارا مینمایم
ماز دنیایش موبدان انباریم و اینکه در میفوغا بزم دو گشت نمایانند زمان آنکه بار دوم انباریم

و در حکامی که در پشت را بر سینه نه کنار دهند فراتر تیا احمی و نیز یوز و تا بمیان آید و نور و آن
 اینکه ای پروردگار جهان و جمانیان بر آنچه ناز رفت بید روز و در بزاد ما برس تا بجز بگو
 برانی ندیده و اینکه مؤبدان انگشت برده من یکدیگر دهند یا جا میگیرند اگر نداشتن آنکه هم پیروز
 هم دل بیستش و غا ز احوال مراد امیر دارند - در در صورت میگوید: **باید**
 پذیرفتی گیش - آیا در آردن کسی را بکش نزدیسی بخوشدوی باید یا بزور و سختی؟ پذیرفتی
 مردیسی فر بخشدوی در سانی خود و نهش نه سزا است در داشت زرتشت در همدو گاه - **آ**
 سیم همی پراید - ای نیکوان گوش خود بشنوی در پیش با کیزه بر سینه و پس هر مرد و زن با
 خود راه بگرینید - **میانچیکری** -

آیا زرتشت میانچیکری آمرزش گناهان پسیه را ایمان نموده یا نه؟ زرتشت میانچیکری
 آمرزش گناهان پسیه را ایمان نموده پس پروردار آنچه در این جهان کارند در سینه و در
 یک گشتیکی بینند و در دوستی استگار بوده بهشت رسند و اگر بدی نمایند با شش و زنج گرفتار
 شده با و آفره یابند - **پنهان داشتن گیش** -

آیا پروردان گیش نزدیسی باید در جانی یا گاهی که ترس ستم رسیدن در پیش است نام گیش خود
 چنان کنند؟ هرگاه کسی نزدیسی گیش است هیچ ترس از استگار کردن نام و این خود نماید از
 پروردگار کردن آن باید بگوید و اگر برای گیر از ستم نام و بگویم خود خدمت و خوف و
 جوهرت او بدست و در وقت و در وقت جزیده و از نزدیسی گیش بودن شد و همیشه بر نهاده ستم
 زرتشتش فرخ و رانده گشتی تخاصم و ره تخاصم که آرش آن چنین است - در استگار او بخان
 و زبان گیش خدا پرستی که آورده زرتشت است استوارم کار کرده است - **انتهی** -

خدا داد

که با او که گشتار در کتاب فرود او ستا چنین مطهرت **صلوات** **قولم** که کت علیا
 مکرراً از گنهار یاد شده و بجای آردن مرهم دینی در این جشنها ثواب بزرگ و ترک کردن آنها
 گناه بزرگ شمرده شده است در سنت نزدیسیان بنای این جشنها را بجهت نیت داده اند
 در خفیت و شرافت آنها مفضل در کتب و ایالت سخن زرتشت در اینجا از ذکر آنها خوداری کنیم
 شش گشتار سال نزد زرتشتیان ایران و هندا اوقات عبادت و انفاق و خیرات است از جمله
 اوقاف گنهار جشنهای بزرگ میآیند تا اگر و بیستوا هر دو در آن شرکت میکنند آنانی که
 خود از خارج این جشنها بر نیایند لازم است که در مرهم دینی که در یکران بانی هستند حضور بهم رسانند
 و از خوان نعت تو انگران که در همه جا گستره بهره مند شوند در صد در بندش در باب **علا** آید:

(اگر کسی در سال یکبار گنهار نزدیسی گیش از تو انجامی که کرده بگاهد و یک نشت گنهارش بهر آید)
 اینک در انجام مقال از برای خلاصه نمودن مطالب و منتهای برای بنهم نزدیک تر کردن منتهای است
 آفرینگان گنهار قطعه ای از رویات فارسی و ارباب هر روز با را با اصلاحی در عبارات و تغیری از برخی
 کلمات آن در اینجا میگذاریم - خداوند آفرینش این جهان را در شش هنگام با انجام رسانید چنان
 مردمان است که در این هنگامها گنهار کنند و آفرین گویند و میزدند (اطعام و انفاق) سازند
 خدای راستایش کنند و سپاس بجای آردند نخستین گاهنبار در او بدست باه بود پنج دو
 از خور روز تا دوی هجر روز در این هنگام پروردگار را ستان داد چون مردم در این پنج روز گاهنبار
 کنند چندان گرفتار (ثواب) و نرد باشد که کسی هزارایش یا نره از برای روان خویش با زانشان
 در روشن و بیستوبان داده باشد در همین گاهنبار در تیر ماه باشد پنج روز از خور روز تا دوی هجر
 در این روز دادا هر مرد آب بیا فرید چون مردم در این پنج روز گاهنبار کنند چندان گرفتار بود که کسی
 گاه

گاو باگه ساله بز در میان و میزایان و اردانیان و ستمندان داده باشد سوختن کاهنار
 در شهر و راه باشد پنجره فرخ از اشتاد روز تا اینران روز در این هنگام دادار هر روز زمین را چون
 مردم در این پنجره فرخ کاهنار کنند چندان گرفتار باشد کسی هزار اسب بگردد از برای روان خویش
 بارزانیان و میزایان در ویشان داده باشد چهارمین کاهنار در همراه باشد از اشتاد روز
 تا اینران روز در این هنگام دادار هر روز از هر گونه گیاه داد چون مردم در این پنجره فرخ کاهنار کنند
 و سازند چندان گرفتار باشد کسی هزار شتر با کواده (بچر شتر) با شوی داده (بجیزت) از برای
 روان خویش بارزانیان و در ویشان داده باشد پنجمین کاهنار در روزی ماه باشد از هر روز تا
 بهرام روز و در این گاه دادار هر روز جانور داده و گاو گوشت یا فرید چون مردمان در این پنجره
 کاهنار کنند چندان گرفتار باشد کسی هزار گاو و هزار اسب اشوی داده (بجیزت) از برای روان
 خویش بارزانیان و ستمندان داده باشد ششمین کاهنار هفتیم در انجام اغذارند
 ماه باشد از روز هفتم و گاه تا روز هشتاد گاه در این هنگام دادار هر روز مردم داد چون مردم
 در این پنجره فرخ کاهنار کنند چندان گرفتار باشد کسی سراسر جهان و آنچه در دست با شوی
 (بجیزت) از برای روان خیر بخشید باشد اگر این شش کاهنار بگیرند و گو در ویش (میو) باشند
 بجائی که کاهنار آریسته اند زوندگانه بخت بزرگ باشد تا آن اندازه که بسته کستان (زرتشتیان)
 نباید که باوی کرد و خورد کنند و بجایه شوی شوند و او را بجایه خود آورند و او ایاری خند گویی می پذیرند
 انتهای - در باره بخت و احتمال در ص ۱۱۱ آینه آیین مزدیسنی چنین می نویسد قولند نوشته
 زرتشتیان درباره بخت و سرنوشت چیست؟ در سفرنگت چهلوی پرگردیم و ندیدیم و میاید کردن
 و فرزند خواسته و پیران روانی بر بیماری بخت توان یافت و دیگر کار را باید بکوشش خوش

آورد

آورد - در کصص ۱۱۱ در باره اموات می نویسد قولند: -

چرا زرتشتیان مرده خود را بر تخت آهن نهند و سنگ سپارند آن چون چوبه خاک و حجر و صیرا
 نرم بنویم و دشمن فروزان روزنامه های فرخ هر پنج و در دو و پلیدی را بخورد کشند چنانچه خاک بنند
 آنرا و شد نیست پس از آنکه می یا چند می آنچه بخورد و فرو برده اند بدون آکنند و شود بیماری آنرا در گن
 شود بدانند زرتشتیان مردگان و نسا و هیترهای خود را در گمان پدید آمدن در دو و شوی آینه است
 بجاک چوبه چیزهای نرم نمی پذیرند و همین شوه مرده شوی با جانم شسته جدا گانه از یک نفر
 شود پس از شست شوی و بجا آوردن با بسته های مرده باز نیک اندم خود را می شوید و جامه دیگر می
 تاریخ و بیماری در او از مرده نباشد و بخود او یادگیری رسد - در پنجمین ص ۱۱۱ میگوید قولند
 چرا زمان پس از مرده نوبان دست از دست کش با پارچه چید و آوند و پیانه خوردنی یا آشامیدنی
 گیرند؟ - با انروی گسایک پسند یا پلیدی و در دورخی می آید باید آوند و پیانه را دست گیرند
 تا آایشن آسبی اگر از دست آخت بر پیانه نمی پستد ایگردد پنج و بیماری شوند - انتهای
 مقصود از کله فساد هیترها که در ضمن سدرجات فوق مذکور شده در کصص ۱۱۱ آینه آیین مزدیسنی
 بدینگونه نگاشته شده است قولند: -

نورند نسا و حیرن چیست؟ - نورند نسا تن لاشه مرده و هر چه که با او پیوندد باشد و هر سارا
 آرش پلیدیهای است که از او م زنده شد شود و مانند سومی و باطن او خون و پلیدیهای دیگر و
 بداننده زرتشتیان باید از این مرده و پلیدیهای دوری گیرند تا در بیماری و در روز
 نشوند - در کاهنای خوشبو بخورد در او ستم است
 در کصص ۱۱۱ تا ۱۴۷ در این خصوص چنین سطر است قولند

عندلینا

بزرگواران پندار در فقره ۱۵ اقلش هزار نیا پیش

آری خوش است وقت عزیزان بوی عود و زوز فلفله که در جان مجرب است - سعدی
هَذَا نَيْشَانٌ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ لُحْمٌ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ لُحْمٌ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ لُحْمٌ
hadhāna ēpāta اسم گیاهی است و هَذَا نَيْشَانٌ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ لُحْمٌ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ لُحْمٌ
hadhāna ēpātānant صفت آورده شده از برای آب و در (آب معدن)
aquā lustralis که با فشرده هَذَا نَيْشَانٌ آمیخته شود باشد چنانکه درینا ۲۲ فقره ۱ و سینا
عقده فقره ۱ و سینا فقره ۱ آمده است -

این گیاه غالباً با شته گیاه دیگر کجا نامیده شده از این قرار: مختص او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل
urūsmā و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل
nāhu kereti پس از این شته گیاه هَذَا نَيْشَانٌ ذکر شده است
که در وندیداد فرگرت فقرات ۲-۳ آمده که از برای پاک کردن کونخ چوبی و چادری که در آنجا تجویز
مرده باشد باید در آنجا بچوبهای او را سنبل یا او را سنبل یا او را سنبل یا او را سنبل یا او را سنبل یا او را سنبل یا او را سنبل
خوشبوی دیگر بجز نمونده فقرات ۲۹-۸۰ از همین فرگرت وندیداد باز از این چهار گیاه بترتیب
ذکر می‌یاد شده مندرجست: بهر طریقی که باد بوی آتش را که در آن این چوبهای مزبور پراکنده کند از جای
طرفی از او هزارادیوای نمائی تیره نژاد را براند در وندیداد فرگرت در فقره ۳۳ و فرگرت در فقره ۳۳
۳۳ و فرگرت در فقره ۳۳ از این چهار گیاه با هم ذکر شده که باید مقداری از آنها را از برای پاک کردن
از آلاشی که در سردار بخور نمود با اصلاح جبهه از و دو بوی این گیاههای خوشبو باید ضد عفونی
antiseptic عمل آورد و در مورد دیگر باید مقداری از همین چوبها از برای کشانگی نذر آتش شود
نمود

نمود بطور تحتی نمیدانیم که این چوبها از کدام درختهاست اما در سنت پرسیان او را سنبل و او را سنبل
صندل و او را سنبل را درختی که از آن لبان استخراج کنند longoe و او را سنبل را او را سنبل و هَذَا نَيْشَانٌ
چوبها نارد استند -

در تفسیر چوبی او ستاین کلمات با آنکه تحریفی راسن (rasan) و او را سنبل و او را سنبل
lugōn و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل و او را سنبل
و هیچ قسم تو صبی در خصوص آنها داده شده است در برخی از نسخ وندیداد برای توضیح شته گیاه
بخاری فرموده اند عنبر صندل - کافور در برخی از نسخ وندیداد نیز در برخی از نسخ وندیداد
که می‌نهند در او از شته گیاه مذکور چوبهای خوشبویی اراده شده این کلمات را در توضیح بدون اقیانیا
در ماهیت آنها حفظ نظر سویی خوش آنها افزوده اند عنبر که در فارسی شاهجوی گویند چنانکه در
گفته: بی قیمت است شکر از آن دو لبان ووی که شده از و زلفش بازار شاهجوی ابد انسانی
نارو که در جزو گیاههای خوشبو شمرده شود زیرا عنبر از عطرها ی حیوانی است نه نباتی انبر
amala و جناتهای دیگر این کل در سنبل اروپایی همان عنبر عربی است و در بعضی موارد
عطر را با اسم عمومی همان ممکن است که از آنجا از بدست آورند نامیده باشند و حاصل این کل از
شرقی باشد بهر حال از زمان بسیار قدیم عنبر در میان اقوام مختلفه معروف بوده است
تا ویت نام و اندی پیش از این در ماوه آن صد های عجیب غریب می‌زدند برنجی آن را هفت
مرغی عجیب مخلقه که گیاههای خوشبو می‌وز می‌نهند برنجی دیگر از آن کف دریا می‌سند
گروهی آن را یک قسم صنم تصور می‌کردند و گروهی دیگر آن را از اشجار دریایی گمان می‌کردند و در
در کتاب دویه سفره فارسی و عربی نیز مانند کتب مغربیان همین صد ها بر می‌نوردیم نزد برخی عنبر از گاو
بهر سرید

هم برسد چنانکه شگ از آهو و زرد برخی دیگر عمل دریایی است که در وی نوشته اند عنبر است
از موم عمل دریایی و سستی بر آنند که در دریایی است نزد گرومی سرگین چهار پایان است
و نزد گرومی قیر دریایی است -

این خدوها از اینجا برخاسته که عنبر را در زوی آب در کنار دریا پیدا میکنند و در دریای
بکران راه تحقق نمیشد نزد برخی از یونانیان عنبر از ماده حیوانی بوده چنانکه نزد برخی
از ایرانیان سرز با بر صواب چنین چیزی حدس زده شد است در آنکه حکیم مومن زنده است
عنبر طوطی است مانند مویسانی و از جزیره های دریایی عمان و بحر مغرب چین در وقت خد
و در دریا داخل بحر میگردد و آن از شکم ماهی بیرون میاید در مجایب المخلوقات قزوینی در تحت
کله عنبر مذرت : گمان کرده اند که بقرا حیوانی است از دریا بیرون میاید از برای چریدن
عنبر دفع میکند آنچه در موال میسند سرگین است و بقول دیگر عنبری از قهر دریا میروید و بقول
دیگری آنرا پشم مانند قیر و قهظ از دریا میداند در مفردات ابن البیطار مزاج عنبر احوال مختلف
ذکر شده بخصوص در کتاب مذکور نقل قوی که مزاج عنبر از این سینه و قیمی شده قابل توجه است -
امروزه تحقیقا میدانیم که عنبر از شانه یک جانور بسیار بزرگ دریایی از جنس جانوری که در هنگام
فارس (بال) یا دوال) ضبط شده در لاتی *baloena* و در فرانس *balaine*
و در آلمان *Walck* گویند یاقت میشود این جانور را باید نمک بنامیم قتی از این جانور دریایی
که حال عنبر است در لاتی *Catodon* و در فرانس *cachalot* در انگلیسی *earm whale* و در
آلمانی *Pott Wood* نامیده میشود و گوشت لغات جدید ماهی عنبر - عنبر ماهی - شیر ماهی ترجمه
کرده اند ظاهرا تولید عنبر در شانه این جانور بواسطه علت و ناخوشی است که جانوران دیگر هم

چین سنگ شانه ای جسم میرساند طول این جانور بسیار مهیب که در دریای گرم بسیار
نمای ذریع هم ذکر کرده اند آنها معمولاً نران که بزرگتر از ماده است در میان بیت و بیت و شمع ذریع
یباشد و قطر آن در میان نه تا دوازده ذرع است و پختی و شش پنج ذریع میرسد عنبر در شانه آن
یاقت میشود معمولاً شش تا ده کیلوگرم وزن دارد -

این جانور در آنجا که شانه از عنبر از برای چربی *Thran* و یک قسمی *Walrat* که از کله
آن استخراج میکنند صید میشود و صید آن بسیار خطرناک است با صیادان و کشتیها را در تنگ دریا
فرود برده است غالباً عنبر را که این جانور از خود دفع میکند در کنار دریا پیدا میکنند و وزن یک تن
عنبر تا به نود کیلوگرم هم دیده شد است غرضی از ذکر اینها این است که عنبر از جنس تنبیه است
و هیچ یک از جوها و گیاهها و خوردنهای او استا بعنبر صدق نمیشاید -

اها کله سوغور در جانی بنظر نگارنده نیامده که از لغات فارسی ضبط شده باشد لابد این لغت قدیمی
سوز *Sukhrad* میباشد که معنی خوب صندل و در عهد خنوز مصطلح است بزودی از لوبان =
لبان «اگر صحبت خواهیم داشت و هوگون لفظاً معنی خوب گون یا خوشترنگ و وهو گونی
معنی خوب کرده شد یا نیک ساخته شد است معنی لفظی دو کلمه دیگر معلوم نیست در میان این کلمات
استانی خطا از برای او به شکل شیمی که در پیوسته در هنگامی غایب شده و آن لغت را می باشد در پیوسته در هنگامی غایب شده
ابو یحیی زنی در هنگام چینی از بخور راسن در خانه های زرتشتیان صحبت میدارد راسن در طب قدیم
دوای معرونی بوده از برای معده برگ درخت آن چمن تبریف شده و همین مناسبت به بگوش
هم نامیده شده است و کزخی نوشته اند که بوی آن بوی سیرانند از یک فرد شاعر نویری که گفته
در بوستان خاطر من گر چه جا کجای با سرو ویاسن شلا سیر و راسن است

نیز حسین منوم بشود: که در مجرای بحر هند حبت رسن سوسن کوحی است و حکیم موسی هم
در تحفه المومنین بنا بقول بعضی آن را سوسن کوحی دانسته است -

در شیوه هوشنگ جامه سبک با یک قسم کاج Juniperus شمرده است و آن عبارت
از نمد رخت پستی است بابرگهای باریک شکل بوزن و دانههای ریز سرخ رنگ بار میدهد
چوبش سخت و سرخ گون است چنانکه میزدیم لبان را که صمغ معروف و بجز خوشبوی است
از جنس چنین درختانی استخراج میکنند تیغه چندی بر بدنه درخت زده از آن شیرۀ آید
که در هوا منجمد گشته با هم لبان بجز آستان زرتشتیان و مجرعیان است -

در تحفه المومنین مندرجست: (لبان مرتب از سیب انوار یونانی و آن کندر است) لبان دریونانی
لبانوس Libanos در لاتینی الیبانوس Libanus که در تمام زبانهای اروپائی
نیز موجود است که در فرنگی کندر فارسی آن شمرده شد است صندل و کافور و لبان و عود و بوی
هر حکمتی که باشد و آن می آید از هر زمانی که آمده باشد در ایران قدیم بجز آنجا معمول بوده و ابد
دور نمینماید که از درختهای گیاههای مذکور در اوستا یعنی از آنجا را اراده کرده باشند چون در
کتابت آنستند قدیم و حالیه هم گیاهها هر یک همان اسم عمومی که در وطن مرکزین اصلی خود داشته
نماید بشود ممکن است که کلمه خدانیست اصل ایرانی نباشد -

چنانکه از مندرجات اوستا برسیاید گیاههای مذکور بسیار خوشبو و بخصوصه بجز آنجا
شده است همچنین در کتاب مقدس یونانیدن چوبهای بد بو یعنی شده از آنجا که است غیرمعمول
نومدن (۱۱) و در haperesi و هیرم مذکور (۱۶) و در nemedhka که در
قره ۵۵ بهرام شست آمده است در تاریخ ایران هم غالباً از این بجز آنکه نزد ایرانیان
معمول

معمول بوده یاد شده است که در انجیل کتاب متی در باب دوم آمده که معنای در شرق ستا دیده
از آن تولد عیسی را در اورشلیم دریافتند آنگاه از برای پرستش برهنائی همان ستاره به بیت لحم
آمده نوزاد را در آنجا باورش مریم پیدا کردند و بر سر ارمغان زر و گندم ربوی تقدیم کردند این معنی
که گفته انجیل از مشرق بتایش صبی شتا نقد دستوران دینی ایران پنداشته اند یعنی است
این استان از برای عظمت صبی و تخفیف آیین ایران ساختند عرض این است که نویسنده
متی در جزوه خاطرات آنجا از طرف معنای پیشوایان ایرانی گذر و مبرم پسر خدا بخشید است هر قدر
در کتاب هفتم راجع بشکر گشتی خشیارشا (۳۸۵ - ۳۶۵ پیش از مسیح) بطرف یونان در قره
۵۵ مینویسد: چون ایرانیان آمده حرکت شدند در باد و در هنگام برآمدن خورشید در روی پل
که از برای گذراندن لشکریان در روی دار و آل ساخته بودند بزرگ صوم پاشیدند انواع و
اقسام بجز سوزانند پس از آن شاهنشاه خشیارشا خورشید را بست و نظری ز زمین پایانه
زمین و یک شمشیر ایرانی از برای نثار در آب فکند هر وقت در کتاب سوم خود که از فرجهای
حاکم قلمرو ایران که بجز نینه داربوش بزرگ میزدند صحبت میدارد که در قره ۹۷ مینویسد
عربها هر ساله معادل هزار تالنت لبان بایران خراج میدهند وقتی که لشکریان اسپر طور
هراکلیوس Heraklius حقل بخر دستگرد (دستگرد) دست یافتند و قهر ضرور و پروردگار
بنارتانان رفت گذشته از سیصد سیرق رم که ایرانیان در جنگها از رها گرفته بودند و وقت
عسکرتی از قبیل شوشهای نقره و فرشتهای دیبا و پارچه و درختی ابریشمین و پیراهنهای
دند و زنجیر و فضل و غیره مقدار زیادی هم خوب عود و عطریات بدست لشکر دشمن افتاد -
همچنین در هنگامی که میان بدست عربها افتاد و طاق سری تبارج رفت در میان فغانم شبها
و گرانجا

و گرانجا از زرد سیم و گوهر خزینه کی پراز شیشه های عطری نفس کش کا فور و غیر شنگ
نصیب نشان گردید عجب کشتی پراز کا فور که از برای خوشبو ساختن شمع از هندا آورده بودند
کنار و جلده یافتند و آن را نمک گماشته چاشنی نان خود ساختند -

ملاحظه محسن سلیقه و ذوق اطمینان ایرانیان قدیم شواهد تاریخی بسیار است و از برای آن ضعیف
جدا گانه باید که همان طوری که خوراک و پوشاک و خنیاگری نژاد آنان بحد کمال بوده در استعمال
عطریات و شمعوات و مجوزهای بلیقه مخصوصی داشتند در صورتیکه همه رستینما در این ایران مانند
همه چیزهای سوخته مقدس باشد و با او رود (در دلد) *urvara* که اسم جمع گیاه با است
او ستا فرشته سان ستوده شده باشد بدی است که بجنوب گیاههای خوشبو ستوده و بود آنچه
بوده است در ایران است فقره ۱۳۱ و در ارت است فقره ۱۳۲ بوی خوش (عطرها) هو بو بیزی من و
درد *bulbaodhite* جزو سگوه و بزرگی و مایه زندگانی خوش شمرده شده است در فصل
بزهش که از رویید نیما سخن رفته در فقره ۱۳۳ آن از سی قسم گیاههای خوشبو و گلها نام برده
و هر یک از آنها گیاه یا گل مخصوص فرشته ای داشته شد است در کتاب دیگر بچلوی کرداری
۱۳۴ کلمه و نامزد است به هوس و کواتن و رنگ *bulbaodhite* و *bulbaodhite* و *bulbaodhite* و *bulbaodhite*
قبادان و ضمام در فقرات ۱۳۵ - ۱۳۶ از هیجده گل و گیاه خوشبو و در جزو آنها از کا فور اسم
برده شده است در او ستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است چنانکه گفتیم که از برای
خوش بایوده و اسم برخی از مجوزهای محفوظ مانده آنها بوسیله طول زمان و بیگانه شدن ما از زبان
پیشینیان امروزه بطور یقین نمیتوانیم بگوئیم که کدام مجوزهای معروف از آنها اراده کرده اند
دستور هوشنگ جا با سب قید کرده: در بچلوی هو کرت که وهو کرتی او ستا است در وفار کا
(اگر)

اگر اینها در حکم نیر از آن معنی خود داشته و در حقیقت که نفع اول و کون کاف هم خود است
و غاری در آن معنی خوش بوی است و نیز است که بعضی از کرایه گنده است یعنی خود در حد صلح است اگر بی *aganlatt*
بجز خود آن سرزمین گروف حیرت بر سر گاهها میزد و از این سرود بی بگویند مرزها پستان مگو چو صیل از برای زمین
در تشکده ها و مراسم دینی بکار میزند و از برای بوی خوش لبان در آنها میسوزانند -

در او ستا سوزاندن چوبهای سخت (خود در *Xrujdra*) چنانکه
فقره ۱۳۷ از فرگرد ۱۹ و نذیر و در خوشبو ترین (هو بو بیزی تیم من در *bulbaodhite*)
bulbaodhite چنانکه در فقره ۱۳۸ از فرگرد ۱۹ و نذیر و در مراسم دینی توصیه شده است
در او ستا گیاه هندا نپنا بیشتر از نذیر گیاه دیگر مایه شده زیرا که گذشته از سوزاندن و بخور
فشرده یا شیر این گیاه نیز از برای خوشبو ساختن آب و در بکار میرفته همچنین پرا هوم
و در فصل ۱۳۹ که فشرده گیاه هوم باشد با آب نورد و شیر و فشرده ساق هندا نپنا آمیخته
میشد است چنانکه در *bulbaodhite* فقره ۱۳۹ و *bulbaodhite* فقره ۱۴۰ و *bulbaodhite* فقرات ۱۴۱ و ۱۴۲
۱۴۳ فقره ۱۴۱ و *bulbaodhite* فقره ۱۴۲ و *bulbaodhite* فقره ۱۴۳ و *bulbaodhite* فقرات ۱۴۴ - ۱۴۵
و نذیر و در فرگرد ۱۴۶ فقره ۱۴۶ -

گفتیم در سنت پارسیان هندا نپنا عبارت است از درخت انار امروزه فشرده شاخه انار
بجای هندا نپنا با آب نورد و پر هوم آمیخته میشود هر چند که چوب انار از چوبهای خوشبو شمرده نشود
و هندا نپنا در او ستا از چوبهای خوشبو قید شده آنها از زمان بسیار کهن درخت انار که ظاهر
ایران زمین و ممالک مجاور آن سرزمین اصلی این درخت است بوسیله گل خوش ترکیب خوش بوی
در بگهای شفاف و سبز رنگ و میوه سبزگون و پر دان اش و چوب سختش در میان قوم قدیم جنوب
تقدیمی

۱۵۶
 تقدسی داشته و همیشه مورد توجه بوده است زرتشت بجرم پرورد در زرتشت نامر گوید:
 زرتشت فرمودیشتن درون چو شد سوی برهان دین رحمنون
 بخاند بر آن درون چار چیز می و بوی و شیر و یکی نارینه (سپهر)

پیشوا یان مزدکی چنین مطورت ص ۳۵ تا ۳۶ :-

پیشوا یان - پیشوا یان کیش مزدیسنی را چه نام گویند؟ - پیشوا یان کیش مزدیسنی را
 دستور گویند و دستور را آرش و دانا و پیشوا و روش و یاسون و کابادی و در جبر و کنکاش اور
 پادشاه میباشد و دستور بزرگترین پیشوا یان آن شهر باشد که در است و او چنان باید از پر خیده
 و پر خیده و سخنان خدائی و دانش و آرش و آراسته باشد که بنگو کرداری و رست گفندی و دست
 پنداری و خدایشناسی سر آمد مردم آن شهر و کشور باشد دوم پیشوا یانی که در زیر پادشاه و پادشاه
 دستور انداخته را موبد گویند و آرش موبد و دانات و موبد باید همه دانش کیش و آیین را آموخته
 و در نقش و گوش و کنش رست و پاک بوده کار او خدائی باشد نه جهانی -

در آرش موبد و هیر بد چه جدلیت؟ موبد و هیر بد را در او ستا یک آرش است و اینگونه گو
 نام دارند بد نشو است که چون کسی او ستا ما را جزو ندید او داشته نقش و گوش و کنش
 خود را برابر آیین مزدیسنی رست و پاک و بی آلاشش آرد و خواهد پایت موبدی رسد
 بادشتن این فروزگان هیر بد نامیده شود و چون و ندید او دیگر بایر های باسته آیین
 برسانی رساند موبد نامزد میگردد که تواند پیشوائی کند -

پایه زده شش و نه کدم است؟ - چنانکه گفته شد دستور سر آمد موبدان و هیر بد است و زده
 شش

شش و نه پایه است بر تر از سر آمد در هنگام خرباری نیلگان ما این مهر خوانند و مهر و کبیا
 میداده اند که او را زنده شیه و گفتار و کردار چنان پاک و بی آلاش بود که نزدیک و مانند فروزگان
 زرتشت باشد چه که آرش زده شش و نه مانند زرتشت است و چنان کسی در جایگاه از پادشاهان
 برتری میخستین کنون در میان نباشد - انت هی -

باستانی و شهنشاهی در ص ۳۳ آئینه آیین مزدیسنی مطورت قولند:
 باستانی و شهنشاهی

زرتشتیان چند بجه اند؟ - زرتشتیان دو بجه اند باستانی و شهنشاهی و تنها جدا
 که در میان این دو بجه است شهنشاهیان یکماه پنج و ماه خود را در پال پس از باستانیان گیرند
 و اندک جدائی در روش خواندن دستاهاست دیگر دوزخی و هیستاری و نویسه ندارند و
 با هم گانه هستند -

جدائی پیش و پس یکماه میان باستانی و شهنشاهی از یکدیگر پیدا شده؟ - چون در هنگام خرباری
 باستانیان یکماه در سال را نگاه داشته در حرکت بیت سالی یکماه افزوده و آن سال یکید و سیم
 سیزده و هیک گرفته اند تا سال دهم با چهار بجه سال که بخار و تابستان و پاییز و زمستان باشد زده
 شود و از سومی خسروان پیشی در بار و ساوننده دستی بیاد رام نرسید باشد پس از آنکه تا زمان
 بایران دست اندازی کرده اند گروهی از پارسیان که بکندهستان شتافته و آزاد بوده اند
 بروش شینگیان یکید و بیت سال اول را که بود نگاه داشته یکماه بر آن افزوده اند و سپس نگاه
 داشته اند پس شستی زرتشتیان که توسته اند از مزولوم نیلگان خود چشم بپوشند و در ایران
 بجایمانده اند بنوم ستمها یکبار از زمان باختر رسید هشتی خود را فراموش کردند تا چه رسد نگاه

داشته و نشان آن بوده تا هر کدم با بودن روشنائی دیده میان سومی اهورا مزدا می توانست
باشیم چنانکه کور برهنائی چو بدست رو میسپاید تا از گمراهی و تباهی در پائین باشد ما هم شوه مهر
اهورا مزدا که رهنمای همه آفریدگان است و بدستسای رهنمای آسمی بشیدان شید بر سیم دید
جان هفروغ آسمی بگشاییم سووم تخم سرود بوده که در کشر نشاند و بانگ دمان بر بالید بر گهای
آن درخت بر کیانی و توانائی خدا گواهی میداده چون کشر نار از جای خوشی و خوبیت و جای
خوشی و خوبی آسمی دست و تخم سر و نمونه مهر اهورا مزداست که در هر دل کاشته شود زودی
رویان و بالان گردد و برگ آن که باز نمود که در آن یکست و یکتائی و توانائی اهورا مزدا و هر گسری
شت فرجیو زرتشت گواهی دهد باید در دل هر یک از دانشانده بارور شود چه نام بیتیک
در شیم نامهای او است است که هفت بجزه آن گزارش پدیدش هر دو جهان و هفت و ششم
در باره سر اسرداشما و هفت نام نمودن فرزندان اهورا مزدا و روش نماز و پرستش او و باز نمود
فرزانه های آسمی و بر نهادن زیت آفریدگان بوده و پنجم سده و کشتی که جامه و کمر بند زندگی
داوست بجزه داشته است -

در حصه آینه آیین مزدیسنی مطهرت قولند :-
(سجده) - **فرجود** -

فرجودی که از زرتشت پیروی کرده چه بوده؟ - یکی از فرجودهای زرتشت در آغاز پیمبری از
هنایش فراترین گهتا پادشاهی چون گشتا سب با آیین خدا پرستی در آوردن و حکومت و
هوکت و هوورشت را که اندیشه و گفتار و کردار نیک و پایه خدا شناسی است و بر هر دل هنایش
دارد و بجهانان آسوزانند می باشد و فرجودی بالاتر از هفتون مردم برستی بود و خدا پرستی
زرتشت چند چیز نامی بجزه داشته و برای چه بوده؟ - زرتشت پنج جزا آورده برای نمونه بجزه داشته
مخت استش آرد بزرگین که همیشه بی هیزم و چوب سندان میوخته و زرتشت و کان دیگر را چون
دست میخانه اند سوزش آن هنایش ناموده و میآزوده و سوزاندن آن فرود آن بوده که باید است
همیشه روشن مهر و مردی در دل فرودستی کیش آن فروخته و بی آسب باشد و سخن رهنمای آ
و خورشانند آستی است که مردم را از تباها گاه سردی بسوی گرمی بی آسب آزار و استگاری بخش
خود کشد و هر که بسوی چنان آستی آید از سردی و مرگ رسته استگاری جاوید یابد دوم چو بد
داشته

(هدایت)

داشته و نشان آن بوده تا هر کدم با بودن روشنائی دیده میان سومی اهورا مزدا می توانست
باشیم چنانکه کور برهنائی چو بدست رو میسپاید تا از گمراهی و تباهی در پائین باشد ما هم شوه مهر
اهورا مزدا که رهنمای همه آفریدگان است و بدستسای رهنمای آسمی بشیدان شید بر سیم دید
جان هفروغ آسمی بگشاییم سووم تخم سرود بوده که در کشر نشاند و بانگ دمان بر بالید بر گهای
آن درخت بر کیانی و توانائی خدا گواهی میداده چون کشر نار از جای خوشی و خوبیت و جای
خوشی و خوبی آسمی دست و تخم سر و نمونه مهر اهورا مزداست که در هر دل کاشته شود زودی
رویان و بالان گردد و برگ آن که باز نمود که در آن یکست و یکتائی و توانائی اهورا مزدا و هر گسری
شت فرجیو زرتشت گواهی دهد باید در دل هر یک از دانشانده بارور شود چه نام بیتیک
در شیم نامهای او است است که هفت بجزه آن گزارش پدیدش هر دو جهان و هفت و ششم
در باره سر اسرداشما و هفت نام نمودن فرزندان اهورا مزدا و روش نماز و پرستش او و باز نمود
فرزانه های آسمی و بر نهادن زیت آفریدگان بوده و پنجم سده و کشتی که جامه و کمر بند زندگی
داوست بجزه داشته است -

آن درخت سرودی که زرتشت در کشر نشاند چه شده؟ - آن درخت سرودی که زرتشت در کشر نشاند
تا دمان پادشاهی پوران (متوکل عباسی) چنان بزرگ شده بود که مرغان بسیار در بالا و پائین
و جنبندگان میثار در زیر آن آشیان داشته اند چون (متوکل عباسی) در شهر سامره (کوفه)
(بصره) بر پا کرده و چوبی با نازد سر از آن جزیره آن درخت است نیامده بدانه روی از (طاهر)
عبدالله که پسر مزدا می خواند آن درخت را بخواند و چون (طاهر) برده در هنگام
افتادن آن درخت زمین نزدیک آن بلزیده و خانهای نزدیک آن ویران شده و پرنندگان بر جانها

زیر آن

زیر آن بی ناله کرده اند و گویند پنجاه هزار دینار در رفت رسانیدن آن درخت بدانجا شده
و چون بنزدیکی (حضرت) رسیدند در همان شب نیندگان و بر دگان (متوکل) بر سر او ریخته پاره
پاره اش کرده اند و آرزوی دیدن آن درخت بجا آورده است - انتهای -
در کتابستان المذاهب راجع بسوره کثیر چنین میگوید حق تعالی: ص ۲۷۷ -
بهدنیان و مومنان اسلام شفقت کند که کثیر را و او را کثیر نر گویند و مومنان است بخوبی و ایمان
نیشا پور سر وی بود نشانه زردت بجز شتاب شاه که مثل آن نبود و نباشد در خوبی و طول
درستی در مجلس متوکل در صحن عمارت جعفریه سر زمین ای که مشهور با مره است ذکر آن کردند
خلیفه را بغایت میل بدین آن سر و شد چون بحرامان رفتن مقدر بنمود بعد از طاهر و حسین
نوشت که سرور اقطع کرده برگردد و نخواست بعد از فرستادن آن ناحیه و فراموشی از خبر شد
در پای آن سر و جمع شدند و فریاد بر آوردند و گریه زاری میکردند و صیحت عظیم دست او بدنیان
پنجاه هزار دینار میدادند قبول نکرد چون سرور انداختند بیانه و کارهای آن ناحیه خلیم
رسید و در همان مختلف الاوان که بر آن نشیمن داشته اند از حد و مهر بیرون آمدند که هوا پوشید
گشت با انواع اصوات مختلفه خود نوچه میکردند و گاو و گوسفند و حیواناتی که در جای سر و میار میدادند
همه ناله و زاری آغاز نهادند چنانکه هیچکس نتوانست شنیدن آن بود و فریاد نقل تنه آن بعد از
پانصد هزار دینار شد و شخای آن بر هزار و سیصد شتر بار کرده بودند آن درخت چون یک
سزلی جعفریه رسید متوکل عباسی راهان شب غلامان پاره پاره کردند و درخت اندیده و بعضی از
مورخین سلامی آورده اند که دو آن سر و میت و هفت تا زمانه بود طول هر تازیانه یک ارش
مربع ارش و تا سنه اش و شش و هفتاد و چهار صد و پنجاه سال برو گذشت بعد نیان گویند

در هر رشتی که در میان بود و چون با درخت نشسته از رفت و فرقی عسل بن مانان
راخت

ز داشت شافی از بهشت آورده بر در کثیر نشاند و این سر و شد و بعضی از خردمندان گفتند از بهشت
این سخن اشارت است بدانکه نفس مجرد در نبات است و بهشت عالم مجردات و بعضی از بزرگان
گفته اند زرتشت از ب سروها که او را از روان گویند در خواست نگاشته اند و میگوید روز و از حکمی
مرا ضاقل گفتند که گفت که من بت سرور دیدم فرمود که من متوکل گشته ام فرمودم بخرم برین
آن محمد بن سلیم گوید بیت هیچکس پرده خود را نخواهد بود آب اش را بصورت سرش انداختند
و دانشمندان در قتی که حکم از او ستادند استخراج کرده اند که پیران آن این با بد اگر امرها
کنند صاحب کتابستان المذاهب جمع آن حکم آورده اند تمام نقل بر خانی آن احکام
میستند و قولها در **ص ۲۷۷** بزرگان نداشتند و پازندوزند مران بعد در سن ابدن کرده اند
زرتشت بجز چوبین پرور است که در شهر دیش ه از صد درخت درخت اعتقاد و عترت است
بر نبوت زردت زیرا که روان چون در شب چارین بیل چینه رسد و مهر ایزد درش بزرگ
کند اگر کسی بود که فیهی ثواب فرون بر گناه بود روح او را بهشت بر نداشتر طایمان زردت
در درختی باید کوشید اندک گناه را بسیار داشته اند و در بود زیرا که اگر کسی نوی مره کرده
افزون از گناه است بهشت رود اگر بر عکس است بدو رخ رسد که سومین دنبال خوش کار
باید رفت زیرا که اگر در خوان زردت آن از سر و سنوکی را چنان باید در کا طبل در کشته کرد و هر که سنوکی را در
نشستن شود چنانچه از صفت آن می باشد درختی که بعضی از نویسندگان در کتب خود نوشته اند و چون
بر می شنیدند بی است کار بگویند که زردی که در صفت و طبع آن از او بود برین پای گیاه است و بعد از آن
در شش و هفتاد و چهار صد و پنجاه سال برو گذشت بعد نیان گویند

در هر رشتی که در میان بود و چون با درخت نشسته از رفت و فرقی عسل بن مانان
راخت

چون عظمه آید تا احوال بر وی برآید که دعایت تا آخر گوید در هشتاد و شش روز است که بر او نازل
 بر سوره و ذکر فاتی قوله در ده روزن با کشتی بر میان بند کشتی زار است از پیشم که بر کمر بند
 و کشتی چپا که میزند اولی که خدا کی است و هم اگر دین به حق است سیم که زردشت فرستاده و خدا
 چهارم که تا توانم نیکی کند تا زنی بنماش را افزوده از او پدید بر و سوزان که در روزی هر کس
 نوبت اولی قوله که چنانچه هر چه از اینها بود که در کتب است با بخواند که درش خلک کشید تا عرض خاک بود زیرا که
 در پانزدهمین هر چه در نظر خوش می آید نام بر آن در کتب است که در روزی هر کس از اینها بخواند
 چرخ خاموش کن کند چون زردشت پیغمبر در این شب هر شب پنجاه دیو بقصد کشتن او
 می آمد چون آتش در خانه بود زبان نیار استند رسانید که هر چند هستی چون از خواب بگری
 کشتی بند و بی بستن کشتی گام زن که در عهد همدان گامی ضلال رهس از آنکه در آن
 کجا در ضلال کنی در دیوار همان کن در فود هفتاد و سه پرو و قرار نو در که خدا کند آنرا که سر
 نیست از چنیودن نیار گذشت اگر کسی پسند اشتها شد یکی را بپیری پذیرد و اگر خود توفیق
 بعد از او بر آرایش دستور و جلاست که برای ویکی را جز زندی او مترز کنند که در پیش
 بر زگری بهتر و انداز پیشه های دیگر و بر دیگر بر حرمت و عزت کند در بنیست و یکی خودش خوب
 باید بدین اخواندالی قوله در بنیست چنانچه از گناه باید پرهیزی خاصه از روزی که گوشت
 خورده باشی چهار گوشت پرورش هر من است اگر گوشت خورده گناه می کنی گناهی که در جهن
 حیوانات کند از آن تو باشد مثل که آب بر تو لگد زند و گاو شخ بر تو نویسند در بنیست و چنانچه
 باید بدانی که در کیش روزه نیست جز زوری از گناه باید تمام سال روزه باشی تا که از صبح تپ
 گرسنه مانی و آنرا روزه خوانی باید بگویی تا از عصبانی تو گناهی نیاید و لب از خوردن آن کشید
 بستن

بستن حاجت نباشد باید از سخن بد لب فرو بندی در بنیست و ششم چون طفل بوجود آید
 اور اشیری بچانه آلی قوله در بنیست و هفتم چون پیمان بندی خواه باهل دین خواه بر
 یعنی بدین پیمان شکنی دستوار داری در بنیست نهضم چون پسر یا زرده سالر شود و انا
 دستوری بدستوری در پذیرد و بی دستوری و مشورتا و کاری نکند که هیچ گرفت یعنی نوا
 بی رضای دستور پسند او ارنیت و دستور از زردان آن پایه است که در یک گناه تو اندیشید
 و دستور پیش او دانی امت زرتشت را گویند که در بنیست هر چه چون کاری ترا پیش آید که از دنیا
 کرد آن گرفت است یا گناه دست از آن باز دار و توقف کن از دستور باز پرس در بنیست و یکی
 بتدبیر خود کار نکند بلکه از دستور یا از خویش و نندگان گناش جوید در بنیست و در وقت
 او ستا بیا موز باید بلفظ درست قرائت آن یاد گیرد و پیوسته تلاوت کند زیرا که اگر از خاطر
 گناه است چه در نخستین حکام آن کس که او ستا آموختی و باز فراموش کردی تا با زبان تو خالی
 با سخن آه ندادی و چون سگان مان پیش از ختمی که در بنیست و سوره را در باید بود اما در
 یعنی بستنی باید عایت نمود که سودمند است در بنیست و چنانچه در شب از زنده شخص
 با خرمینی مشرق و اگر ناچار باشد در آشنای انداختن کلماتی که اول آن کلمه آیت است تا آنکه
 فرموده اند بخواند و شب از چاه آب بخشد چون گزیرا فکلات تا تا بجای که در کتب است
 سطوات گوید و شب که تر خور و چون لا علاج باید آید از چاه بر آرد و آب بسیار
 در بنیست و پنجم چون نان خورد که ترقه برای سگ برگردد و سگ را نیا زارد و در بنیست و ششم
 چون خروس با گت دهد او را کشند بلکه برای مدد او خروس بگیرد از زرد که مرغ در بنیست و
 و طائی را دیده و از آن گاهی سید در بنیست و هفتم آنجا که حرس نباشد اگر کسی سنا یعنی در
 در زیر

در زمین گذاروا و اکثر کن بر آرد که جمیع کشتق که حیوان بسیار شاید کشت که هر موی بدن او در آخرت تبع شود و تن کشنده رازش ترا ز هر کشتن گو بگذشت که سرده است یعنی سخت نوع و چنین بزغال و بره و گاو و سب مرغ با همی وقت گوی و همچنین جزوس نا کرده با گن کشتن سزا اگر ناچار بادت کشتن سرش ضرورت است بستان آلی قولند که در چهل روز هر کس بر ششوم گذارد و باینکه گفتار کردار باشد و زنده و جلا نقل است چون کس با نرود سال شود و بر ششوم بکنند بخرط است مانند آنچه چون او نا پاک شود بر ششوم یعنی پاک گردانیدن خود را بد عالی قولند که در چهل روز و من از غیر همدین باید پر هیزی و حکما را با او نشوی اگر کاره برنجی را بیدن سیالاید نه بارش باید شست و اگر سفالین باشد پاک نشود در چهل روز است و در خانه دارها و شب که برافروزی در چهل روز چنان است و پدید و در را گرامی دارد و زنده و این سراسر تنگ دوزی و در آن جهان دوزخی باشی در چهل روز چنان دشتان یعنی عایض بوی آسمان و ستارگان و آتش و آب و ان و مردا است یعنی بختی ننگد و آساز ظرف غیر نقد این آما در دست استین بچید و بر سر گوشی آنگاه نان خورد در چهل روز شش از جهال پر هیز کند که آن بهتان و خیانت و ذنابت زیرا که اگر زانی را شوهر زن گناه بخشد با هر کفر روی بخت نیند در چهل هفتی باید خرد استر که موزیات باشند بکشند و از آنکه دوزخ آبی و مار و کژدم و گمس و مور باشد کشتن آثابت آنادر کشتن می دینان یزدانی یعنی آب و با هر چه جانور کشت است و جاندار از آن کشتن آن پسندید است و آنچه جانور از آن نیست ناروا و کشنده آن شکر و در جابجا اثر و اینان گویند اگر در کلام بزرگی حیوانی بی آزار کشتن آمده باشد رزق خواهد بود در چهل هشتی پای برهنه در زمین نباید گذاشت در چهل

من قطعه گاه دهنده کسب ۱۵ رسند و زود رسیده چشم با نشود در هر اول تابنوشی

در هفتی پوسته پیفت گوی یعنی توبه کن و اگر توبه کنی هر روز گناه میفرماید بزرگ شود خدا نخواسته اگر گناهی از تو بود آید پیش ستم شو و اگر گناهی نزد هیردی یعنی خادم باشی اگر نبینی نزد بدینی در بدست نیاید نزد حضرت نیرا عظیم توبه کن و همچنین هنگام رفتن از این عالم پیفت کند و اگر نتواند فرزند و نویس و حاضران بدان پردازند و در رفتن او پیفت گویند که در پنجاهه چون سپرد دخت پانزده ساله شود باید گشتی بر میان بند که آن عقد خد است آلی قولند و اگر پنجاه و هشتی اگر کسی اسپری نشود بفرزند می یکی را بر گیرد و پسر هم پذیرد و با بر پذیرد آلی قولند و شش و پنجم زنمان را نیایش کردن از فرموده اند جزا شکر روزی سه بار نزد شوهر شوند و رضای ایشان جویند و از فرموده شوهرمان روز و شب تجاوزه نمایند که جوارت با ایشان همین است که شش و شش وین می از آن در آمد که خدای شمار از زخور بچاره و اگر بجهت بی راکاری پیش آید که در آن ناچار دین از دست آورد بد آنچه توانید بایش کنید تا بر دین خود مانند شش و هفتی دروغ گوید اگر چه در آن جاه و نیوی یا بند در شش و هشتی راستی پیشه سازند و از کاستی گسته صادق شوند آلی قولند که هفتاد و هفتی چون کسی مال شخصی دزدد اگر کیدرم است و دوزم از او گرفته دو بر سر گوش او بر بندد و چوب نند و یک است در زندان داشته بگذارند و اگر یارد دیگر این کار کند اگر کیدرم برده و دوزم گرفته گوشش را بندد چوب نه دو ساعت در زندان دارند و اگر نه درم یا دو دانگ دزد دست راست و قطع کنند و اگر با قصد درم دزد از گوشش برکشند در هفتاد و هفتی از گناه ظاهر و باطن پر هیز کن از بد دیدن و اندیشیدن نیز بهراس شکر پروردگار بگذار که با زرتشت عجز داد هر مرد پاک یعنی حق سبحانه و تعالی فرمود که آنچه نزد خود پسندی بر دیگری روا مدار با خلق کن کن که چون تو

همان کسند زنجی الی قولند در هفتاد و پنجم باید چشم و شتان یعنی حایض بر آتش نهند
 و در آب نشیند و بخورشید نگاه نکند و با مرد سخن گوید و در شتان با هم بخوابند و نظر با کمان
 نیکند بطرف غرب چیزی خورند و دست بنان نرسانند و غیر ظرف را از آب کند و با آب سازد
 و باید بدست آستین چید بطرف ست رساند و در آفتاب نشیند اگر کودک داشته باشد
 طفل را با خوریز غزل دهد در هفتاد و ششم در آفتاب آتش نباید افروخت و بر آتش
 چیزی نه که از نور آفتاب آفتاب آفتاب پیش مرآه و روبروی حضرت تیر عظم مهر بخورد
 ستوده است در هفتاد و هفتم نایب مرده را نک نماند در آن هنگام که جان سپارد
 دیگر در آن وقت که بر درازد و در وقت بر داشتن بنا بردستجا بندد بنوعیکه رفته بد
 جمع بر درازگان رسد تا هم پوخته باشد و در آن سخن گویند و اگر عالم باشد باید بجای او
 کس چهار کس او را بردارند و حضرت مرآه فرموده اگر زن آستین میر و شکم او را بشکافند و پود
 بیرون آرند و پرورنده و چنین همه حیوانات را با جمله چون بجد نیان مرده را با دو گاه یعنی خای بران
 رسانند بر درازگان خود را بشویند و جامه تازه پوشند در هفتاد و هشتم باید از چوبی که مژه
 بر آن برنید یا بشویند و چوبی که کسی را بر آن بداد کرده باشند چوبی را که در شتان آلوده باشند خند
 کنند در هفتاد و نهم اگر طبیب گوید در مرضی گوشت مرده باید خورد و پذیرد و باید اختیار کرد
 در هشتاد و نهم نایب است نباید برد الی قولند در هشتاد و نهم اگر جانوری ساق خود
 تا یکسال بکشد در هشتاد و نهم بی بیم گناه کاران را چیزی نباید داد یعنی اگر از گناه کاری
 نترسند و بیم آزار رسانیدن از او نداشته باشند و با چیزی نهند در هشتاد و نهم و چون
 از خواب بر چیزی در بامداد بدست چیزی بال و زوی و مانند پای تا ساق سه مرتبه بشوی و در این

اشاء اوستا بخوان و اگر آب نیابد بجای آن جایز است و در هشتاد و پنجم از زنجیر
 بکشته از برد حقیق کند که مبادا فانی در جوی آب باشد در هشتاد و ششم چون زن ناید
 چله را از چوبسینه سفالی بریزد و بر ستانه در پای نگذارد پس هر شود و این مدت
 باید با زن مباشرت نکند در هشتاد و هفتم اگر زن بچهره زاید پیش از اتمام چهارده
 بجان بود آن نایب است و بعد از چهار ماهگی حکم ندارد و در اهرم با آب ناسیانه در هشتاد و هشتم
 و هشتاد و نهم مرده اصل خانه و خوشان باید بکشد و ز گوشت نخورد در هشتاد و نهم و نهم
 را درون می و کریم باشد که بزوان فرموده بهشت جای را در مرد است الی قولند در نود و یکم که
 امروز بفرماناید انداخت که بزوان باز زشت فرمود که کار امروز بفرماناید انداخت و کار امروز
 بفرماند حق پشیمانی آرد ای زنی که بجز ترا از تو در عالم کسی نیست بجز از بهر تو آفریدم پادشاه
 آرزو بود که در عهد تو دین بجای دار و از تو که مرگت تا تو که مرگت است و بعد از تو تا خیز
 سه هزار سال ترا در میان آفریدم چه میان من و تو است مثل گشت است پادشاهی را که اهرم حاصل
 دور است مطیع تو ساختم بدانکه کمال بعلم و ادب است نه مصل و نسب تو را کتانی دادم چون آستان
 همچین تقسیم واضح و بعد خود امید دار که دیگران بجز تو که گشتند الی قولند در نود و دو
 آتش و در هر م با خادش نیکو دارد هر شب آتش مرا فروز و بوی خوش بر آن گذارد و در هر م از
 که رب ظفر است و موکل است بزنج الی قولند در نود و پنجم اگر کسی کسی از کسی کند بیان کند
 نیک و او را فراموش نکند در نود و ششم خورشید از زوی سه بار نیایش کند و اگر نیایش
 ماه و آتش کند در نود و هفتم پس مرده اگر نیکو آن گاه که داید و در پیشش بپوشد
 او را از گشتن مانع شود پس چون استوار شد خوانند از آنجا بگذرد در نود و هشتاد و نهم

... و غیر بدان رود آنچه گویند بشنود اگر چه بدش آید روزگاری در نوبت و نماند
... و زنده ماند که در صد مرتبه باید گفت پهلوی شیر را نیا سوزاند چه یزدان بر
گفته که این علم بفرزدان خود تقسیم کن - (انتهی) -

باید ز رزشت در سن بت سالگی از مردم کناره گرفت و مقول ریاضت شد و چو بن
سی سالگی رسید در کنار دزدانی تی با که همان رود ارس است پیغمبری مبعوث شد (تاخ تریان)
نطابق معروف چنانچه ذکر شد اسم این پیغمبر بزرگوار ز رزشت بوده معنی حقیقی این کلمه حقیقا مقول
بعضی او را از کلمه (زرشتر) مشتق میدانند که معنی شتر زرد است (مجله ایرانشهر) جناب آقای
الفصائل کلبا یگانی اسم زرشت را برهم دانسته در بی آیات قرآنیه را که لفظ ابراهیم در آن
ذکور است بز رزشت تفسیر فرموده از جمله در صحیح کتاب صحیح البصیر میفرماید قول خداوند
التَّكْوِيْنُ اِيضًا تَغْرِيْتُ وَرَفَاءُ الْهَضَا وَهَدَتْ حَمَامَةُ التَّقِي مِنْ خُصُوفِ سُوْرَةِ التَّوْبَةِ
بِقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
وَمَا وَصَّيْنَا بِاِبْرَاهِيْمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ وَلَا تَقْرَبُوا مِمَّا قُضِيَ
وَقَفَّكُم اللهُ كَيْفَ اعْتَبِرْتُمْ فِي الْاَيَاتِ الْكُرْمِيَّةِ دِيَانَا اِلَّا الصَّابِرِيْنَ وَالزَّوْجِيَّةِ وَالْمُؤْتَمِرِيْنَ
وَالتَّضَامِنِيَّةِ وَالْاِسْلَامِيَّةِ ذِيْنًا وَاَحَدًا التَّحِ اِنْتَهَى - فردوسی طوسی در شاهنامه
نیز چنین جانم ز رزشت را برهم ذکر کرده از جمله در ضمن نام نوشتن چهارم بقلم خوا
دیو میفرماید این از آن گوید قلند بر این ز رزشت پیغمبرم ز راه نیاکان خود نگذریم
خردین ز رزشت پیشین وی برهم پیغمبر استگویی الخ -

جناب ابوالفصائل در کتاب شرح آیات نور خضر میفرماید قول خداوند که چون یکی بر دیگری
ایرانیان را

ایرانیان را از فروغ دانش بازداشت و مردم این سامان خوی دو ان در روش جانوران گرفتند
ابر بخشش یزدان عریان بر ایران مینوشتان بباید چشمه مهر یزدی از این کشور بزرگ بچو
د (شت ز رزشت) که دل پاکش بفرغ نخستین خرد روشنی داشت پیغمبری انگیخته شد بر جهان
آخرین شاهراه آیین و پیش سرفرازی جنت و بیت یک ننگ (اوستا) بروی فضا در
در آن هنگام او بزرگ خسروی ایران باشا هاشا آگاه گشت اسب شاه کیانی زیبا آرایش داشت
و خسرو یزدان مبارگاه خسروی اندر آمد و شرمناک را در از فرمان پاک پروردگار آگاه ساخت آنروز
دانا دانشوران و فرزندان کشور را بخواند و در بارگاه شاهی بنشاند و در آن کار گفتگو بسیار شد
شت ز رزشت نخی از اوستا بر خواند و به نیروی ناسی یزدانی بر بست پرستان احریم خوی پر
آده و خسرو ایران آیین یزدان را پذیرفت و بگوشش آنشهر بار کامکار و فرزند نامدارش
اسفندیار آیینی در ایران رواج یافت و تاریکی بت پرستی ز رزده گشت و از پر تو خجسته
یزدانی پایه خسرو دانش در ایران رو بفرزاش نهاد و فرزندان نامور و موبدان آیین پرور
و پادشاهان دادگستر در این فرخنده کشور پدید آمدند روزگاری در از دین بھی در ایران پدید
دورخت پادشاهی بزرگ از این بوستان یزدی سر کشید و شاخ جهان داری سترگ از این گلشن
یزدانی با لید مانند (انجی نشان) که ایشان را مردم اروپا (اشنید) نگارند و اشکانیان نامانند
د سپهبدان مازندران که از هر یک خسروان نامدار و پادشاهان بزرگوار بر خاسته بودند و فی زمان
که از خاور سوی تا هندوستان و از باختری تا مصر و یونان را بزریر فرمان آوردند و برستی بیشتر
خسروان پارس کیش نیکبوی و مردم دار و آباد کننده کشور و دادگر و بزرگوار بوده اند و چون بخند
ماکا دونی کا میش دو هزار و دویست اند سال از این پیش بر ایران دست یافت و شهر (فرسبوسیس)

پادشاه ایران در آنکه بزرگترین شهرهای جهان بود درستی و بران نمود و نام او ستار اعراب است
 آورد و بیخست از این قرآن بزرگ نامه آسمانی بداند که در بیشتر زشت فرو آمده بود در میان
 عهدینان نامند و در کار آیین دین سستی و تهاشی پیدا کرد پس از آنکه چون آسمانیان بیشتر
 گرفتار جنگ بار و میان بودند و به نیروی شمشیر ایرانیان را از آسیای آن گروه نگاهداری
 می نمودند تنو استند بگردن او ستار پر داند و کوشش در کار آیین کشند تا آنکه بعد از سال
 از مسیح اردو شیر با بکان بر باره جهانگیری برآمد و از کناره سیرو آموی تا کنوی دجله و فرات را
 بر زیر فرمان آورد و موبدان و دانشوران را از هر سوی بخواند و از آن میان هفت تن را برگزید و بر
 آیین از روشهای زشت و گرد کردن و ستا و زنده فرغان داد و در آرایش تاج و تخت و ستار کردن
 کشور آیین جنبشی مردانه و کوشی بران نمود و روزگاری در از در جهانگیری با سامانیان کار جهانیان
 با ساز و سامان بود پس چون کامیاب میشد و هفتصد سال از آغاز کیش می گذشت اندک اندک
 آیین مردمی و روش دانشوری از عهدینان برداشته شد و موبدان زنده و زور پرست گشته و فرغان
 خدای بزرگ را خوار گرفته و روشهای زشت را پیش نهادند و گردند تا آنکه خشم خداوند بر ایشان فرو
 گشت و آتش کفر یزدانی ایشان را فرو گرفت و فروغ نخستین خرد از تازی سوی جهان بدخشید و
 از خردش و هنر از کشور بطنی سر بر زد و ستوده پیمبران به نیروی قرآن در جهان نامور شد و آیین
 فرخش از با خرد تا خوار و فرو گرفت و از پیمبران نامارش خسروی سامانیان سپری شد و آیین
 روی بیستی و سستی آورد و اکنون هزار و دویست سال از فرون است که بگی کیشان در ایران و خدایان
 گروهی اندک و پراکنده اند و خردان تازی آیین و سیحی کیش ملر و سار و بنده و مالچند با آنکه هنوز
 او ستا و زنده و مکرر نامهای پارسیان بزبان فارسی این نامان ترجمه شده است معذرت این قدر

معلوم

معلوم و نزد این گروه مسکنت که خداوند جل شانه زردشت ابدان چرخ گشته اند اخبار فرمود از چگونگی
 آغاز و انجام همی کیشان او را گاه نمودن زشت او کپس از غلبه تازیان و پیشانی عهدینان بگی
 معین زمان معلوم خداوند بزرگی را در ایران اثر از خردان کیان بر سالت برانگیزاند و بر روی
 کبری معجوش فرماید تا جهان را از با خرد تا خرد بریزد آن پرستی گرد آرد و کل عالم را بر یکت دین و
 یکت آیین متفق گرداند و بزرگترها میکرد کتب فارسیان از برای ظهور موعود و از شده سقوط آیین
 کرد در شب چهارشنبه ششم رجب ۳۳۳ هجری مطابق ۳۳۳ خرداد ماه از ۳۳۳ این روز گردی آفاق
 افتاد و موجب شاشت و هزاری بزرگ در این گروه گردید و خلاصه القول از جمله شاراتی که در
 در کتب فارسیان وارد شد است این عبارات مشهور و معروف است که خود از کتاب نیکو روایت
 نموده اند که پس از ذکر دین عربی و اقراض دولت پارس و ذلت و خواری گروه زردشتی میفرماید چون
 هزار و دویست و اند سال تازی آیین را گذرد و هوشیبه میغیری از کتفه شوالفت می و لفظ اندام
 لفظ چه است در فارسی چنانکه ضعیف در عربی و آن عبارات است از یک حد تا نه در مرتبه خود از مرتبه
 احد عشرات و مات و خلاصه ترجمه عبارات این است که چون هزار و دویست و چند سال از دین اسلام
 بگذرد صاحب روح قدسی بر سالت معجوش گرد یعنی قتل از آنکه تاریخ ظهور دین اسلام هزار و سیصد
 برسد آن روح مقدس ظهور خواهد فرمود و وعده خداوند جل ذکره بطور فرخش بوفا خواهد آمد
 و نیز در کتاب سائیر که با عتقاد برمی از فارسیان عبروی از نامهای پیمبران باستان
 از مباد تا آذرسانان چیم است و با عتقاد نگارنده ما خود از او ستا و فراهم کرده آذرکیوان است
 میفرماید چون هزار سال تازی آیین گذرد چنان شود در زحل چنانکه آذر آیین گرانید با زشتی است
 و اگر تا از همین چرخ صحرایی آن کن تو برانگیزم و آب آیین بد و در نام و پیغمبری و پیشانی

از خردان

از فرزند آن تو بر میرم آنستی -

برخی از بشارت کتب زرتشتیان را بحال ظهور مبارک جمال قدم و اسم عظیم حل خلاصه در کتاب
 مشهور حضرت نعیم مسطور است و مراجع آن بر طالع بخیراید - **در الواح** **مبارکنا الهیتنا** بسیار
 از هزار کتابت زودت در مورد شریعتش تفسیر شده و عنایات بسیار در باره ایرانیان از قلم مبارک
 نازل گردیده از جمله لوح شپهر کی که بروج هفت پرش نیز معروف است و لوح فاک کچی که
 آغاز آن (ستایش بپسند و پانیز را سزا است) **البح می باشد** و لوح متعدده دیگر از قلم اصلی نازل
 شده که در مجموع لوح حضرت بها الله از **ص ۱۳۳ تا ۱۳۴** مسطور گردیده مزاجه فرماید از قلم
مبارک حضرت عبدا لله جلالتنا و نیز در این مخصوص لوح بسیار نازل شده از جمله
 در لوح همین قسم میفرماید **قول الله عزیر** حضرت مرابا و حضرت زودت در قرآن طویحا مذکور
 نفسی تا بحال پی برده چنانچه اصحاب رس و انبیایشان ذکر نموده و این رس و دار رس است این بجز
 ایشان متعدده بودند از جمله حضرت مرابا و حضرت زودت **بؤدوا لها علیک مع -**
 برای تهنیت اطلاع بالواح مبارک که قسمتی از آن مطبوع و منتشر است مزاجه شود از جمله حضرت
 عبدا لله جلالتنا و میفرماید **قول الله الاهل** از جمله مظاهر متعدده الهیه حضرت زودت بود نبوت حضرت
 مثل آفتاب واضح و روشن است بر هاشم طابع است و دلش لایح و خجش قاطع حضرت زودت
 وقتی ظاهر شد که ایران ایران بود و اهل ایران در نهایت فذلان مذنی عاربات الهی در میان
 ایران و ترکستان بود و ایام طرب جزئی آرامی یافت زیرا هر سب بنده حق بود و تحریری حقیقت
 میفرمود بگشتت است سهر بر عظمت نشست تا در ایران در ظلمات فل و هوان احاطه کرده بود
 پسین قتی حضرت زودت ظاهر شد ایران را روشن کرد و الهی ایران را بیدار و هوشیار فرمود

بعد از آن که قوای ایرین بخلیل زفته بود از هر جهت بی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادی
 مستولی دوباره بتعالیم حضرت زودت جانی تازه گرفت و روبروی گذشت تعالیم حضرت
 زودت و واضح است که تعالیم آسمانی است و مضایح و وصایای حضرت زودت واضح است
 الهی است اگر حضرت زودت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زودت
 نبود ایرانیان بجای بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم آسمانی بجای محروم میگشتند و از فضیلت
 ربانیه بجای محجوب ولی آن کواکب نورانی اقی ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود
 ایرانیان را بر بیت الهی تربیت کرد و با دینی نبوت حضرت زودت مثل آفتاب واضح و آشکار است
 عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زودت را انکار میکنند باینکه چون حضرت
 زودت در قرآن صریحا مذکور نیست لهذا اهل فرقان انکار او کردند و اعتراض بر او داشتند و حال
 انکار در قرآن صریحا باینکه مذکورند و اکثری از انبیا صفت مذکور جمیع انبیا که در قرآن اسمشان
 مذکور است بیت و هشت پیغمبر است اعلی آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکورند مخصوصا
 حضرت زودت میفرماید پیغمبری که در سواحل و دار رس مبعوث شد باین عنوان حضرت زودت است
 پیغمبر اصحاب رس در قرآن ذکر میفرماید حضرت مغرب چون نفیید مذرس بمعنی چاه پیغمبر
 کردند و چون حضرت شعیب میان بودند و اهل میان ایشان از چاه بود لهذا گمان کردند پیغمبر
 که در رس مبعوث شد حضرت شعیب بوده و بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مقصود از رس رس است
 پیغمبر ای متعدده در اینجا مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنانکه گفته خدا **کلوا**
 این است که حضرت زودت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزنگواری حضرت مثل آفتاب
 تمام ظهور جمال مبارک بزنگواری حضرت زودت مستور بود بعد جمال مبارک هم حضرت را بلند نمود

و در کمال لولاج ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر تقدیر الهیه بود چون ابر بارود و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کون زمین است ظاهر و آشکار گردد و همین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابید جمیع حقایق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله سلسله حضرت زردشت بود فارسسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند بی سلسله ما مان بودند الحمد لله جمال مبارک فارسسیان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از خروا سال از این لقا از پشت بخت او و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قصیده نیز سبب لغت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است جلال مبارک جمع ارم را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و کل را در بگوشی فرمود و جمیع مهربانی کرد و لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض است سرست جمیع مل حکم سیف با بر داشت بجای سیف محبت حقیقیه گذشت حضرت جناب را نحو فرمود الفت و جذبات میان عموم تائیس فرمود الحمد لله بار او را قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع مل صلح و آشتی داد و محبت عالمیان کرد و از جهانیان شکر و حمد باید هر دم صد هزار شکر از نماشیم و عبودیتش قیام کنیم این است نهایت آمان آرزوی ملاحظه کنید که چه سوختی فرموده الان این جمیع حرکت از جانی و هر نفسی از قلبی و کشوری چه قدر باین آفتاب بود چه قدر زناع بود چه قدر جناب بود بصفه عنایت بر تاملی کرد همه با بار جمع کرد الفت را متحد فرمود و بر سر یک سطره در همچو جانی اطا و غربی جمع کرد و کل در نهایت محبت و الفت و محبت و یگانگی بر سرین سطره جمعیم و مقصدی بفرمودیت استمان مبارک نداریم و مرادی بجز محبت و سخاوتیم قلوب بیکدیگر مرتب است و جانها کل بنیات جمال مبارک مستبشر از این جمعیت و فتح مشهود است که بعد چه خواهد شد و یگونی بین مل و مذاهب و شعوب قبائل مختلفه متحابه است نماز عباد

در همه و یگانگی حاصل خواهد گشت این عنوان است بی یگو معلوم است که شرح و تفسیر این نام چگونه است این مجلس دیباچه کتاب است لهذا معلوم است حقایق و معانی این کتاب چگونه است امیدم چنان است که تا ما هر یک چون بوطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه باشید سوختی از موهبت آتی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بودستانانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محبت جمیع من علی الارض آشنا و بگزار ندانید یا رواغیا شمرید با جمیع جنایات محبت و مهربانی سلوک و حرکت نماید این است نهایت آمان و آرزوی ما یقین است که معمول خواهد گشت انشاهی خطا باشد چاپ طهران ص ۱۲۹ پیوسته از فرزندانش امروا زکیر و جوس گویند و معنی این و نام را در آینه آینه این نزدیشی چنین نگاشته **ص ۱۲۹ قولند گبر و گوره و گوره تخت گبر** بوده که در زبان خروا را برش کرده و مرد و پهلوان آمده و چنانکه در زبان کنونی در می پارسسیان هنوز مرد را گوره میگویند همچنان استمان مرد و پهلوان را گبر و گوره مینامند و تا زبان از آرش آن گاه نبوده بجز نو بدی زن از نزدیشی یکسان گبر و گوره نامند و آنرا از (گبر و کافر) که نواد تازی است و بارش پوشنده راستی باشد درآمد دانند **بن درت** میگویند چه که (گاف) پاری در نواد تازی نیست و (گاف ب و او) گبر و گور تا (گاف ف) گبر و کافر سی دور است و با هم جدائی دارند و هر که در نواد تازی گاف و فاد) (گاف و او) را نش پذیرد و گفها گبر و گور از زبان خروا را نبوده کاری با نواد تازی ندارد -

زبان خروا را چه زبانی است؟ - زبان خروا را زبان پهلوی آنچه با کلهانی و سربانی است و این زبان هنگامی میان آمده که مردم سوریه و کلهه و باطل برابران دست اندازی کرده اند و پس از

پس از گذشتن خسروی از دودمان کیان بوده است - ۱۲۶ -

مجموعی از آن است - ؟ جوش نخستین چنانکه در اوستانده (گوپت) بوده و بزبان یونانی
از آن میگویند میگلس و برای میگلس میآورد و آرشس آن دانشمند پیشوای کیش مزدیسنی
باشد چون تازیان برخی نامهای یونانی را به نوادگانش در آورده و (گاف) در تازی باشد
بدان زوی میگلس را در نوزادای خود میخواندند چنانکه فرنگی را فرنگی گویند و کم میچوس در
انجام جوش میزایند - انتهای -

در کتابی گفتند که در هر ماه چهار روز با برت یعنی نباید گوشت خورد و آن رشتار کرد و
بخوردن گوشت قدم نمودن چهار روز برقرار است و همچنین که روز دوم ماه است
۱۲ ماه که روز دوازدهم است سه گوش که روز چهاردهم است و چهارم رام که روز بیست و یکم
است در روز و از ایام اربعه مذکوره کشتار و خوردن گوشت هر دو حرام و در روز دیگر
فقط کشتار جایز نیست و لکن می توان از کشتار روز پیش تناول نمایند -

در یادداشت عقیده زردشتیان نسبت اول خلقت جناب ابوالفضل آمدن در سار و از آن
که در مجموع رساله رساله طبع رسیده چنین نوشته اند که جوش گویند در ابتدا گیاه ریواس بود
و نسل بشر از گوشت نسل یافت شرح این داستان تفصیل در جلد اول شرح پنج ابلاغه ابن
ابی الحدید مسطور است و خلاصه آن بخارسی چنین است : میگوید جوش زبده آدم معتقدند
که نوح اولین موجود بشری را گوشت میداند و او را که شاه لقب داده اند زیر ممکن گوشت در
کوه بوده است و بعضی او را گل چله مینامند زیرا در دوره او در اول بشری نمود که او شاه آنها باشد
بعضی معنی گوشت را زنده گویند و گویند گوشت چندان زیبا صورت بود که هر حیوانی او را

میید

میید مدحوش میشد داستان پیدایش گوشت چنین گویند که یزدان در باره اهرمن فکر کرد
از فکر اهرمن پشانی یزدان عرق کرد با دست خویش عرق را از پیشانی سترده بر زمین ریخت
گوشت از عرق یزدان بوجود آمد در قدیم زندگانی گوشت اختلاف است بیشتر
سال و کمتر چهل سال نوشته اند بعضی گویند گوشت در بهشت آسمان سه هزار سال گذراند
هزار سال در حل و هزار سال در شور و هزار سال در جزا آنگاه بر زمین آمد و سه هزار سال دیگر گذراند
که عبارت از هزار سال سرطان و رسد و نسله باشد بعد از این سی یا چهل سال با اهرمن جنگیدند
کشته شد و در کیفیت هلاک شدن گوشت اختلاف است بیشتر چنین گفته اند که اهرمن را
پسری بود سنی محرومه گوشت را در بخت اهرمن شکایت یزدان بر یزدان را چون با
اهرمین معاهد بود چاره بجز طرف اری اندید - بنا بر این گوشت اهرمن اختصاص میر اهرمن
گشت بوجهی گویند که گوشت با اهرمن کشتی گرفتن مشغول شدند اهرمن بر گوشت دست
یافت و بر او سوار شد بخوردن او پرداخت و گفتند که ابتدا گوشت را اهرمن خالی بود
و بر دوش او سوار شده بود و او را با طرف جهان میراند اهرمن از گوشت پرسید از چه
قبرسی گفت از جشم اهرمن او را بجانب جشم زد و گوشت را ناگهانی از دوش خود بر زمین افکند
و بر پشت او سوار شد و گفت از کدام طرف بخوردت شروع کنم گفت از طرف زیر میخوام
آمدنی زیبای عالم را سلیم اهرمن بر عکس از طرف سر شروع کرد و بخوردن او مشغول شد چون
بصلب گوشت رسید نطفه گوشت بر خاک ریخت و دو گیاه ریواس در کوه را داد در سینه
از نطفه گوشت سبز شد و در اول ماه نهم از این دو گیاه عصبی بشری آنگاه گردید و در آخر
نهم از حر بویه انسانی پیدایشی مرد که نامش میش بود و دیگری زن که نامش میش

زردشتیان

۱۷۸
 ذوق شتیاف خوارزم این و از مردان دنیا سنجیدند گویند پنجاه سال بدون احتیاج بکل
 شرب گذرانیدند عاقبت اهرمن شکل سپهر مردی بر آنها آشکار گشت و در مقابل آنها
 از بیونمای درختان میخورد پس از خوردن بکل جوانی در آمد مرد و مردانه چون این بزرگوار
 میوه جات برداشتند و در نتیجه بلبات مصائب حرص گرفتار شدند آنگاه با هم ازدواج کردند
 فرزندی بوجود آمد که از شدت حرص او را خوردند پس زنان خداوند محبت او را در آوردن آنها
 افکند و از آن بعبودش شکم زائیده و در هر شکم دختر و پسر متولد میشد که اسامی آنها در کتاب
 اوستا که کتاب ریش است نگاشته شد در شکم هفتم سیامک و فرواک بوجود آمدند و این
 دو با هم ازدواج کرده از آنان هوشنگ پادشاه متولد شد و این اول سلطان دی زمین است
 که بجای جدش کومرث بنشست و برای خود تخت و تاج معین نمود و شهر بابل و شوش را بنا نهاد
 انشاهی جلد اول (ص ۲۵۳) -

تشریح پنج مضمون بودا

در کتاب نور حقیقت چنین مکتوبات قولی است
فصل یازدهم — بودا پیش از این که یاسودیتا گاما
 در طراف بود اینم مثل سایر مذاهب فاساد و فراغات زیادی جمع شده که اگر آنها را
 گذاریم بیسیم مذهب مزبور جنبه تاریخی دارد در قرن ششم قبل از میلاد مسیح طائفه از اینها
 در سمت شرقی شمال هند یعنی در مشرق رودخانه گنگ که واقع بین شهرهای السه آباد و پاتنای
 امروز است سکنی داشته و معروف به ساکیاس بودند در راجه یار سینگا موسوم به سودهانا
 Saddhodana دژش مسافه بسیار بوده است و اولاد ذکور از آنها پیدا شد که موسوم به گاما

Gov-tama گردید که بزبان سانسکریت برهسیدهارنا Siddhartha میگویند
 این شخص دختر عوی خود را که مسافه بسیار Yasodhara و دختر توپرا بود
 Suprabuddha راجه یار سینگا را کلی طائفه هموار بود بعد خود را در دور در سن
 و نه داری پیری شد که موسوم به رهولا گردید گتای مذکور که بعد از او همی شدند پس از تو که پسر
 رهولا از حقوق صغری و ایل و عشیره صرف نظر نموده مصمم برنگ دنیا شد و برای حصول این مقصود
 بمملکت میکاوه که در طرف است و در خانه گنگ واقع و پای تخت آن راجه یار است مهاجرت نمود
 و در نزدیکی آن شهر جھیل در نزد دو نفر غار نشینان بر اهره موسوم به آلا را Alara و او را
 udrala برداشت و پس از تکمیل تحصیل خود شروع بر ریاضت تریک که نفس نمود و مدت شش
 سال مشغول جنگل گردی و تحمل مشقات و سختی بود و در این مدت فقط با شش که مرید او بودند
 مصاحبت داشت تا بالاخره زندگانی مزبور را بیفایده دانسته از آن دست برداشت و در آن
 اعتماد و اعتماد مزیدان از او منتهی و مشا را لیه را فاقد کرامات و خوارق عاداتی دانستند که قبلاً
 با او نسبت میدادند و ولی بالاخره بطلت و تاریکی که از هر طرف او را احاطه نموده بود نوری درخشان
 در روزیک در هشت فرسخی راجه یار درخت بودی که بعد از درخت مقدس ایش منظور گردید
 مگر بیان و تفکر نشسته بود دوره مجادله او با ارواح شریر خاتمه یافت و حل و مسدود رفع تمام
 مشکلات وی را نمود و آن دو حقیقی که با او آشکار شد یکی این بود که آنچه بدرون انسان میرود او را
 نجس نمیکرد و اندک بلکه گفتا و کردار او است که او روح او را پدید میگرداند و دیگر آنکه هر که جان
 در یاد آنرا هلاک سازد یعنی جاده سلامت و آزادی واقع مابین ریاضت و شجوت پرستی است
 و آن نفس کشی و خودداری از عنصر خود پرستی و خودخواهی بوده و حصول بآن در نتیجه قیام سخن

۱۸۰
 جنوات عمومی میباشد. خلاصه بر گنا، معلوم گردید که با همه باید در صلح و صلاح بود و در دنیا
 گوشه نشینی و انزوا را اختیار کرد و قوی برای آنکه نجات دهنده خلق شود و توده را بشاعراه خدا
 برساند ناچار شد که در میان مردم زیست کند یعنی اجتماعی و معاشر باشد و از این پس در چهار
 بارانی سال در جنگل و هاگن Okamek که در چند فرسخی شهر بنارس است شروع به وعظ نمود
 و تعلیمات بکا هنان و براهمه و تارکین دنیا که بدور او جمع شده بودند میداد و هشتاد و باقی سال را
 بگروش در دهات و هضبات و شهرها صرف می نمود با این قصد که آنها یک بو اطره مشغول و دشتی عالم
 نمیتواند بنزد او آیند از درک فیض حضور و تعلیمات او محروم نمانند و همین منوال مدت چهار سال
 از عمر خود را گذرانید تا در سن هشتاد سالگی یعنی در سن ۴۵۵ قبل از میلاد مسیح رحلت کرد
 یادگار و آثار باقی گذارد که بیش از هشتاد جمعیت عالم را بخود مجذوب کرده و هدایت و هدایتی نمود
 نمود که هیچ یک از شاعرین بزرگ عالم مکسبان موفقی نشده اند.

پس از وفات گتا، بو سیله مبلغین شریعت او روحی گرفت و قلی اش که کامل آن بتوسط اسکا
 Asoka شد که در اثر مجاهدش در تریونج بود نیزیم شهرت قسطنطین را در اشعه سیاحت دارد
 داد و پسر چند کپوتار سیس فاتر گرانی بود که در ده سال بعد از آن اسکندر کبیر هندی خود را را
 یا دالی ایالت ماگاداساخته و پس از آنکه از تعرض قوشن یونان بدره کس کمالاً مدافعه و جلوگیری
 نمود متت مهم هندوستان را تحت اطاعت خود در آورد و چون پسرش اسکا در ۳۲۴ قبل از
 میلاد بجای پدر شت مذھب سخی مملکت خود را بود نیزیم قرارداد و پسر خود هیند را برای تبلیغ
 سیلان فرستاد و دخترش سنکاسما Sangha-mitta در سن ۳۵۰ قبل از میلاد
 مجمع از زمان تارک دنیا تشکیل داد و شاخه از درخت مقدس بو sa که گتا، در زمین کهن

حقایق

۱۸۱
 حقایق موفقی شده بود آورده در انوزاداپورا anuradhapura کاشت که امروزه
 قدیمی ترین درخت تاریخی عالم است و قلی فوت اسکا در سال ۵۶۳ قبل از میلاد باعث شد
 که بود نیزیم از اشعه درونی او قلی خود را قطع شود.

بر همینم قدر و قیمت تقوا و حفظ نگاهداری حیات حیوانات را از بود نیزیم به نوشت و قبول آن
 بذلت و محنت طبقات پست خند تخفیف داد و براهمه شخص بود را از تحسیر و شمشاد خند و
 از قرن دوم بعد از میلاد کم کم در هند و برزوال ضعف گذارد و در سنوات ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۰ میلاد
 بودانی تا توسط براهمه تغل رسیده. در قرن دوازدهم که سلطان محمود سبکتگین هندی زنت حفظ
 متعددی بودانی رسمی در هند بودند و امروزه باستانی سیلان و نپل بودانها در هند و ستان
 شل صیو مجا در خطین در اقلیت کوچکی هستند و قلی از طرف دیگر هر چه از هند می شد در کانت
 خارج اشعه پیدا میکرد و مبلغین از هندوستان در قرن اول میلادی چین رفته و در قرن چهارم
 میلادی مذھب سخی چین گردید و مبلغین چین الی شبه جزیره کرد را با این مین در آورده و در
 قرن پنجم توسط مبلغین سیلان بودا نیز مذھب بودانی را پذیرفت و در قرن ششم الی نهم
 آنرا از کره قسباس و بعداً مملکت سیام نیز آنرا قبول کرد و حاضر مذھب بود نیزیم مذھب سخی چین
 (میخوری او کرده و مغولستان و تبت) و ژاپون و قسمتی از هندوستان و تا تارای کالموک شمال
 بحر خزر میباشد و زوی هم زده تها و زار با نصد میون یا هزار کرد بودانی در کره ارض وجود دارد
 اگر شخص گتا، رابعی بر همینم دانیم و سیحیت را نیز چنانچه هده معتقد شده از آن شماریم آنگاه
 میتوانیم بگویم بر همینم مذھب سخی عالم بود و بزرگترین و با نفوذترین شارع دنیا است و چون آن
 هند و نیزیم بود نیزیم و هیوسیت بر تلیت یعنی ضایان شده گانه است میتوان گفت که اکثر خلق عالم
 معتقد

معتقد به تثلیث هستند و اختلاف فقط در اسمی است یعنی مسیحیان ایشان و روح القدس
و هندو با برهما و ویشنو و شیوا خوانند و همان طور که مسیحیان عیسی ایکی از خدايان سه گانه
یعنی این اند بود و اینها گاتا را منظر و شش و ده بیان قرار موهودین که عبارت از سلین و یهودیها با
در اقلیت کوچکی هستند و باید دست آنها یکو صیویان را موهود حساب کرده و هجده به تثلیث را
مخالف توحید نمیدانند اظهار تعصب کرده و حرفشان معقول و منطقی نیست.

بعضی اینها مثل مسیحیان که منقسم مغربی و شرقی یعنی یونانی و رومی شده اند جنوبی و شمالی هم
می شوند و اختلاف آنها در این است که جنوبیها که عبارت از بوداییهای سیلان و سیام بود
و با اسم هینایانا معروفند فقط بسادگی اخلاق گاتا پایبندند و کتابی آنها تری پتیا کایا
پتیا کای سه گانه است در صورتیکه نالیها که عبارتند از اهل کیشور مت و چین و ژاپون و بنام
Mahayana شناخته میشوند دایره دیناتی آنها خیلی وسیع و دارای فرض صعب
سخت و ذی عاقله با اظهار همان لیت خلاقی هستند که گاتا ابراز مینموند.

از شخصی بود از نوشته تاتی در عالم باقی نمانده و تمام تعلیمات او شفاهی بوده که شاگردان و میراث
دی آنها را مرتباً حفظ نموده و بجا نظر خود سپرده بودند و بعداً که لازم شد این تعلیمات تدوین شود
جلسی در راجگیر در ۴۸۳ قبل از میلاد منعقد و محلی نیز از پیشوایان مذهب بودایی در ویلی و بلیس
نومی در تحت ریاست اسکا در پاتا تشکیل و در مجلس اخیر بعضی از کتب بدشتن تعلیمات صحیح
بود شناخته شد که عبارتند از وینایا پتیا کای Vinaya Pitaka که نظامنامه امر بود
و دومی سوترا پتیا کای Sutra Pitaka که حاوی تعریف مختصر و کاملی از مباحث مختلف
بوده و عووم راه دارا یعنی عدالت و تقوی و خیرخواهی و قانندن رهبری میکند و قسمتی از آن

باسم جاتا کا خوانده میشود که حاوی اطلاعات اشخاص مختلفه بوده و شجاعان از نثر سالها را
تخمین بود و اقله را میکند و کتاب سومی معروف به آجیدارا Alkidharma و حاوی احکام
فلسفی است و تمام بزبان پالی میباشد.

و حال مشائخ مذهب برهنه ادا کرد که بزبان سانسکریت است و تعجب اینجاست که تالیفات برهنی
که بزبان سانسکریت میباشد اسکی از بود ایزم نبوده و صحف بودایی که بزبان پالی است از زمان
کتاب و اظهار بی اطلاعی نموده است و تمام پتیا کای سه گانه که کتابی بود اینها است با
حذف کلمات آن کمتر از پنجاه میباشد ولی کتب معتبره زیادی بزبان سانسکریت بر آن نوشته
شده که حاکی از اضافه نمودن و تخصص از بروز مجازات و خوارق حوادث از شخص گاتا است و کتب دیگر
نیز هست که با اندازه دارای خرافات و موهومات است که هیچوجه نمیتوان با آن جنبه تاریخی و حقیقت
داد و بدیهی است شریکیکه دو هزار سال از عمران گذشت و مورد قبول مل مختلفه از وحشی و تمدن
واقع شد طبعا دچار انقلابات و تغییرات شد و در هر سرزمینی صوابی بجزو میگردد و چون منظور ما
از لغت مذهب طریقه است که دارای الکیات باشد و بشر را بسوی رتب خالصی هدایت کند از
این نقطه نظر بود ایزم مذهب نیست برای آنکه بشر را بسوی خدا دعوت و رهبری نمائید و وظیف
انسان را نسبت با او و عملی برای قربانی و کفنه تعیین نمیکند و آنچه مخصوصا از اداء کلمه روح است
نیست و الهه سه گانه آن که بنام دیوا خوانده میشود مثل بشر دستخوش انقلاب فسادند و دارای
همان کیفیات و حالات میباشد و از این رو باید گفت بود ایزم یک رشته اخلاقیات و فلسفه
حیات است و چون مردم بقلیغه انیکه هر مصنوعی رحمانی است و هر معلولی را علتی و باب الاخره
علتی اصلی و اولی در عالم بوده معتقد شده اند لکن الحیات بعضی از ادیان داخل در بود ایزم شده
و در بعضی

و در بعضی مالکیت پرستی و سحر و جادو و گمانگر و مخالف آن بوده توهم با آن گردیده و امروزه بود اینزم حقیقی در سیلان است و در طرف بود اینزم شالی یعنی دیانتا مالی چین تراپون و تبت و پل سحر و جادو و آفانما و عزائم و سنون جمع آمده و خصوصاً مالی تبت معتقد با و هام و خرافات زیاد شده اند -

اخیراً بجای حدت و دام بالا و تسکی Madame Balawotzky و ستر سینت Mr. Sinnet و سیرین تصوفی در اروپا شایع شده که مبلغین آن مدعی هستند سرار و حقایق و پرستی است که مورد قبول مالی تبت است و از اینرو خوانندگان بی باهیت تعلیمات این شرایط نیز هم انطور یک عصبی و فرمودن نیامده هم تا شریعت موسی عم را باطل کنم بلکه تا نام نامی خود را محیی و کمال کنند و اسرار و حقایق دهند و نیز نم داشته و با آن دیانت مخالفت ننموده و ملت قیام براهم بر علیه بود اینها از نقطه نظر الحاد ظاهری و انکار سلسله انساب یا صنوف است که در بودیزم مستتر میباشد یعنی اجراء طبقات ممتازه هند که اشاه بود اینزم راستمن از بین رفتن سیادت و حیثیت خود دیدند بر علیه آن قیام و چون الناس علی دین ملوک کیم بود اینزم از صنوف هند و سنا تقریباً محو شده است گتا ماروج ذقل و انتقال از چنانکه عقیده براهم است تثبیت نمود. در بودیزم بدینی خیر محدود موجود است و آن دیانت انحلال انسان و آنچه در عالم است طبیعت آنها و هوی و هوس حیات را مخرف کننده شخصی از ضعف سرور حقیقی میداند بنا بگفته گتا ماروج و تحت جیاد و زندگانی توهم است و موت بر تغییر و تحویل از یک حالت بحالت دیگری نیست و چاره حقیقت در بودیزم موجود است اول که زندگانی بارنج و تحت همراه است دوم آنکه ملت تحت خویش نفی استموت میباشد سوم آنکه خلاصی از محنت و زحمت در کشتن نفس تحصیل صلح کامل است چهارم آنکه

تحصیل

تحصیل کامل یا نیز و انادرا اعمال هشت اصل است که اجرای چهار اصل آن و نظیفه علوم و چهار دیو محض تا یکین دنیا و میثوایان مذهب میباشد و آنها عبارتند از ایمان پاک - مقاصد صحیح - سخن راست - اعمال درست - زندگانی و بقیث صحیح مانند یک تارک دنیا یا یک رهب - مجاهدت کامل در تحصیل قوانین - تفکر صحیح در تذکر قوانین - افکار صحیح - موصوفع سلسله انساب که رعایت آن بر هر هندوی واجب بوده در نظر گتا ما وقتی نم داشته در نظر او فقط بخوبی و حسن حال بوده بمعقد بوده که روح در اثر مرگ فنانده بلکه نشد دیگر حسب کیفیت اعمال و استحقاق خود دخل میشود و نشد ببد بصوت نبات و حیوان و انسان و خدایان خواهد بود و سرور و لذات نباتی نباتی میوقی بوده و تمام موجودات از محس محدود و ناقص و دچار تغییر و دستخوش هوی و هوس و غصه بوده و استحقاق کمال روح برای همه مردم بهستغای عده که تمیزک شده و بر بند نیز و انابا صلح کامل رسانیده خواهد بود و هر کس که بصورت رنج و غم در این عالم پی برده باید خیر خواهی و محبت ریشیه خود را در هند و فقط در نتیجه انکار نفس و تفکر است که انسان موفق بر در کردن صنف نفس طبیعت بود اینزم اسمی از خلقت و خالق نمیرد و دنیا را حادث نمیداند و از این نقطه نظر و نکات فلسفی موافق مذاق و عقاید مادیون و طبیعیون است -

چون اتانی کردن حیوانات اینها نم داشته فقط حیوانات حال و جنب سنا و نظیفه نیز نم داشته پس نیز خیریت عموم را اول قتل و دم سرق و کذب چهارم شرب خمر تخم استعمال هر چیزی که کوه و خاری و کاست مستی آورد یا کیش و طید باشد و پنج چیریت که از پیشوایان علاوه بر آنها حرم شده است اول خوردن و غیر موقع دوم رقص و فنا و صدا در آوردن آلات موسیقی و حضور در تیاتر و سینما سوم استعمال عطریات چهارم خوردن در روی تخت خواب پنجم اخذ طلا و نقره از مردم و نظیفه مکان

کرنا

که لباس خشن شمی پوشیده و فقط روزی یک مرتبه غذا خورند و تنها این خوراک را باید بپوشند
 کتبی از در باب منازل تحصیل نماید و همچو زانا شالیت جز یک کلمه نداشتند باشند و شب
 زوی بوریالی که در زوی زمین گسترده شده باشد بخوانند. خلاصه آنکه بودا خود را موسی
 سلطنت عدالت میدهند و نظر او چنین میرسد که همه مردم میبایست در دستکار و مفتی و
 پاک قلب باشند و چون تصور نموده است که محفوظ ماندن مردم از وساوس دنیا مشکل است
 از این جهت در تشکیل هیئت راهبان عابدان داد و هر چند که افراد هر مذهب فقیر نموده ولی
 جامعه را از جمع آوری ثروت ممنوع داشته و از این جهت در دنیا مال و کثرت زیاد
 گردیده اند و هر چند ساختن معابد از کرده ولی بودایها از خود تصدق صومعه های زیادی
 بنا نموده و مخصوصاً در بوم صومعه خانقاها متعدد دید میشود که برخی از آنها کتب خانه و مدرسه
 و متجاوز از سی هزار رهب در پای تخت بودا وجود دارند که بالباس نزد مندرس خود کار بست
 بر کتب خانه باز کرده و با برنج و دهی دیوه جاتی که باین مجموع میکنند اعاشه و گذران مینمایند
 و در کتاب **Far off** در خصوص بودا تفصیلی مسطور است که ترجمه
 بفارسی از این قرار است: **صومعه** در ایامیکه کفینوس متولد شده بود و در چین نشو و نما نمود
 پادشاه که میکا نام داشت فرزند گیانه ای داشت و نسبت باو محبت زیادی ابراز نمود
 این پسر چندان تحصیل علم و دانش یابی و مشتاق بود که پیشوایان دین پیشگی کی کرده میگفتند
 او را از شدت صفای قلب و کثرت انقطاع حجت و تاج علاقه تی نخواهد بود تا رکن دنیا خواهد
 شد و از جهان چشم خواهد پوشید پادشاه از شنیدن این سخن بسیار غمگین گشت بالآخره
 فکری اندیشه فطری جعل کرد در میان باغی زینا ساخته شده بود از برای پسر همیا ساخت و جدا
 بسینا

بسینا و روزی بر پیشانی و خران نیبا و حیل و از هر گونه وسایل عیش و نوش فراغ ساخته پس
 یگانه خود را در آن قصر سکونت بخشید و ارتباط او را با عالم خارج از قصر کلی موقوف رحمت
 یکروز سکیمای جوان بقصد تفریح با یک تن از خواص جاگران بنجارج قصر سواری عزیمت نمود
 ناگهان شاهزاده مردی را دید که با قامتی خمیده و دستهای لرزان در میان راه روان است
 شاهزاده از نوکر خود پرسید این موجود چیست و این شخص کجاست؟ نوکر جواب داد و الاغسر تا
 این مرد پیری است که ستر صد مرگ نزدیک گشته شاهنوز جوانید لکن پدر و مادرش پسرند
 و یک شاهزاده بنجارج قصر توجه نمود در اشای راه بمرد صمی را وید و از حال او پرسید چون پیا
 واقع را با و گفتند بی اندازه عمر زن و دشناک شد. سوین روز که در خارج قصر را میسیر بود
 شخصی را دید که جمعی بر تختی بنهاده برین میکشانند چون پرسید گفتند مرده است که عمر خود
 بپایان برده روز چهارم شاهزاده در پیش از جهان گذشته را مشاهده نمود و از او جوابی
 احوال شد چون سخنان او را شنید دل از دنیا برید در همان شب شاهزاده تصمیم گرفت که از جهان
 صرف نظر نماید و او را با جهانیان گذارد. راهی طلبید که از محنت برهد و از فنا و مرگ رهایی
 یابد نه تنها خود را باین موهبت رساند بلکه کوشش کند تا سایرین را هم از این کاس ضعیبی
 بخش سکیمای جوان تصمیم خویش را انجام داد هر چه خواستند او را از این خیال منصرف سازد
 در جواب گفت. من از سلطنت عالم خاک بیزارم آنچه را من طالب علم و عرفان و حیات
 جاویدان است که معنی کلمه (بودا) است از آن بعد شاهزاده با هم بود معروف شد. بیانات
 و تقابلی از وی باید کار است از جمله فرموده (تمام مردم بی خواسته پنداشند)
 بعد شرحی در باره علل و اسباب بدبختی جهانیان بیان میکند و راه وصول بحیات بدی را نشان
 میدهد

بیدار می نماید اگر مردم دنیا بصفت سنده آراسته شوند با مالک از این بدبختی نجات یابند
 از جمله تعالیم بودا (منع بت پرستی و رفع عدم تساوی از بین طبقات مختلفه الهی هندوستان)
 گویند بودا قنای قابل بوده یعنی معتقد بوده است که مردم پس از مردن در بدن حیوانات مشغول
 میشوند و از این جهت سفارش بسیار کرده که مردم پس از از آن حیوانات برکنار باشند و از
 کشتن آن احترام نمایند **مقصداصلی بودای آن است که در دو مشقت را از عالم برادر
 از جمله تعالیم او این است که مینفواید (از قتل و کذب و زوی و باوه نوشی اجتناب نماید
 نسبت بهیچ کس هداوت نورزید با همه مهربان باشید با شجاعت و حکمت رفتار کنید و تنبیه
 و حریم در هر کاری اقدم نمانید) بودا در یک مکان ساکن نبود و پیوسته سیار سفر مینمود
 و مردم را پند و موعظه میداد اول رفقای خود را هدایت نمود و بعد دیگران را راهنمایی کرد هر چند
 شاگرد بود ولی در لباس فقر و فقر زنگانی مینمود و بر زمین ان علفانی نهشت و پیوسته
 بد بوئی فقر اهمیت میگذاشت در دهه دعوت و ۴۵ سال طول کشید آخر کار در ۸۰
 سالگی وفات یافت آخرین گفتار او این است (همه چیز فانی و در گذر است) صد سال
 پس از وفاتش مردم پرستش را اقدم نمودند حتی اصحاب و ولید او را نیز پرستش میکردند خود او
 (سکیا بودا) و پیروان و ولیدش را (فدیسین) نام نهادند در حکمت چین بودا را
 فوتو **foto** یا **فو** **فو** مینامند و قدیسین را **پوفا** **Poosa**
 یا **لوهان** **lhan** میگویند... بودا ایشان مدعی هستند که فضیلت و نیکی
 دوست یارانند لکن آنچه باها مذهب عبارت از دعا های مختصر است که خوانند این ها با بعضی تنظیم
 شده که خوانندگان معنی او را نمیفهمند لکن خوانندگان او را سبب آمرزش میشمارند. اغلب آنها**

سحر اوست گرفته بزرگ میشوند سحر های آنها شبیه سحر های ذوق کاتولیک است
 بودا اینها مانند سیحان کاتولیک در هنگام عبادت شمع روشن میکنند و بخور میوزند
 و برای اموات دعا میخوانند پیشوایان دینی نیز دارند پیشوایان میگویند روح انسان پس از وفات
 از بدن بدن دیگر داخل میشود پیشوایان بودایی خیلی مکار و میزند و با انواع مختلف از برای
 استفاده میکنند سالی یک مرتبه مردم را وادار میکنند که ارواح را همانی کنند میگویند ارواح
 بد عاقلان کا فادفع نشده گرسنه هستند باید از آنها ضیافت کرد میزهای متعددی میکنند ظرفهای
 غذا میکنند که ارواح از آنها بخورند پیشوایان میگویند ارواح میمانند روح غذا را میخورند
 و تشنگی ضیافت ارواح پایان میرسد قسمتی از غذا را به پیشوایان میدهند و بقیه را بجانها میسپزند
طوقه دیگری که برای خیرات ارواح معمول است سوزاندن کاغذ های طلایی و نقره است
 از این کاغذ با لبای کوچکی درست میکنند خانه های کوچک میسازند و میوزانند که بزرگان
 برسد... پیشوایان بودایی لباس زرد رنگ یا خاکستری میپوشند و سر خود را میباشند
 عده تابعین بودا ۱۳۵ میلیون نفر است و از دو هزار سال قبل تا کنون باقیست
 در صفحه ۱۳۵ میگوید چنانچه گفتیم بودا در هند ظاهر شد و سبب اصلی نفوذ این مذهب
 در حکمت چین از این قرار است در حدود ۱۰۰ سال بعد از میلاد مسیح یکی از امپراتور ها
 چین در یکی از کت کنفوسیوس این مطلب را یافت که فرموده: **مقدن حقیقی در عین
 ظاهر خواهد شد** امپراتور در این خصوص بسیار فکر کرد و بعد از چندی در باره این معنی
 مطالبی را در رویاهم مشاهده نمود در نتیجه دو نفر از خواص مقرب خود را مبعوث فرستاد تا از هند
 حقیقی و آیین وی خبری بدست آورند آن دو نفر روانه شدند و چون به هند رسیدند آن دو
 بودا

بوجود آید و شش انگلی یافتند و عده فی بسیار از پیروان او را شهادت نمودند پس زان بحین
 برگشته و کتابیکه حاوی شرح حال و تعالیم بود با خود آورده با سیرا طور و او را از آن بعد
 این بود که در چین پیشرفت عجیبی کردی... در صفحه ۵۹۹ میگوید:
 ژاپونیا عموماً از پیروان بود هتند بودا در مالک مختلفه با اسمی مختلفه نامیده میشود
 در چین او را فوتو *foto* یا فو *fu* یانند در یونان و سیام را بود
 گاما *gautama* تغییر میکنند در ژاپون بودا را *Amida*
 و در چین بودا را بوش بودو *Butsudo* یا بو *bu*
 مینامند... مذهب قدیم ژاپونیا در وقت شینتو *Shinto* بوده است
 لکن حالیه ژاپونیا کیش قدیم را ترک گفته و به پستی بودا پرداختند.

بجز شعاع پنجم کفنیوس چینی

در کتاب *far off* صفحه ۱۵ بعد شری گناشته که خلاصه آن فارسی چنین است
 سابقاً گفتیم که چینیا اسوات خود را میپرستند آیا چه کسی آنها را با این کار رهنمایی کرد؟
 راهنای آنها با عمل کفنیوس است که در تمام قبل از این ایام نیز سیه است در روزگار زندگانی
 او بعد از قانون گذار معروف یونان یعنی سولون *Solon* حکیم است بعبانیت دیگر
 زمان زندگانی او قبل از ایام مراجعت یهود از اسیری بابل با نفی مقدسه است که حکم سیزده
 خلاصی یافتند این کفنیوس *Kung* کنگ فوتز *Kung fu-tse*
 است که معنی آن معلم و مربی است اسمی کفنیوس در نهایت تعظیم و تقدیس در ژاپونیا
 تلقی میشود تا آن درجه که کسی حق ندارد نام او را در زبان بیاورد و شایسته شخصی بسیار حکیم بود و در آن

صداوت صفت گوشه خلوت تھا فکر میرودخت و مانند سایر اطفال با بازی و تفریح توجی شد
 در چهارده سالگی بمطالعه کتب از کتب قدیم پرداخت گویند این کتب پس از حضرت نوح
 نوشته شده بود و مستی از وصایای نوح نبی که فرزندان خود فرموده بود در این کتب ذکر شده بود
 هر که این چنین کرد آن ایام گرفتار جهالت و نادانی بود و بجهت کفنیوس در خارج ترقی نمود
 کرد و عده فی از نفوس در سلک شاگردان می درآمد و با او از شهری شهری میرفتند غالباً
 آنها را میدیدند که در زیر درختی جمع شده سخنان کفنیوس گوش میدهند که کفنیوس خیلی بلند
 بوده ریش سیاه درازی داشت و پیشانی زیبای بلند او جلب نظر میکرد گویند نامی کفنیوس
 بحکومت شهری برقرار شد تمام مردم در ظل یافت و بخوشی و راهی میزیستند لکن شاهزاده یک کفنیوس
 در خدمت او بود و بیضاج می خورد و فرقیه تر شو و بر طبل شد کفنیوس چون چنین میدید
 کار کشید و غارت کرد این مرد بزرگوار خدات زیادی چینیها کرد و آنها را بمدارج کمال درآمده
 مادی رهنمایی فرمود خود او میگوید که در باره عالم بعد چینی میدانم که در آنجا حرام بود
 تکیه زیادی فرموده گویند چینی تعلیم داد که با پدرش از مرگ والدین بر پرستش آنها پردخت
 ثروتندان و دروناً با کفنیوس مخالفت کردند در هنگام مرگ پسران خود گفت پادشاه
 از پیروی بیضاج من خودداری کردند بنابراین در زندگانی من نتوانی نیست بهترین است
 از این جهان بروم کفنیوس پس از مرگش در بین چینیها خیلی محترم شد تا آن درجه که بر پرستش
 او قیام نمودند و هزار سال از دوره او میگذرد و در هر یک از شهرهای بزرگ سعادی بنام او
 ساخته شده و در ملک چین قریب و هزار معبد است که در هر سال عده زیادی از حیوانات را نام
 کفنیوس قربانی میکنند هر طفل که اول بار در دنیا دیده شود در حال تصور کفنیوس تعظیم میکند

تصویر او در دیوار اطاعتی در رسد و بخت شده سردانی نیز با اسم او بخوانند از جمله سردیست که ترجمه اش این است: *...*

کفنیوس کفنیوس قدر بزرگ کفنیوس قتل از کفنیوس هرگز کفنیوس می نماند
بعد از کفنیوس هرگز کفنیوس نخواهد کفنیوس کفنیوس قدر بزرگ کفنیوس
نمود کفنیوس در قلوب دم بشیر از جمع خلافت جهان است هر روز صبح با اسم او بخورای
معطر می خوانند اعتبار کفنیوس من هزاران هزار هستند که نهایت احترام در باره آنها جاری شود
هر فردی از آنها در میان مردمان کنگ *Kung* یا *Duke* نامیده می شود
ابوالفضل در کتاب لغز میفرماید **ص** *...* قولی در بیان بودی قیامت و این دین
من حیث العدد اعظم ارباب موجود است و آن یانت اهل چین و ایامان و بعضی مالک تبار
شرق ارضی است و عدد ارباب این یانت تقریباً ۵۰ میلیون است و بوی بسیار معقدند که اول آنها
که در ارض موجود شد بوی است و او سبب هار عالم در تشارنگ است و نزد ایشان ذکری
از آدم و حوا و طوفان نوح و امثال اینست و آخرین شاعری که در این یانت قیام نمود کفنیوس
شاعر صبی است و او معاصر فرزای کا هن جبری و کورش می می همین ملک عظیم ایرانی بود که
او را ایسان فرناوی و انگلیسی ترجمه نموده و خلافت او را پاشرایع او بر او احسین نموده اند بلکه
چنانکه طبرون فرناوی در جزائی کبیر خود نوشته بعضی شرایع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح
داده اند و این ملک صورتی مثل کابردین خود را در معابد میگذارد و محترم میدارند و آنتهی *...*
در کتاب **نور حقیقت** مطهرت **قولی**: **مقاله** *...* کافنیوس *...* نیز میفرماید
کنگه و تو کنگه و تو کرده و زندگانی ساده و خالی از حوادث برجسته داشته از سر بازی موسوم
به شوکنگه

به شوکنگه و مادری سماءه بین چینکنگه *Yen-ching-tyai* در نایجه لو که قسمتی از ایالت
شنگ تنگ چین میباشد و سنه ۵۰۰ قبل از میلاد متولد و بقراریکه میگویند دود تا هتل او
بجای گذشته زیرا مثل سقراط فیلسوف یونانی عیالی با اخلاق داشته و چون یکت پرود و دختر
از او پیدا نموده مزار آنها را طلاق داده و باقی عمر را تجرد گذرانید است این شخص نظرش اصلاح
ملکت و رفع فو قش طرز حکومت دوره خود بوده و مثل سوغیت و سقراط که در قرن بعد آن ظاهر
گردید بد بارهای و ایامان چین رفته و مخصوصش جای دادن افکار خود در سفر حکام و ولات بوده و
چندین مرید داشته که گفته ای او را آموخته و با شادمان میروند و ملاقات او با شوکر که شرح
آن در فصل بعد میاید همان معروفیت ملاقات است که زیاد و یوشن فیلسوف یونانی را دارد و *...*
در سنه ۵۰۰ قبل از میلاد کنگه تو یا کفنیوس که لایتین آن است قاضی و مخفی شنگتو کی از ایالات
چین شد و در اثر تیر و سیست او و جنود جنایات تعقیب یافت و مشغ در قاه مردم زیاد گشت از این
ولایت چین با وجود برند و چون دو ک تنگ مساعدت خود را در باطن از وی دریغ داشت مزار او
بجور استغفا از شغل خود گردید و مدت چهارده سال در مسافرت و غربت بسر برد و پس از آن مرگت
بوطن خود یعنی **لوان** نمود و هر چند در زندگانی او طمان محترم میزیست ولی مرجع شغلی واقع نگردید تا
سنه ۳۷۸ قبل از میلاد وفات نمود *...*

اگر چه کنگه کافنیوس و نه زندگانی را بطبی گذرانید و بمرام خود مکرر نامل میشد و پس از فوتش
نام و شمار او بزرگ و قبرش در شنگ تنگ زیارتگاه عموم گردید و با اندازه محبوبه عالی چین شد
که در هر شهری معبدی برای ستایشش ساختند و امروزه نام او زیستاج و ایامان و امیر طورای چین
و اولاد او آنها دس که بنام کنگ خوانده میشوند پس از خانواده سلطنتی اولین در جردار احترام دارند *...*

تکلیف است کما فی شیا نیز عبارت است از آنکه توسط حواریون بلا فصل کما کفوت نوشته شده و حکای از تاریخ زندگانی و سرگذشت او است و تا هیومنی تعلیمات عالی و چونک یونان که تصور جمعی توسط پیرش ترنسوی Tage-oye نوشته شده است و خود کما کفوت کتب یکلیک (تجیرات) شیکینک (تصدیق) شولیک (تاریخ) را تصنیف نموده در کتاب غیر تجیرت زیادی از دولت سلطنت یو و جانشین شون که در سنه ۱۲۵۵ قبل از میلاد مسیح در چین سلطنت نموده اند کرده و بعد از آنجا بنا بکارش او سلطنت بسلسله موسوم بر تانگ (در سنه ۱۲۶۵ قبل از میلاد) رسید و پس رفورتر یا مصدق بزرگ یعنی دو مللا (در سنه ۱۳۱۲ قبل از میلاد) ظهور نموده و از آن تاریخ او صلح و بجزای گذارده تا بزمان او رسید است و ضمناً شرحی از تمام حکومت نو قس دوره خود ذکر نماید که کتاب مزبور با کتاب سکنز که توسط منیسوس Menciaeus نوشته شد است کتب کلاسیک مدارس چین و اساس معارف آن مملکت و دستور زندگانی برای چینیا است منیسوس فوق الذکر یکی از متعلمین مذهب کما کفوت است که در سنه ۳۷۱ قبل از میلاد متولد شده و مخصوصاً ایجاد تعلیمات حقیقی و روح شریعت کما کفوت بوده است -
 اختلاف انداز آریان و مغول از اختلاف بین بودیزم و کما کفوت شیا نیزم انگار میگردد براهه توجهی بتاریخ گذشته و استعداد تحصیل علوم طبیعی را فاقه نژاد مغول استعداد قیاس و تصور نژاد و طبیعت آنها اندمال و مقاصدی اتولید نمیکند که باعث ترقی و تعالی شود بلکه نژادی هستند خود خواه و خود پسند لذا هیچگاه برای تقلید از خارج حاضر نیستند و نظراً آنجا بجزایست که مباحث فوری و آنی از آن بدست میاید و بواسطه این حالت است که کما کفوت تمام مری عالم روحاً کتب کرده کما کفوت ترجمه و تفسیری بمذهب کمی چین نموده و در واقع تائیس شریعتی نگارده است
 این فیلیوف

این فیلیوف وجود خالق را در عالم بنام شنکه قائل و پرستش و را از وظایف چهارم کرده است و مردم را بتکریم ارواح توصیه کرده ولی امر کار و دوری از آنها را لازم شمرده و ناز و دهان و حسرت را بگناه را بیفایده و غیر ضروری و خدا را پدر و مربی و حامی برای مخلوق دانسته است و همان نظریاتی که امپراطور ملزم بقربانی کردن برای خدا بوده اند در صا جان مناصب عالیه فرض شمرده که نور خود بعالم ارواح یعنی نمایان کونها رود و خانه نادر یا با و غیره تقدیم هدایا و قربانیا نمایند مقصود همینه کما کفوت را ایجاد و بهبودی در وضع زندگانی انسانی چین بوده و دفع فقر و محنت و جمل امور را منوط بجرای قوانین و حصول دوره سلطنت یو و شون دود ۱۳۱۲ دانسته است و کما کفوت میتوان گفت مثالی از خود قانونی ارائه داده و خطا فوس گذشتہ را اخذ کرده و بهترش کرده دانش و تقوای سابق بوده است بنا بکلمه کما کفوت یوس انسان بلهیت و عظمت پاک بدینا سیادت علی قابل تصنیع و فساد است و حکم آبن لالی را دارد که از چشمه خارج و کلی بعد آگوده بکثافت میشود و غیره او استعداد مردم برای راستی کم است و انسان جایز خطاست لذا برای مردم پیشوایان نورانی لازم دانسته و مخصوصاً صا جان مناصب عالیه و زمانه از ان امور است را ملزم بدانشین اخلاق بکوه قفا پسندیده کرده تا مرجع تقلید واقع گردند و اعمال و کردارشان سر مشق برای سایرین شود و از گفته ها او است که سلاطین میبایستی غم خردیت خورند و رعایا نیز غمخواران این پند را که هر چه بخورد غمخسندی است پسند شیوه و روش زندگانی قرار دهند تا مملکت آنها آباد و خودشان در صلح و درگاه دولت نمایند و اگر سلطان فکر رعایا نباشد و پیشه خود را علم قرار دهد بالطبع رعیت هم مثل او شده و حکومت او دوم نخواهد داشت و همین تعلیمات شرفی برای کما کفوت را ایجاد و بهجت تمام امپراطور را در چین نموده و باعث شد است که رعیت هستی خود را از سلطان بسینله و سلاطین عزت و دولت ملزم را از خود دانستند

۱۹۵
و آنچه در چند در چین تمام بر طبقه طباطبائی گران و تغییر رژیم زیاد واقع شده ولی تا ما با پیش
و بدون خود نیز در صورت گرفته است -

کامکفوتر هر چند تمام مردم را خوب با طربت میگردانند ولی معتقدند است که در عالم اشخاص
که از کلیه سیئات سر او جانز تمام اطلاعات و معلومات تقوا هستند ظاهر میشوند که قابل شنیدن
و عقیده خلق آن و بزعم چینیها سیزده نفر از این قبیل با شنشای کامکفوسوس (در سنوات
۱۸۵۵ میلادی) در جهان ظاهر شدند و این باید داشت که کامکفوتر
فردی در عالم و صاحب کامکفوسوس بوده است این شخص در سخای اخلاقی خوب علت خود را
که عبارت از نیکو کاری و راستی در قول و کردار و صفای طبیعت و ایثار و عهد و انجام وظیفه و
یا قوم و اقارب را از نبودت و دوستی نیست سخن و اطاعت کردن حکمرانان و پدر و برادر و شوهر
و زحمات باشد ولی کامکفوتر و قبیله زمان گذشته و فقط آنها را در دوره مادری مردم با حرا از کرب
نموده و تعداد درجات طلاق را مباح دانسته است و چون کامکفوسوس فرض صفت و مشکل از پیران
خود طلبید اخلاق و تعلیمات او مورد قبول طبقات مختلفه چین گردیده است -

۱۹۶
و نیز فضل چهار فصل است نویسنده را شریعت لیو تو - هر چند ظهور شخصی در
چین نام لیو تو Kao-tze نمونک مذابیت ولی اسنادی دلالت بر پیدایش
چین شخصی از پیر و اور جوان در ناحیه کوه Ru ایالت Honan چین در آن
ششم قبل از میلاد میکند و چنانکه گفته اند قریب سی سال پس از کامکفوتر و چون رسیدن
یکی از دربارهای چین بوده آنرا نیز و چون وقوع ملاقات کمکفوسوس را با او قبول نمود
چنانکه میگوید لیو تو زلفه و افکار کامکفوتر را پذیرفته و گفته های او را رد و استناد نموده است

در ایام

در ایام حکومت و پیری لیو تو - عمل خود را در بار ترک و پس از سپردن کتاب خود به مرشدان
و گفتن وصایای خود صحبت غربی چین مسافرت نموده و در آنجا ناپدید گشته است و فقط
نسل پنجم او اطلاعاتی در دست است در صورتیکه اولاد کامکفوتر هنوز در چین سرشناس از ذوات
خود تفاوت میکند و خلاق این و فیلوف چینی را ثابت میکند -
صفتی از گفته های لیو تو از زلفه بر اهدا خود شده ولی تعلیمات اخلاقیش از نو و او بوده و در این
صفت مبتکر است و این شباهت قاعی بمنزجات تو را دارد که متواتر که گفته یعنی با تو
از زلفه صفت و پیدایش عالم بوسیله خدا و از نیستی هستی آوردن موجودات بحث میکند و بنا
بمنزجات آن دوباره عالم بپیشی بر تو اهدا گشته و چون ابتدا یعنی تسبیح و آنجا یعنی صفت
هستی عدم است بنا بر این عدم بر او وجود است و همین طریق ترک او وجود ترک نفس پندیده
از خود خواهی و خود پرستی است و چون وجود از نیستی است - لذا نیستی طبیعت قانون است
و در تحقیق بر حلا اطلاق این عقاید باره اخلاقی است که تعلیمات لیو تو در حالت صفت و تو را
در کتب است لیو تو اما شریعت یعنی مرجع و مرجع طلب فیلوفان است و میگوید صفت و اطلاق
حکمت شیخ جمع کردن تو را نیز و طبع و جلالت و علاج این در بار ترک نفس و حکومت با یکی
اولی بنامید و انسان میبایستی با با یکی و صفاتی طبیعی در میت نماید و عقوبت خود را پاک نگاه دارد
چنانکه طبیعت آنرا ایجاد نموده و بعضی از او حکم موجب تاریکی خرد و وی عقب گردیده است و طبیعت
طبیعی از این بر او معلوم است و هر از این اوجب بجزترین سلاطین آنانند که در واقع با شنند و
مندی و حال و جبر است از خود ظاهر کنند بلکه ناصح و قرون باشند -
لیو تو کامکفوتر فی نفس الامر شارع نبودند و وی برای مردم نیامورده و اینرا تعلیمات خود را

و عقاید

اخلاق و فلسفه و سیاست نموده تجید از تقوی حسن اخلاق گذشتگان نموده و سعی داشته اند
 که در زمان خود را نیز مثل مردان ادوار قبل ببینند و هر دو معتقد بوده اند که بشر طبیعتاً خوب دنیا
 میاید و راه او برای خوبی و خیر مستعد است یعنی پیشوا و مقدای خوب برایش لازم است و یکی
 فرق بین آنها این است که لوتز بجز دو گوشه نشین بود و مفاسد اخلاقی و اجتماعی را از نهایت
 و سعی و دودگی میدانسته و کفایت او در گم تشکیلات با از روی علم و دانش بمنزله دفع فاسد باشد
 قلمداد نموده در صورتیکه کانکفو تر شخص در باری و نفاست و علاقه مندی بجاست با امر او صاحبان
 مناصب عالی بوده و بیشتر بر اسم و آداب هیئت میگذاشته و نظرش باطن امور و حقایق بوده و در
 عرض صمیمت و احساسات درونی تو جوش بظاهر و اعمال بوده و برتری فلسفه لوتز ب فلسفه کانکفو تر
 از آن جهت لوتز که ذیبا ذکر میشود هلوید است اولی آنکه اعمال دیگران را قصاصت نکند و در آنکه
 بشناختن خود رضی باشد و سوز آنکه در عرض دیگری خوبی نکند -

تجلیات کانکفو تر ایجاب حسن و طین پرستی در مردم میکند در صورتیکه مردم لوتز طبیعت را دشمن دارد
 زیرا اساس آن بر نفس کشی و عدم شخص است در قرن چهارم قبل از میلاد جوا نکتر - *Chwang-tse*
 - چیزهایی شبیه تعلیمات لوتز اظهار نمود این شخص مدعی بود که سعی و کوشش
 بشر در دوره زندگی فقط داخله در امر طبیعت است و تلاش برای حیات و وقت معینین در وضع
 قوانین و مجاهدت آنها در سایر مراتب جز تقصیر عمر چیز دیگری نبوده و بنان را از طریق راهیکه برآ
 آن افزوده شد و منحرف نمایند تو نیزم معمولی تبدیل بعلاقه مندی بستاره شناسی و کیمیاگری یعنی
 تعیین آثار نجوم و حرکات آنها در زندگی جامعه و افراد و تبدیل نظرات بطلان گردید و چونی معنی
 سخاوت لوتز را نفی میکنند لذا بفرقی تحصیل گناه حیات جاودانی و سنگ لوتز افتادند تا بوسیله

از معرک زنده خلاصی یابند و گاه همان و پیشوایان این طریق بطلب توجه سلاطین را در اجزای
 عوالت خود نموده و بزرگترین حامی آنها شیوه وانگنگ - *che H-Wang-te* بود
 که بر روی زمین تمام طبقات چین با استثنای توتسیتها نمود -

در قرن دوم میلادی که مذهب بودائی در چین منتشر شد فلسفه و اخلاقیات کانکفو تر نیز با آن
 هم گشت و در قرن پنجم میلادی تو نیزم بودا نیزم هر دو توسط امپراطوری چین بر سبت شناخته
 شد و حکومت با کونیه با علی رغم بودا ایجاد برای استا بعین لوتز خفته شد و یکی از آن بعضی از
 سلاطین مروج تو نیزم و برخی بر علیه آن بودند در قرن ششم تشکیلات تو نیزم شروع شد و در
 کتاب یکی موسوم به کان یینگ پن - *Kan-ying-pen* یعنی جزا و پاداش و دیگری
 یین شی ون - *Yin-chi Wan* یعنی برکات سری که هر دو حاوی دروسی اخلاقی بطریق ضرب
 مثل است ترویج اشاعه یافت -

در دست آلیات همدیه لوتز نیز مثل بودا بر تثلیث بوده و آنکه آن چهار تن از یوه ونگ شنکته
Yuh-hwang-shang-te خدای اعظم و کوانته *Kwan-te* خدای
 جنگ و شانگ *Wan-chang* خدای ادبیت -
 خلاصه آنکه تو نیزم که شرح آن داده شد امروز در چین است اول و مخصوصاً در میان طبقات پست
 مورد قبول است و یکی این نکته را نباید از نظر دور داشت که مذهب سخی چین بود نیزم است و فلسفه
 لوتز و لوتز نیز طرف توجه عمده است -

فصل پانزدهم
 در شناسیدن تو نیزم و مذهب قدیم ژاپون

۲۰۰
در اوصل قرن ششم میلادی که بود این سیزم از که شروع باشاد و سرایت در ژاپون کرد و چند
کسی آن مملکت شیونو یعنی طریقه ارواح خوانده میشد که اسان بر پرستش طبع اجزا
قرار گرفته بود و هر چند را پونجا معتقد بودند خدای عظیم ابدی بوده ولی قوای طبیعت را
که مظاهر او دانسته اند نیز پرستش کرده و معتقد نشده بعد از موت که در آن اسان با دین
و کثیر احوال خود میرسد بوده اند و چون پرستش جدا و نیاکان باز حصول همه شیونو نیز است
از آنم و حسن وطن پرستی شدیدی در ژاپونجا بوجود آمده است -

شیونو نیز هر خالق مملکت ژاپون را بنام ایراناچی میخواند که چشم چپا و رتبا نوع آفتاب
مولوم به اما ترا سو ama-terasu پیداشده که بعد از هنوز در آیین بر پا و زیارتگاه عمده است
و ابالی ژاپون معتقدند که از این که نیم خدایان و شجاعان پیداشده و در مدت هزاران سال در زمین
سلطنت نموده اند تا آنکه یکی از آنها که شمل تمام داده و بر تبه انانی رسید در ژاپون (دو سه
سال قبل از میلاد) ظاهر و با هم جیوتو Jiomu Tenno شروع حکومت کرده است و در واقع
ارواح این سلاطین و شجاعان موهومند که سوره و تکریم و تعظیم ابالی ژاپون بوده و میباشد کنسین
ژاپون در از منظر تصور میکردند و سلطان آنها از نسل همین خدایان اند و از این نقطه نظر
هیکاد و مقدس بوده و در مظاهر میگردید و بعضی است که بعد از اسان این اصول باشد و از
که معتقدات سایر مذاهب نیز داخل آن شود و از این جهت اغلب از ژاپونجا مذهب بود و او طریقه
شیونو نیز هر اوستا پذیرفته و گفته هر دو شریعت در معبد واحد با در فراموشی و انجام کالیف دی
خود میرداند -

۱۸۵۲ میلادی عارضی که از زور و اجانب مملکت ژاپون میشد تخفیف یافت و در نتیجه
انقلاب

انقلاب بزرگ ژاپون بر علیه ریس کل قومی و مستفیدین نظر بانیکه بود اینم مذهب طرف توجه
آنها بود شیونو نیز مذهب سی مملکت شناخته شد و بود اینم و شیونو نیز مذهب که توأم و مخلوط
شده بودند از یکدیگر بر سو او مجزا شده و برای هر یک معابد مخصوص بنا گردید ولی با سخنان ممتنا
شیونو نیز مذهب از خزانه دولت مساعد میشد که بعد ما موقوف گردید و از تاریخ ۱۸۹۲ میلادی
شیونو نیز مذهب از جنبه مذهبی خود در انظار عاری و فقط آداب و رسوم آن برای حفظ ملت و روح
وطن پرستی که در برابر آن نگاهداری شد -

صحن شیونو نیز مذهب مرسوم به کجی که است که بزبان ژاپونی نوشته است قدیم معنی میدهد و
حادی فاضله و احادیث و آیات راجع به اصول شیونو نیز مذهب و قوانین ملی آن است. این مذهب در
اطراف فیکاد و در لازم بیشتر دولتی در تحذیب اخلاق تاثیر میگذارد زیرا موهوم و تبلیغ به نیکوکاری عبادت
بطور اجتماع در آن مرسوم معمول میباشد فقط روحانیون و کهنه روزی و مرتبه تقدیمی خود را آورده بوسی
قرار میدهند و شروع بخواندن دینچه تفرزه نموده خارج میشوند و سون هر یک منفرقا بعد از نماز و سون بعد از نماز
که بواسطه آنند اگر معبود خردار گشته حاضر شود پس هر چه در تقدیمی آورده در آنجا میگذازند و در حال نشستن
که علامت ختم زیارت خارج میشوند و بعضی اوقات شیونو نیز مذهبها را پس Ise برای زیارت بعد از نماز
آفتاب قدر پس از رحلت بخانه بخمال خود ثوابیکه یا بوسیله تحصیل نموده در معبدیکه بنام آن که در شهر خود باشد
در روی لوحی که اسامی خدایان و شجاعان و امیران و سلف آن ثبت است قرار میدهند خلاصه آنکه شیونو
در ژاپون و بصفت است اتفاقا جایشان آن یکی از مذاهب مثل بوالی و صیوت میت بکر بیدینی الحاد است
و در اطلالات هفتگی چنین مرسوم است: گفتو سوسون عالم و فیلسوف چچی
(شوه یا یک عهد) فرما (تو) که از شما من منصفه کشور (و) قسمی از ناجیه (شانتوکن) کنونی در

سرزمین آسمانی چین بود چند خرد داشت و همین جهت آرزوی این بود که خداوند پیری بدو عطا فرماید که جانشین وی شود و بدین سبب در میانگی باد و شیشه جوانی ازدواج کرد -
 (چایکت سای) زن دوم وی در سال ۵۵۱ یا ۵۵۵ قبل از میلاد مسیح درون غاری پیری برای او بار آورد که بنام (کنفوسیوس) مشهور است - در افسانه ای چینی آمده است که پسران تولد این کودک حویان بر در غار نگاهبانی مشغول شدند و مادرش هنگام تنبلی و تلوازی شنید و ندانی گوشش رسید که (آسمان از تولد پسر مقدس تو بجزکت درانگه است و هنگامی سوزونی بزین میفرستد) در اوی بدن کودک علامتی دیدمشد و نوشته شده بود که وی عیاش و اصول جدیدی بوجود خواهد آورد در کف غار نیز چشمشانی سر شود -

کنفوسیوس در شهر (کوه فیو) در شمال چین قدم برصه وجود گذشت اصل و نسب با فرزند خانان (شاکت) که پیش از هزار سال بر چین حکومت کرده و در سال ۱۱۲۵ قبل از میلاد منقرض شده بوده می رسید - هنگامیکه وی تولد یافت حرج و مرج بر سر زمین آسمانی چین حکمفرما بود هنگامی هم که بدو در زندگی گفت هنوز هم آشوب هتاشش فرو نشسته بود -

۱) دوران جوانی کنفوسیوس

از کودکی علامت و آثار بارز نبوغ از رفتار و گفتار کنفوسیوس هویدا بود کنفوسیوس کوچک علاقه مفراطی بفر گرفتن علوم داشت ولی مرگ پدرش که هنگام سه سالگی وحی رخ داد او را تا حدی از تحصیل مانع شد - کنفوسیوس در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و با آنکه زنش یک پسر و دختر برای او بار آورد و متعاصری و آشکار بزرگی که وی را بجز مشغول میداشت از درجه حکیم چینی نسبت بزین و فرزندش کاسته بود -

کنفوسیوس

کنفوسیوس در ۲۲ سالگی آموزگارهای تائیس کرد و بشاگردان خود اصول کشورداری را بیاموخت شاگردان او همه جوان بودند و استاد خردمندانمان از آنها که جاه و منال داشتند مانانگی قبول میکرد ولی فقرا را نیز از مدرسه خود میزدند -

رفته رفته کنفوسیوس شهرتی در محیط خود بهرساند مردم او را معلمی دانا و از کارسندان لایق دوستی کنفوسیوس تاریخ و فلسفه خوبی میدانست و با مطالعه حوادث تاریخی گذشته و عقاید فلسفی گذشتگان اصولی جدید در طرز حکومت بوجود آورد -

در سال ۵۱۲ قبل از میلاد مسیح با دو تن از جوانان عالی مقام کشور (لو) که از شاگردان او بودند سفری بمرکز امپراتوری چین نمود و در این شهر در کت بجانه دولتی تحقیقات پرداخت و نیز موسیقی فرا گرفت و بدین هنر علاقه مخصوصی پیدا کرد -

چیکم چینی در این شهر نیز با یکی از بزرگترین مردان معاصر خود یعنی (لاوتسه) فیلسوف مشهور و موجودیکی از مذاهب چین ملاقات نمود - (لاوتسه) مردی ایدئالیست و بوجود خدای متقصد بود و عقیده داشت برای درکن حقایق شخص باید قلب خود را از آرزوهای دنیوی تهی سازد - کنفوسیوس برعکس مردی علمی بود و بحقایق تلخ و شیرین زندگی از در پنجه چشم جهانیان میگریست -

۲) کونگ فیلسوف

در همین سال هنگامی که کنفوسیوس بیست و هشت آیت در خدائی در پیش دارد شورش در کشور (لو) رخ داد که منجر بفرار فرمانروای آن شد - کنفوسیوس نیز با وی بکشور همایه یعنی (سی) گریخت چندین سال کنفوسیوس از کارهای اداری برکنار بود زیرا امیر کشور (سی) قدر چنان استنا بر بزرگاری را میداشت و حکیم اوقات خود را بمسافرت و سیاحت و تعلیم و تدریس شاگردان صرف میکرد

در این

در این موقع صیت شحرت وی سرسرسین را فرا گرفته بود و مردم او را کونگ فتر (یعنی کونگ فیلیف) می نامیدند کفونیوس نام لاتین عالم چینی است -
در ملک شان چند سال کفونیوس باشا گردان خود که همه تشنه و معلومات تازه بودند بسر میبرد و این شاگردان عقاید و اصول وی را اشاعه میدادند -

اشنادانان مردی بلند قامت بود و در موقع راه رفتن دستاش چون بال پرندگان حرکت در میآید گرچه در خوردن و نوشیدن راه اعتدال پیش میگرفت ولی در انتخاب غذا وقت خاصی مبذول میداشت نسبت با طرفیان خود مهربان بود و در معاشرت و مصاحبت اصول و آداب معاشرت را رعایت میکرد لیکن باید دانست که در موقع خود مردی خون سردی چنان بود در طرفیان آشنایان نسبت بخود محنتی آنچنانه با حرم بود و میآورد لیکن هیچگاه کسی گرم نگرفت کفونیوس در پنجاه و دو سالگی بجهن خود فرآ خوانده شد و حکومت شهر (چونگ نو) بدو تفویض گشت و بر اثر حسن سیاست بزودی در کشور خویش بمقامات عالی ارتقا یافت و در پرتو توفیق خود ملک دوتن از شاگردانش حکومت جدیدی بر وی کارآورد کارمندان خیانتکار و رشوه خوار را از کار برکنار کرد و فاداری و ایمان را بدل مردمان راه داد کارهای بزرگ را بنزدگان خود را بخردان واگذارد و قیمت اجناس را تثبیت کرد و مالیات برابر برای توسعه تجارت بکار برد راهها و خطوط ارتباطی ماکمال نمود از نیروی امرای غلی کاست و توده را از رخ و زحمت برانید -
ابتداء این اصلاحات که بفتح تووه صورت میگرفت با منافع متحدین مواجبه میگشت و بدین جهت کفونیوس دشمنان زیادی در خارج و داخل کشور پیدا کرد که همه برای زمین بردن او می غافل نمیشدند مجلس دشمنان او از سوی کشور (تشی) که چندی در آنجا در حال تبعید بسر میبرد آغاز گشت امیر این کشور

دین کشور که کفونیوس در باره استقلال نام (لو) با وی در مذاکره بود بختری که ممکن بود این امر او را متحد بکند متوجه شد گذشته از آنکه در خود کشوری مقتدر در جوار او استقلال (هتس) آید مینمود اتباع وی نیز در صدد بدست آوردن آزادی و آسایش بر میآیند که االی (لو) از آن بخود آرد لذا نقشه با حرازه ای طرح کرد و هشتاد تن از دوشیزگان با هر وی کشور خود را که در قصر موسیقی سرآمد بودند انتخاب نمود بدیاری امیر (لو) فرستاده معمولاً با مشرقها هر چه خود را بشیم در برابر بیای و پیش و نوش تاب مقاومت نداریم امیر (لو) در دیار بیانی نیز که از این قاصده ششمنی بودند در این جور بیان زمینی بعیش و نوش پرداختند و در نتیجه از امیر حکمت آری غافل ماندند و وظایفی که بعد از آن محول بود انجام گشت و از وفرو پای کفونیوس بجائی نرسید و چند و نصیاح وی دل ز مباداران (لو) که از باده عشق این زمان کسرت بود اثری نداشت کشور بسوی سستی برت در زمان هجران حکیم چینی سرانجام مجبور بجلبای وطن گشت و باطلی شکست و دیدگانی اشگبار بجهن عزیز خود را ترک گفت و سیزده سال تمام در فراق مادر بجهن بسر برد و سیزده سال طولانی که در مدت آن کفونیوس از کشوری بکشور دیگر میرفت تا بلکه سرزمینی مطابق آرزو و آسایش خود یافته در آن مسکن گزیند در کشورها استقبال شایانی از او عمل میآید ولی از اینها گریزان بود و از قبول مالیات شهری که برای او تعیین شده بود سر باز زد و با میران کشور نوشت که مردان حافل در برابر خدمتی که انجام داده باشند مزد نپذیرند -

سکوا انجام بر سر از سایان در از بجهن او را بسوی خود خواند -
فرمانروائی که بر او سلطنت میکرد از جهان رخت بر بسته و سرا بر تخت نشسته بود و مصلحتی از سر واران خود که اصول جنگی را از کفونیوس فرا گرفته بود حکیم را بکشور خود دعوت نمود تا بار دیگر سر نوشت

۲۰۶
سزاشت (لو) را بدست گیرد - قوی افوس کرد و در آن پری کنفوسیوس فرارسیده و از طرفی
روزگار پر مشقت تبعید و دوری از وطن می راست رخور کرده بود و هنگامیکه به (لو) برگشت
دست بفعلاتی نزد گوشه عزلت گرفت پنج سال بیشتر از عمرش باقی مانده بود -
این مدت را صرف تأمل عقائد و اصول خود نمود و کتاب چون چو کینگ یا (بهار و پاییز)
برشته تحریر در آورد کفونیوس درباره این کتاب که یک رشته حقایق تاریخی بر بیان است
گفته بود که سیزدهمین معرفت وی باشد ولی باید از همان وهشت که بدترین معرفت است -

عقاید کفونیوس

دوینت سال پس از مرگ کفونیوس یکی از پسران او یعنی جیم گوت عقاید او را در کتابی
عموم چینیان ریشه و انید بود و براندازد کتابها که او نوشته بود بسوزانید و نشتندانی را که
بتعالیم او ایمان داشتند بکشت ولی در عملی رخصت نقشه خود که میان بگشت و جایشین او را
دی رشته بود و پنهان کرد -

آخر فرزندانشندان و طبقه روشنفکر چین بیشتر بعقاید اصول وی پای بندند و سخنانش اغلب
ضرب المثل شده است (پنجم) بنویسند ی دیگران بپسند) این ضرب المثل که در سخنان او
شهرت جهانی دارد کفونیوس اصول حکومت را بر اساس وضع خانواده قرار داده بود و گفت
همانطور که فرزند یا یکی از افراد خانه باید از آقای خانه متابعت کند اتباع سلطان یا نامدار باید فرمان
او را گردن بختند - کفونیوس خود را موجد مذهب فلسفه یا سیستم حکومتی نمیدانست -
دی مردی محافظه کار بود و خصوصاً یک فیلسوف معاصرا و (لائوتسه) عقاید انقلابی داشت و معتقد بود
که باید حکومت بر اساسی که در آنوقت استوار بود برانداخته شود و رشته جنگ عقایدی را که اکنون
قریب

قریبی سال است در چین در گرفته باید در اساس این عقیده جستجو کرد اهانلی شالی چین که
مرکز آن کینگ است اصول کفونیوس را پذیرفته اند و مردم جنوب عقاید (لائوتسه) معتقدند -
کفونیوس بر خلاف آنچه تصور میکنیم زیاد پای بند مذهب نبود و حکمی بود و روشنفکر و می
بزندگی علاقمند بود اصرار زیادی نداشت که در یادمان از کجا بیاید و کجا میرود هنگامیکه از
او خواهش کردند عقیده خود را درباره مرگ بیان کرد گفته بود (با چیزی درباره زندگی در دنیا قیام
چگونه ممکن است چیزی درباره مرگ بدانیم) -

در فروردین سال ۱۹۱۲ اهلارلمان چین پیشنها داشتند که مذهب کفونیوس که پیش از او هزار سال
مذهب رسمی چین بوده و پنجاه پیش پس از استغفای امپراتور چین و اعلام حکومت جمهوری در این
کشور لغوی گردیده بود دوباره برسمیت درآید و نیز کفونیوس خدای چین شناخته شود -
البته این پیشنها رد شد ولی این خود بخوبی مقامی را که کفونیوس از جانب چین ابراهت میراند
بزرگوار کفونیوس

حکیم چینی در سال ۳۲۸ قبل از میلاد مسیح مرگ را با آغوش باز پذیرفت و در خارج شهر کبوفی
بر روی تپه ای بجا که سپهره شد (این بود عقاید مختلفه که درباره بود و کفونیوس اظهار شده) آقا
حضرت عبدالبها جل ثناؤه در معانی و صفات رابع بود و کفونیوس میفرماید قول الله
(ص ۱۱ چاپ مصر) سواک بود که و کفونیوس چگونه بوده اند - جوابت بوده نیز
تالیس دین جدید و کفونیوس تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی کجلی اساس آن بر هم خورد و مل نوبت
و کفونیوسه ابدار معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار ماند مونس این شخص نفسی
تالیس و حدیث الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس اصلی کجلی از میان رفت و عبادات رسوم جاهله
بدعت

بدعت شد تا آنکه فقهی بعبادات صورت و تائیل گردید مثلا ملاحظه نماید که حضرت مسیح کبریا
 مرات تو صیبه بوسای شیره در تورات و انجیل آن فرمودند و تا یکدست با آن کردند و از هر
 دهسای عشره این است که رسوت و تمثالی را پرستش شما حال در کنش بعضی از مسیحین صورت
 تائیل کثیر بود و پس وضع معلوم شد که درین سه در میان طوائف براسی اصلی باقی ماند بلکه
 بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه کلی محو و نابود گردد و لکن طایفه جدید شود و این جدید تائیس گردد
 زیرا اگر تغییر و تبدیل نماید حتی سراج تجدید شود این شجر در بدایت در نهایت است بود و بر شکوفه
 و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و یکی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسید گشت این گشت که باغبان حقیقت
 باز از سنخ و صفت همان شجر کمال بی هالی فرس نماید که روز بروز نشود و نماید و در این باغ الهی
 نکل نمود و گستر و ثمر محمود و هدیه چینی او یان از تادی ایام از اسلی تغییر یابد و یکی آن
 حقیقت دین است از میان رود و روح نماید بلکه بدعتا بمیان آید و جسم جان گردد این گشت که
 شود مقصود این است که گفت که نفیوش بوده حال عبادت صورت و تائیل نماید کلی از وحدت
 الهیه غافل گشته اند بلکه با لکه موهوم مانند اعتقاد قدما یونان معتقدند اما اساس چنین نبوده
 بلکه اسل دیگر بود و درین کفر فکری که درین سراج ظهور فرمودند و بهر تائیل آنکه مثل حضرت مسیح است
 فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و حضرت نموده حال ملاحظه نماید که در نفس طایفه مسیحیان
 جگنای خونریز واقع و پیر ظلمها و جفا باد در زندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از کفرهای سابق
 بقولای پایه اتع پس معلوم وضع گردید که ادیان از مردیام کلی تغییر تبدیل باید پس تجدد گردد

حضرت عیسی مسیح
 حضرت عیسا علیه السلام
 حضرت عیسا علیه السلام در کتاب مستطاب مفاوضات میفرماید ص ۱۲ چاپ
 حضرت

حضرت مسیح

بعد حضرت مسیح آمد و گفت که من بروح القدس تولد یافته ام اگر چه حال در نزد مسیحیان تصدیق
 این سلسله آسمان است ولی نوشته بسیار مشکل بود و فصل نخل است که در میان بگفتند آن بدین
 یوسف ماضی نیست که اادمیشناسیم چگونه میگردد که من از آسمان آمدم با جدی این شخصی که نظر
 در انتظار جمیع خیر بود با وجود این بقوتی قیام فرمود که شرفیت هزار دپانصد که در آن رخ نمود حال
 اگر کسی دنی تجا و از آن شرفیت میمورد در خطر عظیم بیافا و دمج و نماند و میشد و از این گذشته
 در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومی و احوال بی اسرائیل بکلی مختل و فاسد شد بود و اسرائیل در کمال دولت
 اسارت و خواری افتاده بود و یک روز سیر بر این دکلان شد و روزی دیگر حکومت دولت اسرائیل
 روزی حیت و تابع یونان گشته و روزی دیگر طبع و ذیل رومان این شخص خوان میخواست
 و صیخ تیره خارق العاده شرفیت صیغه موهوم را رخ فرمود و تربیت اخلاق عمومی پرخت و و با
 از برای اسرائیل تائیس عزت بر فرمود و تعلیماتی منتشر کرد که مخصوص اسرائیل انداشت بلکه تائیس
 سعادت کلیه از برای حیات اجتماعی بشریه نمود اول عربی که بر عویش قیام نمودند اسرائیل قوم
 خود مسیح بود و بظاهر ادراک نمودند و بذلت کبری انداختند حتی تاج خار بر سرش نهادند و صلابه
 و این شخص در وقتیکه بظاهر در نهایت ذلت بود اعلان کرد که این آفتاب شراق نماید و این نور تاب
 در این فیض من احاطه نماید و جمیع اعدا خاضع شوند و همین طور که گفت شد جمیع ملوک عالم متوا و مستاو
 نخواستند بلکه اعلام جمیع ملوک سرنگون شد و علم آن مظلوم باوج عظم ترفع گشت ایام این مسیح
 بقاعد و فصل بر مکن است لا و افسوس پس معلوم و وضع گشت که آن شخص بزرگوار مری حقیقی عالم انسانی
 و بقوتی الهیه بود و موعظ بود - آنتهی -

در کتاب حقیقت چنین مطوحت قول حضرت تا ص ۱۱۱ -

فصل هفدهم

مسیحیت یا شریعت عیسی

عیسی از مادر خود مریم قبل از ازدواج او با یوسف نجار که از نسل داود و از نسل ناصره بود در بیت لحم متولد شد مدت دوازده سال در نزد مادر خود زندگی نمود در سن بی شش سالگی با پدر امر خود فرمود و بقولی که یوسف و یقرا یکدیگر بود خواهری آنحضرت ذکر میکند که سال عمر خود در پیر گتاما موسس بود و اینم بگوش در فلسطین و ابلان تعلیمات خود گذرانید چون خود را این ناسخ و مسیح موعود و کلیمایان معرفی نمود بر بی اسرائیل دعویش گران آمدند از علیه حضرتش قیام او را تسلیم میلطس که از جانب مملکت روم در فلسطین حکومت میکرد نموده و حاکم فرمود با صحرای کلیسیا آنحضرت را مصلوب کردند و در قون ساخت و برقرار کرد در نخل مذکور است پس از شش روز از زمین جدا گردید و بر خاسته با همان صعود نمود در صورتیکه موجب آیه و ما قتلوه و ماصلبوه و لکن نسیتم که در قرآن مسطور است آنحضرت مصلوب شد و از سر بار با همان فرج نمود و جسی شبیه او بوده که بدار او ریخته شد است -

عیسی مع عمر خود را تجربه بسر برد و بیشتر اوقات خود را در تنهایی و در جای خلوت و راز مردم میگذرانید و از سن دوازده الی سی که هجده سال میشود معلوم شد در کجا متوقف بوده و در کجا که پانصد بیست نیستند و یا سکر نبوت عیسی اند میگویند که این مدت را عیسی در هند سپری کرد پس از آن موصی و حیات بر اهر و اخلاقیات فلسفه بود اگر در آن تاریخ روح کاملی در هند داشته فلسطین ملاحظه و دعوی نبوت نموده و دلیل آنجا شبیه بودن تعلیمات مسیحیت تعلیمات عیسی بود و نیز

و بود اینم است و در دیگر آنکه دروس اخلاقی هم عیسی هم را که برای آنها معروف و مشهور شد و عیناً مانا گتاما یعنی بود او و لوتو تر قیلاً گفته اند و مسیح دیگر نبوده است فسخی عقیده مجذبان که گانه هند و با بواسطه موحه بودن کلمه یسایا و اینکه عیسی خود را کامل کننده شریعت موسی معرفی کرده مبدل تقسیم واحد شده که ابد اخلاقیات خارجی ندارد و همین عقیده را مسیحیان نسبت با اسلام دارند یعنی میگویند مستند هم قرآن از نخل و تورات اقباس شد است و دلیل آنجا حفظ تجانس و تشابه است همین دلیل است صحیف چه توافق اظهارات و تفردات بر آن نمکند که دعوی از ادلی اتحاد و کتب خود خلاصه آنکه عیسی در دوره نبوت خود با وجودیکه موجب مندرجات انجیل و آیات قرآنی بجهت نیادی از خود ظاهر فرمود و دوازده نفر خواری یا نرید بیشتر پیدا کردند که یکی از آنها یهودی آنجی بود که بعضی از کلیسیا بطریق رشوه دریافت نموده آنحضرت را با آنها تسلیم کرد و باقی هم در عقیده خود راسخ و ثابت بودند زیرا بعضی گرفتاری مسیح همگی فرار کردند و فقط بطرس برای فهمیدن حاقبت آن از دور عقب عیسی رفت ولی بجای تبعیت و همراه بودن خود را با او انکار نمود و ایسان هم از سر او و علمای بنی اسرائیل بودند بلکه از طبقه پستی یعنی ماهی گیر و طلیح و با جکی بودند و نتیجه پیروی خود از عیسی نمیدانستند چنانکه در باب ۱۱ انجیل می مسطور است که بطرس از آنحضرت سوال میکند ماکه هر چیز خود را ترک کرده و از تو متابعت میکنیم ما چه خواهد بود و عیسی هم در جواب میبندد که وقتیکه پسران در معا و بر کسی جلال خود نشیند شایزید و دوازده کرسی نشسته بر دوازده سیاط اسرائیل داوری خواهید نمود -

در طول زندگانی حضرت عیسی اخلاقیات بعضی عمر آنحضرت را پناه و برضی میبندد و نکته آنست که اگر شریعت باسی در آنست تعلیمات حضرت مسیح عموماً و منی بر ضرب المثل است و خود آنحضرت نیز در دوره

در دوره نوبت خود نوشت و بعقیده عده از مسیحیان حواریون هم راجع بشریعت آنحضرت
 چیزی نوشتند باین جهت که عالم را تمام و محطوم میدانستند و حتی اوباء و نویسندگان
 دوره مسیح از جنس یسعی و سنگا و اوید و اسپکیا ستر تا کیتس در تالیفات و نوشتهجات خود
 نامی از عیسی هم و حورش نبرده اند یا از خط نظر آنکه آنحضرت معروف یا نمانده و یا ارا
 دعوی و امرش با قابل بحث و درج در تاریخ فرشته اند چون عقائد سال از محلول شدن
 مسیح گذشت و بیت المقدس خراب گردید و مسیحیان از رجب آنحضرت چنانکه در انجیل و حدیث
 داده شد با یوس گشتند بعضی بعقیده خود تدبیری نازده زنگانی و شریعت آنحضرت نوشتند تا
 صد پنجاه سال بعد از مسیح صیوان باین فکر افتادند کتابیکه حاوی تعلیمات و سونم خود زنگانی
 عیسی باشد تشکیل دهند لذا همان نوشته را نویسندگان آنها مجبول و غیر معروف بودند
 جمع آوری نموده و بوم و قیاس هر سمت از آن را منسوب یکی از حواریون نمودند و این تسمیه خط
 اسامی بر تصویر جمع کننده آن بود کتاب انجیل که باین ترتیب جمع آوری شد بزبان عبری
 و یونانی بود ولی بعد از آنم از میان رفت و انجیلی که امروزه در دست مسیحیان عالم است بود
 خیالی آن است و مسیحیان دنیا نوشتهجاتی از حواریون غیر از یک مرتبه از همین چهار مرتبه
 پولس که او هم بعد از عیسی مسیح شد در دست نمانده است

اغلب مسیحیان عالم عقیده شان بر تثلیث است یعنی خدا را عین اثنان و روح القدس دانند
 و عیسی هم را همان ابن دایسته مقام الوهیت داده اند عقیده تثلیث در نزد فلاسفه الهی امری
 مردود و مخالف عقل است زیرا آنها میگویند وجود واحد بر تقسیم نشود و در تشکیل واحدند
 بعقیده تثلیث ذات الهی امکان ندارد زیرا وجود یک در خود تقسیم شود ناقص است و خدا نیز ناقص
 نتواند

تواند بود لذا عقیده بتثلیث بی اساس و موهوم است . در مقابل این نقلی عقیده
 بتثلیث و دلیل قاطع نمیتوانند ارائه دهند جز آنکه نگارشات انجیلی یعنی ابتدای قسمت
 منتسب بوحنا که میگوید ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود متوسل شوند و هر چند این عبارت
 تولید عقیده بتثلیث انموده ولی بعضی از علماء تفسیر دیگر بر آن نوشته اند ذکرش از حدود
 مندرجات این کتاب خارج است . برخی گویند که اگر بی پدر متولد شدن عیسی هم دلالت بر خدا بودن
 او کند آنوقت باید آدم ابو البشر را نیز خدا دانست زیرا او بدون پدر و مادر چنانکه در تورات مط
 است پیدا شده پس خدای که قادر بخلق شخصی بدون سال و استیسا باشد میتواند تولید حسین
 رحمی بدون نطفه نماید . ایسان گویند مسیحی ان خدا را روح و مزیم را از روح القدس عالم شده دانند
 سورتی که اگر بوساطت طبیعی باشد از روح ایجاد جسم نشود و تولید ذرات حیاتی می که تولید وجودی
 کند از آن غیر ممکن است و اگر ابراز معجزات او ایل بالو هیت او دایم کراین معجزات اسایر انسیا
 نیز آورده اند و اگر گویم که بطوریکه صیویها معتقدند آنحضرت کامل متولد شد پسینیم که در انجیل نوقا
 مطور است که در دنیا عیسی هم با والدین خود بسر میبرد جسم و روحاً ترقی میکرد پس کامل نمود
 وجودی که کامل باشد خدا نتواند بود لذا عیسی نیز همان است که حضرت محمد صیفاً میاید انا بشر مثکم
 یوحنا الی الخ و اینکه آنحضرت در جانی خود را بنی الله و در جانی پسران خوانده خود دلیل
 واضح بر عدم الوهیت او است و اشاره از ابن الله این است که انبیاء دارای دو جنبه مذکی جنبه
 ملکوتی و یکی جنبه بشری و حقیقت این معنی در این تفسیر مصلح الدین عدی استکار میشود :

یکی پسبذازان کم کرده فرزند کلامی روشن گریسید خوردند بر مصرش بوی پیراهن شمشیر
 چادر چاه کفانشی ندیدی گفت احوال ما برقی جهانت گمی پسید و دیگر دم بخان است

کلی بر تارک اصلی نشینیم گهی هم شیت پای خود نشینیم خلاصه آنکه عقیده طبعه
 مذکوره در فوق راجع بانبیای است که آنها در مقام ذات الهی حال آینه در مقابل خورشید را
 دارند یعنی همانطوریکه آینه نور آفتاب را کتب بباریه و یا مکان تاریک منعکس میکند انبیاء هم
 احکام و نواهی رب لا یزال تحصیل کرده و بخلق ابلاغ میکنند یعنی و ابطه بین خالق و مخلوقند
 و همچنانکه آینه از خود چیزی جز قابلیت کسب نور بلا واسطه ندارد تعلیمات و آیات انبیاء هم از خود
 نیست بلکه از ذات الهی است و همانطوریکه انسان در سایه تاریکی خورشید ابوسیده آینه نمون
 دید مردم عالم هم اگر بخوانند خدا را ببینند باید در انبیاء مشاهده کنند پس هر کرا این معنی را درک
 کند مقصود از بیانات عسی هم راهم خواهد کرد چنانکه خود مسیح هم با توجه بذات الهی اشاره
 بنا کرد انش کرده میگویی همچنانکه مراد رحمان فرستادی من نیز ایشان را در جهان فرستادم
 و بجهت ایشان من خود را تقدیس میکنم ایشان نیز در راستی تقدیس کرده شوند و نه برای انجا
 سوال میکنم بلکه برای آنها نیکه بوسیده کلام ایشان بیان خواهند آورد تا همه یک گردند چنانچه
 تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند پس نتیجه این میشود که در معنی
 خدا در عسی هم بود و عسی هم در خدا و خدا در حواریون مسیح و هر کس که ایمان صحیح با حضرت دارد
 چنانکه حضرت محمد نیز فرمود قلب من منزل و ماوای خداست -

همینچنان معتقد بطور نبی بعد از عسی هم نیستند و منقر عودت و رحمت خود آنحضرتند و برای
 کذب بودن دعوی حضرت محمد لایق سخت میاورند که من جمله نگارشات باب سیزدهم محل
 مرش میباشد پس هر گاه کسی بشناگوید اینک مسیح در اینجا در آنجا است باز نکند زیر مسیحان
 دروغ بسیار کذب ظاهر شده آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد قسمی که اگر ممکن نبوی اگر بود

هم گمراه نمودندی لیکن شایر حذر باشید اینک از همه امور پیش شما را خبر دادیم و در آرزوی
 از نصیبت خورشید تاریک کرده و ماه نور خود را بازگرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و
 افلاک متزلزل خواهد گشت انگاه پسرانان رهسپید که با قوت و جلال عظیم برابر میاید -
 عملین گویند هر چند که مندرجات انجیل حاضر از حدیث کجنگی تشکیل و تنظیم قابل اعتماد نیست
 و کی با فرض صحت رجوع باب پنجم از انجیل منی مینایم و مینیمیم در آنجا از قول عسی هم منقول است
 که آنحضرت خطاب بنا کرد انش نموده سیر باید خوشحال باشید چون شایر بخش گویند و بنظر
 من هر سخن بدی بر شما کاو باز گویند زیرا که همین طور بر انبیاء قبل از شما خایر رسانیدند و این
 مینیمیم عسی هم حواریون را بنام انبیاء میخواند و مقام نبوت میدهد آنوقت مینیمیم که مقصود از
 انبیاء کذب حضرت محمد نبوده است بلکه همان با چها بودند که فرجای و جنایات آنها اقل در
 در خاتمه تواریخ ثبت است و اینان اند که بر کسی مسیح نشسته و روح مسیحیت را در خود آید
 از اینجا بعثت حضرت محمد و بعد از آن چندین نفر از قبیل صفح و سید که کذاب عوی پیغمبری
 نمودند که تمام آنها از بیستون انبیاء که در اشخاص دینت که منظور مسیح بوده اند و الا چنانکه
 در باب چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم انجیل یوحنا مرقوم است بطور صراحت و عدد بطور نبی بعد از
 خود فرموده و آن عبارات اینهاست: بعد از این بسیار با شما شو هم گفت زیرا که پیش شما
 میاید و من شمار است میگویم که رفیق من برای شما سفید است زیرا اگر نرم تسلی دهنده نزد
 شما نخواهد آمد و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشنا گویم لکن الان طاقت و تحمل آنجا را ندارید لیکن
 چون و آید یعنی روح راستی شما را جمع راستی هدایت خواهد کرد بعد از اندکی مرا نخواهید
 و بعد از اندکی مرا باز خواهید دید زیرا که نزد من میروم این چیزها را بشنا گفتیم لکن ساعی شما
 که دیگر شرح این آیه است در کتاب ص ۱۰

که دیگر مثلها بشمارف نیزم بلکه از پدرها آشکارا خبر خودم داد و چون او آید حجاز را بر گناه
عدالت و داوری طرم خواهد نمود آنها را بر گناه زیرا که بمن یان نیاورند و آنها بر عدالت
از آن سبب که نزدیک خود میروم و دیگر مرا نخواهند دید - بخت -

چنانکه در فوق ملاحظه شد در جانی عیسی میفرماید من نزدیک خود میروم و دیگر مرا نخواهند
دید در جانی دیگر میفرماید من میروم و میآیم که علی الظاهر نقیض یکدیگرند ولی چون اینها را قاطر
زلالی داریم که از یک منبع تراوش میکنند و بحقیقت همان آنگاه که نور واحد شناسیم آنگاه
تفاوت معنایی مندرجات باجمل بر ما روشن و آشکار میشود و آشکار میگردد که سخنان و تقریرات
عیسی و اول بر بطور بی بنیاد است یعنی چنانچه گوئیم حضرت عیسی همان حضرت محمد است و حضرت محمد
حضرت عیسی است راه خلاف فرقه و سخن گراف نگفته ایم چنانکه عیسی و راجع بر جنت خود میبینی
ظهور بی همه میفرماید که در آن زمان خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد و ستارگان
از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل شود و آنوقت پسران با قوت و جلال عظیم سوار
برابر میآید در صورتیکه اگر آنچه از ظاهر این عبادت مستفاد میشود حقیقه واقع گردد یعنی ستارگان
فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل شود و آفتاب تاریک گردد آنوقت که ارضی نخواهد ماند که
انحضرت بر آن نازل شود و نوع بشر وجود نخواهد داشت که عیسی هم بر آنها داوری و یانوت نماید
و گذشته از اینها هر گاه رجعت ظاهری در کار باشد ناچار سائل طبیعی برای آن لازم میآید
و میبینیم که بر جز نوده بجایست و بخار هم حل جسم ثقیل و سنگین تواند کرد که معتقد شویم انحضرت
سوار بر آبر شده بگردد ارض نزول مییابد و حقیقت عدم ادراک معصوم و حقایق این سیادت
بوده که حواریون را شبیه آنکند و منظر رجعت فوری عیسی هم وقوع حوادث غیر معمول بوده در

انحضرت دنیا را خنوم پنداشته که راجع با عیسی هم چیزی نوشته و بعد که مسیح برین
تاریخ منور حادث نگشت گفتند که معصوم روح القدس بوده که پس از انحضرت بر سر گردان
رود گردید یعنی چون نزدیک حقیقت و افسانه زدند در صورتیکه خود عیسی هم گرا را فرمود که راجع
قدس با من است در انحضرت اعتباری نبستادن آن بعد از خود ندانسته و بدان با حواس
ظاهر احساس روح را در محیط نتواند کرد پس چگونه حواریون روح القدس را شاهد نزول آن
ناس نموده اند - بخت -

کتاب محمد جدید که حاوی تمام انجلیها و تاریخ عیسویت است مشتمل از چهار مجلد است که منسوب
به سنی و یونان و مصر و لوقا حواریون مسیح میباشد و حاکی از تعلیمات شرح دوره زندگانی
انحضرت است و یک کتاب اعمال سولان و بیت یک مرساله و یک رویا که موسوم بکاشف است
است و دو نکته است که راجع بعیسویت باید در نظر داشت اول آنکه مسیح هم بتلی ظاهر شده
حکومت مستغلی از خود داشته و فاقد علوم و صنایع و منظر ظهور شخصی بنام مسیح بودند ثانی آنکه
مصلوب شدن و مظلوم بودن انحضرت باعث شد که تعلیمات مسیحیت پیروز و پدید آمده و جلب
خاطر مردم را در اقطار عالم دمالک بعید نماید و اینکه کلیسیا با وجود داشتن انتظار علم مخالفت
برافرشته آن بود که ظاهر احادیث اخبار تورات اگر در ظهور مسیح موعود منظر بودند و حق
شود و ظهور عیسی هم مشاهده کردند زیرا منظر شخصی بودند که آنان را از رقیب او میجا خارج قوا
بنی اسرائیل را به بیت المقدس راهنمایی کرده معبد آنجا را بنا نماید و سایر خوارق عادات که شرح
آن در تورات بطور است در ظهورش واقع شود - بخت -

بشر ظهور مسیح هم چیزی سیر کرد یا یکی از کاهنان یهود بود و مادر او ایصابات نام داشت و
زوجه عیسی

بنده ای

زوجه بنی امیئیه در سن حکومت و پیری دارای این سپردند و او لباس سپین بپوشید و باعل
 بری تقدیر مینمود و مردم را شارت بطور کسی دیگر داده و اظهار میکرد من شارباب تمیدم
 ولی آنکه بعد خواهد آمد شاربابش و روح القدس تعید خواهد داد و او بواسطه اینکه هیرودیس
 پادشاه یهودیه را از سلطنت زن برادر خود و سایر اعمال نکوهیده نماند محسوس و در اثر خویش
 دختر زن هیرودیس قتل رسید بحی با صبی هم متعارف بود و هر چند بنا به مناجات انجیل مشرب
 آنها چنانکه در باب هفتم انجیل لوقا مرقوم است عیسی هم در منشاخت و توسط دو نفر از مریدانش
 از آنحضرت سوال کرد که آیا مسیح موجود است یا باید منظر ظهور شخص دیگری بود و امروزه
 هستند که بر صبی معروف بوده و ایمان بر عیسی تمید دهند و دارند ولی منکر ظهور مسیح اند
 از گفته های مسیح و اینکه در موقع مصلوب شدنش کلمیان تاجی از خار بر سرش گذارده و بطور
 استغزاز میگفتند سلام بر تو ای پادشاه یهود و اینکه برای آرنایش جمعی از طرف هیرودیس
 نزد آنحضرت آمده میگوند آیا مالیات ادن بعقیر روم مباح است یا نه اینطور مستفاد میشود که
 آنحضرت خود را وارث داوود دانسته و مدعی سلطنت یهود بوده و میخواسته است هانظوریکه
 موسی ص بنی اسرائیل را از تحت رقیبت مصرها خلاص نمود او هم آنها را از تحت حکومت و محاسن
 خارج سازد و حکومت مستقلی برایشان تشکیل دهد و بنیومندجات انجیل حاضر دلات میکند که
 آنحضرت خود را فقط برگزیده و مانور نجات ملت بنی اسرائیل میدانست چنانکه در باب یازدهم
 انجیل متی مقرر است که (هنگامیکه عیسی بدیار صور رسید و ن میرفت زن کنعانیه از آن طریق
 بیرون آمده فریاد کنان وی را گفت خداوند پسر داوود پدر من را رحم کن زیرا دختر من سخت گرسنه
 لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمدند و خواهش نمودند که او را مرخص فرما زیرا در عیسا
 تورش

تورش میکند او در جواب گفت فرستاده نشده ام مگر بحجت گوئید ان گم شده خاندان اسرائیل
 پس آن زن آمده و او را پریشانش کرده گفت خداوند مرا یاری کن در جواب گفت (ان فرزند
 رفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست) و با وجودیکه اکثر انبیا بر بنی اسرائیل معوض شده
 با این قوم بوده اند و این امت این قدر مجبور است معلوم نیست در اثر چراگاه تقصیری
 غالباً در تحت رقیبت سایر ملل بوده و با تجارت و سیسی زندگانی در تحت خود نموده اند
 ایحاد امروزه اروپا از عده شروع شد که معروف است و دعوت بوده و منکر الهام بعضی انبیا و رسول
 ولی بنجد معتقد بودند و امروزه عده بسیاری در مالک مسیحی منکر عیسی هستند و میگویند
 عیسی چیزی ای جسته و فوق العاده مگفته و مذاکرات و هماغذای بوده است که سایر مشایخ و
 بزرگان یهود میگفتند علاوه بعضی چیزها مسیح گفته است که برخلاف علم و خطا صحیح میباشد
 مثل آنکه در باب یازدهم انجیل متی از قول عیسی نقل است که خدا خوردن با دستهای ناشسته و کثیف
 انسان را بخش میکند بلکه آنچیزی که از دهن بر آید شخص را بخش میسازد در صورتیکه کثافت
 ناخوشی و کثافت باعث دخول میکروبها بر بدن میشود و بنوعی در دوره مسیح برده فروشی که
 مخالف عدالت و انانیت است شدت معمول بوده و مسیح ابد آنرا نمانی نموده و دیگر آنکه مسیح
 در بعضی موارد اطلاق نموده چنانکه در باب هشتم انجیل متی مقرر است که در متوجه عیسی زمین
 هر جسیان میرفت دیوهاییکه در بدن دو دیوانه بودند از آنحضرت خواست که در آنجا راه فرماید
 ابدان گله گرازی که در آن حد و مشغول چرا بودند شوند و عیسی هم امر داد که همان خود عمل کنند و
 گرازان همگی از بلندی بزمیا حسته هلاک شدند آفرین قلیل مذاکرات و ایرادات بسیار از طرف
 مسکین بر شرایع در سل میشود که بحث در آنها جایز نبوده و این سه گانه عیسی است که آنها را در دست
 مسیحیان

سیحان عالم بر وقت مهم یار کلیسا تقسیم میشوند یعنی رومی و یونانی و انگلیسی و کلیسا
 روم شامل نصف میسول عالم است و آنها پاپ اگر مرکز و مفرش روم پای تخت ایطالی است -
 نماینده مسیح و جانشین پطرس یعنی حواری برگزیده صی ۴ دانند و تقلید از مرکز روحانیت یعنی
 دربار و ایسکان نمایند و ایمان کاتلیک خوانده شده و تمام احادیث اخباری که از قول حواریون
 منقول است پذیرفته و مراسم و آداب فریض و نیشان صعب خرافاتشان زیاد است . کلیسای
 یونان سجا و از هشتاد و بیست و پنج تابع دارد و دولت آنها از ازمالی روسیه اند و آنها هم تبعیت از
 پاپ می نمودند ولی در سنه ۱۰۵۴ میلادی مجزا و مستقل شدند . کلیسای انگلستان شامل تمام
 شبه جزیره بریتانیای کبیر است و آنها هم مثل کلیسای یونان مطیع پاپ بودند ولی در سنه ۱۵۳۴
 بکلی از تحت ریاست پاپ خارج گردیدند . علاوه بر قسمتهای مهم فوق طبقات دیگری که هم آنها را
 و پرزبستی است وجود دارند که در فروع و مراسم و آداب مثل اسلام باهم اختلاف و مغایرت دارند
 در کتاب (بنیان اصول فروع دین مسیحی انجیلی) که در سنه ۱۹۰۳ میلادی مطبع
 رسیده در باره برخی از رسوم و فروع احکام چنین ملاحظه است (قولی بابت ششم هم در
 پسر خدا و اعمالی چون مسیح پسر خدا خوانده میشود (امثال سلیمان باب ۱۰ آیه ۴) و اینها
 رساله بغل طیان باب ۱۰ آیه ۳۰ باید تصور نمایم که خدا العباد را بنده بطریق بشریت زن گرفته
 پسر تولید کرده باشد لیکن این اصطلاح تعلیم میدهد که از ازل اقوام دوم در ملیت قدس از همان
 هستی اقوام اول بوده و در قدرت و جلال مساوی است بحدی که آنچه پدر میباشد پسر همان است و
 مشهور است که صی چون فرزند خدا میباشد از همان ذات خدا میباشد بنابراین شخص الهی است
 مستقیم بر اینکه مسیح پسر ازل خدا بواسطه یافتن جسد حقیقی و جان معقول بقدرت روح القدس در

رم مریم باکره قرار گرفته از او متولد شده انسان گردید ولی بدون گناه (رساله ۱ پطرس باب
 ۱ آیه ۲۲) و او هم خدا و هم انسان در دو ذات قبایل شخص واحد بوده و تا ابد الابد میباشد صی
 مسیح فی الحقیقه انسان میباشد گرسنه و تشنه میشد خسته گشته و میخوابید و بیدار میشد و میگفت
 بخوارم بشری متصف بود و از زمان گناه اقادن حضرت آدم تا کنون انسان گناه فقط صی مسیح است
 چنین مستقیم که صی از برای رفع گناه انسان قربانی گشته و وفات یافت و کفاره نمود (اشعیا
 باب ۵۳) ایضا رساله عبرانیان باب ۱ آیه ۱۱ الی ۱۴) و چون او فقط دارای جنبه انسانی
 بود بلکه جنبه الهی هم داشته بنابراین شخصیت او بحدی عالی و بدرجه متعالی است که این یکدفعه
 خدا شدش کفاره کامل و کافی از برای همه خلق جهان میباشد اشعیا فی برعموم شفاعت گفتار
 از پیش فرمود سبب تقصیرهای مجروح و سبب گناهان کوچک گردید و تا دیب سلامتی ما بروی آمد
 و از زخمهای ما شفا یافتیم (اشعیا باب ۵۳ آیه ۵) بحیثی بقید حنده در حق او شهادت میدهد
 اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد (یوحنا باب ۱ آیه ۲۹) پوس حواری میفرماید که مسیح
 بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد (رساله ۱ بقرنیان باب ۵ آیه ۳) یوحنا حواری درباره
 او میگوید که او است کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز (رساله ۱
 یوحنا باب ۱ آیه ۲) این مطلب دین مسیحی تعلیم مهم مخصوص مرکز اصلی میباشد و این دین آن کفاره
 کامل و مفت را که بجا آورده و بجهت تمامی اهل جهان کافی است اعلام نمیدهد و همه نوع انسان
 دعوت فرموده اند میباید که قبول نمایند تا رسگارشوند از برای رفع گناه کفاره و خدا لازم است ضرورت
 دارد زیرا که بدون ریختن خون آمرزش نیست (رساله عبرانیان باب ۱ آیه ۲) هیچ کس غیر
 مسیح قادر نبوده که عذاب گناهان را بر آورد و مقضی عدالت خدای عادل قدوس که عذاب

گناه میباشد بجا آورد و از این جهت کلام مقدس الهی میفرماید در هیچکس غیر از او نجات نیست
 زیرا که اسم دیگر در آسمان همردم نامشده که بدان باید نجات یابیم (اعمال رسولان باب ۱۱)
 آیه ۱۱) و اینها مسطور است بنسبیه دیگر هیچ کس نمیتواند خدا و خزانگه بخاوه شده است یعنی
 عیسی مسیح (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۱) محرم گردیدن عیسی مسیح پسر خدا و اقره عظمت
 که اسمی خاص بنسبیه با سر او وین مسیح میباشد صورت انسان گرفته گفته که راه از برای رفع گناه
 نجات است خویش بجا آورد و نجات بدی از برای آنجا خریداری فرمود مدت حیات او در آسمان
 در هر چیز منسل شده و از خود گشت ولی بدون گناه و بدین امتحان خویش با نزدیک و مسیح گردید
 بنابراین چنان ریس گفته است که بعد از صفهای ما تواند شد که وقت ضرورت و موقع حاجت
 نزد او متوجه رفت و پناه جست و توانا و قادر است که هنگام تحریر شدن ماریاری بود و سگوری فرا
 (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۱) اینها (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۱) پس کلمات حیات با طاهر شد
 و متواضع و متواضع باید و پیش عیسی مسیح شراکت داشته باشیم (رساله یوحنا باب ۱ آیه ۱)
 چون پسر خدا بود وین آخرین انسان آورد و پیام حقی مستقل و مقدر از خدا آورد و انکار است
 و ذات الهی واراده او بدختم گردید انسان او این عمر چنین نیست که پیش از آن انکار کرد
 مسیح بدیگشت حاصل نماید و در روز آخر خدا همه مردم را (که این انکار بدین رسیده) سو
 قبول کردن و در کردن و راهی بود که عیسی مسیح تکلف گشته داری و واحد فرمود (رساله ۱)
 تا بویکیان باب ۱ آیه ۱) - اندهی - ص ۱۱ - ۱۱ -
 و نیز مسطور است باب نهم کلیسای مسیحی و خدمتگذاران کلیسای
 مسیحی معنوی است بر آنکه چون عزیز مسیح خدیه شده و از او حیات روحانی رایا فرزند کلید

ظاهر

ظاهری مشتق است بر آن که کسیکه ایمان خود را مسیح قرار نموده اند با اینکه مسیحی و خداوندشان است
 و اولاد ایشان نیز جز کلیسا محسوبند -
 معتقدیم که قرار داد الهی چنین است که کلیسا یعنی جماعت ایمانداران خدا نگذاران در شش باشد
 که ایشان بکشیشان که در اصل زبان یونانی مشایخ میباشد نموده شد اند با القاف می گشته اند
 (رساله تیتس باب ۱ آیه ۱) و نیز (رساله اعمال رسولان باب ۱ آیه ۱) و چنانکه پس
 رسول در صحبت مشایخ کلیسای رفس فرموده که اینها باید چون شبان روحانی کلمه ایمانداران را
 رعایت نمایند و این خدمتگذاران روحانی باید از مردمان بهترین صمیمی و دارای زقا و عاقل
 انتخاب شوند و تعلیم را خب بریاست کلیسا قادر بوده باشند تا با این ریس بر سر روند
 چنانکه در کلام مقدس مرقوم میباشد (رساله تیتس باب ۱ آیه ۱) و این خدمتگذاران
 برایان مومنین و عقیده شد بنین حکمرانی نزارند بلکه شادی ایشان را و کارهای مسیح عالم
 آنها باشند (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۱) اینها (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۱)
 و نیز در کلام میا پیم که خدمتگذاران دما بتد کلیسا مسیحی انتخاب شدند که از برای خیران عقد
 نموده و خدمت نمایند (اعمال رسولان باب ۱ آیه ۱) و خادمان هم با اصفان کل صاحبان کلیسا
 در سلام پوس در در راه تیتس پیمان دیف گشته اند (رساله تیتس پیمان باب ۱ آیه ۱) و ایشان با
 مردمان عادل و مسیحی و بی عیب بیرون ملامت باشند (رساله تیتس پیمان باب ۱ آیه ۱)
 اندهی ص ۱۱ - ۱۱ -
 و نیز مسطور است قولها باشد - این مقدس یعنی غسل تعمید عشاء و زمانه
 این مقدس مشتق است مرقا نوکیا از مسیح مقرر شده که توسط اشکهای ظاهری مسیح دو

عبد

حکمت تازه در آن آیین با یافزاران نشان داده و محو گشته و منوب گردیده میشود بر این
 معتقدیم که در قرار واد مسیح دو آیین مقدس مقرر گردیده که باید در کلیسای مسیحی نگاه داشته شود
 که آن غسل تعمید و عشاء ربانی است (متی باب ۱۵ آیه ۱۷ و ایضا رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۱۳)
 غسل تعمید آیین مقدسی است از فرمایش مسیح که در آن شستن بآب با اسم این و روح القدس
 تطهیر قلب شخص را بتوسط خون مسیح نشان میدهد و هر چه توفیق مییابد چنانکه گفته در شریعت
 از برای بنی اسرائیل مقرر میبود اشخاصی که تکلف میباشند بتوسط غسل تعمید بآب این روح
 القدس که خدای ایشان میباشد و اطاعت او را خواهند نمود و نیز دعوات اقرار مینمایند و آن
 اقرار جماعتی بشراکت کلیسا پذیرفته میشوند که در ایام قدیم اطفال یافزاران با والدینشان
 در عهدی که خدا با ابراهیم بست و عهدی که هر آن میبود ذبح بود پس در عهد جدید که تعمیدی
 این وضع شده اطفال یافزاران در آن مندرجند و حق یافتن هر چه در غسل تعمید است
 دارند پطرس خواری در باب عهد جدید فرموده که وعده برای شما و فرزندتان شام است (اعمال
 رنولان باب ۱۷ آیه ۳۵) و از این جهت اطفال اجزاء کلیسا بواسطه ایمان والدین حق یافتن
 تعمید دارند پس مبینیم که لیهی نام که خداوند دل او را گشود تا سخن پولس را بشنود چون
 ایمان آورد خود و هم عمل خانه اش تعمید یافتند (اعمال رسولان باب ۱۵ آیه ۱۵) عشاء ربانی
 آیین مقدسی است که عیسی در آن شبی که تسلیم شد مقرر فرمود در این عبادت مقدس یافزاران
 نان و مقدی صیرانگوار ابلاست بدن شکسته و خون ریخته مسیح موافق فرمانی گرفته
 میوزند و اشخاصیکه با ایمان حقیقی و اطاعت واقعی این علامت قربانی مسیح را پذیرفته اند بطور
 جسمانی بلکه بطور روحانی بتوسط ایمان بجزه منبد بدن خدای و خون قربانی او و هرگز که آن
 گشته

شته از برای پرورش روحانی و ترقی در توفیق بجزه مندیگر و مذو این عبادت خدای وونی
 از برای پرورش حیات روحانی میباشد و برای کسانیکه حیات روحانی را تحصیل ننموده اند خوردن
 عشاء ربانی و بکار بردن این آیین هیچ فائده نخواهد بخشید بلکه از برای آنها باعث ضرر میباشد
 (رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۲۳ الی ۲۹) در عهد تازه عشاء ربانی بجای عهد صحیح بی
 اسرائیل نموده شد و در این خدمت مقدس اشخاصیکه بطور شایسته حبه دارند شراکت بخداوند و
 بتوسط ایمان برکات روحانی را از موت مسیح یعنی قربانی از برای گناه ایشان بخود نسبت میدهند
 و آنها نیز بتوسط یقین حبه در همان عیسای روحانی با یکدیگر شراکت دارند (رساله بقرنتیان
 باب ۱۲ آیه ۱۳ و ۱۴) کلام خدا با تعلیم میدهد که تا آنکه شخص عشاء ربانی را بطور لایق و شایسته
 بخورد باید اول خود را امتحان نماید و ببیند آیا دانش دارد که بدن خداوند را تمیز دهد که بدن او
 برای کفاره گناهاش شکسته و خوش ریخته شده است یا چنان دانش ندارد و نیز ملاحظه کند
 که آیا ایمان دارد که بطور روحانی از او پرورش یابد و برکات آن قربانی گرانجا را بخود نسبت
 دهد البته زیرا هر که بطور شایسته بخورد و بنیاد حقوای خود را خورده و نوشیده است (رساله
 بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۲۸ و ۲۹) در این عشاء ربانی از او کلیسای آمان بگشت و رحمت مسیح
 میباشد نگاه دارند پس در این آیین مقدس و در لحاظ مظهریت یکی ملاحظه ماضی که موت مسیح
 و دیگری برای استقبال که رحمت و ظهور آئینده او بوده باشد (رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۱۳)

بجز باب این که در همین کتاب
 بجز بقا روح و قیامت بدن است

چنین معتقدیم که روح انسان همیشه زنده و باقی خواهد بود و مرگ بدن کار را با انجام نمیرساند چنانکه
 در کلام

چنانکه در کلام تعلیم میبایم که درین مرتکب ازین بر میگردد چنانکه در روح نرسیده بود روح نباید تا جامع باشد آیه
 خداوند تعلیم میدهد که عفت و شریان و برکات صلواتان هر دو ابدی است (مقتضای آیه ۳۶)
 که از این مضمون بقدر روح انسان مفهوم میگردد و معتقدیم که بدن از میان مردگان قیام خواهد
 نمود که در این خصوص مسیح توسط برخاستن خویش از مردگان در روز سیم موافق عقیده مسیحی است
 و مکررش نمونه و دلیل داده است این مطلب بعد از تحقیق تعلیم داده شد تا انبیا این بقیه منتهی بود
 بسیاری از آنانیکه در خاک زمین خوابیدند از سر برآوردند تا آنها اینان بحسب حیات عادتی
 و آنان بحسب نجات و عاقبت جوداتی (کتاب انبیا باب ۱۱ آیه ۱) و مسیح فرمود که سستی
 میاید که در آن جمیع کانیکه در قبور میباشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد
 اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات هر که اعمال بد کرد بحسب قیامت او را (یوحنا باب ۵)
 آیه ۲۹ و ۳۰ با وجودیکه در یک معنی بد نیکی از قبر قیام خواهد نمود همان بدنی است که در خاک
 زمین خوابیده بود ولی تعلیم میبایم که یک تغییر عجیبی در تبدیل عظیمی پیدا خواهد کرد زیرا آنچه
 میزید از تخم کاشته شده بسیار فرق دارد از آنکه ابتدا کاشته شده (در کتاب انبیا بقرستیان
 باب ۱ آیه ۳۲ و ۳۳) و نیز در قیامت نه کجای میکنند و نه کجای کرده میشوند بلکه مثل
 طلا که خدا در آسمان میباشند (مقتضای آیه ۳۴)

در خصوص قیامت یا از آن کلام ما را تقسیم میدهد که با وجودیکه در فساد کاشته میشود
 در بنیهای بر میخیزد و در ذلت کاشته میگردد و در جلال بر میخیزد و در ضعف کاشته میشود و در قوت
 بر میخیزد نفسانی کاشته شود روحانی بر میخیزد (کتاب انبیا بقرستیان باب ۱ آیه ۳۵) و این که از جلال
 تبدیل خواهد تا بصوت حمد مجید او مصور شود (در کتاب انبیا بقرستیان باب ۱ آیه ۳۶)

باب

باب اول در هفتاد و یکمین باب
 در اوردن آخرین و مکافات و نجات از سستی

خدا روزی را مقرر فرموده که در آن روز ربع مسکون را توسط عیسی مسیح داوری خواهد
 فرمود زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمیکند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است و بدو قدرت
 بخشید است که داوری هم بکند زیرا که پسران است و لازم است که همه ما پیش مندر مسیح
 حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیاید بحسب آنچه کرده باشد چنانکه و چه بد (اعمال
 رسولان باب ۱ آیه ۲۱) ایضا یوحنا باب ۵ آیه ۲۸ و ۲۹ ایضا رساله بقرستیان
 باب ۵ آیه ۱) و این داوری همچنانکه با اعمال میرسد با فکار و اقوال هم میرسد زیرا که از سخنان
 خود عادل شمرده خواهد شد (سستی باب ۱ آیه ۳۲) و از سخنانی که بر تو حکم خواهد شد زیرا که
 خدا هر عمل را با هر کار مخرجی خواهد نیکو خواهد بد باشد بجا که خواهد آورد (کتاب جامع باب ۱
 آیه ۱۱) آنانیکه خداوند خود را پیروی نمودند و او را بوفاداری خدمت کرده اند با سخاوت و
 فراوان خواهند یافت زیرا که در آن وقت عادلان بحیات بدی داخل گشته کمال معادت و
 خوشی و استراحت از خصوص خداوند خود مییابند ولی شریان که خدا را نمیشناسند و بخیل خداوند
 عیسی مسیح را طاعت ننمایند از خصوص خداوند و جلال قوت و عذاب ابدی خواهند یافت
 (رساله بقرستیان باب ۱ آیه ۱ و ۲) یقین بودن این داوری آیند باید ما را از گنا
 منع کند و یاد آن داوری عادل باید خدا ترسان را در صحن ظلم و جاتسلی و دل آسانی عظیم بخشد
 آن روز ما معلوم است تا آنکه بر بی اعتدالی و بی فکری نیستیم بلکه همیشه محیا باشیم که خداوند او
 خود را وقتیکه ما را بجهنمورش حاضر میآورد و ملاقات کنیم -

مستقدم

معتقدیم بر اینکه حالت ابداً مادر آخرت مغلق و وابسته است به استعمال این حیات حایره
اختیاریکه میکنیم نسبت بسبح و نجایکه بجا آورده اند باید این عمر را عینت بدانیم و بدقت
بکار بریم از آن و در این عمر و بس فرصتی است که با عطا شده تا در آن برکات خروزی خود را
مسلم بداریم و یقین کنیم همیشه اعتماد با فروتنی بخدا داشته و بی اضطراب انتظار کشیم زمانی
که پیش مندی بسبح بر پا خواهیم ایستاد - انتهى - ص ۳۳ تا ۳۴ -

و نیز مسطور است ص ۳۳ تا ۳۴ قوس بی تمهید و هند در میان و عطا میزند
و میفرمود توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (مسی باب آیه ۲) و چون کسی
ترتبان انداخته شد صبی مسبح بجلیل آمد به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده گفت وقت تمام شد
و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و باخیل ایمان بیاورید (مرقس باب ۱ آیه ۱۵)
توبه نه فقط افسوس برای گناه از جهت ترس از عذاب آن یا از ملاحظه نتیجی که از آن
حاصل است میباشد بلکه سوگاری و غمناکی است از جهت گناه و صلوات و کینه داشتن آن است
از آن جهت که گناه در خودی خود قبیح است و آن چیزی است که نباید واقع شود و خلاف و یا
اطاعتی شریر نسبت بشریت قدوس عادل خداست و صدیت در سل رفتار است البته بنا
و اراده قدوس خدا پس یا عیگری شریر بصد خدای تعالی میباشد توبه بازگشت از گناه بوی خدا
باعزم دل و صمیم خاطر که شریعت خدا را اطاعت نماید توبه بتجانی کافی نیست که بجز در آن خدا گناه
کاران ابا مازد و بر وفق شرع موسی گناه کار را تا بس ز برای رفع گناه خود میباشد قربانی قربا
میآورد (سفر لویان باب ۱۷ آیه ۱۰) و همچنین در عهد جدید توبه کنند باید آن بانی کامل مسبح از
جست آرزوش ظاهر شدنش پناه بجوید (یوحنا باب ۱ آیه ۱۲) ایضاً رساله پطرس باب ۱

آیه ۱۲ الهه مسبح فرود بیاید بکنید تا بخیل ایمان بیاورید پس توبه عیسی مسیح چهار کس از اول شروع است
دوم ترک نمودن گناه سوم نظر کردن بکفاره مسبح بجهت آرزوش و طهارت چهارم عزم کردن
ال که باقی عمر خود را در طاعت و عبادت مسبح صرف نماید خدا همیشه مهلتها و فایده است که توبه
اشخاصی که بدینطور توبه نمایند قبول فرماید زیرا که مرقوم است خدا میخواهد کسی هلاک گردد بلکه همگی
توبه گیرند (نامه پطرس باب ۱ آیه ۱) و نیز مسطور است ص ۳۳ تا ۳۴ -

باب هشتم

دعا و توبه

دعا کردن در دین بخیف عده است و تیزی از عزیزترین حقوق سیمان است چون طفلی
نزد پدر خود می رود و خواهشهای خود را عرضه میدارد و همچنین شخص بواسطه مسبح میتواند بفرزندی بجا
خود تقرب جوید و خواهشهای دل خود را در خدمت و معروض دارد و بنداری قلبی آن حالت غیرت
که از او پیش صحیح درباره ذات صفات خدا و نسبت او تعالی با کخالق و پروردگار و نجابت بند
ماست حاصل میشود و دعا ابراز احساسات و خواهشهاست که از آن حالت صمیم تر است پدایش
یکند و تحکمه قدوسیت خدا را بنظر میآوردیم او را تعظیم و تجید مینماییم در آن هنگام که احسان با او را
مینماییم که گذاری میکنیم زمانیکه گناه خود را بنظر میآوردیم بطور مضموع و شرمگنمان خود را
مینماییم و آرزوش میطلبیم نظر با احتیاجات خود و دیگران ما محتاج خود و شایر از او استعدا کنیم
و کرده اینها در فامناسب است شرط عده دعای بقبول و ویرت است - اینکه با هم صبی مسبح
باشد (یوحنا باب ۱ آیه ۱۲ و ۱۳) که دوری و بعدیکه میان خدا و انسان از کنش حاضر گشته
توسط خون مسبح چار و پذیرد و الیام باید که از آن جهت که کار بجز خدا با تو از یافت دعا کردن بی
مسبح این است که بر لیاقت خود شخص متبی نباشد بلکه بلیاقت مسبح متبی باشد و این خیال و پندار که

از خدا حق طلب کردن داشته باشد باید رو کرده شود ولی استحقاق خویش را اقرار کند و نقطه حق
 مسیح نیز او نیرو داد و بجز او تقرب میجوید و دعا کردن با اسم مسیح معنای عمیقتر از این دارد نام مسیح
 شخص او را معین مینماید و سوال با اسم او چنان سوال کرد نیست که مؤمن در زندگی و حیات و محبت و
 مقاصد خود با مسیح بستگی و پیوستگی داشته باشد مانند شخصی که حیات او حاصل نموده و در او زیست
 مینماید و برای او حیات خویش را بسرمهبرد ۲- اینکه دعا باید با ایمان باشد آنچه در عبادت سوال کنید
 عین بدانید که آنرا میآید و بشما عطا خواهد شد لیکن با ایمان سوال کنید هرگز شک نکنید زیرا
 که شک کند مانند موج دریاست که از باد درازد و متلاطم میشود زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خدا
 چیزی خواهد یافت (مرقس باب ۱۱ آیه ۲۳) ایضا یعقوب باب ۱ آیه ۱۷ و محبت نیز تو را
 اعتقاد داشته باشیم در سوالات خود باید تفتیش کنیم و بدانیم که اراده خدا چیست اعتقاد کردن عمل
 رویت که بکلام خدا و روح القدس تسلیم شد و تفویض گشته است و قیود از کلام مقدس بعضی ایضا
 لازم از برای دعای مقبول خدا مینمایم ۱- اگر زخما را در او نهاده باشد زیرا هر که گوش خود را از شنیدن
 شریعت برگرداند دعای او هم کرده میشود (اشمال سلیمان باب ۱ آیه ۹) ۲- آنکه باید رضا و همی که
 دیگران را عفو نماید چنانکه مرقوم است و قلیکه بدعا بایستید هر گاه کسی شما خطا کرده باشد در حقیقت
 تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است خطای شما را عفو کند و آثار گناه شما بخشد پدر شما نیز که در آسمان
 تقصیری شمارا نخواهد بخشید (مرقس باب ۱ آیه ۲۵ و ۲۶) ۳- دعای صحیح باید همیشه بر این شرط
 معلق باشد یعنی اگر اراده خدا چنین باشد و این شرط هم عاقلانه است از آنرو که خدا بجز آنرا نمیداند و بگوید
 که آنچه طلبیدیم از برای خیر است یا شر و هم از تعلیم کلام است و خود مسیح نیز از برای ما نمونه و سرمشق است
 زیرا که در باغ جسدیمانی دعا نمود و باین شرط معلق کرد که در آنچه بخواهم من بگردم (لوقا باب ۱۱)

۱- سید اله است در مسیح را در باغ جسدی کردند و لقب سوسه کردند

آیه ۱۴) سفر قتی در تقرب جستن با خدا و در همیشه لازم است زیرا خدا همگرا با ما است
 میکند آنرا در همان راهی میبخشد (رساله یعقوب باب ۱ آیه ۱۷) و ایضا لوقا باب ۱۱ آیه ۱۱
 سیحان در وضع دعا کردن با الفاظ مخصوصه و کلمات خاصه عقیده نیستند بلکه آزادی دارند و
 ما بشاگردان خود دعای مختصری تعلیم داده که در بخیل می نامند باب ۱ آیه ۱۱ الی ۱۳ مرقوم میشد
 و آن از برای هدیه تار همنام و سرش است خدا در مقام اول قرار میدهد بدینطور که اسم او و ملکوت
 و اراده او از حقیقات و سوالات ما پیشی گرفته است و در کلام خدا ما را تعلیم میدهد که بهستوه و دعا
 باشکر گذاری و شانس سوالات خود را بجهت او عرض نمایم (رساله بقیلیان باب ۱ آیه ۱۷) و تو را
 خاطر جمع بود که پدر محبت آسمانی ما آنچه بجهت فرزندانش میگوید است خطا خواهد فرمود و قیود کلام
 خدا را می آموزد که چگونه دعا کنیم و چه چیز در دعا است دعا ما نام روح القدس در دعا فوج میبوی
 هدیه و معاونت میفرماید کتاب مزیم در وضع دعا بسیار مدد کار و آموزگار است مثل آنکه
 کسی بجهت گن هوش منجم و دل شکسته باشد مرموز بخواهد و یکم کلماتی مناسب و می آموزد که توبه
 خود را معروض داشته برای آمرزش التماس نماید و هر گاه دل شخصی از جهت برکت و رحمت الهی گوی
 از امان است مرموز صد و سیم را در دعای خود ذکر نماید -

دعا کننده را لازم نیست که حتما الفاظ مخصوص معین را در روز بروز ذکر نماید لیکن اگر شخصی محتاج باشد
 بکلمات مختصه معینه و جلیج خود را احساس کند و از خود عقیده بکلمات با ابداع نماید و او را کند در
 ایضوت ضرر ندارد که کلمات معینه را استعمال کند که در دعا جدا و گردد و در کلام مقدس مجرب است
 نیست که در شبانه روز چند مرتبه دعا کنیم ولی چونکه در بیت المقدس هر صبح و شام با مرامی قربانی
 میآوردند و میگذاشتند لکن مناسب نیست که در هر صبح و عصر بجز تقرب جسته برای دعا نرود

نمونه

ختم شوم در صبح تو فتن هدایت برکت الهی را بطلبیم که بجا و دیگران در آن روز عطا شود و در هر
 یکشنبه آن و هفتاد خود بفرستی اقرار کنیم و ممنونیت از رحمت شامله او را نسبت بخود عترت نام
 و در هر وقت پیشرفت کار خداوند را در جهان طلب کنیم از کلام خدا تعلیم میابیم که میباید همیشه عاقد
 قرین میفرماید همیشه دعا کنید (تو قانای آیه ایضا رساله به تالوکیان باب ۱۲ آیه ۱۲)
 یعنی در قلب خود و اما حاصل خود را احساس نمود روح دعا در ضمیر ما باشد تا هر وقت که یاد می کنیم
 احساسات باطنی خویش را با کلمات مذکور یا بنوع شمای قلبی که او تعالی با آنها عالم عارف است
 معروض داریم - بجز -

روزها - در شریعت موسی بنی اسرائیل تصور بودند که در سال فقط یک روز یعنی روز بزرگ کفاره جانها
 خود را ذلیل سازند باین معنی که روزه بدارند و ولی در انجیل چنین امری نیابیم که روزه بداریم و حتی که
 بعضی بیسبب ایراد کرده عرض کردند که شاکر گروان شما روزه نیندازد مسیح جواب فرمود که در حالت
 حالیه ایشان روزه مناسب نیست لیکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود (اشاره بعینت خود
 او میباشد) در آن هنگام روزه خواهند داشت (متی باب ۱۲ آیه ۱۵) در جای دیگر در خصوص
 روزه داشتن و ستور العمل میدهد یعنی نه مثل فریسیان که بواسطه روزه داشتن از مردم تعظیم و تکریم
 میجستند بلکه باید در حقیقت مخانی از برای خدا باشد (همی باب ۱۲ آیه ۱۵) از این تعلیم
 خداوند میفهمیم که روزه امر مجبوری نیست بلکه اختیاری است ولی در زمان غم و زحمت مخصوصاً قنیه
 از جهت گناه خودمان یا بسبب برود شدن دل مؤمنین در ایمان صحن و اندوه مستولی میشود در آن وقت
 روزه داشتن بیشتر مناسب بجا است (دانیال باب ۱۲ آیه ۱۵) روزه ذات جهانی را منقطع
 میسازد و برتری و تفوق ذات و حافی را مسموم میکند و وسیله دراهی است برای فروتنی در حضور خدا
 و بجهت

و بجهت عاقد کردن و تفکر در کلام بسیار عمدت در عهد جدید میابیم که سیحان در زمان خواری
 و هم خود پولس خواری (اعمال رسولان باب ۱۲ آیه ۱۵) و ایضا باب ۱۲ آیه ۱۵ ایضا
 رساله ۱۲ بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲) و مردمان نماز در تقوی و خدمت خداوند از آن زمان بعد
 بعضی از اوقات با عمارت میباشند و چون روزه بجهت معاشرت و تقرب خدمت بخدا بجا میآید
 شود نه از برای ثواب تعظیم خلق در هیئت جایز و فایده مند میشود بدن بنده روح است تکلیف
 شخص مسیحی است که بواسطه پاکیزگی رفتار و خود داری استقامت در ریاضت بدن را در تحت
 سلطنت و بندگی خود در آورده و بجهت تحصیل مرتبه روحانی اصلی پولس خواری ما را در این مطلب تعلیم میدهد
 حرکت ورزش کند در هر چیز را میباید که تن خود را از بون میازم و آنرا در بندگی میسازم
 (رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۵ و ۱۶) - بجز - و نیز منطبق است صورت ۱۲ -

روز هفتم من مسیحی - از این روزه که از برای استراحت و عبادت نامی نمین شود خدا را خوش
 آمد که از ابتدای بنی نوع بشر روز مخصوصی معین کند و قیسه که خدا خلقت جهان را با تمام رسانید
 روز هفتم آرام گرفت و مرقوم است که روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود (پیدایش
 باب ۲ آیه ۲) ولی در احکام عشره که با گشت قدرت در لوح سنگی نوشته شد حکم چهارم در
 خصوص روزه است یعنی روزه استراحت میباشد (خروج باب ۱۵ آیه ۱۵) که بدین منظور نام
 شدن کار خلقت یا آوری شود تا آنکه انسان نسبت خود را بخدا که خالق اوست خاطر نشان کند
 و این بنیاد و معنی را همیشه منظور و در روزی که خدمت که ما را آفرید ما قوم او هستیم - بجز -
 آن حکم چهارم امر میکند که یک روز هفت یعنی هفت یک وقت روزه مقدس باشد در ایام خواریان
 و با قبول و بهمنای ایشان روزه مقدس که روز هفتم بود بر روز اول هفته که کیشنه باشد بدل
 گردید

گردد و باید گاری بر سر سینه بند و نه مانند گمان برود و در وقت مقررش (مستی ناپا عی
 آیه ۱۱) ایضا باینکه آیه ۱۱) حکما یک کفایت در آن معلق است و بنجام سینه
 روز اول هفته مقدس گردید و بتوسط این آیه علیه حقیقت کلام خود را ثابت گردانید و بنا
 محکم از برای امید و اعتمادها و دهر خدا بر یکدیگر قربانی بزرگ را قبول نموده است و بدین
 و این قیام سبع نکتہ مخصوص در تعلیم و آریان میباشد (اعمال رسولان باب ۱۵) و
 (باب ۱۳) و خداوند تبدیل روز مقدس از ظاهر شدنش بخوابیدن آنطور در وقت (پوچنا
 باب ۱۳ آیه ۱) و نیز خواریان آنروز اول هفته را نگاه میدارند (اعمال رسولان باب
 ۱۳ آیه ۱) ایضا در آن بقرنیا (باب ۱۳ آیه ۱) و در کلیدی سیمی از آنوقت تا کنون
 نگاه داشته شویست - پیکر -

معنی سبت در لغت رحمت است و حکم میارم بطور خوانده میشود که روز رحمت میباشد و کن
 تقدیر من نانی پس در خود این حکم دو کلیه میا یکبار در نگاهداری و پاسبان آنروز بطور شایسته
 و صحیح هدایت نمایند یعنی در وقت و تقدیر از رحمت میباشد از این و باید حتی المقدور از مثل
 هفتگی رسمی بسپاریم و دست بکشیم تا اگر آن را رحمتی را از رخ و قسمی که طبیعت انسان اقتضا
 میکند منع بریم و لفظ دیگر تقدیر است و باید آنروز رحمت را تقدیر کنیم - تا بر این این روز
 مقدس سیمی نه نیست که از برای تفریح و خوشحالی دنیوی بوده باشد بلکه از برای امور
 معنی لفظ تقدیر نیست که از گاری عمومی بعباب نموده مخصوص بخدا گردیم و در رحمت
 تقدیر است که در آن باید از برای تفکر و تامل در خدا و ابریت تکلیف و آسان فرصت یابیم - پیکر -
 که از تمام وقت با از دست بیانه خدا و توفیق آتی میبود و بسیار خوب است در این عصر هر روز
 مقدس

مقدس سیمی که روز خداوند خوانده شد (حکما شعله یو خنایا است آیه ۱۱) و یاد گاری قیام سبع
 و قلب او بر من و قهر میاید در میان سبع و شاگردان او ای می گردد و در کلام مقدس از برای
 نگاهداری گمان روز مقدس بر کات نیگو و عهد شده است و قشیک از روز مقدس هفتت میوز
 یا آنرا بکار رسمی عمومی صرف میکنند حال است که در دین شکوه و رونق حاصل گردد - پیکر -

باب یازدهم

تکلیف و طلاق نکاح قرار داد الهی است که خدا در زمان بگینهی آدم در باغ عدن قرار
 قرار داده فرمود خوب نیست که آدم آنها باشد پس برایش معاونی موافق وی ببارم (پیدایش
 باب ۱ آیه ۱) لکن ای از دنده های آدم را گرفته زنی بنا کرد و حوای ابطور آفریده شده روز
 آدم آورد که از برای او معاونی و مصاحبی شود و مقصود از نکاح اینست که میان مرد و زن
 مصاحبت شود بجهت گمان طرفین و از برای ابقای نوع انسان و از برای حفظ از آفات
 در گنا مان بنی عصمتی و لکن نکاح بجز به محرم باشد و سترش غیر بخش (جهانیا باب ۱ آیه ۱)
 پیش بعضی سبهای جائزه نکاح نکردن را ذکر فرمود (مستی ناپا عی آیه ۱) و
 چو بس حواری ما را تعلیم میدهد که در زناهای اونیست و جفا بلکه حاصلت شود که در حضورت نکاح
 نکنند (رساله بقرنیا باب ۱ آیه ۱) نکاح باید میان یک مرد و یک زن باشد و از برای
 مدت غیر طریقی یعنی ما و یک هر دو آنها زنده باشند همین یکبار است و کن و کنی اگر یکی از آنها
 بمیرد آن آتی مانده ما دون است که باز دیگر نکاح کند (رساله بقرنیا باب ۱ آیه ۱) و قشیک
 خدا آدم را خلق فرمود از برای آنکه نکاح کند و حواش باشد عطا فرمود که او مادر کل بنی نوع
 نشود خداوند ما این سکه را یاد آوری نموده سینه یارید که از این جهت مردید و ما در خود را گرد

مصلحت سیمی که مستند حقیقت است سبب در اینجمله خبر کرده می نایم تر است را نسخ

برن خویش بی پیوند و دگر و یک تن خواهد شد (معی باب ۵ آیه ۵) طلاق جایز است فقط
 از برای دو سبب یکی زنا کاریست در حیضت آن یک گناه نکرده و عقد خود را نگاه داشته
 حق طلاق گرفتن دارد و سبب شری دیگر از برای طلاق این است که چون یکی دیگری را بکند
 از جهت اینکه سعی کرده در حین طوع آن ایماز آزاد است چنانکه پوس حواری با تسلیم
 میبند که برادر یا خواهر ایماز در حیضت مقید نیست (معی باب ۱۲ آیه ۱۲) ایضا رساله
 بقرنیان باب ۱۵ آیه ۱۵) منب شوهر با زنش در عقد نکاح محرمترین و مقدس ترین نسبتها
 که میان نوع انسان شناخته میشود بنا بر این در محارمی و متغافل و استخفاف محرم برای
 شوهرت جسمانی اقدام نکند بلکه با حرام و همشاری و محنت و خداتری و تفکر بکند و ایماز
 باید با ایماز ان بر خداوند شود (رساله بقرنیان باب ۱۳ آیه ۳۹) -

در کلام مقدس نسبت نکاح سرافرازی یافته که تشبیه شده به آن اتحاد پیوسته روحانی
 که میان مسیح و اهل او میباشد و لهذا بدینطور تعلیم میبیم که ای شوهران زنان خود را محبت
 نمایند چنانکه مسیح هم کلی را محبت نمود و خویشی را برای آن داد بهین طور باید مردان
 زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند (رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲ و ۱۳) و نیز
 که ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه در خداوند میاید داخل خدا هر یک از شما نیز
 زن خود را مثل نفس خود محبت نماید و زن شوهر خود را باید حرام نمود (رساله بقرنیان باب ۱۲
 آیه ۱۲) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲) نکاح سعید مسیحی با محبت و مصاحبت
 در خدمت مسیح نزر و دیگرین حالت آسانی است که بر زمین با شان عطا میشود -

باید از این همتا - مهیا بودن از برای جهت مسیح
 در کلام

در کلام خدا تعلیم صحیح در این باب است که عیسی مسیح در برای آسمان دوباره ظهور خواهد نمود
 آنکه اهل خود را نیز خود بخود پذیرد (معی باب ۱۲ آیه ۱۲) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۲
 آیه ۱۲) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲) و صور خدا دیده میشود و مردگان نیز در میان مسیح و قاتلین و قاتلان
 خود قیام نموده و ایماز ان زنده در طرقتراعیسی تبدیل گشته بدن فانی آنجا میباید پوشیده
 شده در این باره بوده خواهد شد تا خداوند در هوا استقبال نمایند و بدینطور همیشه با خداوند خواهند
 بود (رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲) و نیز از کلام تعلیم میبیم که عیسی خداوند آسمان
 باورشگان قوت خود ظهور خواهد نمود در شش ششعل و انتقام خواهد شد از آنیکه خدا
 نیشاند و بخیل خداوند عیسی مسیح را اطاعت نمیکنند (رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲)
 و یهو کابرتامی زمین پادشاه خواهد بود و در آن روز یهو واحد خواهد بود و همه اوصاف نکره
 ناست آیه ۹) کلام مقدس را تعلیم میدهد که کسی نباید اندکی ویر وقت رحمت خواهد فرمود
 آنکه در درشتان گمان خواهد بود ولی وقتی که واقع شود مثل برق در آسمان آشکار خواهد بود
 خواهد بود ولی ایماز ان بطوریکه در زمان نوح و همسکه طوفان آمده آنها را هلاک کرد در این
 نوح و شایعها و شاعلی عیسی سرگرم خواهند بود در بخیلی ایستاد (رساله بقرنیان باب ۱۲ آیه ۱۲)
 ایام آخرتست زمین با استعرا ظاهر خواهند شد که بر وفق شکوات خود رفتار نموده خواهند گفت
 کلمات عهد انان (رساله بطرس باب ۱ آیه ۱۲) و انکس ایماز ان باید همیشه
 بسیار بوده (معی باب ۱۲ آیه ۱۲) از برای آن واقعه عظیم خوانا که در جهت شان بر حوال
 میباشند زیرا که وطن در آسمان است که از آنجا میرجعات عده عیسی مسیح خواهد آمد
 بیشتر که کل جسد ایل را تبدیل خواهد نمود تا بسوی شامه عید و مسور شود و ایماز ان باب ۱۲

آیه لایزاله بطور شایسته تمدان جسم باید زنا کرد ان حق می شود و بعد از آن کزکی و نه شخصی در مساجد
 امر نموده مشغول و در دست نایم فرمایش مسج شاگردان اینست که تجارت کند تا بایم او با باطن آیه ۱۳ یعنی آنکه نام
 مشغول کار خدمت اطاعت بشوم و عموماً از هر امری که باعث محبت شود بخیال نگاهم و از هر فریاد صحت نایم
 زیرا که فیض خدا که برای هر مومنی است ظاهر شده اما در یک بیداری و شجاعت نیوی اترک کرده و با خود آنجا
 وصلت و بنداری در هیچ باریست که نمیدانم و آن میدارم که تجلی جلال عظیم بجات خدا عیسی مسیح را انتظار کشیم که
 خود در راه ما ظاهر سلطنت نماید از هر راستی بماند و کسی برای خود ظاهر سازد که گفت خالص و خود را اعمال بیکو باشد در دنیا
 تپس نایب آیه لا اله الا الله
در خدای و شایسته
 در زیر مسطرات حضرت ص ۱۱۱
 خداوند مسیح فرمود تا بنویسد که کند: ای پدر که در آسمان نام تو متعین باد ملکوت تو بیا یاد او تو چنانکه در آسمان
 بر زمین بزرگوار شود همان کفایت از امر زبانه و در هر خدای که در آسمان چنانکه بزرگوار شد در زمین بیا
 بلکه از سر یاد دانی به زیر ملکوت **در احتفال ماهی** و قوت جلال او با آواز آن است
 که با حق و نام او همان شهر گشته: من بایان ام بجزای بد قادر مطلق خالق آسمان زمین بر سر کار او خداوند
 عیسی مسیح بود روح القدس هم قرار گرفت از هر که بنویسد و در هر کس تسلیم سلاطین ام کشید و مصدق شده بود
 در خون گردید و جام ارواح نزل کرد و در زمین از هر کس بجات که نامش نوشته بود بر سر او مطلق نشسته است
 آنجا خواهد آمد تا هر کس در جهان او بماند من بایان ام روح القدس بجات عیسی مسیح و برکت تقدیس و پاک شدن
 و بجات من بجات و بر آن آیین **در باب سیم شلیت و کس** و زیر مسطرات راجع به شلیت حضرت
 در این مطلب گمان که در کسین از هر جا که میروند زبانه و در هر کس با کسوف گشته است در آنجا او حشره قوم میاید و آن
 ذات من که نایب هستی کی است و بر اعتقادیم که در هر روح القدس خطای خود را در قوم نمی شرط بر وجه تقدیس
 هستی تقدیس خداوندی پیش از آنکه فکر کند و بکوشد و در هر صورت زبانه میباید که در او حشره کی قطع است و میباید
 سر قوم است و بر روح القدس ایجا و روحی است در هر کس جلاسانی بیا و هر کس را می شنیت که او حشره است و در

۱- معصوم طهر حفت ۱۰۱۱۱

خداوند از آنکه پدر میگوید چون پدر میگوید من روح القدس که در من است آیه ۱۳ و در هر جا که حساب است
 در ایضا اعمال رسولان بایست آیه ۱۳ پدر میگوید تو پدر میگوید تو بر لفظ او او در با روح القدس که بر سبب
 در خدای با آیه عا و ۱۳ لفظ او او در زبان اصلی یونانی مذکرت در آن زبان سخن راجع است و در هر کس
 میاید و بر پدر را در خدای با آیه ۱۳ ایضا بایست آیه ۱۳ و روح القدس در خصوص بر شهادت میاید و میباید که پدر
 بر روح القدس در کتاب هم فاعل فعل و هم مفعول فعل میگردند پس در تعلیم تثلیث تقدیس نکند میان شیوه و در
 آیه ۱۳ و روح القدس و روح القدس یکسان است یعنی میباید ۲- هر چه روح القدس است
 که در حقیقت اب یعنی پدر که خدای متعال باشد بر مطالعه کنندگان کلام تقدیس واضح و آشکار
 که او شخص همان در الوهیت است و هم دارا بودن شخصیت و الوهیتش نقد و وضع و هویدا است
 که در اینجا بیان بر آن و دلایل محتاج نیست -

در خصوص شخصیت ابن یعنی پدر که عیسی مسیح است شخصیت وی بدی است و عمل تردید نیست
 آنها بر شایسته الوهیت و دلایل بسیاری است و بر همین پیش که فقط ذکر موعودی از آنها الکفایت
 اشیا بی در خصوص ذنوبت فرمود اینک با کوه حادث شده پسری خواهد زاید و نام او را عانوئیل
 خواهد خواند **در شعیابا بایست آیه ۱۳** و معنی عانوئیل **خدا با ما میاید** ایضا فرمود برای دل
 زبانه و پسری یا بکشیده شد و سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب مشیر و خطای قدر
 در هر مردی و سرور است می خواند خواهد شد **در شعیابا بایست آیه ۱۳** که در عمل تعیین با چنین
 عیسی مسیح در آن کوهی که رفته که هیئت وی تبدیل یافت و چهره اش چون خورشید در آسمان
 که در آنجا از آسمان نماند در داد و خطاب فرمود که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم
 ایضا **در شعیابا بایست آیه ۱۳** یعنی خدای خواری در باره او شهادت میدهد که

کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و همه چیز بواسطه او آفریده شد و کلمه جسم گرفته و میان آن کلمه شد (یوحنا باب ۱ آیه ۱ و ۲ و ۳) کلمه در اینجا اشاره به مسیح است که خدا بود و مجسم شد آن
 گردید عیسی خوز فرعون من و پدر یک هستیم (یوحنا باب ۱ آیه ۳) فوفاس جواب است
 بعیسی مسیح خطاب کرده گفت ای خداوند و ای خدای من (یوحنا باب ۱ آیه ۴) و مسیح اورشلیما
 نغمه بود از اینکه او را خدا خواند بلکه پرستش او را قبول فرمود و از آن وقت که در میان او
 بعیسی و کرده گفت ترا خدای منی قسم میدهم را بگویی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه عیسی در جواب
 فرمود تو گفتی (متی باب ۱۶ آیه ۷) و این مصنون باصطلاح عبری بدین معنی است که همان
 که گفتی بلی قسم بطوریکه در انجیل مرقس مرقوم گشته که عیسی در جواب گفت من هستم (مرقس باب ۱۶ آیه ۷)
 در حکایت سکین یافتن دریای حلیل و جنبه او مشهور است که از جهت جنبه زنی
 خوابیده بود و خوابان او را بیدار کردند و از جهت جنبه الوهیت با او امواج دریا را خیب کرده
 فوراً او را اطاعت نموده سکین یافتند (متی باب ۱۴ آیه ۲۵ الی ۳۲) -

در خصوص روح القدس از کلام انجیلی متفاد میگردد که او شخص است در اشیا بی مرقوم است
 که ایشان عاصی شده روح القدس او را محزون ساختند (اشیا باب ۶۳ آیه ۱۰) و در رساله
 باسیان ذکر شده که روح قدوس خدا را محزون نسازید (فسلیان باب ۱ آیه ۱۴) پس
 بر عی و معلوم است که خزن شخص نسبت داده میشود و بقوت و تاثیر منسوب میگردد و با او در
 کتاب تهس میخوانیم که روح القدس گفت بر ما با و سوس برای من جدا سازید از بجز آن گل
 که ایشان را برای آن خوانده ام (اعمال سولان باب ۱ آیه ۲) و بدیهی و هویدا است که
 خواندن شخص اختیار کردن کار او را عمل شخصی است و عمل قوه و تاثیر نیست -

و بنوعی درباره الوهیت روح القدس از اصطلاح کلام مقدس در خصوص او معلوم میباشد
 در عهد عتیق هر آنچه در خصوص عیوه (عیوه در زبان عبری اسم مخصوص خدای تعالی میباشد)
 گفته شده است در خصوص روح عیوه هم مذکور گشته است و اینکه روح گفت یا عیوه گفت
 سیما اوقات بجای یکدیگر استعمال میشوند و بنوعی آنچه در عهد عتیق از عیوه فرموده شده
 در عهد جدید اقتباس شده که روح القدس فرموده (اشیا باب ۶۳ آیه ۱) با اعمال سولان
 باب ۱ آیه ۲ و ۳ و در عهد جدید همین اصطلاح را بدینطور میابیم ایما از آن هیکل خدایان
 زیرا که روح خدا آنها ساکن است و بنوعی آنها با هم بنا کرده میشوند تا روح ممکن خدا شوند
 (رساله بقرنتیان باب ۳ آیه ۱) و بنوعی مرقوم است
 که سخنانی سخندار و روح گفته زیرا که روح القدس روح گفت (اعمال سولان باب ۱ آیه ۲)
 و سخن فرمود هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده میشود و لیکن کفر بروح القدس از انسان عفو
 نخواهد شد (متی باب ۱۲ آیه ۳۱) پس گناهی که آمرزش ندارد کفر گفتن بروح القدس است
 این ممکن نیست و از شد جز اینکه روح القدس الوهیت داشته باشد و حضور روح حضور خدا
 مرقوم است که از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم (مرمور ۱۳ آیه ۱۴) لهذا روح القدس
 هر جا حاضر است و همه چیز ناظر و بنوعی کلام مقدس تعلیم میدهد که روح القدس همه چیز حق میماند
 خدا این نهی میکند (رساله بقرنتیان باب ۳ آیه ۱۶) یعنی متخاصمه عیسیت خدا را
 داناست پس انانی او بر روانانی شد است که همه چیز وقت و نصیر است و بنوعی اعمال روح
 اعمال انسانی است اینها را تشکیل داد و او بانان تولد تازه میدهد متولد شدن
 در آن تولد شدن از جهت روح القدس بدینجای فایده ما را زنده و میگرداند و عیادت خدا

بنابر این هر عزو انما و قادر علی الاطلاق است

پس کتاب مقدس القاب او صافا که بپذیرد و روح القدس بطوالت وی شایسته
شده و جرات الهی بیک جا زنده و تعلق یافته است و این هر گز نه استوار است
و تبریک جماعتی بالتویذ که گذشته اند درستی بابت آنکه او ایضا رساله بقرستمان
باب اول (۱۱) و چون تعلیم تثلیث یک حقیقت اصلی و عهد و زمین تقدس است بدین طور
و اما بیا آورده میشود و در نظر است این تعلیم تقیفا از خیر انسانیت بلکه زاهام
الهی است و چون الهام شده می توانیم فهمیم که تعلیم معقولت انسان در صورت خدا آفریده شد
و بطبع خود نبی و این طلب است و در تعلیم تثلیث اقدس می بینیم که خدا از ازل اقنوم واحد مظهر بود
بلکه در پیرا زلی خویش اقنوم دیگر داشته است که او خاتم جوهرش (رساله سبیران باب اولیه)
و هم کلمه ازلی یعنی مظهر صحیح افکارش میباشد و پیرا اتحاد خود را در روح القدس که از پد
پیرا جاری میگردد و نسبت آنها را متحد می سازد احساس میکند پس بدینطور در تثلیث اقدس وجود
الهی از ازل از برای خدا اقنومی بهت مفضل شدن محبت و مصاحبت او بوده و میباشد و در
بعضوت خدا از لزوم خلقت و ضرورت ایجاد که مفعلی محبت بکار بر زن محبت و توجه خویش
داشته شد که ذاتش اقضا میکند بواسطه نکته تثلیث مستغنی و آزاد میگردد و مطلق میشود و پد
بدین پیرا خدایت پیرا بدین پیرا خدایت روح بدین پیرا خدایت و این سه اقنوم با هم یک خدا میباشد
خداوندی که یک خدای واحد است و الهی باطنی او آنقدر غنی است که در اتحاد کس
ت اقنوم سندیست که توسط آن همان خدایت کرده همان وقت احد پرست که نجات رهنمای
مفرمای و پسر است که نجات را بجای آورد و در وصیت که آنرا با منسوب نماید و مربوط میکند

تخلط در اظهار این امر سالی نکش و آنچه خدا می باشد از برای بحال رسید و اظهار تطلب
در طبیعت عالم ظاهرست و در عهد عتیق هم معلوم گردید خداوند کی چون این تعلیم با تمام و
درست کردن راه نجات مطلق است که در آن پدر پسر را فرستاد که او کفاره برای گناه شود
و پسر و تیکه بحال خود که پیش از دنیا و عالم داشت فرجعت می نمود و روح خود را فرستاد که
قدرا در اربابان تعلق دهد و منسوب کند (لهذا این تعلیم در انجیل آشکار گردید) -
تثلیث اقدس تعلیم توهمی نیست بلکه اساس و بنیاد شامل کل وجه از برای نجات انسان است
و حق در زمانی خدایت بنان گشته و نجات تجسین آن سه اقنوم تثلیث با هم در کارش
چنانکه در کلام می بینیم برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر تقدیس روح برای اطاعت و
پاشیدن خون عیسی مسیح میباشند (رساله ۱ پطرس باب اولیه ۱۲) پس خدای را داریم
که در یک سین در آسمان بر صلیب در دل ما نثاران میباشد و او خیر اع کسند نجات و خدایت
و هم تقدیس کننده میباشد این تعلیم بطوریهات سر عظیمی است و بحال فردی و خضوع
اتقان و خشوع باید آنرا بپذیریم اگر چه کلاما ادراک آنرا قادر نیستیم و چگونگی آنرا نمیتوانیم فهمیم
و حق و حقیقت و تحقق آن را از شقاوت کلام الهی دانسته قبول داریم و نه همینست که این تعلیم صد
عقل باشد بلکه مافوق عقل انسان و برتر از درک و بیان است و نیای ظاهری از اسرار الهی
مکان غیبی معلوم است که عقل انسان برسدن بکنه آن قاصد و ناقص است پس بدین است
موانعی عقل است که خدای متعال هم که خالق آن است فی حد ذاته بالاتر از درک انسان میباشد
زیرا که اگر چنین نبود هر آنکه با انسان ملوی بود پس آیا تمقهای خدای میتوانی دریافت نمود یا کنه
قادر خلق توانی رسیده مثل بلذهای آسمانست چه خواهی کرد و گو و ترازا عاویه است چه توانی دانست

کتاب یوب بابت آیه ۱۰ و ۱۱ -

بغفل نازی حکیم تاکی بحکمت این هوشی و طبعی بکندهش خردی اگر رخص بقول
در این مقام قفقی از بنایان ما که در دفا و ضلک راجع به شرح این
بدر انجیل نازل شد و مندرج فیلا کی -

۱- مطلب کز ص ۱۲ - سؤال از ثلوث سؤال معصوم از ثلوث و آقا
ثلاثه چه چیز است؟ -

جواب - حقیقت الوهیت که منزله و مقدس از اوراک کائنات است و ابداً بصورتی
و اوراک نیاید و مبر از جمیع تصورات آن حقیقت ربانیه تقسیم قبول نماید زیر تقسیم و تعدد
از خصائص خلق است که ممکن الوجود است نه از عوارض طاریه بر واجب الوجود حقیقت الیه
از توحید است تا چرند بعد و آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات مرتب عین نقص
کمال و تمنع و محال همواره در علو تقدیس تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر میشود از ظهور و اشراق
الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مرتبه وجود حق کمال محض است و خلق نقصان صرف
حق را تنزل در مراتب وجود عظیم ناقص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلی آفتاب
در آینه لطیف صافی شفاف جمیع کائنات آیات باهرات حق هستند مانند کائنات رضیه که
شعاع آفتاب بر کل تابیده ولی بروش و کوهها و اشیاء و آثار همین پر تویی افتاده که نموده
گشته و پرورش یافته و نتیجه وجود خویش رسید آفتابان کمال بمنزله مراتب صافیه است
آفتاب حقیقت جمیع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار گردید لهذا حقیقت مسیحیه یک آینه
صاف شفاف بوده که در نهایت لطافت پاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات الوهیت در آن آینه
تجلی

تجلی فرمود و نوریت و حرارتش در آن نمودار گشت آفتاب شمس از علو تقدیس و سما تنزیه تنزل
نمود و در آینه منزل ماوی نگرد بلکه بر علو و سمو باقی و بر قرار است ولی در آینه بحال و کمال
جلوه نمود و آشکار گشت حال اگر گوئیم که آفتاب دو آینه یکی مسیح و دیگری روح القدس شد
نمودیم معنی آفتاب مشاهده کردیم یکی در آسمان و در دیگر در زمین صادقیم و اگر گوئیم که
آفتاب است فردانیت محض است شریک و مشبلی ندارد باز هم صادقیم خلاصه کلام
این است که حقیقت مسیحیت مراتب صافیه بود و شمس حقیقت یعنی ذات احدیت بکالات
و صفات متناهی در آن آینه ظاهر و باهره اینکه آفتاب که ذات بانی است تجزیه و تعدد یافته
بلکه آفتاب آفتاب احدیت ولی در مراتب ظاهر این آینه که مسیح صیفاً الایمان
یعنی آن آفتاب این آینه ظاهر و آشکار است روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت
ظاهر و آشکار گردید نموت تمام قلب مسیح است و روح القدس مقام روح مسیح است
گردید که ذات الوهیت و حدت محض است و شبیه مثل و نظیر ندارد و معصوم از اقا نیم
دالاراس دین الی غیر معقول است که ابداً معقول تصور آن نواند و آنچه را عقل تصور
نواند چگونه تکلف با اعتقاد گردد و عقل بگفت تا صوتی از صور معقول شود بلکه وهم محض باشد
حالت از این بیان واضح که معصوم از اقا نیم ثلاثه چه چیز است و وحدت لیه نیز ثابت گردید

۲- قیام مسیح قطب کز ص ۱۳ -

سؤال از قیام مسیح بعد از شمس
سؤال معصوم قیام مسیح بعد از شمس چه بود؟ -
جواب - قیام ظاهره بعد از حدت جمیع شئون و حالات و اعمال و اشیاء و امور

تشبیه و تشبیهات آن عبارت است از امور روحانی و معنوی است مطلقاً بجهانیات ندارد بلکه
 مساله مسیح از آنکه این مطلب در مواقع متعدده از انجیل صریح است که این انسان از آسمان
 آمده این انسان در آسمان است و آسمان رو در چنانکه در فصل ۳ آیه ۱۳ از انجیل یوحنا
 نیز میآید زیرا من از آسمان آمدم و همچنین در آیه ۳۷ میفرماید که گفتند آیا این شخص یسوع بن
 یوسف نیست که پدر و مادر او در مینشنایم چگونه میگوید من از آسمان آمدم و همچنین در انجیل یوحنا در
 فصل ۳ آیه ۱۳ میفرماید و کسی آسمان نرفت مگر کسی که از آسمان آمد این انسان که در آسمان
 ملاحظه کنید که میگوید این انسان در آسمان است و حال آنکه حضرت آنوقت در زمین بودند و چیزی
 ملاحظه کنید که صراحتاً میفرماید مسیح از آسمان آمده است و حال آنکه از دم مریم بود جسم حضرت از
 مریم تولد یافت پس جمع شده که مفسد از این عبارت که میفرماید این انسان از آسمان آمده است
 معنوی نه ظاهری روحانیت نه جسمانی یعنی هر چند حضرت مسیح بظاهر از دم مریم تولد یافت
 ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز شمس حقیقت عالم الهی ملکوت جهانی آمد و چون وضع شد که
 مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد پس مفسد از غیب است مسیح در زمین است و در زیر
 امری صحت نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از بطن ارمن نیز که مسیح معنوی و کفایت
 روحانی جسمانی و همچنین صوم مسیح با آسمان که نیز از آسمان است و گذشته از این که آسمان ظاهر
 است و تحقیق است که فضای قیامی عالمی بود که نجوم و کواکب قیامی است لهذا با آنکه قیام
 مسیح عبارت از اینست که حضرت حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب بریشان شدند
 حقیقت مسیح که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه روحانیه مسیح است و در کتب
 بعد از شهادت مخفی و مستور شده جلوه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفسد و یافت زیرا موسیین عبارت

از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب بریشان امر حضرت روح الله مانند جسم حیا
 شد و چون بعد از آنکه روز حضرت حواریون آفت و رخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند
 و صدم بر آن شد که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را بگری دارند و قیام بر خدمت
 مسیح کردند حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت تعالیم
 و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید یعنی امر مسیح مانند جسد جسمانی بود جان و فیض روح القدس
 احاطه نمود این است معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود و چون قیام معنی انجیل و فهمیدن
 در مریزی نبودند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم مغایر این زیرا از جمله مسائل صعوبت
 حضرت مسیح جسم معنوی باین سالی ظاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت
 مساله آشکار گردد و این مریزان شود هیچ وجه مغایر نماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید
 ۳ - مطلب آن صریح است **بعضی از مفسدین تعبدی**

بعضی از مفسدین تعبدی موافق است که ما موافق و غیر ما موافق نیست
 سؤال این عمل تعبدی موافق است و لازم یا آنکه ما موافق و غیر ما موافق در صورت اولی با وجود
 لزوم چگونه متوجه شد و در صورت ثانیه با وجود عدم لزوم چگونه بوجها بگری داشت -
 جواب - تغییر احوال و تبدل و انقلاب مان از لوازم ذاتیه ممکنات است لزوم ذاتی از حقیقت
 اشیا انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش رطوبت از ابر شعاع از شمس حال آنکه مسیح است
 زیرا لزوم ذاتی است و چون تغییر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز تبدل
 و تغییر زمان تبدل شود مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسی بود و چون
 در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل تغییر یافت بعضی که دیگر شریعت موسی را مناسب موافق عالم زمان
 بود

۲۴۸
 نمودند و چون کردید چنانچه حضرت روح سبب ترک است و طلاق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح
 عواریون از ربع من جمله پطرس پولس حیوانات محرمة تورات را تحلیل کردند ماعدا لحم محقوق و
 قرابین اصنام و خون و همچنین زنا این احکام از ربع باقی گشته بعد پولس لحم محقوق و
 ذبایح اصنام و مریز حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه پولس در آیه ۱۵ از صلا از فصل
 ۱۱ از رساله خود باهل و میره میگوید (من میدهم و معتقدم بر بسیح که هیچ چیز بخس العین نیست
 بلکه هر چیزی است بجهت نکس که بخش میشود) و همچنین در آیه ۱۵ از فصل ۱۱ از رساله پولس
 بطیطوس مذکور (جمیع اشیا بجهت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا
 آنان کل نجسند حتی عقول و ضمائرشان) حال این تغییر و تبدیل وضع بجهت آن بود که هر
 مسیح قیاس بصبر موی میشد بلکه حال مقتضی کلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منوخ گردید
 زیرا وجود عالم مانند همان است و بنیاد اول الهی بطیبان حادث شخص انسانی بر حالت واحد ماند
 امری مختلفه عارض گردد و هر مرضی را علاجی مخصوص پس طبیعت ذوق هر حال و مرضی را معالجه و
 نماید بلکه مقتضای اختلاف مرضی و احوال ادویه علاج را تغییر دهد زیرا برای شخص مرضی
 حال از حرارت عارض بود فلا بد طبیعت ذوق ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص
 منقلب شد حرارت برودت تبدیل گشت لا بد طبیعت ذوق ادویه بارده رنخ نمود و ادویه حاره تجویز
 نمود و این تغییر و تبدیل از مقتضای حال مرضی است و بر ضد اوقات طبیعت میل جلیل مثل آنکه
 نماید آیا شریعت تورات در این عصر و زمان ممکن الاجرا است (لا والله) بلکه مستحیل و محال است
 پس لا بد خداوند متعال آن شریعت تورات را در زمان مسیح فرمود و همچنین ملاحظه نماید که
 غسل تعمید در زمان یوحنا یسوعان سبب تذکر و تنبیه نفوس بود تا از جمیع گناهان توبه نماید و منظر
 ظهور

۲۴۹
 ظهور ملکوت مسیح گردید آنها در این ایام در آسیا قاتولیک و ادوگوس طفل شیر خوار را در این
 مخلوط بر و عن زیتون غوطه دهند بعضی اطفال از این نعمت مرخص گردند و در وقت
 تعمید برزند و مضرب شوند در جای دیگر آب تعمید شش پیشانی میاشند و اطفال چرتن اول
 و چرتن ثانی بیسوجه احساس روحانی ندارند پس چرتنی از این حاصل بلکه ساز مل تعجب
 استغراب نمایند که این طفل رضع را چه در این آب غوطه دهند نه سبب تنبیه طفل است و نه
 سبب بیان و نه سبب یقظا محرک عادتی است که جری میدارند آنها در زمان یوحنا یسوعان
 چنین بود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را ضعیف میفرمود و بتوبه از نگاه ولادت میکرد
 با نظار ظهور مسیح شوقی مینموده بشری که غسل تعمید مییافت در محبت تصریح و خشنوع تورا گشت
 میکرد و جد خویش را نیز از او باخ طاهری طیب طاهر مینمود و در کمال اشتیاق شب و روز آن
 فانا منظر ظهور مسیح بود و دخول در ملکوت روح دانسته تا در مقتضای این است که تغییر و تبدل
 احوال و انقلاب مقتضیات قرون و احصاء شیب رخ شریع گردید زیرا دلتی آید که آن احکام
 موافق و مطابق احوال نباشد فلما الحظنا نماند که مقتضیات قرون اولی با مقتضیات قرون
 با مقتضیات قرون اخیره چه قدر متفاوت است ممکن است الان که احکام قرون اولی در این
 قرون اخیره جاری گردد و وضع است که متنوع و محال است و همچنین بعد از قرون کثیره که گذرد
 مقتضای قرون حالیه موافق قرون آتیه نباشد و لا بد از تغییر و تبدل است در اروپا احکام
 متصل تغییر و تبدل کند چه بسیار حکم که در سنین سابقه در قوانین و نظامات اروپا موجود بود
 حال منوخ گشته این تغییر و تبدل بجهت تبدل تغییر افکار و احوال و بطور است و بدون
 این سعادت عالم بشریه غفلت مثل حکم تورات است که اگر بت کسی بشکند حکم قتل است بلکه
 حکم

ده حکم قتل در تورات است حال در قرون حالیه ممکن است این احکام اجرا گردد و توضیح است که منع و مستحیل است لهذا تغییر و تبدل یافت و این تبدل و تغییر احکام دلیل کافی بر حکمت بالغه الهیه است در این سلسله تعقیق لازمست و بسبب صلاح و وضع طوفانی و لطف کرمی

۴- مطلب بیرون صریح - **سؤال اول درین حضرت مستحیج** - **سؤال اول** ولادت حضرت سیح از روح القدس بجه نحوی بوده است -؟

جواب در این ساله در میان الهیون و مادویون اختلاف است الهیون بر آنند که حضرت سیح از روح القدس بود مادویون بر تصور جهان کر این کیفیت مستحیل و منع و لا بد از پیرا و در قرآن میفرماید **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** یعنی روح الهی مثل بصوت بشر شد مثل صورتی که در آینه تمثیل نماید و با مریم مخاطبه کرد مادویون بر آنند که لا بد از ازدواج است و گویند که جسم حی از جسمیت تکون نیاید بدون تلقیح ذکوره و انات تحقیق نحوی و بر آنند که از زن که زنده در حین تکون نیستا حیوان گشته در تکونیت زیرا این وجهیت ذکوره و انات در جسیع کائنات حییه نباتیه موجود حتی خیران نیز استدلال بر وجهیت اشیا مینماید **سبحان الله خلق الارواح كلها مما ثبتت الارض ومن انفسهم** و بما لا یعلمون یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مزدوج است و ان من شیء الا خلقناه زوجین اشیتن یعنی کائنات را جمیعاً مزدوج خلق نمودیم خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود و لکن الهیون در جواب گویند که این قضیه از محالات و ممغفات نه آثار دیننده زیرا فرست میان شی مستحیل شی غیر مرئی مثلاً در زمان باقی مغزاف مخابره شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بوده است مستحیل فتوغزاف غیر مرئی بوده است مستحیل فتوغزاف غیر مرئی بوده است مستحیل مادویون هر را در این مطلب از

الهیون در جواب گویند آیا این که در ارض قدیم است یا حادث مادویون گویند بوجیب فنون و کشفیات ممکنه ثابت است که حادث است و در برایت گوی اشیتن بود و بتدریج اعتدال حاصل کرد و قشری پیدا نمود پس فوق قشر نبات تکون یافت بعد حیوان بوجود آمد بعد انسان تحقق جست الهیون گویند که از تقریر شما معلوم دو صحن گشت که نوع انسان در کره ارض حادث است نه قهریم پس انسان اول یقیناً پدر ما در گذشته زیرا وجود نوع پنهان حادث است یا تکون انسان بی پدر و مادر بوجیب مستحیل است یا اگر بی پدر شما بوجود آید مگر مغترف بر این هسته که انسان اول خواه بتدریج خواه در مدت قلیله بی پدر و مادر بوجود یافت شجره نامذکر انسانی بی پدر ممکن و جایز در این راستحیل نتوان شمرد و اگر مستحیل برانی بی انضانی است مثلاً اگر گویی این چرخ بدون هسته در روغن وقتی روشن شد پس اگر گویی بدون هسته مستحیل است بی هسته حضرت قبیح مادر و پشت اقا انسان اول باحقا و مادویون نه پدر داشت و نه مادر -

سؤال اول در فضیلت بی پدر و مادر - **سؤال اول** فضیلت بی پدر و مادر - **سؤال اول** فضیلت بی پدری چیست؟

جواب شخص بزرگوار خواه بی پدر خواه با پدر یکسان است بی پدری اگر ضیلت است آدم اعظم و فضل از کل بنیا و رسل است زیرا نه پدر داشت و نه مادر آنچه سبب عزت و بزرگواری تجلیات و فیوضات کالات الهی است آفتاب از ماده و صوت تولد یافته و این و بمشابه پدر و مادر است ولی کمال محض است و ظلمات را نه ماده و نه صوتی و نه پدری و نه مادری ولی محض صرف حضرت آدم را ماده حیات جنسی خاکست حضرت ابراهیم را ماده جنسی نطفه پاک البته نطفه طهریه طاهره به از خاک و جماد و از این گذشته در تحیل یوحنا در بابش در آیه سیمائیرا

و اما آن کسانیکه او را قبول کردند که آنان را قدرت و ادا فرزندان خدا گردید یعنی مگر که با هم او
ایمان آورد که ناز خون و ناز از خویش جسد و ناز خویش بر دم بودند بلکه از خداوند تبارک و تعالی
افزاین آیه یوحنا معلوم میشود و وجود حواریون نیزه سکون از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت
است شرف بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه کمالات و فیوضات تجلیات الهیه است
اگر بزرگواری حضرت مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح اعظمتر باشد زیرا پدر دشت نه مادر
و در تورات میفرماید خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین برشت و در بینی وی روح حیات دم
آدم نفس زنده شد فلحظا کیند که میفرماید که آدم روح حیات و جو یافت و از این گذشته
جبارت یوحنا و مسیح حواریین کالات بدان نماید که آنان نیز از پدر آسمانی هستند پس معلوم
گردد که حقیقت تقدس مسیحی وجود حقیقی هر بزرگواری از حق تحقق یافته است و بنوع روح الهی
موجود شد است بمقصد این است اگر بی پدری اعظم نسبت انسانی بود پس آدم بجز از مسیح
زیرا زید و وار و زما در آیا انسان از ماده حی خلق شود و تحریرت یا اگر از خاک ابدت از ماده حی خلق
شود بجز است اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق یافته بود خلاصه شرف و نسبت نفوس
تقدس مظهر الهیه کمالات و فیوضات و تجلیات بانیه است نه بدون آن -

و مطلب کاص و ... نان و خمر هر از چینیست

سؤال حضرت مسیح میفرماید (منم آن نانی که از آسمان نازل شد و هر کس از این نان
ناید ابد امیرد) مقصود از این بیان چه - ؟

جواب - مقصد از این نان ماده آسمانی و کمالات الهی است یعنی هر کس از این ماده تناول
ناید یعنی کتاب فیض الهی کند و قسب اسرار رحمانی کند و کمالات من ضییب بر حیات بری
یابد

باید مقصد از خون و حیات است و آن کمالات الهی و جلوه ربانی و فیض صمدانی است
زیرا جمیع اجزای بدن انسان بواسطه جریان خون ماده حیات را از خون است باید در داخل یوحنا
در فصل ۱۲ آیه ۲۵ میفرماید شما میگویم که مرا میطلبید بسبب مخرج است که دیدید بلکه بسبب آن که
خوردید و سیر شد بدین توضیح است که نایکه حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود
زیرا در آیه ۱۳ میفرماید که نایکه حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود
حیات بخت این معلوم است که جسد مسیح از آسمان نازل نشد از رحم مریم آمد و آنچه از آسمان الهی
نازل گردید روح مسیح بود و چون یوحنا کمان کرد که مقصد حضرت جسد است لهذا اعتراض کردند
چنانکه در آیه ۲۵ از فصل مذکور میفرماید و گفتند آیا این صی بر یوسف نیست که باید و مادر
میشناسیم پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شد هم اهل لفظا نماید چگونه وضع است که مقصود
حضرت از زمان آسمانی روح حضرت است و فیوضات و کمالات و تعلیمات و چنانکه در آیه ۲۵
از فصل مذکور بیان میفرماید (روح است که زنده میکند و اما از جسد فایده نیست) پس واضح شد که روح
مسیح لغت آسمانی بود که از آسمان نازل و هر کس از این روح استفاده نماید یعنی تسالیم آسمان
گیرد حیات ابدیه یابد این است که در آیه ۲۵ میفرماید صی ایشان گفت من ان حیات حتم
کسی که اقبال بمن نماید هرگز گرسنه نشود و هر کس بمن ایمان آورد هرگز تشنه نگردد و هر کس
کنسید که خوردن را با اقبال و نوشیدن را با ایمان توضیح میفرماید پس واضح و محقق گردید که
ماده آسمانی فیوضات کمانیه و تجلیات اوجیه و تعالیم ساسیه و معانی کلیه حضرت مسیح است و
خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن گنایه از ایمان است زیرا حضرت را یک جسد عسری بود و یک
آسمانی جسد عسری مصلوب شد اما جسد آسمانی حی و باقی و بسبب حیات جاوانی جسد عسری
طبیعت

طبیعت بر او و در حد آسمانی طبیعت حقایق سبحانی از آن گذشت بعضی تصور چنان نمایند
 که آن حضرت مسیح است لاهوت و روح القدس حلول در آن نموده و موجود است حال آنکه
 چون قربان تناول شود بعد از دقیقه جدا جدا محض گردد و تغییر کلی یابد پس چگونه چنین
 و همی تصور توان نمود استغفر الله عن هذا الوهم العظیم خلاصه مقال آنکه
 بظهور حضرت مسیح تعالیم مقدسه که فیض بدست میسر شد و انوار هدایت ساطع گشت و روح
 حیات بتحقیق انسانیه سبذول گردید هر کس هدایت یافت زنده شد و هر کس گمراه ماند بموت ابدی
 گرفتار گردید و آن زمان که از آسمان نازل شد جسد ملکوتی حضرت مسیح بود و عهده روحانی او که
 حضرت حواریون از آن تناول نمودند و حیات ابدیه یافتند حواریون از دست حضرت مسیح
 بسیار خورده بودند چو اعضاء ربانی استیسیا یافت پس معلوم شد که مراد از زمان آسمانی این زمان
 عسفری نه بلکه مقصد ماده الهیه جسد روحانی حضرت مسیح بود و آن فیوضات بانیه و کالات
 روحانیه بود که حواریون نصیب یافتند و از آن سیر گشتند و همچنین لایحه کنید که در وقتیکه
 حضرت مسیح همان ابرکت دادند و فرمودند این جسد منست و حواریون عنایت فرمودند حضرت مسیح
 در نزد حواریون شخص معین و جسم موجود بودند منتجب بان و نخرندند اگر منتجب بان
 خمر شده بودند باید که در آن وقت در نزد حواریون حضرت مسیح جسم مشخص معین باشد پس معلوم
 که این زمان خمر زمزی بود و آن عبارت از آن بود که فیوضات و کالات من شامل داده شده
 و چون تا این فیض مستفیض شد حیات ابدیه یا قیامه و از ماده آسمانی مجرّه و نصیب بر دیده

بدر انساب مسیحیت

جالبوا الفضائل ذکر کمال انفراد میفرماید قول صاحب
 و اما

و اما کیفیت انتشار در میان نصرا نبتیه و تفنونی ان بعد از هب
 اجال آن این است که چون حضرت عیسی علیه طیب التیجه و البها از ظلم یهود باقی علی حدیث بود
 در آن وقت تقریباً یکصد بیت نفر از فقراء ارض و امسین با حضرت موسی بودند و یهود که در آن
 در تحت حکومت رومانیان و ولایت سلطنت محکوم بودند در غایت شدت و عناد و معارضه سخت
 حضرت عیسی اذیت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه حکم علما و رؤسا استخافوس یعقوب بن زبیدی
 دیگر یعقوب بن زبیدی کار با شایسته عقوبت و آزار شحات رسانید و نیز اصحاب حضرت خویج با طرف او کفایت و متفرق
 گشتند و علمای یهود از اورشلیم عینی قدس شریف بطور ملامت یهود سایر بلاد و ممالک ابرصد مسیحیان اغوا
 اغوا نمودند و آن مظلومان را که جز خیر یهود و سایر خلق با اینمخواسند نزد ولات بلاد و امرای و فانی
 بناد و عقیدت و طلب سلطنت تخم میداشتند تا آنکه غضب الهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد
 سال پس از تاریخ سیلا و طیطوس قیصر رومانی بر ارضی مقدسه تاخت و بعد از محاربات کثیره جنگ
 زیاده از یک لیون از یهود قدس شریف با خراب یهود را ذلیل و متفرق و پراکنده ساخت
 و این خانی که نیز بر پراکنده گی مسیحیان افزود و ابلع حضرت عیسی که در غایت قلت و وقت
 در جمع بلاد و ممالک مجاوره و بعد متفرق گشتند و در غایت گرمی و حرارت تبلیغ امر حضرت
 عیسی دعوت خلق شتغل شدند و چون امر مبارک نصرا نبت در میان است و نسیه رومانیه فانی
 نفوذ و نهاد علمای آن ملت نیز با یهود در معاندت خصاری متفق گشتند و آن مظلومان را نزد
 قیصره و امرای قوم با انواع قتل و فساد تخم داشتند جدا نکرد چون نیروی قیصر ظالم مشهور
 غلبه سکر با حراق حاصه کبیره اروپا مدینه رومیه الکبری امر نمود و شهری بدان سلطنت و وسعت
 در چون سکر عتق ساخت با مدار تحت این حادثه شایعه را بر آن معدود و قلیل خصاری نهاد

و آن فدرابی کس ابا نواع عقوبت و اذیت متلا کرد و از ملیات نصاری است که در بون
 عظیمین بطرس و بوس با بنظر عالم غشوم در عاصمه و موم رتبه شهادت یافتند و بک صلیب و بیخ
 اقدس اعلی شتافتند و عاقبت ظلم و شنیه بر است نصرانیه بدان در جرم بالغ شد که در کما
 ضیح عریضه قیصره متراشنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در
 شتاب جمال و قرای بعیده از عجم ماوی گرفتند و بعبادت پروردگار پرداختند و هم از
 ملیات نصاری است که در مدت سیصد سال که تقریباً است نصاری ظلم و شنیه متلا بودند
 و قتل عام محیب بکرم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت و آنها را از آن بیچارگان جریان
 گرفت و لکن با ایچ ظلم نوما قوم کله الحیه غالب بود و روز بروز بر عذاین است میافزود
 تا آنکه تقریباً در او هر قرن ثالث قطنین کبر بجهت همدی شد و با عشاق دیانت نصرانیه
 آنها ریافت و در او اول قرن رابع بحریه نصاری اعلان فرمود و ذات همت را در جهان
 کله نصرانیه و اهدم دیانت نمیه اجرا نمود و از آنجا است اریانت مسیحیه و از او پا و آسیا
 و افریقا ریس جمع اساقفه جبر عظم رومانی بود که بعبت پایا مشرف گشت و ادعای ورث
 رتبه خلافت از بطرس رسول نمود و چون قطنین کبر از مدینه رومیه الکبری بدینم نیز نظیم
 که اکنون با اسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پای تخت مقرر داشت
 اسقف اسلامبول را بنزد حضرت اعتنا و عورت و اختیار ممنوع داشت و او را بنزد عورت
 و توده معتبر و معتز فرمود چندانکه اسقف قطنین خود را مجبور بر اطاعت جبر عظم زمانی میداشت
 بل جمع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و نیز نظیم و رومیه را در اعتبار حکم منوی برابر میباش
 و این فقره اخیراً بسبب نشاق کینه شرقیه از کینه غربیه گشت و موجب انقراض دیانت مسیحیه
 مذکور

مذکور بزرگ کاتولیک و ارتودکس شد -
 و در این قرن بسبب همت و شجاعت قطنین کبر دیانت مسیحیه در مالک آسیا افریقا
 انتشار یافت - مثلاً مدت اریانیا بسبب کربور یوس بن اگس و معاونت تیریدات ملک
 بزعم ایشان از دیانت و شنیه دیانت مسیحیه منقل شدند و همچنین ملکت گرجستان
 بزعم ایشان توسط زنی اسیره مسیحی گشتند و مالک تراکیا و سیاه و همیا که در شمال
 شرقی رومی و بلغاریا است با عشاق این این اقماریا هستند و در افریقا امالی مالک شبه
 که کوش معروف بود بوسا ملت فرو نشینوس که از مهر بدان حدود و منافرت نمود مسیحی گشتند
 و تابع کینه بگشتند و در قرون اخیر که نشاق کنائس شرقیه از کنائس غربیه نظیر است
 سهای کینه اریانیه اغلب امالی مالک مذکور با طبع تابع اسقف قطنین و مذمت تودگی
 گشتند و در قرن سیم و چهارم بعضی اختلافات علیمه در میان رومای مسیحیه و قریه
 و بسبب انقسام و نشقاق کنائس عقاید گشت و اعم این نشقاق است که در میان مسیحیان
 با اسم اریانیه یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف و نامتسین آسیاییین بود و اجمال
 آن این است که چون در سال سیصد و سی و دو میلادی سنو یوس اسقف قرطاجنه همت و شنیه
 فیما بین اساقفه قرطاجنه و نو میدیه اختلاف افتاد و عداوت و خشنونت بین طرفین امتداد یافت
 و وقایع محرزه و نمویه بیان آمد و بسنی و کوشش قطنین و سایر قیصره اصلاح نیافت و در نهایت
 بد به عداوت یکدیگر قیام نمودند و هر یک دیگری را بعضی در عقا و تخم میداشتند و هنوز این اختلاف
 اصلاح نیافته بود که حادثه آشد و صعب ظاهر شد و اختلاف اریانوسین و ارتودکس در میان
 اختلاف اقایم نشسته بیان آمد و اجمال این حادثه این است که چون اهم سائل در کرمبر دیانت مسیحیه
 اقایم

اقانیم ثلثه است این روح القدس است و علمای لاهوت تا اواخر قرن چهارم در این سال با جهل
تکلم می نمودند و قوم را بدینگونه تعلیم میدادند که اقوام این در آب چون جوهر عقل در نهان است
روح القدس در آتش است این قوه الهیه عالمه است و زیاده بر این در این ساله تفصیل نیاید
و قوم را با این جهل مقنع می ساختند تا اینکه اریوس قسین که مردی دقیق و طلیق اللسان بود قیام
نمود و تعلیمات استغفرا بکنندیه را که بوجه جهل قوم رهبانوی اقایم ثلثه جوهر اذاتا در ثلثه
تعلیم می نمود رد کرد و معتقد شد بر اینکه اقوام این من حیث الجواهر با کلیه مفارقت است با اقوام
و جوهر این نیست گرا اول صادر از آب و او اشرف مخلوقات است و بمنزله آتمی است که از آب
در ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اول و وسط اولی بین الحائقی و المخلوقات تصور
در الجمله چون تعلیمات اریوس شتمار یافت جمعی کثیرا و معتقد شدند و اختلافی بزرگ در میان
امت برپا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد جبر عظیم و اکثر اساقفه بود که جوهر این اقوام کل
الجهانات جوهر آب مساوی میدانستند و لهذا مناظرات علیه بشا جرات زنجیه مبدل شد
و اخیرا بر دو کیفیت و طرد و تحريم کیدگر معنی گشت و قسطنطین کبیر که نخست این اختلاف را ختم نمود
چون سال در اعم و عاقبت را ختم یافت کتوبی سورت که بر بطریق نگاشته ایشان ابود
در اختلاف ترک معاندت و اختلاف نام بود است و کتب این فصلی موجب دفع حوائج شد و یوما
فیوم بر مشاهده اختلاف میافزود و ترزل بزرگ و اضطراب بسیار در جمیع ممالک قیصر ظهور
یافت ناچار قیصر کبیر امر با جمیع اساقفه نمود و در سنه ۳۲۵ میلادی در مدینه منیه
(جمع نیاوی) ششم که اول مجمع مسکونی دیانت نصرانیت و اخذ تالیس عقاید این در آنجا
یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرته مجادلت طویل بر تحريم اریوس معنی گشتند و بر طرد

نفی او بلیر کبیر حکم نمودند و اتباع او را غصبا بکینیه از تو د کس و ترک تعلیم اریوس ملحق و مجبور
داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد که اقوام این مساوی است با اگر آب ذاتا و رتبه و جهل
و کرامت و اگر چه این ساله با انعقاد مجمع نیاوی انقضا یافت لکن مسئله کیفیت نهائی اقوام
این از اقوام آب مطرح انظار قسین اکابر گشت و اخیرا این مسئله موجب نتمام کتاب گشت
و آلی یومینا هذنا سبب تقد و نه هب شد و سوسی شیعه اریوسیه شیخ کثیره صغری و کبری در
این قرون بسبب اختلافات علیه در میان نصاری ظهور یافت و سبب اختلافات در این مسئله
و شرح عقاید هر یک مفصلا در کتاب تاریخ کینیه تالیف یعقوب مزدوک امیر گانی و غیره از اهل
مورخین مذکور است و جمعا با اسم فرق نصاری باین الجمعه من العالمه و الجاهل معروف شود
و در قرن چهارم اپولیناریس صغرا اسقف لاذقیه که مردی فاضل و محترم و صدو اریوسین بود مگر
ناموت حضرت عیسی شد و معتقد بالو هیئت مطلقه آنحضرت گشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرقی پست
یافت لهذا بفرمان تیودوسیوس کبیر (مجمع قسطنطینی) که مجمع ثانی مسکونی تحت نصاری است
در سال ۳۸۱ انعقاد یافت در آن مجمع صد و بیست اسقف اجتمع نمودند و بر هتایت قانیم ثلثه در اکثر
طرده و تحريم اپولیناریس حکم کردند و در قرن پنجم فرقه منطویه در میان امت نصاری ظهور یافت
و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السلام علی غار و فی الجاهل کاهن از خود بر این تئیه
کاهی بر این انسان تعبیر میفرمود لهذا تفریق و توجید این دو مقام در این قرن سبب شد و ثلثه
کلیه فیما بین نصاری شد علمای سوریه و سایر بلاد شرقی حضرت عیسی را دارای دو طبیعت گشت
داشتند و آن عبارت است از شیت لاهوت و شیت ناموت یعنی الو هیئت و بشریت و تقریبا
علی هذه العقیده از حضرت مریم عذرا به امر الله و امر المسیح هر دو تعبیر می نمودند و علمای کبیر

وکناس آیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و طبیعت واحد و طبیعت واحد و فخر تعالی
 هذک العقیله که از حضرت مریم به امر الله تعالی بنمودند و زیاده از تقییر به امر المسیح جائز نیست
 چون منظور یوسس سفی سوری لافصل و مردی خطیب و فصیح بود و بر خلاف عقیده سوریین قریب
 تقییر امر الله از حضرت مریم عذرا جائز نیست و در جماع وکناس باظهار این عقیده جهالت
 نمود این فخره سبب اضطراب هیجان علماء و رهبانان قسطنطنیه گشت و بیم آن بود که امر از جانب
 علیه بحار باستان سفیه منتهی گردد و لهذا با مر و فرمان شید و سیوس ثانی مقصر رومانی در سال ۱۸۳۰
 (جمع سنس) که آنرا جمع ثالث مسکونی میخوانند انعقاد یافت و در این مجمع بر طرد و تحریم نظریه
 حکم جاری شد و اگر چه این حکم بقاوت و صرحت اجراء یافت لکن سبب وال و انجمنال شیعه
 نظریه گشت و هجت و کوشش و اجتهاد فوق العاده بر صومالی اعانت و همراهی فیروز غشا
 ایران مذهب نظریه در بلاد فارسیه و کلدان انتشار یافت و چون در این قرون پنجم
 بسبب شیوع مذهب نظریه اختلافات دیگر در میان مشرک رهبان ظاهر شد و حرکت فرنی شکل
 نمودند خصوصاً فرقه آختیخوس که موجب نزاع شدید شد لهذا در سال ۱۸۳۰ با مر و فرمان از
 (جمع خلکیون) که آنرا جمع رابع مسکونی میخوانند انعقاد یافت و در این مجمع نیز لایحه
 اعظم قانون ایامانی استند و بر تحریم و طرد و یو کوروس و آختیخوس و سایر مذمیان جبر اعظم
 حکم کردند و همت در این قرن مذهب یعقوبیه از معتقدین مشیت و احد ظهور یافت چو یعقوب
 نامی برادری که بهی هتیر بود و لکن بجلالت نشاط اصناف است قیام نمود و مایشیا اکثر با او
 مساحت کرد و در هر بلد اصحاب مشیت و احد را نقش ساخت بعضی صحت و بلاغتی که داشت
 معتقدات این طائفه را در قلوب اکثری از نصاری بر شام و بلاد بین النهرین و ارضیه مصر و نوب
 و حبش

و حبش و غیر با ثابت نمود تا اینکه شیعه یعقوبیه با اسم او ثابت و برقرار گشت و در قرون
 ششم میلادی دیانت نصرانیت در اروپا بر بعضی جا لک که تا این قرن بر وثنیت باقی بود
 از قبیل بریطانیه و سکسون و در آسیا بر سواحل بحر اوسود و نخر دانوب استیلا یافت وکن
 شیخ مذاهب کوره در غلیه قوت گرفت و لهذا در سال ۱۸۳۰ با مر جوستینانس (جمع مسکونی
 خاص) تشکیل یافت و در این مجمع بر ضد اورنجانس حکم صادر شد و همچنین سائل منافرت
 و تضاد فیما بین اسقف قسطنطنیه و اسقف نومیه یعنی جبر اعظم رومانی پاپا شد بد گشت چند
 اکثر موزین کنیه این قرن را مبدع ظهور اختلاف و اشفاق دیانت نصرانیه مذهب یونانی
 و بعضی از اهل مذهب رتودکس کاتولیک دانستند و در اوائل قرن هفتم میلادی
 اعمی در سال ۱۸۳۰ دیانت محمدنا سلامیه ظاهر شد و دو وسیل منحدر شد و اجرائین دیانت نصرانیه
 و دیانت اسلامیه در اقطار شام و آسیا و اروپا و افریقا در قیامت شدت مضادم و مقاوم یکدیگر
 گشت و همت در این قرن در سال ۱۸۳۰ با مر قسطنطین فو خوناطوس و جبر اعظم (جمع مسکونی)
 انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت و احد حکم صادر شد و در قرون هفتم میلادی
 اختلاف در عبادت ایقونات در میان نصاری ظهور یافت و ایقون در لغت یونانیه عبارت
 از صورتی است در لغت عبریه و جمال این حادثات مجیه این است که چون پر از ایمان
 قسطنطین کبیر قیصره روم و اساقفه و رهبانان آن نوم غایت سعی و کوشش او را بر اعمال
 دین و نشر شریعت مسیحیه در میان مل و قبائل و نشیه اظهار میداشتند چنانکه با یوسس
 لورنس موز مشهور نوشته است اکثر مشرکین از قبائل اشام اریاف بجا آورد و جمال قونکا
 و سایر قبائل باین مقدار رهنمی میداد که صورتی تا مثل قدر خود را بصوت حضرت صلی الله علیه و آله
 شهدا

شهادت تبدیل نمایند و این قبایل که بعبادت تو مشرک و بت پرست و بقتل معارف و تمدن موصوف
 بودند ترضیه قیصره روم را باین مقدار از تبدیل دیانت خالی از تصرف و صحت ندانستند و
 افاضل بشاری نیز چون این صورت و تامل بوجه تذکار آلام حضرت مسیح و مصائب شدائد وارده
 بر اولیای دین مسیحی بدین امر سکوت نمودند تا اینکه عبادت صورت و تامل در دیانت مسیحیه
 امری مشهور شد و در جمیع کناس اهل گشت چنانچه دیانت اسلام ظاهر شد و رؤسای مسلمان
 و علمای یهود بشاری او را عبادت یقونات سرزنش نمودند و ایشان را عبادت اوثان محرم
 میکردند لهذا فیلیپوس کنرادس ملک یونانی بامر بطریق یوحنا در سال ۱۵۱۷ م حکم فرمود که از
 رواق کینیه ایا صوفیا صورت جمیع سکونی ساوس انحر کرده و جبر حکم رومانی در مدینه رومیه
 باین سبب حکم بارتداد ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که صورت جمیع مجامع را
 در کینیه باری بطرس مضمون باشد و این فتنه بغزل ملک از تحت سلطنت منتهی شد و در عهد
 یونان ایسوی که شجاعت موصوف بود این فتنه شدیدتر ظاهر شد و موجب خروج حلیه و
 مقالات تیره گشت زیرا که این ملک از شدت تعمیر مسلمان یهود و از سبب اینکه با عبادت این
 تامل اندک اندک موجب صوفی و عرفات تفریح یونانیه در دیانت مسیحیه گردید لهذا در
 ۱۵۱۷ میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که بوسی صورت حضرت عیسی در حالت صلیب و تامل
 جمیع شهر و قدسیین از کناس معابد محو نمایند و از این جهت استش جنگ فیما بین ملک فرود
 شد و از محاربت سخت در جزائر ارضیل بجای از آسیا و سپس در ایتالیا اشتعال یافت زیرا
 که عاملت بابت عبادت رؤسا و گنه بابت ضعف این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک
 مرتدا از دین بشاری انگاشتنند و نفرای او را از بلاد ایتالیا مطرود دانستند ملک از این انفعالی

برقال

برقال ایتالیا و جبر عظیم رومانی با پا عزیمت نمود و چون بسبب حوادث شرق از عهد اجرائی
 بر نیاید در غایت حدت و حرارت عابدین صورت و تامل با مورد سخط و غضب است و جرم است
 قسطنطنیه را که محبت تامل بود عزل نمود و اسطایر یونانی بجای او با صفت مضمون است و بر اجرائی
 جمیع تامل و عقاب تعذیب مجتنبان یقونات صادر نمود و عاقبت این صدمت شدت موجب تقاضا
 ملت شد و ملت نصرانیت بدو اسم ایگنودولی یعنی عابدین صورت (ایگنوماکی) و یا (ایگنوکلیستی)
 یعنی صاحبین صورت بتمام یافت چون یونان را بحد بر ساس زوجه او ایرینی نام نمودند قسطنطین
 فرزند او صغیر بود ایرینی بوصایت قسطنطین فرمانروا گشت و مجتنبان یقونات زهرت
 نمود و بتدبیر این زن در سال ۳۸۰ م قسطنطین ملک در مدینه نقیه (جمع سابع سکونی) انعقاد یافت
 و ۳۸۵ استغ در این مجمع جمع شدند و بر جواز عبادت تامل حکم کردند و در رؤسایین محاربات
 اهلیه و مجادلات و مویه کردند و بریده فیما بین بشاری امتداد داشت و هر فرقه دیگری را که فرقه
 و شرک پنداشت اختیاری بدین کیفیت انشای دفع لحد در میان تامل کرد که فرقه لاتینیه نامیدند و لحد از این معتقد
 شد و فرقه یونانیه بنامق او از ناب فقط اعتقاد نمودند و این مانع از فرقه تامل بود تا آنکه موجب
 کناس شرقیه از کناس غربیه گشت و در قرون هفتم در سال ۶۸۰ م ملک با سیلیوس کدونی مجمع
 ثامن سکونی در مدینه قسطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع ۳۳۵ استغ حاضر بودند و بر ضد معتقدین
 بیشتر واحد و سکون عبادت تامل حکم نمودند و لکن یونانیان مجمع دیگری را که در سال ۶۸۰ م در این
 انعقاد یافت بریاست فوتوس (جمع ثامن سکونی) میدانند و در این مجمع حکم شد که سطلاب یا
 تسلیم نمایند و در قرون هفتم و هشتم میلادی با آنکه دیانت نصرانیه با شقاقت و اخلا و عقاید
 مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تامل و جراز ذخا یعنی عظام و جثت قدسیین شفاعت این

و هم

و هم بحارست و غارات خارجه ممتدا بود بر بقیه ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیا و بولویا
 و مالک روسیه که تا این قرون بر دیانت و شنیه قدیمه باقی بودند استیلا یافت و در
 او خرقون یا ذکرها حروب کیره صلیبیه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد و بسبب این
 این بود که راهی فرناوی اسمی بیطرس از بیطریه یعنی بطرس نامک برای زیارت قدس شریف
 بارضی مقدسه مسافرت نمود و اگر بقول او بتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فسطین درخت
 ذلت و حقارت یافت پس از زیارت ارض مقدس بلوی ترشور بار و پامر حجت نمود و جبر عظم
 رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و
 استخلاف ارضی مقدسه از ید مسلمین تحرص و تشویق کرد و تحریصات این اجاب نامک ثوری
 عجیب در اروپا پانمود و جمیع ملوک اروپا بر محاربه اهل اسلام متفق گردانید و فی الجمله
 در سال ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری ۱۰۹۵ هجری
 بلوک نام که در آن زمان غالباً بحرب ضرب معروف بودند نیز مستعد مقاتله و محاربت شدند
 و این روز و بعه شده در ممالک فسطین و نوزیه و مصر قریب و بیت مال اقتصاد و مقاوم بودند
 محاربات مؤویه در این حیات میدادند و آنها را جاری گشت و نفوس الهی که در آنرا جز خداوند گشت
 از طرفین کشته شد و انجام شجاعت صلاح الدین ایوبی و جزا بجانست الملک الظاهر میریس
 ارضی مقدسه که قریب و بیت مال معرکه نزال و قال و قریب هفتاد سال مقر سلطنت نصرانیه بود
 بالا استقلال استخاص یافت و در این قرون از خارج فر منافرات حریره و از داخل خرابادت
 تماثل و خلاف در عشاء ربانی که آیا جز و خرم بدل بجد سیع میشود یا نعیثد و در دیانت نصرانیه
 امری مسوع نیشد و در ۱۲۱۵ در مدینه رومیه در قصر لاکرن (جمع تابع مکنونی) انعقاد
 یافت

یافت و در ۱۲۱۵ نیز در قصر لاکرن (جمع حاضر مکنونی) منعقد شد و در این مجمع حق
 انتخاب جبر عظم با امپراطور و کیفیت اتحاد کناس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لایسی
 و مذهب ارتودکسی یونانی محل مذاکره و بحث گشت و در ۱۲۲۹ ایضا در قصر لاکرن (جمع
 حادی عشر مکنونی) در تحت یا ست جبر عظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال
 کینه رومیه و سلطه فوق العاده پاپا حکم و محقق گشت و در ۱۲۱۵ نیز در رومیه (جمع
 مکنونی ثانی عشر) انعقاد یافت و در ۱۲۴۵ در مدینه لیونس (جمع ثالث عشر مکنونی) منعقد
 شد و در ۱۲۷۴ در مدینه لیون (جمع رابع عشر مکنونی) انعقاد یافت و در این مجامع غالباً
 در اتحاد کناس و میته و لاتینیه مذاکره میشد و در ۱۳۱۱ در فیان (جمع خاص عشر مکنونی)
 منعقد شد و در ۱۳۱۴ - ۱۳۱۸ در قیستان (جمع سادس عشر مکنونی) انعقاد یافت
 و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از مجامع مکنونیه فوق سلطنت پاپا است و در ۱۳۲۵
 (۱۱۴۳ - ۱۱۳۹) در بال (جمع مکنونی سابع عشر) منعقد گشت و در این مجمع امیر
 فرناویه و طلیانیه و اتحاد کناس شرقیه و غربیه مذاکره شد و در ۱۵۱۲ در مدینه رومیه
 در قصر لاکرن با جبر عظم یولیوشانی (جمع ثامن عشر مکنونی) انعقاد یافت و در ۱۵۴۵
 در مدینه ترنت (جمع نابع عشر مکنونی) که آخرین مجامع مکنونیه است و مجمع تریه سیسی معروف است
 منعقد شد و این مجامع که ترتیب گشته اند از جهت موجب حدوث مذهب نشاقت و فسطین
 نصرانیه گشت و از جهت دیگر موجب نظام دستورات دینیه مسیحیه شد و در این قرون نیز
 مطلقه جبر عظم پاپا در میان نصاری درجه علیا یافت و مهابت و غمگش در قلوب ملوک و
 ثابت مانع گشت و پس از انقضاء حروب صلیبیه در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در ای
 محه

بجز مطلق نصرانیت جز تجدید مذاهب مختلفه که اغلب آن مبنی بر بقاوت سلطنت فوق العاده
 پاپا جبر عظمی و مانی بود چیزی مشاهده نیشد و اغلب این مذاهب عبرت بقاوت جبر
 و نمیکسین که با مذهب عظمی هر کس را خارج از سلطه او میباشند با انواع عذاب و استحقاق و با
 محروق میدهند منجمله و متعرض میگشت و این تعذبات فوق العاده اجبار و جهان عالم نصرانی
 رستمد تغییرات کلیه مینمود تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی نو تیروس مشهور سکونی از دنیا رسید
 قیام کرد و مذنب پروستانی انجیلی را تاسیس نمود و هوادار ظاهر از انجیل تقدس از قبیل عرف
 سلطه مطلقه جبر عظمی پاپا و مخزان خطایا و صوم و عبادت حیوانات و اختلافات زائده و بس بدست
 و امثالها را زایل داشت و اگر چه قیام این مرد که تحت رهبری حمیره اخیرا اصولی کسبیه فرموده شد
 از آغاز موجب فتنه و خلیه گشت و سبب اجرای محروب علیه شد الا که در عالم دیانت نصرانی
 تغییرات کلیه ظهور یافت و اقلا سبب غده علوم از مسلمانان پس از اجراسی طائفه انجیلیه انوار
 و تمدن و حریت و تقدم اعطای مالک مسیحیه را از هر دو منور نمود و هیوم تکانشه جعل و توسع انقش
 و زایل داشت و ذهاب بحسبیل در قرن هفدهم و هجدهم غلبه روحی بالغ یافت و از مذاهب کسبیه
 دیانت نصرانیه محبوب گشت و از این جهت که در غایت خصم و جامعیت ذکر شد معلوم توان داشت
 که اکنون که هر دو قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیت بر ذهاب کواکب و ذهاب رتوق و ذهاب
 پروستانی و ذهاب یعقوبی و ذهاب نظوری و ذهاب رونی و ذهاب مکانی مقصود است و قیام
 شعبه از قبیل قباط و سربان و کلدانیه و آجاش آرانه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه سنج و مذکور
 بهر حال از فرآورده و در انجیل را اجنبی بنظر میسر است بحلیل
 حضرت عبدالباقا جل ثنا و در کتاب مستطاب مفاوضات هیفتر نمایند
 قولنا

قولنا الاجلی صریح : (بدر با کلام)

(بدر تفهیر باب نایز در کما شفافیت موعظا کلام)

در باب یازدهم که از مکاشفات و کما میفرماید (و نمی مثل عصا من داده شد و هر گشت بر جز و قدس
 خدا و فرج و انانی را که در آن عبادت میکنند پایش تا و صحن خارج قدس ایزون اندازوان را
 بسیار که با ستم داده شده است و شهر مقدس با چهل دو راه یا میال خود هندی نمود) افزاینده مقصود
 انسان کاملی است که تشبیهی که گشته و در تشبیه این است فی چون درونش خارج شود و از هر چه
 خالی گردد نغمات بدیمی حاصل کند و همچنین او از او هگت او از خود او نیست بلکه الحان فی بحقیقه
 از نانی است که در او میدرخشند و همچنین آن نفس مبارک قلب تقدسش از نانی است که در او
 تعلق با رشتون نفسانی بیزار و بری و در کنار نفس صافی است و هر بیانی که میفرماید از او
 بلکه از نانی حقیقی و وحی الهی است این است که بی تشبیه میفرماید و آن فی مانند عصا است
 معین هر عا جز است و شخص مکان را که گاهت و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او غیا
 خوش باشبانی میفرماید و در چرخار ملکوت سیر حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص من گشت
 و قدس خدا او فرج و آنانیکه در آن عبادت میکنند همیا یعنی موازنه کن ذرع ما ذرع کشف
 کیت است یعنی آن شخص گفت که قدس لا قدس فرج و آنانیکه در آن عبادت میکنند موازنه ما
 یعنی حقیقت حال آنان را حسرت کن کشف ما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچر شون و کالات
 سلوک و صفات هستند و با سزا را آن نفوس مقدسه که در قدس لا قدس مقام تقدس و تنزیه است
 مطلع شود (و صحن خارج قدس ایزون اندازوان اپیما زیرا با ستم داده شده) که در او اول قرن
 بیست و یکم که او شلم استیلا شد قدس لا قدس بظاهر ظاهر نیز محفوظ مانده یعنی آن بیت که لیان
 امنا

آنها بیرون قدس الاقدس صحن خارج ضبط شد و با متها داده شد (و شهر مقدس اچیل و دو ماه پایمال خود هکند نمود) یعنی همتا چهل و نه ماه که عبارت از هزار و دویست و هشتاد و نه است و هر روز یک عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و هشتاد و نه می شود که مدت ذوق قرآن است او تسلیم ضبط و استیلا مینماید زیرا بنص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب عزقیال در آیه میفرماید (پس چهل روز تحمل گناه خاندان یهودا خویشی شد هر روز بر اجابت تو سالی قرار داده ام) این اخبار از مدت ظهور اسلام است که او تسلیم پایمال شد یعنی احترامش باقی ماند ولی قدس الاقدس محفوظ و مصون و محترم ماند و این قضیه هزار و دویست و هشتاد و نه سال تا دو دهشت و دین هزار و دویست و هشتاد و نه سال اخبار از ظهور حضرت اعلیٰ با جمال مبارک است که در هزار و دویست و هشتاد و نه هجری واقع شد و چون مدت هزار و دویست و هشتاد و نه منقضی شد خلل از شلم شهر مقدس و باره بنای معموری و آبادی گذشت و هرگز او تسلیم را هشتاد و نه سال پیش دیده بود حال نیز بعین لفظ میگوید که چندر معمور و آباد گشته بود و هرگز این معنی آیه رویای یوحناست بظاهر آنها این آیه تا اول و نهمی است دیگر در آن است که شریعه الله بر دو قسم منقسم است یکی روحانیات است یعنی تعلق بمضال و عانی و اخلاق روحانی دارد این تقییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقدس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلیٰ و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابدی منسوخ نمیشود زیرا آن حقیقت روحانی است نه جسمانی آن ایمان است عرفان است ایقان است استقامت است عدالت است دیانت است مروت است امانت است محبت است مروت است امانت است

رحم بر فضیلت این است و فریاد رسی مظلومان و انفاق بر بیچارگان و دستگیری از محاکم پایکی و انکادگی و انقادگی است و علم و خبر و ثبات است این اخلاق روحانیست این حکما ابدان منع نمیشود بلکه تا ابد الابد مزمعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در او هر چه در دوره شریعه آمده و حائیه یعنی فضائل انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند مثلاً در میان یهود در او هر چه در او مملوئی مقارن ظهور عیسی مرتفع اند از میان رفت صوتی بدون روح باقی ماند قدس الاقدس از میان رفت و صحن خارج مقدس که عبارت از صوت شریعت است در دست آنها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قیصرین و زابین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست عثمایی رسوم مانده آن اساس شریعه که روحانی و فضائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار و در هر دوری هر چه عیسی تجدید میکرد و باقی قسم ثانی از شریعه است که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و حج و زکات و نکاح و طلاق و عیاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و بزهات این قسمی از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تقییر میاید و منسوخ گردد زیرا در سیات و معاملات مجازات و احکام با مقتضای زمان الابد از تقییر و تبدیل است با بدی از کلام قدس الاقدس مقصد آن شریعت روحانی است که ابداً تقییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانی است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانی که تقییر و منسوخ فرموده هزار و دویست و هشتاد و نه سال پایمال میشود و بدو شاهد خود خوانم داد که پلاس پوشید مدت هزار و دویست و هشتاد و نه سال تا این

مقصود از این است که حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است در قرآن
 مذکور است که خدا بجد رسول الله خطاب میفرماید اِنَّا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
 یعنی ترا شاهد و تبشیر کننده و تحویر کننده از قهر خدا قرار دادیم معنی شاهد این است
 که امور بصدیق او ثابت میگردد و این و شاهد احکامشان هزاره و دویست و شصت و دو که
 هر روز عبارت از یک سال است جاریست اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت
 موسی و یوشع میفرماید (آن و شاهد لباسی در بر کرده) یعنی بظاهر لباس بهریدی ابر بر اندازد
 لباس قدیم دارند یعنی در بدایت در ظاهر مل سازه رونق ندارند و برشان هر چه بدی نظر
 نیاید زیرا روحانیت شریعتش مطابق روحانیت حضرت مسیح در انجیل است احکام جهانی است
 اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از است بعد میفرماید (ایمانند و درخت
 زیتون و دو چراغند آن که در حضور خداوند زمین ایستاده اند) این و نفی را بدو درخت زیتون
 تشبیه میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بر دهن زیتون رودش نشسته یعنی دهن
 که از آنان دهن حکمت الهیه که بنیب مشائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی
 ماطع و لامع خواهد شد لهذا چراغند آن نیز تشبیه شد چراغند آن عمل نور است از آن نور ماطع
 میشود بهین قسم از این جوه نورانیة نور هدایت مشرق و لامع است بعد میفرماید که (در حضور
 خداوند ایستاده اند) یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبایل
 متوحش با دویاد جمع حزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان با علی اراقی مدینت رسیدند
 وصیت نخواستند انجا گیر شده (و اگر کسی خواهد بدیشان اذیت سازد آتشی از دماغشان برشته
 دشمنان ایشان را فرو میگردد) مقصد این است که نفسی مقاومت ایشان تواند یعنی اگر نفسی

بخواهد

بخواهد در تعلیماتشان یاد شریعتشان و معنی دارد آورد بموجب شریعتی که از دماغشان انجا
 ظاهر شده با طبعها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بعضی عدوت ایشان کند طبعی از دماغ
 ایشان صادر شود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع عدای ایشان مغلوب
 و محزوم و معدوم گشتند و بظاهر ظاهر خدا آنا از انصرت فرمود بعد میفرماید (ایمانند
 بر بستن آسمان در زمان ایام نبوت ایشان باران نبارد) یعنی در آن دوره سلطانند معنی شریعت
 و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانیت چون بخوانند این فیض ابدی خد تعالی بر
 و چون خواهند باران نبارد باران در اینجا معنی فیض است بعد میفرماید (قدرت بر آنها
 دارند که آنها را بخون تبدیل نمایند) یعنی نبوت حضرت محمد و نبوت حضرت موسی است قوت
 حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خواهد آب نیل ابر قطبان و سکران خون
 نمایند یعنی آنچه بسبب حیات آن است بسبب مجمل استسکارشان صلت موت آنان نمایند
 مثل کسلطنت و ثروت قدرت فرعون فرعونیان که بسبب حیات آن قوم بود از عرض و انکار
 استسکار صلت موت و هلاکت و انحلال ذات و مکتب گردید لهذا آن و شاهد قدرت بر اهل
 اقوام دارند و میفرماید (بما زاهر گاه بخوانند با انواع بلا یا مبتلا خواهند کرد) یعنی قدرت علیه طایفه
 نیز دارند که اشیاء و نفوسی که ظلم و عتاف صرغند آنا از تربیت نمایند زیرا خدا باین و شاهد قدرت
 ظاهر و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشیاء و خونخواران و ستمکاران عربان با دویاد اگر
 مانند ذاب مسلح در زده بودند تا دویاد تربیت کردند بعد میفرماید (و چون شاهد
 خود را با تمام رسانند) یعنی چون آنچه را ما سوزند تجوی دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و ترفیع
 شریعت الله کنند و تعالیم سادیه فتنه کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدید آرد و انوارها

عالم

عالم انسانی تا بدو ترقیات کلیه در اقوام باویه حاصل گردد و بیفرو فایند (آن وحش که از او باوید بر میاید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد گشت) مقصود از این وحش بنو امیه است که از او بدو فضیلت هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنو امیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویه که حجت آمده باشد هجوم نمودند و میفرمایند باین و شاهد جنگ نمود هرانی جنگ روحانی بود بکلی مخالف تعلیمات و روش سلوک آن و شاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که تقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتهی شده بود بکلی زایل و ششون حیوانیه و شحوات نفسانیه غالب خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت یعنی ظلمت منکرات آن وحش افاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن و شاهد خواهد گشت یعنی حیات روحانی ایشان در میان ملت محو خواهد کرد و بکلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد برد و دین امیرایا خواهد نمود و باقی خواهد ماند مگر یک جمده زده بی روحی بعد بیفرو فایند و بدبختی ایشان را شارع عالم شمر عظیم که بعضی روحانی بدقوم و مصر سمی است جایکه خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند) مقصود از بدبختی ایشان شریعت الهیه است و مقصود از شارع عالم معنی عمومی است و مقصود از بدقوم مصر جایکه خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه تفسیریه است و بالآخر او تسلیم خواهد کرد بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعت الهیه و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و یک جدی بی روحی باقی ماند و مقصود از بدبختی ایشان شریعت الهیه است که مثل جمده زده بی روح مانده بود بعد بیفرو فایند (وگروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امثال آنها با ایشان در نیم ظاهر میکنند تا جاتی نماند که بنی امیه را بر سر پا نماند و این شریعت الهیه و تعالیم الهیه و دین محمدی است که سال و نیم است و سه سال و نیم جبارت از جهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دو صد و شصت

شصت و زیست و هر روز بخش کتاب مقدس عبارت از یک سال است یعنی هزار و دو صد و شصت سال که عبارت از دوره فرقان است استحقاق و قبایل و اقوام جدید ایشان را نظاره میکنند یعنی شریعت الهیه را تماشا میکنند لکن بوجوب آن عمل نمیکنند ولی اجازت نمیدهند که بدبختی ایشان یعنی شریعت الهیه بقریب رسیده شود یعنی اینجا بظاهر شریعت الهیه تشبیه نمایند و نگذارند که بکلی از میان برود و بعد بکلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعت الهیه از ذکر و اسامی باقی بگذارند و مقصود از این قبایل اعمه ملی بود که در ظل قرآن محسوس هستند که نگذارند بکلی امر الهیه و شریعت الهیه بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد و چنانچه نماز و روز و زور در میان بود ولی اسامی این الهیه که آن خلاق و رفقا و همراه روحانیات است از میان رفت انوار فضائل عالم انسانی که از نیایح حجت آمده و معجز آمده است غروب نمود و ظلمات ظلم و عتاف و شحوت و زدن شیطانی غالب گشت و شخص شریعت الهیه چون جمده زده در معرض عمومی موجود بود و در مدت هزار و دو صد و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سال است و این بدبختی و زحمت این دو نفر تائیس کردند و اسامی شریعت الهیه بود است از دست دادند فضائل عالم انسانی را که موجب کینه ز روح این شریعت بود آنرا محو کردند بجهتی که صداقت و عدالت و محبت و امانت و تیزه تفهیم و انقطاع جمیع صفات رحمانیه از میان رفت از شریعت یک مصلوه و صیام باقی ماند و ۱۲ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال است او یافت و مانند آن که این شخص فوت شد باشند و بجهتشان بی روح باقی مانده باشد بعد بیفرو فایند (و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادمانی کنند و نزدیک گردیدند یا خواهند فرستاد از آن نزد که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند) مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون

امم اروپا و اقصی بلاد سیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام کلی تغییر کرده پشیمان گردیدند
 ترک نموده اند و فضائل و محبت و حرمت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمود
 که فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب قوم ساروه خواهند شد چنانچه این قضیه در کمال
 و صنوع ظاهر شد ملاحظه نمایند که این ملت که در نهایت درجه اقدار بود حال چگونه است و دلیل گشته
 و اقوام ساروه نزدیک گردیدند یا فرستادند یعنی معاشرت یکدیگر نمودند زیرا این و نبی ساکنان زمین را
 معذب ساختند یعنی ملل و اقوام ساروه عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند بعد صیقل فایده
 (بعد از آنکه در نیم سده حیات زخاوند بر ایشان درآمد که بر پای خود استادند و مینندگان ایشان
 خونی عظیم فرو گرفت) در روز و نیم یعنی در ۱۲ سال چنانکه تفصیل از پیش گذشت آن دو شخص
 که جبهان بنی روح افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تاسیس حضرت علی ترویج کرده بود
 و حقیقتان از میان رفته بود و سورتی باقی مانده بود دوباره روحی بان جدا یعنی آن را با
 تعالیم دوباره تاسیس شد یعنی سوحانیات شریقیه اند که بحسانیات و فضائی که بر ذال و محبت است که
 بخصار و نورستی که بظلمات اخلاق روحانی که شیطانی و عدلی که بظلم و رهنمی که بعضی وقت
 که بکذب حدیثی که بفضائل و طهارتیکه بشوات خفایه تبدیل شده بود جدا زنده روز و نیم که بظلم
 کتب معده در ۱۲ سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کلمات حائیه و فیوضات حیات
 بنظور حضرت علی و تعینت جناب قمه و سجدید شد و صفات قدس زید و انوار حقیقت آید و بموجب باب
 جان پرور رسید و صبح حدیث رسید آن جسم بی جان دوباره زنده شدند و این و بزرگوار کی توان
 و دیگری مروج قیام کردند و دو چراغدان بودند زیرا بوز حقیقت جهان را روشن نمودند بعد
 صیقل فایده آوری از آسمان شنیدند که بدیشان میگویی با بیجا صعود نمایند پس در برابر آسمان بلند
 شد

شدند یعنی نمای حق را از آسمان بچنان شنیدند که آنچه باید و نشاید از تعلیم و تشریح مجری داشته
 و پیام مرا بکلجی رسانیدید و نمای حق را بلند نمودید و کالیف خود را مجری داشته حال دیدند
 مسیح جان را فدای جانان کنسیدند شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قره حدیث هر دو مانند
 حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده با آسمان ملکوت صعود نمودند بعد صیقل فایده
 و دشمنان ایشان را دیدند یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده نمودند و
 سوسو منبقت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و کلمات آنان دادند بعد صیقل فایده
 (در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت که ده یک از شهر محکم گردید و هفت هزار نفر از زلزله
 هلاک شدند) این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیور بر شد و نفوس
 بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از هر ضی و با و خطا و غلاب و جمع و بتلا احوال گشت که
 مثل و مانند داشت بعد صیقل فایده (و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تجید کردند)
 چون زلزله در فارس واقع جمیع بازماندگان شب روز ناله و فغان می نمودند و بتجید و تسبیح شنبول
 و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب راحت نداشتند پس صیقل فایده (و اعیان هم در آن
 است اینک و اعیان سوم بزودی می آید) و اعیان اول ظهور محمد حضرت محمد بن عبدالله علیه السلام
 و اعیان دوم حضرت اعلی که المجد و ایشنا و اعیان سوم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و تجلی جلال
 موعود است در بیان این مطلب کتاب حرقیال ضللی امم مذکور است چنانچه صیقل فایده
 (کلام خداوند برین نازل شده گفتای پسران ان نبوت کرده بگو خداوند چو چنین میفراید
 و لوله کینند و بگویند و ای بر آن روز زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است) پس
 معلوم شد که روز و ای روز خداوند است زیرا در آن روز و ای بر فاطمان است و ای بر گنجه است

وای بر جاهلانت این است که میفرماید (وای دوم در گذشت انک وای سوم بودی
 سیاید و این وای سوم ز روز ظهور و بحال عالم است یوم القدر است و در وقت
 یوم ظهور حضرت علی بعد جعفر فایده (در فرشته ختم بخت کرنا گاه صدای بلند در
 آسمان واقع شده که میگفته سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد الابد مگرانی
 خواهد کرد) آن فرشته آن است که بصفت تکوینیه مصف که بخلق و خوی فرشتگان بر سر
 شود و زمانه ای بلند شود که ظهور مظهر الهی نشود و اعلام شود که یوم ظهور است جز در وقت و در روز و در
 حضرت پروردگار در جمع کتب و صحنه انبیا موجود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه و جلال
 تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد و روح حشری در جسم امکان درین میشود و نور هم جاری
 آید بر رخت مبارک و شمس حقیقت بنابد و نسیم جان پرور بوز و در عالم انانی قیصر تازه در بر نیاید
 روی زمین بخت برین گردد و عالم بشریت شود جنگ و جدال و نزاع و مسالو از میان بر خیزد
 در هستی و درستی و درستی و خدا پرستی میان آید و الفت و محبت و محاکمی جهان را احاطه کنند
 خداوند تا ابد الابد مگرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیزادیم تشکیل میشود و آن یوم القدر است
 زیر اجمیع ایامی که آمد و رفته است ایام موسی بوده ایام سیح بوده ایام ابراهیم بوده و همچنین
 ایام سایر انبیا بوده اما آن یوم القدر است زیرا که شمس حقیقت در خاتمه حرارت و شرف
 طلوع خواهد کرد بعد جعفر فایده (و آن است چه بسیار که در حضور خدای تعالی خود نشسته
 بر روی در افتاده خدای سجده کردند و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی بودی
 و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته سلطنت پر خدای (و در هر دوری او صیا و صفیا دوازده
 نفر بودند در ایام حضرت یعقوب از پیش بر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب و ساری است با بودند

و در ایام حضرت شیخ دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند و لکن
 این ظهور عظیم بیت و چهار نفر هستند و برابر جمیع زیر عظمت این ظهور حسین اقتضا نماید
 این نفوس مقدسه در حضور خدای تعالی خود نشسته اند یعنی سلطنت بدیه میکنند و این است
 و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سر سلطنت بدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور
 کلی ساجده و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و
 خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته سلطنت پر خدای (یعنی تعلیمات خود را تمامه جزانوا
 کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی
 آورد و هر چند سلطنت دائمی بوده و همیشه خدا سلطنت داشته دارد و لکن در اینجا مقده
 سلطنت مظهر نفوس است که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات بدیه است اجرا خواهد
 کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه جهان را بگشاید نه جنگ و جدال و صلح و سلام جایز آید نه
 بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را محبت صحیحه تائیس کند نه بقوت حربه و این تعالیم
 الهیه را بهربانی و صلاح ترویج نماید نه بد روشی و سلاح و چنان تربیت کند که اطمینان و صلح هر چند
 در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بزه و مار و طفل
 شیر خواره و پلنگ و بزغالند با هم محرم و هم آغوش و هم از گردن بکلی منافرت جنسی و مخالفت
 دینی و مباحثه ملی زائل و کل در ظل شجره مبارک کفایت الفت و التیام خواهد یافت بعد
 جعفر فایده (و آن خشناک شدند) زیرا که تعالیم تو مباین هوای خسانی ساثر مل بود و خصلت
 ظاهر گردید یعنی کل بخیران مین مبتلی شدند زیرا ما بعت و صایا و ضلیح و تعالیم تو نمودند و
 فیض بدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند بعد جعفر فایده و وقت درگاه

یعنی اوری شوی یعنی وقت آن رسید که مردگان یعنی نفوس که از روح مجتبه
 در جبهات عدس بجزیه بی نصیب هستند بعد از حکم شوند یعنی با آنچه استحقاق استعد
 دارند میباشند و در حقیقت این سرار را واضح گردانی که در چه درجه پیستی در عالم وجود هستند
 کفری انجمنه حکم میباشند (تا بعد میفرو فایده) تا بعدگان یعنی انبیا و مقدسان و فرستگان
 نام خود را چه کوچک و چه بزرگ بهرت می (یعنی تا ابرار را بفضلی بی منعی مختص گردانی و آنرا
 مانند ستاره ای آسمانی از افق حرمت قدیم درخشنده فرمائی بروش و سلوکی موفقی فرمائی
 که روشنی عالم انسانی بهت و سبب هدایت و علت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی بعد
 میفرو فایده (و معدن زمین با فاسد گردانی) یعنی نفوس غافل را بکلی محروم کنی زیرا کوری
 کوران ظاهر گردد و بینایی میانان آشکار شود و جل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و نادانی
 اهل هدایت واضح گردد و از این جهت معدن فاسد شوند بعد از این مقام میفرو فایده (و معدن
 خدا در آسمان مفتوح گشت) یعنی اور شلیم الهی پیدانند و قدس لاقدرس ظاهر گشت قدس لاقدرس
 در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ دوری از او و ابر
 تقبیر نیامده است چنانچه از پیش بیان شد و اور شلیم ثانی حقیقت شریعت الهیه است که قدس لاقدرس
 و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین جسمانی است که شرا و شلیم است این است که اور شلیم
 آسمانی گفته میشود و خلصا چون در آن و به شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع درخشنده گردد
 لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات جل و نادانی نایل گردد جهان جهان و اگر
 شود و نور است حاکم نماید لهذا قدس لاقدرس ظاهر گردد بعد میفرو فایده (و قدس خدا در آسمان
 مفتوح گشت یعنی سبب نشاء این تعالیم الهیه ظهور این سرار ربانیه و شراق شمس حقیقت اوج
 فلاح و

فلاح و بخل در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات ساویه آشکار شود بعد میفرو فایده
 (و تا بوت عهد نامش و در قدس و ظاهر شد) یعنی کتاب عهد او در قدس و ظاهر شود و لوح شیان
 ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امر نسه جایز
 شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا کتاب عهد تمسکه در دنیا
 ثابت و مستقیم بعد میفرو فایده (و بر قما و صدا و در عهد و زلزله و مگرگ عظیمی حادث شد) یعنی
 بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پدید آید و برق قهر و غضب الهی در خنده و صدای عهد نقض
 میثاق بلند گردد و زلزله شجاعت حاصل شود و مگرگ هذاب ناقصین میثاق بار و مدعیان
 ایمان بقتله و هتمان افتند - و نیز میفرو فایند ص: -

بجز تفسیر ما بک و اولی هم از مکاشفات یوحنا است

بجز تفسیر ما بک و اولی هم از مکاشفات یوحنا است

و ز پیش گذشت که مراد از شهر مقدس اور شلیم الهی در کتب مقدسه در اکثر مواضع شمره تعالیم است
 که گاهی بعروس تشبیه میفرماید و گاهی با اور شلیم تفسیر نمایند و گاهی با آسمان جدید و زمین جدید
 تفسیر میفرماید چنانچه در باب از مکاشفات یوحنا میفرماید (و دیدم آسمان جدید و زمین جدید
 چون که آسمان اول زمین اول در گذشت و در یاد گیر نیباشد و شهر مقدس اور شلیم جدید ایدم که باز
 جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی
 بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیاست و با ایشان ساکن خواهد بود که این
 قوه ای خواهد بود و خود را با ایشان خواهد و در این میان چه چیز است که مقصود است از این آواز
 شریف است زیرا میفرماید آسمان زمین اول در گذشت و در یاد گیر نیباشد یعنی ارض فرس عمر
 است

است و در ارض تحریر و یا نبود یعنی تقالیم و شریقه الله در روی زمین جمیعاً منتشر گرد و کل
 بشر در ارض داخل گرد و گوهر ارض تمامه مسکن انسان نمون شود پس دریا مانند زیر مسکن
 مادای انسان ارض ایست یعنی در آن در میدان آن شریعت جو لا نگاه انسان است
 ارض مستقر است اقدم بر آن نلفرد و همچنین شریعت الله را شریعت مقدس او در شریعت جدید
 درین صفت شکر و شکریم چه که از آن زمان که شریعت است شریعت است که از آن زمان که شریعت است
 زیرا او شریعت که از سنگ و خاک است و سخت که از آسمان نزل نماید و تجدید شود و آنچه
 تجدید میشود شریعت است و همچنین شریعت الله را شریعت مقدس او در شریعت جدید
 ترین جلوه نماید چنانچه از پیش گذشت در فصل میت یکم از رویای یوحنا که شریعت
 او شریعت جدید را دیدیم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای خود
 خود آراسته است و در فصل ۱۲ از رویای یوحنا که در آیه است که میفرماید (علاسی عظیم در
 آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب از او بر او ماه زیبا پایش بر سرش تاجی از دوازده ستاره است)
 این زن آن عروسی است که شریعت الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب ماه که در بر او
 قدم دارد و دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس دولت عثمانی زیر احوال است
 دولت فرس آفتاب است و خلاصت دولت عثمانی خلاصت که ماه است این آفتاب ماه در برابر
 دو دولت است که در ظل شریعت الله است و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره
 است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده آیه است که مروج شریعت محمدیه بودند و بر سر
 است که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشند بعد میفرماید (و استمن بوده از درد
 زه و عذاب آیدن فریاد بر میآورد) یعنی این شریعت در شکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقت

عظمت گشته تا ولدی کامل باین شریعت حاصل گرد و منی
 نلور بعد و موعود و ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند ماد است پرورش یابد
 مقصود از این در حضرت اعلی و فقط اولی است که نبی انجمنه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حضرت
 مقدسه که طفل و نتیجه شریعت الله که ماد است و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت سخن
 یافت ولی از تسلط او در با نزل خدا بوده شد بعد از عیلا روز از دریا خود آن زاده شریعت
 الله موعود ظاهر گشت (و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک از درهای بزرگ آسمان گون که
 او را هفت سروده تلخ بود و بر سر آیش هفت آفرینش است ستارگان آسمان را کشید بر
 زمین ریخت) آن از دبابی امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت
 عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنو امیه بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در برتیه
 ان شام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت مصر مملکت آفریقا یعنی تونس و جزائر و مراکش
 مملکت اندلس که الان اسپانیا است مملکت ترک ماوراء النهر بنو امیه بر این ممالک استیلا
 یافتند و ده شاخ که عبارت از ده هم از ملوک بنی امیه است که بدون تکرار ده پادشاه اند یعنی ده
 از ستمد کو بیات سلطنت کردند اولی که ابی سفیان است و آخر مروان زیرا اسما بعضیشان تکرار
 یافت هفت جلد دو معویه و شمر بن ذی النور و ولید و مروان ایها تکرار شده اند چون من و ن
 تکرار اسما حساب شونده میشوند و این بنو امیه که بدیشان ابو سفیان است که وقتی امیر
 بوده و سرسلله امویانست و آخرشان مروان ثلث نفوس محمد ش مبارک را از سلاطه طاهره که
 ستارگان آسمان بودند محو گردند و از درهای پیش آن زن که میفرماید استیلا تا چون بنو امیه
 او را ببلعد این زن شریعت الله است چنانچه از پیش گذشت و استادن در نزد آن یعنی از در

مراغب بود تا آن زن براید فرزند او را ببلعد و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاد و شریعت
 محمیه است و بنوعیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از سال حضرت محمد خواهد آمد
 و موعود است و تا به وقت آرزو و محو و نابود کنند زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند
 و هر جا نفسی را از سال حضرت محمد یافتند که در نظر محترم بود او را هلاک نمودند (پس پیری رسید
 که چهارمستهای زمین را بحصای آمین حکمرانی خواهد کرد) این پسر بزرگوار مظهر موعود است
 که از شریقه الله تعالی بوقت و در آن خورش تعالیم الهیه پرورش شد و حصای آمین کنایه از قوت
 و قدرت است نه شمشیر یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع امتهای زمین را شبانی خواهد فرمود
 مقصود از این فرزند حضرت اعلی است (و فرزندش بزهد و تحت او بوده شد) این اخبار
 از حقیقت حضرت اعلی است که صعود و بحیر نکوت عرش اعلی مرکز سلطنت الهیه فرمودند **فلا اخطا**
 نماید که پیغمبر مطابق و وقت (وزن بیابان فرار کرد) یعنی شریقه الله صحرا فرار کرد یعنی
 صحرائی در ساحل مجاز و جزیره العرب انتقال نمود (و در آنجا مکانی از برای وی از خدا بجا
 شده است) یعنی جزیره العرب و میسر و مرکز شریقه الله شد (تا او را مدت هزار و دویست
 و شصت و زیور و زنده) فاین هزار و دویست و شصت و زهر روزی با مصلوح کتاب مقدس عبارت
 از یک سال است چنانکه از پیش گذشت و شریقه الله هزار و دویست و شصت سال در بادیه صحرا
 صحرائی عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت
 سال از برای آن شریعت نماید زیرا اثره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد **فلا اخطا** فریاد
 که چند زبونها مطابق یکدیگر است در کفکاشافان ظهور موعود در اچیل دو ماه تعیین نماید
 و اینها بیست و سه روز و نیم تصریح کند این نیز بیست و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و
 شصت

شصت و زیور و زنده) فاین هزار و دویست و شصت و زهر روزی با مصلوح کتاب مقدس عبارت
 بیان کند و در کتاب **فمکن** مضمون است که هر روزی عبارت از یک سال است و از یک
 این صریحتر مکن نیست که جمیع اخبار را یکدیگر توافقی نماید و حضرت بانی در سنه هزار و دویست
 و شصت از حضرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلام است ظاهر شد و در کتاب مقدس اخباری از
 این صریحتر در حق هیچ خلوقی نیست اگر انصاف باشد توافقی این اوقات مذکوره از سان
 بزرگواران اعظم برهان است و هیچ وجه تاویل برینندار خوشحال نفوس مضمناً که
 تحری حقیقت نمایند اما اگر انصاف باشد عاجز کنند و محال نمایند و اخبار امر واضح کنند
 مانند فریبان و ظهور مسیح که در نهایت مجاب است بخار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و جوایز
 می نمودند و بجهت عموم امر را شسته میکردند که این اخبار در حق این بیخ نیست بلکه در حق موعود است
 که من یکدیگر بشروط مذکوره در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سر
 داود و ترویج شریعت تورات ظهور عدالت گیری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است
 لهذا ناس اعجاب از مسیح نمودند -

﴿مسیحاً نیکم یومئذین لکن من بعد ان کنتم﴾

برای تفصیل اعتقاد این طائفه بقرآن در همین سال را که در مضمون گاشته اند و با کلمه
 عربی نشد ساخته اند و سال المعربین آن در این مقامه مندرج است و آن را

این است: ﴿السنه﴾

انما قصد بعضی موضوع السنه ان لا اشبع الكثرة الشايعين بل بكل
 بساطه و اخصاً اقع الخطاه بخطاياهم مما كانت ديانته من الرجا ان لا تنه
 افضل

انعمل هذا بدون تكديز صفاء الذين يحبون الحق اكثر من البطل لان الله
لم يعيد كثير من على الارض الذين بفرح يبدون البطل بالحق وكثير من الذين
خرفاتهم الشافية بجماعهم الله الابديه الثمينه كما هي موجوده في كتابه الكون
لان العهد الجديد جهد للناموس والانبيا ويقال ان هذا الكتاب الانجيل
كتب على هذا القطر انجيل متى كتب بعد قيامه المسيح بستين وانجيل
مرقس كتب بعد ما انست الكنيه بعشر سنين وانجيل لوقا كتب بعد
ثمان وعشرين سنه وانجيل يوحنا كتب بعد اذ كثلت وستين سنه وعما
الرسول كتب بعد ثلاثين سنه فدقيته ووسالنا ان يكون شمس وعلالطه كتب
بعد اربع وعشرين سنه فافسر كولومبي والعبرانيين كثلت بعد اربع و
عشرين سنه ويهوذاوس بطرس وبطرس الثانيه بعد ثلاثين سنه والتر
بعد بواحد ستين سنه ورمائل يوحنا الثالث كتب بعد قيامه نحو
وستين سنه وبعد فاثبتت الكنيه جيدا وليس بالامر العسر علينا ان
نفرم كيف فهم هولاء الرسل مساله السبت وعما رسووه ولا يخفى انهم
الاناس بعد المسيح نفسه فاذا كان يعلم كهذا مرفوا في الكنيه وحكما
عنه (كتب) في اجيال الكنيه المختلفه فقد وقرهم بكل سهوله ما اذا كان
يعنون به يقول بعضهم اما اذا حفظنا اليوم السابع من الاسبوع فحفظ
(السبت اليهودي) حنا فانه ليس لنا مخلص شق به سوى سبوع المسيح
الذي كان حسب الجسد يهوذا وما الرسول بالانبيا الاليهودا وما الكتب

المقدسه

٢٨٤

الرب
السنة
٢٨٥

٢٨٦

٢٨٧

المقدسه الاكثيا يهوذا والمسيح نفسه قال (ان الخلاص هو من اليهود) يو
ماذ اعنى كنيه العهد الجديد بالسبت يوم السبت -

ماذ اعنى متى البشير (بالسبت) في السنة السابعة للمسيح لانك انما لربيع
اليوم الاول من الاسبوع لكنه عنى اليوم الذي قبل اليوم الاول من الاسبوع
انظر ٢٣: ٢٥ فانه هو قصد ما قصد كنيه اليهود فاطبه اعنى اليوم السابع هو
لربنا الهك) ولم يجزى نامتى او واحد من الرسل قط شيئا عن تغيير يوم السبت
اليوم الاول من الاسبوع فاذا كانت الشريعة لا تكسر بل تعفى التى الواحد دائما
(فاليوم السابع هو سبت للرب الهك) فاذا عارض الفسر هذا وما لو ان اليوم
السابع ليس يوم السبت ولكن اليوم الاول من الاسبوع هو السبت الاي شهدت
بهذا صريحيا وجليا ضد انفسهم فاولم يفسوا الاصحاح والعدي حيث يامر الله بتغيير
السبت -

٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧

فاذا يعنى مرقر بالكلية سبت. هو عنى ايضا بها اليوم الذي قبل اليوم الاول
من الاسبوع مرعا: ١ او لو كان السبت تغير عند قيامه المسيح لكان مرقر بكل تا
عرفت هذا بعد عشرين سنين من تغييره فاذا عنى لوقا الذي كتب بعد قيامه المسيح
ثمان وعشرين سنه. هو ايضا عنى السبت هو اليوم الذي قبل اليوم الاول
الاسبوع لانهم يقولون ان لنا اللواتى اعدنا الطيب في السبت سرحن
الوصيه لوصيه ٢٣: ٥٥ هكذا لوقا فهم الكل (يوم السبت) في السنة السابعة
الحسين للمسيح اعنى اليوم السابق لليوم الاول من الاسبوع -

كيف

كيف فهم يؤخروا هذا الموضوع في السنة الثالثة والسبعين لئلا يسئل الكنيسته
 المسيحيه هوله يتكلم عن يوم السبت كما فعل الاخرين لكتبه يرى بوضوح ان
 اليوم الاول من الاسبوع كان معتبر يوم شغل عند التلاميذ بعد الفياضه يو
 ٢٠: ١ وانظر ايضا لوما ٢٣: ١٣. ولكن ما ذاعني كما بنا اعمال الرب السبت يوم
 السبت بعدما ناسب الكنيست المسيحيه بثلاثين سنة كان يذكره كما بانها
 السبت مره ذكر اليوم الاول من الاسبوع وعنى به شيئاً اخر مما ذاعنا في الامسا
 عن السبت اع ١٣: ١٤ و ٢١ و ٢٣ و ٢٤ و ٢٥ وكانت عادة اليهود كما هي الان ان
 يجتمعوا في الجمع يوم السبت (وفي السبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريباً للسمع
 كلمة الله) هوله يقبل انه كان السبت اليهودي لكن قال يوم السبت الى اول
 واليوم الاول من الاسبوع لم يكن معروفاً يوم السبت عند هذا الكتاب لا تقو
 انه في يوم السبت التالي اجتمع اليهود والامثانياً ولا يكون سبت في الاسبوع
 حتى اليوم السابع التالي وايضا اع ١٦: ١٣ (وفي اليوم السبت خرجنا الى خارج
 المدينة عند نهر حيث جرت العاده ان تكون صلوة جلستنا وكانكلم الناس القوا
 اجتمعن) هوله يقبل في السبت اليهودي لافي احد الاسبوع ولكن في السبت يعاليو
 السابع كما هو مفهوه عند كنيسته اليهود الى يومنا هذا. وفي اع ١٧: ٢٠ وكان من
 بولس ان يذهب بين اليهود وبقي ثلاثة اسبوع يحاجهم من الكنيست المقدسه وهكنا
 برهنا ان رسل السبع هموا ان يوقام من الاسبوع يجب ان يدعى يوم السبت و
 فذكرهنا ايضا ان هذا اليوم كان اليوم الذي قبل الازم الاول في الاسبوع
 اليوم

اليوم السابع وانت لا تغدوان شكر هذا ولا يملك ان تحلته من الكتاب المقدس
 وبالنتيجه اذا كان رسل الرب دعوا اليوم السابع يوم السبت بعدما ناسب
 الكنيست بمدات مختلفه ست وعشر وثمان وعشرين وثلاثين وثلاثين سنة
 لذلك يجب ان يكون الان يوم الراحه وكل خادم من خدمه الرب يدعى يوماً
 اخر يوم الراحه خلافا اليوم الذي تراه هكنا كنيسته العهد الجديد يحافظون
 الكتب المقدسه التي لا يحد فيها اساساً التسميه لانه اذ يذكر يوم الراحه يكون قد
 عني شيئاً لرعيه الانجيل -

وقد تبرهن سابقاً ان الرسل دعوا اليوم السابع من الاسبوع يوم الراحه
 مداه سنين عديده بعدما ناسب الكنيسته -
 علينا الان ان نبين ما هي الخطيه ولم نتركه لانفسنا كي يعين ذلك فاحطاً
 الله فانوماه نعرفه بالتحقيق ما هي الخطيه (بالناموس) اذا (تقرها الخطيه) يا
 ناموس كانت تعرفنا الخطيه بعد قيامه المسيح باربع وعشرين سنة والحجاب ينقش
 الشريعه التي اخطيت عند ما قيل (لاقتضا) التاموس الذي بواسطه
 هو الوصايا العشر وانت لا تغدوان شكر هذا -

هذا الشريعه نقول (اليوم السابع هو سبت الرب الهك لا تضع عملك امام
 وابنك وابنتك وعبيدك واملك وبهيمنك ونزيلك الذي دخل ابوابك لان
 ستة ايام صنع الرب السماء والارض والبحر وكل ما فيها واسراح في السابع لذلك
 بارك الرب يوم السبت وهدسه) ملك ٢٠: ١١ و ١٢ -
 وظالم

وظالمنا هذا الشريعة لم نغير ولم نتخ (والمسيح يقول انه لم يات لينقض التاموس
 بازادة الذي سنها فكل بعد هذا على هذا الشريعة بحسب خطية عديته لان الخطية
 التعدي على الوصية مما كان اعتقادك وعقدك وكل من سقط باحد هذا الوصايا
 يكون مجرمًا في الجميع يعني انه يكون مُعديًا على التاموس وخطا في عيني الله فانه
 الحقيقي المولود حديثا يقول مع بولس الرسول (فاناسر بنا موسى الله بحسب الايمان
 الباطن رو ٢: ٢٢) اذا التاموس مقدم من الوصية صادرة وصالحا رو ٢: ٢٧ وكل
 شخص لا يريد ان يحفظ وصايا الله الضمير يكون فيه اتمام الحسد الذي ليس هو وصايا
 التاموس من الله لانه ايضا لا يستطيع رو ٢: ٢٨ بل يقول ان هذا الحكم قاسر وان
 القول صعب يفتلن في جميعها انما لا يريد ان يحد الكرامة التي قالها الرب
 في اليوم الاخير يو ١٢: ٣٨ (وكل من خطا في التاموس بالتاموس يمان ... في
 اليوم الذي فيه يدين الله سائر الناس حسب اجلي يسوع المسيح) رو ٢: ٢٦ وعا
 فالذين يمتسكون بالحق بدون تقوى والذين يحفظون التاموس خلا فالما عيين
 والذين يلقون ضلًا وصايا الله جانبًا (يوم السبت ووصية اخرى) ويطلبون
 وصية الله حسب تعليمهم كما يوم الاول من الاسبوع عوضا عن السابع عبادة
 هؤلاء باطله ولكن ربما نقول اننا لافرق في اليوم الذي يحفظ او يدعى سبتا
 بشرط حفظ سبوع الاسبوع مفقدا فاجيب ان هذا غير صحيح لان الله لم يقل
 مطلقا فانه لا يغيره الله رحمة منه ولطفًا فاجعل السبت للانسان وعين اليوم
 ودق في الامر حتى عين وقت بداية السبت وقت نهايته الاتري ان السبت هو

اليوم

اليوم السابع بعد بداية الخليقة. وقال الله (من المشاء الى المشاء محفوظ
 سبوتكم) لان المشاء الصالح كما يحسب بالمشاء اليوم والله لم يزل هذا اليوم
 غير متبوت حتى اناس يعينون انما ما خلفه ويدعو كل واحد يومه يوم السبت
 لكن الله بارك ومدس اليوم السابع وبين ان يوما خصوصا يجعل من
 امام عين نحو ست مائة الف شاهد مجرم من المشاء بمنه المتخ في ذلك اليوم
 واعطاه الطعام لذلك اليوم في اليوم الذي قبله فاشك لا شك ان شكر هذا
 ولا ندخسه. وربما قلت كيف نعرف ان يوم هو اليوم السابع فاجيبك هل
 تود ان تعرف هذا اذا كان جوابك بالاجاب سأل اليهود لان الله قد اسوهم
 التاموس بعد تفرقتهم بين كل الامم

هنا الذي هو اليوم الاول الاسبوع حسنا كما يكون انما اليوم الاول من الاسبوع
 ولكن بتبانه وليس بالخير الامنا يحفظون اليوم الاول من الاسبوع الرستعلوا
 اشغالهم العادية في ايام السبت اجيال عديدة ويحفظوا اليوم الاول اطاعة
 للوصية الرابعة ولم يزلوا المشاء في اعمالهم ومسيحين خاطين فالجواب ان
 هذا طالم ان نورا السبت الحقيقي لم يدخل افكارهم وطالم ان علمهم هذا خالف
 فدعنا بالحسب لان ماهي الخطية ليس من كثرة المشهورين وليس من تقليد
 الابائنا للعبريين وليس من افكارنا بل من تاموس الله لان الخطية هي تعدي التاموس
 وكل الذين عندهم تاموس الله فعندهم التاموس السبت المصون الذي يبين لهم
 ماهي الخطية. هل تريد ان تثبت تاموس الله هذا اذا بالتاموس انت تعلم انه

خاطن

خاطب تعمد خدا لله ولكن اذا كنت بعد وصية بسبب جهلك فاننا موسى
اتك خاطب عن جهل ايام الله فاذا قلت انك اخطات سهوا فاقول لك اذا كنت
فدا اخطات جهلا فاقول اصلك نفسك والله يعفرك لا ١٢: ١٣ -

فشرعية الله اذا هي الواسطة لمرقة الخطية

انما خاطبكم ايها الميحيون الذين يحفظون الاحد اليوم الذي كان مكرنا
لعبادة الشمس عند الوثنيين فادخل بعد هذا الى الكينيه بواسطة قسطنطين
الملك والرزم الكاثوليك ودعى التثنية المسيحي الاسم الذي لم يتخذ كنية
العهد الجديد اليوم الاول من الاسبوع انما خاطبكم ايها الانجيليون واسمكم
ما هو القانون الموجود عندكم لمرقة الخطية فل عندكم قانون صحيح لمرقة ما اذا
كان الرزم الكاثوليك يحفظون ولا يعرفون للصوم والقيامات لم يقولوا انهم لا
يحفظون وانهم يقولون انهم لا يحفظون ولكن كيف تعلمون ان التجرد للصوم
بنيانهم يقولون ليس بخطية فيحيون انهم عرفتم هذا بالتاموس وليس بالخر لا تولى
يكن تاموس ساعرفنا بخطية نحنا وبهذا القانون حينما نعرفنا الخطية
تقولون ان الشغل الاضحاى اليواثا بخطية ولكن من علم ان تاموس ليس يقول انكم تحفظون
اولا انتم تقولون ان تاموس يعلم ان التجرد للصوم خطية وانا اقول بحسب قانونكم انما اعرفنا
التاموس ان الشغل الاضحاى في التثنية خطية وانهم لا تعلمون انكم واهدا -

واذا كنتم تعلمون ان خطية الكاثوليك ان يوافقوا على الوصية الثانية انما علموا انهم
شيوخا خطايا كما لا تعلمون الوصية الثانية والاقبال لا تفر لا تجد قضا ولا تعذبوا ايضا انتم

اوذا انكم تبتكون من معرفة ضعف حجتكم تقولون ان التاموس عن سبعا من
الاسبوع بدون مراعاة اليوم بالتدقيق ففى هذا تجعلون قضايا الله بدون
تأثير بسبب تقليدكم وتجعلون قنم الوصية القائل (واما اليوم السابع فبنيته
للرب الهك) بدون معنى نحن لم نقرر ان الله باركنا القنم السابع من الاسبوع
او سبب التثنية كما تقولون بل اليوم السابع بالتدقيق لما اذا تريدون ان نأخذوا
قنا من الوصية الرابعة وتجعلوه باطلا مع ان المسيح يقول (العواطف الارض
نزولان واما نطفة او حرف احد من التاموس فلا يزل) وكان من الضرر يدعى
ان يبين يوما خصوصا للانسان كما كان ضمنيا ان يفرز له سببا ولا يلزم حكمة الله
الالهية ان يقول احفظ سبع لاسبوع او يوما من السبعة الايام لان هذا يزل انما
حيارى بقدر ما جبرهم مذهبكم لا يمكن ان الواحد يحفظ يوما والاخر يحفظ
حتى ان يحفظ في العائلة الواحدة سبعة سبت -

وافرضوا ان با امر ابنان يقيم لعلنا معينا في وقت معين وان الولد يبدى
صوغ شرعى لم يقيم العمل في اليوم المعين فاذا ان يقيم في اليوم التالي فعمل هذا
يرى احترام الولا سلطة الوالد ومثل الوالد ليسن سلوكا ابنه هذا والله ليس
بمنشى التسويش بل النظام ولكن بواسطة مذهبكم باختيار سبعا من الاسبوع او يوما
كما ملا من السبعة حوصا عن اليوم السابع تهمون الحكمة الالهية وتجعلون الله شى
التسويش فمذهبكم لاننا موسى الله يقول الى الفوضى والتسويش لعدم حفظ سبعا
هذاتما لا نقدر على انكاره -

ما هو اعراضكم المعقول على ناموس الله وما هو الغلط الذي تجدونه فيه كما هو
 هل عندكم الحكمة الكافية لغيرها بحسن (ناموس الرب كامل يرذال نفس) من
 ١٩: ٢ نعم انه كامل لانه قد رذال نفس كثيرين عن عقائد ووصايا الناس الى حفظ
 سبب الرب ولي ملء الثقة انه يرد اكثر لان وصايا الرب مستقيمة تفرح القلب
 امر الرب ظاهر بين العينيين. اشبهى من الذهب الابرين الكثير واحلى من عسل
 وقطر الشهاد من ١٩: ٨ و ذلك لناموس مقدس الاحكام مفدته وحقه
 خادله كلها ذلك انا (بولس) اسر بناموس الله بحسب الانسان الباطن و
 الاشرارها القاصي بناموس الله بحسب الانسان الباطن والافئتك يجب ان
 تود فضل حتى ان ناموس الله يوضع في قلبك يكتب على صفحات صدك. واذ
 كان ناموس متملك فلما اذا افاضه قلنا اذا لا تخضع له كما هو ولما اذا يريد ان
 يظلم نقطة او حرف واحد منه انا لا اعرض الناموس للركبة ولكن اقدمه
 صحيح كامل في هذا الحياة بين الانسان وخالفه والابن الانسان وانا اجنبه
 ثانيا. (ومن فضل احد هذه الوصايا الصغرى وعلم الناس هكذا يدعى اصغر في
 ملكوت السموات واما من علم وعلم فهذا يدعى عظيما في ملكوت السموات) ١٩: ٥
 ان لوقا البشير كاتب اعمال الرسل يقول في اعمال ١٣: ١٣ ان بولس الرسول عرفنا
 دخلوا مجمع اليهود في يوم السبت وكان هذا في سنة ٣٥ مسيحية وفي السنة الثا
 عشر بعد القيامة ولوقا يقول ان هذا كان في يوم السبت و زاد على هذا عدد
 و ٣ انه لما خرج اليهود من المجمع طلب الامم ان هذه الكلمات (كلام الاجملي) تظلم
 عليهم

عليهم في السبت التالي (وفي السبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريبا للسمع
 كلمة الله) وحصل هذا في يوم سبت كما يقول لوقا وبعد القيامة باثني عشر سنة
 وقال لوقا ايضا (وفي يوم السبت خرجنا الى خارج المدينة عند نهر خيبر
 العادة ان تكون صلاة) وكان هذا بعد القيامة ثلث سنين سنة وقبل
 اعمال الرسل بعشرين سنين ويقول لوقا ان هذا حصل فعلا في يوم سبت ١٥
 ويقول لوقا ايضا اع ١٧: ٢-٣ ان بولس اذ كان في تسالونيكي (حسب عادته)
 كان يذهب الى مجمع اليهود ويبشرا بالسيح والقيامة مدة ثلثة اشهر حتى
 بعضا من اليهود وجهوا من الامم اموا وهذا حصل بعد القيامة بعشرين سنة
 ويقول لوقا ايضا اع ١٨: ٣ و ٣ ان بولس اذ كان في كورنثوس كان يشغل يده
 كصانع خيام (في ايام الاسبوع كلها كانوا يفهم) ولكنه كان يحتاج في المجمع كل سبت
 ويقنع يهودا ويونانيين وهذا حصل بعد قيامة السيح باحد وعشرين سنة
 سنة مريه مسيحية وقبلما كتب اعمال الرسل تبسع سنين واقام لوقا فكتب لذلك
 سبع اعين بعد القيامة ثلثين سنة وكان تبشير بولس في التسوت بعد ثمانين
 الكنيث ثلثين سنة اي انه كان يبشركل سبت اليوم الذي كان اليهود يجمعون
 فيه للعبادة وهذا برهان دامغ وحجة قاطعة ان اليوم السابع كان السبت بعد
 قيامة السيح على الاقل ثلثين سنة ولوقا يثبت مرة بعد اخرى ان اليهود والامم
 يجمعون للصلاة في السبت اذ كان لوقا مسيحيًا فاليوم السابع كان السبت المسيحي في
 سنة ٣٥ بعد القيامة واذا كان اليوم السابع يوم السبت مائة ثلثين سنة بعد
 السيح

المسيح كما قال لو فام يكون هو السبت لان وانتم تسلمون انتم لا يحق لاحد من البشر ان يغير وصية الله هذه بعد سنسبع - ولنا مجد في كلمة او اشارة في كلت العهد الجديد تبين ان اليوم الاول من الاسبوع كان معروفا عند الرسل بالسبت المسيحي - واذا قلتم الكتاب المقدس باجتناء وبالصلاة لاجل هذا الموضوع شركون رايم وتجرون مذهبكم من جهة السبت هذا اذا كنتم من لبها الزاير في ابدال الخطايا بالصواب المسيحيين الامناء امام الله. فاذا كانت الكتب المقدسة فادده ان تحكم للخلاص بالايان الذي في المسيح يوع فلما اذا اتوقت لاجت عفا لبا باوات والمجامع والابناء فاذا انحصرت اجدان با باضد بابا وجمعا ضد مجمع و باضداب. فاذا انحصرت ايها القامى الكرم اكلت المقدسة تجد كون العزة الثمينة الثالثة - (ولا تجد المسيح نفسه يقول السبت جل لاجل الانسا) فانه جعل عند ما عملت الايام السبعة الاولى فلما سقط الانسان في الخطية والسبت عمل ليس لاجل اليهو فقط ولكن كخطية من الله للانسان اى التوقع البشرى عموما من كل الامم والابخيال - ثانيا تجدان هذا كان امرا ووصية قلنا اعطيت الشريعة على جبل سيناء خرنا و امرت باضبع الله مع (الاقوال الحجة) التي اعطاها الله لليهو ليعطونا اياها كى هذه الشريعة التي بها نعرف خطية نكون الفانون الابدق المعصون لتكون على يقين من معرفة الخطية وعدمها ونعرف ان الخطية هي العتق على شريعة الله وان كلما يفعل ضد هذا الفانون او مخالفا له هو خطية لانه اذا حيث ليس ناموس ليس ايضا تعدا ولم يات المسيح ليفض هذا الناموس ويغيره

كيكون

كي يكون لنا موس مقدسا وعادا لا وصالحا ويكون مسرة المسيحيين وكما ان بولس (لو يعرفنا لشهوة لو لم يظل لنا موس لاشتمه) هكذا نحن لم نعرفناى يوم من الاسبوع هو السبت لو لم يظل الشريعة (واما اليوم السابع فيه سبت الرب الهك) والان نحن نعرف بواسطة الناموس ان هذا هو السبت بدون مساعدة المفسرين -

ثالثا تجدان قيامة خلاصا ليس لها شان في تغيير السبت اكثر من ميلاده وموت وصعوده فان كان قد قام قرب نهاية السبت وقبل بدائة اليوم الاول (الذي يسمونه سببا) فليس له شان في تغيير فظة واحدة او حرف واحد من ناموس الله -

رابعا تجدان البراهين التي يوردها الناس ان السبت كان يقابل التلاميذ مرة بعد اخرى بعد قيامته في اليوم الاول من الاسبوع اكثر من بقية الايام برهاها على تعيينه ذلك اليوم سببا هي كاذبة لاناس لها واما الله ذهب مع اثنين من تلاميذه الى عمواس نحو سبعة اميال ووضف ورجع الى اورشليم فهذا يرى جليا انه لم يغير ذلك اليوم سببا واما انه قابل للتلاميذ في المس الذي لمان يكون بعد بدائة اليوم الثاني من الاسبوع ذلك انه فهذا لم يكن كى يتذكروا القيامة كما يدعى بعضهم كذبا واما انه قابلهم بعد ثمانية ايام اعني نحو وسط الاسبوع التالي اذ كانوا يصطادون فهذا لا يشك على ان هذا اليوم سبت كما هو الحال في الزيارتين الاولى -

خامسا تجدان لو فام ليس ان يغير بين (اليوم الاول من الاسبوع) (ويوم السبت) ع ٢: ٢٠ عند ذكر اجمع التلاميذ ذكرهم في اليوم الاول من الاسبوع وهذا لا يثبت على كل حال ان السبت هو اليوم الذي فيه خطوا وكان هذا في الساعة

صوت

٢٩٤
خصوصاً إذ كان مستعداً للتقرب في الغد -

وتجدان ذكر اليوم لأول مرة واحدة يتخذ برهاناً على أنه لم يكن يوم السبت
وإن كثيراً من اجتماعات اليهود والأمم الوثنيين وغير المؤمنين حيث كان بولس الرسول
يعطى كل سبب لم يحدث حقيقة في اليوم الأول من الأسبوع -

سأدنا تجدان بولس الرسول بامر بعض الكنائس أن يضع كل واحد خانقاً
في اليوم الأول من الأسبوع لأجل الفديين الفطراء في اورشليم كوا ١: ٢١
ذلك اليوم قبل اعتبار هذا العمل لأنها السبت لذلك صرح أن التقديس لا يكون
تكوناً بل على قول الأسبوع إذ فيه محسب كل واحد بوجه مدخوله ويكون قسماً
يختره إلى حين رجوع بولس في ذلك الوقت ولا شك أن هذا العمل مناسب جداً أن
يكون أول شغل في الأسبوع -

سأبعاً تجدان الله لم ينه عن الشغل الأعينادي في اليوم الأول من الأسبوع بل
فالشغل الأعينادي فيه لا يعتبر خطية أو تعدياً على ناموس سوكنا موس البشر -
ثامناً تجدان المخلص قال لهذا (إذا كنتم تحبونني فاخفظوا وصاياي) وقال
أيضاً (الذي عند وصاياي ويحفظها يحبني والذي يحبني فإنه احبه و
أظهر له ناتي) وقال أيضاً (فاجاب يسوع وقال له (يهوناً) إذا اجتنبت أحد يحفظ
كلامي فإني يحبني وناتي إليه ونضع عند من لا -

ومن أياهم من حفظ وصاياي يتوان عميدة سيمين الزمر حبر رساله كرويلاً منسج كرويلاً
وإن شرايت سيجان است كما في برون -

حقيقته

رحمة من العليم الرباني عن مجيئ المسيح الثاني -
على طريق التوال والمجواب (يساقى الهنا) -

س - هل يأتي يسوع مرة ثانية إلى هذا الأرض؟ -
ج - نعم يأتي بالحقيقة لأن الرسول بولس يقول في عب ١: ٢٨ (هكذا المسيح
عند ما قدم مرة لكي يحل خطايا كثيرين سيظهر ثانية بلا خطية للخلاص للذين
ينتظرونه -

س - بماذا وعد المسيح للأمة من جهة مجيئه الثاني؟ -

ج - أنه قال لهم في يو ١٤: ٢ و ٣ (في بيتي منازك كثيرة والافان كثر قد
ملك لكم. أنا اضفي لأعدكم مكاناً وأنا وان مضيت أقدم لكم مكاناً أيضاً
أخذكم إلى حتى حيث أكون أنا تكونون انتم ايضاً) -

س - بآية صوة يأتي؟ -

ج - من ٥: ٣ (يأتي الهنا ولا يصعدنا قدمه ناكل وحوله فاصف جداً) -

س - وبآية كيفية اخرى وصف مجيئه؟ -

ج - انه يأتي بقوة ومجد كثير لو ٢١: ٢٧ -

(١) « جميع الملئكة الفديين م ٢٥: ٣١ -

(٢) « كان البرق يخرج من المشرق ويظهر إلى المارب هكذا يكون ايضاً مجيئ
ابن الانسان م ٢٧: ٢٧ -

(٣) لأن مجيئه يكون خفياً وشخصياً وفضواً كما قال الملائكة اللذان ظهر الهنا
عند

مذموموه اع ١: ١١ ايتها الرجال الجليلون ما بالكم واضيقن نظرونا في
السماء آء ان يسوع هذا الذي اتفق
عنكم الى السماء باق هكذا كما يقوه منطلقا الى السماء -

س - كم لنا الذين ينظرون عند ما ياتي ثمانية؟ -

ج - انظر يذ ١: ٧ (هوذا ياتي مع السحاب سنظره كل قين والذين طعنوا ويوح
عليه جميع قبائل الارض) -

س - فهل تستنج من هذا ان مجيئ المسيح الثاني يكون سرابا وفي مكان متغير؟

ج - حاشا وكل لان يسوع قال بهذا الخصوص في مت ٢٤: ٢٤ (فان قالوا لكم
ها هو في البرية فلا تخرجوها هو في المحاجر فلا تصدقوا) -

س - ما هو غرض مجيئه؟ -

ج - مر ٥: ١٤ (ياقي الى مدينة شعب) -

س - كيف تفرغ من مجيئه في مكان اخر؟ -

ج - انظر يذ ٢٢: ١٢ (ها انا اتي سرايا واجرق معي لاجازي كل واحد كما يكون
علمه) وايضا مت ١٤: ١٢ (فان بنا الانسان سوف ياتي في مجيئه مع ملكة
جند يارب كل واحد حسب عمله) -

ملاحظة: انه عند مجيئ المسيح الثاني يقيم جميع مدينة من الاموات اش ٤: ١٤ -
فهذه هي القيامة الاولى روق ٥: ٥ ورو في الوقت نفسه يغير الاحياء في طرفين

كافي اكو ١٥: ٥١-٥٣ وحينئذ يخلق الارض من الارض في الحب ليكونوا مع
في المنازل

في المنازل التي قدامها لهم) يو ١١: ١٣-١٤ وحيث يمكن مع السبع الفسدة
في هذا الاثناء تفقر الارض انظر ارم ٤: ٢٧-٢٨ واش ٢٤: ١-٤ -

س - فاذا يحدث للاشرار عند ما ياتي؟ -

ج - جميعهم يهلكون انظر ٢ قس ١: ٧-١٠ وار ٢٥: ٣١-٣٢ -

س - هل يمكن معرفة قرب مجيئ يومه العظيم؟ -

ج - نعم لان يسوع قال في مت ٢٤: ٣٢ (هكذا انتم ايضا حتى رايتم هذا كله
فاعلموا انه قريب على الابواب) -

س - ما هي بعض العلامات التي اعطاها الله لئلا نضل على قرب مجيئ المسيح؟ -

ج - لو ٢١: ٢٥ و ٢٤: ٢٤ (وتكون علامات في الشمس والقمر والنجوم وعلى الارض
كربابم بحيرة البحر والامواج تضحج والناس يغشون عليهم من خوف وانتظار
ياقي على السكون لان قوائك لتقوات ترزعج) -

س - هل يعرفنا احد نفس يوم مجيئ المسيح؟ -

ج - كلا لان يسوع قال في مت ٢٤: ٣٤ (واما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا
يعلم بها احد ولا ملكة السموات الا ابي حده) -

س - فاذا يحدث لنا ربنا لئلا لا نعرفه لوقت تمامها؟ -

ج - مر ١٣: ١٣ و ٢٣ (انظروا السحرا وصلوا اليكم لا تعلمون متى يكون لوقت
وعد ٢٥ و ٢٤ اسهروا اذا الاتكم لا تعلمون متى ياتي ربك ليت... لتلاية
بضعة فيجدكم نياما) -

فيا ايها القاري العزيز هل انت منتظر مجي الرب -

س - فهل يوجد كثير من في ذلك اليوم ساهرين وصاعدين لمجي الرب؟
ج - مت ٢٤: ٢٢-٢٩ (وكما كانتا يوم نوح كذلك يكون ايضا مجي ابن الانسان
لانهم كانوا في تلك الايام التي قبل الطوفان ياكلون ويشربون وينسجون
يزجون الى اليوم الذي دخل فيه نوح الفلك ولم يعلموا حتى جاء الطوفان
فأخذ الجميع كذلك يكون ايضا مجي ابن الانسان) -

س - فهل يكون اولاد الله الحقيقيون في ظلمة كهذه من جهة مجي يوم المسيح؟
ج - اقس ٥: ٤-٦ (واقا انتم ايها الاخوة فلتتم في ظلمة حتى يدرككم ذلك
اليوم كمثل صواعق السماء نوراً وانشاء نهاراً لكننا من ليل قلامن ظلمة فلانتم اذا
كالمباين بل لسهر في نضح) -

س - فاذا يعمل اولئك الذين ليسوا مستعدين للقاء الرب عند مجيته؟
ج - يسوعون وهم يقولون للرجال والعلماء من قبلنا ونحن عن وجه العالم
على العرش وعن غضب الخريف. اقرمت ٢٣: ٣٠ وروا ١٧: ١٤-١٦
س - فهل الذين ينتظرون مجي الرب يرتجعون وينجون هكذا -

ج - كلا انظر اش ٢٥: ٩ (ويقال في ذلك اليوم هو هذا الهنا انظرنا فخلصنا
هنا هو الرب انظرنا نبتح ونفرح بجلالته) -

س - هل يرسل الرب بشارته للعالم قبل يوم مجيته؟ -

ج - لا بد لانه يريد ان يكون الجميع مستعدين لمجيته وهذا واضح من قول في مل

١: ٢ (هناذا ارسل ملاكي فيهي الظرفي مداي الخ) -

س - المزمع هذا في مجيته الاول؟ -

ج - كلا لان المجي المذكور هنا هو مجي تلاميذ يوحنا المعمدان الذي ياتي في سنة ٢٠٢٥ -

س - وماذا تعني بشارته الذي ياتي في سنة ٢٠٢٥ -

ج - بشارته التي ياتي بها في سنة ٢٠٢٥ -

س - لمن يرسل هذا البشارة؟ -

ج - لكل امه وقبيلة ولسان وشعب -

س - فهل كل الذين يسمعون بشارته مجي المسيح يصدقونها؟ -

ج - كلا لان بطرس الرسول يقول (عالمين هذا امر سيأتي في الايام الاخيرة هو
مستهرقون سالكين بحسب شهوات انفسهم وقابلين ابن هو موعد مجي) بط ٣: ٣

س - فاذا ماذا عرف عند ما ترى الناس فيستهزون ويخرفون بمجي المسيح الثاني؟

ج - نعرف اننا قد وصلنا الى الايام الاخيرة وان مجي علينا الاستعداد للقاء الرب
اننا قد بينا فيما سبق (١) ان مجي الرب ثانية هو حقيقة كتابية (٢) انه مجي شخصي
وقبلي ومنظور للجميع ومجد كثير (٣) وان عرض مجيته هو انه سيبدأ الاشارة الاحياء
ويقيم الابرار من الاموات غير الاحياء في طرفه عين وحيدتكافي شعبة ياخذهم
اليه (٤) انه يعطي عمل اعماش التي بها تعرف قرب مجيته حتى تكون مستعدين لذلك
(٥) انه يكون عند مجيته نوحين من الناس النوع الواحد مستعدين ساهرين منتظرين
والنوع الاخر غير مستعد - فيا ايها القاري من اي صف من هذين انت فان ذلك

^{۳۰۲}
 المستعدين للقاء الرب في سلام لا بد انهم يكونون قد غسلوا اثارها بهم وبتوضؤها
 في دم الخروف ولا بد انهم يكونون حافظين وصايا الله واما ان يسوع انظر رؤيا ۱۲: ۱۱
 فاليك ربنا العزيز يا عدك لي عرف قرب مجيئه ويعيدك لذلك الحاد العظم
 فالرهبنة لكي تكون من ضمن الذين يطلبون وينظرون عرجيهم للجد كيد الله
 حضرت عبد البها جل ثناؤه ان زيادة رجوع مسيح في مفاد وضايف مفقود ما يند
 صحت قوله الا لهي

سؤال - از جمعی ثانی مسیح و یوم دینونت

جواب - در کتب مقدمه مذکور است که مسیح دوباره آید و بعلاماتی مشروط است هر وقتی که
 آید بان علامات یاد از جمله علامات یکرا آفتاب تاریک گردد و ماه نور زهد و ستارگان آسمان زمین
 فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و جنین گنذار گناه علامت پیرانان در آسمان پدید
 گردد و در زمینند که این انسان برابر سوار با قوت جلال عظیم سیاه قفسیر این آیات اجمال مبارک
 در رساله ایقان مشروطاً فرموده اند حسیلج بکار نیست بان مرجهت کنید معانی آن کلمات
 ادراک خواهید نمود و حال من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم و آن انیک مسیح در آمدن
 اول نیز از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است حتی خود حضرت میفرماید این انسان از آسمان آمد
 و این انسان در آسمان است و آسمان صغود نماید
 جز آن کسی که از آسمان آمد این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال آنکه بحسب ظاهر از
 رحم مریم آمد همچنانکه در فخره اولی دینی ائمه از آسمان آمد و کوجب ظاهر از ارحام آمد بهیچین
 در جمعی ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید و کوجب ظاهر از ارحام آید و مشروطه بلکه در انجیل بحسب جمعی ثانی مسیح
 مذکور

^{۳۰۲}
 مذکور همان شروط در جمعی اول مصرح چنانکه از پیش گذشت در کتاب ثانی خبر میدهند که مسیح
 شرق و غرب اقمع خواهد نمود و جمیع مل عالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت مسیح تشکیل خواهد شد
 در مکان غیر معلوم خواهد آمد مخطا کاران دینونت خواهند یافت و حالات چنان مجری خواهد گشت
 که گرگ و بره و ملنگ و بزغال و مار و طفل شیر خواره و در یک چشم و یک چمن یک آشیانه اجتماع
 خواهند نمود جمعی اول نیز مشروط بان شروط بود و حال آنکه بحسب ظاهر مسیح یک از این شروط و قریب
 نیافت لهذا بجهت عرض بر مسیح کردند و استغفر الله مسیح مسیح خواهند نمود و بان بیان الهی
 شرزند و محزون است شریعت دانستند و فتوی بر قیامتش دادند و حال آنکه شروط کلا و طسرا
 معانی داشت و علی یهودی معانی آن نبردند لهذا محبت گشتند و همچنین جمعی ثانی مسیح این
 سوال است علامت مشروطی که بیان شده جمیع معانی دارد و بحسب ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد او علی
 میفرماید جمیع نجوم بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بی شمار است و قادر بر زود پائین
 حالیه ثابت و محقق گشته که جرم شمس تخمنا قریب یک میلیون و نیم عظم از ارض است و هر یک
 این نجوم ثوابت هزار مرتبه عظم از شمس اگر این نجوم سقوط بر روی زمین نماید چگونه در زمین چنان
 مانند این است که هزار میلیون جبال مثل جبل حالایا بر روی دانه خردلی افتد این قضیه عقل و قیاساً
 بلکه بالبداهه از مستغانت نه ممکنات و از این عجبتر آنکه مسیح میفرماید من شاید پیام و شاهنورد
 خواهید زیرا آمدن این انسان مثل آمدن دوزوست شاید دوزور خانه است و صاحب خانه خبر ندارد
 چس و وضع و برهن گشت که این علامات معنی دارد و محقق بظاهر نیست و معانی در کتاب ایقان
 مفصل بیان شده است بان مرجهت نماید

اینرا می کند عقده سرد در نظر صبیحان

مطالب

مطالب این کتاب ^{۳۰۴} far off
 و چون نگاشته نشود
 حبل متین حشر - محل تولد حضرت مسیح

... بیت لحم بالای آیه قرار گرفته... سیاح مزبور کوچه های بیت لحم بانی اندازه تنگ
 کشیف شاه کرده و در اول و زود در کار و هنر از موسسات کشیشان اسپانیایی بود
 منزل گرفت شب در اطاق بزرگی که باقیها مفروش بود خوابید صبحگاهان بر فراز بام رفت
 و تماشای مزارع و مراتع مشغول شد از دور کوچه ای که حضرت او در صحن فرار از شاه اول خود را
 در آن مخفی کرده بود بنظر سیاح جبهه گری می نمود پس زان کشیشان او را وارد کلیسائی کرد
 که گویند آنرا کجایم سیسی انگلیسی سماء به هیلنا بنا کرده و از آنجا بود که چند پسر سیسی طبعه
 زیرین فرستند کیشما سیاح مزبور گفتند (اینجا محل تولد مسیح است) سطح آن مکان با مرمر
 سفید مفروش بود و چراغهای نقره فضائی آن را روشن ساخته بود در یک گوشه وصل بیواری
 آخوری از مرمر بود که بایقین آبی رنگ آنرا پوشانده بودند کیشما سیاح گفت این همان
 آخوری است که حضرت مسیح تولد یافته است سیاح با خود گفت هرگز آن آخور که مسیح در آن
 تولد یافته انتهی باین نیامی طرفت
 نبوده است کشیشان مجسمه طفل تازه متولد می این نوزادان طفولیت مسیح در آن آخور گذاشته
 بودند و سیاح مزبور نشان دادند و هر سال کشیشان در روز میلاد مسیح آن مجسمه را در قفسه
 میچیند و در میان آخور مزبور میگذارند و در مقابل آن سجده میروند و او را پرستش می نمایند
 مسیحیان بیت لحم نیز دسته دسته کلیسای مزبور زنده تمام سنگها و آخور مرمر را میسوزند
 ... چون سیاح مزبور عزم رحیل کرد مردم بیت لحم در سر راهش صف بسته و هر یک چیزی را
 خریداری

خریداری با عرض می نمودند از قبیل عجمه حضرت یرم خدا را که طفل کوچکش را در پیش گرفته و صلیبی
 که از صدق ساخته شده... این صلیبها را در قرآن بیت لحم میارند و قرآن بیت لحم رو بندهای
 دراز نیست لباسهای بران می پوشند که مانند لباس حضرت یونس دلای رنگهای مختلف است
 او شلیح در این شهر حضرت مسیح بمقر قذشتافت مصلوب گردید... در هر روز جمعه صبحگاه
 غروب یک منظره جالب توجهی در نزدین مسجد و شلیم برپا میشود در آنجا سنگهای بسیار
 از زمان حلی قدیم باقی است که بجز معتقدان آنها بقایای دیوار مسجد قدیشان بوده و روی این
 اصل در آغاز نسبت (که از غروب جمعه شروع میشود) میو می آیند و چهلوی آن سنگها نشسته
 بقراست عهد قدیم میر دارند سپس وی خاک زانو زده و آن خود را بان سنگها میچسباند و بنزد
 و دعا مشغول میشوند و معتقدند که صدای آنها از شکاف آن سنگها گوش خداوند میرسد زرها
 یهود از یازده تا سر خود را چادر میچسبند با کمی رقت بار و آه های آتشین روی آن سنگها بنویسه
 و گریه میروند... و از حلیا گفته می شود که کالوار است که امروز کلیسائی در آنجا ساخته
 و آن متعلق مسیحیان کاتولیک است پروان کلیسیا یونان نیز در آنجا بسیارند و طفلان
 دو فرقه با یکدیگر بجنگ و جدل میروند زیرا از یکدیگر نفرت دارند گاهی جنگهای خونی بین آنها
 برپا میشود این کلیسیا موسوم به کلیسیا قبه فقدان است و چنان گویند که قبر حضرت مسیح در آنجا
 بوده است... در یک گوشه این کلیسیا یک نیکت سخی موجود است کیشما میگویند که حضرت
 مسیح با آن خاروی آن جلوس فرمودند و در نقطه دیگری استون مرمری موجود است و میگویند
 حضرت مسیح را در آنجا از زنده در وسط کلیسیا محل مرتضی موجود است که باید بای چندین
 جاصغور میسند کشیشان میگویند که اینجا را کالواری است صلیب مسیح را در آنجا نصب کرده

۳۱۶

good friday

... در روز جمعه یا کاری صید سیخ که در نزد مسیحین به ...
 موعود است این کلیسیا خیلی شلوغ میشود... کشیشان در آن روز عجمه حضرت مسیح را کشته
 انسانی ساخته شده است در آن مکان صلوب بسیارند و بعد از آن صلیب پاپین آورده میان آن برنگند
 و روز شنبه و مرتبه او را از قبر برین بیاورد... کوه زیوتون نیز جایی است که داد و بیداد نبوت محمد سنا
 با سه دوه و سوسیتی در آنجا پس از آنکه سینه او را در طینین قرار دادند و آنجا نیز کلیسیای است که آنجا
 آن تلاوت میشود... مزرعه جسمانی در آنجا *gethsemane* نیز در آن حدود
 قرار دارد درختهای زیوتون هشتاد ساله هنوز در آنجا موجودند و در آنجا در آن مکان با شکران
 خود شریف داشته و شب آخر عمر خود در آن مزرعه بدعا و تضرع گذرانیده است... انتهی
 صلیب صلیب استی - صاحب المفاخر فی الاسلام چنین مینویسد:
 قوله صلیب نفوا من صدورهم فاندب الیه الانجیل من الموادع والمجتمه
 والواناسه و عدلوا الی المشافاه فالصفاة من سائر انواع المفسد حتی انهم بدبا
 کما نوا یما حکون فی اوقافهم فی الذین اضاها و جوهر الذین نفضه کافین شاجر
 فیه کما صله نسیه و عظم فاسکره الان علی بعض فرق البصراتیة من اطل العقا
 کالفنا انما نشا و ناضل فی ملک الاخصر المظلمه فنادا بالفتح علی الاسلام و انا
 علی انشاء و تحض من تلك العقاید بالذکر عباده القديسين والصوفانها كما
 فذبلعت و قد نزلت مبعثا يفوق كل ما نراه اليوم عند بعض فرق التصاريه انتهي
 (المفاتيح الاسلاميه ج ۱ ص ۱۰۰) -

۳۱۷

فصل فی شرح عقیده صابین

یقام بمناسبت شرح عقیده صابین که امروزه در عراق عرب ایران موجود است
 است معتقدات محض و همه هستند میر و از و ش...
 از جمله جمله اولی در یکی از الواح میفرماید قول خدا تعالی این ذکر با مع شان
 است بعلت این مقام نامش ابشارت میداد و ظهور روح و بعد در یک عصر بود بعضی کلمات
 از ذکر یا مانس در آنک می نمودند و چنانچه بعد از شترت آن ذکر یا بعضی از متابعان و مظهر
 علی بن مرتضی توجه نمودند و از شریع اصدیه خارج شدند تا حال هم در این موجود بود اند
 صابین نزد بعضی معروف و این نفوس خود را است بخدمت میبندد و لکن از مقصود محبت طایفه
 در مقصود را در آن می نمودند از این عزیز و محبوب بن کربا که مقصود او با بعضی می نمودند
 این طایفه امروز در بغداد و صره و حجره (خرم شهر) و حوزة مددی قلیل موجودند و بعضی
 مان صابین است و با بصورت تخفیف یافته مشهور و معروفند عقایدی عجیب غریب دارند
 کتب بسیار دارند که محترمین آنجا کتب است نگارنده در میانان پیش در حجره با یکجا از
 و حائین این طایفه که پیش معقوق نام داشت ملاقات نمود و برخی مسائل را پرسش کرد
 از وی استماع نمودم که قبله نماز این طایفه مشرق و مطلع آفتاب است این طایفه یعنی صابین
 همه را هم میدانند و آن اکثر میبندند شرح عقاید صابین را یکی از نویسندگان بغدادی
 در عهد الخلال نگاشته است و در این مقام نگاشته که ترجمه فارسی آنرا میگذارد: -

کتاب عقاید صابین (صابین)
 در استان پوتان عراق
 پیش

پیش از آنکه سیل تمدن جدید ملکت عراق را فرا گیرد بسیاری از عقاید مختلفه و آراء مستطوره
 این خطه وجود داشت که بعد از آن شکل اطلاع بر حقایق آنها مستور بود پس از ظهور تمدن کونونی
 از آراء عقاید مزبوره و اغلب آراء مذکوره از بین نرفته و در پر توشیه تمدن آفتاب قوت ظهور نیافته و در کمال زایل گردید
 از این خصوص اطلاع و قوفیه تمت تاریخ این خطه از جمله جمیع تمدن گردید است چنانکه در فکر افتاد که در هر جمیع
 و کاشتن عمیقتر از حب عقاید که در بین آخرین تمدن است برآمد و حالات بهشت مفضل شرعی در مخصوص کاشته
 در دسترس عموم بگذارد بقدر طائفه صابین نظر ملاحظه و جلب نمود این طائفه را و وضع عادت مخصوصی است که فقط خود
 آنها اختصاص داشته و در سایر طوائف وجود ندارد و تمام معنی از جمیع مل متمایز حتی از حیث قیامه تکون خاتم از دیگران
 ممتاز می باشد شدت تعصب بقای این طائفه بر عقاید خود کما و گریزی از مل تمدن باغایت سرعت ملاحظه نماید
 و فضا سوتی بود مخصوص که از این طائفه صابین جز در عراق موجود و خطه عراق آخرین صفت است که عمل و مکن پروان
 قدیمی ترین آن عالم است از جو شغنی ملاقات برین بانی این طائفه دست داد و حیاتی مزبور پیش از
 (بصیرت تصفیر و تشدید) معلوم بود من چندین صلبه ای ملاقاتی طولانی کرده در این طائفه که از اجزای تمدن
 آیین آن مطلع گردید و چون از وی مفارقت جسم طوائف مفضل از صابین همراه او در اینک طائفه از نظرگاه تمدن
 مفضل گویم در او احوال عجیب خلقت و هو طبیعیه نظرها را بر آنجا جلب که به جای بشر بتعمیم احترام و بیانش در عقاید
 امور و من بود که بر می آید در مقابل با دست فاضح از ساحت قوای طبیعیه برایش بر نماند برای هر یک
 از آن قوای مظاهر قوه شاعرانه و روح حیات مخصوصی فرض نموده خود را در مقابل آنان صنیف و جود آنها را مستحق
 نیایش و نیایش میداشت تمدن جا نهم آیین پریش قوای سلا طبیعیت در برابر ستمار بافته بر هر چه نظرش ممول بود و در نظر
 که خواست بر عیبی مشاهده میکردند آن فاضح میگردد قاستی از عبادت مینماید که بر هر طوره بشر مملو دانت هم وی کل
 دیگر بود گرفتاری غلظت و طاهر ستمه طبیعت در تحت نفوذ قوه حضور و قوه دهنه زیر این از آنکه در قیام تمدن آن طائفه

آنها شعله در موه و برشته در میان آنان پرستش میکرد و در موه خود از آنان ملکت بر ساحت سیطیه حسب و زمان
 و نظیر بشران طاهر شایار چند سیاه و حضور و تمام آن قوای ستمه در تحت قوه دهنه و گردید که حیث تمدن آن که بر سیاه
 بر ستمه جا درین حرکت هم طوره حال ستمه پسته از قوه که است بود یکسان است حاجت حرکت غیر برای بشرانی نماند و در حقیقت
 در اوستای میان خود بشر حال گردید با ایتمه تزلزل و تحولاتیکه بقیه انسان رخ داد و معتقد ملک بشران حقا و آرا
 با در مغرب باقی با کون هم رشته از آنجا مشهور حصول عادت از این جمله قیم خود را با غایت شدت نگاه میدارند

اقتار صابین

قرآن دره خیره این یاد آورده ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين من امن بالله واليوم
 الاخر مفسرین معنی صابین مختلف کرده هر یک چیزی گفته اند که اگر از اینها از وی نیست بر آنکه که هر یک از اینها
 که در آنجا و در شرفه مزبور و او شرفه است از هر یکی مفسرین از این قضا و اطلاع مفضل عقاید آنان منجابت ستمه و کل
 حیکت و ملاحظه کرد و در این طوائف و عقاید مختلفه آنان کاشته هم طائفه صابین که در آن صابین جزائی تبشیر بر رخ
 حقیقه خاست که در این طوائف صابین در کل این معنی مطلق گفته اند است زیرا بر اینیم در کتب معتبره که در این طائفه
 صنوف بسیار میگردد و این جای در آن روزگار بود که بر هر جنگ و جدال از زیاده حضور که در موم از طرف ستمه قوی با
 طاقت کرده در برابرش طلب نصرت مینماد از همه جهتی که قبا در بر و ریشای بلند بر رخ داشتند به تقابل می شتند بود
 در باران حیات از آنها خوش نیامد از این دلیل آنان بوال نموده گفت ایها ستمه یا ایهودی ایضای همیشه گفته اند
 به چنگل ستمه بر پیدایکتاب پیغمبری نماید گفته اند ما من خود است آنان گفته گفته اند اکنون جزیره بر ختم بر پا
 ما من گفت جزیره از آنجا صاحب کتاب که معتقد بجهان نیست اسم نیستند ستمه و مقبول است از آنها که کتاب مملو
 و حق ستمه طاقت که از آن فرمود که آوی از جنگ موم باز کرد و باید که از آنان که در آنان در قرآن شده خون تا
 با اسلام معتقد که از آن می گوید و در آنان برندگان خود خائف شده بر خفا اسم قبول کردند و بر روی رخ خود را

صاحبین عتقا و دارند که غیر و شر قتل از انسان موجود و وسیله افعال و اعمالی حادث میگردند
انسان را ای عتقا کاملی میباشد و هر چه که بار او جزیره خود انجام دهد و در خدا مسئول است و بیست و یکم
فاصله متاز و ارای را و غیره و مسئولی حال خود میباشد میگوید خداوند را غیر شر را انسان را و او را از حق
و ارای حریت را می قرار دادند (ع-سنگ)
مرگ جرات از انتقال روح است روح فانی میشود و منتهم نیکو و بلکه چون این دنیا بجام دیگر او متولد میگردد
مرگ میگوید انسان پرست از عالمی بهای دیگر منتقل میشود تا بجام انوار بند عتقا صاحبین این سنگ را در
بدن غیر ظاهر برین بود یعنی بدنی که کثیف و آلوده باشد اگر روح بیسبب و پاک نخواهد شد از جهت خلل در
کلیتین او را در حال قضاوتی و حیانتی و در این سینه تا چون روح از بدنش خارج گردد و از این سینه و ظاهر
هوا بر خوش ظاهر میگردد و چون کسی بر زمین در رخسار من در رخسار او اگر کسی خطه بدن او کفن میرود یا
کافر ترند که نماز ابرای مرگان در حیثیت ان مردم نیند میگویند هر قطره اشکی که برای او بیندخته میشود
بر زگی شود و در روح او قرار بگیرد (۶- پس از سنگ)
گویند چون شخص میرود فرشته از جلیق روح استقبال میکنند و اهل او اگر در دنیا کتبه میخواند و میخواند
بهر از آنکه نیکو کار باشد روح او بکسر بجام انوار میرسد و اگر بد عمل او اگر در دنیا کتبه میخواند و میخواند
پاک و (عبادت صیابین)
۱- نماد چنان نیاید که نماز صیابین اول نماز است که در این بر او میباشد زیرا از حیث صفت کمال
نماز نماز صیاب است از تمام احوال و کسب و مشق بر روی زمین است و بعد نماز در هر دو کتبه مرتبه یعنی قبل از طلوع آفتاب
و هنگام و آفتاب نزدیک غروب کن نماز میخواند اعمال نماز اول هر یک است طول میخورد زیرا او او آنگاه

طلاتی دارد قبل از نماز زمین با پای خود را بکشد بکشد بعد وضو بگیرد آنگاه از آن بگوید وضو دستها تا منتهی نشسته
صوتش میشود آنگاه دو گوش بی روی میخندد اذان بخواند از قرأت بر نفس از او کار است که هر چه میخواند یا نماز میخواند
و صدی خود بلند میکند (۶- در در ۶۸)
صیابین حراق و نماز اذان را در صیابین عراقی و صیابین کوه قرآن و به معمول بود صیابین عراقی و در خارج از آن
درسته میگویند باینچه چیزی اگر حلال کرده است نمودن محرم کنیم یا چیزی گوش و نماند تیرمان از خوردن کسب و داری
نیاید و هر وقت با صیابین در روز و در نماند میزند تا از نماند میزند و نماند میزند و نماند میزند و نماند میزند
در ماه رمضان شریف یعنی این طور قرار بگیرد (۳- نیز کوفتن) و خود را در راه خرج میدهد تا نماز و از آن رو
صیابین بعد از وقت و جرات نیندند بشرط آنکه حاکم است احکام کند که شخصی از روز خوشی از وی بماند میزند که در اول
طلاق بر نیز کردن و هنگام غسل نکند یا کار باشد او میخواند و نماند میزند و صیابین در طلاق او غسل نکند
مسلمین عکرای شری اسلامی جاری میزند بجهت آنکه اگر زن از دنیا پیشتر شود و تو نباشی عالم و گاهی صیابین میزند و در
بکانه شود اول او در چه از طلاق با کاهین صیاب (۴- ای صیابین) جاری کند بگوید آنرا برای شوهر او میخواند
پیش از هر چه نفرین ابی میخواند بکانه خرقه میزند بر او و کاهین خرقه میزند اگر عروسی باشد کاهین را برای
کسی عهد کند شخص کاهین متعهد است نفس میشود برای ذوق عروسی است که درستان آیت الله علیه السلام است که کاهین در
سایه عروس کاهین میرود میان سر آب غسل میدهد و عکرای عمومی میخواند و از آن سر آب بر او میرود و بعد از آن صیابین
میکنند تا مردم مانند که او عروس است سایر مردم میخوانند و بعد از آن عروسی چون عروس اما وقت نمیشود اگر کسی کاهین
عروس و اما از آنس کاهین بعد از آن عروس میشود چون عروس با نماز خود را میخواند کاهین عکرای عمومی میخواند و در هر دو
نماند اول غسل کند با طایفه مخصوصی میخواند و او را بر تخت مخصوص میسازد بعد از آن عکرای عمومی میخواند و در هر دو
بعد از آن کاهین خرقه تمام میخواند و بعد از آن عکرای عمومی میخواند و بعد از آن عکرای عمومی میخواند و بعد از آن عکرای عمومی میخواند

بجسار که در ای کوی ارمان بود که بخود در میان میزبانان کاشی چاشنی سبب میسر شد
 دست ناماد است عروس چیسید و بر خرم کند تا کرد و هر خود استم تیره بر ما در روز و آن شامهای مخصوص است
 کاشی خود را در پیشگاه بگویند که خضر است این وقت است چینه صافین کاشی که هرگز نشود بر کاشی خواهی بود
 یا بعد از آن کبریه تا آید از بری است (۵- حفا) و اگر از این کاشی در کاشی باقی ماند
 از موهنیه ملاحظه کرده که این صابون است شخص از هر کس که باشد چون در کاشی صابون کند
 طرفین مانتی بل ناید حفظ آن هم ضایع در این صابون را که در کاشی باقی ماند که چنانکه در کاشی
 در زیر است و در میان رنگ تو و بگویم ای صابون است تو را در این صابون مانتی بودی که در کاشی
 در این است این صابون است در میان (صاحبین صابون) کاشی که در کاشی باقی ماند که در کاشی
 صابون همانا تا که در کاشی مانتی است و شوی کاشی صابون مانتی است در کاشی که در کاشی
 به باید بود که در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 با آن صابون شرح صابون است (ادخل حلالی) که خبر تیره است از این قرار است
 کاشی صابون تیره مانتی است از نواحق جهانی مانتی است کاشی مانتی است کاشی مانتی است
 باشد باید در کاشی صابون تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 عبارت است از کاشی صابون تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 است در کاشی صابون تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 می نماید و بلفظ تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 چون کاشی صابون تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 از وجات مانتی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 مبارک

(سوم گزوه)

مبارک اشطان

کاشی فارسی معنی گزوه یا غیر گفته کتاب کاشی است و بلفظ گزوه فقط همین خنجر شرح کتاب گزوه است
 تریه بخود بر کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 غسل کند و میان صابون و در کاشی (صاحبین صابون) این صابون است در کاشی مانتی است
 این صابون است در میان صابون (صاحبین صابون) کاشی که در کاشی مانتی است
 اندوه صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 تیره مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 بر این صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 شخص صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 در این صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 سال صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 در این صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 این صابون است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 عید کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است در کاشی مانتی است
 مبارک

همچنین چنانکه در بعضی مواضع از بعضی مورخین آن کتب به جهت کتابت
 و اگر کسی در این کتاب بخواند باید بداند که این کتاب تالیف فریدی در باره احوال و حالات و نظایر آن است
 و در این کتاب علاوه بر تاریخ حیات تعلیم و احکام حضرت مجتبی است قسمتی از آن در دوره نجوم و ستارگان
 میگذرد که به طبع این نوع کتابی که جای او را هم در عهد ششما میروی است چنانکه در بعضی کتب
 مانند این کتاب عیون و فوائد خلی و کتب معتقین و فن بزرگان و حرمت گردید که در این کتاب است چنانچه در
 مثل بعضی حکایات نیز بر حال بعضی از این کتب است این کتاب نفیست که در این کتاب است
 و تحقیق میداند آن حضرت ششمی کتاب مفصلی نوشته این کتاب و ج از این کتاب طالع اطفال که متولد میشوند
 بدست یار و از روی این کتاب ای اطفال را میگویند هفتادم کتاب نیای این نژاد و او را در آورده اند که
 در همین آثار قراحت شود کتاب نیز بر عقل و کند و نشو آن امروز ناده و اگر جمالی یافت شود باید توجه بود که جعلی و
 دفع باشد زیرا اصل (عده که مفاوذه صاحبین) آن نادر و محفوظ است

عده صاحبین عراق فریب بیخ شش هزار حضرت سنال خود را در کمانهای جاری میاندند زیرا در هر جا
 تمام و جهاداتی خود باید آب جاری میسند مشهورترین نقلی که منزل صاحبین است قلمصیل و قره و کوه
 و غرزه خار و بعثت عموم این نقاط از صفات عراق عرب است پس از آنکه انگلیس بغداد را گرفت برخی از
 صاحبین بغداد و مل جسته برقی نیز با این صاحب (صاحبین) در قاهره سفر از آنها شنیده اند که کتابها
 صاحبین و صفت ایاری و صارت شده اند میالفت پارسی معنوی از آن جوهر شایسته و با کسبای سعیدی طلاق شود
 که ناده از جایی میخواهد و بطرف کبابها و حلقهای طرفین را با آن ریت و آبرین کرده بر بیت و طرافت کرده
 میزند و آن اشکاف غیر صفات و هر یک از آن دو قسم را در کفهای مختلف میازند و طریق حقن بسیار
 و بعد از شرح و بیرون از شرح (خاقانیه) تفصیلی آن خواهد بود این کتابی بسیار
 کتب که در مطابقی بود که کاربرد خیره خود و به وقت میدی خاتی کشیده وقت که آنها هم با رفتن از زیاده در باره
 اطلاعات بر رویه و خود و وقت آن کتابها که در گذشته از اطلاع رکت تصرف میسند که در وقت تفحص و
 بسیار است و نیز فائده که در این جهت بعضی است که با نویسه خود را یکی از فواید حقیقت و تاریخ مکتوب کرده
 بغداد سید عبدالرزاق صاحب از جمله اصحاب سالی ۱۱۱۱ هجری

شعاع هفتم اسلام

در کتاب مستطاب مفاوذه صاحبین مطور است قول الله الاحل ص: -
 (احضرت محمد)

اما حضرت محمد اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و بعد از آنکه اشتداد
 و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا بعضی اکثر او یا محاسبا بودند و همچنین بعضی جاهل
 اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بحیال خود مدعی دانستند مثلاً بعضی از مسلمانان
 جاهل کثرت زوجات را در حد و حدیث است و کراهت قرار داده زیرا این نفوس عالمه
 تکثر زوجات از قبیل معجزات شمرده اند و استناد مورخین اروپا اگر شش بر اقوال این نفوس عالمه
 مثلاً شخص جاهلی در روز قیامت گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و غور زیت و یک شخص
 از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان عرب سب مزاج جدا کرده آن قسطنطنیه گمان نمود
 که فی الحقیقه بزبان دین محمد نقل است و حال آنکه این صرفاً و نام است بلکه غرورات حضرت محمد
 جمیع حرکات فاعلی بوده و بزبان واضح آنکه سیزده سال در کمر خود و چنانچه این نهایت
 کشید و در این مدت هدف تیرها بودند بعضی اصحاب کشته گشته و هول بسیار رفت و باز
 ترک وطن با لوف نمودند و بدینار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت ذلت و ضم
 بقتل شدند لهذا اصف شب از کبریران فرستند و بدین مخرجت فرمودند ما و جود این عهد بهتر که جفا
 نکردند بلکه قاقب آجوشه و مدینه نمودند و این قبائل عشائر عرب نجات تو خش و در زندگی بودند
 که برابره و بنسوخش امر یکا نزد اینها افریطون زمان بودند زیرا برابره امر یکا اولاد و انجی نشانی
 زنده زیر خاک نمینومند اما اینها دختران خویش از زنده زنده زیر خاک میگذراند و میگفتند که این عمل
 مبتنی از حیث است و بان افتخار مینمودند مثل آنکه در آن زمین خویش میگذراند و زنده میگذراند و

سوال

مؤلفه شود و ترا قبل رسانم منجی الی الان قوم عربک از فرزند و حتر استیجاش کند و همچنین گنگ
 هزار زن میرد اگرشان بیش از ده زن در خانه داشته و چون این قبائل جنگ و پرخاش با
 یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر مینموده آنها را کینه و ظلام
 داشته خرید و فروش مینمودند و چون شخصی فوت مینموده زنی داشت اولاد این زنان بر
 سر و دران یکدیگر میافتنده و چون یکی از این اولاد بجای خویش بایرتر زن پدر خود میماند و
 فریاد مینمود که این حلال من است فوراً بعد از این زن بیچاره اسیر و کینه بر شوهر خویش میشد و کینه
 میخوردت بزنی پدر خود مینمود و میگشت و یا اگر در چاهی جنس میکرد و یا اگر هر روز ضربت شتم و زجر
 میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد بظلمت هر قانون عرب مختار بود و حد و حدود بعضی هلاک
 میان زنان یک شوهر و اولاد آنها وضع و معلومست مستغنی از بیان است دیگر ملاحظه کنید
 که از برای آن زنان مظلوم چه حالت زندگانی بود و از این گذشته حدیث قبائل عرب بجهت
 عادت یکدیگر بود و تقسیم کرد قبائل متصل با یکدیگر و جدل مینمودند و هرگز میکشیدند و مال یکدیگر را غنیمت میکردند و زن
 کوکال را میزدند و بیگانهان ستم مینمودند و بیچارگان کسبی از ترس بزرگان بیچارگان بودند و از ترس زنی از مردانیت
 ذات و حقوق سبک صبح کردند و روز میر بودند و هر روز اسیر و دیروز بانو بودند و هر روز کینه خصومت
 حمله در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال طایفی نماند که از دست این قبائل نکشید بعد از
 سیزده سال خارج شد و هجرت کرد و طایفی این قوم دست بزند شد جمع شدند و لگن کشیدند و بر سر
 هجوم نمودند که کل با از رجال و نسا و اطفال محو و نابود نمایند در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر رواج
 چنین قبائل گشت این است حقیقت حال آنها تقصیر ایم و حمایت نخواهیم و کلی انصاف میبیم
 انصاف میگویم شما انصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل
 ملاحظه

طایفه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین محل هر جانی از آنها میفرمود و ضمیر میکرد و بیعت
 از وطن انکوف از ظلم آنان هجرت میابان مینمود و قبائل طایفه باز دست بزند شد تعاقب میکرد
 و بر قتل عموم رجال و عجب نسل و اسیری نسا و اطفال میرد چنانچه حضرت مسیح در مقابل آنها
 چه نوع سلوک میکرد این اگر بر نفس حضرت ارفع و عفو و صلح مینمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و
 ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خودخواه یعنی از مظلومان را قتل و غارت از دست خواهد کرد و نسا
 و اطفال را اسیر خواهند نمود بستان مظلومان را حمایت و ظالمان را لعنت میفرمود پس
 اعتراض بر حضرت محمد صلیت؟ این است که چرا با صحابه نسا و اطفال تسلیم این قبائل طایفه
 بگشت؟ و از این گذشته این قبائل با از ظلم و خوی خودخواهی خلاص کردن عین محبت
 است و زجر و منع این نفوس سخن عنایت است هتک این است که شخصی قوی سبی در دست داشت
 و نوشیدن خواهد یا مهربان آن قدح را بشکند و خورده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در
 چنین موقعی بودند همیشه رجال و نسا و اطفال از دست این رگمان خودخواه بقوه قاهره نجات
 میدادند حضرت محمد با نصاری محاربه نمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریتشان
 داد و در مخران طائفه از نسبی بودند و حضرت محمد گفت هر کس حقوق اینها تعدی کند من چشم
 او هستم و در نزد خدا بر او قائمه دعوی کنم او هرگز نکشیدند است در آن صریحاً مرقوم که جان
 و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست اگر چنانچه زوج و حلالان باشد و زوج
 مسیحی زوج نباید زوج از رفیق کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه قوت
 شود باید او را تسلیم کنید و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت
 کند و دیگر اگر در وقت عرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ

معاف بارادگر بر نوحی خود آرزوی جنگ نمایند و معا و نسا سلام کنند زیرا در تحت تمام
 ولی در مقابل این مخالفت باید یک چیز جزئی در هر حال بدهند خلک خدا خفتا بر نامه مفصل
 از حد صورت بعضی از آنها الی الان در قدس موجود است این است حقیقت واقع این است میگویم
 فرغانه غلیظه ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودوکس موجود است و ابد است و آن نیست ولی
 بعد از مدتی در میان ملت هلام و نصاری عقد و جد حاصل شد هر دو طرف تجاوز نمودند اما خدا
 این حقیقت حال آنچه مسلمانان نصاری و غیره گویند رویت و حکایت محض است نه آن که قول
 یا تعصب جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده مثل اسلام گویند که شیخ القم کرد
 و قمر بر کوه بر افتاد خیال میکنند که قمر هم صغیر است که حضرت محمد او را دو باره کرد یک باره بر
 این کوه انداخت و باره دیگر بر آن کوه این درویش محض تعصب است و همچنین روایاتی که
 قیسما میمانند و مذمت میکنند کل سماعه و اکثری اراست محض این است که حضرت
 محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه دیگر از و بجای از
 عمارت برادر و بعضی مواقع مثل که مدینه در نهایت گرمی ابالی بادیه شین اخلاق و اطوار بیابانی
 از علوم و معارف بجای عاری نمی بود حضرت محمد آمدی بود و قرآن را روی گفت گویند نشنیدند
 و یا برگ خرم از این نمونه بفرمید که چه او نمایی بود و محمد میان آنها معوش شد اولی عرضی که
 برایشان کرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول نداشتید و عیسی موسی ایمان نیاوردید این حرف برایشان
 بسیار گران آمد بجهت آنکه گفتند حال آباد آجداد ما که تورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود
 جوابی او که آنان گمراه بودند شما باید از نفوس که تورات و انجیل مؤمن نبودند تبری جویند و بگویند
 آبا و اجداد باشند در چنین قلمی بین چنین قبایل متوحشه شخصی نمی کتاب و دیگر آن کتاب بیان

صفات الحیه و کمالات الحیه و نبوت انبیا و شرایع الحیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل حیه
 در نهایت فصاحت بلاغت است از جمله که میدانید که قبل از راصد شجره خیر و قرون اولی قرون
 وسطی تا قرن خاص عشر میلاد جمع ریاضیون عالم متفق بر مرکز استارض و حرکت شمس بودند و
 این اصد اخیر مبدی رای جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان اوج صبح و عصر
 و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس اعیب بودند و هر کس کلمه مخالف رای بطلمیوس میگفتند او را
 میکردند بی قیافه و عیب و همچنین اخلاطون را در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی شمس در منطقه
 البروج اندیش نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است و حتی این رای کلی فراموش شد و رای
 بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت اتفاقا در قرآن مخالف رای و قواعد بطلمیوسیه آتی از
 از انجمله آیه قرآن *وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ مَّا كَانَتْ تَحْتَهُ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ* حرکت شمس قمر و ارض سائر نجوم مصرع بعد از آنکه
 قرآن استاریافت جمیع ریاضیون استخرا نمودند و این رای را اصل بر جعل کردند حتی علای
 اسلام چون آیات مخالف قواعد بطلمیوسیه دیدند مجبور بنا و اول گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیه
 مسلم بود و مصرح قرآن مخالف این قواعد تا در عصر خاص عشر میلاد که قریب نصد سال بعد از محمد
 ریاضی شجره رصد جدید نمود و آلات تلکوب پیدا شد و کشف فوات همه حاصل گشت و حرکت ارض
 و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس کشف گشت و معلوم گردید که مصرح آیه
 قرآن مطابق واقع است و قواعد بطلمیوس و آیات محض مختصر ای که جمیع غیر از اتم قمر
 هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی کار و یاد در نهایت رفیع
 بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مذمت است سائر قرون بر سائر اهل عالم

توقی داشتند محرک و مرئی قابل بادیه عرب و موسس مذیت کالات اناسیه در میان آن بود
عشق یک شخص می حضرت محمد بود آیا این شخص محترم مرئی کل بود یا نه انصاف از حضرت
مخروم بود انصاف بل که کاملاً فرامند میفرماید قولش: **ص لعل انا مع ۲۲**
بدو اما کیفیت حدیث مذکور در این کتاب است.

اجال ان این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیا علیه آلاف التحية والثناء افاق
بطحا طلوع فرمود و تحت درخت سیره بهال قلوب بعدوی الا الهی که مغفول و ذریه لطیفان
میانت الحیه نور گشت و در او خیرایم اجاست آنحضرت در که ابو طالب بن عبد مطلب که آن
وجود اقدس احارس و عین کبیر قبیله بنی هاشم را در حین عظیم بود وفات یافت و کفار که کفری
عرب بودند بر قتل آنحضرت متفق شدند و اهل ایان بر جرات آنحضرت از شرارت ارباب عدالت
قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیا از که بیدینه در تحت معااهده شرافت آن بجز
فرمود و در مدینه رحمت قابل عرب قبول شریفته هلا میه قیام نمود و در آن وقت از رحمت
اول جاربه آنحضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه حضرت شایع حال
آنحضرت شد و جمعی از مشرکین که از آنجا بگریختند و جمعی کس از صنادید قریش بودند در این واقعه
شدند و در سال ۱۱ از هجرت همه اعدا اتفاق افتاد و در این اتفاق که سلام محرم شدند و
کس از اصحاب آنحضرت که یکی از آنجا خزانه سید الشهدا بود در آنجا شهادت یافتند و در آن وقت
از هجرت آنحضرت و اتفاق افتاد و با مجاریت فیما بین مسلمین نصاری مطوع گشت و در این
روز که کبار اصحاب بنی مکه را در آنجا و حضرت ابی طالب الملقب بزی الجناحین مسجد مدینه بنی و احوال آنجا
یافتند و همگرا در این سفر که مسطر اتفاق افتاد و کفار قریش را با احوال و امنی نامه و کذا انضرو

انظار انقیاد و بشریت اسلامیه نمودند و در ملک عماکر اسلامیه منحرف گشتند و در مقابل تمام
اولین با اسم طلقاً و المواقفة فلو بهم مذکور و معلوم شدند و در سال ۱۲ و ۱۳ قابل طرف
که مدینه با تقیاد و قبول این اسلام افتخار یافتند و در اوایل سال ۱۳ از هجرت فاصحت
خاتم الانبیا علیه واکه طیب التحیه و الجاه اتفاق افتاد و ابواب خلاف تفرقت برهن اسلام
مفتوح گشت و اجمال ان برین گونه است که چون آنحضرت باقی اعلی صعود فرمود خلاف
اسلام که عظم اسس قوم است و تربیت انبای ملت است تبصیر حضرت رسول و با مشورت
در صنای عموم تا پس نیافت بل آنجا مغالبت و منافست مقرر و موسس گشت و بعد از
و الرئی علی نافی کتب القوم امر خلافت فلیتبر عبد الله بن ابی قحافه المعروف بابی بکر که از کبار
اصحاب از سابقین اولین محبوب و مقرر شد و این فخره باطن موجب نکایت و عدم رضایت
بعض اکابر اصحاب زایگونه انتخاب گشت خاصه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
که سب قرابت و سبقت اسلام و خدمت و فو علم و کرمیت خود را می بقام خلافت نبویه
و مستحق امارت است اسلامیه میدانست و لکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا کشر
قابل عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة کردن بچسبیدند از ادای اسلام که غالباً از آن حسین
مهاجرین انضار بودند و حفظ اسلام را بر اعراض شخصیه و فوا کذراتیه خود ترجیح میدادند و حضرت
اسلام را هم فراموش خود میدانستند از خوف یک مبادا اختلاف ایشان موجب غلبه کفار عرب
گردد و از اظهار نکایات سر بر دوری گشتند و بجا هرت بر مخالفت رضا نداشتند و در ذات
نوازت بر اعلای کلمه اسلام و رجوع قابل مرتده از شریعت حضرت سید الانام متفق و متحد
گشتند و لذا در این اسلام در مدت دو سال و سه ماه که ایام خلافت خلیفه اول بود حکم سبک بر

۱- سنج

۲- سنج

۳- سنج

جزیره العرب بعض بلاد سوریه استیلا یافت و در ایام خلافت خلیفه ثانی بلاد سوریه و مصر
 کافر و مالک ایران تا سرحد خراسان مخرعاً که اسلام گشت و چون خلیفه ثانی در صحن صلوة
 صبح بدست خیزد علمی در مسجد رسول مجروح شد و امر خلافت ابوشوری فیما بین شش هزار
 اکابر اصحاب مقرر داشت در برای این شوری نیز بر مناست قدیم برافزود و منافرت
 قلبیه فیما بین و سایر فرزند ترگشت و بهر حال امر خلافت با اسم خلیفه ثانی ذی النورین استقامت
 یافت و وی اکابر اصحاب از امارت بلاد محزون داشت و امارت محاکم حکومت مالک را
 غالباً در عهد اکابر بنی امیه که از اقارب او بودند موقوف فرمود و اگر چه فتوحات اسلامیه در
 ایام خلافت ذی النورین با واسطه افریقا و غالب مالک فارس امتداد یافت لکن ظلم امرای
 بنی امیه و خروج ایشان در طرفناز مسلک خلفای راشدین موجب شکایت عیت گشت
 و اخیراً از بصره و کوفه و مصر بعزیت شکایت و طلب عزل و لایه جمعی کثیر از مسلمانان مدینه
 طلبه شدند و مطالب خود را بسده خلافت معروض داشتند و با اکابر اصحاب فرود آمدند و گفتند
 و کار را برای اصلاح این مفسد حرکت را بیفیع نمودند از جمله روزی حضرت امیر علیه السلام
 بخوش صحابه و رؤسای حاضرین با ذی النورین ملاقات فرمود و او را بدین خطاب بلیغ نصیحت نمود
 فقال علیه السلام ان الناس قد آتوا و قد استسرفوا فی بدینک و بکنه تم و والله عما
 ادبى فما اقول لك ما اعرف شيئا تجهله و لا ادلك على شيء لا تعرفه انك
 لتعلم ما تعلم ما سبقك الى الشيء فتخبرك عنه و لا خلونا بشيء قبلنا و
 قد نابت كما اتينا و سمعت كما سمعنا و حجت رسول الله كما حجتنا و ما اتينا
 حجة و لا ابنا الخطاب و لي يجعل الحجة بينك و اننا افرقنا الى ان رسول الله صلى

درگاه

تخلیه

عليه السلام و شجرة رحيم فيها و قد نلت من صحبه ما لم نل الا قال الله تعالى
 فانك والله ما تبصر من عبي ولا تعلم من جهل فان الطريق لواضحة و ان اعلام
 الدين لقائمة فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدى و هدى
 فانام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة و ان السن كسيرة لها اعلام و ان
 البدع لظاهرة لها اعلام و ان شر الناس عند الله امام جار و ضل و ضل
 فانام سنة ما خودة و احيى بدعة مرفوعة و اني سمعت رسول الله صلى الله عليه
 قاله يقول يوفى يوم القيمة بالامام الجار و ليس معه نصير و لا عاين و قيلت في
 نار جهنم قيد و ريقها كاتدوا الرخا ثم يرتبط في قعرها و اني اشدك الله ان لا
 تكون امام هذه الامة المقتولة فان كان يقال يقتل في هذه الامة امام
 عليها القتل و الفناء الى يوم القيمة و يلبس اهورها عليها و يثبت القين فيها
 فلا يبصرون الحق من الباطل بموجون فيها موجا و موجون فيها موجا فلا يكون
 لرحمان سبيقة فيقولك حيث شاء بعد جلال السن و تقضى العبر انتم
 و اين خطبه رشيد در كتاب كمال بن الاثير از علمای اهل سنت و جماعت و در كتاب نهج
 البلاغه از كتب معتبره شيعه اميره منذرت و خلاصه ترجمه آن اين است که حضرت امير
 النورين ميفرمايد مردی که در روی مسند از من خواهش سعادت کرده و مرا میان خودشان
 و تو واسطه محابرت نموده اند و قسم بخدا که من نمیدانم تو چه گویم خدا می خیرد که تو بدان جاهل باشی
 و نه راهی که من ترا بخیر می کشناسی عرایسه تو میدانی آنچه را که ما میدانیم امری جزئی است که
 که ترا بدان خبر دهیم و نه در خلوتت تعالی چیزی را یا عظیم تا تو تبلیغ نایم دیدی آنچه را که در

شنیدی

۳۲۶
 شنیدی چنانکه پیشینیم و بر رسول خدا صاحب نمودی چنانکه ما صحبت کردیم زیرا
 اینی خاصه و نه بر خطای از تو سر او از تو بودند بل حق زیرا که قرابت او بر رسول الله من حیث انکم
 نزدیک تر است از ایشان و تو بر نه اما وی آنحضرت شرف شدی و آنجا بدین رتبه نائل نشدی
 پس الله الله خود را پس از او حفظ فرما قسم بخدا که ترا نباید از ما بیستانی بیا کرد و در از نادانی
 داشت راه و وضع اعلام این قائم است پس بدان که اصل عباد الله نزد خدا و نادانی است عادل
 که حدیث است که حدیث است باید پس بیا و در وقت معلوم بر او بیا و بدعت جهل و او هر آینه سخن
 و آداب خود حسد روشن است و آن انشا خداست و بدعتها نیز ظاهر است و آن راه اهل حق است و
 بدترین ناس نزد خدا و نادانی است جوگننده که گمراه شود و بدو گمراه گردید پس میراندست هم را
 و زنده کند بدعت متروکه را و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود آواره میشود و نادانم
 روز قیامت ز حال که او را یاد می دهد و خود خوی غیبت میکند میشود در نار جهنم و در آن اندک آسایش
 بیگردد و در آخر او هر چه بر تن بسته ماند من ترا بخداوند قسم میدهم که نباشی توان نامی که کتابت
 در این امت مقبول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله فرموده است) هر آینه گشته خواهد
 در این امت نامی که سبب آن باب مخالفت و عداوت میان است مخرج گردد و تا یوم قیامت آن
 مخالفه و عداوت خلع نشود و مور بر است پوشیده شود و حق و صفات در آن ثابت ماند پس حق را
 از باطل نمینند و در ظلمت تاریکی و بی بصیرتی مواج و حفظ باشند پس از نقل این حدیث
 بذی النورین برسیل آید فرمود که البته ما شایریم و محل ایقاد مروان بن حکم که ترا بعد از پیری
 و کثرت سن مغز پدید بجز راه که خواهد برداشت حق و محض و نگارنده از ایراد این خطابه شریف
 این است که اصل بصیرت در یاد که عقیده صحابه رضی الله عنهم در حق یکدیگر تا مخالفان این بود که
 اهل

۳۲۷
 اهل اسلام نمودن حق این معتقدند بر آن مخالفت رسانید و وضع شود و بیکار این مخالفتها را چه کسی
 است چنانکه معلوم گردد و خلاصه در ماطت اصحاب نیتیه و حاصلی تشبیه و در احوالی الایا
 فاعده ندادند و النورین رضی الله عنهما امراند و زمان حرات مرجعت با و طان خود و اخیرا بر
 خلع خلیفه متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری هستند تا کار عقل ذی النورین منعی شد و آنچه خدم
 اراده فرموده بود در حدیث فتن ظهور یافت زیرا که پس از قتل ذی النورین خلافت بر حضرت امیر
 السلام مقرر شد و ولایت بلاد و امرای عرب که غالباً از طلقاء المؤمنینند و با او بود از این پس
 متوهم گشتند و اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حق در خلافت و شایسته و حصول بر تبه امارت
 میدانستند بخصوص امای بنی امیه که بانی ما شتم با وجود قرابتی به عداوت برینید داشتند و بخت
 و عصیت جاهله همواره ریت منافقت و محاصمت با اهل بیت طهارت میافزاشتند با الهی
 معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و بر ارباب تیره و کیم است و علم بر قاتل فلک و سیاست قیاد است
 و دلت مدیده بالا استقلال والی مالک توریه و شام بود و از عا که در احوال و اکابر قواد و رجال
 استفاد می آتی و وسائل عداوت و مخالفت را کامل و کافی داشت و سبب موفقات بود و
 اعراب که اکابر قاریش بشیر امیر کبیر قتل و صریح گشته بودند عداوت آنحضرت و طعن بر اشیخ
 بعضی آنجناب در طویش ممکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد و دین خلافت سر فرود
 و تاجان در بدن ادب اظهار اطاعت و ایقاد نماید و لکن چون با وجود شجرت حضرت امیر و وفور
 و کرمیت آنحضرت ممکن نبود که بدون دستاویزی بزرگ توانمردم از مخالفت نند و یا اعلایا
 نمایند لذا سخت طلوع و نیز از مدینه حازم که نند و در آن بلد با حایه ام المؤمنین و بعضی امای
 خایه متفق گشتند و حضرت امیر ارضای عقل ذی النورین شتم داشتند و طلب بن عثمان
 بجانه

بمانند جوار خاربه با حضرت امیر نمودند و اخیرا بشرحی که در کتب تواریخ منسوخ است بحرب عمل نمیشد
 و این خانی شمر عبیده مقاتله اسلامیه که فاشتر عرب علیه بود در میان مسلمین قبل طلحه و زبیر و عقبه امیر
 المؤمنین علیه السلام بقضا یافت و پس از انقضای حرب عمل معاویه در شام آنگاه مظلومیت خانی را
 بلند نمود و نوای مخالفت حضرت امیر از طلحه و زبیر شد بدتر نخواست و برای شام را که در نحوث شام
 قوت و صلابت شناخته معروف بود و از وجوب مجاهده آنحضرت با خود متفق ساخت و با صحر و آت
 بانود هزار اسپاه بغزیت حرب از حاصره معاویه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز با روی
 اصحاب اکابر اهل ایمان که غالباً از اجله صحابه نبویه بودند و همین مقدار از حاکم مستند مختار و مختار
 گشت و خروج این دو بحر خار و دود و همین که موضعی است بنام شام و العراق مستلزم و مقصود است
 و لکن چون خلاصه رجال اسلام همچنان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف بیستمال عز
 و زوال اسلام و غلبه اجانب عیسیکی از روی طرفین بحرب سلطانی و قتال عجمی رضانیدان
 و غالباً یام را بجای برات کتبیبه دیابنا و شات هکریه اکتفا نمینمودند و این حالت قریب پنجاه استدا
 یافت و طریقی از برای اصلاح گشوده نشد و صبر طرفین نفاذ گرفت خاصه که بعضی از اکابر رجال بنام
 عمار بن یاسر و ذی الشما و یمن و غیرها از اکابر صحابه رتبه شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعضی
 کبار امر انانند هبیه بن عمر و شریک بن ابی الحجاج که از اجله امراى حرب بود قتل اغراض شخصی
 و صریح مقاصد اموی گشتند و این فخرات نیز از اجتهاد ویرینه افروزد و باب صلح و صلح را بکنی
 سگد نمود تا آنکه واقعه حرب عظیم که لبان مورعین بلیه اطریر معروف است و وقوع یافت و
 در این حادثه کبری که حضرت خراسن از طرفین مقبول شد و سبب از چهار قلوب نفوس گشت
 و آنچه با امر حکیم در مدت چهار ماه محادنت افروز شد و در این مدت چهار راه جمعی از کبار زناک و

قرآن از عبارات مذکوره اظهار از چهار نمودند و حضرت امیر را موهب این اختلاف کلمه حسین و
 اوراق دماه بر رویه پدید نشدند و در خلوات و مجالس با آنحضرت و ذی القربین و معویه ظهور این مقاصد
 منوعه استند خاصه که امر حکیم بر پنج میل و فریب بر پنج صدق و صلح است انقضای یافت
 لهذا زناک عراق که غالباً از خطایات و عقوبات بی بجه بود و در این فتره بلا دست او بر بخور خاربه
 آن حضرت نمودند و بعد الاخذ الرقی و اقمه خراسان و وقوع یافت و در این مجاهده نیز قریب چهار
 هزار نفس از رویا و افراد عرب مقبول و مدوم گشت و این حوادث یکباره بر غلبه قلوب ایما و زنی
 اختلاف افروزد تا آنکه در سنه ثلثین از رحلت نبی و تالیس خلافت مطابقت از حسین عجمی امر
 شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقوع یافت و قلوب اجانب کجاست آنحضرت با این حادثه کبیره قرین
 احوال کبیره گشت و از این جلنا که ذکر شد معلوم گردید که تا ایوقت بدور است اختلاف بزرگ
 آن حدیقه غنا و شریعت بجنا منفر و س شد و من او ن یک هنوز جتوق را می مذ حسیه و اختلاف
 فرجه منعی گردد و حیف جامعه اسلامیه مستعد ظهور است اتفاق بزرگ گشت و هشاکل این احکامات
 کیفیت تالیس خلافت بود و طبع بلوغ بر تبه سلطنت و امارت زیرا که جمع کبری از روی مسلمین
 خلافت نبویه بسبب قرابت قریبه حق حضرت امیر و اولاد آنحضرت دانستند و اثبات این مقام را به حق نبوی
 امام سابق منوط و موکول نمردند و این فرقه من بعد بام شیعه مینوم گشتند و جمع کثیری که خلافت را
 با اتفاق اهل حد عقد موکول دانستند و با اتفاق اجماع است منوط گرفتند و ایمان من بعد بهم گما
 سنت و جماعت تخصیص یافتند و جمعی دیگر اعدای اصحاب اتفاق این تبه دانستند و کلمه کفر لا
 حکم الا لله نفسی را پس از شیخین مستحق ریاست مطلقه شناختند و عماره اهل استبداد در این
 مجاد و هم فریض انگاشتند و این طائفه بام خواجه من بعد معروف گشتند و با جلالت این از شهادت
 حضرت

۳۳۰
حضرت امیر سبب مصاحبه حضرت امام حسن با مصلحت بر معاویه استوار یافت قدس سره در خلافت
رایج شد و معاویه که بزکاوت تفریر موصوف بود ملاحظه نمود که با وجود فضائل ظاهره باهره آنکه
سلام الله علیه و قربت قرینه ایشان بر رسول الله صلافت موم استمراری نخواهد یافت و در این
تأیید این تبه علیا بان بیت گریست و بعد قتل خواهد شد لهذا اهل بیت را بجمعه تعزیت نمود
و دوستان ایشان از انصاف امارت محروم دهشت و وحی با با طاعت بوضع احادیث نامور نمود
تا آیات مجوده بجزت امیر اولاد و کوشش امور مالیه نسبت بخند و قلوب مسلمین از ایشان مغرور اند
و بالعکس فضائل کثیره در حق دیگران و ایت کنند لهذا موق خلاق اتفاق یافت و احادیث مختلفه بین
المسلمین مشتمل شد زیرا که بعضی نظر بختیال و قرب لوکن با احادیث مجوده موصوف متمک میشوند و
بعضی دیگر سبب ایت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموح داشته بودند برستی و صدقت و ایت میکردند
از این جهت اب علم حدیث مفتح شد و وجه قوم از کتاب نه و همین صحتی او که حکم ایت تارک
فیکم الثقلین اثبت و مخصوص بود موصوف گشت و بسا میرالمؤمنین علیه السلام برضاست و در
شد و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامی شرقا بحد و همچون دخر با بقرون بلوغ یافت
و معاویه در سنه ستم هجری وفات نمود و خلافت بیزد منتقل شد و حادثه ناظر شهادت سید الشهدا علیه
الطیب التحیه و انشای شش آمد و این آفته عظیمه بر تنافز قلوب اشفاق بیت برافزود زیرا که این چنین
حادثه شنیعه از هیچ کس تا زلال اتم سابقه ظهور نیافته بود خاصه که بنی امیه یوم رود اهل بیت را
بنام چون عیدی محسوب اشتند و همش را زینت کردند و یکدیگر را استینت گفتند و زوی شدند از درت
خلافت بیزد و در بلاد و سر شهر گردانیدند و از دین ممانعت کردند و با کجکلی چون بیزد وفات یافت
و پسرش معاویه از سواد اهل اهل پروا قارب تر نمود و ترک خلافت گفت مجدداً بیت تقی علیهم السلام

۳۳۱
بسیره راهی داد ابالی عربین شریفین بر خلافت عبدالعزیز بن زبیر که در ایام خود نزدیک سر خلافت
بر آورده بود و متفق شدند و جزیره العرب بملا عراق را بحیطه تصرف و تصرف آوردند و االی شام در همین
غیبه خلف گشتند و در این نشان غنای بن ابی عبیده ثقیفی که بشیاعت شجاعت معروف بود از که
عراق ورود نمود و ابالی عراق را که بحکام آل البیت موصوف بودند بخلافت محمد بن علی المعروف بان
الخنیفه و طلب شام شدند و حوت کورد و کوفه و بلاد بین النهرین تا حدود آذربایجان سفروشت و تقریب
مشتاد و سه هزار کس از قلم سید الشهدا در دوستان بنی امیه را با وای عدم فرستاد و پس از شش سال
امارت شعله حیاتش در بخارنه مصعب بن زبیر فروشت و ابالی شام بر خلافت مروان بن الحکم
بعد از وفات او بخلافت فرزندش عبدالملک اتفاق نمودند و عبدالملک که کبر و عظم خلفای اموی
محبوب میشد و نخت بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبدالعزیز بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت
اسلامیه تا مذهب بنی امیه استوار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیه در وسایع
مخاربات خاطر روی میداد فتوحات اسلامی شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً بممالک اندلس که کون
با سپانیا معروف است بلوغ یافت و در آن ایام دوستان آل البیت که پیوسته از جهت امرای
اموی مورد ظلم و امانت بودند نخت بد و فرقه مفسد گشتند چه بر بنی خلافت را پس از شهادت
سید الشهدا در حق محمد بن الخنیفه و پس از آن جناب معتقد با ماستابی باشم بن محمد بن خنیفه شدند و برخی
دیگر تبه امامت احق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند و ابو هاشم مذکور چون از فرغانه
مراجعت مینمود و در بدن خود احساس نمود که وی را حکم خلیفه اموی سموم داشته اند علی بن عبدالعزیز بن
عباس را که از شراف بنی هاشم بود طلب نمود و با و در خلوت اظهار داشت که از جد بزرگوارم علی بن ابی
طالب علیه السلام ما ثور است که خلافت اسلام بفرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیه
بیت

دست و داد تو منظر من خواهد شد و اورا وصی خود نمود و بجزم و کتبی هر دو بار سال نواب
 و عاقبت بخراسان ماورد داشت و الا این لشقاق خلافت کبیره بنی العباس مستحق یافت و
 جمعی که امامت را حق حضرت علی بن حسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز علق گشتند
 جمعی خلافت را حق زید بن علی بن حسین علیه السلام دانستند چنانچه از میان اشراف علویه بر ائمه
 شجاعت و سخاست و علم و تقوی و کرامت امتیاز داشت و ذهاب پیر از این فرقه حدیث یافت
 و علی بن عبداللّه بن عباس بر حسب صفت ابی تا ششمین محمد جمعی از اهل عزم و درایت را بجانب
 خراسان فرستاد و ایشان خلق را بمناجست آل محمد میخواندند بدون تعیین اسم امام در خیفه تشکیلی
 خلافت ناشی میبرد ختنه و پیوسته از ولات خراسان که برای اموی بودند تحمل قتل و حبس و دینی
 میدادند و لکن نظر کثرت ظلم بنی امیه و جت خلق با قارب نبی علیه السلام و باقیوم بر عهد و شوکت
 ایشان میافروند تا آنکه اگر اهل خراسان در خونذاین مبايعت در آمدند و در این حکام ابوسلم
 مروزی یقین بر ائمه امام ریس و ایمان خراسان بود و امارت مشرق از جانب خلفه اموی بضر
 بن سبب ارتعلق داشت و مرکز خلافت در دمشق بسبب اختلافات نزاریه و یانیه و قتل و لید بن زید
 بن عبدالملک نیز در غایت جهل بود لهذا ابوسلم مروزی مذکور که بجزم و عزم و کفایت درایت
 بر صوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان دعوت یافت و در کتب ما حجریه بر بدین امر و خلافت
 خراسان مستولی شد و با امرای امویة حضور ما نظر بن بسیار دالی خراسان محاربتها نمود و در بسیار
 مضروب و مظلوم گشت و پس از استیلا بر خراسان الکابره قواد و سرکردگان را با ستخان عراق بسیار
 بلا و ماورد داشت و ایمان بشری که در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویة نظر یافته
 و بعد از انحرام امیر کبیر عراق زید بن بیدر بر کوفه حاکم عراق مستولی گشتند و در صلح دوم محمد

دوازدهم سنه ۱۲۰ هجریه عبداللّه بن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس را که لقب سفاح است بر سر
 خلافت حاشیه جالس نمودند و سفاح که اولین خلفای عباسیه محسوب است عم خود عبداللّه بن علی
 بجایه مروان بن محمد الملقب ببحار آخرین خلفای امویة ماورد داشت و مروان بن محمد در طول زمام
 از صولت عبداللّه بن علی مخرم شد و اخیرا در بوسیر از اعمال مصر مقتول گشت و خلافت امویة از ممالک
 شرقیه زوال یافت و سعی و اقدام عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک الملقب بالذئب خلافت
 امویة از ممالک فرسیه یعنی اندلس و سیر طالع شد - بگذرد -

در این فرقه بر خجی که رقم یافت معظما که و امر او قواد جمیع بجهت آل بیت محمد صوف بود
 لهذا طلب خلافت در قلوب اذات علویة رنوخ یافت و دواعی طلب حق در اوست از خواطر اشراف
 سر بر برد زیرا که بنی العباس بدعوی قرابت سول الله بخلاف نائل شدند و علویة در این دعوی
 نظر جمیع اخصیت و اولویت داشتند خاصا که اکثر اشراف علویة بعلم و فضل و تقوی و شجاعت
 و کرامت از جمیع نوسای است ممتاز بودند لهذا در قرن دوم اسلامی بسیاری از اشراف طلب
 خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العباس قتل و صریح گشتند از قبیل محمد و ابراهیم
 پسران عبداللّه بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این دو در ایام خلافت منصور عباسی
 خروج نمودند و بر بنه شهادت نائل شدند و از آنکه فرقه زیدیه محسوب گشتند و چون نائل شدند
 محاربت بسبب خلافت با بنی علویة و عباسیه استحکام یافت و قلوب خلق بجهت اهل البیت ایل
 بود سیاست تدبیر منصور عباسی که وی نیز مانند معاویه بظنانت و تدبیر منصور عباسی که وی نیز
 مانند معاویه بظنانت و تدبیر منصور بود اقتصا نمود که جانب همین شیخین را ترجیح دهد و از فضیلت
 اهل البیت بکا حد شاید مرکز خلافت از مصداقات علویة مصون و محروس ماند و این خود بر همین

اخبار ثابت است که مسعود قبل از بلوغ بر تبه خلافت همواره مکرر فاضل شیخین را وی و ما نشر
 مناقب اهل بیت طهارت بود و لکن پس از بلوغ بخلاف با چار از عقیده قلبیه خود تخاصم نمود
 با آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که **قَالَ لَهُ لَا كَعَنْتَ ابْنِي فَأَنْتُمْ قَوْلًا وَصَحَّ عَلَيْهِمْ**
بَعِي شَيْمٍ وَعَدِي عَمِي یعنی بجز قسم که منی خود و ایشان را بجاک خواهم نهاد و بنی تیم و بنی عدی بنی
 بیت خلیفه اول و خلیفه ثانی را بر ایشان ترجیح خواهم داد از این نسبت نیا مناقشات بلکه در است
 اسلام ظهور یافت و آنهار در از اخبارات عباسیه و علویه جاری گشت و اگر چه اکثری از سادات
 علویه شهید و قتل گشتند لکن از پای نشتند تا آنکه خلافت علویه در مقابل خلافت عباسیه
 کردند و از حوادث کبیره و قرن دوم و سیم و چهارم از قرون هجری یکی ظهور نتایج اختلافات با
 تشکیل مذاهب مختلفه اصولیه و فروعیه و دیگر نشر معارف علومست در میان است اسلامی و دیگر
 انقسام خلافت و احداثت بخلافهای ثلثه امویه و عباسیه و علویه و دیگر ظهور ذول استقلال
 با وجود عرفان بسیمات خلافت عربیه و دیگر ظهور تصوف و طرق است که عند اعتقاد بمنزله طبع و
 استرغاب است از برای جوان و عصبای دیانت الهیه - خلا -

اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه بام ذهاب صلیبه و ظهور اختلافات علیه بام شیخ مذاهب فیه
 بر این گونه است که چون در قرن اول و اول قرن دوم هجرت رسم تصنیف و تالیف کتب در میان است
 اسلام شایع نبود اختلافات سابقه چندان تأثیری در نشقاق است نمود و یکی از شیعه یابستی و با
 غیرها مذکور نبود و فقط از آنکه خلافت راجع امیرالمومنین و اولاد آنحضرت میدهند بحسب اهل بیت
 و کسانی که خلافت را با جماع است راجع میدهند بحسب شیخین و کسانی که مطلقا مکرر خلافت با کسیه
 را در قرن دوم و سوم علوم فقهیه و حدیثیه و کلامیه و تالیف و

تصنیف کتب دارو شایع شد لهذا هر یک از روسا و ارباب معارضت با مناظره است
 و برای تفریق مقاصد و بکویت تغییر برای خود و مخالفین خود اسامی میزنند و صنع کرده و در مصنفات
 محسین شیخین و قائلین با ثبات خلافت با جماع از خود با اهل سنت و جماعت از محسین اهل
 البیت تکلماً برده و نفس تغییر نمودند و در مقابل آنجا محسین اهل البیت و قائلین نفس از خود بشیعه
 اهل البیت و از محسین شیخین بنویسند تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذموبه اهل اسلامیه صورت گشت
 و ظهور یافت و درین احد اسلام بفرق عیدیه منقسم گشت و از آنجا با بقا عرض شد معلوم گشت که جماعت
 شیعه پس از شهادت سید الشهدا نیز در و فرقه منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محمد بن حنفیه
 دانستند و این فرقه شریعی که ذکر شد موجب بامین خلافت عباسیه گشتند و محسین سادات منصور عباسی
 بخرست و جماعت اصحاب با یافتند و فرقه که امامت را حق حضرت علی بن حسین علیه السلام دانستند
 نیز پس از وفات آنجناب در و فرقه منقسم شدند گروهی امامت را حق زید بن علی بن حسین دانستند
 این جماعت بام شیعه زیدیه معروف گشتند و از این جماعت اداری بزرگان ظهور یافتند که در
 بر ما زندان و سایر ممالک طبرستان استیلا یافتند و از خطایشان حسن بن علی بن علوی لقب بی بی
 بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان ستولی شد و در سنه ۱۵۴ هجری وفات نمود و آن
 طبرستان که تا آن زمان در دین زردشتی باقی بودند بدستان امیر جلیل سعادت قبول اسلام
 افتادند و بحسب اهل البیت در عین علیه عباسیه معروف و ثابت گشته و مذموبه
 در بلاد ما زندان تا ظهور ملوک صفویه شایع بود و بطول صفویه بجم ذهاب بریه از طبرستان
 شد و از بلادین طلوع کرد و آتی بومنا هذا این مذهب در بلادین شایع است و برای امر
 که بر شرفای که معروفند از این مذهب شوب میشوند و همچنین اگر از شیعه که پس از وفات حضرت
 علی

علی بن حسین امامت راجع محزون علی الباقو بعد از آنحضرت حق جعفر بن محمد الصادق صلوات
 الله علیه و آله استند ایشان نیزه و فرقه منقسم شدند زیرا که آنحضرت تخت علی را در بی بی بی
 از اجتناب بر وصایت فرزندش اسمعیل تخصیص فرمود چون اسمعیل در ایام حیات پدر بزرگوار
 وفات یافت وصایت بحکم آنحضرت بموسی بن جعفر علیه السلام منتقل شد لهذا پس از وفات حضرت
 صادق ششم آنحضرت بدو شیعه منقسم شد جمعی باعتبار رضای اولی امامت راجع اسمعیل و بعد از وی
 حق فرزندش محمد بن اسمعیل دانستند و این فرقه در بلاد غرب حلق را بمذهب خود دعوت نمودند
 تا آنکه اخیراً سنی ابی عبدالله شیعی که صاحب عرفی ثابت و خرمی راسخ بود خلافت اسمعیل در
 طلوع نمود و پس از چهار باب شده ابو محمد عبدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسمعیل
 جعفر الصادق علیه السلام در سنه ۱۱۰ هجری در مالک خرقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک
 از آن خلافت این سلسله قوت و ولعت یافت تا آنکه غزالی بر جزیره سیسیلیا و سر دنیا از مالک
 اورپا و شرقاً بر بلاد مصر که مظهر شام مستولی شد و چون در سنه ۱۵۵ هجری قاضی کنسیر
 بلاد مصر در حوزه خلفای علویه داخل شد مقرر عرش خلافت فاطمیه که تا این زمان مدینه مکه بود
 انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه مالک مصر است بامر المعز لدین الله الصغیر که بی بی
 و ارشد خلفای علویه بنیام یافت و دار الخلافه خلفای فاطمیه گشت و از آثار خلفای علویه جامع
 از هر که ابرو و شهر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و هم محمد راس
 الحسین علیه السلام که فرار و مطاف عامه سلیمان است الی یومنا هذا باقی است و چون در
 سال ۵۸۵ هجری مستضربان اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعه اسمعیلیه نیز
 بدو فرقه منقسم شدند اهل ضر و مین و مغرب بر امامت فرزندش ابوالقاسم محمد بن اسمعیل بانی

اشفاق کردند و اسمعیلیه ایران که ملوک اقبال امر و ظاهر امامت فرزندش نیزه و شیعه
 مورخین اهل سنن از فرزندش نیزه بلا حده صبا حیه تعبیر کردند و در سنه ۶۱۱ هجری بمقامت صلوات
 الله علیه و آله یونانی و وفات العاصم لدین الله خلافت علویه در صدر فقره اهل یافت دولت سنی
 نیزه در سنه ۶۵۵ هجری بستیای حلا که خان بر ایران مغرض شد و لکن امارت بلاد هندستان غالباً تا
 سلطنت تاجرخ کورکان درید صبا حیان بود ولی یومنا هذا بقیه از اسمعیلیه و هندستان که تا
 باقی اند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و سلسله امامت تا این زمان خان خانوا
 شاه خلیل الله و فرزندش باقیست و از اسمعیلیه مفسرین طائفه بخره در هندوستان معروفند و
 حسن سلوک و تمکین بشریت غالباً موصوف و آقا کانی از شیعه که بعد از وفات حضرت
 صادق امامت را بصحبت آنحضرت حق حضرت موسی دانستند تا بعد نسل معرفت امامت در
 عشرتند و بقیه السلبین اسم امامیه و اثناعشریه تخصیص یافتند و این طائفه بقایت حضرت
 عتبات بن الحسن علیه السلام معتقدند و بحرفات بحیه عالمها و جابر صادق مدینه آنحضرا مدعیان و در
 مدت دو سده هشت سال ایام حیات ائمه هدی فرقی دیگر نیز که اسمی ایشان در کتب مل و نقل و
 تواریخ ثبت است از شیعه ظهور یافت و یکی از زمان هیسلی بیسبع مذکوره سابقه طی گشت و سبب
 این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج می نمود جمعی بوی طمی میشدند
 و امامت او افغان می نمودند و چون خلافت مطلوبه حاصل نمیشد در بحر سارند و سبب متفرق و مفقود
 میگشتند و هنگام در وفات هر یک از ائمه هدی اینگونه اختلافات حاصل میشد و چون منی بر شهادت
 وصایت امثالها بود برعت زوال می یافت و اهل سنت و جماعت چون راس و پیشانی
 خلافت غالبه ظاهر و عرف بختیت خلافت خلفای راشدین بود و من حیث الاصل که

فما بین ایشان اختلافی رخ نمود و لکن چون علم سلف و جدلیات که از آن معلوم کلام تعبیر شود در قرن
دوم و سیم شیوع یافت لذا فرق علیه مستفاده از قبیل اشاعره و معتزله و دیگران غیرا ظهور نمود
در مسائل طعنیف منازعات کبیره بر پا گردید و بفرق و شیخ سده متفرق و منقسم گشتند و از آنجا
بسیاری منصوصات برتری که از آن علم کلام محبوب بود امام الحرمین جوینی و غیره این اختلافات
زایل شد و معتقدات آل سنن بر میزان واحد که در عقائد سنی مطبوع است استقرار یافت و فرقه
خوارج نیز در طول ایام خلافت اموی و عباسیه بسبب بعضی اختلافات جزئی میان ایشان ذمه تعدیه
ظهور یافت و آنچه از فرقه اباضیه که اشهر این فرق است استقرار یافت و جامعه کل ذمه خوارج
خمس شصتین و تری از صحراست در آن ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا بقند
و در ذمه خود راسخ و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوفا استعلی دارند و مرکز
الارتان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و میرشان با نام لفظ معروف است و از قراریکه میرزا عبداللطیف
شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است میر سخط بغایت موجب شریعت است و موصوف بحسن و
عدالت و عده اصول ذمه سلایم بر فرق مذکوره مخبر بود اما اگر در قرون اخیر ذمه حبابیه
حادث شد و این ذمه نیز در قرن باقی شرفی عظیم یافت و اجمالا کیفیت آن این بود که بحرین
الوهاب که از نجباء و فضلاء علمای اسلام محسوب میشد و بر ذمه ابی ضیف نعمان بن ثابت مدنی در بلاد
شام و غیره تلمذ و تحصیل میبود چون محبت ابی هرکلیه از ذمه مذکوره سابقا بقدر نسبت بر و ساد و
آن ذمه بحد غلو و مبالغه یافت تشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اما س آن این بود که عبادت غیره
تعالی و بجای نفع و مدد از ایشان شرک است و انبیاء و رسل و ائمه جمیعاً عباد حق تعالی نبودند و اینها
قادری بر ایصال خیری یا دفع ضرری نیستند لهذا در مواضع رجا و غیره گفتند یا رسول الله و یا شیخ
عبد

عبدالقاری و یا علی و یا حسین و اعشایا لها شرک است و تعظیم قبور و شاهد ایشان شرک
شرک و در حد عبادت ایشان است و محاربه با شرک اعم از این است تا حق تعالی و خدا
عبادت کرده شود و با انجیل چون این ذمه اگر با اعتقاد او اسلام خالی از شائب بود تا سنی
قابل عرب ابان دعوت کرده و میر محمد بن سعود که شجاعت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود
دعوتش را پذیرفت و بسبب این ذمه بمجاد مجتهد در سنه ۱۱۸۰ هجری است بر مبنی است
و قابل احاء و بحرین و تحلیف در حوزه اتاعش در آمدند بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبدالعزیز
کروی نیز مانند پدر شجاع و کریم نفس بود در شر این ذمه قیامی دانی نمود و در آن زمان بحرین
شرعیین و بلاد امین عراق عرب استیلا یافت و چون بروفق عقیده خود احترام کنندگان شهادت
مشرقه را بر شرک میدادند لهذا در فتح کرده بدین و کربلا و نجف و غیره امن الم شاهد نسبت قبور ائمه
هدی و خدمه زوارشان امور نالایقه ترک شد و بنای قنات خود را بر قنات قبلی شریعت
و صراحت نهاد و بر نفسی رحم نمود و آنچه از اشعه فتوحاتش شجاعت ابراهیم پاشا خود موصوف
و با مات نجد گفتا نمود و الی همین امالی در حجه و سایر بلاد نجد با این ذمه بقند و در حد و بحرین
ذمه محبوب خلافت القول از حمله کثیر از اهل ذمه است و الاصله معوا شد و تا سنی است بر مبنی است
ذکی و سنی در این است و سنی است و سنی است و سنی است و سنی است و سنی است و سنی است
و محتاج تحصیل نیست زیرا که چون احکام الهیه از سنی صحتی استفهام گردد و محول با سنی است
ارباب جهاد شود و نجز عظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تدوین یافت ما خود از اینها
با اختلاف آراء و تعدیه ذمه منتهی خواهد شد و مرکز فتاوت که عماد دین رکن عظم عدالت است
اعتلال و اختلال خواهد یافت و اماک حال است بدانچه امر در مشهوره می باشد که است بخر خواهد گشت
و اعا

و انما احييت اشعار علوم و معارف و الا و ظهور تصوف و شقاق است اسلاميه بفرق صوفيه
 و عبط معارف فزون عليه آخر اجمالاً بر این گونه بود که چون فتوحات اسلامیه و ست یافت و خلافت
 عربیه راجع و متاسس گشت بمعنی خلفای عباسیه در بغداد و بکوشش خلفای اموی در اندلس و بحکم
 خلفای فاطمیه در مصر و سق معارف تفاق جلیل یافت و بازار فنون رومی جزئی گرفت و گشت
 خلفای یونان و رومان و مصر و کلدان لبان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیه بنا نهادند
 و در تحصیل و تعظیم و تشیخ علم خاتمی را اظهار داشتند و اکابر مصنفین در علوم متنوعه
 فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیره با کتب نفیسه تصنیف نمودند
 و جمیع ممالک و بلاد اسلامیه را من المشرق الی المغرب باؤر علما زاهر و منور داشتند و لکن بالذکر
 که هنوز اشجار با تفرجه دیده الفرس معارف بتر رسید بود که خا تر زهد در بوستان است چنان
 بر وید و مرض تصوف که بفرز فلج و مثل عارض اعضای لیمه حرمت شد کجلی ناطق و تقدم
 غلبه و نفوذ از ان زائل نیاید عارض است اسلام گشت و جمع گیری با هم ریاضت و تقصیه
 نفس با ذکر و عبادات فوق العاده بر داشتند و قلوب ملوک و سلاطین از زهد و تقشف بچو پای
 و مصروف ساختند و اگر چه در الحق بقوال بعضی کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و بسبب حدیثی
 مرایای قلوب جمعی با نوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خرد و طالب است
 بودند نه دیانت لکن غالباً با خراج عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارج از اصول دین است
 تا بسعی نمود و با انواع حیل قلوب ملوک و امرا را بجز مصروف ساختند تا اگر حمت ملوک در شرف علوم
 فتوی یافت و نشر معارف بعبودیت مشایخ مبدل شد و اندک اندک انوار علوم غریب و ظلال تصوف
 مستولی گشت و طرق کثیره و شیخ عدیه از قبیل شاذلیه و نقشبندیه و قادریه و چشتیه در میان
 مستولی گشت

ستن و نغمه الملیحه و جلایه و اوسیه غیر با در میان اهل شیخ ظهور یافت و هر یک از این
 فرقه شیخ خود را خوات اعظم و مظهر ام و سر گذار کرده وجود و حقیقت ظاهره معموله استند و هم در
 نوعیه ایشان قائل شدند چنانکه مولوی جلال الدین بلخی المعروف بروجی در ثنوی سیرت کرامت
 پس بعد وری و ملی قامت است آری شش تا قیامت ام است محمدی بادی وی استای او جو
 هم بخان هم نشسته پیش و پس امام می قامت ان ملی است خواه از سلسله عمر خواه از صل است
 و عاقبت حسن ظن امرا و ملوک بشایخ و روسای صوفیه و گوشه گیران و مرآضان بدانها رسید
 که در مقام حالیه حمت از ایشان مطالبیده و توجه ایشان را در بلوغ مبارک مقاصد کافی بینند
 و فتوحات خود را معلوق و منوط باراده و مشیت ایشان میسر نمود و حکایات شیطانی سخن گفتن
 و زاهد آهو پوش و ابوبکر بن سعد زکی و خرنندگان اطلیل که در تاریخ و صاف ذکر است از نو
 مضحک است که حافل با برفتن ان امت نیک تشبیه میداد و بر مقدار ان مدح نفوس از این قول
 آگاهی میبخشد و بسبب حدیث عقاد و بجهودیت و ما و مشایخ که بجهودیت نوعیه تعبیر میکنند بعضی
 احادیث را اخبار بود که از حضرت نول الله هدی علیهم السلام روایت نمودند و حقیقت مقصود
 پی نبرده است و بر مقاصد فاسده خود کردند از قبیل حدیث شحور من مات و لم یعرف ابنه
 و نمانه مات قینه جاهلیتیه و حدیثان فی اصبی کلون و خطبه حضرت امیر که با
 بدان اشارت شد که بر غیر کفر فرمود اعلیو ان الارض لا تخلون من قاسم لله بحجه
 و بالجلد ایگونه احادیث را و سیله ادعای محمدویت نوعیه نمودند و با انواع ریاضات معموله
 لقا القدر اللشربعاً المقدساً لاسلامهمینا قلوب خلق را باطل تصوف ترجمه کردند و ستمندان
 نیز کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشایخ تألیف نمودند تا آنکه یکباره هم حالیه مصروف تصوف
 و

در آنجا که انعام یافت و جمعی از طوکن شرق و مغرب از خاک آناه بجزور سلطنت نجات
 یافتند و مجادله عبادت بوسه و دولت تکلیف گشته اند و سلسله غلام علی الهی کرد و فرمود
 و سخن نویسنده محمد شافع از قبا سید محمد علی مالک شوشتر و بلاد خوزستان
 نوزده و قافرانها شده و ناظم دولت صفویه استقلال داشتند و هم دولت صفویه بر این
 پنج تشکیل یافت و کلاه دروشی بنام شاهی مبدل شد و هنگام در مغرب دولت عثمانی
 مؤخرین که از اکابر مجاهدین و مرطین امتا سلام محبوب میشدند و همچنین دولت محمد احمد
 عبدالقادر بودانی بر این اساس تاسیس یافت و چون این محمد احمد کور که از کارشایح صوفیه
 بود در رمضان ۱۲۹۸ هجریه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انگلیس ظفر یافت
 انگلیس در جراند اور بهجت ادعای نبوت و تشریح دیانت جدیده می نمودند تا قلوب
 ملوک و علمای جمیع افراد مسلمین از او کمد زارند و مانع نفوذ امر او در بلاد وسیعاً افریقا گردد
 لکن او که بفرست معروف بود به ثوری که صورت آن در تواریخ این بلاد ثبت است بنیای این
 کمیت اشکار نمود و مقصد خود را از قیام که جبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تقدیر
 انگلیز ظاهر ساخت و خلاصه القول ز تادی اختلافات کثرت شعب و طرق مذاهب اخیراً
 عبادات باطله در میان امتا سلام شایع شد و عوائل و بیعت مستوره تلوی یافت از قبیل اذکار
 و ضربات رقص ترنمات در کتایا و زوایا و اکل حیات و افامی و زجاجات و صبیر و احتفالات
 بملیک در میان اهل سنن و از قبیل شیهه گردانی و تشیل محمد اربینه فی تشکیل دسته
 تبع زنی و روضه خوانی و تلاوت نیارات و مشابه در میان اهل تشیع و بر هر عالمی معلوم است
 احوالات خاندان مبدعه در صدر اسلام نمود و در شریعت نبویه تفرقه گشته و در کتاب
 از مذکری

آن ذکری و خبری و اجازه وارد شده است بل فقط محض طلب نبوت است و در حقیقت
 عبادت سابقه تاسیس نموده اند و باید ثابت ثبات ثبات عمل میدانند تا که به استقامت
 بر حقا بدو رسیده است که بل و اقبال اس این اعمال زیاده و فرجه پسین حاصل گشته است
 لکن چنانکه بر هر مضعی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مجاز از اصول فرعی پسین سلسله است
 از قرآن شریف جز خواندن و تفهیم ذکر باقی مانده است و از آن تمام با این بر مبدعه
 سوره معطوف است و همها جمیعاً باز دیا دان یونما فوما معترف است
 و از این جمله که عرض شد انحصار مذاهب سلاویه باهل سنن است سید امامان ما عترت و شیعه
 زیدیه و شیعه اسماعیلیه و شیعه اسمویه و خوارج اباضیه و فرقه اربعه من حیث الاصول
 و مذاهب حقیقه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه و حنفیه من حیث الفروع و نسب صوفیه من حیث
 الطرف الظاهر و معلوم گشت و چنانکه مذاهب مختلفه میگویند که هر یک از این مذاهب
 حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی تباری بر حضرت موسی معصوم است
 و بعد از آن کتاب اهدی مکره او قای شریعی تازه و کتابی تازه نمودند که ذلک مذاهب
 بسیاری بشری که در اوستی جمیعاً بر خاقیت حضرت موسی کتاب بخیل نمودند و عقیده
 تازه و شریعی جدید خارج از انجیل معقد نیستند همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعاً بر خاقیت
 و ان مجید و خاقیت حضرت نوح معقد و جمیعاً منظر ظهور محمدی بودند و هیچ یک از
 مذاهب و سالی مذاهب مشایخ طرق کتباتی آسمانی حق تعالی معصوم است و در حقیقت
 اختلافات و حدیث مذاهب نظر با اختلاف قبا صدهای بر او با حق تعالی
 در علمیه و اگر در کتبه نمود و با بود و با بود و با بود و با بود و با بود

در فضیلت و سلام سنی و ظهور عبادات باطله را در ایام چین هند مانند ظهور بر عباد این
 ادیان نگری و تسامح حواشی او در او را در جمیع شرایع و ادیان بر یک نوح مشاهده نمائی انتهای
 از جمله مذاهب سیکه اخیر از اسلام منقب گردیده مذهبی است که مؤسس آن جناب میرزا غلام احمد
 قادیانی است مشا را در (۱۲۹) هجری خود را مهدی موعود در حقیقت مسیح موعود خواند
 اسلامیة اعم از سنی و شیعه ظهور و نفس مقدس پیش می شده در احادیث اهل سنت از آن
 در نفس ظهور مهدی در حقیقت عیسی تمیز گشته و لکن جناب قادیانی باستناد حدیث مروی از طرق
 اهل سنت و تشیع که غیر فرمود لامهتک بالاعقوب و نفس موعود را یک نفس پدید آورده
 آن موعود من مسمی مسمی مولفان بی با از وی بیاد کار است
 و لغت را در که شال جواب مفسرین و تشریح مقام خویش و ذکر اولاد و زمین و این سخنان
 مختلفه و غیره است مشا را در او را ای کتاب عبید و شریعت عبید فرموده که میگوید ما موعودیم
 قایلیم و انت شریعت اسلامیة است اغلب از مسائل مصلحت نزد مسلمین انا و اول فرموده مثلا
 و حال عبادت از بشرین پرستان میباید و کتب و رساله ها نوشته و احادیث برای اثبات
 این منظور نقل کرده بعد از وی یکی از ائمه حسن نام خلیفه اول جانشین او گردید پس از طایفه
 اول نوبت به خلیفه ثانی او رسید که امروز در هندوستان موجود است مشا را در شال و محول
 خلیفه دوم قادیانی است جناب خلیفه ثانی کتابی بنام تحفه الملوک در اثبات دعای
 علامه احمد قادیانی نگاشته این کتاب بغاری محمول هندوستان تألیف شده و در هند
 بطبع رسیده است مخاطب تحقیر این کتاب امیر امان الله خان پادشاه سابق فغانستان
 از جمله آثار معتبره جناب غلام احمد که خود او نگاشته شده کتاب خلاص البشری اهل

مشا را در کتب
 احمدی سلمه
 معتبره و صحیح
 مشا را در کتب

تکذ و صلی آء احرا الفرض است که برین نگاشته شده و برای تبلیغ اهل کفر اینها تفرقه را بر
 بطبع رسیده در پشت کتاب چنین مطروحت کتاب خلاص البشری از خلیفه سنی و در
 مهتره در زمان امام اوقت بعد از صد که چهاردهم حضرت میرزا غلام احمد صاحب
 فادیه مرتضی الله علیه و آله سال بطبع این کتاب است که در این کتاب مطالبی مطرو
 است که معین عبادات آن فاعل می شود در حدیث لا یکره بان بعضی علماء هذا الدیار
 لم یقبون فی القوال و یبذون فی السور و یرضون علی الدفان و یطلبون فی
 العشرات و یکونون فنادی التکیف ان کنت اول من تصی اللهم فاطر السموات
 فالارض و عالم الغیب و الشهادة انت حکم بین عبادنا فما کانوا فیه یخلفون فالتف
 ربی مبشرا بعضنا من عند و قال انک من المصوبین و قال ایحد بانک الله
 ما دمیثا از دمیث لکن الله و فی لید ذوقا ما انذنا بانا و هم و لیسین سبل
 المحرمین و قال فلان فرشته فی الخواصی هو القدی از سل نسوله بالهدک و دن
 الحق لیظهره علی الدین کله لا یبدل کلمات الله و انما کھنناک الشھرتین
 و قال انت علی بیتین من بیتک رحمة من عند و ما انت یفضله من جانب
 و یخوونک من دونہ انک باعیننا سمیتک الموال کل یجدک الله من عرشه و لن
 رضی عنک الیهود و معشر علماء الاسلام الدین کتابه لا امر علیهم کالیهود و نقاب
 القلوب و العادات و الحدایب و الکلمات من نوع الکلمات و الاقرانات و ان
 العلماء فلا یسوا هذا التشابه علی النظارة باقوالهم و اعمالهم و اضل انهم اعتدنا
 و قرارهم من دینا نزل الاسلام و وصیه جبر الانام صلی الله علیه و آله و کونهم من المصوبین

الغادين وكنا ظن بقد هذا التسمية ان المسج الوعوه خارج ما كانت اظن ان
انا حتى ظهر المرحي الذي احياه الله على كثير من عياله ابتلاء من عند ربه
ربي عيسى بن مريم في الهام من عند ربك فان عيسى ابني منوفاك وراصلك الي و
مظهر من الذين كفروا وراجل الذين شعولك فوفوا الذين كفروا الي يوم القيمة
انا جعلناك عيسى بن مريم وانت عيسى بن مريم لا يسلها الخلق وانت عيسى بن مريم
وقبر يدك وانت ليوم لدينا ملكين امين فهذا هو الدعوى الذي يجادلني قومي
فيه يحسبوني من المردين وتكلموا اجهاوا ومارجوا الملهم الحق وراوا لوانه
كافر كذاب جال وكادوا يقتلوني ولا خوف سيف الحكام وحوا كل صغير
كبير على ايدي قايما اصدا فاني قاله يعلم تاول المعتدين -

وبعده الله وجلاله ابي مؤمن سلم واومن بالله وكثير ورسله وملئكته والبعث
بعدا الموت وبان رسولنا محمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم افضل الرسل وحكام
النبين وان هؤلاء فلما فرقا على وقالوا ان هذا الرجل يدعي نبي
فهذه كلها مخرجات في تحريفات سخا ان ربي ما تكلمت مثل هذا ان هذا الاكاذب
قاله يعلم انهم من التجالين ودر صخر صدم ابن كتاب يكون فلا تظن يا اخي اني قلت
كلمة فيه آية اذ قال النبوة كما فهم النبوة ون في ايمان وعرضه بل كلما فلما
ظنها يبينها احاديثا لظن وقد فاعية وانما الاعمال بالنيات ومعاذ الله ان ادعي
النبوة بعد ما جعل الله نبيا وسيدنا محمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين
وذكر ص ١٩٩ ابن كتاب يكون واني قاله امن بالله ورسوله وامن بان خاتم النبيين

ثم قلت ان اجزاء النبوة توجد في الحديث كلها ولكن بالقوة لا بالفعل فالحديث
نبي بالقوة ولو لم يكن سدا باب النبوة لكان نبيا بالفعل ورا على هذا ان قول
الشيء يحدث على وجه الكمال لانه جامع لجميع كما لا بد على الوجه الاتم الا ببلغ بالفعل
وكذلك جاز ان نقول ان الحديث نبي بناء على استعداد الباقي اعني ان الحديث نبي
بالقوة وكالات النبوة جميعها مضمرة في الحديث وما حسن ظهورها وخرها
الي الفعل الا سدا باب النبوة والى ذلك اشارنا التي صلى الله عليه وسلم في قوله لو
كان بعد نبوي لكان عمر وما قال هذا الا بناء على ان عمر كان محدثا فاشاد الي
ان عادة النبوة بكذا يكون موجودا في الحديث ولكن الله ما شاء ان يخرجها
ممكن القوة الي خير الفعل والى ذلك اشار في قرارة ابن عباس ما ارسلنا من
رسول ولا نبي ولا محدث فانظر كيف اذخر الرسول والنبون والمحدثون في هذه
القرآنة في شأن واحد بين الله ان كلامهم من المحفوظين ومن المرسلين ولا شك ان
الحديث موهبة محردة لا نشال يكسب لنبه كما هو شأن النبوة ويكلم الله المحذر
كما يكلم النبيين ويمنل المحذرين كما يرسل الرسل ويشرب الحديث من عين يشرب فيها
التي فلا شك ان النبي ودر باره تشبث اس مدعاى خود که خود را عيسى وهدى هر دو نبوت
در کتاب زبور چنین میگوید ص ١١٠ واقا احاديث محي الهك فانت تعلم انها كلها
ضعيفة مجرحة وتخالف بعضها بصحاح حديث في راجحة وغيره من الكتب
اسلامه الا عيسى بن مريم فكيف يتكلم على مثل هذه الاحاديث مع سده اخلا
وشاقصها وضعفها والكلام في رجالها كثير كالاخني على الحديث -

جناب قاضی در کتب خود اجتماعات عمده بحسب مسائل محمد دارو از جمله معراج حضرت
رسول رحمانی باسان طاهری دانسته و در خصوص حاتم بشری میگوید قولنا: واما
معراج رسولنا صلی الله علیه و سلم کان امر الحجازیاً من عالم الیقظة الروحیه
اللطیفه الکامله فخلد عرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بحسبه الی السماء وهو
یفظان لاشک فیہ الاریب ولكن مع ذلك ما فخذ حتمه من التبری کاشهد علیه
بعض از واجه رضی الله عنهن و کذا لک کثیر من الصحابه فانت تعلم و نفهم ان
المعراج شیء اخر اذ یضاهیه قصه صعوبت علی علیه سلم علی السماء وان کنت
فیه فارجع الی البخاری و ما اظن ان یغنی بعدہ من المرثیه حال معلوم نیست که عروج
باسان طاهری با جسم عسری چگونه می شود در صورتیکه جسم عسری آنحضرت در عین عروج در میان
رضخواب باشد تحقیق عجیب از جناب غلام محمد در کتاب نور موجود است و آن عبارت از تعیین
حجم ابدان ملکوتی است در صورتیکه بدست فخر نصرت الله و در ذلک الاقبال
علی العتاف ان الملكة اعظم جسم من کل ما فی السموات و الارض کما ثبت عن
النصیر القرآنیة و الحدیثیه و لاشک انہ لم یزل احد منهم الی الارض بحسب ما
القوی لشی الایام کلها و اهلها و ما وسعها الارض فالحق انهم من
کنز و لم یثقل و لا تزال اجسامهم الاصلیه من السموات و لکن الله یخلق لهم اجسام
اخری علی الارض بحسب تسعها الارض و یفرضها المعدنات الخارجیه بقدر
تذکره ایضا المصنفین از این قبیل تحقیقات از وی در کتابهایش باید گار است و زیاده
سال ظهور خود در کتاب زبور چنین میگوید ص ۷۴ و قد الحق فی قلبی ان قول علی عند

النار دمشق اشاره الی زمان ظهوره فان اعداء حوزة تدل علی التشریح
القی یبغی الله فیه نخل جمع مطالب عجیبه و تحقیقات بدیهه جناب قاضی موجب تطویل است در
این مقام قسمی از اشعار ایشان را که بقول خود مدح و بدون حکم میرده اند و یکی از مختصات خوش
شده از بیان میناسیم ابن قصیدت در آخر کتاب حاتم البشری منکح قولنا: -

قصیدة طیف

لمؤلف هذه الرثاء فی بیان مفاسد الزمان و ضرورت دخول یهدک الی طریق الرقا
و نعت سید الانبیاء و خیر الانس الحان صلی الله علیه و سلم -

دعوی یقبض من کوننا نظر و اقی اری فتننا کھطر میطر تهت باح غصفا صید
و فل صلاح الناس و العی بکثر و مذ ذلک انزلنا من السماء و لکذا نزعنا التی و تکذ
و ما کان صرح یصد الی لعل و ما من دعا یجمع و یبصر فلما طغى الضم الی سیکله
تمت لو کان الویاء الشری فان هلاک الناس عندنا فی احقاد و من ضلال بخیر
علی اجد الانلام نزلت حوش و ذلک حیثیات نفاخ و نشر و فی کل طرف من الارض ما یجئ
و فی کل ذنب من ذناب الثغر و من کل جهة کل ذنب و غمرا یعیث عویشا العناب تار
و عین هذایان الکتاب کذبه بها العین و الارام تمیض الخ

علاهی مختلفه دیگر نیز از اسلام منسوب شده که دارای اهمیت جذبی نیستند چنانچه ما کثرت
بعد از وفات پیغمبر در میان سلیمان کسر خلافت نزاع افتاد و مهاجرین انصار در پیغمبری مابعد
شده آخر کار خلافت ضعیف بی بگر شد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد اول ص ۷۵) باب
ابوبکر چنین ذکر کرده میگوید ابوبکر قبل از اسلام عبدا لکعبه نام داشت پیغمبر و اعبدا لکعبه

نابیند نام دیگرش عتیق است بعضی گویند پیروز و دلباز نام نماییده و برخی آنرا اسم قبل از ولادت
 دانند پدر ابو بکر ابوتحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تميم بن مره بن
 کعب بن لؤی بن غالب و مان درانی بکر امیر خیزد و خزر حضرت بن عمرو بن کعب بن سعد و خزر
 عوی پدرش بود ابو قحافه بواسطه پرسش در روز فتح کوفه ایمان آورد مدت خلافت نبی بکر دو سال بود
 پس از خود خلافت را به عمرو گذاذ کرد و گینه عمر ابو حفص و نقشب قازون است پدر عزت
 بن سفید بن عبد العزیز بن دینار و ابان و ابان میرد و در عمر حضرت در خراسان
 میفره است در سال ۱۳ هجری بخت سید و پس از آنکه مال بدست پیروز زینب مقول شد
 در زمین احقر را تحاب خلیفه را بشو را و اگر کرد و شش نفر از زمین بود که ازین خودی را بخت
 انتخاب کنند و آن شش نفر از این قرارند علی عثمان طلحه زبیر سعد بن عقیل
 عبد الرحمن بن عوف (ابن ابی محمد - جلد اول ص ۱۵۸) در نتیجه عثمان بخت رسید و
 مظالمی بی پایان ترک شد تا بدست امام مقول گردید در مسند هجری پس از آن نوبت
 خلافت به علی بن ابی طالب رسید جمعی بجا نشن بر خاستند و جنگی داخلی شروع شد
 از قبیل جنگ جمل که برایت عایشه و طلحه و زبیر بوقوع پیوست در این جنگ فتح با علی بود پس
 از آن جنگ صفین شروع شد مرتبه سوم جوان مروان قیام کرد و با اکثر کسان حضرت در راه
 چهل هجرت بدست عبد الرحمن بن ملجم در مسجد کوفه مقول گردید اهل قسطنطنیه این چهار را خلفای بنام
 مینامند اغلب از آنها برای علی علیه السلام نسبت بخلفای دیگر ضعیفی قائل نیستند و هر که در یک
 روایت میماند ولی طایفه از اهل سنت علی علیه السلام را بر سایر خلفا فضیلت نهند علی را فضل و
 سایرین را محضول دانند و تقدم خلافت آنها را بر علی از راه مصلحتی میدانند و از جمله این نفوس عت

الدین ابی حماد عبد الحمید بن هبنا لله المذاثی الشهیر بابی الجمل است که در خطبه
 شرح ابدان حسین میگوید قولها: -

الجد لله واحدا العدل..... وقدم المفضول علی الأفضل لصلحه امضاها التکلیف
 و احصل الأفضل من جلاله الماثر و نفاقر المفاخر بما يعظم عن التشبه و یحل عن
 التکلیف الخ و لکن شیعه خلفای ثمانه را فاضل اند و خلافت بلا فضل را حق علی شمارند
 پس از امیر المومنین معویه رایت خلافت بر افروخت و جمعی نیز جستن علی بن ابی طالب بیعت کردند
 مسعودی در کتاب مروج الذهب (جلد ثانی ص ۱۰۳) چنین میگوید: در راه رمضان سال
 هجرت در روز بعد از وفات علی بن ابی طالب جمعی با حسن بن علی بیعت کردند آنحضرت نمایندگان
 خویش را ب حکومت بلاد فرستاد و قائل پدرش اقبل رسانید پس از چندی با معاویه صلح کرد و معاویه
 وارد کوفه شد (در سال ۱۳ هجری) حضرت امام حسن در سن ۵۵ سالگی بواسطه زهر شهادت رسید
 در قبرستان بقیع مدفون گردید زوجه اش جعدة دختر اشعث بن قیس الکندی آنحضرت را
 سموم ساخت معاویه با و پیغام فرستاده بود که اگر حسن سموم کمی ضد حرار و در هم برای تو بفرستد
 و ترا برای پسر یزید نکاح کنم جعدا چون باین کار اقدام کرد معاویه پول را فرستاد و لکن جعدا
 برای یزید گرفت و بدو گفت میترسم زبیر در هم سموم کنی -

بعد از حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان در سال ۱۳ هجری در بیت المقدس خلیفه اعلام شد
 خلافتش ۱۹ سال و دیده بود و فاقش راه ماه حبش سال ۱۳ هجری در سن شاد سالگی اتفاق
 افتاد قبرش در دمشق در باب الصغیرت مسعودی در مروج الذهب میگوید قولها:
 وقبره فی ارضی هذا الوقت وهو سنة ثمان مائة و ثمان و عینة بنت مسعودی بفتح

کل یوم اشین و خیس (جلد دوم ص ۲۷۸) -
پس از حضرت حسن جمعی حسین بن علی بیعت کردند و جمعی بعد از وفات معاویه با پسرش یزید بیعت کردند
دوران خلافت یزید سه سال و هفت ماه و بیست و دو روز بود و در دوران زندگانی خود برای پسرش
معاویه از مردم بیعت گرفت یزید در حواری که از مضافات مشق است در شب اصف سال ۴۰ هجری
در ۳۳ سالگی وفات یافت یکی از عراب در باره او این بیت گفته:

یا ایها القبر یحیی ابننا
خنین شرا الناس جمیعنا

یزید بن معاویه از حسین بن علی بیعت نجیب و بیعت خود داری فرمود و پسر
عمرش مسلم بن عقیل را بر حسب عهت اهل کوفه بان بلده فرستاد یزید عبد الله بن زیاد را
والی کوفه کرد این بنیاد از دعوت علم جلوگیری نمود و او را اهل رسانید و بدش ابدار او بیعت بران
در مشق فرستاد پس استان کرد با پیش آمد اصحاب حسین صمیمه اهل بیعت عبارت بودند از
سواره و منلا پیاده هر یک چهار قوسه و حج حسین از تن جدا کرد و نزد ابن زیاد بردوی
آنحضرت را نزد یزید فرستاد چون مرز از زودی گذشتند با چوب ضربتی چند بر حسین زد شوکیک
با رسید اشهاد عمار بر که نزد جمیع اهل کوفه بودند و هیچ اهل شام در میان آنها نبود نفوسیک در راه
عاشورا با حسین کشته شدند و یزید فرمودند از آن جمله علی اکبر پسرش و عبدالله و قاسم و ابو کریران پسران
حسن برادرش عباس و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد که همه فرزندان علی بودند حاصل حسین آنها
در ۳۳ هجری در مکه حرم وقوع یافت سن هفتاد و پنج یا چاه و نه سال بودی و سرش خیزه
و ۳۳ زخم شمشیر بر بدنش افت (مروج الذهب جلد ۲ ص ۲۸۸)

عبدالله بن زیاد والی بصره بود که معاویه بن یزید وفات یافت و ابوالفضل مروان بن حکم بخلاف
رسید

در تاریخ ما در اول تاریخ خلافت یزید بن معاویه

رسید مروان اولین کسی است که بزور شمشیر خلیفه شد کنیه مروان ابو عبد الله الملقب و مادرش
امنه بنت علفه است مشا را لیه برای پسر خود عبد الله الملقب بن مروان و پس از او برای عبد
العزیز بن مروان بیعت گرفت و در سن ۳۳ سالگی در دمشق سال ۵۰ هجری وفات یافت
برخی گویند مقول شد و برخی گویند باطل طبعی مرد و بعضی گویند فاخند مادر خالد بن یزید بن
معاویه او در کشت و برخی گویند او در سوم کرد و مدوان کوتاه قد و سرخ چهره بود و در سال دوم هجرت
متولد شده بود بیت برادر هشت نوهر و ملا پسر و ۳۳ خرد است (جلد سوم مروج الذهب ص ۲۸۸)
در شب کیشنه اول ماه رمضان سال ۵۰ هجری عبد الله الملقب بن مروان بخلاف رسید تا در نجیب
مفضل برای اطلاع بتواریخ مفصله مراجعه شود این نیز گویند پس از رسید اشهاد جمعی با پسرش علی
ابطاعت بیعت کردند و جمعی خنجر قتل نمودند و ضامن شتابانیت را هم شاه شایه برادرش را کشتند و
بابت کشتن او طایفه یکسانیت کشته شدند حقیقتا در سال ۵۰ هجری در مدینه وفات یافت در سن
۴۰ فون گردید در صحن وفات ۵۰ سال داشت که شرح حاشی اخلاف بسیار است بعضی او را در
کوه رضوی زنده باقی میدانند پسرش حسن ابو قاسم و قاسم و ابراهیم بودند پس از عبد الله الملقب
عبد الله بن عبد الله الملقب در روز وفات پسر بخلاف رسید دوران خلافتش ۱۰ سال و در مدینه ۱۰
بود و قاتش در سن ۳۳ سالگی در دمشق در خیمه خادای الاخری سن ۳۳ هجری اتفاق افتاد
کنیه اش ابو العالی بن و بیعت استمکار و بزرگوار بود -

حضرت زین العابدین در دوران همین لید در سن ۳۳ هجری وفات یافت و بعضی سن ۳۰
گفته اند قبرش مدینه در قبرستان بقیع است -
پس از ولید سلیمان بن عبد الله الملقب در دمشق بخلاف نشد در روز شنبه ۱۵ جمادی
الاولی

الاخری ستم هجری با او بیعت کردند و قائل بایمان در صریح اینی از صفات کوه قتیون
 در روز جمعه ۱۱ صفر است ۹۹ هجری اتفاق افتاد دوران خلافتش دو سال و ۵ ماه و ۵ روز
 و سنش ۳۹ سال بود پس از خود برای عمر بن عبد العزیز بیعت گرفت این خلیفه را
 معروف بود و نواد برجیه از او در توابع مسطور است گویند خوراک او در هر شبانه روز صد مثقال
 عراقی بود اغلب اتفاق ایفا کرد چون مرغ بر این بجای او میباید زد و میخواست او را بکشد
 و بخورد اگر دستش میبویخت دست او را کسین خود پنهان میکرد و با استیمن آنرا یاد میبرد و نیز
 گویند حکام خواب امر میکرد در طرف شتر او ظرفهای پر از شیرینی بگذرانند و چون بیدار میشد
 قبل از برخاستن از بستر تعدادی از آن شیرینیها میخورد (مروج الذهب جلد ۱ ص ۳۱۱)
 پس از یلیان عمر بن عبد العزیز در روز جمعه سیم صفر سال ۹۹ هجری یعنی روز وفات یلیان
 بخلافت رسید مدت خلافتش ۱۳ سال و پنج ماه و ۵ روز بود عرش ۳۹ سال در روز پنجشنبه
 ۲۵ رجب سنه هجری در روز پنجشنبه از صفات شخص وفات یافت قبرش در آن مکان است
 در میان خلفا عمر بن عبد العزیز بزرگترین معروفست و نسبت با ولاد علی و فاطمه عمت بسیار
 داشت پس از وی یزید بن عبد الملک در روز جمعه ۲۵ رجب سنه هجری بخلافت رسید
 کینه اش با خالد و مادرش عاتکه زهر زیدین معاویه است دوران خلافتش ۵ سال و یک ماه
 و دو روز بود و عرش ۳۳ سال و وفاتش در اردش در روز جمعه ۲۵ شعبان سنه هجری بود
 گویند که این خلیفه کینه ای داشت سووم بر سلاطین القیس که بی نجات با او مشورت است این خلیفه
 کثرت طعنه و لعن معروفست و درستان او با کینه دیگرش جناب در توابع ذکر شد است گویند
 چون جناب مرد و بیکم داشت از زوفی گسند تا وی آن مرد را در طرف پانکته شده و پسته بزی

جناب اشک میر سخت تا مرد -
 پس از یزید برادرش هشام بن عبد الملک بخلافت رسید مدت خلافتش ۱۳ سال و ۲
 ماه و ۱۰ روز و سنش ۳۵ سال و وفاتش در ۱۵ صفر سنه ۶۰ هجری در روز چهارشنبه در صبح
 الاخر سال ۱۲۵ هجری بود این خلیفه بسیار غلیل نمک بود و معروفست که غسل در دوران
 او شیوع عجیب است -
 یزید بن علی بن حسین بن علی در دوران هشام در سال ۱۱۱ هجری شهادت رسید در استان
 زید با هشام معروفست گویند هشام فرمان او تا بدین زید را از قبر برین آورده و بر حنجره وار
 او کشید ابلح زید طایفه اندیشیده حنجره زید بر سر او کشید و در حنجره اش فرو کرد
 میگوید در وقت در آن دوران بهشت فرقه معروف بود از غسل با او و غسل و غسل
 ابرویها و میغویتهای و عقبتیها و ابرویها و جریتهای و نایبها از غسل هشام
 دستا نهاد توابع مسطور است پس از هشام ولید بن یزید بن عبد الملک در روز چهارشنبه
 ۵ ربیع الاخر سنه ۶۰ بخلافت رسید و در روز ۵ شعبه ۶۰ جمادی الاخری ۶۰ در حجاز
 شد دوران خلافتش ۱۳ سال و ۱۰ ماه و ۱۲ روز بود ۳۳ سال عمرش بود در محل آه و قون گردید
 در دوران ولید یحیی بن یزید در خراسان خروج کرد و با قتل رسید ولید بن یزید بن یزید بن یزید
 و طه و لعن موسیقی میل افروخت و از طرف مغنیان را که در خواش جمع کرد و علماء شریک بخورد
 در استان طه و لعن و در توابع معروفست همین گویند است که قرآن را حدف تیر فرار او و مکرده
 شد اشعاعی در انحصار زوی یزید کار است که در جلوس مروج الذهب مسطور شد از حدایه و
 لعن با خلافتها شتی بلا و کجی نامه را کتاب فضل الله بمنفی لعن الله و فضل الله بمنفی

و کسب پس از چند روز از گفتن این اشعار شده در لیدانک نیز زیاده است بیدشت
 در ایام همین ولید بود که حضرت سالی بهر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب فات یافتند
 در ایام وفات این امام همام اختلافات بعضی گویند در سنه ۱۱۰ در دوران شام بوده و بعضی
 گویند در ایام یزید بن عبد الملک بوده سن آن بزرگوار ۱۰۵ سال و در فتنش در بیعت است -
 آن بزرگوار امام پنجم شیوا تا عشرت پس از ولید یزید پیش بخلاف رسید مردم در شام
 ۱۱۰ هجری در دمشق با او بیعت کردند **عقدت خلافتش** ۱۰۵ ماه و دو روز بود در
 روز یکشنبه غره ذی الحجه سنه ۱۱۰ هجری در دمشق وفات یافت پس از او برادرش ابو جهم بن
 خلیفه شد مدت خلافتش ۱۰ ماه بود و بعضی ۱۰ ماه گفته اند پس از آن از خلافت عزل شد در
 سال ۱۱۳ هجری در مروان از بصره فرود کرده در دمشق بود و نمود ابو جهم بن ولید از دمشق
 فرار کرد مروان او را گرفته مقول بصلوب نمود و پسران او را کشته از این ایام که خلفای بنی امیه
 رو بصفت گذشت و دعوت عباسین آغاز گردید مرزبان بن محمد در روز و شبته علی صفر سال ۱۱۷
 هجری در دمشق بخلاف با او بیعت کردند ام مادرش و قبا و برمی گویند طوطی بود در باز خانه
 و یا تش اختلاف بسیار است بعضی از ابتدای بیعت تا روز قتلش ۱۰ سال و ده روز نوشته اند
 بهو حال در ابتدای سال ۱۱۸ قتل رسید فتنش بوضو حضرت صعوبت در جمله کما
 الذهب گویند مدت خلافت بنی امیه از ابتدای دوران خلافت ابو العباس خلیفه عباسی

ماه تمام بود که چهارتن سال و لایه و طاروز

خلافت متفاح بخلاف در جمعه ۱۱۸ ربيع الآخر سنه ۱۱۸ هجری بوده اش عبد الملک پدرش
 محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است مادرش و اطفا دختر عبد الله بن عبد المطلب
 میباشد

میباشد دوران خلافتش ۱۱ سال و نه ماه بود در شام بنا و خود بنا کرده بود در ۱۱۳ سالگی
 ۱۱۳ سالگی روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجه سال ۱۱۳ هجری وفات یافت پس از شام او جهم
 منصوب که نامش عبد الله پسر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود بخلاف رسید در سال ۱۱۳
 هجری سن منصوب در آن وقت ۱۱ سال بود و اولی قتلش در سال ۹۵ هجری و نام مادرش سله
 بود و قبایل بود دوران خلافت منصوب ۱۲ سال و نه روز و وفاتش در روز شنبه ۱۵ ذی الحجه سال ۱۰۸
 هجری سنش ۵۲ سال در فتنش خلافت بعضی در که بعضی در دیده دارند ابو جهم
 خراسانی بفرمان همین منصوب بقتل رسید پس از قتل او خرقه قتیله باطنیه و محمد بن عبد
 الله بن قیس که مخرج نمودند در دوران همین منصوب در سال ۱۱۵ ابو حنیفه امام عظم در بغداد
 در میان نماز بسن ۹۰ سالگی وفات یافت پس از وی دوران خلافت محمدی فرار رسید
 سنه ۱۵۸ بنام او بیعت گرفته شد و در سال ۱۶۲ در یوم خزینه ۱۳ محرم وفات یافت
 مدت خلافتش ۱۱ سال و یکماه و ۱۵ روز و عمرش ۱۳۳ سال بعضی گویند او را هم نام کردند
 پس از وی عونسای هادی بن محمد در ۱۱۳ سالگی بخلاف انتخاب شد و در سال ۱۱۳
 هجدهم ربيع الاول وفات یافت دوران خلافتش ۱۱ سال و نه ماه بود مادرش خنودان نام
 این خلیفه سنگین دل و زشت رفتار و در صحن حال شجاع و کرم و با سخاوت بود پس از وی
 هادی بن ابوشامه بخلاف رسید پس از مرگش ۱۱۳ سال و شش ماه خلافت در سال ۱۹۳ در
 طوس وفات یافت ۱۱ ساله بود که در روز وفات مادی بخلاف منصوب شد و در هنگام مرگ
 سال دشت بچی بن خالد بن کعبه وزیر مازون است علی بن محمد کسلی از علمای خود
 دوران از ۱۱۳ سال و ۱۱۳ هجری بن خالد بن کعبه که در همین ایام وفات یافت مونس بن
 هادی بن

هاتف در عین گناه داشته بود این بزرگوار پدش در دوران خلافت مضروب در سال ۱۴۸
 هجری در سن ۵۴ سالگی بر اثر مسموم شدن فات یافت و در قبرستان بقیع دفن شد
 مسعودی در جلد سوم مروج الذهب میگوید در قبرستان بقیع در این موضع بر سنگی منقوش
 آنچه که خلاصه آن بخاری این است... این است قبر فاطمه دختر رسول الله و قبر حسن بن علی
 و علی بن محسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد **اصحاب مؤمنان** کاظم سال ۱۵۰ خلافت
 هارون یعنی سال ۱۹۱ در بغداد مسموم شد و در ۳۳ سالگی وفات فرمود جعفر بن محمد بن جعفر
 و تمام برادران کشته شدند پس از هارون مردم با محمد بن هارون بیعت کردند این بیعت
 در طوس سال ۱۹۲ در روز وفات هارون بنیابت در خا خا من انجام یافت بدین
 هارون مادرش زبید دختر جعفر بن ابی جعفر مسموم است امین در مصاف با جدان تیره
 شد و در ۳۳ سالگی قتل رسید بدش در بغداد مدفون شد و سرش بخراسان بردند **خلافت**
 ۳ سال و ۵ ماه بود و ۵ ماه از امامون کوچکتر بود.

پس از این قاضی خلیفه شد پدش هارون و مادرش هرچند که در ۲۸ سالگی بخلاف
 رسید وفاتش در بلیدن سن ۵۴ سالگی در ۱۱۱ هجری بود خلافتش ۱۱ سال و وزیرش
 فضل بن سهل بن خوی بود حضرت علی بن موسی الرضا در دوران این خلیفه مسموم و در طوس
 مدفون شد (جلد ۲ ص ۱۱۱) قاضی خلیفه از بزرگترین خلفای عباسی بشمارهت ذی اشان بود
 او با بودان بن محمد و قمر حسن بن سهل در توابع مسطورت ابتدا و میخواست علی بن موسی الرضا
 و یعهد خویش را در حقی مطابق مندرجات مروج الذهب مسموم با سم بخترت پول طلا
 نقره سکه زود و دخترش از افضل با پدر بخترت داد و شکار عیال بسین را که بسیار بود و
 ف

ساخت ولی چون خلافت خود را در خطر دید زیر مصلحتی با ابوالعباس بن محمدی پیشکار
 از عقیقه خود برگشت و بقول مسعودی آنحضرت را مسموم ساخت بواسطه انگور در ماه صفر سن ۱۱۱
 هجری آنحضرت در ضابطال ۳۳ها در دینه توله یافته بود و در ۵۴ سالگی وفات فرمود کاظم
 دود خرد داشت یکی امر جیبی که بجزرت رضا عتبت و دیگری امر الفضل که بجزین علی
 دادی در دوران قاضی با مراد لعن معاویه و حج کمال یافت و پس از وی معنضی خلافت
 رسید معنضی شش محمد بن هارون و کتبه شراخی انجمن است در روز وفات امامون بخترت
 نصب شد مادرش هارونیک نام دارد که سال ۱۱۲ هجری بسن ۵۴ سالگی در سن ۵۴ سالگی وفات
 دوران خلافتش ۱۱ سال و ۵ ماه بود و قبرش در جوشنقات معتمه اول عقیقه است که ترکهار
 دور خود جمع کرد و با سهای زیبا با آنها پوشانید گویند چهار هزار خدمت ترک داشت شکر عمره
 او بنا نهاد و قبایر بجای آن دیو نضانی بود با یک خرمی در این دوران کارش بالا گرفته بود
 پس از معتمه هارون بن محمد بن هارون بنام الواثق بالله در روز وفات معتمه بخترت
 سنش در آن وقت ۱۳ سال بود و ولادت خلافتش ۵ سال و ۵ ماه و ۱۳ روز شد و فاش
 در چهارشنبه ۱۱۲ ذی الحجه سال ۱۱۲ هجری بسن ۵۴ سالگی اتفاق افتاد مادرش از اول
 روم بود و قراطین نام داشت او تمام طایفه عرب را در خلافت و ائمه
 سال ۱۲۸ در موصل فات یافت گویند حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا
 در دوران خلافت و ائمه وفات یافت (مروج الذهب جلد چهارم ص ۱۱۱) پس از وفات
 در هارون و زوال الموکل علی الله جعفر بن محمد بن هارون بخترت رسید درین وقت ۱۱۱ سال
 و شش ماه از عمرش گذشته بود و بسن ۵۴ سالگی کشته شد مادرش از اهل خوارزم بود و شش ماه

نام داشت قتل متوکل شب چهارشنبه سوم ثوال ۱۳۱۷ هجری بود حضرت ابی الحسن علی
 بن محمد بن علی بن موسی الرضا در دوره متوکل میریت بعضی متوکل خبر دادند که آنحضرت خانه
 خویش را ساخته و ما را از پیرویش برای او رسید چند نفر از ترکهارا مامور کرد که بجز
 بر منزلش هجوم نمایند ما سرین چون آنحضرت از شدن او را تخایا هستند لباس نوبین در برداشت
 و پارچه نخی سپین بر سر منزلش را بستند و یک فرشی نبود و آن بزرگوار با آن حال بتلاوت کلمات
 قرآن مشغول بود ما سرین او را در آن نیمه شب باهما محال نزد متوکل بردند متوکل در آن وقت
 جام شراب در دست داشت چون چشمش با آنحضرت افتاد او را محترم داشت و پهلوی خویش نهاد
 و چون داشت که آنچه در باره آنحضرت گفته بودند دروغ بوده است ابتدا جام شرابی را که در دست
 داشت با آنحضرت او فرمودند یا امیر المؤمنین ما حاضر نحی و دخی قط فاعفنی عن متوکل
 گفت پس برای من شمری بخوان فرمود انی اقلیل الروایة للأشعاد متوکل گفت یا چاره ای
 بخوانی حضرت این اشعار را خواند:-

بأنواع علی قتل الأجل التحريم خلی التعال فما اغتمهم اقلالا واستغروا بعد عز عن قتلهم
 فأودعوا حفصا بابن عباس فانزلوا ناداهم صانع من بعد قبروا این الامم والنجان والطلال
 حضرت چون این اشعار را فرمود حاضرین بیجا نشدند که مباد حضرت سنان شود و بر حضرتش آید
 رساند ولی متوکل چندان گریه کرد که ریشش زانگ تر شد و یارین نیز گریه کردند انگار فرمان داد
 شراب از میان برداشتن بعد رسید یا ابی الحسن آیا مقروض هستی فرمود آری چهار هزار دینار
 مقروض دارم متوکل کل مر کرد تا این مبلغ را با آنحضرت دادند و او را با احترام بمنزلش مرصت داد- بگو-
 مرفوع الذهب بعد چاه ص ۲۵) در دوران متوکل احمد بن حنبله بغدادی سال ۱۳۱۷ هـ

بج الاخر وفات یافت و در باب حرکت فون شد پس از قتل متوکل مردم با محمد بن جعفر
 المنصور را قتل در همان شب قتل بعیت کردند المنصور ۲۵ ماه بود که خلافت رسید و کس از
 ۲۵ ماه سال ۲۵۵ در گذشت در باره وفات و تخان بسیار است در روز وفاتش که ۵
 ربیع الاخر ۲۵۵ بود احمد بن محمد بن محمد بن جعفر خلافت رسید پس از آن سال و در ماه خلافت
 گذاره گرفت و المعثر را بجای خویش خلیفه ساخت لعن المستعین بالله و در روز چهارشنبه
 سوم ثوال سال ۲۵۶ بسن ۲۵۵ تاگی وفات یافت المعثر بالله زین العابدین جعفر بن محمد
 که خلافت رسید این مطلب در نوم محرم روز پنجشنبه سال ۲۵۶ اتفاق افتاد و کس از علی
 و ۵ ماه خود را از خلافت منع کرد که در روز دوشنبه ۲۲ رجب ۲۵۵ و شش روز پس از آن وفات
 یافت فلانفس در سمره است سنش ۲۵۶ سال بود در دوران خلافت المعثر بالله حضرت
 ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا وفات یافت و قائم آنحضرت در روز
 دوشنبه ۲۷ جمادی الاخری ۲۵۷ بود سنش ۲۵۷ و زنی بیشتر نوشته اند فلان آن بزرگوار
 در سمره در منزل شخصی آنحضرت است بعد فوت بر محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بالله
 در روز چهارشنبه ۱۹ رجب ۲۵۵ خلیفه شد سنش ۲۵۶ سال بود در ۲۵۷ بقول رسید
 دوران خلافتش ۱۱ ماه بود قبرش در سمره است پس از وی احمد بن جعفر المعتمد علی قلم
 در روز شنبه ۱۸ رجب ۲۵۵ در ۲۵۵ تاگی خلیفه شد دوران خلافتش ۱۱ سال و وفاتش
 رجب ۲۶۹ سنش ۲۵۷ بود در دوران خلافت المعتمد در سال ۲۶۱ حضرت ابو محمد
 حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا وفات یافت سنش ۲۶۱ بزرگوار در سال
 پس از وفات امام حسن عسکری شیعیان دارای امام حاضر موجودی نبودند از این سید
 دوران

دوران است نو ابله مرجم در بین شیعیان شروع شد و برای اینکه شیعیان را از
 تفریق و تشتت باز دارند آشکارا و اندک امام حسن فرزند علی ارد که غیبت فرموده است تمام
 او جهل است حضرت عبد الباقا در لوح حاجی صدیق در تاریخ **الکلی** این سلسله را
 دوازدهم و قائم موجود در احادیث سلسله بسیار تزلزل است اگر غرضی اضافت داشته باشد هیچ
 از این روایات معتدیه عقابیه متعارضه است و اعتقاد نماید حضرت شیعیان هر یک از آنرا اطله را
 در پوشش قائم میدانستند و منظر خروج او بودند بعد از حضرت امام حسن مگری رونا فاضله
 کردند که بنی امیه شیعیان بجای ویران خواهد شد و ایونس و مصعبی خواهند گشت خواهند سید
 محمداری کنند لکن این دو استعاره و مجاز و تامل بکار بردن در عبارت معتدیه پدیدار شد و حقیقت
 این است که شیعیان بعد از امام حسن مگری علیه السلام شمر شدند وقتی با مات حضرت زین العابدین
 بودند و او را تینت تبریک با مات گفته وقتی بجای مصرف شدند وقتی دیگر بغیوت نسبت
 نمودند و هر روز منظر خروج بودند هر سال است که استقامت میکنند و هنوز کلال و طلال نیارده اند
 در کتاب خاندان نوحیته تا ایضا اقبال شیبانی در خصوص شری مطهر است که خلاصه
 آن این است قوله: امام حسن مگری در روز جمعه در ربيع الاول ۲۵۷ بعد از ۷ سال و ۵ ماه
 و ۵ روز امامت در دمشق در آن وقت وفات یافت در حالی که ظاهر از آن حضرت فرزندی باقی نبود
 و خلیفه عصر **المعتد علی الله** (۲۵۷ - ۲۷۹) بعین جهت امر کرد تا خانه امام را تخریب هر کرد
 و زخای قابل تحقیق حال کنیزکان و او را کرد کنیزکی اظهار عمل نمود او را در اطاعتی حبس کردند خانان
 باکن او و چند زن بر او موکل نمودند پس از ۲ سال که کنیزک تحت نظر بود معلوم شد در ادعای
 حلی کاتب بوده و آخر کار بحکم خلیفه تا ترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقیف بین حدیث باور
 مگری

مگری و جعفر را از آن حضرت تقسیم کرد **المعتد علی الله** با شاره و جعفر صقیل کنیزک
 مگری عقیده و محبوس نمود تا فرزند امام را نشان دهد تا را ایجا وجود فرزند را نکند و در عیال
 شد خلیفه او را در حرم خود نگاه داشت و زمان که کنیزکان خلیفه و برادرش موفقی و خدیو و زمان بن
 ابی الشوارب طایفه معتد حال صقیل شدند تا آنکه در سال ۲۷۳ بود مطهر پیشاندا انقلابات مملکتی
 از قبل استبدادی یعقوب لیت صفای و منتهی حاجب المزیح و ترک حیدر ابن یحیی بن
 ناقان و وزیر خلیفه المعتد صقیل را فراموش کرد و در الاخره تفصیل کرد در تاریخ مطهر است
 حسن بن جعفر نوحی کاتب صقیل در خانه خود پنهان کرد و عاقبت معتد خلیفه
 ۲۷۹ = ۲۸۹ صقیل را از خانه حسن بن جعفر بقصر خود انتقال داد و صقیل در قصر معتد
 بود تا در زمان معتد خلیفه ۲۹۳ - ۳۲۰ وفات یافت استخفی
 باور نو ابله در بعد هر یک نبوی خود مات هفتاد سال این مریز پنهان داشته و شیعه را
 منظر گذارند در آغاز هر بعضی نفوس مانند شلک غائی و غیره که حقیقت را اظهار کردند نمودند
 غضبناک غاص امام گشته و بگرفتند و منسوب شدند حضرت عبد الباقا در لوح ملازاده تبریک
 میفرماید ان **جسد الله الشلتانی** قد نطق بالبدیع المعانی و صرح بالجنر بطهونین
 الشاطع من الافق الا برانی و لکن الظالمین و الهزله و الزله الحنظله الهدی
 دمه و نسوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لکن الله بر شمر من البهتان
 و قد دلل الروح و الریحان فالان هو فی نعیم مقيم و مقام کرم زاد الله در حبه
 فی عالم البقاء و انعم علیه بالنعیم و الا لآء و عظیم البهتان الا بحیث شعا ۳۲۰ کاتبی
 نو ابله بعد از این قرارند اول عثمان بن سعید ۳۲۰ پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان
 ۳۲۰

۲۷۰

ابو القاسم حسین بن روح وصیت محمد بن عثمان ناب غاص شد علی ابو الحسن علی
 بن محمد سمری در دوره این باب غیبت کبری واقع شد و توفیق اذنا صیحه تقدیر بیرون آمد که صورت
 آن در بحال انوار جلد ۳۱ ذکر است و سایر قصص روایات در این خصوص معروف و مشهور
 و در آن غیبت کبری کارشیده با علما بودند و با خلقای عجمی نیز استوار داشت و اهل تسبیح از
 آنرا کعبه در فروع احکام تقلید مینمودند و آنجا ابو ضیفه و شافعی مالک و احمد بن محمد بن حنفیه
 عباسی المستعصر با بقیه است که در سال ۵۵۵ هجری در بغداد با مراهلا گو قتل رسید خوارج
 نصیب طوسی که در آن واقعه حاضر بود این قطعه در تاریخ این قضیه گفت قولم: **بینه**
سال هجرت ششصد پنجاه و شش و **روندیک ششصد چهارده و نصف**
شد خلیفه سوی هالا کورغان **دولت عباسیان آمد بیکس**
 سعدی شهر از بی زا قضیه است در مرتبه خلیفه عباسی که مطلعش این است قولم: **بینه**
 آسمان زمیند که خون بیاورد بر زمین از زوال ملک مستقیم امیر المومنین
 علمای شیعه از روی اخبار و احادیث آیات قرآن دلیل عقل فتاوی خود را استخراج کرده
 و سایرین از آنجا در فروع تقلید همبینه گشتی که در نزد شیعه مثل اخبار و دارای اعتبار است از این
 قرار است کتاب کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی که در سنه ۳۲۹ هجری وفات یافت کتاب
 من لا یحضره الفقیه که مؤلفش در ۳۵۱ هجری وفات یافت و کتاب التمهید که مؤلفش در ۳۵۱
 هجری وفات یافت کتاب حدیث مغربیه که از اصحاب سنی مکتوبه است و حاکمی خلیفه در کشف
 الظنون جزء دوم در ۳۵۱ تا ۳۵۲ هجری در کتب سنی در کتب اول علامه نجاشی
 صاحب کتاب صحیح بخاری که در سال ۲۵۶ هجری وفات یافت ۲ صحیح مسلم که مؤلف آن

در ۲۵۱ هجری وفات یافت در سنه ۲۷۹ هجری وفات یافت در ۲۷۵ هجری
 هجری وفات یافت در سنه ۲۷۳ هجری وفات یافت در سنه ۲۷۲ هجری
 وفات یافت **بینه**

اهل سنت و جماعت با شیعیان در برخی مطالبی اختلاف دارند در بسیاری با هم متفقند
 قرآن را هر دو کتاب گمانی میدهند بوجدانیت الهیه قائلند انبیاء را از آدم تا خاتم قبول دارند
 ناز و روزه و حج را با جمیاء و روزه در سنت خلاف بین آنها اختلاف است اهل سنت پیغمبر را غیر
 حادث می نزل آیه مخصوصه نمیدانند تا از دست بیرونند در آن صلوة خیر من التوم را میگویند و در صورت
 دست را از سر نهشتان تا مرفق میبندند و پای نیز میبندند تا زجره را واجب میدانند بجهانت آمده
 شیعه معتقد نیستند فقط آنها را خانواده نبوت میمانند ولی نفر علی الطاهر میدانند سلطان
 وقت اخلیفه رسول میپندارند شیعیان در این مسائل و امثالها با آنها مخالفند هر یک از سنی و
 شیعه بفرق مختلفه تقسیم شده اند برای اطلاع بر نیات باید کتب مبوطه رجوع شود **بینه**

احادیثی را که اهل سنت روایت میکنند اغلب روایت ابو هریره است ابو هریره از صحاب رسول است
 در سال غزوه خیبر مکتوبه رسول الله رسید و فاشق سال ۳ هجری بود امام مالک بن انس که
 در سنه ۹۱ هجری متولد شد و در سال ۱۷۲ هجری وفات یافت یکی از ائمه حدیث اهل سنت است و کتاب
 موطا در احادیث فقیه از او است احادیثی که روایت شده از طرق اهل سنت و چه از طرق شیعه
 اغلب آیه با کاذب میباشد علمای سنی و شیعه دستور پیغمبر و امام برای تفریق حدیث صحیح از
 غیر آن طریق را معین کرده اند و آن تعلیقه بقرآن است در کتاب اصول کافی یک باب مخصوص است
 ساریت و حدیث مالک بن یوسف کتاب الله فیه نور خوف در آن کتاب کرده امام شافعی

که از این جهت است در کتاب الامام از رسول الله روایت ابو یوسف فاجتنبوا مثل
 کرده قولند: علیک من الحدیث ما عرفنا عاقبة وایاک والشاذ منه فانه حدیثنا
 ابن ابی کریم عن ابی جعفر ان رسول الله دعا الیه وخذوه حتی کذبوا علی علیه
 هضعد النبی المبرخ فظالم الحدیث سیدنوعه فما انا کرمی یوا فوالله
 فهو معنی وما انا کرمی یوالله ان فیکرمی انتمی قرآن داری عملا سوره است
 اول ان سوره الحمد و آخرش سوره الناسات قرآن بسی جز تقسیم کرده اند علی کتب
 تشیع تفاسیر متعدده بقرآن نوشته اند از تفاسیر هر منبت تفسیر کثافت محشی و
 تفسیر بنفای و تفسیر کبیرا مفرز و تفسیر روح البیان شیخ ابراهیل حتی میباشد
 و از تفاسیر شیعیان تفسیر صافی و تصنیف امام حسن فی تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی
 تفسیر انوار الفیوض و دیگر است قرآن امروزه در بی غریب است جزو بلاغ و جود
 نوشته در مجلس ترجمه آوات میمانند و در بین عامه بی پاره و شت پاره معروف است پس قرآن
 خطب مقالات حضرت علی بن ابیطالب علی در برضاحت بی نظیر و مشیل است قسمی از آن
 شریفی حضرت ابوالحسن محمد بن ابی احمد الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 که در ۲۵۹ هجری تولد یافته در کتابی موسوم به طبع البلاغ تفسیر آورده است و فکار
 رضی در محرم سال ۵۷۰ هجری در بغداد اتفاق افتاد قبرش در مسجد النصار در محله کرخ است و شرح
 حاشی تبفیل در مقدمه شرح ابن ابی الحداد مسطور گردیده است شرحهای متعدد در شرح البلاغ نوشته
 شده و یکی از جمله مشهورترین تفسیرهای است که عبدالحمید بن ابی الحداد مؤلف آن (۵۸۶-۵۵۵)
 نگاشته است خط العثمان کتاب برای طالبان اطلاعات کافی لازم و واجب است این کتاب
 هفت

تخت قصیده در شرح امیرالمؤمنین علی علیه السلام منظوم ساخته که در ترتبه خود بسیار فصیح و بلیغ
 و حصلا در سبعم علویات در زوادی با معروفات از جمله در ضمن قصیده فی میگورید:
 فد قلبک للبرق والذی تولد... کما ان نخبیا هذا لیحییع ایام برقان جنب الیوم فقل
 ان انا نعلم من بارضک موع... فیک الامام المرصی فیک و المحتجب فیک البطن الاربع
 فیک ابن عمران الکلم و بعد... عینی یقینه و احمی یبع بل فیک جریلا و میکال فای
 رافیل الملائکة المقدس اجمع... لک فیک نورنا لله حل جلا لذوی الصا کریتشف و بلیغ
 نگارنده و زانق این زبیر این دن روی قصیده است که قسمی از آن این است:
 الجهل للانسان ذاء موج... لم یزد فی افعالها یصنع... فالجهد للرب الهی لما هدانا
 اذ بقیداء الجهالة نزیح... الله خص لمرکز الشان من بعد البها فرغ البها کسید
 عبد البها عتاس و الشریک... من دوزخ دوزخه الخ لا یخضع... هذا الذی امر الملائکة
 ان یخجلوا اطرا لیدیة و یخضعوا... سجدوا سوی المبرس انکرامه و ابی فاصط و هو اخی
 من بعد فلی الیام بامر... عن اذ غصن فی الدنایه مضجع هو بایس الاثران و ایامنا
 یصل النعمین لمن یرید و یجمع... یا غصن فمنا لاله و من له طرا نو اهل طبیعه تخضع
 بعد الهدایه لا ترخ قلبی ولا... تقطع رجائی ذاک ما اوقع... الخ کب
 و نیز از جمله آثار بدیع ابن ابی الحداد این قصیده است که از مروج شیخ نها فی جابل در کتاب
 کنگول خود نقل فرموده و هو هذا ناه الانام ذکرهم فلذا صاحب العوم
 و نخی عن الشرک الکبیر... حجج العرفان مفرد... الله لا موسی الکلم ولا المسخ لا عهد
 کلا ولا جبریل و هو الی غیر المقدس یصعد... علوا ولا النفس البیطة لا ولا العقول
 من کتبه

- ۱- سید
- ۲- خون دماغ
- ۳- نطف
- ۴- دوزخ از انوار
- ۵- اسد الموحض است
- ۶- س آیت د
- ۷- دوقصه رص مر
- ۸- داشته
- ۹- لطن - لغز شعرا
- ۱۰- دنال اوست
- ۱۱- زبانه عیب
- ۱۲- در دست مر
- ۱۳- زحمت است
- ۱۴- سوره یوم
- ۱۵- سن ۵۸۶ هجری
- ۱۶- در دست مر
- ۱۷- حدان و
- ۱۸- ل نطف
- ۱۹- الطائفة
- ۲۰- گرا
- ۲۱- صرنا لمر

من کنه ذالک غیر ائمتک اوحده الی الذات سه مکذ من انت یارسطو و کن
 افلاط بعدک یا سبکد و من این سنا حیز مذت ما الیت به و شید
 نظر و اضافات و سلباً و الحقیقه لیس توجد ما انتم الا الفرائض
 السراج و قد توجد فذنی فاحترق نفسه ولو اهدک رشداً لا بعد
 و غیر از آثار بلغیه و صحیفه بجا دیده است که سید علیان کبیر شیرازی متوفی در سنه
 ۱۱۱۱ هجری که در شاه چرخ شیراز مدفونست شرحی بر آن نگاشته مطالعه آن کتاب نیز
 طالبین اطلاع فرض محتم است ضمنی نامدار مقالات شیوا و اشعار زیبا در عالم اسلام
 بیاورد که گشته اند که در کتب دینه مندرجت مؤسس شریعت اسلام حضرت محمد بن عبدالله
 از قبیله قریش است نسبتاً آنحضرت تا آدم با اختلافات بسیار در جمله ثانی مروج الذهب
 منقوی و مواضع دیگر مسطور است آنحضرت با محمد مشهور است و کینه اش ابو الفاسد است تولدش
 در سال معروف عام الفیل است گویند در سال چهلیم سلطنت انوشیروان متولد شده اند آنحضرت در
 چهل سالگی نبوت مبعوث شد ۱۱ سال در که توقف فرمود در کربلا سال اول دعوت خویش را
 مستود است ۸۲ سوره از قرآن در که با آنحضرت نازل شد و بقیه در مدینه نزول یافت اولی
 سوره قرآن که نازل شد بنام برحمه که مفسرین سوره قرآنی از هر چه که در اول و رکعت بود و بعد از آن
 شد و چنانکه آنحضرت خدیجه بنت خویلد اول کسیکه اسلام را پذیرفت علی علیه السلام بود
 بعداً ابوبکر و سایرین بوسیله او از قبیل عثمان و ذریع و طلحه و خراجه ناموس شدند
 پس از ۱۱ سال بدینه هجرت فرموده در آنجا اقامت گزید و در مدینه روز و شب ۱۱ بار
 بود و ده سال در آنجا بسر بردن بر حقی از احکام اسلام از قبیل روزه رمضان و تحویل قبله و غیره

- ا -
 صحت سببه
 تریه
 ما درین کتاب
 است

در مدینه نازل شد آخر کار روز و شب ۱۱ بار بربع الاول سال و هم هجرت در منزل عایشه زوجت
 که در قرآنی بکر بوده و قات یافت عده غزوات آنحضرت که خود بنفشه تشریف است ۱۲ غزوه بود
 اولی که در جنگ که اختیار فرمود چنانچه گفته شد بود و قات خدیجه در سال سوم بعثت بوده است
 بعد از خدیجه حضرت سول سوره که دختر زینب بنت علی بن عبدالمطلب از تزویج فرمود و عفتا در
 پس از هجرت عایشه را تزویج نمود عده آنحضرت ۱۱ سال بود قبر مبارکش در مدینه است و رسول
 اولاد پیغمبر از خدیجه ابوالهیثم فاطمه بودند و نیز در قیام و امر کلثوم که شوهرشان دو پسر بود
 بود و بعداً هر دو پسر زوجه خود را طلاق گفتند عثمان بن عفان آنروز با اختلاف مان تزویج
 نمود و از این جهت بهی و النورین لقب شد و نیز از دختران آنحضرت زینب بود که شوهرش
 ابی العاص بود و از جمله اولاد رسول بعد از بعثت عبدالله فاطمه بودند احکام اسلام
 چندین قسمت واجبات حرمت مکروهات مستحبات یا مندوبات برای تفصیل کتب فقهیه
 مراجعه شود از جمله متفرعات اسلام فرقه علی اللهی هستند تا در هیچ این طایفه در جمله
 اول از تالیف جناب صحیح فرائض نگاشته شده است این طایفه چنانچه معلوم است در دوران حضرت
 امیر علیه السلام آغاز میشود اول کسیکه با او هجرت حضرت علی علیه السلام قابل شد عبدالله بن مسعود
 بوده است ابن ابی الحدید در شرح معجم البلاغه جلد اول جزو پنجم باب است آنرا میگوید و خلاصه
 بیاناتش بخاری از این قرار است که میگوید چون مردم از آن بزرگواران نور عبودیت و سعادت فریاد
 کردند که اجرای آن از قوه بشر خارج است نسبت مقام آنحضرت غلو نموده و گفته که ذات الهی و جوهر
 خداوندی در بدن امیرالمؤمنین حلول کرده اولی کسیکه باین گفتار لبشود و در دوران آنحضرت
 این عقیده را اهل کرد و عبدالله بن مسعود و شکیکه آنحضرت بیاناتی میفرمودند عبدالله بن مسعود

بجنت عرض کرد انشاء الله و بلیک من انما فعل انشاء الله حضرت امیر فرمود آنچه
 و بیرونش را دستگیر ساخته ... حضرت امیر قوی را پاره فرمود که در غیب او غلو نموده و
 با حکام و او هر قرآن عمل نمیکردند و حضرت را پروردگار خدا یحسان میدادند و بجزو سبک
 عرض کرد انشاء الله و انما فعلنا و انما فعلنا حضرت نماز توبه و ادا کرد و محمد پدشاه فرمود از عقیقه خود
 بگشتند با الاخرة در مرتبه سوم اما زاباش نوحش آن نفوس در میان استش فریاد بر آوردند که
 الوهیت تو بر ما بیش از پیش ثابت گردید زیرا پرعت ما که خودت به غیر می مبعوث فرموده کی
 چنین گفته که هیچ کس غیر خدای کسی را در استش معذب نیمازد ... گویند اهل المؤمنین
 جمعی را دیدند که در روز ماه رمضان با کل و شرب مشغول اند فرمودند آیا مسرفستید یا مریض گفتند
 هیچکدام فرمود و بگوید عقیدت یا نظرانی گفتند میمانیم فرمود پس چرا صلوات نیستید در جواب
 گفتند انشاء الله حضرت بجهت انجایی برد و از پشت برآمده پیشانی بر خاک نهاد بعد از آن
 و بلیکم انما انما عبد من عبید الله فادعوا الله فان رجوا الی الایسلا لم انان طاعت کرد
 در عقیده خویش ثابت اند حضرت فرمود تا دست پای غار استند و امر کرد و چاه حفر نمودند کی
 از آنجا سر بسته و دیگری سر باز بود و فرمودیم زیادی در چاه سر باز زینتند و استش در آن میکنند
 و آنرا در چاه سر بسته محسوس ساخته و بواسطه تکافی دو چاه را بجم مروط ساخته دو دوسای بر آنجا
 مسلط شده و باها فرمود تو بکنید قبول کردند پس فرمان دادیم و استش بروی غار ریختند و
 حضرت در آنجا بودند تا همه آنها خاستند از اجوا العیاش میگوید عبدالله بن عباس جمعی دیگر از صحابه
 از عبدالله بن عباس از زود صلی شفاعت نمودند حضرت او را که در شرط اگر در کو فرغانه و او را بعد از
 بتبید فرمود پس از قتل امیر المؤمنین عبدالله عقیده خویش را درباره الوهیت حضرت تصریح نمود

و جمعی

و جمعی بعقیده او گرایند عبدالله چون در میان قتل حضرت رسید گفت والله لو جفونا
 بد ما غه فی سبعین صرح لعلمنا انه لم یکن ولا یؤمن حتی یدوق العرب بعضا هم
 ابن عباس چون این بشنیدند علما انما رجوع لما نزل و جافا فاشه و لا قمتنا امیر امیر
 تا بر جمعی در میان بعقیده عبدالله گردید و عدیه بسیار شد و اسکار امیرم بلاد حوت فرمودند یکی
 امر فرمود طائفه علی اللقی با الوهیت امیر المؤمنین قائل و پابست اجرای احکام اسلام نیستند
 از برخی نوسای این طائفه شاراتی موجود است درباره ظهور شاه خاوندگار یعنی جلال مبارک
 حضرت جلاء الله که قسمتی از آن بشارات در ذیل شعاع هم از این مجلد نوم مطوهرت و ارجله
 مذرب تقریر از اسلام مذهب شیخیه است که پس از آن جناب شیخ احمد احسانا هستند شرح
 حال حضرت شیخ و جانشین ایشان جناب سید کاظم رشتی در ذیل شماره ۵ از شماره
 هم همین مجلد نوم مذرب است شیخیه بر حسب تعالیم شیخ و رسید در برخی مسائل با شیعه اما
 اختلاف نظر دارند از جمله سلسله معرفت که امامیه از اجناسی میدانند و شیخیه روحانی
 در اصول دین شیخیه بر چهار کون قائمند با آنکه اصول دین در نزد سنی و شیعه بر سه اصل توحید
 نبوت و معاد قرار گرفته شیعیان در اصل بنام اصول مذرب که عبارت از عدل و امامت است
 بر آن فروده اند شیخیه از شیعیان نام بالادیس تعبیر میکنند چون که شیعیان احکام
 زیارت قورائمه حول صبریح طواف میبایند و کی شیخیه از راه حرم در پایین پای امام میایستند
 و نماز و دعا میخوانند بعد از رسید کاظم حاج گویم خان که کوفی خود را جانشین مید
 معرفی کرد هر روز هم اعقاب و دارای ریاست و حانی در بین شیخیه میباشند از جمله مطایبی
 که شیعیان نجات هیئت را بان میدهند سلسله عزاداری حضرت سید الشهداء است که در

مواقع

مواقع اعم از عراق عروسی این محل اجری میدارند و از آن بدین نحو میگویند و نفوس
 هستند که ثقل خود را در وقایع قرار داده و در خصم خوان معروضه و هیچ کس و وجه تسمیه خود
 این نام نیندازد و تحقیقاً از غیر است که بخوبی از شرط میگوید که این است و بسیار از آن و خداوند تا آنکه از ایشان از دست
 خاص این وقت است که در کتب کاتبی که اسمی از خود چون پیش از این که در زمان او در وازه شمرشی عظیم از
 و اهل بلد را یکبار با شاه میآوردند و دست و لکن خلفای راشدین و او را میگردند و هر کس ترسد میبرد
 او را در آتش انداخته میوزانیند باین جهت از جهت شیعه قوت گرفت و فتوحات شاکه اسمعیل
 مخصوصاً با اندازه موثر بود که او را در ایام مقامی عظیم میدهند حتی جلالتی در محرم در جلد بیست و یکم
 الا نوار شاکه اسمعیل مصداق این خمره صدهت میزند که امام فرمود قائم میناید چیلان با
 شیعیان از جمله هر سیکه در این ایام بر پایه شهادت و تعاد مجالس سوگاری سید الشهدا علیه السلام
 بود یکی از علما در باره وقایع که با زبان فارسی کتابی بنام روضه الشهداء نگاشته بود است
 این کتاب در مجالس سوگاری هر کس میبایست که دو صفحه بخواند بدین نحو یعنی سخن خود را خواندن
 این کتاب مجالس سوگاری قرار دادند و با هم (روضه الشهداء خوان) معروف شدند و
 برای تخفیف کلمه روضه خوان با آنها اطلاق شد و امروز هم همین است و وی خودشان را نیز
 خود را باین اسم میدانند و معروف است که حشمی کاشی شاعر معروف قصیده در مدح شاه طهماسب
 منظوم ساخت و در بار فرستاد سلطان جازه با و داد و پیام داد که اگر میخواهی شمول احسان
 اشعاری در مرتبه سید الشهدا علیه السلام بسازی حشمی ترکیب بندی در این خصوص منظوم است
 که در وازده بند همش معروف است و چون آنرا از شاه فرستاد و در انعام شاه واقع شد باین
 نحو نفوس باصرای این مردم تشویق میکردند که بسیاری از آن بعد در باره داستان گریه
 تالیف

تالیف شده که سخن از وقایع غریبه و نظم و نثر مفصلی است عفا فاتی که در زود است اسلام
 تبرک است متقد و بکه میتوان گفت بیشتر است اهل سنت و جماعت خانه کعبه که قبله اسلام است
 محترم میدانند پس از آن قبر حضرت رسول با در مدینه و قبور ابوحنیفه امام اعظم و شیخ عبدالقادر گیلانی
 در بغداد و شافعی را در مصر محترم میخوانند و دسته زیارت آنها میروند امروز در بغداد نقطه
 که مدفن ابوحنیفه است از راه است با امام اعظم که لقب است تمام آن محله را عظیمه میگویند
 شیعیان نیز کعبه قبر رسول الله و قبور ائمه را که در قبرستان یثیع واقع است زیارت میکنند
 نیز که بعقیده شیعه مدفن حضرت امیر علیه السلام است زیارتگاه شیعیان است در باره مدفن حضرت
 امیر اختلاف بسیار است حتی در مملکت افغانستان امروز محلی بنام مزار شاه ولایت موجود است
 که قبر حضرت امیر در آنجا است و از جمله مقامات تبرک شیعه کاطین سامرا و کربلا و شعله خراسان
 که مدفن امیر علیه السلام است و شرح آن از پیش گذشت بجز آنجا در هر شهر و قریه مقاماتی با نام مزار
 موجود است که زیارتگاه است و همه از همه معصوم هم و شاهزاده حسین قزوین است -
 در کتاب نور حقیقت چنین مسطور است قولنا صراطنا صراطنا -
فصلنا هجده هجده - ایسلام یا شریعت حضرت محمد -

در قرن هفتم میلادی که هنوز شیعیت در رم قدیم نثر کمال نیافته بود حضرت محمد در صحرای عربستان
 قرآن در یک دست و شمشیر در دست دیگر برای مطیع کردن ملل و در آوردن آنها بشریعت اسلام که
 معنی آن تسلیم و مطیع شدن است ظاهر گردید قبل از تولد آنحضرت که شعر حدیثی در مکان تبرک
 انظار بود و زوار از طرف برای زیارت حجرا لائو یا سنگ سیاهی که او با آنها آنرا از حجاز
 از کروات میدادند و بعقده سلیمان توسط فرشته از جانب خداوند با برهم هم برای سخن گفتن

۲۳۳۴
 داده شد است میآیند و هر چند ساختمان این مکان برای پرستش خدای یگانه بوده ولی در وقت
 ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از بنام طائفه اعراب که در اصل پرستش خدا بود به است پرستی
 تبدیل یافته و حفاظت این خانه بجهة طائفه اعراب بود و نام قریش که خود را از نسل ابراهیم پسر ابراهیم
 میگویند بر سر بلند محول بود و پدر ماد حضرت محمد صلی الله علیه و آله هر دو از این طائفه بودند از اجداد
 هم که او پسر بود یکی اسحاق که پدر یعقوب اولاد او کلیان معروف بر بنی اسرائیلند و دیگری اسماعیل
 که پدر قوم عرب گردید و از این دو حضرت جد و ریشه ترا در عرب بنی اسرائیل است و در پیغمبر بر
 یعنی موسی و عیسی و حضرت محمد از نسل اویند در خلاف نیابت که هر چهار اسم معین قرآنی کعبه
 و خادانند و یهودیها اسحاق را نبی خوانند و چون ریشه و اصل این دو طائفه یکی است لذا تا به توحان
 کالی بین عربی و عبری موجود است - بگذرد

حضرت محمد در سنه ۵۷ میلادی چند ماه پس از فوت پدرش متولد شد و این مولود یتیم بعلیه
 خاتون از قبیله بنی سعد برای رضاعت سپرده شد و پس از آنکه مدت پنج سال نزد مادرش را لیا بود نزد
 مادر خود آینه باز آمد و در آنوقت آینه هم فوت کرد و پرستاری آنحضرت بر عهده جدش عبدالمطلب
 و اگر گردید و بعد از فوت عبدالمطلب ابو طالب نگاه داریش قیام نمود حضرت محمد مدتی از عمر
 خود را با کاروانی و شبانی مثل بعضی از انبیاء سلف گذرانید و سپس کارهای خدیجه که کار کردنی بود
 و با شرت سازگی که بود بر عهده گرفته و در آنحال مورد خدیجه مرتب و تنظیم کامل یافت و چندان
 کفایت و جذب در حضرت محمد مشاهده نمود که مال همبری آنحضرت شد و در اثر این مزاجت حضرت
 محمد معروف در شمار اعیان و اکابر درآمدند و از این وقت بعد بیشتر اوقات خود را تنهایی میگذرانید
 و غالباً در غار حراء یک فرسخی که سر برده و در آنجا مطابق عقاید مسلمین جبرئیل در روزی با آنحضرت ظاهر
 گردید

۲۳۵
 گردید و پیغام رب لایزال را در قیام آنحضرت به نبوت و برآمدن حق اساس است پرستی تبلیغ
 نمود و از این تاریخ مدت چهار سال در خا بادوستان و زلفا در خود را در میان گذارده و با آنها قیام
 میداد تا آنکه سیزده نفر محذوب سلام گردیدند و در این موقع مسلمین خانه از کام واقع در نزدیکی که را
 تحریف در آورده و حضرت محمد بطور آشکار تبلیغ شریعت خود برداشت ولی اعراب بقیامت
 آنحضرت احوال عفا میدادند و اصنام خود یافتند و از این جهت بعایش قیام کردند و هر جا سلی
 میآیند از دم تیغ میگذرانیدند و اگر مخالفین آنحضرت با یکدیگر متحد بودند و ابوطالب نیز حاجت
 از آنحضرت میکرد جانش در معرض هلاکت میافتاد. ^{۱۹} در سنه ۶۱ میلادی خدیجه که از مساعده
 با زوج خود چیزی فرو گذار از نذال منصفانه ننمود فوت کرده و صد مرتبه بزرگی بر حضرت محمد وارد
 شد و فوت عموش ابو طالب در سنه ۶۱ میلادی مصائب آنحضرت را بعد کال رسانید ولی کم کم بمو
 بروقی مرم شد یعنی االی مدینه محذوب سلام شد و شهر خود را مامن و جای مسلمین قرار دادند و آنحضرت
 با ابو بکر بن ابی قحافه که بقول هاشم برادر رضاعیش بود آخرین شاخمی بود که در کرب خارج شد
 و پس از چند روز از حقا و در غار حراء بالآخره در یوم چهار ماه ثون ۶۱ میلادی بدرین روز و نمود
 و این روز را عمر بن خطاب بعد از تاریخ مسلمین قرار داد - بگذرد
 در مدینه حضرت محمد بعد از زوجات را مبلح فرمود و مسلمین در تزویج چهار زن عهدی مجاز گردیدند
 ولی خود آنحضرت دارای حقوقی عظیمه بودند چنانکه زمانی یازده زن عهدی و چندین میسر در جلد
 نکاح داشتند که در مدینه حضورت بین مسلمین وجود پیدا شد و از اینرو حضرت محمد گمانا نوع
 نسوی بیت المقدس نماز میگذاشت روزی در بین نماز از آنست روگردانید متوجه که شده و آن
 تاریخ قبله مسلمین بدین شهر شد و بقراری که موزعین اروپا نویسنده مسلمین سر راه کرده مدینه را گرفته و
 کاروانها

کار و انجا نیکو است که عازم مدینه بودند عارت نموده و آنهارا با سیری برده بین خود تقسیم نمودند
 و این کار و آنان عموماً از یهود و عیال یا قبیله سبایان نشین اعراب بودند و در ۲۲ سیلادی بود
 سفیان مدینه را محاصره نمود و کی کار از پیش نبرد و ششصد نفر نیز از متابعین او بدست
 سلیمان افتاد که علی را سر بریدند و بعد از آنکه سال که از محاصره مدینه گذشت سلیمان که عده شان زیاد
 شده بود خود را قادر بر محاصره کردیدند لذا آنرا محاصره و بجا وجود ایستادگی و مقاومتی که از طرف
 الهی که سرگردگی ابو سفیان گردید با الاحزاب آن شهر مفتوح و سلیمان فاتحانه داخل شد بجای
 بیک قلعه را در هم شکستند ابو سفیان خود سلام قبول نموده و الهی که مسلمان شد و با غسل
 رسید و خط کلیسیان و مسیحیان بشرط مادیه جزیره یا مالیت مآذون توقف در دست شد بعد از
 این واقعه در پی سلیمان بلاد عربستان را فتح نمودند در ۲۳ سیلادی که حضرت محمد پس از طواف
 بکلیت نفس و مراجعت مدینه در اثر مرضی که در آنجا بدان مبتلا بودند رحلت فرمودند - بیاید -
 موسی و عیسی علیهما السلام نبوت شدند که تقریباً همزمان بودند و یکی حضرت محمد بقومی ظاهر گردید که
 در علوم و معارف بی بهره و در بادیه نشینی و توخس سر برده ذلیل و زبون ملل هموار بودند و بر
 آنها با اندازه بود که طحال خود را گشته و در خرازا زنده بگور میکردند معلوم است چه در صبر و تحمل در
 سلوک با چنین ملتی لازم است و از این رو بوده که آنحضرت که ارا میفرمود *انا من العرب لکن العرب*
 یعنی و همچنین اعراب شدند کفر و نفاقاً و بوساطه جهالت و قلت قوه دراک و غیره و پی برون
 بروج حقیقت او هر دو با هم بود و اگر تعلیمات اسلام صورت فرمول و قاعده را بخود گرفته و آداب و مراسم
 برای عبادات و منیات وضع گردیده است - بیاید -
 اشخاصیکه در اشعه اسلام مجاهدت و ملکهای مادی و معنوی نمودند عبادت از حدیج و حضرت علی
 و ابوبکر

و ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب سلمان فارسی و مخصوصاً حضرت علی که اولین کسی بود که قبول
 اسلام و مجاهدان زیاد را نشان نمود و حتماً باستی مقام و صیانت و خلافت را حاضر گردند و ولی
 عمر و ابوبکر انتخاب خلیفه اباجاع و اسی است محول داشته که در نتیجه آن ابوبکر خلیفه شد و علی
 از آن مقام محروم و ابوبکر نیز بر خلاف قاعده که خود وضع کرده بود بطا و اسط و بدون آنکه رای جامعه
 سلیمان یا خواستار شوهر ابجانشینی خود انتخاب کرد و عمر هم انتخابش را موکول مجلس شش
 نفری نمود و تیجاً آن مجلس هم نصب عثمان بن عفان بخلاف شد تا آنکه مردم بر عثمان که بیت المال
 علی استفاده و اعاشه اقوام و اقارب خود و اکار اعراب کرده بود شوریده وی برگشته و علی
 بخلافت معین گردند و کی دونه خلافت آنحضرت تمام جنگ و جدال داخلی گذشت و اول کسیکه
 علم مخالفت برافراشت عایشه دختر ابوبکر که در زینبها معروف به ام المومنین است بود مثلاً
 حضرت علی را منتهی نقل عثمان نموده و تحت عنوان استقام جملہ با آن رات عثمان بعیت طلحه و زبیر
 بر علیه آنحضرت قیام کرد و چون دفع شراکها شد معویه بن ابوسفیان که حکومت شام دست تحت
 همین خانه کسری بطغیان بلند و عوی خلافت نمود و مدتی جنگ فیما بین ادامه داشت تا هر دو طرف
 از قبح و فیروزی مایوس گشته و امر رجوع بحکیت گردید برای این مقصود عمرو بن عاص که مردی
 مدبر و سیاست بود از طرف معویه تعیین شد و همزمان حضرت علی ابوموسی اشعری را که مردی با
 لوح و کودن بود بر خلاف میل آنحضرت بسمت حکم انتخاب کردند و نتیجہ فریب خوردن ابوموسی از
 عمرو بن عاص و نصب معویه بخلافت گردید و کی طرفداران حضرت علی رای حکم رنیت بقتل
 و جلال دامد داشت تا آنکه کفر متعبد شد که علی ص و معویه عمرو بن عاص را قتل رسانند و بغاوت
 دهند و اتفاقاً دو نفر که قتل معویه عمرو را بعد گرفته بودند سونق بمقتضی خود شدند و فقط حضرت علی

دا لکن شسته به سونق سونق عثمان در مسجد

در هجرت کوفه بدت عبدالرحمن بن عجم

شعید گردید پس فوت حضرت علی خلافت بر حسن بن علی قرار سید ولی چون آنحضرت جلیع و
 لعین امریکه و بیعت خلافت بودند برای رفع مناقشه گناهه گیری نمودند و معویهم که در کوفه میجا
 معروف به خال لمونین است بجهان سپید خلفای سابق رفتار نمود ولی بزیاد پسر او خلافت را
 تبدیل سلطنت کرد و از طریق خلفای راشدین خارج و از ایزد و نارضیای مردم فرج شد االی
 کوفه حسین بن علی را بجهت عتق کردن و نتیجه اجابت عتق عا د قایح کرلا گردید
 چنانکه بنظر محققین و بسیاریون میرسد اگر پای حسن بن علی در کار نبود و پس از علی علیه السلام
 خلافت بجهت حسین میرسد نظر بجمادات حضرت علی و تازگی امر و شجاعت و فعالیت و
 احساناتی که در حسین بن علی موجود است خلافت از خاندان نبوت خارج میگردد و بدین
 حضرت علی بنیوف اویک نطق بود و دوره خلافت خود در احاطت و دستگیری بمابکین
 خوداری نیفر نمود و تائیس حکومت مومرا می کرده دست مقتدین و کار را از بیت المال سلین
 کوتاه کرد و افراد بدین حیات ثروت مقام در تعالی قانون بیک چشم نظاره میفرمود و همین
 باعث رضای مقتدین و سیکاری آنها گردید.

در قرآن آیه و صحنی راجع خب حضرت علی بخت نیت و در خبر خرم هم حضرت محمد فرمود
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْآلَةِ وَخَادِمِ عَادَاهُ وَنَصْرٍ
 مَنْ نَصْرُهُ وَآخِذٍ مَنْ خِذْلُهُ كَرِيمٌ حَامِدٌ دَلِيلٌ رَحِيمٌ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ
 عَقِيدٌ شَهِيدٌ نَزُولُ آيَةِ الْيَوْمِ أَكَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نَبِيَّكُمْ وَرَضِيْتُ لَكُمْ
 الْإِسْلَامَ

الایستلام دینا را در خبر خرم نمانند و خبر کیم مورد قبول کلیه مسلمانان است که در اذان آمده
 که مال میگفت اسمی از حضرت علی و اکا اوبرده نیشد ولی بعقیده خاصه آیات متعدده دلالت آتیه
 بر خلافت بلا فضل آنحضرت کند و چون منوب بجهت محمد و امام داد و خود پدرش ابوطالب از اشراف
 اسلام زحمت و مشقات زیادی تحمل شدند و بر تمام صحابه از حیث علم و رجحان و برتری داشتند لیکن
 بر سایرین در خلافت مقدم بودند بعلاوه سایر انبیاء هم خود قیسین هاشمیان و اوصیایان انورند
 و مثل نقیبن بیات مجبور با انتخابت اجماع است نگذاره اند.

کتابچه نبی فلما تان قرانفت وان عیارت ستازی مجرود یا علیلا سوره این کتاب الهام و توسط
 فرشته موموم بحیرت بجهت محمد ابلاغ شد لذا آنحضرت معنی اظهار و تصیفاتان نبودند و حال ده
 احکام موسی را دارد که کلیمها آنرا الهام و عین جانب الله اند تشکیل قرآن در دوره حیات
 آنحضرت صورت گرفت بلکه سوره ای آنرا صحاب فقط بجا طر خود سپرده بودند و همین خطاب
 آنرا تشکیل و بصورت حاله خود در آورده و آن بزرگترین دلیل بر نبوت حضرت محمد است زیرا بقول
 سایر مردم از آراء و اوژدن نظیر آن عاجز بودند و هر چند هجرات زیادی برای آنحضرت علی السلام
 و مخصوصا شیعه با قائل میشوند ولی دو عارفی العاده که در قرآن بدان اشاره شد یکی معراج است
 دیگری شوق القوم این راجع بمعراج این است سبحان الله اعظم بعید الی الله المجدد
 المجدد الاقصى الذی بارکنا حوله فی دفع المعراج خلافت یعنی دست از سلیمان مثل
 شیخها معراج جسمانی را نکرند و معتقدند که جسم کشف با آسمان نرود و روح آنحضرت بوده است
 که در آسمانها سیر نموده طبقا که معراج جسمانی معتقدند اسی غیبت نام که دارای صورت زن
 و گیوان بلند و المهای ظریفیات برای حل آنحضرت قائل شد اند در صورتیکه اگر وسائل طبیعی باشد

۳۶۰
 مالهای سر بوی قابل آن نخواهد بود که جسم خود خلیت از شعور و حدیچ رسد که جان جسم دیگری گردد
 علاوه بر مقداری که از کوره ارض بگردد و هوایست که باطهای خلیت مورد استعمال پیدا کند پس
 وقتیکه خداوند ششش بر اجزای امری قرار گیرد و قادر است آرزای او را در سائل طبیعی صورت دهد
 بخوبی که بر ما غیر محسوس باشد -

و اِجْعَلْ شِقَ الْقَتْرِ كَذَلِكَ فِي قُرْآنٍ بَعْضُهَا أَقْتَبَتْ لَأَسْعَةَ وَأَنْشِقَ الْقَتْرَ بَانَ شَاءَ
 شده محتایه مختلفه در بین است یعنی برخی گویند که ماه کوره بزرگی است و همچنان ندارد که نفسی علی
 استین شود و مطابق احکامات اگر خدا بخواهد شتر را از نور بخ سوزان بگذراند یا باید بیشتر را
 که چنگ و نظیر آن کند و یا آنکه نور آن سوزان را فرخ نماید برای آنکه ممکن نیست منظور از ظرف
 بزرگتر باشد و چون شق القتر بطور ظاهر و مفهوم آیه عملی و باور کردنی نیست عده از علما خواهسته
 بآن صورت علمی و منطقی دهند یعنی میگویند که چون صورت از ماده جدا شده بود حیثیت و شکل ماده
 از بین میرود و لذا حضرت محمد صورت آه را از آن ناقصه و عیش خود داده بجای خود باقی بود
 و حتی قیاس این امر هم خالی از اشکال نیست زیرا که ما نمیخواهیم در تخم خودمان صورت از ماده
 برداریم و عده دیگر گویند در قدیم شلی بوده است بین اعراب که هر گاه کسی کار هم و صعبی را انجام
 میداده میگفته اند شق القتر کرده و چون حضرت محمد اعراب منافق را تحت لوای اسلام
 کلام واحد در آورد لذا گفته شد شق القتر نموده یعنی کار محال و نشدنی را انجام داده اند -
 اصول مذهب اسلام بر توحید و نبوت حضرت محمد است و کلی اصول دین فرق مختلفه زیاد
 بر آنست یعنی شیخها معاد را بر آن میافزایند و شیعه با امامت و عدل را بر آن اضافه میکنند
 و شیخها طبقه از شیعه با هستند اصول دین را توحید و نبوت و امامت دانند و میگویند
 عدل

۳۶۱
 عدل یکی از صفات ممدوحه خدا و معاد هم یکی از فرمایشات پیغمبر
 است و چون معتقد به نبوتش شویم قبول معاد هم در آن مستتر است
 و لزومی ندارد عدل و معاد را جزو اصول مذهب انیم -
 اسلام ذات الاهی را همیشه نور دارد و این معنی از این آیه
 استنباط میشود:

اللَّهُ نُورٌ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مِثْلُ نُورِهِ كِشْكُوفُهُ فِيهَا
 مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا
 كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
 لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ -

و هر چند آیه صریحی راجع به معاد جئمانه در قرآن نیست
 ولی احادیث و اخبار و آیه قل من يحيي العظام وهی ریم
 دلالت بر معاد جئمانه میکند و از این جهت هم بین اسلام
 و صیوت مغایرت و اختلاف است زیرا متبجیان خدا را
 ذروع دانند و معاد آنها هم روحانی است -

فراصلی یعنی مسلمانان یکی نماز است که باید در وقت مخصوص
 در وقت شب بخاورد و دارای مراسم و ادائیگی است و قسمتی از
 آن در روز و آنجا هلیت یعنی قبل از طلوع و یا اسلام بین اعراب
 مرسوم بوده و نسبت به اینها معقول میدانستند -
 یعنی

۳۸۳
 یعنی چون در شرق زمین نزدیک سلاطین و بزرگان ستمن دست
 بر سینه نهادن و تعظیم نمودن و تحال افتادن بوده است
 لذا در مقابل بنهائیز مراسم عبودیه را انجام میدادند
 و در اسلام اجرای این مراسم تحت قواعد و مراسمی نسبت به
 و خالق مایده فریضه افزاگر و دید
 منلیین بد و طبقه مهم تقسیم میشوند

سنی و شیعه
 سنیها - جانشینان حضرت محمد را (ابوبکر)
 و (عمر) و (عثمان) و (علی) دانستند و منظور
 ظهوری هم نمیشد

و آن شیعیان که در اقلیت هستند
 شاه خلیفه اولی را عاصب - و وصی
 حقیقی را حضرت علی و پیازده فرزندان او
 شناسند و معتقدند که کل نازده هم از حضرت موسوم
 به (مهدی) غیبت فرموده

در آخر الزمان و قریب عالم را ظلمت کفر احاطه کرده باشد ظاهر
 میشود و او یحیی دین اسلام و مؤسس سلطنت عدالت است
 و چون شیعه هفت امامی
 شش

شش امامی نیز هستند شیعه ای فوق الذکر را امت خاصه یا اثنی عشرت یعنی دوازده امامی
 میمانند. مملکتی که مذکور است آن شیعه است ایران میباشد ولی مذکور است که
 مشتی است در وی هم زمره تعداد مشتی شش مقابل شیعه است و ترویج تشیع هم در ایران
 توسط سلاطین صفوی شد زیرا آنها خود از سادات شیعه بودند و از نقطه نظر عقیده است
 که بین ایرانیها و ترکها اتفاق اندازند و باین وسیله استقلال ایران را محفوظ دارند و ترویج
 تشیع سعی بلیغ ابراز داشتند و ایران عهد پرورشگاه شیعیان عالم قرار دادند و شیعه
 در فشار بودند باین مرز و بوم مهاجرت نموده و بازادی با انجام قرص و اداب خود پرورش دادند
 نقوف و تفری داری و غایب حادیش اخبار مرز و آمار یادگار دوره سلطنت آنهاست
 آنگاه از عباس اسلام بر اخوت و مساوات قرار گرفته و ناز جماعت و جمع شدن در مساجد و معاشرت
 برای ایجاد الفت و محبت بین مسلمین مشاهده در امور اجتماعی و معنوی از وضو و غسل و حجاب
 از نجاسات نظافت و پاکیزگی بوده چنانکه فرموده اند انما لیطافه من الایمان و منظور از غنم و
 زکوة و حج و روزه و تشکیل بیت المال تحدید سرمایه و بحدودی حال خردوار و مساکین و دفع جمل
 آنها یعنی طرز حکومت اسلامی همان بوده است که چهار خلیفه اولی اسلام بدان عمل نمودند و بی
 در هر سرزمینی که اسلام قبول شد احکام و قوانین آن بمذاق اهل و اوضاع آن تغییر و اجرا گردید
 و حد که آنرا وسیله جمع ثروت و انجام اغراض شخصی قرار دادند و بجای دیانت اسلام را از صورت
 اولی خود خارج ساختند

بالحمد حضرت محمد در دوره بعثت خود تقریباً تمام عربستان را مطیع و منقاد فرمودند و پس
 از قرنی که از هجرت گذشت ظفار از روادیندوس تا کوه های پیدر بر منصرف شد و اسلام را در این
 نقطه

۳۸۳

قلم که بیست و یک هزار و سیصد و پنجاه و سه سال خلافتش از سال ۱۱۲۵ تا ۱۱۵۶ بود شرح شایسته و مفید است
 ۱۱۲۵ الی ۱۱۵۶ میلادی در خلافت شامات را تمام کرده مصر و ایران را نیز تصرف کرد و
 مسجد بزرگی در ۱۱۲۵ میلادی در مدینه با بیت المقدس در مقابل مسجد سلیمان بنام خود بنا
 نمود و در زمان این خلیفه عباسی سلام خانی طالب غارت از هر گروه بودند سی و شش هزار نفر
 و مقصد و قصدش تصرف کردن چهار هزار کلیسا و کینه افرا ب نهوده و هزار و چهار صد مسجد بجا
 آنها بنا نمودند و در ۱۱۲۵ خلافتش از ۱۱۵۶ الی ۱۱۵۶ میلادی بوده است
 اسلام را تا اوج جوی با فرقیات شام و تونس داد و در او هر قرن اول هجری خلفای اسلام
 مقتدرترین سلاطین دنیا بودند و در حینیکه از جبال پیره برای فتح مملکت فرانسه عبور
 مینمودند از تبار اول معروف به چکش جده شامان پادشاه فرانسه شکست خورده و از این تاریخ
 ممالک اسلامی بنای تقسیم شدن را گذارد و فقط ممالک آسیای و مصر تحت خلافت خلفای
 بنی عباس همزاده های حضرت محمد مازده و دولت دربار مقتدری تشکیل دادند که پادشاهان
 بغداد و معروفترین آن سلسله هرون بر شیده است که دوره خلافتش از ۱۱۲۵ الی ۱۱۵۶ میلادی
 و بازوجه اش موضوع کتاب الفیل مان مشهور است -

در خدمت خلفای بنی عباس در بغداد عدّه از ترکهاست سختین خاص (نگار مشخص)
 اشتغال داشتند که کم مقتدر گردید و یکی از امراء آنها مولوم به عثمان در ۱۲۹۹
 میلادی آسیای صغیر تصرف و لقب سلطان گردید و بعد در ۱۳۵۵ میلادی این کما
 بنای قاجار بار و پارا گذارده و در ۱۳۵۶ قسطنطنیه را تصرف شدند تا آنکه در ۱۵۲۹ میلادی
 در جنگ وینه شکست خورده و پادشاه اسلام در اروپا خاتمه داده شد و در قرن یازدهم و دوازدهم
 مسلمانان

۳۸۵

مسلمانان پنجاب تصرف شد تا بدان رفتند و یکی در قرن هجدهم زوجه صفت گذارده و در
 ۱۸۵۷ هند جای دخیل را از تصرف مسلمین خارج نموده و اسلام بان طرف و دفا نه آید و
 زفت و یکی با وجود این اسلام مذکوب نمی بعضی از ایالات هند است و روی هم زفته شست چون
 مسلمان در هند میباشند که عموم آنها سنی و در بنگال و پنجاب سایر ایالات شمال غربی هند توطنند
 و از این جهت میوان گفت عدّه مسلمانان هند از سایر ممالک اسلامی بیشتر است -

ایرادات محمد کر بر اسلام از طرف مکرین دارد میثو د ا شام یافتن آن بوسیله شمشیر و آنکه حضرت
 فرمود آنانی با السیف و دیگر از دواج زن زید تو سطر شارع است و مسلمین جواب میدهند
 مقتضی حال اعراب آن دوره اشام یافتن اسلام را بفشار و شمشیر احباب محمود و غالب آسیا
 بزرگ تمسکی بشمشیر بودند چنانکه صی هم بطوریکه در باب هم انجیل می مرقوم است فرمودگان
 میرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را در ج بر زمین
 چنانکه از آیه فلنکاتحنی زید فیهما و طر از و چنانکه اکیلا یکون علی المؤمنین
 حرج فی الزواج ادعیایهم اذ اقصوا فیهن و طر معلوم میشود برای آن بوده است که اعراب
 بدانند زن پر خوانده را میشود نکاح کرد و چنانکه آنها تصور می نمودند حرام نیست و ارجح بنا بر این است
 در مملکت ایران و در عراق اما ای این مکرز و بوم اگر احسانات علی را کنار گذارده و بدرج حقانی
 پردازیم باید گفت که در او هر سلطنت سانیان ایرانیا حیاش وقت پرور شده و افرط در سرب
 خرد تبلی و بطالت آنها را بتمنی درجه رسانیده بود و ظلم و جور حکام و مستفیدین از هر فی کشته
 شدن مزدک و مزدکیان حسن بدینی را نسبت ب حکومت ایجاد کرده بود و انوشیروان هم با آن
 نتوانست باصل تصنعی خود با کات مردم و جذب قلوب آنها موفق شود و چون صنوف و امتیازات
 طبقاتی

طبقاتی هند در ایران نیز روم گشته بود و کذا طبقات است و در تمکیش باطنی با دیانت اسلام که
 ارشاد بر المومنین
 یعنی ستاوی مسیحه قرشی و خلام حبشی در مقابل قانون و شریعت بود همراه بودند و اتفاق و جنگ
 و عقیده میلیون که اگر گشته شوند بجهت میروند و اگر زنده ماندند مال و نعمت بر سر سنجیدند و برای احزاب
 و شکست را برای ایرانی با فراهم و آماده کرده بود و در واقع چهار طایفه اعراب را با اینها از حدیث اصلاح
 بسیار مفید و مؤثر بود و ایرانی نزد پیغمبر و طایفه که را گلگون و چابک و موزون اندام بود و در
 اخلاقی آنها رفاقت خراب کرد و چون عراب خود زمانی حاصل بی اطلاع از حقیقت اسلام و احکام
 قرآن بودند و از روی استدلال عاجز از اخلاق حسنه بودند و بدین جهت طلبی را با اینها نمودند و اینها
 شوند از این دو وقت را و شمشیر برهنه و ابالی این روز و یوم را به هم زدند و بعد از آنجا در زمانی که
 و اطمینان ایشان این پذیرند و کذا ایرانی را خاس و متعلق و متحرک دند و از طرف مؤخره که
 برست سخن خطاب تحت عنوان کائنات کمال الله با رفاقت علوم و معارف و محرم از شناسایی
 اجداد و پدران خود کرد و طلبان را الی لایم جوهر در ساخت و اگر سلاطین این سرزمین از روی
 و عناد در نمیآید و خود با شافا اسلام سعادت میکردند و عده از اهل و بزرگان اعراب را برای
 و ترویج مذهب اسلام میخواستند و اختلاط و مترجم با اعراب بطور علم و صلاح صورت میگرفت و توان
 گشت که معارف اخلاقی ایرانی قدیم از بین نرفته و بطور اکل از فلسفه اسلام استفاده میگردد و
 و یعنی است سطر این نیباشد که سلاطین با این قدر لاین العزیز است حضرت باشد که آنچه که با اینها
 میشود پذیرند بلکه مقصود این است که این نزد است با همه و بدون واسطه دنیا نشود در اثر حرافات
 و موهو تا یکدیگر سطر اسکنند و سلطنت طولانی اشکالیان بدو و اطراف آن جمع شده بود و تکافو
 دلمغ

باغ و همیاجات را بخوار نمود و این نکته بزرگان از او مثل بوزر عمر پوشیدند و چون این مملکت
 و سرما یطین با بگیری نداشت که بوسید و وضع تو بن میخند و مسلمات از نزار صیاتی های مردم
 رخ نمایند یا نمیخندند بکنند از این مسیحت شدت شایسته میافتد چون سبط مسیحت ایما بنور و یما
 ایران میگردد بنا بر این مقصود مذهب سلام از حریت جامع مردم و دایمی جاسوسه ایرانی از او بود از طرف
 ملاطین قبول برای مجبوی و ضاع رفاه سعادت است ترویج کرد و بگفت
 در خاتم این فصل مناسب است بیات با از مردم نفعی و انجام منوع سازد قولی: بگفت
 بیخ و قی با مده قرآن را بنگر احکام امت از با کی آن بجز کثافت نیست بنگر مسیح ای معاصرا
 یکی آن بجز اذیت نیست بنگر کافر و مسلمان را بخشش آن بجز خاقیت نیست بنگر شیخ و گو صفان
 لاعتنا و بغیر نیست بنگر بزم تغزیت خوان رحمت او بغیر زعمت نیست بنگر سینه کوبان دان
 زکر او جز با و شح نیست بنگر زنده سحر کردن با فکر او غیرال بکت نیست بنگر کین اهل بیان
 بخل قلب افشوه دیدن او عدالت یوم طال علیه السلام لکما است بگفت
 منقول از شیخ صفی که در ضمن ابیات فوق مذکور است یکی از زاهدت که در استان مجید در پیشخ فوید
 الدین عطار در کتاب منطق الطیر در استان در منظوم ساخته و حسین شروع میکند: بگفت
 شیخ صفی که بعد خوش بود و کاش آنچه گویم شیخ و شیخ بود در حرم خیال با بیان چاره صاحب کمال
 قریب بیخ بجا آورده بود عمره عمری و قیام کرده بود خلاصه میگویی شیخ با بران بجایم و هم پشاند و در دنیا
 به هم عشق دختر جری سالی گرفتار گشت تا با راه معشوقه ترک سبوح جا کرد و در ناریان بست با پای مشغول از او
 عشق معشوقه است و خوش گردید همواره تمنایصال است و خبر او گفت یکسال برای من و یک بچرانی شیخ قول کرد و نقل
 اقدام نمود بر پیش روی ناییده بطرف میروند و در همان با شاره عازمی نایانجامد شیخ برگرداند او همیشه در آن عشق
 درو

۳۸۸
 فروخته و از کفر با یاران بسته با اوطاف کعبه میزدند شیخ عالم مرتب میزد که هر مرتبه که از راه اهل کفر تا با طرقت و برگرد
 و ملاقاتش میسر شد آخر عمرش از وی بیگام صبح وفات یکصد شیخ صغیر از در نظر معاندان وفات نماید قولند که
 با مدان لبر افگم نیست شیخ از پی نیز می رفت پس در پهلوی من بودند قریب پنج قبر حضرت هستند
 هر دو کعبه ای هم بر خفته زانو بر زانو میروند راسته حضرت و کم برینند و اگر آنجا از اطف و کمال
 کردید چشمه آب نال چند فرسنگ بخان هم بود همچون جانی گیتی کم بود گریه ای کجا بسینی از خوشی
 عرضه همچون شبت کشتی در میان کعبه و در آن مقام شریف نگاه خلق از خاصها انتهای مردان هزار نفری
 تیره واقع محل عیش نوش محل شهرت فرید الدین غنی از بزرگان قرن ششم اسلامی است در خانه منور نشانی برقی
 گویند که چیده چاره کتاب نظم و شریافته شاخ میگوید به حاج علی اکبر ادری فلعطی که نظم او شفا بخش
 مطابق قدس کلام نوشتن نغزهای هر روز که با ایشان مکتوبی در مکتب شریف است
 امروز از غم یک گوچیم قبرش بر زمین نشاید بود و این ابیات وی سنگ قبرش در عهد سلطان حسین میرزا
 تیموری نگاشته شده هفتصد و شصت و نه عطر العطار منجمه در آن قرائت می نمودند که
 خاک رهش یزدی و جعفر گوید شیخ عالی رتبه عطار فرید اگر مستند اولی او را میبرد طرف عطار یک از انفس او
 قافیه قاف جهان شد گو خاک نیش بود تا بوم القیام خرد بود از این عالی مقام انتهی درین نغمه میفرماید
 خلق او در جهان کرد گو خردان منم نظرشان شد گو عقل جهان جز روح جان حوص و کین جز علم دین شهو
 سامعان که سخن بر زبان نال در آن سنگ در میان گو همه ما جو خانه حضرت است بر لبها چون لاله از نور
 با هیچ بکس باسع نزدیک زادی بیکر آدمیت دور مغز در سر جو مجره اند گو روح درین چو دره اند گو
 دین صل بود و خلق صریح حق صل بود و گوش فانی بود همه را در بر خرد چون تو همه چشم رطوف چو ستاره
 قوی شفته خلقی آفرید ازین دنیا از خود خفته چنانکه از در جهان عالم جان کیمایی زطلعت جاتان
 عقل با عقل کرد اول با اول روح در روح او جان با جان عقل کو بود جای شکر است کرد جای تیرین طریقت
 دل که بود و جای خوش چشم کرد او در غسل اسمع امان روح کو بود کان عرض خلق کرد کان قناعت و ایمان
 جان که بود و تمام خوف فکر کرد عاقلی عقل و قربان طبع گوید جسمت جاوید کرد او در بخت جاویدان
 الغرض از نیستن انبیین کرد و حسد و کینه الرحمن ذلت باقیست خفیه گو حیوان برود فادای او

۳۸۹
 شجاع هشتم حضرت علی حلی شافیه
 حضرت عبد الله اجل ثناء و ذم مفاد و ضاقت میفرماید: قولنا اهل الص
 (مخرج - حضرت علی باب ۱۱)

آقا حضرت علی روحی له الفداء در سن جوانی یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود
 که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان همواره مسلم است که ابا حضرت در هیچ
 تحصیل نفرمودند و نزد کسی کتاب علوم نگرفتند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این
 بمنتهای فضل نفعه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران اعاقر فرمودند
 بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان زیرا ایرانیان بخصب بی مشهور یافتند این
 فی این مختصر بقوتی قیام نمودند که بر ارکان شریع و آداب احوال و اخلاق و رسوم ایران تیرا
 و تهجد شریعت دین آیین نمودند با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت روسا و دین کل بر نحو
 و اعدام او قیام نمودند سفره اقیام فرمودند و ایران را بجزکت آوردند چه بسیار از علما و رؤسا و ابالی
 که در کمال سرت و شادمانی جان در درخش دادند و میدان شهادت شتافتند و حکومت بیست
 و علمای دین در دوسای عظیم خواستند که سرانجامش خاموش نمایند تو هستند عاقبت قریش
 طالع شد و بخش با نزع گشت و از شش متین شد و مطلق نور مبین گشت جم غفیر را بر تبت لینه
 پرورش داد و در کجا و اخلاق و احوال ایرانیان شریعت جمیع تبیین با جمل شمشیر با شادمانی مستور
 و ایقان و در نظر چنین بر عصبه شریعت عظیمه تا شریعت عقل و حکم وضع ماس فی تبحر و تاج و طالع از جوانی تا
 اعظم ولیست که این شخص مری کل بوده شخص مخلص ابد اتوقف در تصدیق نمایانند که
 (در رساله ما یامر تسعد تا الیف نگارند) چنین مسطور است:
 افضل

۳۹۰
 فصل اول در بیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 روز تولد حضرت علی و جمال مبارک از جمله اعیان حضرت است و در کتاب قدس ذکر آن در این
 شرح عیاشیه از قلم علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که آن حضرت در آن روز
 امیر علمیه (آیه ۲۵۷) و در کتاب سؤالات و جواب میفرماید قوله تعالی مولودا من عی اول
 یوم دوم محرم است و یوم اول مولود بشر است و این دو یکوم محوشه عند الله است
 لوح رشحات الهام و لوح زین المعرفین و لوح مبارکه دیگر نیز این مطلب نازل گردید ملاحظه فرمایند
 در این مقام مختصری از تاریخ تولد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در اینک
 حضرت علی نام مبارکشان علی محمد و با لقب علی بن ابی طالب علیه السلام و نقطه اولی و بیشتر
 جمال البهی نقطه بیان و باب لقب معروفه پدید بزرگوارشان سید محمد رضا
 و اجداد عالی مقام حضرتش پسران ابو الفتح بن میرزا ابراهیم بن میرزا نصر الله الحسینی
 شیرازی هستند (توقع مبارک حضرت علی و شجره ارتباط افغان با عصیان که ضمیمه صفحه ۵۱۱
 از مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نیل است) فادریگان مسماة با طه بنت میرزا محمد حسین بن میرزا
 است (شجره ارتباط افغان با عصیان) تولد هیکل مبارک در شیراز در یوم اول محرم سال هزار و
 دویست و بی و پنج هجری قمری مطابق سیم اکتبر سال ۱۸۱۹ میلادی اتفاق افتاد (ترجمه انگلیسی
 تاریخ نیل ص ۲۵ حاشیه ۱) در دوران طفولیت هیکل مبارک پر بزرگوارشان مسعود فرمود
 و جناب حاج میرزا سید علی خاں اعظم هیکل مبارک مستعمل مراقبت و پرورش حضرت گردید
 هیکل مبارک در سن شش ماهگی (ترجمه انگلیسی تاریخ نیل ص ۲۵ حاشیه ۱) در کت
 شیخ عابد معروف به شیخا که در قوه اولیا بود تشریف برده و پس از ۵ سال در اول ماه رجب
 سال

سال ۱۲۵۷ هجری قمری زیارت نجف و کربلا عزیمت فرموده و پس از هفت ماه بغایت
 نود و نه (ایضا ص ۲۵ حاشیه ۱) و با جناب خاں در شیراز تجارت برداختند (تاریخ نیل
 انگلیسی ص ۲۴) تا در سال ۱۲۵۸ هجری یوم عید هم رجب از دواج هیکل مبارک با ضمیمه
 بنت آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد صوت گرفت (قباله از دواج مبارک که در بیت شیراز
 از این اقربان طفلی موسوم به احمد بوجود آمد که در سال ۱۲۵۹ هجری عینی کیال قبل از بعثت مبارک
 وفات یافت (ص ۲۴ تاریخ نیل انگلیسی) هیکل مبارک در کتاب قیوم الاسما که تفسیر حسن
 العیض نیز معروف است در ضمن سوره نام فرزند خود احمد را ذکر فرموده و حضرت حرم را در
 آن طفل تسلیم داده اند قبر احمد در شیراز در بقعه بی بی دختران) در پای درخت سروی واقع
 شده و امروز آن نقطه مشخص معلومست پس از وفات این طفل مناجاتی از قلم مبارک صادر شد
 که چند فقره آن در صفحه ۲۲ ترجمه انگلیسی تاریخ نیل مطبوعه ترجمه آن بغاری حسین است (ترجمه از
 نگارنده است) اللهم یا الهی کاش این برهیم ترا خوار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی نموی
 یا محبوبی یا مقصود کلینی (محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد و هیچگاه
 شعله محبت ترا که در قلبش فروخته خاموش سازد تا جانم در پای تو نماند شود و تا جسمم در راه تو بجاکند
 خون غلظت و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های میثان نشود اضطراب من تسکین نیابد و دل من آسایش
 پذیرد ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما
 خدا شدن و در فاتحه و علامت خدا شدن من در راحت قرار بده و بفضلت فدکاری مرا قبول فرما آرز
 دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر ترا با خون خود آبیاری نمایم تا میراث منی بخون
 عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سر بسزگرود و نو کند تا درختی تو انار در زمین
 اصل

٢٩٢
 اهل عالم در سایه ان مجتمع شوند اللهم استجب عاني وحق لي اعلی وملكك اقلك
 انك المفضل الكريم يا باري هيكل مبارك مدني راحم ذو شوهر تجارت مشول بوند تاه دوران طاه
 امر وبعثت رسيدك شرح ان در وصل دوام مطورت فاني حضرت اعظم در اخرين سال وستر
 سيزدهم هجري (ترجمه انگليسي تاريخ ميل صفره ١٩١١) در نهايت اجزايمان ايمان ظهور مبارك در
 وفات يافت و سبب تصديق مشا را ايها مبارك در اوقاتيكه در كرامات مجاور بود زوجه حاجي عبد
 الجيد شيرازي و جناب حاجي سيد جوان كز بلائي بود كه با شاره جمال مبارك نزد مشا راجيا
 زفته و اورا مبلغ نمودند (تاريخ ميل صفره ١٩١١) حرم حضرت اعظم حديد شيرازي در سنه ١٢٩٩ هجري
 شيراز صوفيه فرموده و در شاه چرخ مدفون گرديد بر سنگ مرقد حضرت حرم كه امر و زه در بيت
 محفوظت اين آيه مبارك از جمال تقدم كه مخصوص ميم مقام نازل شد بخدا جلب كبر تر قوم است
 ان الودفة العليا سمعت نداء سدة السموات طارت اليها ١٢٩٩ انتهى
 جمال قد مدد در كتاب تدبير مآدور و حرم حضرت علي باب (خير النساء) صاحب فرموده و طلاق اين
 اسم را بردگران حرم فرموده اند از قلم جمال مبارك لوجي مخصوص شب تولد حضرت اعظم نازل
 شده كه صورتان اين است بسم المولود الذي جعله الله مبتثرا لاسمه العزيز الودد
 لوح من لدنا الى ليلة فيها لا تحت السموات والارض من نهر به النار من في العباد
 طوبى لك بما ولد فيك يوم انما الذي جعلناه مصباح الفلاح لاهل مدائن
 الاسماء و اقتداج الحاج لمن في ميادين البقاء و مطلع الفرج و الايهام لمن
 في الانشاء تعالى الله فاطر السماء الذي نطقه بهذا الاسم الذي به خرجت
 الموهوم و سجات الظنون و اشرق اسم الصوم من افوايقين وفيه ملك خم و حني
 الحيوان

٢٩٣
 الحيوان و فتح باب العلم و البيان لمن في الامكان و سررت فسمه الرحمن على
 البلدان حبا ذاك الحين الذي فيه ظهر كثر الله المفضل العلم الحكيم ان ياملا
 الارض و السماء انها الليلة الاولى فاجعلها الله آية لليلة الاخرى التي فيها
 ولد من لا يعرف بالافكار و لا يوصف بالوصف طوبى لمن تفكر فيما انزل
 الظاهر طبق الباطن و يطبع باسرار الله في هذا الظهور الذي به ارتعدت اركان
 الشرك و انصرفت اصنام الاوهام و ارتفعت آياته لاله الا هو المفضل
 المعالي الواحد الفرد المهيمن العزيز المنيع و فيها هبت نوح الوصال و فتح
 ابواب السماء في مثال و نطق الاشياء الملك لله مالك الاسماء الذي
 سلطان لحاظ العالمين و فيها تامل الملا الاعلى زهيم النبي اليبقى و سجت
 حقائق الاسماء مالك الآخرة و الاولى بهذا الظهور الذي به طارت الجبال
 الى النفق المعالي و توجهت القلوب الى وجه المحبوب و تحركت الاوراق من ارباب
 الاشباق و ناديت الاشجار من جذب نداء الخسار و اهتت العالم شوقا للقاء
 مالك القدم و بدعت الاشياء من الكلمة المخزونة التي ظهرت بهذا الاسم العظيم
 ان يا ليلة الوهاب فدعني فيك ام الكتاب ام مولود ام كتاب لا و نفعي كل
 ذلك في مقام الاسماء فاجعل الله مقدسا عنها به ظهر الغيب لمكون و تميز
 المخزون لا و عن كل ذلك يذكر في مقام الصفات و انه سلطانها به ظهر مظاهر
 لا قبله الا الله طوبى للموقنين اذا انصعق العلم الاعلى و يقول يامن لا يذكر
 بالاسماء فاعف عني سلطانك المهيمن على الارض و السماء لاني خلقت بايديك
 كيف

کیف تقدیران ذکر ما لا یدکر یا الابداع مع ذلك وعزتك لو اذکوما الامتی
لیعدن المکات من الفرج والابتهاج فکیف توجات بحربنا بک فی هذا المقام
الاسنی والمفر الاعلی الاضی ای تب فاعف هذا الفلم الابدکم عن ذکر هذا
المقام الاعظم ثم ارحمنا یا الکی وسلطاننا وبتجاود عنق بما اجرت بین یدک
انک انک لمعطى المفید الغفور الکریم - انتهى ...

فصل دوم - بعثت حضرت علی علیه السلام کراه الاعدلی

یوم بعثت حضرت رسول علی از جمله اعیان عظیمه این ظهور عظم است جمال قدر جل جلاله
در کتاب مستطاب قدس عید رضوان و یوم بعثت حضرت علی را بعد عظم فرموده مذکور شد مبارک
و تعالی: فلما نهت الاعداء الی العید الاخصین اما الاول ایام فیها تجلی
الرحمن علی من فی الامکان باثمانه الحسنی و صفاته العلیا والاکریم فی ربنا
من بشر الناس بهذا الایم الذی برقامت الاموات وحشر من فی السموات و
الارضین (کتاب قدس آیه ۱۵۵) بعثت مبارک در یوم پنجم جمادی الاولی سال چهارم
قمری و وقوع یافت و هیچکس مبارک در کتاب بیان فارسی در باب سابع از او احد ثانی میفرماید
قول تعالی ... و ازین ظهور شجره بیان الی ما یقرب قیامت رسول الله است که در زمان
خداوند عده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی
که ششم از بعثت میشود انتهى . تاریخ بعثت حضرت علی بن ابی طالب صریح مرکزین قول شایسته از بعد
سال قمری بحجاب شمس تبدیل خواهد شد در لوح معلوم میرزا قابل آباده این بیان از قلم مبارک
طلعت پیمان نازل قول العزیز در خصوص روز بعثت حضرت علی رومی که انقدر مرقوم نموده
در سوال

در سوال و جواب مندرج یوم کمال از شهر عیلت واقع و یوم شهادت در یوم سلطان انتم
بعثت واقع این نص قاطع است و نفوس قاطعه را هیچ امری عارضه نماید بعد ازین
خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این و یوم مقدس در پنجم جمادی الاولی و در آن
گرفته شد و در ساعات اقدس اجراء حاضر شده یوم بعثت را اظهار سرور و میفرمودند در یوم
شهادت را اظهار عز و تاثیر شد یاد از ثایل مبارک ظاهر شد انزال الان این و یوم اور
تاریخ میگیرم ولی آنچه مخصوص است بعد مجری میشود ... انتهى تولد مبارک حضرت عبدالمطلب
نیز در همین لیله بعثت حضرت صلی و واقع شده و در مدینه طهران در شب بعثت حضرت فقط در
طلعت پیمان از غیب بعرضه شود قدم گذاشته اند ولی بموجب لوح مبارک صادر از ملک
مطهر مرکز میثاق که در جلد دوم مکاتیب ص ۱۳۵ مندرج است حسن سرور در آن لیله مستقیما
راج بعثت حضرت رسول علی است قوله جل ثناؤه (بعض شریعتا لیه و مرسم
پنجم جمادی الاولی روز بعثت حضرت علی رومی لهذا الفداء است لهذا باید آن یوم مبارک
سام بعثت آن نیز آفاق زمین گیرند و در پیش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را برزده
آسمانی بشارت دهند زیرا آن است مقدس و بشر انعام اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت
رومی لهذا الفداء در آن روز یعنی پنجم جمادی الاولی جایزه زیرا این نص قاطع شریعتا لیه است
افا اول الامر بن عبدذر ان یوم واقع گشتن این دلیل بر الطاف عنایات لیه است
در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت علی دانست و بدست طلوع
صبح حقیقت شناخت و این سبب فرج و سرور و شادمانی پر دخت لهذا هو الحق
زهار زهار از آنچه ذکر شد تجاود گردد زیرا اینها صحیح است که در کتاب بعد لهما شود . انتهى

ما در حضرت اعلی روح ماسواة فزار در لیلہ پنجم جمادی الاولی عشره باجری قری در شیراز در
بیت مبارک در نزد جناب باب البیان ظهرا را فرمودند و در آن وقت بر حسب تاریخ نبیل (صلوات
ترجمه انگلیسی) بیت و خیال و چهار ماه و چهار روز از سن مبارکشان گذشته بود شروع
این واقعه عظیم در فصل سوم از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنجی تفصیل مذکور و در اینجا تمام ترجمه
فارسی قسمی از آن فصل را مندرج میسازد (ترجمه از گلزاره در سنیت)

اظہار احوال حضرت بابت

چون از صعود حضرت سید کاظم مرتضی معاذین وی اقدامات و محافلتهای خویش را
تجدید نمودند و غیبت شرا را برابری اجرای نوایمی آیرینه و مقاصد ریاست طلبانه خویش
منضم نمودند و همین مناسبت اتباع و تلامیذ با وفای سید با جنزی و چهار خونی و پشت
عظیم بودند تا آنکه ملا حسین سبزوئی از ماوریت محلی که از طرفستان خویش با انجام آن فرام
شده بود مراجعت نمود و سبب لگرمی و قوت قلب و اطمینان خاطر تلامیذ گردید.

مر اجعت ملا حسین کربلا در اول محرم سال ۱۲۲۰ هجری اتفای افتاد مشا را لیه با نجات
بعثت سردر بتوتی قوای و حافی تلامیذ معلم گرامی خویش قیام نمود و ایشان را با تشفا در راه طلب
تحقیق تشویق کرد ملا حسین مدت سه روز در محلی که مجاور منزل مرحوم سید بو اقامت گردید و در
از ظلمیند و پیران سید بجنوی که او را نمایندگی گانه قائم خویش میگردند شتافت مرتب خویش را از
خویش از صعود معلم و مقتدای خود اظہار نمودند پس ملا حسین جمعی از وجود شاگردان سید
هکاکاران محمد خویش را دعوت نمود از دستورات و موافقی که مرحوم سید در آخرین ایام حیات خویش
در این جهان ادنی بیان فرمودند که گردید ایشان در جواب اظہار داشتند که مرحوم سید که در کربلا

میفرمودند که او طمان خویش را ترک گفته در طلب محبوبه وارد گردیده و در شوق و قلوب خویش را پاک نموده
نموده مستعد جذب نور و جلب کرامت گردید و این جملات از مرحوم سید نقل نموده مذکور میفرمود (اکنون که
نتمهای آمال و منظور حقیقی است ظاهر شده حاجا بیکرین نما و محبوب حال است برکت طلبت مجاهدت رفع
خواهد گردید ولی این طلب همت تابا توجه و خلوص نیست تو هم نگردد و شاهد مقصود اشکار و نصرت
میسر نخواهد شد خلا و مذکوریم در قرآن حکیم بیان صریح اقل الذین جاہدوا فینا لنصلینہم
سبلنا را لکن سبیل طلبت مجاهدت را بیشتر هدایت و دلالت سببش فرموده است پس این
این بیانات ملا حسین فرمودند بعد از این تسوی چون است که در این نقطه متوقف اند و در اجرای دستورات
روحانی و مقتدای گرامی خویش قیام اقدام نموده یاد تلامیذ بستماع این خطاب تشفا در جواب اظهار داشتند
که با بجز ضعف خویش در عن بعد متذکر بودیم اطمینان اعتقاد دانست نباید جوایت که
اگر اظهار نامی شخص خود و نظر معهود تونی با درنگ مطیع امر ماضی در کماخت خیم شد پس ملا حسین
فریاد برآورد استغفر الله چگونه ممکن است این عبد ذلیل قابل نسبت بان بصل باشد اگر طمان بیان مرحوم سید
مانوس مالوف بگوید و از سر حقیقت اشارات و دلالات و میباید هرگز چنین کلمات از زبان شجاعی نباشد
در هر حال اولین وظیفه شایسته است که قیام نموده پیام مقتدای گرامی و دستا و معظم خویش را مقابله و گوشه
دور نزدیک نایم ملا حسین با دای این مطلب جای برخاسته بدون فوت وقت نزد ملا حسین
و غیر محیط و بعضی دیگر از جمله تلامیذ سیدان و اندرند و بموجب ایشان پیام و دستورات معظم خویش را
نمود و هدایت و عظمت امر اظہار داشت و بحقیقت این را که مستلزم قیام عاشقان است بین ملا حسین
حسین در مقابل این اکیدات و اندازات فر گفته های بحیف که ناشی از ظفره حسن انیا خویش تھا بود پانچوی
شنید یک از ایشان اظہار داشت نشان با کثیر و عذرا قلیل است با بایز انیشتر متوقف اند مقام سید معظم خویش را
حفظ

حفظ نام دیگر عنوان نمود تکلف و وظیفه نداشت که در این مکان باقی ماند عیان اهلایک آنرا از خویش باو گما
 گذارند سرسپتی نایم ملائحتین از این قایل و معاذرت است که سعی و همتی در تشریح و ترفیع آن جمع خالی از است
 دینی تمیحه و شعر خواهد بود بنا بر این قوم اجمال خویش گذارنده و خود در طریق طلب جماعت دانگشت -
 ملائحتین چون انجام وظیفه روحانی خویش که ذکر و توبه و استغفار معنی نمایند باید فراتر حاصل نمود از کلام جنت شریف
 عزیت که در هر آنی در این صفت است و بعد از این حدیث برادرش ملائحتین را فرمود که هر دو از آنها او را
 امر افتخار از دست مصعب ملائحتین او را ببرد پس او را بفرمود که ملائحتین تصیم گرفتند عمل در دو مکان
 از او گذریدند و دعا مشغول شود و بعد از آنکه خورد از انجام سفر روحانی مستعد نماید و اجرای این اعمال برادر
 حسین با او شریک بچشم بود لیکن فرزاد وی که بتیمه نذر کجای بود از این میرفت جماعت صوم حرمی که فرقت حاصل
 درها و بناجات آن و جاده خد شریک محبت می چندیم که برین مهال گذشت ملائحتی بطایعی که یکی از جمله تافته
 شیکل نظر از فرخ علی شامی است با و داده تن از صاحبین ملائحتین سجد کرد و فرمود ملائحتین در ایامی توبه کرد
 مشغول یافت ملاحظه در علم و عرفان خامی عظیم است و توایم دیانات شیخ احمد جان انوس مالوف بود که بسیار
 آن عالم شیخ و مظهر بی نظیر را بر و بالا از ملائحتین محبت میداشتند پس از آنکه در از او توبه ملائحتین
 خاتم یافت ملائحتی چند نوبت صد بار که از منظر و حضور ملائحتین استغفار نماید لکن هر موقع که ملائحتی توبه
 آن عاشق با خسته مشوق گمانه را از او بنامید و چنان عالم بد و عشق مستغرق یافت که در وقت شش حاصل نمود
 و با الاخره تصیم گرفت که خویش ملائحتین مت جلد و زار جمع و در شد گوشه انرا از خلوت گزید و در این
 تصیم هر آن شاعر بجز شده تن که خدمت موی طلب آن جمع متعبه اهدا و او را در کل ایامی نمود ملائحتین بسیار
 طی دوره حکمانه و غیر فریق و سفر خوشی نام جنب شرف میدوشتند از کلام حرکت نموده دانشای طریق بر داشت
 مرقد طهرام شرف از آنجا مستقیماً بجانب بحر میباید بود برای اولین مرتبه شام جان را از غنای میگردد در جهان

از نظر آن نیز نموده متصوفاً بود مختصر ساخت ولی تعالیس محبت الهی او را بجای نماند یعنی بصورت بسیار از جنب بود
 بود و در کسوف ملائحتین از برادر برادر او خویش جدا شد با ایشان شد و دوستیها مستقیماً بمسجد الحانی رفت و در آنجا
 منزل ماوی گیرند و اظهار داشت اگر خدا بخواهد موقع غارت م خود را با ایشان خواهد رسانید -
 در همان روزی چند قبل از غروب آفتاب توهیک ملائحتین در بیرون وازه شهر قدم میزدند ناگهان شنیدند که
 افتاد که در ایامی غیر بود و عاصمه سبز بر داشت چنین نظر میاید که بجای کلام میزند آن جوان نورانی پس ناگهان
 حسین نزدیک شد و روی آب منجی ها که از تبریک و محبت گفت و باعث عطف مخصوصی که گوی دست تمام
 رفیق دیرین ملائحتین ستا و در آغوش گرفت ملائحتین در بر او تضرع کرد شاید جوان کی از او نماند کلام
 است که بر او دیدن شعر استحضار یافته و منظور طاقات پذیرایی او استقبال از دست میفرمود الحمد لله که در
 مختلفه شرحی که ملائحتین از مصاحبه روحانی و ملاقات تاریخی خویش برای شنیدن او و بیان نمود استماع کرده است
 تحصیل یافته از این ملائحتین نقل کردند که در روزی که ملائحتین از بیرون بیرون رفتند از بیرون بیرون بیرون بیرون
 مراد منزل خویش خود که در آنجا در آنجا است تمام آن جوان تضرع کرد که از آنجا این جور استعدا و بگذرد که در آنجا
 هر آن رفقای من اکنون انتظار من میباشند آن جوان نمواند از آنجا بگذرد و حمایتی بسیار یقین میباشند
 ایشان را بگو و عنایت خویش محفوظ و حصول نگاه خواهد داشت پس از آن کلماتی این چنین فرمود که در آنجا
 او بر من لیکن سخن بیان کرد در رعایت طلبت بی باقیمه و عطمت مخصوص صادر کردید مرا شرفی ز نام خیار از
 کلمه خارج شد بلا اراده در پی جوان دانستم و عرض راه که آن جوان در پیش من دانبا بودم شمی مبارک و
 سخن شیرین بیان شنیدم در حیات من تا شریف نمود و مرا بر هیبت و عطمت این طاقات تنه که سخت کسب
 کردش در خانه که من میشاهم محروم عالی از آرایش بود رسیدم جوان آب گوید فی الفور خادم سیما
 جوان از بیتش در میان خانه خلوهها بگذرد این چنین می باشد که از عقب او برود این عوت چنان حفظ

که فکر از روح آفتاب که در آن نشاء با خود فکر میکردم آیا ممکن نیست و در این مختصر در بعضی منظره در حق
 خویش نزدیک نازد آیا ممکن نیست این ملاقات بر وجه طلب اشتیاق حالت خلق اضطراب من غایت مدد همچنان حکما
 خلیان احسانا طوری روح جسم من حکم فرما کردید که از خوابی خیار شده سرست غیر قابل و منی در قلب من پدیدار شد
 پس از او با طاق جوان استوار و طرفی حاضر حسند و منی از نمود دستهای خود داشته کوفتی و خشکی راه را
 طرف سازد منی حاضر ترش جا و در دست در طاق مجاز این امر تمام و در هر طریقی جوان قبول فرمود خود با ایادی خلقت
 بر چنین آب در وی دستهای من تمام بود پس شری برای من آوردند و بسوز فرمودها و حاضران همه شخصا تخیلی جان
 مبادرت فرمود منی تا یکبار که کات و کات بر زانی محبت بگریز و جوانی از جوی غریبه عرض کردم
 موقع نماز من نزدیک است من نهضای خویش بعد کردم در این کلام روزی که بودم از جوان پر شرح بجا آمد
 و هر باری بیان نمود تا بدین آید در جهت خود از راه ای بر سر و در ضای او فرمود ای دل بی که معلوم است نور حق
 نوع دیگر است از اینکه بعد خواند که در در ضای تو از راه انتظار آمد باید حالت عریان بنشیند که در حال
 من بعد و در صورتی که در ای از نماز حاضر شد جوان نیز در کنار من ایستاد نماز مشول شد و در آنجا در نماز
 روح من که از من بر جا بود و بی مبری در طلب محبت در غیبت من در شوق بود گوئی ناگهان آدای یافت حالت
 خفت حال بود و این بناچار به گاه است با جا بر او نماز مشول کردید که ای منی متعال من با روح و نور حق
 در طلب محبت جاهد بوده و تا این لحظه از معرفت علم در حال پایست مردم ندادم زیرا میباید که کلمات با خود
 آن شب تاریخی متعال با بلیه نیم جادی لادنی و کلامی بود که نیز زبان این صفتی بعد از خورشید است و در آن
 منقح نمود و در حق آن که در چهره تپید و تپید منی که را جاشین او و خستدای خویش بشدید در جواب من مردم
 او خزانم معلوم متصلا میبوسته از بیصحت بود که بر از صمودی الهامی من نموده در طلب محبت هر روزم بشیر
 حرکت غایب من پیروی این مستورین آن عزیزت و بیست و بیست حقیقت و با تو هم میکنم جوان با حق و با علم
 با حق

در این مختصر علامت خود نشان داد که بیاناتی فرموده است خیر و بدیخ عرض نمودم معنی میبوستی از ملاقات
 و خاندان حضرت نبوت شد من بهار کش از بیست سال تجاوز و از بیست سال کمتر تا ای علم لدنی است قاش متوسطا در است
 و خان باغ و از هر که در عیب و نقض حسانی هادی بهری است پس از آنکه تا ملی جوان با صورت طین نماز فرمود و در
 کن آری این ملاقات نشاء در این شاهدی میکنم که بیانا و علم که در توضیح فرموده و تطابق نیز در شکل هند من
 وضع معلوم شد و این با حق القاعه تخریب شده با نهایت است مع من و هشتم معنوی که با ظهور او در انتظار ایام صفا
 مقامی هندس امرش در ای نفوذ و عظمت و قیام است به متعادل از اوقات خود میدار علم و طاعت و محبت میراند چنانچه
 اظهار شد است معلولت من نیست معلوم و طاعت و محبت و در این اوقات در هر بار آقا تسبیح تحقیق اختلاف شکر تعدادش
 فخرش است حله من در ذکر این عبارات تاریخ شده بودم که حالت خفت مذمت بر من ستونی کردید که طاق اظهار هشتم
 در بار ای اتفاقا بلکه زبان باطن فرخ در هر نشاء زنده و معنی که آن لحظه من بیان طریقی را بر تیرم و با خدای و عیب
 در صورتیکه با دیگر میران که در این موضوع سخن انداخته است صنوع و کما بعد نبوی کش هر من ایام اگر از او سبک است با حق
 دعوی خویش باشد البته در اوقات خلق اضطرابی که نبوت مردم را طاعت و محبت از هر جوانی باطن و غایتی نفعی خودی بود
 از همان وان که من در طریق تحقیق قدم گذاشته و طلب معنوی بپایان گشتم و نیز ان ای حقیقت نفسی دعوی قیامت بود
 که رقم یکی اصح کتابت نیست خویش متضمن استیغافه تعالیم علیه نون برین شیخ جلد چهارم و پنجم و ششم و هفتم
 فکر میکردم که هر کس اندر خود هر روز در آن کتابت همین توضیح نماید نیز انی خویش از او خواستار شوم و از حضرت کش
 استخوانم بوده و یوسف با حق آن و فکر نمی که با من ازین جمله مصطلحی جاریه قوم کلی متغایب شده تغییر نماید و از این
 مردم استید بطور خصوصی ز قبل تقاضا نموده بودم خستید بر رویه فرمودم که فرماید لیکن سینه بنام این رسول استماع نمود
 و فرمود این موضوع فی الحقیقه برای من مشکل است آن موعود عظیم که بر من خواهد که برای تو ناخوایسته این
 امر اظهار خواهد ساخت و تعبیری که از قلم مقدس و ظاهر کرد دلیل جلیل بر حقانیت معلوم تمام او خواهد بود
 این نگار

این حکما در خاطر من بخلجان بود که میزبان گرم بجز میان فرمود بدقت ملاحظه کن آیا ممکن نیست نفسی
 منظمه و مقصد سبک نشود باطن من باشد؟ در این نوع مجربا که سخن با او از ابداء عرض و هر چه هست نظری است
 این کتاب گفته شده است که از چشم او فریاد از لغزش و خلاصی کند که در میان بنحایت لطافت باطنی است و هر چه
 از بعضی از مشربان نظری گفته پس آن را در نظر من و غیره بیان است پس در عبارت حکم برین نام بود هر آن که با او از این کتاب
 سوال فرمود و حکایت او را بیان و حل فرمود بدین طریق که در سخن منی بر سر نظر از روی این است پس در اینجا یافت میاید و از حق و
 سوال فرمود از آن که در این کتاب چه فرموده و در اینجا شرح آنجا است که در کتاب و نحو بود از طرف آن بیان در این کتاب و در این
 که تا آن مجرب است پس در این کتاب چه فرموده و در اینجا شرح آنجا است که در کتاب و نحو بود از طرف آن بیان در این کتاب و در این
 که من محتوشم می نیست سفاسکی رای فراهم گشت لی فصل غیبی است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 از این کتاب نیز یکدیگر بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 من انجام تو بقیس کرد با او گفت حال این که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 حضور و حضور نباشد و اولی که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 اکی را در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 آیا اصل از این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 علی و خلی علم نیز طلب بود و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 مبارک بود و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 بسیار قوم و منظره نموده و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 قدم مبارکش از شدت آنکه در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 غیب از جای خانه رسد ای چشمی از حضورش هم در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 برکت

حکما مشاهده خواهد گشت که بخوان عباد را به شدت آن حکما شب بخر جامی اولی سال عیادت بود
 بر این خود آفت قاری بود که با شب شصت و پنجم در این نور روز داشت شب عباد را از آن حکما نظری بود و هر چه
 شب عیادت عیادت آید چون عباد از هرگز این کتاب را بخواند و هر چه در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 عیادت من نیز بود و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 خود را در حضور من نیز بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 عیادت من نیز بود و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 اگر میزبان که میگوید دعوت من است پس بیای بر طواف شرفت او که تعریف من است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 بر من بدین کتاب آنچه در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 نام ضعیف ترین در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 خوش است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 مخاطب است و در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 از این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 از این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 از این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب
 از این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب بیان شده است که در این کتاب

حضرت عبداللہ علیہ السلام در منزل دینفوس راجع بہ شب حضرت اعلیٰ
این نطق مبارک را ایراد فرمودند (و نطق مبارک دیگری مورخہ پنجشنبہ ۱۱ جمادی الثانی
پنجم جمادی الاولیٰ ۱۳۳۳ هجری و دیگری نطق مبارک در بارہ حضرت اعلیٰ کہ در کتاب بیع امریکا
اوار فرمودہ اند موجود است) -

عقل اللہ امر زین شب حضرت اعلیٰ بود لہذا جمیع ثمار تبریک یکوم ہر روز روزی بود کہ شب حضرت بابت مبارک
حضرت بابت مبارک کہ در شب حضرت بابت مبارک از طلوع صبح است چنانکہ طلوع صبح بشارت بظہر آفتاب
میدہد همین طور ظہور حضرت بابت مبارک است طلوع شمس مبارک بود عینی صبحی بود نورانی کہ آنرا
روشن کرد و آن نور کم نمایان شد تا حاجت مخرجشان جلوه نمود و حضرت بابت مبارک
طلوع شمس بھاء اللہ و در جمیع کتب خویش بشارت بظہر حضرت بھاء اللہ و حتی در اول
کتبیکہ مونیوم بہ احسن القصص است میفرماید: یا سیدنا الاکبر قد مدینت بکلی
لک و ما تمیت الا الفلک فی سبیلک خات آرزوی حضرت بابت مبارک شہادت در این بارہ بود
این تاج سلطنت بدینہ برابر مبارک تھا کہ جوہر زوہر شمس اعمار را روشن میسخت اعلیٰ
دو حقیقہ لہذا لہذا عدت بسیار بدید در اول امر و شیراز مدخانہ خویش جس بود بعد از آنجا
با صفیان حرکت فرمود و صفی ایضا حکم بقبل دادند و خات ظلم و عتاف داداشتند حکومت
حضرت بابت مبارک بتیروز فرستادہ در کہ جس شد و از آنجا بقصہ چری برای جس فرستادند
ضرب شریذیند و ادیت بی پایان کشیدند اجرا الامر بتیروز مرتب دادند و خاران گلزار
سارکش و نذکن از این شہادت شمش رو شتر شد و طمش بلند تر گردید و قوہ ظہور شمش شد
ناخال کہ در شرق و غرب ہم مبارکش منتہ است بابت مبارک بعضی را چنان گمان کہ مظاهر مدتہ

تا یوم ظہور از حقیقت خویش هیچ خبر ندارند مانند زجاجی کہ از روشنائی فیاضیت است چون
سراج انور روشن شود آن زجاج نورانی گردد و ولی این خطات زیر مظاهر مقدسہ است
ممتاز بودہ اند این است کہ حضرت صبح میفرماید در ابتدا کلمہ بود پس صبح از اول صبح بود کلمہ بود
و کلمہ زود خدا بود و بعضی را گمان چنان کہ وقتیکہ یحیی در خرازدن حضرت صبح را بقیہ او وقت
روح القدس بر صبح نازل شد و نبوت گشت و حال کہ حضرت صبح بصبح بخیل از اول صبح
بود همچنین حضرت محمد صبر فرماید کتب نبیاً و آدم بین الماء و الطین و حال مبارک
میفرماید کتب فی از لیتہ کیونتی عرفتی حتی فیک خلقک آفتاب حید آفتاب است
اگر وقتی تاریک بودہ آفتاب نبودہ آفتاب بحر ارتس آفتاب است لہذا مظاهر مدتہ کم زنی
در نوریت ذات خود بودہ و هستند آفتاب یوم بعثت بشارت از اظهارت و الاز قبل ہم بودہ
بودہ اند حقیقت اسمانی بودہ اند... و مونیوم روح القدس مظهر کمال است الکی مثل این آفتاب کہ
ہر چند نقاط طلوع میاید ولی میشود گفت آفتاب بروز حادثات نہ بلکہ الان آفتاب مدتہ
لکن مطالع و شارق حادثہ جدید با حضرت اعلیٰ و روحی لہذا لہذا در جمیع کتب خویش
بشارت بظہر حضرت بھاء اللہ را در کہ در سترتہ طور عینی مظاهر میشود و هر خری حاصل میگردد
و کل بھاء اللہ فائز میشود یعنی ظہور بابت مبارک خواهد بود و آفتاب حقیقت مطالع و روح ابدی و سید
خواہد شد خلاصہ بیانات بسیار دارد کہ جمیع در بشارت بظہر بھاء اللہ است این بودی کہ
چون حضرت بھاء اللہ در بغداد ای یوم متصوان اظهار فرمودہ جمیع با بیان معرفت شد
مگر قبلی و قوت و قدرت بھاء اللہ قبل از اظهار امر مظاهر بود و جمیع خلق حیران کہ این چه شخص جلیلی
است و این چه کالات و علم و فضل و قدرت در لہذا بظہر و ایامی قلیلہ خلق ملتفت شدند

با آنکه حضرت یحییاء علیه السلام در صبح و در کمال امرش شرق و غرب احاطه نمود و باقی استقامت
 میخواستند امرش را محو نمایند و سرچش را خاموش کنند لکن و شترتند در زیر زنجیر عیش المیز که
 در ظلمت زندان نورش با طبع گشتی جمیع امالی شرق و لوک و ملک تو استند مقاومت نمایند آنچه
 منع کردند و صحنش را گشتند نفوس بیشتر اقبال کردند بجای یک نفر مقتول صد نفر اقبال کردند
 و امرش غالب شد و این قدرت بقاء الله قتل از ظلم معلوم بود و نفسی بخورش مشرف نشد لکن آنکه بوی
 گشت حلا و ضلای آسمان معرفت بودند که این شخص بزرگوار است اما ما تصوریم از تعالیه است
 برداریم و میراثش با ما را ترک کنیم هر چند نموسن نبوده اند امید استند که شخص بزرگوار است بقاء
 در درسد داخل نشد معنی داشت کمالش بذاته بود همه نفوس که او را میشناختند این سنو را بخوبی
 میدانستند با وجود این آثارش را دیدیم علوم و کلماتش آشنیدیم حکمت و فلسفه اش را بینیدیم که مشهور
 آفاق است تقالیمش روح این حضرت جمع فلاسفه شهادت میدهند و بگویند که این تعالیم نور آفتاب
 ناپس منظر الهی باید نور الهی باشد نور غیبتش از خود او باشد در از غیر مثل این آفتاب که نورش از خود
 اوست آفتاب نور ماه و بعضی ستارگان از آفتاب است همچنین نور غیبت مظاهر مقدسه بذا هم است
 میشود و از دیگری اقتباس نمایند و یگران باید از آنجا است علوم و اقیانوس نمایند نه آنجا از دیگران
 جمیع مظاهر الهیه چنین بودند حضرت ابراهیم و حضرت هوفیه و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد
 و حضرت باب و حضرت یحییاء علیه السلام در هیچ مدرسه داخل نشده لکن گشتی از آنجا صادر کرد که
 شحرت دادند برای یکی مثل جوده اند و این خصیه بقاء الله در باب معنی عدم دخول در مدارس با الاکان
 در ایران نفوس دلیل برهان میدانند که در شرق کتب بجا آمده است لکن در حقیقت او میماند که هیچ
 کس نمیتواند مانند این آیات صادر نماید و نفسی میداند که بتواند نظیر آن بنویسد زیرا این کتب آفا
 از شخصی

از شخصی که در مدرسه داخل شده صادر گشته و برهان حقیقت اوست با این کلمات بذاته بوده
 اگر غیر این باشد غیث و نفوسیکه محتاج تحصیل از دیگرانند چگونه منظر الهی میشوند سرامی که خود محتاج نور است
 چگونه روشنی بخشد پس باید منظر الهی خود جامع کالات موهبتی باشد نه کسبانی تجزی باشد مشر
 بذات باشد نه بشر مصنوعی چنان شجر بجزه مبارک است که بر آفاق سایه افکنده و میوه طیبیه دهد
 پس در آثار و علوم و کالاتی که از حضرت بقاء الله ظاهر شد نظر نماید که بقوه الهیه و تجلیات حیا
 بود حضرت نابت در جمیع کتب شارت بطوران فیوضات و کالات الهیه و اوله اشاهار تبریک
 بعثت حضرت اعلی روحی اما لفظاً میگورم این حدیث بعد از روز جدید بر جمیع شاهان مبارک
 مایه سر در قلوب دانستنی است

بما (نطق مبارک در پنجشنبه ۱۹۱۹ مطابق ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۸ هـ)
 امروز روز بسیار کبیت تفرک و تمیز است طلوع انوار صبح هدی است مبداء و نشا
 امر ابی است بر تو اشرقش حقیقت است یوم ففتح فی الصور و نصر فی الناس و است
 و قابع این یوم خیل عظمت و لکن حقیقتش در زرد دل بصیرت معلوم و هر چند در زرد خلق تفرک
 این یوم مجبول است ولی نفع اولی آنست که یساک قرآن میفرید و یفتح فی الصور فصیق فی السجرات
 فالارض یومیت که جمیع منی السموات الارض مضیق شد یعنی در زرد دل بصیرت مجتهد است
 گشته و انسان مضیق بجهوش معنی محروم از حیات ابدی بجز می محقق میشود اما انسان صیر
 بحیقت امر آگاه میشود یعنی آن نفوسیکه فانی بجات ابدی میشوند ملقت میشوند که طلوع صبح حقیقت
 است و نفع اولی است که در حقایق معنویه روح حیات خد گشته و جهان لجان مستعد نظر نماید
 گردید است که میفرماید ففتح فی السجرات فی الارض قیام یبصرون و اشرق فی الارض
 زبنا

در آنها و از نغمه ثانیة حقایق روحانیة و کسوفات علویة حیات یابد و از شراق شمس حقیقت
 باعتراف از این نغمه ثانیة ظهور جمال قدم من بظهوره الله است یابد در آفتاب ملاحظه نماید
 که چون صبح طلوع میشود قیامت کائنات از صحن است زیرا جمیع ارض با هزار آید و هزار جمع
 کائنات از حیرت غیب بجز نموده آید و آنچه در کونان ارض است ظاهر و آشکار گردد و آنچه در غیب
 اشکار است نمودار شود و لکن جمیع کائنات با وجودیکه باین حیض آفتاب خست و نشسته شود و وجودش
 از شراق و طلوع آفتاب است معذک از این حیض بی خبرند مگر کائنات حیرت که زنده هستند
 کائنات حیرت میشوند که آفتاب طلوع کرده بظلال بدایت این یوم مبارک بدایت قیامت
 نفوسیکه حیات بدیده داشته اند در آن و حواس کرده اند که امروز در حسیلی اندیشه دار و امروز
 رویت که آن منظر کائنات از روزی است که آفتاب بر همه چیز است و امروز روزی که هر شمس از زمین است
 فترت از زمین است که جمال بیرون کرد امروز روزی که اسرار از حور بیرون آمدند و حشر شد که
 میزان مضروب شد هر طایفه و گشت اسرار ارض ظاهر و هویدا گردید ابواب جنت مفتوح شد
 شعله عجم بر افروخت ایجا جمیع علامت یوم قیامت است حضرت اعظم میفرماید که در یکدیگر
 وقایع و اوضاع گشت در هر طرفه بعضی نغمه منقضی شد و جمیع این وقایع ظاهر گشت
 ایجا و قیام مضروب است نه وقایع جهانیه این است که حضرت فطرت اولی روحی له الفکر و الفکر
 بالله انما اتقوا الله فی کل شیء ثم یفرغ الله من قلبه شیء من امره انما اتقوا الله فی کل شیء
 در هر طرفه گشت یعنی پناه بر سال که در قیامت منقضی شد جمیع اشیاء عظمی و شریفی قیامت عمری که با وجود این سال
 که در هر طرفه منظر ظهور الهی است که باید بر اهل عالم بگذرد و چون در آن روز است که حال را که حق نیستند و نفوسیکه خود
 مقرر و معرفت آن پناه بر سال در هر طرفه بعضی گذشت و وقایع عظیم قیامت تحقق یافت ایجا
 میکند

یکند که میشود عدو مستغاث در نور و حال منقضی شود فاعتراف یا ایها الایضا باید
 که بی انصافی بچهره است و نادانی تا چه حد ضلالت و در صبح قرآن میفرماید که در نغمه بی در پی است
 و حضرت اعظم فرمود که الفناء جمیع عجایب خلق را غرق فرمود و از برای ظهور من بظهور الله
 شرطی قرار ندادند و فرمودند که اگر امروز طایفه هر شود فانا اول العابدین و نبض صریح میفرماید
 ایانک ان تجتنب الواصلات فی اوامیرنا فی الیوم و وجود این اهل بیان گویند که در
 بیان ذکر مستغاث است احد بیان ذات تقدس حضرت اعظم میفرماید که در نغمه بی در پی است
 بواجب بیانی از من بظهوره الله محبت شو حال اهل بیان بر آن است که شمس حقیقت است مانند آنچه
 امروز و کبریا و در ضمن خطایه منموی کند

امروز حضرت اعظم این است و نیز مبارکی است مبد در شراق است زیرا ظهور حضرت اعظم
 مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب صبح نورانی است در شمس حقیقت از
 بدایت این یوم مبارکی است مبد و فیض است بدایت طلوعت اول شراق است حضرت
 اعظم در چنین روزی سبوت شد و در ملکوت باقی نمود و بشارت ظهور جمال مبارک نمود و جمیع
 طوائف ایران مقابلی کرد جمعی در ایران تابعت نموند و در طایفه مشقات شیعه افتادند و در مقام
 امتحان و نستان نجات قوت و ثبات آشکار نموند چه بسیار نفوس که در حس شکر افتادند و
 بسیار نفوس که عقوبات عظیمه دید با وجود این با نجات ثبوت و استقامت جان فشان نمودند
 ابتدا ترزل شدند و از امتحانات طلال نیاروند بیکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افتادند
 نفوس منتخبین الهی هستند آن نفوس مستاره های اوج نامتناهی هستند که از افق ابدی رخشند
 و تا مانند حضرت اعظم را و شیراز اذیت کردند بعد حضرت بابت اصحنان آمد در صفحا
 علام

۴۱۰
 علماء را ذیت زیادی کرده هر احوالات نمودند بعد حضرت را از صفهان به تبریز فرستادند و
 تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز با کوفه فرستادند و از آنجا در قلعه محبوس نمودند بعد
 از آنجا کوفه رفتند و در آنجا محبوس بودند و از کوفه به تبریز آوردند و در آنجا بجات قلم
 و خاشاک نمودند حضرت **اعلی** علیه السلام متوجه ایران نمودند و از آنجا دیدند و هر چه خواستند
 آن سراج الطلی را خاموش گشتند روشن تر گردید و روزی در آن شهر شد در آنجا میگردید میان خلق
 بودند در جمیع اوقات بشارت به **بها** الله میفرمودند و در جمیع الواج و کتب ذکر **بها** الله نمودند و
 بشارت ظهور **بها** الله دادند که در سنه نه هجری میاید در سنه ششم هجرت کمال حاصل میکند
 در سنه ششم هجرت ظاهر میشود و از این قبل بیانات بسیار و جمال مبارک را با هم منظر **بها** الله
 ذکر فرموده اند محقر این است که آن وجود مقدس در محبت جمال مبارک جانفشانی فرموده و چنانچه
 در کتاب **حسن القصص** میفرماید **یا سیدنا الا کبر حق قدیت بکلی لک و ما تمیتنا الا**
القل فی حجتک و الت فی سبیلک و اننا الکافی بالحق لا یحکم کسبک آن جو مبارک
 چند صد مرتبه دیدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه محبت جمال مبارک نمودند و چگونه ما باید
 اقتدار کنیم و جان فشانی نماییم و بنا بر محبت الله مشتعل گردیم و از عنایات اعلی مجرب و نصیب گیریم
 زیرا آن وجود مبارک وصیت کرد که در ظهور جمال مبارک در عنایت اعلی باشیم و در عنایت آن مجذوب
 باشیم جمیع بشر را از برای او دوست داریم و دوستی با تمام جهانی کنیم **بها** الله **لک مبارک باد** و
 چند کلام روزی مبارک است است من از ملاقات شما بسیار متولدیم و از خدا خواهم که فیوضات ملکوت
 ابی بر شما اعطا نماید و جوهر شائوری گردد و قلوبتان روحانی باشد و جمیع این روایات ملکوت گردید
 و منوب بخداوند حلیل شوید و بموجب تعالیم حضرت **بها** الله عمل کنید انعمی **بها**
 شهادت

۴۱۱
شهادت حضرت علی

در ساله ایام تسعه حینین بطور است . شهادت هیکل مبارک در یوم میت و هشتم شعبان ۴۰ هجری
 هجری قمری مطابق یوم سلطان از شحر رحمت (روح مبارک با عز از میرزا قابل آباوه) روز نهم شب
 هنگام ظهر (تاریخ خلیل زرنجی) در تبریز بوقوع پیوست تاریخ قمری این واقعه نیز چنانچه در فصل دوم
 نگاشته شد شخص صریح همین کتاب اعلی تاریخ شمس تبدیلی خواهد شد مشروح شهادت هیکل مبارک را
 اصل تاریخ فارسی خلیل زرنجی لفظ بلفظ در اینجا میسگار و قولند باری آن مأمور در کمال ادب و
 احترام طلعت اصلی را از حجرتی حرکت داده و در تبریز بلا اگیر گردانید و حوض حضرت در محل یکی از تبرکات
 خود را ترا و در گردانید و فرمود که با کمال احترام با ایشان حرکت نمایند تا بعد از سه روز از روز شهادت
 فرمان دیگر از اهلبیت با نام نواب حمزه میفرماید که حضرت در و فرمان سیدنا ابی با مردانی که همراه
 بارادش خاندن در زن و فوج ارمنه از تبریز را که سر پیشان سام خان است فرمان داد و در تبرکات
 میان شحر تبریز بارش نمایند چون نواب حمزه میرزا برمانی اقتضای امر مطلع گردید جمال فرمان که برادر
 امیر **فیروز احسن خان** وزیر نظام بود گفت امیر باید من خدمت های بزرگ رجوع نماید مانند کار باران
 و زوس و یگونه کارها که شغل او باشد است با علس رجوع کند من این بنا دادم و من این سعد که فرزند
 رسول خدا را بدین عزم قبیل برسانم **فیروز احسن خان** که کوهم آنچه از نواب حمزه میرزا شنیدیم
 برای برادرش **فیروز افغان** امیر نوشت او هم بجهیل جواب فرستاد و فرمان گیرد که خوب است
 این کار شو همان نوع که در فرمان سابق بود عمل کن باه رمضان عمل شده ما را از این خیال آنو کن
 تا اول درت و باه رمضان روزه بگیرم **فیروز احسن خان** فرمان تا زوار بر دگر نواب حمزه فقیر
 نشان مجدد در آن نگذاشت و گفت سرکارش خردا ناخوش احوالند و فرموده اند آمدی را بخدمتشان
 ندم

زعم کرد امیر الحسن خان فرشباشی خود را فرستاد که رود سید ناب با هر کس با اوست
 بسزای خانه بزرگی که در میان شهرت بیار که در یکی از حجره های آن منزل ده و دیگر بازای فرج اراک
 ساخان بگو کرده نظر در آن حجره چاقه زنده در ساعت عوض شوند تا فرد صبح فرشباشی نیز
 حکم اول نمود و طلعت اعلی آمدون همان وقت که که علامت سیاحت بود با جناب آقا سید حسین
 حرکت داد از اجتماع ناس رستخیز حلیم در آن روز پادشاه تا نزد یک سر بازار خانه رسید بعتد جناب
 میرزا علی زین العابدین برهنه روان و آن خود در ایشان رسانید و سر بقدم مبارک نهاد
 و در پیشان گرفت که مرا از خود جدا فرمایند فرمودند تا با هستی تا فردا چه مقدار شود و خود دیگر هم اطفا
 ضنوع نمودند آنجا نیز گذشتند و هر چهار را با آن فرج طاعت و وقار در حجره از اجرات سر بازار خانه
 منزل دادند و فرج را از آنه کشیک نگه داشتند آن حجره را با او گذاشتند و در آن شب قرار کرد جناب
 آقا سید حسین تقریر نمودند بودند سروری در طلعت اعلی بود که در صبح وقتی از اوقات نوبه با حاضری
 حضرتان فریاد میفرمودند و در غایت محبت و با شت صحبت میداشتند از جمله که میفرمودند
 شکی نیست که فردا قتل خواهند نمود اگر از دست شما بماند بخت و گوارا تر یکی از شما با جزیره
 و با ناله که بر مصلحت سازد همگی گریستند و از این حال سخنی نمودند که عاشق فرمود که بر خاست
 شال که خود را بلند نمود و عرض کرد بجز خود که بفرمایید عمل میبایم دیگران دست او را گرفته و مانع نمود
 طلعت اعلی فرمودند همین جوان ایس من خواهند بود جان خود را مردانه در راه من شاد خواهند نمود
 چون صبح شد همه امیر الحسن خان فرشباشی خود را فرستاد که ایشان را با جانهای مجتهدین بزند و از آنها
 حکم قتل بگیرد و چون حاضر شدند آقا سید حسین معروض داشت که تکلیف من چیست فرمودند
 بجز این است که تو قوا را نکلی و کشته نشوی تا بعضی امور را که جز تو احدی مطلع نیست در وقت خود باش

انظار

اول از ای آن دو نفر دیگر پرسیدند و در کشته شدن شما استخفاف بحیث من نخواهد بود خود
 بحر خودی می توانید عیانت کنید جناب میرزا محمد علی با عفا فرمودند که ایشان صاحب الامرند و عیبت
 که رسد شری نوال بکیند طلعت اعلی بفرمودند و با جناب آقا سید حسین جوی مشغول بمان
 بود که فرشباشی چون آمد دست آقا سید حسین کشیده بدست یک فرانس داده گفت فرزند تو
 بنویست طلعت اعلی فرمودند که تا من این صحبتها را که با او میداشتم تمام نکنم اگر جمیع عالم با
 دشمنی بر من مهاد نماید مونی از سر من کم نخواهد شد فرشباشی تخریب شده و جوانی نه اول آن
 چهار نفر را یک یک پیش مجتهدین بردند تا هر کس قرار کند او را بقتول نمایند جناب آقا سید حسین
 در غوغای احدی قرار نمود و مردم بسیار اصرار داشتند که بزبان او بگذارد کلمه را که سبب استخفاف
 باشد بجهت مزاحمت آقا سید علی زین العابدین که زوج والد ایشان بود و او فریاد میزد و میگفت این
 من آنحضرت است و ایمان من اوست بدست من اوست کوش و جنت من اوست ملا محمد تقی
 با این گفت این عرفنا دال بر جنون است و بر جنون عربی نیست جواب داد که ای احمد تو تو
 که حکم قتل قائم آل محمد میدهی من عاقلم که در رهش جان سارسیستایم و دین ابدیستایم نیز شتم بعد
 از این کلام حکم قتل او را دادند اول طلعت اعلی را نزد ملا محمد تقی بردند تا در وقت
 حکم قتل را که از پیش نوشته بود بدست آدمش داده گفت بفرشباشی بده و بگو پیش من آوردن
 لازم نیست این حکم قتل من همان یوم که او را در مجلس لیعهد دیدم نوشته و حال هم
 همان شخص است و حرف همان بعد از آن بد فرخان میرزا باقر میرزا احمد بزرگ که تازه بجا
 پدرش بریاست نشسته بود دیدند آدمش پیش در ایستاد حکم قتل در دست داشت و بفرشباشی
 و گفت بجهت میگویم دیدن من لازم نیست بده که در حق او حکم قتل نموده بود و بر من شایسته

محمد

مجتهد سوم بلا مرتضی قلی بود او هم باین دو مجتهد تاسی نمود و حکم قتل را از پیش فرستاد
 و در ضمن بملاقات نشد فراشباشی بآن حکم قتل آن منظر معبود را بر سر باز خانه برگردانید بدست
 نسام خان از مبنی سپه که این سه حکم از سه مجتهد اعلم تبریز است که در دین اسلام قتل این شخص
 لازم و واجب است حال تو هم از دولت سوری هم از ملت ورتو بای نیست و فراشباشی در
 از آن چهار نفر را مانده گفت حکما ایما را توبه داده اند جناب اقا سید حسین آذربایجان
 که شب خدمت بود و جنس خود حضرت اجد علی را خواست که در آن حجره جنس نماید او جزع و فرج نمود
 و او که مرا بر سرش محبوس نماید از نیز بزد بدست ساسان سپه گفت اگر تا آخر پشیمان نشد این
 هم با او صلح کن و چون نسام خان وضع او را مشاهده نمود بر قلبش غلب علی وارد و در کمال ادب
 خدمت اعلی عرض داشت که من سببی هستم و عدول با شما ندارم شما را بخدای لا اله الا الله
 سید هم که اگر حق در نزد شماست کاری نکنید که من اهل در خون شام شوم فرمودند تو با ما چیزی
 مشغول باش اگر نیت تو فاضل است حق تا از این نقطه نجات خواهد داد نسام خان حکم کرد که در
 همان حجره که آن جناب محبوس بودند زودمان خادمت و بر پایه که با این حجره بود و هیچ آهنی کوبیدند
 در میان بآن سنج بستند که با یکی طلعت اعلی را و با دیگری حضرت میرزا محمد علی بیادریز قهرمان
 محمد علی از آنها است فایز بود که مراد ایشان بنید تا هدف بلایای ایشان شوم چنان او را بستند
 که آتش برین مبارک واقع شد و کما از آن که صف سران نیستانند هر صف و دست چاه
 بصف اول حکم شلیک دادند شلیک کرده نشستند و بلافاصله صف ثانی با موشک شلیک شد و آنها
 شلیک نموده نشستند صف سوم در آن هم شلیک نمودند و از دو بار توت و زرشن نیم روزش نیم شب
 تاریک شد و بدروه هزار نفر در پشت بام سر باز خانه و با همایکه مشرف سر باز خانه بود ایستاده و ماشا
 میکرند

میگردید چون دو نفر در پشت حضرت میرزا محمد علی ایستادند و ایستاده و ایستادند
 در بدنشان عینت حق قبای بیفتد تازه که پوشید بودند خباری بر آن نشسته بود و لکن طلعت اعلی
 غایب میدید و هلیکند نمودند که بایب غایب شد و چون تفتش نمودند ایشان را در حجره که اقا
 حسین محبوس بود یافتند و همان فراشباشی دید که در کمال لطیفان و آرام نشسته اند و با اقا
 سید حسین صحبت میدادند خبر اشباشی فرمودند من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه میخواهد
 بکنید که بمقتضی خواهد رسید فراشباشی از همانجا حازم خانه خود شد و از آن مثل استغفار داد و اقا
 میرزا سید حسین مرحوم که از اعیان بود و همایه ایشان این اقدرا ذکر نمود و همین سبب تصدیق
 و ایمان اقا میرزا سید حسین شد بود و این عینک در تبریز ایشان را دیدیم و بانده بآن سر باز خانه
 آمده محلی را که میخ صلیب نصب بوده و آن حجره را که طلعت اعلی را با اقا سید حسین در آن بستند
 نشان اند با درجی ساسان از دیدن این امر عظیم فرج خود را برداشت و از سر باز خانه بیرون رفت
 و گفت اگر مرا بنده خدا کند که مرتکب چنین تری شوم هرگز نخواهم شد و فی الفور آقا جان خان تبریز
 خسته حاضر شد و فرج خود را که بفرج خاضه ناصری سوخوم بود و حرکت داد که این کار را من میکنم و این تو
 من میرم پس همان ترتیب تفصیل اول بستند و حکم شلیک دادند بر عینک اولی که فقط یک تیر شلیک
 خورده شد و بدون آسیب زمین آمده بودند این اقدرا دیدند که آن هیکل از شدت ضرب یک
 هیکل شده یکدیگر گریختند و در همان وقت با وی حرکت نمودند چنان با او خاک سیاه روزی یک
 نمود که مردم منزل خود را نیافتند و از نظر تاشان طوفان و باد و خاک سیاه باقی بود و شدت تاریک
 و اهل تبریز که بغیرت و غریب نوازی و جت مادات معروف آفاق بودند و چنان وقتی با آن حالت
 آن قدرت که نسام خان تصور می کرد کرده و فراشباشی از آن مثل استغفار نمود بسیار شده با آنکه
 در تبریز

در شب شانی که خواستند آنحضرت را در از نند ای از بنای بلند فرمودند ای مردم گرم بستانند
 این جوان که اهل از شامت در این سبیل قرآن سید و مکنان لیل و نهار و کسب و کسب و کسب و کسب
 او را دیده سیئه سینه تن از فقار خود را فدای من کردند این بیانات اغلب مردم شینه نه عهدا
 ایستاده تا شایه نمودند خواستم از بارگاه ایزدوسه تا تبارخ نوی آیم محبت به
 باقی گشت که ای فرخ بجو قائم مو خود گشتند و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب
 و سان از بیان قاصر رزید از این صیت حریطه فارین گوید چون لیالی تا یک از آن غلزلان
 تاریخ این ستم در چشم بر شگفتا و ادای بر تیر اند گلزاران و آن واقعه عظیمه در ظهر نهم اسد
 از میت و شش شیخان عیلا محرمی واقع شد و آن وقت از سنین قری از طمر مبارکی
 یکسال و هفت ماه و بیت و هفت روز گذشت بود واقعا از سنین شمس بی مال و شش ماه بود و آن
 ظلمو شان از سنین قری شش سال و سه ماه و بیت روز گذشت بود و از سنین شمس شش سال و چهل و یک
 یوم گذشته بود انشائی -

حال نبی الخیر لید روح مرموم کر بلای قاسم ز نوری سیرمانه قولد تعالی انانند کوی
 هذا المصام حذ قبل علی ازی المنج لک یلم مولاه و دعه بدعه و جده بجد
 و عظمه بعظم زید العریب الوفا بیه علی الاعلی بانه فانما الا فان احد فیکله
 و ورد علیه ما لا سمعت شبهه الا دان علیه بها فی و بها ملکوف و جبروق فاهل
 مدان العدل و الاضاف انشائی -

در خصوص ۱۵۰ ترجمه انگلیسی تاریخ میل ز نوری استان ذیل که فارسی ترجمه نموده و دیگر در دست
 (در خصوصها روز هفتاد و شصت هجری که مبارک جسم مطربان و غیره از حد بلع ز نوری از زبان
 کما

کما رخدق و بیرون دروازه شتر انتقال یافت و عده برای محافظت و مراقبت آن جیدایک عین
 شدند صبح روز بعد از شهادت تو رسول و موس در تریز با نقاشی ماهر کما رخدق رفته و نقشه آمد
 جبهه مطهر را که در کما رخدق فاده بود برداشت حاجی علی خلیکو برای من حکایت و گفت که یکی
 احصای تو بنویختند روس که با من قرابتی داشت آن نقشه را در همان روزی که کشیده شده بود من
 نشان داد آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود و من چون در آن وقت کردم دیدم هیچ کس
 به پیشانی مبارک اصابت نموده رخساره زیبا و لجهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده اما
 تبسم لطیفی هنوز در بشه مبارک آشکار بود باز و سر میرزا محمد علی ز نوری نیز وضع و مشهور بود
 مانند آن بود که محبوب خود را تنگ در آغوش گرفته و خود را سپر بلای حضرت محضو ساخته من شام
 آن نقش از خود بخود شدم بی اختیار وضو تم را برگرداندم و دلی در برم سطلید منزل مراجعت کردم
 در پردی خود بستم و تا سه روز در شب نه چیزی خوردم و در خواب چشم در آمد و در خصوص
 مطلع من در حست که خلاصه آن بفارسی چنین است - سر با زانیکه با مرا آقا جان بیکت نموده یک
 حضرت بابا حذف گلوله ساختند جمعا بخوی عجب بزمای علی خویش رسیدند و دست بچاه مطر
 آنجا در همان سال بارش خود آقا جان بیکت بر اثر زلزله سختی هلاک شدند این مجمع در بین اردیل و
 و ایام باستان حکام ظلم که در سینه دیواری پناه برده و در فرم حرارت هوا الموهوب سسر گرم بود
 زلزله بر اثر زلزله سختی زیرا وار مانده کل هلاک شدند پانصد نفر دیگر از آنها که سال بعد از شهادت
 حضرت بابا بویط طغیان بر کشی که مرتکب شده بودند بفرمان و امر حضرت از احضار و حاکم بود
 همگی تیر باران شدند و محضو ضار برای اگر احدی از آنها باقی ماند فرمان داد و مرتبه بانها شکن
 نمودند و امر کرد ابدان آنان را با نیزه و شمشیر پاره نمودند این واقعه در تبریز اتفاق
 افتاد

افتاد و برای عبرت مردم ابدان پاره پاره آنها را در معرض تماشا می مردم شهر قرار دادند این مطلب در بین مردم سبب گفتنی بود و همه میگفتند عجب که همان عده که بانی با حدف گولر شدند اینگونه برای عمل خود رسیدند حرف بر سر زبانها بود و ولوله غریب در بین مردم افتاده بود تا بسع علمای بی انصاف سید فتوی دادند تا هر کس که اینگونه سخنان بگوید مورد اذیت و زجر واقع گردد بعضی مردم را بغتتاً ای علماء زود و بعضی را عجوس ساختند آنها را بگذرد

بعده از شهادت هیکل مبارک عرش اطهر حضرت مرتباً اعلی بواطیلهایمان خان سپهبدی خان بستور هیکل مبارک جلال علیهم السلام از تبریز طهران نقل گشت و در آنجا مستور و در آنجا نگهداری گشته و مخفی و محفوظ بود تا آنکه مرکز مشایخ عرش اطهر از ایران با رضی قدس انتقال داده و در جبل کربل استقرار یافت یومئذ مشایخ و عرش اطهر بجنبه صومالیه نازل از اقلیم حضرت عبداللہا یوم نوروز بوده که در آن روز جسد مطهر در میان صندوقی که از هندوستان تهنیه فرموده بودند گنجانیدند آن صندوق را در صندوق دیگر قرار داده در مقام اعلی استقرار نمودند در کوی میرزا عبدالحمید خان از قلم مبارک طلعت پیمان نازل شده قولاً بعزیز... سفارش برنگون مردم شد که یک صندوق بر عتبت در نهایت نظرافت یکبارچه در یک صندوق از بهترین شب هندوستان مجیانانید و فرستید و در ششاه قبل آن دو صندوق بیشتر و تفصیل زیاد وارد و جفا گشت ولی هیچ نفی نمیدانست که بنفست تا بخت چه مقامی است همچو گمان نموده بجهت روضه مبارک است باجیب جاب انوار فیض الله علیه مخصوص از اینجا با چند نفر ایال نمودم قند و کمال حقا و شر او احتشام بدون آنکه نفسی جز قانمیرانند به اندوختی همه آنها گمان نوشجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر و هیکل مقدس روحی فدای آن شد الفدا با کمال خضوع و خشوع با تحت روان ار در ارض شام نموده و با واپوروار در ارض مقدس بودند و بگو

معلومست که چه روحانی و سروری رخ نمود حال در جبل کربل هیکل از پیش گزیده میباشند و حال قدیم که روحی از جنابها افتاد همیشه آن را توصیف فرموده بودند و امر گرفتن آن نموده بودند در جمیع کتاب بنیاد ترفیع آن واقع و اشارات وضع مشغول بر بیان مقام قدس هستیم انصاف است در کوی اجای با طوم و لوح استقرار عرش و لوح کاجا علی در رنگون که مقصدی است احسان صدق بوده پیش از قلم مبارک باین مطالب اشاره و تفصیل آن نازل گردیده مراجع فرمایند که شماره نوروز از جمله یازدهم جمله پنجم با خرمیروز دوم پانزدهم از کوی اعلی کربل در شرح تشریفات استقرار عرش مبارک در جبل کربل با انگلیسی از بهترین اقمتر زین مسطور و مندرجت در این مقام نگارنده رساله آن را جاری آورده کرده و خود مشاهده نگار که در این رساله در محل خود خالی از این نیست

بدر اینست عرش اطهر حضرت اعلی جل جلاله اعلی
بدر در کوه کربل

در این روز نوروز در هندوستان بخت بد و در مقام اعلی استقرار نمودند در کوی میرزا عبدالحمید خان از قلم مبارک طلعت پیمان نازل شده قولاً بعزیز... سفارش برنگون مردم شد که یک صندوق بر عتبت در نهایت نظرافت یکبارچه در یک صندوق از بهترین شب هندوستان مجیانانید و فرستید و در ششاه قبل آن دو صندوق بیشتر و تفصیل زیاد وارد و جفا گشت ولی هیچ نفی نمیدانست که بنفست تا بخت چه مقامی است همچو گمان نموده بجهت روضه مبارک است باجیب جاب انوار فیض الله علیه مخصوص از اینجا با چند نفر ایال نمودم قند و کمال حقا و شر او احتشام بدون آنکه نفسی جز قانمیرانند به اندوختی همه آنها گمان نوشجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر و هیکل مقدس روحی فدای آن شد الفدا با کمال خضوع و خشوع با تحت روان ار در ارض شام نموده و با واپوروار در ارض مقدس بودند و بگو

۴۴۰
 عرش اطهر که شصت سال تمام محفوظ مانده بود آخر کار بر وسط هیکل مبارک مرکز عهد الهی در جبل کرمل استقر
 یافت چند هفته قبل بریت نواز ز جمال صندوق مرمر نوبر را بجبل کرمل بردند و هیکل مبارک کلاسی را بر
 تخته فرموده بودند و آن صندوق را با آلات و وسائل موجوده که قبلاً تهیه شده بود در دست تختانی مقام
 مبارک قرار گرفت انجام این مهم منوط بتاییدات متابع ملوکات ایمنی بود هر چند بحسب ظاهر بوسیله
 اشخاص صورت گرفت ولی همه حیران بودند که چگونه ای کار سخت باین سالی انجام یافت تختانی
 ضریح مبارک باین چرخ روشن شده بود هیکل مبارک مرکز یشاق منظر بود و جمیع وسائل آماده
 گردید آنگاه عمارت و تاج مبارک را از سر بر داشتند و کفشهای مبارک را بیرون بردند و بنا به مبارک
 از تن در آوردند هر چه بخواهم و قایع جاریه اعظم کنم بنیوانم انجامم که واقعه را داده بیان کنم حواله
 محبت گیسوان شگبومی مبارکش را در طرف مبارکش در بوقت قلب مجالی آنها آن موی پریشانی
 پریشان ساقه بود رخسار هیکل مبارک بسیار روشن نورانی و نهایت عظمت و شجاعت از طلعت
 مبارک آشکار بود باین حالت هیکل مبارک وارد آنگاه عرش اطهر شد و از نو در جبهه مطهر حضرت
 بنای ابوابت مبارک خود در میان صندوق مرمر قرار دادند آنگاه سر خود را بکنار صندوق بگردانیدند
 گریستند گریستند گریستند همه اجبار با هیکل مبارک گریستند آن شب بیدار خواب نداشتند
 مجرب نیامد انتهی -

مردی شیخ الربیع بن یحیی از مشایخ عجمیه که نظم آورده شرح استقرار عرش اطهر را در جبل
 کرمل ذکر کرده و تاریخ آن را با جمله خطیره القُدس تطبیق کرده بقوله: -
 ملهم الریح صالح فی روعی قال أوح (حظیره القُدس) ملاحه
 مطابق مع معاد از قطره مبارک حضرت ولی امر الله جل ساطع انوارت زیارت نامه که در آخر آن

سما و در دسترس عموست) منخرت حضرت اعلی و جمال مبارک است در کونج سرفا بس
 آفتابی میفرماید قولنا الأعلی راجع بتلاوت زیارت نامه فرموده بنویس منخرت حضرت اعلی و جمال مبارک
 است اجتماع یاران در ریله نمود حرکت لازم و واجب استهی -

بنابر این در شهادت حضرت اعلی و صومع جمال قدس بی جل جلاله در محافل اجبار زیارت نامه مبارک
 تلاوت میشود و صوت آن این است الثناء الذی ظهر من نبيك الأعلی والبهاء الذی
 طلع من جمالك الألبی علیك یا مظهر الکبریاة وسلطان البقاء وعلیک من نبي
 الأرض والسماء شهدان بک ظهرت سلطنة الله وافتادته وعظمته الله وکبرناؤه
 ویک اشرفک شعوس القدم فی سماء القضا وطلع جمال الغیب عن حق البداء و
 شهدان بجزک من قلبک ظهر حکم الکافی والنون وبرد سائر الله المکنون وشد
 الممکات وبعثت الظهوان شهدان بجمالک ظهر جمال المعبود ووجهک لأح
 المصود ویکلمه من عندک فصل بین الممکات فصدا المخلصون الذی الذی العلیا و
 المشکون الذی الذی الذی واهدیان من عرفک فقد عرف الله وقرنا
 ببقائک فقد ناز بقاء الله تطوبی ان امن بک ویا یا بک وخصع بسلطانک و
 شرف ببقائک وبلغ برضا بک وطاق بجزک وحضر بقاء معربک فویل
 لمن ظلمک وانک وکفر با یا بک وجاهد بسلطانک وحادب بنفیک واکتبر
 لدی وجهک وجاهد برهانک وقر من حکومتک وافتادک وکان من الشکرین
 الواجه القدس من اصبح الامر کونیا الهی وحبوبی فاریل الی عن عین وخلق
 وعنا بک نجات قدس لطفک لخصی عن نفسه وعن الدنيا الی شطر قربان ولعائتک
 انک

انك انت المصدور على ما تشاء وانتك كنت على كل شئ عجيظا
 عليك يا جمال الله شأء الله وذكره وبهاء الله وفوره اشهد بان ما رأت
 حين الابداع مظلوما شبهك كنت في ايامك في غمرات البلايا مرة كمتحت
 التلاسل والاضلال ومرة كنت تحت سيوف الاعداء ومع كل ذلك امرت
 الناس بما امرت من لدن علم حكيم ورجي نصرتك الفداء ونفسي لبلايا هذا
 اسأل الله بك وبالذين استضاتت وجوههم من انوار وجهك واتبعوا ما امرت
 به بجا لئلا ين كلفا لجانا التي حالت بينك وبين خلقك ويرزقني خير
 الدنيا والاخرة انك انت المصدور العالي العزيز العفو الرحيم صل اللهم يا الهي
 على السدره واودانها واغصانها واثانها واصولها وثمرتها بدوام اسمائك
 الحق وصفائك العلياهم الحفظها من شر الصديقين وجود الظالمين انك
 انت المصدور الفدير صل اللهم يا الهي على عبادك الغائبين واما انت الفاترا
 انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت العفو الكريم
 ذكر ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 حضرت سيدنا الشهداء كرازم اعلى نازل شه ثلاثين شهرا في كل شهر
 ان راوت يمنة صومنا ان ذراوتنا من انزلت قولنا تعالى
 هذه براهين تزلزل من قلبه الكرمي في الاصل الاعلى سيدنا الشهداء خير علي وفاضل
 (هو المعزى المستبلى الساطع العلي الحكيم)
 شهدا لله امر لا اله الا هو والذي له انه هو الموحود في الكتب والصحف المذكور
 في ائمه

في ائمه المفرقين والمخلصين وبه نادى سنده البيان في ملكوت القران يا اخرا
 الاذيان لعمر الرحمن فدايت ايام الاخران بما ورد على مشرقا حجة ومطلع البرهان
 فانا حيا به اهل خبا المجد والفرديس الاعلى وصاح به اهل سرادق الفضل في الجنة
 العلياه شهدا لله امر لا اله الا هو والذي ظهرته هو الكثر المحزون والسر المكون
 الذي بر اظهر الله اسرار ما كان وما يكون هذا يوم فيه انقهرت ايد القتل بيوم
 يقوم الناس لربنا لعرش الكريمي المرفوع وفيه تكثرت ايات الاوهام والظنون
 وبرز حكم اتا لله واتا اليه راجعون وهذا يوم فيه ظهر لنا العظيم الذي تشر
 به الله والبيوت والمرسلون وفيه سرع المرفوز الى الرحمن الخويم وشر بوا منه
 باسم الله المصدور المهيم القويم وفيه ارتفع نجيب البكاء من كل الجهات ونظوت
 البيان الحزن لا ولياء الله واصفيا لله والبلاء لا حياء الله وامانة والهيم والغم
 لظاهر امر الله مالك ما كان وما يكون يا اصل مداثر الاسماء وطلعات المرفاة
 في الجنة العلياه واصحاب الوفاء في ملكوت البقاء بدوا انوا بكم البيضاء والحمر
 بالسوداء بما انتا الطيبة الكبرى والرزية العظيمة التي بها نال الرتول وذات كبد
 السؤل وارتفع حين الفردوس الاعلى فنجيب البكاء من اهل سرادق الابهي
 واصحاب الهينة الحراء المسفرين على سر الحية والوفاء اه من ظلم به اشعلت حقا
 الوجود والاعلى مال اليه الغيب الشهود من الذين نفضوا اميا والله وعهدوا تكروا
 حنم ومجدوا نعمته وجادوا بما يابنه فاه اه اذواح الملا الاعلى اصيبتك العدا
 يا ابن سنده المتقى والسر المستتر في الكلمة العلياه يا ليت ما ظهر حكم السيد الثاب
 وطارات

وما رأينا ليعون جبلة طر وحا على التراب بمصيدك منع بحر البيان عن مواج
الحكمة والعرفان وانقطعت فسامم السجان بحزنك تحت الأثار وسقطت الأثار
وصعدت زفرات الأبرار وزلت عبرات الأبخار آه يا سيد الشهداء وسقطت
آه آه يا فخر الشهداء وبحبوهم شهد بك اشرف نيرا الانقطاع من فوق بنا الأثر
وثنيت هياكل المرفين بطرا القوي وسطع نور العرفان من ناسوت الأثار والأثر
ما ظهر حكم الكاف التون وما فتح ختم الرجوا المخوم ولولا ما غررت حسانه
البرهان على عنصر البيان وما نطق لسان المعطية من ملا الأديان بحزنك ظهر
الفصل والفراق بين الهاء والواو وانرفع ضجيج الموحدين في البلاد بمصيدك منع
العلم الأعلى عن صبريه وبحر العطاء عن مواجيه وفسامم الفصل من قمرها وانهار
الفرديس من خريفها وشمس العدل من اشراقها شهدتك كفت اية الرحمن في الأثر
وظهرت بحجر البرهان بين الأديان بلسان بحر الله وعدة واطهر سلطانة ولبت
نور العرفان في البلدان واشرق نيرا الايقان من فوق سما البرهان ولبت ظهر
قدرة الله وامره واسرا بالله وحكمه لولا ما ارفع النداء من الاقنى الأعلى
وما ظهرت لك في الحكمة والبيان من خراش فلم الأبهى بمصيدك تبدل فرج الجنة
العلياء وارفع صرخ اهل ملكوت السماء انك الذي اقبلت عليك الرجوا الى مالك
الوجود وظفت السدة الملك لله مالك الفيا الشهود قد كانت الاثياء كلها
شيئا واحدا في الظاهر والباطن فلما سمعت عصا بك تفرقت وفتقت وطارت
على ظهورات مخلقية والوان متغيرة كل الوجود لوجود القدا يا مشرق وحي الله

مطلع الاية الكبرى وكل النفوس لصيدك القدا يا مظهر العيب ناسوت الأثار
اشهد بك بقت حكم الاتفاق في الأفاق وذابت كجدا العشا في الفراق واشهد
ان التوراح لصيدك والطور صاح بما ورد عليك من عداك لولا ما على
الرحمن لابن عمران في طووال العرفان انا ذكرك يا مطلع الانقطاع في
الابداع ويا سير الظهو في جبروت الأخرى بك فتح باب لكم على العالم شرق
نور القدم بين الام شهد بار بفتح يد جاتك ارنفت ياد المكنان الى
منزل الايات وباقالك الى الاقنى الأبهى اقبلت لك اشارات الى الله مظهر
البيئات انك النقطة التي بها ضل علم ما كان وما يكون والمعدن التي
منه ظهرت جواهر العلوم والفنون بمصيدك توقفت فلم التقدير وذرت
دموع اهل التجريد فاه آه بحزنك ترعرعت اركان العالم وكاد ان يرج حكم
الوجود الى العدم انك الذي بامر له فاج كل بحر وفاج كل عرف وظهر كل امر
حكيم بك بقت حكم الكتاب بين الأحزاب وجرى فرائد الرحمة في كتابك اذ
اليك يا سير التورية والجميل ومطلع ايات الله العزيز العجيب بك ببيت حدي
الانقطاع ونسبت نايير القوي على اعلى البقاع لولا ان انقطع عزنا العرفان
وداعحة الرحمن عن البلدان بعد ذلك ظهرت قدرة الله وسلطانة وعز وقدا
وبك فاج بحر الوجود واستوح سلطان الظهو على عرش الوجود شهدان بك كفت
سجانات الجلال وارعدت فرأى اهل الضلال ربحنا انا الطون وسقطت
انما رسد الأوهام بدلك الاظهر راحت مدائن العشا واخذت الظلمة نور

الافاق وبك سمع العشاقي مفر الغدا واصحاب الاشيا والى مطلع انوار
 اللغات بامر الوجود وما لك العيب والشهو لاداية مضينا لك اذ كرها في العالم
 واينما ياك ابها بين الامم انت مهبط علم الله ومشرق ايامه الكبرى ومطلع انوار
 بين النورى ومصدا ويره في ناسوت الانشاء يا قلم الاعلى قل اول نور سطع لاح
 ما اول عرف تصوم و فاح عليك يا حنيف سدا البيان وشجر الايقان في فردوس
 العرفان بكنا شرق شمس الطهور ونطق بكلم الطور وظهر حكم العفو والعطاء
 ملا الانشاء اشهدا لك كثر صراط الله وميزانه ومشرق ايامه ومطلع اشداد
 مصدا واره الحكمة واحكامه لتامده انت عرشه العرش والعشاقي جودها وصفيته
 الله والمخلصون ملا حها وركابها بينا لك ما ج بحر العرفان يا روح العرفان واشرق
 نير الايقان من افق تهاد البرهان بندا لك في ميدان الحرب الجلال ارفع حنين
 مشارق الجبال في فردوس القلوب الشال بظهورك نصبت واينما التوى وحسب
 اثار البقى والفضاء اشهدا لك كثر لك الى علم الله وخزينة جواهرها بحكمة
 بمصيبك تركا النقطه مفرقا الاعلى فاصدقت لبقها اظلاما تحت البناء انت
 اللوح الاعظم الذى فيه زم اسرار ما كان وما يكون وعلوم الاولين والآخرين
 انت قلم الاعلى الذى بحركته تحركت الارض والسماء وتوحيها الاشياء الى انوار
 الله رب العرش والعرش اياه بمصيبك ارفع نجيب لكاء من الفردوس الاعلى
 اخذت الحوريات لانفسهن مقاما على السراب فى الجنة العليا طوبى لعبد شاخ
 بصيبنا بك وطوبى لامة صاحبه بلاياك وطوبى لعين جرت منها الدموع وطوبى
 لارض

لارض شرقك بجد الشرف والمقام فازبا تشرق ارجعك اللطيف سبحانه اللهم
 يا الله الظهور والجلي على غضن الطور اشالك بهذا النور الذى سطع من افق سماه
 الانقطاع وبه ثبت حكم التوكل والتوقن بالابداع وبالاجناس التى قطعت بسلك
 الامجاد التى ذابت فى حكمك وبالدها التى سفتك فى ارض التسليم امام وجهك ان تغفر
 الذين اقبلوا الى هذا المقام الاعلى والذروه العليا وقد ذلهم من تملك الاعلى
 لا يقطع به عرفا فالهم وخلقهم عن مدا من ذكرك وشانك اى رب تربهم
 معجدين من نجات وحياك ومفطعين عن دونك فى ايامك اشالك ان تظلمهم
 من يد عطايك ثم اكتب لهم من راعه فضلك اجر لقاك اشالك يا الله الاشيا بالو
 الذى به تحريت الملك واللكوث وسدا لك الذى انجذب منه اهل الجبروتان ثويدا
 على ما تجرت رضى وعلى ما ترفع به مقاما ثانيا فى ساحة عرك ولساط قرك اى رب تحن
 عبادك اطلبنا الى تجليات انوار نير ظهورك الذى اشرق من افق سما جودك اشالك
 با مواج بحر بيانك امام وجوه خلقك ان ثويدا على اعمال امرنا بها في كتابك المبين
 انك انت ارحم الراحمين ومقصود من في السموات والارضين ثم اشالك يا الهنا وسيدنا
 بقدرتك البى الحاط على الكائنات وبقدرتك الذى احاط على الموجودات ان تنور
 عرش الظلمة انوار نير عدلك وسدا اريك الاعتاف بكرمتى الانصاف بقدرتك الشا
 انك انت القدوس على ما تشاء لا اله الا انت القدوس العليم - بانه
 ذكر شبحه جبارى الاولى هبعت حشرنا على تماوت لوح مباركنا فوفى من
 حضرت بلى امر الله لوج جانب بريح الله اگاه اباده مورخ على شجر الجلال وميفر ما سدا
 قول

۴۲۸
 قول اولی راجع بلوغ مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند نویسنده این لوح در مقام قبول
 شده بر حسب خویش تا حضرت علی مصطفی بوساطت حضرت عبدالملک بن ابی لهب مشایخ جمعی از اولی
 یعنی حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب
 علیه مبارک که محبوب قبول است یعنی لوح ناقوس در او حیرت محراب موجود است تا به حضرت علی
 چون در شیراز اظهار فرمودند بدین معنی نفس تقدیر نویسنده و این جمع شده و بحروف مخفی مکتوب
 اسامی آنها مطابق تاریخ نقل از این قرار است :-

اولن ملا حسین بشرویی متب به باب الجلیل دوم میرزا محمد حسن برادر باب الباب -
 سوم میرزا محمد باقر مشیرزاده پنجم ملا علی قلی طباطبائی پنجم ملا احمد
 قوچانی متب به ملا علی ششم ملا حسن نجفانی هفتم سید حسین یزدی
 هشتم میرزا محمد رضا خوان یزدی نهم سعید هندی دهم ملا محمود حویری
 یازدهم ملا جلیل رقی دوازدهم ملا احمد ابداالمرضاة سیزدهم ملا باقر
 نوزدهم ملا یوسف ازبیلی هجدهم میرزا هادی پیرا عبد الوهاب قزوینی عاشر
 محمد علی قزوینی ایا جناب ظاهره هفدهم پس از آنکه حرکت از این نفوس با صورت مخفی
 عنایت فرمودند با جناب قدوس و غلام میرزا خوش که بتصریح ابوالفضل در کتاب کشف الغطاء
 آن غلام کا فور نام داشته است بجانب که در پانزدهم در کتب از مراجعت در بین او شعر و شیراز تا خود
 و الفارس بر خورده با آنان از شیراز نزد پیش از مصائب بسیار از شیراز فریست مصنفان منتهی بودند
 این مهاجرت در او آخر شعر بود مطابق او هر رمضان سال هزار و دویست و هشت و دو هجری قمری
 بود و تقریباً پنجاه و ده روز در مصنفان اقامت فرمودند (ظهور الحق ص ۹۵) منوچهر خان
 معتدل

معتدل الدین که شرح حالش در ترجمه اعلام جلد دوم این کتاب گماشته شد از آن حضرت نگاهداری
 کرد و در مجلس تعلیم تربیت شماره ۱۱ سال چهارم حرر علی راجع به معتدل الدین منوچهر خان
 چنین نگار و قول منوچهر خان یکی از رجال معروف عهد فتحعلیشاه در حدیث است
 تا جابجا بوده و بعد پیغمبر وی هرگز استهزا نب چون در غالب کسبه و لغات معموله مهارت است
 این نسبت خانوادگی به انگلیس بود که در لغت گری معنی صندوق لغات است شرت یا نه سخن
 دی بجهت خدمات برجسته که در عمل طبع کار برده از طرف دولت و ملت فوق العاده مورد توجه و
 شده است زیرا که پس از فوت میرزا عبدالوهاب خان نشاط ۱۲۴۴ هجری از طرف دولت بجهت
 معتدل الدین امر فراز گردید و بیشتر از صد هزار سخنوران آن عصر تصاند و قطعاتی در طرح و تصنیف
 وی نظر آورده اند میرزا محمد علی تحفه بهای المصنف نجفایی یکی از آنها است که کتابی بعنوان
 مراح معتمد مشتمل شرح حال او و اوصاف وی مدون ساخته و در آن چنین گفته است از جمله اوصاف
 منوچهر خان آنکه در شرکاحام سید امام و بسط قواعد اسلام چنان سعی و شائق بوده که تقریباً
 هزار تومان اخراجات نمود و بعد از شصت و هشتاد کتاب احکام شریعه فرغ عیال فرموده و خود را از آن
 حضرت علی در خوارت منوچهر خان رساله مبارکه اثبات نبوت خاصه از ظلم مبارک نقل
 فرموده اند و عنوان این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي جعل طراز الوفا
 كتاب الاذن طراز النقطه التي عينت بعد ما شئت... الى قوله تعالى وبعد
 لتاطع فورا الامر من ساحه عره حضرت العالی و الجناب السطابا للعالی حضرت
 الحضرة الخاقان و معتدل الدولة السلطان اذام الله ظل عنايته على مفارقي رعایا
 و بلغه الى ثمانية مائتاها من امر مبكده و ضلها الى العبدنا كنه في ظلال مكفهنا
 رحة

لا تحزنوا لو فانه فوفاته
 في حصف من كل نصفنا
 ويجل اذا دخل القصور يصفه
 من شدة من كل ذاء نسنا
 لما رآه دونوا القاريج لها
 فله البقاء ولنا اليباؤنه
 حتى تزك في الحياة وتحننا
 يا امام الهدى نور البهائم
 في ردى علامه الانبياء
 بش روح الرشا والجلوتنا
 صعدت فوقه لاعلى السماء
 فاشهد كل طائر بنا ما
 خير وعددى فله عينا
 واقصر الارض من ريوها
 من ذوبيل الكرام والفضل
 من يرحم عبده لولا انيات
 من انما يصفها بنسب الصبا
 باعدون الارض من عينا

بدا الحياه كذا الفضا تخنا
 بتدوت فاضل متورع
 يتقى القريض منا قصا ما يلنا
 حين ارتقى الاملا الاضنا
 هذا الذى للحو حقا مدح
 لا بد منها ليس من هذا ما
 (الفقيه امين من عرب) :-
 اى لفظ يفتي حوال الغراء
 سيد كان بعثه للبرابا
 فاديا للخصيفه العزراء
 ظهرت بجها لمرسله الا
 فاحاطها الضلال بالجهلا
 عرفه فضله الملوك وحرا
 فهو من حرمنا النجم الجوانا
 وحيوا السماء من عليه
 وعياشا افضرا الصفا
 فان والله بعد كل خطيب
 يدل الحمر ادعما كاللها
 غات

خاب من كان النبوة اضلا
 وان تبت بالسواد خير ردا
 سيما قيل اسرع العجب عددا
 ورسول قد جل عن نظره
 منه يضلح اللذ والعال
 بعلوم وحكمه وذكاؤه
 انما درى منا ووسع علما
 لا ذاء الفروض بعض الاداء
 فاب من كان كعبه الفصحاء
 ما تاخرت عن رثاه لعدا
 بالسير الجها م من غير ما
 كذا قضى عليه لولا التا
 والترا يا لهم من ذل العطا
 واهذا فلا يلىق بمثلنى
 فى حياه مصيرها للفتنا
 فاذا ما سلت للدهر ذرا

واين كلمات اهم كطر از بلاغت و براعت نرين است جوانى از اوبار و محبت سنجي
 كدر عكا ساكن است بجزر حضرت غصن اعظم در اين نايم حبيب عطى تقديم نمود
 الى عرقه جبين الدهر وان عين الفضل سيد و مولاي العالم المايل فضيلتو
 عباس استك الا فخم دام عرقه :-

شازل يا مولاي يا فخر الندى و اميل الكرمات و تقبل من مقبول اذا بكم عبايات
 ببعد نطفها عن رقيق معانيكم كعبدا لارض عن فودا لقاها حاول ان باقى خط
 ذكر صفة من صفات مولاهم الجليل و سيدكم النبيل و يدركوا الشايطع و كوكبكم
 الكرامع . حاول ان يصف خطبا ذهلت لديه بصائر اولى الحكمة و حازت عن قول
 اصحاب العلم و الفهم (خطبا لرسول قطرونه كادت له شيم الجبال نزول)
 حاول ان يصف فضيلة كفت لها الشمس الصحنى فاطل بددا لكرهات و كان ناد
 الحداد عبايات الام الجها م السرا الحد

٢٩٨
 الحيد وانصفت من العلياء وشوة وجه الخرم والفرم . وقاضيت فبايع العاز
 وشكرت سبلها واقترت بربوع المتره ودرست عنامدها حائلان يصف
 حطب فقيمتقوصت لنعاه الاضالع واوتجت لوضه الطلوب واستك الماس
 فسامدنا الكرامه شديت خطها والسياده تنكي حامي ذمارها والعلى يوربان
 بحيدته والجود يري ذاعي برمنه : -

حتى خلفنا من الامنى كل طفل
 انما قبل ان يتبر الرضعا
 وقام مقوفوا بها ثم يكونه عدا انعامه وعدله وميت فلوبا بناهم نضبت عليه
 بمظلا وانزع فيها من جنبه وفضله . كيف لا وهوا الراجل الذي تولى المكرمات
 برجيله والواظ المرشد الذي فدام بواضع غلبه وجزيل فضله فاقى اشاره الا
 يندبون بعدد وهم لا يطبلون محله وعدله الا وجدوا فاحده . اما وعلمه التي
 خزنها في صدرهم ام واسع فضله الذي شمل بركبهم وصغيرهم ام اشل جدي
 حكيم ام عظيم نبله وشريف كرامته . ولشنا بعدنا سنبغنا وهلو مقامه ورضه
 شانه لسنطيع الاثيان تجر من الواجب بعداد صفاته وحسناته ولو جمعنا في ثناء
 جميع ما قيل في الدنيا من ثناء الملوك والامراء واقاضل الناس فلا نحاسب فضله
 لذلك ولا ما شرع له بعدد ولا في موضع من راجحه توصف ولا عزانه مكارمه تحضر ولا
 كرم اعراضه كرم اعراق الناس فان كل هذه الصفات لبي كان فيها اية الله
 خلفه لم تكن لتفى بوصف نعت الشريفة فهو الامام المنفرد بصفاته والحجر المشاه
 بحسناته وقبره بل هو فوقها بصف الوصفون وينف الناعون . الراجل الذي
 لم يترو

لم يترك للناس اذا اضر كما دملته بيه ودفع مصوب فكيف يبوغ وصفك
 جلت صفاته عن الثغير بل كيف يلين ان يحزن الدمع بعد فقد هذا السينا الخليل
 جد الماء رعبه وارتياءا وجري الصخر انه والياها وضياء الهنا استحال ظلاما
 والى المومطلفا منداعى مدهوى من غالى الفضل ناسخ جاود السمال او رفا
 فانا لجل هذا البديع ان يعوز في الطوب وهذا القيم عن ان يبيت تحت الشرى . انما
 هو نجم بها . لم يكن الا ليقل في روج سعد ويقترب بمنازل عن وعنده .

حاشا لاه من المات انما هو نطفة فيها المعنى والقول ولقد ناداه من احبه فاجاب
 بعد ان ترك انما انا اذكره مما بعثه الشريفة وبعدان وجد في هذا الوجود معان
 وجود كفى بوجودهم عرا وشرفا فسادتكم مولاي ان احياكم الكرام احيا بل ماش
 الحبيده تجددون بوجوهكم وعلمكم ما سته بحمها انكم التقل في روج محض فهو
 وان احزنكم واخرن الجميع بنقله هذا من ملايك دار النعيم حيث مفرق العبيد
 ايها السينا السند من فاخرهن اذناك ستر عجزالك ومقصر عن اداء حق الواجب كما
 عتصرت انت يا من رعبت في فلوبنا بقودنا الحبيد فاستقلتنا بكينا الى عتصرتنا لك
 مرا سيم العزة التي نجعل وانه كيف يلين الاثيان بها فباهر طلك وداسع طملك
 يد وكان من قصونا ونفصيرنا ادام الله بقاءكم وحضرت اخوتكم الكرام بالقر والاشيا
 الفقيه جاد حيد ستمائة ٢٩٧

٩
 حال كبر يوم سبت وعصر زغيا بشمس جمال وعياض بحر وصال بيت اوراق نظرو سطر زادها
 ضجلاى اسلاميه وسيحيه خارج اذ اصهار بجنود حضرت عتصرت اللال اعظم تقدم شدة
 يشود

می شود در حجاب این اوراق مستظوره منسوخه چون از نفوس معروفه بقصبت دین و عدم نیت و
 تواضع و تلقین و توقع با ضیاء و تمولین بوده مختب و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این
 ظهور عظم تشکر نمایند که آیا در سخن اعظم که سمت ترین سجایای عالم بود چه روش و سلوک از
 جمال قدیم جلالتش نامدا بدیده که آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل گشت و آن است
 بی سستی باین عزت بلا تمام تبدیل گردیدند که هم تاریخ از تواریخ عالم دیده شد که از غنی که چون
 عل و مفضولت دل بوده در چنین محلی چنین قدرتی از او ظاهر شده که در ایام ظهور آفتاب عالم
 دولت و دشمن از نامه و فضل و عیالیش منعم و همیشه باش بخا و ارکان عالم و جمیع همیش سرور
 اندیش جمع هم و در صین خیاب پر جلال هم نفوس که با صمدی از آریاء عالم خاضع نموده نزدیک
 احتیاج و طمع با یگانه کلمات صرف خلوص و محبت مدحش نمایند و شمای خود و طمانعش
 زبان گشاید لا و نفس اندک الهیته علی الاکاف که پسین امری از اول ظهور نظام سما
 تا صین سراق این نیز عظم بر افاق عالم نزدیک در تاریکی مذکور و زود صحنی مسطور ای و شایگان
 ترا کلمات علیا که از قلم علیا نازل شد میجویم که شاید در این وقت محروم را بسزری و
 اجل عالم را بنور رضاف و شناسایی نمود فرانی ای تب عرف عبادک جلالک و لا
 تجلمهم محروم عن خود حتمتک الخ جنت من اصبع مشیتک فی یا مکنک
 انشا الله العلیین انتھی -

و چون این ذره بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین بوزی را نباشم و بنیم حال که قصه محوم
 بر جبار این معدوم تقدیر شد و دیگر نرا و از ندیدم که بعد از چهل سال مدایحی جمال مختار بنظم شای
 مبارکرت نامیم و لسان بجزیت و تمینت گشایم امید که عذرم در درگاه خنی متعال و عیان بجز
 جلال

جلال شریف قبول فائز گردد و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین دو بیت گفتار نمودم تا مطلع تاریخ
 محفوظ ماند و کسی در آن تصرف نتواند - (۱۵۲)

شده آن شس جمال آمد شب هجر و فرق بدر غصنی سده سر زد از افاق با جسر اقی
 سال تاریخ خیاب شس شد قد غایت گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله اقی
 و اختم الکلام فی هذا المقام بما نطق به عولی الا نام لیكون ختامه ملک لعلنا
 لیس فی البهاء قول قد عزیرها نداء عظمة سلطانها -

ای تب لا تطو البساط الذی انبسط باسک و لا لطفی السراج الذی اوقد سارک
 ای تب لا تمتع ماء الخیوان عن الخیران الذی جمع من خیریه بذایع الا لعلک
 فی ذکرک و ثناک و لا تمتع العباد عن نجات هذا العرف الذی فاح بجبلک
 و در یوم غم از خیاب جمال قدیم جلالتش که در دنیا و حضرت غصن اعظم جمع اجاب
 با اینکه در این نه یوم همگی از خوان کرم منعم بودند مخصوصا همگی را از رجال و نساء و کبار و صفی
 با نداء و عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و حکام صحنی حنت نیز از حضرت انوار اصهار فرمودند و فرمودند
 که در ایام حدیث تب جمال قدیم کتابی محوم بن سپردند و فرمودند که چون قدر گویم محوم
 باید آنچه در این کتاب است اعلان فانی و من هم میدام که در این کتاب که بجز مبارک است پر قوم
 فرموده اند بعد از مرتزبان بیان کتاب مبارک را نمودند و بحجاب کار ما علیه من کل نهار
 انهاره و من کل ثناء و اعلا و احلا لا عنایت فرمودند و در آن محضر ملاوت نمود و جوی
 از قلوب بیخون گشود و این آیه مبارکه که کتاب قدس در آن کتاب مطور و مرقوم از اجنص
 الوصال و وصف کتاب لیس فی المثال توجهوا الی حق از اذاه الله الذی
 من هذا

من هذا الاصل القديم ومقصودنا ان يعرضنا اعظم است كما يدر خصان باكل من
 في البها و توجه نمايد و بعد از مقام خصان اعظم مقام عصن گير است و احترام عصان
 حبان بر كل لازم و چون لوح الله بانام رسيد بقر مبارك كه از يوم صعود هر صبح و شام
 شرف ميشد حاضر شدند و جمع احباب امان شرف اعلی كه مطاف اهل بكت و ملكوت است حنا
 فرمودند و كتاب الله را كه بخواند كه است بجهت هوز احمد الدين عليه السلام فحاشا لله جيب
 العالمين عنيت فرمودند و باعلی القادر بما ينبغي له في ذلك انظر لميز در ان حضرت طاوت بود
 سان زبان قاصر كه چه حالت را استمع كتاب محمد صه بر احسانه دستاد چون ذكر آن كتاب
 بين كه آخرت و رقا العالمين محبوب العالمين بود بيان آمد پس ان كتاب است كتاب حرم
 شر لكون هدى و ذكرى للعالمين و الحمد لله محبوب العالمين

کتاب عهدی

اگر اقی اعلی از زعفر یا خالی است و لکن از خزان توکل و تقویین از برای وراثت میراث
 مرحوب لا عدل لها گدا شتم بچ گدا شتم و بر رخ نیز دویم ابر الله در ثروت خوف ستم
 و خطر کمون انظر و اثم اذ كذا ما انزلك الرحمن في القرآن و اهل لكل هنرة و سعة
 الذبح جمع ما لا وعدة ثروت عالم را وفانی است آنچه را خدا نماید و تفسیر پذیرد و ان
 اعتبار بوده و نیت که علی قدر معلوم مقصود این معلوم از حل شداید و بلا یا و انزال آیات
 و انظار رسنات انما و نا ضیفه و بعضا بوده که شاید افاق اخذ اهل عالم بود افاق نور گرا
 و باسایش حقیقی فاست و از اقی لوح الهی نیز این بیان لایح و مشرق باید کل بان ناظر باشند
 اعی اهل عالم که شاد و صیت بینایم با آنچه سب رتفع مقامات شایست به تقوی قند تک
 نماید

نماید و بذیل معروف تشبث کنید برستی بگویم سان از برای ذکر خیر است او را بکفایت
 میا لایه حفا الله عنا سلفت از بعد باید کل بایستی حکم نماید از لعن طعن و غایت تک
 بی الا انسان اجتناب نماید مقام انسان بزرگ است چیزی قبل این کلمه تحلیا از سخن قلم الهی
 طاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در ان سطور بوده امروز ظاهر شده و میشود
 مقام انسان بزرگ است اگر حق و راستی تنگ نماید و بر امر ثابت راجع باشد انسان حقیقی
 مشابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و آنچه او اخلاق نیره مضینه متعاش اعلی
 المقام و آثارش مری امکان هر قبلی ایوم عرف تمیض ایافت و قبض طاهر باقی اعلی توجیه
 نمود او از اهل بجا در صحیفه حمرا مذکور خذ فذبح عناینجی با سببی شتم اشرف منه بذكر
 العزیز التبدیع ای اهل عالم ذهبا طهی از برای محبت و اتحاد است او را سب عداوت
 و اختلاف ننماید نزد صاحبان بصر و اهل نظر اکبر آنچه سبب حفظ و عدت رحمت و انش عبادت
 از قلم اعلی نازل شده و لکن جمال ارض چون مرئی نفس و هو سندان حکمتی با نفع حکیم حقیقی
 عافند و بطنون و او با هم ناطق و عالی یا اولیا الله و امتنا لله لکن مظاهر قدرت و سلطان
 عزت و ثروت جند در باره ایشان اها کسید حکومت ارض بان نفوس حمایت شد و قلوبا
 از برای خود و قمر زده است نزع و جعل اعلی فرمود نهیما عظیما فی الکتاب هذا امر
 الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و ذینه بطرا و الا شایا الله
 هو العلم حکیم مظاهر حکم و مطلع امر که بطرا زهد و انصاف فرزند بر کل اعانت ان محو
 لازم طوبی للامراء و العلما فی ابها و اولئک امنانی من عبادی و مشارف
 احکامی بن خلق علمیم نهائی در حقیقی و فضلی الذی احاط الوجود و کتاب تک

در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلانش انوار بخشش الحی لامع و ساطع و مشرق است
 یا اعضانی در وجود قوه عظیمه و قدرت کامله کمون و مستور باد و جهت اتحاد و انظر بشید
 نه باختلافات ظاهره از او و خصیه الله اگر باید عضان و افغان و مستبین طرا بعضی اعظم
 ناظر باشند انظر و اما انزلناه فی کتابی الاعدس فی اعین حیر الوصال و فی
 کتاب المسد فی المثال تو جهو للاله من اراده الله الذی انشأ من هذا الاله
 القدیم حصوا از این آیه مبارکه عضن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر عضلا من
 عندنا و انا الفضال الکریم فدند الله مقام العضن الاکبر بعد مقامه تهور
 الامر الحکیم فدا صطفیتنا الاکبر بعد الاکبر اعظم امر من لدن علیهم جنس تحت عضان
 بر کل لازم و لکن ما قد والله لهم حقا فی احوال الناس یا اخصانی و اخصانی قد
 شل حتی نوصیکم بقوی الله و بمعرفه و بما ینبغی و بما یزفع به حقا ما تمک باستی
 یگویم تقوی سردار اعظم است از برای حضرت مراد الهی و جنودی که لایق این سردار است خلافت
 و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست گویای عباد اسباب نظم رهبریشانی مناسبت
 علت اتحاد و رعایت اختلاف سازید امید که هر چه بکار بسیار که فل کل من عند الله ناظر باشند
 و این کلمه علیا بمثابة آب است از برای اطباء ناراضینه و بعضا که در قلوب صدور کمون مخزونست
 از حباب مختلفه از این کلمه واحده نور انوار حقیقی قاری شود انهم یقول الحق و یهدا السبیل و هو
 المهدی العزیز الجلیل احترام و ملاحظه عضان بر کل لازم لا عراز امر و ارتفاع کلمه و این کلمه از قل
 بند و در کتابی مذکور و مسطور طوی بن فانما امر بر من لدن امر قدیم همچنین حترام امر
 و ال سردان و مستبین نوصیکم بعد فی الامم و اصلح العالمه از حکومت بان تصور و لیا
 نازل

نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امت است نصایح قلم اعلی را گوش حقیقی اصفا نمایند
 انها خیر لکم عما علی الارض شیء بذلک کتابی العزیز البدیع -
 در کتاب فی اند ص ۳۳۳ تا ۳۳۵ چنین مطور است قولها و در سوره الاحقریه که کار قدیم
 بلا و سوره بود یعقوب بن بطرس اللبسانی من بی قائم که تیس حاصل لغوی است نظاری
 و مقیم مدینه منوره حکما این بیات را در وصف و فخر مقدمه عظیم و مجبور مبارک تقدیم نمود
 فیض از آن بخدا خود این عید مذکره عطا فرمودت

عابین لبان و کرم بجهه مها مقام بهادری الاله السید المختار و صاحب القدر
 و بهاء شمس حقیقه الاسماء فیها البهاج ملکوتی البهاج له و خلاه ابصارا و نبی و جاء
 بوجوده طابت مایه ذوقها و ذکاموا عکاه کالانجاء و در این اشارات است
 باثر باهری از آثار وجود اقدس الهی که در مدینه حکما نظیر بیاقت زیرا که این بلد بر دست آب هوا
 موصوف بود و در ارت طوینت بر ماه آبادت و موهوبیت هوای آن دیار نزد عموم معروف
 چندانکه مجلس عاصیان دولت علیه گشت و معنای حکومت سیه و الهی غالب
 گرفتار امر من بر تنه بودند و زرد روی و خیمه لیدن از احویه غاصده .. و چون آن بلد خدک
 محل اقامت بود اقدس گشت آبهای شور شیرین شد و هوای گداز طراوت و صفا یافت تا بدین
 پایه که تیس نظاری که ریاستش در ام نظرنیه کمتر از ریاست حباب شیخ در است اهل مدینه است
 در حقی انصاف این موجب را در اشارت خود درج نمود و مانند سایر مقتضیین کتمان این که است
 و کار این محدث همی گشت -

و فی العالم الماضی لما انشأ فی الملک المرحوم ناصر الدین شاه طیب الله مشواه و بلغ
 جد

خبر هذه الحادثة الهاكمة الى القاهرة المعرزة حاضرة الممالك المصرية فطلب
 يوما من الملك الايام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب جريدة (الامر)
 وصاحب النصابين الشهوة والزنا لالمأثرة وتجاد بنا اطراف الحديث ولفظ
 بنا الكلام في تاريخ حياة هذا الملك الهمام حتى انتهى الى حوادث ظهور الباشية و
 كيفية نفى بها والله من مدينة دار السلام الى مدينة صكاة من شعور الشام فلم يطلع
 بخفايا هذه الحوادث في داخل هذه الكوارث بدت على وجهها اثار الاندماش و
 ظهرت على جبينه امارات الاندخال فبقى برهة من الزمان تاكس الرأس مشغرفا في
 بخارا الفكر ثم وقع راسه وقال يا ابا الفضل ما انا من السلاجقة والعباوة بد رجتم عقيد
 اناسنا يصعد الى النفا او يهبط منها ولكن اري ضلل الرجال في محامد النفا
 وعظام الاموال وانا ترتبت في الممالك الاوروبية ورضعت لبان المعافاة في مدار
 الكلية ورايت فيها من احاطم الفلاسفة وكبار الرجال من يضرب الامثال وقد
 اليه الرجال وقبل ان يساعد في التمر بالمثول بين يدي هذا السيد العظيم والوفود
 على جنابه الكريم كنت معتقدا بان افضل رجال العالم علماء وفضلوا وكرامتهم فلا
 اربوا ونخبه رجال هذا القطعة النورة الذين بهم تحرفت الامم وانقضت عصور
 الجمال والاسعاد عن ارض العالم ولكن بعد ما استعدت بلقاء بهاء الله يا
 فيمن العلم والفضل والوقار والمهابة وجمال الصورة وضاح اللسان وحب الخير
 لروع الانسان على اختلاف اديانهم ومذاهبهم ما لا يعي اللسان حق وصفه فلا اقل
 اوقبا وعلما امر يكامل ولا احد من السابقين الاولين واولى العزم من الابدان والبلد
 بلغ

بلغ هذا البالغ من جميل الصفات وكريم الاخلاق وجيل الخلال وطيب الاعراق
 ولقد ذار بيتنا من الحديث ما لو اصفنا غير بعضه لضدع منه فلو بنا لكابرين
 وتنفق **مراد النعمين** عندك به جبال افهام الموهين . ولقد ادج في تلك الايام
 طرف منها في اعداد (الاهرام) وشاركت به خواص الاحقاد الكامنة في صدق اللما
 مرحوم سيد محمد عليا يمان في خالوزاده جناب ابو الفضائل در باره صعوبت جمال بارك
 قصيده مفصلة منظوم ساخته که قسمی از آن انتخاب مرقوم میگردد: **بسم الله**

صبح که از برتراله رنجت صحبه	دشت را نوره زاله شد چو شریا	باوسبک یزدان بر تیره برنجت
سپیل ز دامن کوه موج ز دریا	بادل خود گفتم ای غم شد پر خون	دیو مگی سوختی در پیش کوه دا
خلق بصحرا شد عارف فنا	چند شیشی بجزه یکم و تخفا	اهل نظر فالسب از فرج شمش
شیشه اندوه را رنند بخارا	بروش اخر ز جا مجید و افزون	تا کنش از خرق بایر شکیبا
صحرا دیدم بسان چو روتی	با من دیدم رنگ طره خدا	سوری بریا ولی نشسته بایم
خیری بر جا ولی خضره چو خارا	بر سر سبل نشسته گرد خیره	بر جل گل شکسته غارتت هنا
گونه بخون رنگ کرده لاله نعا	غنچه بر تن سپهرین رید سلا	طره سبل ز تاب هجر پریشان
دقر نرین ز باد قهر محبتا	بید ز باد قضا بلرزه چو مجنون	کاج ز لوز درون بناله چو ملی
سر زده خورشید محشر از افق دشت	من تجمیر ستاد و خیره چو حوبا	قایم رفت از کرم چاکر حضرت
باز دست طبع من الف از ایا	با خود گفتم چه روی داد وستی	وز چه با گشته این قیامت علی
دایه ای بر چهار دشت برستان	در عوض شیر زهر قاتل گویا	گر نه قیامت قیام کرده بهالم
صبح از چه گشته چون شب هنا	گر نه یکی شمش از جبین علی	از چه سینه پوش گشته بقیه دنیا

برده من از سر حیب بقتل کرد که توان گشت از این عالم جویا
 ناله بر آورد کی چو من شده شیدا گوش فرادار خون دیده فرو بر
 دست خضارین چمن بودی گل گزین او رنگ و بو گزنی گلها
 کز خم سوسیس گره بکنند بها گشت بفرغان می کز زجرش
 گمشده زین شهر لوسی کز فرست ریخت ز چشم سپهر رنگ نیجا
 دین که زمین است بزوشش و خفا ایستک بر از دو گشته خون گویی
 گردش این بفرخ و از گونگان در افق غیب شمس طلعت ای
 مانده از آن خدایت خرم برجا حضرت سزایه اگر چون بگرد
 از رخ و اموش حکایتی تنگ گویند روشنی صبح عید و ظلت یلدا
 خامه ز نو کرد مطلق و اگر مشای ای تو بچین هموه درخت صالحی
 تا شدم خوشی من خرم گشت زخمه ز من خرم شکیب بیجا
 نیست بغیر از تو با کس سر زوا تا که گشودی بروی من درینا
 نیست بجز گوهر رضای تو هیچ در دو جهان ای عیط فصل تا انتهی -

اعضای او در اوراق سدره مبارکه - بزرگترین فرزند حضرت بهاء الله حضرت عبدالبهاء
 عباس است که در ایله پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۸۰ هجری یعنی ایله بیست حضرت عالی در طهران
 متولد شدند در الواح مبارکه از حضرت عبدالبهاء و بانقاب سنیه غضن الله الاعظم
 و سیر الله الاکرم و مولی الودع من طواف حول الارباب و غیرها تغییر شده است مطابق
 صریح کتاب استطالب قدس کتاب عهدی آن حضرت پس از حال مبارک بسین آیات سده و مرکز

عقد و زعم هل بجا می باشد شرح خیانت هیکل مبارک در کتب تواریخ نوشته شده از جمله
 دکتر اسکندری در کتاب پیام بجا است چنین میزند قولها -
 حضرت عبدالبهاء -

حضرت بهاء الله بعد از خود فرزند ارجمندی در عالم بیا و کار گذار گشته که خدمت و پیشانی
 امر مبارکش قیام فرمود نام مبارک نیز فرزند تمام عباسی است و لقب مبارکش عبدالبهاء
 است و حضرتش بزرگترین فرزندان حضرت بهاء الله می باشد حضرت عبدالبهاء درین
 اخراج و نفی حضرت بهاء الله از ایران بمرق حشت ناله بودند و از جان زمان عبید
 در جمیع مصائب غیبات حسرت زندان و رنج و تحمل طایب با حضرت بهاء الله شریک و بهم
 بودند و از آغاز جوانی و تا زده سالی عهد دار اجرای جمیع امور عالم مبارکه و مقصدی انجام
 تمام مطالب مسائل خانواده مبارک بودند و با نهایت مهارت و دانی چنان امور کامل
 و مرتب مجری میداشتند که حضرت بهاء الله از هر عیش راحت و آسوده میزیستند و با فکر
 آزاد و خاطری فارغ با طور عمده خویش از قبیل تشریح تبیین تعالیم الهیه و نزول حکم
 و اسرار ربانیه و اقامه غیبات قاطعه و نگارش الواح ساینه میبرد و افتقد و از نفوس سیکم برای
 و شرف حضور حضرت بهاء الله از اطراف میآمدند بوسیله حضرت عبدالبهاء پدرالی حال
 میشد و در آغاز حال آنرا سنجید حرکت را طاب صیقت و جویای طریق رشاد مشاهد میفرمود
 بحدود هیکل مبارک حضرت بهاء الله راه می نمودند و بشرف تقای محبوب عالم فائز و سرفراز
 بافتند و نهایت مراقبت و منوطیت را داشتند که از فائزین بجا اخبار طلال و کدورتی بر
 له قوله حضرت عبدالبهاء در ایله پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۸۰ هجری در طهران وضع گردید ترجمان -

اطمئن شدند و گرد زحمت و مرارتی بخاطر او راه نیابد و برخی از جواب شکلات و حل مسال
 نیز خود حضرتش عهده دار شدند که در آن وقت حضرت عبداللہ استغدی اجرای او را
 حضرت بہاء اللہ بودند و از لسان مبارک بقت افاغ طب و همین اسم نزد عموم معروف بود
 در حکایت آنکه اعلیٰ بلکہ تمام همان و اصحاب با مرض شدیدہ تیغونید و مالاریا و دیابتی
 مبتلا شد بودند و بواسطہ رداست سبب هوا میارود و در سبب مرض گرفتار گشته حضرت عبداللہ
 بموظبت مرضی و پرستاری بباران قیام فرموده و غایت مراقبت را عمل میآوردند و بواسطہ
 افراط در مراقبت بباران و کثرت تحمل برنج و شکت بی پایان خود آن بزرگوار هم بر مرض مبتلا
 مبتلا گردیدند و مدت بگاہ با حالت خطرناکی اسیر بتر مرض بودند که او در حال کثرت بطن
 اندکی تخفیف یافت حضرت عبداللہ بواسطہ نجابت ذات و حسن قیام و پر از محبت صیبت
 بموم مردم در انظار عموم بسیار عزیز و نزدیک محبوب القلوب گردیده و جمیع افراد از شریف اصنیع
 و فرمانروا تا فقیر میوزاجان دل حضرتش را میپرستیدند و با غایت اشتیاق در صد انجام فرمایند
 بودند - حضرت بہاء اللہ در لولاح مقده و مخصوصا در وصیت نامه ولوح عہد تاکید شد و در
 اکید فرمودند که اول بیان و سپاس حضرت یزدان پس از صبح و منظر آموخی و غروب آفتاب حقیقت
 و تسبیح بجزت عبداللہا توجه نمایند و با طاعت حضرتش پردازند و از معانی آیات و معانی
 خیمہ حضرت مقصود آنچه را خوانند از حضرت عبداللہا سوال کنند زیرا ان وجود مبارک مرکز حسد
 یشاق الہی و سین آیات ربانی است اطاعت و اطاعت خدا و مخالفتش مخالفت با حضرت
 شدیدا القوی است و پوست از حضرتش بقت افاغ تبیر میفرمود و در لولوحی از حضرت عبدال
 بہاء غرض اللہ الا عظم و بقر اللہ الا قوم تبیر فرموده اند -

بعد از

عبد از صفو و حضرت بہاء اللہ هیکل مبارک عبداللہا بر سر بر مقامی که بنحس الہی بزرگی حضرت
 بنین شده بود استقرار یافتند و زتبه را که صریحا در لولوح بوجود آمده است شخص اختصاص داشت
 حاضر گردیدند یعنی مرجع اهل بجا و مرکز عمد و یشاق خدا و سین آیات ب قدیم ابعی -
 بخیردی چند از اقربای حضرتش خواستند که از راه خدا مخالفت کنند و در جمع اهل بجا قسم
 اندازند که از حضرتیاتی بجم باقیه و نسبت آزار به غضن اللہ الا عظم داده و حکومت عثمانی را
 اخبار و انداز نمودند و بغایت ادا کردند و حضرت عبداللہا که قریب بتجا و از زمین سال
 آزاد و از حبس زندان ربانی داشتند و تا چند میل باطراف عکای تو استند سیر و نفر کنند و در
 در لولوح بواسطہ افترا تا یکبار از ناحیہ مخالفین بوجود مبارک منوب شد بود در حکایت محسوس گشته
 و این حبس و زندان تا سال بسنا باقی بود تا آنکه هیبت جوانان ترک بحکومت عثمانی شوریده
 اساس آنرا مخدوم ساختند و جمیع محسوس سیاسی و مذہبی در کلیہ خاک عثمانی از زندان ربانی نجات
 هیکل مبارک عمد و یشاق نیز از زندان خلاص شده و مانند سابق بشر تعالیم و او امر الہیہ ارتباط
 و کتابتہ با شرق و غرب تحقق حال قرار و مکیان برداخته و بتفحالی از عکای بجا و بکنند ریه سحر
 فرمودند و در سال ۱۱۹۱ برای اولین دفعہ بمالک خربہ توجه نمودند در سفر غرب افراد رجال و
 از هر طریقہ و مذہبی ملاقات فرمودند و باکل بحال محبت و رفاقت رفتار کردند و امر مبارک حضرت
 بہاء اللہ را که فرموده اند خاشیہ و الا کذیان بالزوج والرتیجان تمام معنی اجرا فرمودند
 در کمال سبتمبر ۱۱۹۱ حضرت عبداللہا وارد شهر لندن شده و بگاہ در این شهر بزرگ وقت
 فرمودند و اولین نطق عمومی خود را در لندن درستی تسلل برآوردند و نیز در کلیسای سین جان
 دست میفر خطابہ ادا فرمودند و چندین مجامع بزرگ و کوچک دیگر نیز منعقد گردید و هیکل مبارک
 تمام

تمام روز را با طالبین مذاکره فرموده کثرت حقایق و شرح و تفصیل میبرد و نغز سبکسازم پادشاهی
 شده و در راه و سبب مبرم مراجعت کردند و در بهار سال ۱۹۱۳ به امر نیکو سعادت نمودند و وقت آن
 در آن اقلیم وسیع از نقطه بنقطه دیگر سیار و در جمیع مختلفه از حضرت و سلک ادای خطاب
 و ایراد نطق میفرمودند و کل را به پیروی تعالیم الهیه دعوت میسر نمودند و جمیع تحصیل در این
 مجمع سوسیالیست مجمع مورخها و معابد یهود و مسیحیان و مجمع انگلیسیها - اسپرانتیستها -
 ۱ مترجم گوید روزی است در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ مدعی شد که بواسطه فرشته بیافتن کتاب مورخون نطق شده و گفت که این کتاب
 بواسطه شخص مدعی که صد سال قبل در امریکای زندگانی میکرد و از بزرگان یزدان بوده و بوجود آمده و مورخ
 بود که کتاب در صفحات ظاهراً قلم شده و خطوط آن بوسیله دستنگ گرانجی لادویم و تیمم خوانده میشود
 زیرا بلبلان مخصوصی نوشته شد است است این کتاب در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ است و این انگلیسی طبع رسانید و
 مسیحیان را احترام و قبول آن اصناف بر عهد جدید دعوت کرده و در پیروی کرده و بی خود داشته اند
 به ایضا سافرت کرده و بالآخره در ناوا شکر کوچک و معدی تائیس نمودند مردم آن زمین بر آنها تائیسند
 و است در این اقصا قتل رسید پس زوی بر نیکام یا گت که در بین مورخها نهایت احترام را داشته است
 قوم برقرار شد و از جمله قریبی که وضع کرد این بود که تعداد زوجات بوی مرغان جایز است لکن چون تعداد
 در جمیع نقطه سافرت بر نیکام با اتباع خود مخالفت کرد و بالآخره در یوآه که متعلق به مکزیک بود وارد شد
 پیرویش که خود را نامدنی اسرائیل و زده سوسیالیست و نظریه سید زمین بود و چون بر برادر رسید
 آنرا در صحن او خود داشته سان بشکر و شای الهی گشود و بعدی عظیمه در آن بنا کردند و با تبلیغات پیران است
 بسیاری از راه و غیره آذربایجان شدند بر نیکام در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ و غایت آنست که در آنجا حالک نموده و در روز از سفر قهرمان
 زیارتین نظام عربت که سیان بریدن آن میزند (مخض از این معنای کمالک متحد تائیس که بر ص ۵۱۱ - ۵۱۲)

صلح

صلح طلبها - جمع افکار زمانه و مجمع زنان حقوق طلب و و و هیکل ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~
 یافته و مقتضای حال و مطابق مدارک حرکت هم نظمهای موثر او را فرمودند و در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~
 سده از راه دریا به بریتانیای کبیر متوجه و شش هفته توقف هیکل ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ طول کشید پس
 بر پادشاهن سپار دو ماه در آن دیار توقف نموده بجانب ستوگارت بود است و در سینه فارم
 در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ بصر گشته و در ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ به حیفا مراجعت فرمودند
 در دوره جنگ عالمگیر مشکلات دیگری پیش آمد و در او با هیکل مبارک با پیروان و جانبیکه
 خارج از اقلیم سوریه بودند کجلی قطع گردید و وجود مبارک بهمی قلیل از پیروان دوباره در فشار
 وقایع طاقت فرسا گرفتار گشتند خط و خطا و قلت قوت و فدا خطرات بزرگ و مشکلات عظیمه اطراف
 احاطه کرد و در ضمن این بالیان وحشتناک بود که دوستی و محبت علی حضرت عبدالقادر
 طبقات افراد مردم پیش از پیش آشکار و نفع دوستی و همربانی وجود مبارک بعالم انسانی
 بالمان ثابت و در مقابل نظار کل مشهود و محسوس گشت . هیکل ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ شخص شخص خود
 با تمام قوی در نزد یک طبریا بکارهای زراعتی پرداخته و قطعات زمینی را که قرنها بایر و خراب
 و حاصل افتاده بود مستعد و قابل کشت و زرع ساختند و مقداری بسیار گندم از آن محل
 اند که شدت قحط و فلا را بر نفوس آن ماست هیکل ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ ^{۱۹۱۳} ~~۱۹۱۲~~ نه تنها با خوار و همایان ساده
 میفرمودند و با آنها قوت فدا میسر میند بلکه بفرار و ننگستان از هر طبقه طائفه و هر طبقه دینی
 خود را متوجه داشته و سد حاجات و تهیه مصارف آنها میفرمودند ابواب سخاوت و کرم تنهایی
 بر وجه کل مشقوق بود چنانچه در ایام جنگ همه روزه از جای الهی ملاقات میفرمودند و آنرا تائیس
 و وسائل راحتی حرکت را فراهم میکردند و از راههای مختلفه و بواسطه برف مشکلات نفوس

اقدام میفرمودند. بعد از فاتحه جنگ حکومت بر تیان چندان از حسن رفتار و محبت عمومی
خالصانه هیکل مبارک نسبت به عموم افراد و قیام حضرتش برای راحتی مکیان و تنویر افکار
و از یاد و مسائل سعادت عموم و محافظت و تحفه از بیسویان متاثر شد و با احترام از آمدن بنا خوانی
هیکل مبارک پرداخته و در ماه پربار پیشه اوقات خود را نسبت به هیکل مبارک بوجه تقدیم
نشان مخصوص بر هر اطواری انگلستان بجهت مبارک انظار و آشکار ساخت.

حضرت عبداللہا همواره در اتحاد و دل عالم و گامی طبقات ام سی طبع مبذول میداشتند و
پوسته کوشش میفرمودند که اجناس طوائف مختلفه در رنگهای مختلفه مذہب این مختلفه
در ظل خیمه یکرنگی و وحدت کامله در آورند تا اخوت صمیمی و اتفاق معنوی درین طبقات ظاهر شود و کرد
همواره جمعی از هر صنف ملت بزبان همان حضرت عبداللہا مجتمع و از سوره انعام مرقوم بودند
هیکل مبارک این بود که حاضرین را با سخنان دلربا و حکایات امثال سرت بخش و لطافت روح افزا
و مضامین حکیمانه و اندرزهای مفیده شنود و میفرمودند و بیانات مبارک در خصوص مختلفه فی انداز و جهت آرزو
تا یکی دو روز قبل از صعود هم هیکل مبارک با اجرای کارهای متعدد و ملازم خود مشغول و زقار و تیره ربا
حضرتش مطابق معمول اقامت داشت تا آنکه در روز ~~...~~ در وقت سالگی از این مجامع
بالاصغر فرمودند روز بعد شیع جنازه بعلم آذربایجان نفوس از هر طبقه از تبر حاضر بودند منزه باطنی
حکومت و ولایت و سایر نفوس از شرفیغ و بیغ و غمی و خیر درین شیع محبت شکر کردند.
بعضی از اطفال از آن خاص معروف و مشهور سلیمان و مسیحی و یهود و غنچه ادا کرده و کل بر طهارت ذات و سزا
مقام و عظمت و جلال هیکل مبارک شهادت دادند و بزرگواری که حیات ملزم حطت و محبتش خاتمه
بود از صیرت و مستودند و نوگواری نمودند فی الحقیقه این شیع محبت و عظیم سزاوار مقام کبریا

بود که ایام عمرش را در خدمت عبودیت مرئی عظیم و در ایجاد و هدایت گامی در بین اهل عالم انجام
رسانیده و همین مجمع عظیم که از فرقه های مختلفه برای شیع جنازه حضرتش تشکیل شده بود بر مانی
حکم و دلیل متین بود که افکار روحانی و تعالیم مبارک اش شروع بخود و جریان در عالم نمود و
وحی و الهام حضرت بآلاء آلاء بر اثر قیام هیکل مبارک مرکز عمد و یشاق در جامعه انسانی مؤثر شد
و قیود و تعالیدی را که قریحا سبب اختلاف بین سلیمان و سیحان و یهود بوده در هم شکسته و همین
مساکت و فرق بسیار دیگر که در عالم انسانی موجود و سبب ثغاب اختلاف آن گردیده در ظل
تعالیم مبارک حضرتش راه اتحاد و یکگامی پیوده آثار اختلاف زایل و مصلحت دامن وحدت عالم انسانی
استحکم شده و در جهان استقرار کامل خواهد یافت عاقل بصیر حصول این بوجت و ضیقت
در عالم وجود با اثرش هده آمارا ولیه اش در این شیع عظیم مشاهد و محسوس میدید.

بعد از حضرت عبداللہا مرجع اهل بجا و بین آیات الهیه و زعم این شریعت ربانی حضرت شریف
افندی (بزرگترین نوه حضرت عبداللہا هستند که لقب معروف و بی امر الله میباشد)
الواجب بسیار و آثار بسیار از کلک اطهرش نازل گشته که روح بخش جهان است و روحهای جهانیان
حضرت عبداللہا یک پسر داشتند موسوم حسین که در نورد سالی وفات یافت و چهار پسر
از هیکل مبارک باقی ماندند از آنجمله ضیایه خانم که والده حضرت علی امر الله شریفی
جذابیت و جبه حضرت عبداللہا بجدی بود که هر کس بجهت مبارک میرسد فریفته و شیفته گشت
قصای عربی هم مدح بسیار در توصیف حضرتش کرده اند که در ذکر گیتی بیادگار است.

مرحوم ابو الفضائل در کتاب فراموش شده تا ۱۵۰۰ میفرماید قولند:
من در این اوراق بر حقی از بیانات ضحای وقت و طلای زمان و شرای حضرت را ذکر میدارم

که در هیچ این استاقدس سروده و بسیار استیاش وجود محمد شریب گشوده اند تا ارباب ادراک در یابند که مجال آنکند و بر چه مقامی ایراد نمایند و خود را زوار باب علم تاج درجه مفتوح میدارند آیا در غایت غرابت نیست که قروم و صنادید فصاحت و بلاغت و ائمه و اعلام علوم از دست لغت و این مخفی اقدس خاضع باشند و وجود محمد شریب اجمیع او صراف کمال حاد و وصف و کتب جاهلان عبرت بر کلمات بیعده اش ایراد نمایند و بی اطلاعان از فصاحت و بلاغت بر بیانات شیعیه اش استناد کنند و ذلک من عجایب الزمان -

از جمله شیخ مهتابی از حضرت فاضل مولوی در عهد و عهد از اعداد جمله الهدایه مبارکه غره ذی قعدة السیاحه حجریه درج نومه است -

طالما کان یسعی یشوق و یخواد فی یشوق رؤیه رجل جواب للاظهار سوا حیدر الامضاء اذ نأخ لنا مره و استر بما یرنه کما یصفون الذکر فی ارض مصر حتى ملتا العنایه بملا فاه رجل الفضل و افضل الرجال و کمال العلم و علم الکمال بحر بلاطم بالحکمة امواج و یصل الی بیح العصور و عنده لا اجابه فراینا منه طابق ممتاه فالتی عن ابلسم به ثمر العلم و شرح صد الادب بیا عدک و الفیوح و الفیوح لکل ذی روح مولانا عباس اطال الله بقاءه هل شاهدنا ثمانه و حلاه فقال هو اشهر من ذلک و لکن یلغی مناره و حلاه قفلت لاراه غیر مره بها سیر نجد و غوره اغنیتی رؤیته عن رؤیه مکان نصف الربع المسکون من هذا البیطه بحر الاساحل له یتغیر العلم من جوانبه و نطق الحکم و الشیانه من نواجیه استغفانه بالجلسه الواحده ما لک استغفانه من غیره بسین حتی و عافی و جلدانی ان اول من

من حضرت

من حضرت حفظه الله اثبات تقریب من بعض انودج او صافه -
و هاهی هاهی همد من ین یدعی شکر عقلت الکلام -

من اصبا نشو الشافی انما انما طیب شامها الریالی نطل بیال عنها و شو فرج فواکه اذا نارت من غیر انما فاجبر القلب عنها انها علفد طیب عکذ حق حلت الیها فسا منطیا من الجار لها فی مفر شوق و یا الله ما تا علی همدک جین انساب جلیها لها اقلنی من جبال الیها فامها سائر انما اکابرها قوم یحکم المعالی اصحوا راسا فکه قضی لیل افراج حیاتهم و کوروشف من اذ فاهم کما و کما جلا نخطب عن غیره من مرام و استبد الهم بالتوفیق عمل و بینهام شام ثمر القصر مقبلا مطاطا الراس نحو الشهم عبنا عولی حین نیت باث خده لم یبند انبیا الی رای جلا که مشکل حله و قاده فطنه و بالهدایه اصفا الوردنا که روح القلب کاف حیا و کما جلا عنده بالادنا و سوا مذابنا الحق بالبرهان شد محال الصلال و قته سدا علیه نوبت فار لا یفارقه اذ لم یخاطبه فحشا و ادبها فرج البها مصدا لقرن و کما طلب الجلال به فدا العلامها اطال من بیا العدل و حق تظل یرشف من ادمکنا مولای خدمت ما ما شایع من بل فلک حقا بما فیکم فلا اجری عن نظامی مدحا تکلم قلب لها قد بان قرطها

لا لست و اذ خراج کلماته و فی صیغ ذرا که تدفع الیها
علا خطه فرقا که جناب فاضل مولوی که از شایع صحای عصر است یگوید در یک مجلس که بحضور مبارک مشرف شدم چند ان از مراتب علوم و حکم و معارف آن بحر سوان متکلمم مستغفیر شدم که باها از حضور سایر علماء و ارباب فضل بهره در شدم چند که باین یک جمله از روایت علمای

از سب

اربع مكن فارغ وستغى كشم وحكمه جدان اين هتيد واور محضه شس معروض دشم
 وهي كاترى تدل على مقدار فضل ما يبع بردها وناظم عقدها -
 (وقال الفاضل السلفي كتاب التبرير ٨٨٤)

مدح الكناخت تدهي الكلم ولا يفي حونا تشوب العلم انك الذي في نهالك العلم قد
 وبحر فضالك فيه لوج طيطم لما تترك بوالعزم دميما اصحى من بعلك شل الحد بلشم
 سموت يابن بها الله منزله عفا ولا تغل وقت الناس كلهم انشالها وابنه يا حسن تيمية
 منها عذبت ظلمات الجهل تفرح ياطيب الاصل محو الحصاد اجلاء الحددا الاعظام والكا
 ان الذين لفضل منك قد علموا في اذن كل نبيهم منهم صمم هم يجهلون مقامك الشجيرة
 انما اصاحب هذا الوقت علوا لنا انايك يا حيا من مشحا ثوب لك ال با الاخلال ان
 فباب فضلك مفتوح لفضلنا وجود كهيك من تحلل الدين وعندك الدين والدنيا قد جملنا
 وفي حوارك يرمي العهد الدام ايقتنا لك خير خلق طيبة وخير من اصحت ادعي له تد
 وفلك طابشر هذا ولا رجل لك ملك ناهت به الام مولى اعاد فحالا الاولين قد
 اقام للمجد صرحا ليس يفقد قد كان للعرب تحي الفخر فينا واليوم باهت به اعزنا العجم
 اعظم سبطا اكرم به رجلا افضاله غر اقوله حكم فامت معانة عمت غوارفه
 لا احل طائفه من هو تيسم شموه سطر اطار طلعنا ايامه لعن فانجا بنا الظلم
 يزينه كرم لاذت به اصم في كفة نعم في سيفه نغم افي قران القوي وبوجه
 ايات حق صحت الحد بلشم من نام في ناله الويتا يرك ماكل ما طار في جوارع الارض
 يا كوكبا تحلل الافار طلته ويا سخيا باعظايا كفه نغمه

يا من برهنا انظرا لا تاروكم اموك ككلمات فيك ضاعة
 هتيد بنك ليل مدحود ورا فرا ما جاولك الفخر نظم
 همرا القان فحطفتنا اولا مولا في لا اسغى الارض ان
 اوتت معك اهل الفضل اذ ليس عندك في مدحهم
 ازجول عفو الامن بل علم لاولئك زودا الطيار
 ودفق قول في ثوب الناجيا ما رتحت في ذوابي فضلكم

وفاض بلغ امين فارس عرض دره ابي سله واطراد سورياتين هتيد واور محبت عيد صيام مجور
 اقدس مولى الانام معروض وديار ايشنا هو نوم دشت -
 اقدسها ذرايات من معانيها بدرا وشماسه شاه التوفيقا ليا من ال خطان لغضبت
 لبي خامسها بالرقع قدما هيفاء وركب من البانها تكاد يبع الصبا كالغصن
 حناء لوانج الدنيا لاجرا طيب لكر في فتواتك باريا واصبر ايها في حياء ايا
 يملون ايات حسن ثانيا غلوه فان ال احن ان غلوه خصي ملوك الوراء من
 الله اكبر قد جات كبيتها لكما من على الوصا من دعا فانها اية في الحسن ابراهيم

مولى تكبر على سجان مطيما الى ان قال -
 قد فدتها والفا غاب تحيط بها كما الليل راج واسد الغاب تحيطها
 حين نخوت بعض الخد انكشت شمس نبيد الدجى في الشمس تحيطها
 فما انفسا مدامى ملكه غزاله امد لا يحيا وانيها ثم ابيت عفيف العوض
 اضو اليه منكم بالوم يربها وخط اشهد ان حسن وجه فيها وقال البدلان جويها

لكننا صنفنا بنماضنا ادنى ظاهراً فهو ما لبنا
 لا العمل ببلوغنا في عالمها شرم يوه بها الله في ربها
 ذودنفة من نبي الأعمام مناد منا ذل الجبا لا هو ما لبنا
 بخاونا تحت الذبايد بها تاج الكرام فربنا العضمنا
 قد شاد في صدق الفضل في شتم الجبال التي تباينا
 نحو الجها التي من ادننا في العالم العامل السكاكادنا
 اقواله حكم افعالهم في الدائم ضمنا شدا لانا بها
 ما يبدي صوبنا في شخصه الذين التوا بها
 لعكة اليوم حتى التي من طر لا قد قد تو اسغى ما بها
 لطن واليزا له جلا شها فاستعد بعد حال انه به
 وارتع حيا بعد اجاعنا خرجي فهو ضيقنا
 واضطرب شمار الهنا والظلمنا فالتوا لولا ان نحن غايرنا
 خذنا من في نبي الاوتى الاطلا لخطيبنا الفكر ما لبنا
 فاهذا بعدنا فكر في حيا به فاسلم ودم في الور كالتوا
 چون صغر سيارك ورتق شد خبر حوشنا ارض ورتام نيا نيتنا
 عدا اجري قدي سلطان يوا شتم قوس نسا شرمي اتقا
 فلسطين بالآخره شرق وغرب عالم اربنا اتمنا شتم نودنا
 مورقة ١٤ جنوري ١٩١٤ روزنامه نوري پور كورده مورقة ١٤
 پست

پست مورقة ١٤ جنوري ١٩١٤ مورقة ١٤ مورقة ١٤ مورقة ١٤
 ١٨٨٤ سال باي دهم مورقة ششم سبعاث في ١٣٤٥ هجری و غیراً مجله معروفه الهلال
 و مجله الصوفان نیز شرمي از تعالیم هیكله ما لبنا و عطمت و سطوت مركز شمشاق ما شتمنا
 و تمال مبارک را نیز زینت آن اوراق نودنه اند مجله الهلال در شماره چهارم از سال سی ام
 حاوی مقاله در باره تاریخ امر و تعالیم تقدیر است تمثال جوانی و در ذوق اخیر حضرت
 عبدالباقا نیز در این شماره موجود است عنوان این مقاله بقدر اذیت است کیف قصیر و اعتر
 قودیه عبا من افند و عجم النبا نیت و البها نیت و کور مجله دار و دهم مجله العران و مجله
 قولدر فی او اخر شهر نوامبر الماضي امتزنا الاسلک البرقیة حدیقه نعتی
 ذلک الرشید الدینی الکبیر زعیم طائفة البها نیت فی عبا من افند المعروف
 بعبد البها و مکان نفیة ضد حزن و اسق عند البها نیت المنشرین فی امر کجا ف
 ابران و غیرها و وقع عظیم و نفوس الذين عرفوا هذا العینا کبیر و فها ما لبنا
 دیانته ما تها زعی کما ترا الادیان الی الاخلاق الفاضلة فاصلاح النفوس
 نظیر ما من نظام هذا العالم و ادانه من زایم شعور ما ربنا امر سارکنا اول
 محو حضرت علی نموده تا اگر میگوید اخذنا الفخوة البها نیت و بتبع نظامها
 الناس حتى اصبح اضارها علی قرب عهدنا سبنا یعرفون بالالوف و لا
 فی امر کجا... آگاهه بزرگ محار و نفوت طلعت بنیان مشول شده و اثاره بفر مبارک
 ما رو با و امر کجا نموده تا ای که میگوید و مکان الفیند تر کاهی الطلعة و حق الخلق مهذب
 المنظر قوی العجبة و ابع الخلم ندی الکف عطا فاعلی الصفا و المشاکین موفود
 الذکا

الذکاء غیو فی خدمتہ الاشیائہ منبشرا بالهدی والتمام فی العالور دنیا الخراوات
 الدینیة والعقبان العقیبة وكان فی حیوئه الطویلة السعیة نیادی ان عبدا لای
 واحد هو وجوب الملک بالفضائل والکمال ونبدالزائل والموثبات وظل
 کذلک حققات شعبان من الايام فیر العین بوفیه غیر اسه لمدائثرنا اذا انشرت
 البهائیه فی عهد فی اظفار ملحد و الایمانی امریکان بلا اذیران و کانت وفات
 هذا الزعم الکثیر فی شهر رجب الماضی من مدینه عکا و اختلف القول بکذا فی
 عظیم یلق بکانته العالمی فالذکر الذین لندنی شرح صعود مبارک و هم احتفال تمام
 تعیت و تعزیت و کتاب عکله البهائیه البهائیه الی یوم قیوم و رسله شرح صعود مبارک
 فیما تحسین و کوریت در شماره سوم از مجله دوم عکله البهائیه و منطبقه هندوستان صفحه
 ص ۱۰۰ مقیده شیوا از مردم شوش که شیراز است بفتح الملک در ریشه صعود حضرت
 عکله البهائیه مطروحه گردید که قسمی از آن در این مقام گماشته میشود قولها :
 جهان بصوت شاه اجابان شمشیر خضای چشم جهان غمت چشم خود بسج حضرت باهی چو کرد خدایا
 ز ما گفت علی از روی خود شد نه جاس یک بزرگ محبتی شد نه جاس یک بزرگ محبتی
 حدیث این بزرگین بزرگان حدیث شرح سلیمان بن مهران جز او بجای حقیت خرد و کمال
 اگر چه قافیه ال بت صیح بل بود در بیخ از آنکه گفتار و خطب شریک در بیخ از آنکه الراجح و فصل نامه
 تو ای همانند قدی در دو باره بر ما بر عرض عکله بها که جاسی گماشته یکی بیا و بسیر حال و سنان شد
 یکی بیا و بسیر علی عثمان خود که حوازه مذکر غیر با جسدی در این شرحه مذکر کسی شایع خلوه
 سید شادق عزیزی و مطلع شتری کمانی ای مهتابان و اختر مسعود

است بی توسیعه تخت نبشرا علی سزست بعباسیان شاکر بود دل ارچه نوحه لی شوی با جانش
 در آن بیع نخت از هزار و پنجاه شادان بیع معانی ز چشم مطرف
 این غم ارچه فروغی بود طبع ما ز بس که چهره شد از هر طرف محال بود ولی ز نوبی تاریخ گفتم از مطلع
 همان بصوت شاه اجابان همانند ستمش وجود (۱۳۴۰) هجری قمری
 یک بلایم فیلد در مقاله مفصل بعنوان شروع نجم میناق در لندن شرح کاملی از عکله و حلال
 عکله ملک در آن دیار گماشته که در جلد هفتم عالم بهائی سدرج است محمد بن آقا زهر مبارک
 که سب حیات جهان رحمنای جهانیان است الواح مبارکه و ضایا است عکله مقام این نوع
 در تو قیقات حضرت ولی آخر الله تعالی تبخیر از گذشته تلاوتش باعث روح و روحان مطالعه اش
 از جمله فریض اعلی ایمان است در شرح حیات عکله مبارک هر چه گماشته شود کم است لهذا
 بندرجات مطروحه اکتفا نموده و خاتمه بیان را بکارش این مقصد میردارم :
 ز مطلع احدی سرود آفتاب کمال که همچو نیروان نبود در انظر و حلال
 امیر حله جهان نظر حال و جلال خدایش خونم و این کفر نوا از روی که هست بخردی اندوه جهان کمال
 بگو خفته عکله که مهر شد طالع خوش تا کی و ما چند خوابیدیم با جهان تاریک ابروی تو شاد و روشن
 گزیده او را از دوزخ خوش حال زمین سرود که غم ز بر سپهر دنیا از آن سبک زنده بودش کفایت
 رسید تا بقامی نهدت که همی چو آفرینش بیرون بود غم جهان تویی که عکله بجائی و سر ختم دنیا
 عماده نام ترا ذاتا یزدوستی چو آفتاب که باشد دلیل جلوه جویا کنیز ذات تو بزرگت با کس ترس
 تو و احمی شد ظاهر کسوت مکان تو عکله اعظم حتی تو شیخ فضل هر آنکه مهر تو در دل نه داشت گنج
 نگو و ش بهر حال منت حل فصل اگر لطیفه مهر تو باوری نکند که از طلق قبول زنده همی احوال

زینین

فیض تو جهان و نمودن این
 قیاس بحر قطره تشویح باطن
 هر آنچه رو بسکین شیر خندان دید
 ز خوان فیض تو یا بند جلد خلق لول
 کند با مر تو ارواح جای و را بدین
 بگو و دست نمودگر به با ابدال
 تو اولی و تو آخر تو ظاهر و باطن
 نمود شوقی حق آشکار شش حال
 ز به خورش نبود عیب اگر آید
 ز نام امر کف تو با وحدت حلال
 در آن طریق که از آب جزیلش
 ز روح قدس معانی بزد شود ابرال
 خلقت بخدمت از لکنان بسینه
 اگر چه از فلک آرد زیر دران نبال
 شرافت هدی تو چو باد در سپهر
 زیم شیر لبر زد بخود صیف کمال
 رسید دست تو از با خسر سوی خاؤ
 شد دست رنگ رخ و عمر شست نبال
 کرگنک و شیر است کند پیش تو
 ز طعن با قطن و دن بند تو کم نشود
 ز سلطت جهان به تهنش جمال
 حساب جلد خلاق کف قدرت
 تویی همه را قوت و بحری فضل
 ز نوک خاندن تو شقایب ز لطف
 تویی شیت ز دران ناله آمل
 ولی امر خدا غصن سدر و فغان
 ز بطن در بیدین سید پیوی طفا
 جهان بجله بسج تو گر کند عاقه
 بهر معرفت آید بسج تو اول
 از این سبب شد بر خلق اشتباه کن
 هر که تو در ده گشته فائز کن اول
 ز سلطت شد روی مرگ تارکین
 نجات دشمن تو هم چو آب ز تو بال
 شنیدم که چو بر سستی با همین
 زدهای جنوبی گرفته تا شمال
 حماره که بود حکم حق میان بشیر
 قیاس قدر تو با جمله کائنات جهان
 که مهر تره نمود ز طبیعت جمال
 ز قدرت تو شد ایجاد عالم امکان
 بسزوح تویی معنی ثواب کمال
 تویی که از غم جهان چهر تو شد
 برای زندگی جاودان آستان
 چو غصن اعظم حق چهره ز نقاشید
 محیط وجودم که مهر مستود خصال
 سپهر فید و محای که داد ایزد پاک
 نباشدش از دل ابد ختام و ذل
 سوی مدیحه تو طبع من چرخ چون
 پیمبر سخن معجز من است قول
 که ازیم سنان تو جان بزبان
 ز حیثت تو شد شیر خشکین پال
 هدی تو شد از بیم تو هر غافل
 دو دست بر رسیدی بزبان گام
 زیم تو چون قاتل کلبه
 همیشه تا که نشان است از مرم حلال

سین چهر تو چون در کار باد در
 خسته با در ز راه بند اول
 هست تو بدشمن بند زبان و بال
 چو باد از چرخ بخت با و سپید
 این خمیده چنان گشته که گفتم
 غصنایری چنین زین چنین نزل
 ز خود عدت خصل بخوان این حال
 تو غصن سدره و شرق حاوی است
 نیز از استیغاف ز خرنده مقامی
 بوجود آمد که فخر حال و نام
 نام خول و ابطال است آن بود نمود
 ساه به بهایش و لقبه بر و در
 عبا که خلیا است آنحضرت نیز
 در طمران سوله و در جمع صحاب
 داده با جمال مبارک و حضرت
 عبد الله بن عباس بود و در تمام مدت
 حیات دوزخ زندگانی خود
 عسری قبول نفرمود تا پس از
 شفات بی پایان و زخات بسیار
 که تحمل کرد و در یوم الجمال من شمر
 اکلات سال هشتاد و نهم سیانی
 سلطان با بیت و چهارم تیر ماه سال
 ۱۱۸۰ شمس بلکوتای صمد
 فرمود بیانات عینیه و توقعات
 البقره فیضه از آن جوهر وجود
 میادگار روی غایت سبک بکاش
 شبیه بیانات مقدسه حضرت
 عبد الله بن عباس است و در تمام حین
 که تا سینه در بر طلق مقام و سوره
 آن نور که مبارک دلیستین شاهدی
 بین است و پس از صلوات آن زو
 حله لام حضرت ولی امر الله غصن
 شاز شوق تالی و روح العالمین
 اوصی الله بجانان شرق و غرب
 عالم شدت بحال حس و سرور
 علوی و خصوصی در تطلیل و در
 حفظ حاصل نیز که بسیار مفید
 و سنده اخبار بدگرو شای آن در
 تمامه سناطین و گویا بود بلکه
 اف مبارک که حاوی صلوات و دست
 و عقاد محافل تذکر برای حضرت
 و در هر خلیا از راحت اقدس حضرت
 ولی امر الله صادر گردید صورتش
 این است بلکه اف مبارک از حیا مور
 خه ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۲ روحانی پارسیان
 طمران و در هر خلیا بقیه الجاه و
 دینیه از اقی قبه نورا ستواری و بسره

الطیعی متصا صد در اهل عرف جهان برسند عزیزا تمکی در شمیم فاصان معراج اعیان خیرین
 امری اغراضا المقامی الحمد و مدت زمانه در شرق و غرب عالم جهانی بالکلیه موقوف هیکل انبیا
 در بقعه مرتضویه و مقام مجاستقرار یافت شوقی الوافی نیز از زیاده ضاحت مولای آن
 حضرت قریب امر الله جل جلاله در ذکر عباد و نفوس حضرت خاتم و تسکین اجار و اولی آن
 نازل گردید که چند فقره از آن یا ناکاشته میشود از جمله در لوح صادره در تمام شهر الکلمات شش
 و هفتم بیانی مطابق با زودم توره ۱۹۳۳ میلادی میفرماید **هوالا اهلها الما لظنون** من
 نادا الفرقان قسم بیزریق که بدان مشتاق چنان در نوز و حراق است که شرح توهم و از غم
 صفش بر نیایم و بر اجز فاجده عطش فاد و کبری عروج علیا و در مقدمه در کینه مطهره نور و
 البها و و دینه شمره از لینه سده مفتی یکا نریاد کار شجره طوبی در **و علی ظل و قیما الفدا** کسب یما
 میبوا فجا و رسید و جره محترقه در قلب این چشمه دل ناتوان بیکلنده و بنیان مبرر انداخته
 اشک حسرت چون سیل جاری ز دیده مخر ساخته **فوالا سفا علی بما صنعت عن الخسوف**
الوفود و ساحلها جین حاتم جیانیها و عر و جها الی ربها و عولاها و انبساط
جسد ها اللطیف فی مفرها و مفاهی ما اذا بعیت من هذا العن العظیم و الشرف
البین مموعا بعیدا حرم و ما تجو کما الی قول تعالی جسم لطیفش از سخن سخن بلایای تمام
 که از بد از عشتاد سال بظلمتی سیرت بگیر تحمل فرموده آرا شده و از خیزد غموم و غموم بیست و
 از آلام فاد و جلع گو تا گون بجات یافت و از عمار علی بن نیای و سید دانی جنت و بساط جبر است
 برزگو ادور و در نیک اختر عمل پرورش با در علم تجید و در کجوه فردوی مفر و دوی یافت فکته
 حیات بر قلطش این لطیفه را بنیاد می نیاید و آتی فراغت و آرامی بخت و نخواست در بد و حیثا

تاریخ امرت است آثار منهد انحضرت که از قلم مبارکش نازل شده بسیار است و قسمی از آن
 در جلد ثانی سنج گردید نتیجه کل آثار مبارک کتب است بظهور و حضرت بها الله است
 که از انحضرت به من بظهوره الله تبیین فرموده برخی آیات بیان در این مقام سنج میگردد
 از جمله بیانات مبارکه راجع بظهوره الله در باب فاس عشر از واحد ساج کتاب بیان
 فارسی میفرماید **مثل ان هیکل مثل شمسهاست و آیات آن بسیار و مثل کل مؤمنین که مؤمن باشند**
مثل برائی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر عاقلست ای اهل بیتان اگر با ما
 آید به من بظهوره الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی بوده از کل و همت مثلا اگر در حال
 شمس الی و الا نهایت مرآت واقع شود و عکس برسد آرد و حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفشه غنی است
 از وجود مرا یا که شمس در آنجا منطبق است -

و در باب فاس از واحد فاس میفرماید **(حتم ذات مقدس الهی که در کل در ظهوره بظهوره الله**
و حضرت و جمع شود هیچ نفسی بر روی ارض نیماند مگر آنکه در ازل است بگردن دل هیچ سیمی مرآت
نفس خود بوده که کل وین حضرت است تا اعمالیکه در بیان نازل شده -
 در باب هشتم از واحد ششم میفرماید **(بعد از غروب شمس حقیقت استماع دارد که از غیر او آید ظاهر**
شود بر رخ فطرت قدرت بدون تعلم و شنوئیکه در نزد اهل علم تصور است با وجود این استماع که غیر
از من بظهوره الله کسی نتواند ندعی شد این امر را و فرض شد در بیان که اگر نفسی او عاقلند و آسانی
از ظاهر کردد احدی تعرض نگردد و در اهل بر آن شمس حقیقت عزنی دور نیاید . . .
 و حال آنکه خیر از او ممکن نیست که آیات بر رخ فطرت نازل فرماید اگر بر فرض اتفاق کسی خود را بسند
 و اگر آید حکم او با خدا بر خلق نیست که حکم او نماید اجلا لا الاله الا الله محبوسیم و حال چنین نفسی نیست
 که آرد

که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن محرم رسیده در این کور هم خواهد رسید آیات او
بنفسه دلیل است بر خیرش وجود او و محرم کل میلی است بر فقر و محتاج بسوی او سبب این امر
علل در یوم ظهور حتی قد مقامی ایشان بر صراط مغز و در کتاب ها و احداث می نماید (کسی عالم
بظهور نیست بلکه هر وقت شود باید کل تصدیق بقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا آورد) ...
و انما الدلیل ایاة فالوجود علی نفسه نفسا اذا غیر تعریف به و هو لا یعرف بدونه
سبحان الله عما یصفون -

و در باب خامس عشر از احداث می نماید (مراتب ظهور بوده که در هر مرحله فاصله شود مابین ظهور
و ایمان کل من ایمان) -

و در باب شانزدهم از احداث خاص فرموده (مستم بذات قدس الهی حل و عاکر در یوم ظهور من یظهره
الله اگر کسی یک آیه از او بشنود و تلاوت کند بجز است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت نماید -
و در کتاب غیر علم الایمان فرموده و لکن کما یبیتکم من یظهره الله و یدل رضوانکم
بالثبات و انتم الاصلون فانی لا یکن علی من یظهره الله فانه لا یخرج من نفسه
کل شیء ان یا کل شیء تذکره فانی ما نزل البیان الا وان لا یخرج من یظهره الله
فانی رسول من عندی فدیجتم باایان من عندی لاریبکم لیوم ظهوره ان یا کل شیء
و در کتاب قیوم الایمان فی القصاص منزه انما انا الاعبد الله و باب بقیة الله
... انهم و اوردوا السما و الارض فی عبد الله انما فی الیقین من عند بقیة الله
یا بقیة الله قد فدیج کل لک و رضیت الیوم یساک و ما تمیت الا القتل
و کفی بالله العلی معتصما قریبا) -

و در باب هفدهم از احداث بیان فرموده (ظهور است و هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد
عبارت بوده و هست و کل شیء نزد چهار اولی بوده و چستند) -

و در کتاب لائل العرفان من حور حاجی چنین مستورا است
ص ۲۴۹ تا ۲۵۰ قوله هر که کتاب نما از نقطه اولی است و چهل هزار بیت است و کل ذکر
عن یظهره الله من مرقوم و من اولی آخره این نحو بیان است قوله جل نبیانه
لن لا یتمن الی فی المرات شمس السماء من الارتفاع فلی سبحان الله کذا لکن
از ارتفاع من یظهره الله لا یقدر و لا یستطیعون ان تذکره فانی ان ارتفاع
الذات لا یذکر الا الله فان تم ارتفاع من یظهره الله تذکره فانی ان ارتفاع
الذات تذکره فلی سبحان الله عما یصفون فانی ما اردت فلا اری الا من
یظهره الله ولا ذکره ولا اذکر الا ایاة ذلك حسی علیک توکل لراعده
بهاء شعره من جسد بملکوت ملک العالمین کذبت و وعد الله و فی الاشر
بیراجدا ما وحدث ما ذکره الا یوم ما خلق الله من شیء انه لو یشاء یذکره
فاذا من بعد ذکره لا یذکر فی العالمون قل تعالی ذکر من یظهره الله من کل شیء
انهم فوق الارض تعقلون من علوهم و کیف ذنوبهم فلیسوا قریب انفسکم فانکم یوم
علیه لترضون کاف اذاکر کل له یضربون و هو یذکره انما الذی قد یظن
کل ایمان بذكری و صلوامتی و انتم تسمعون و لا یحسبون ان یا اصل البیان لایم
تقر الله فانه لا یظهر الا من عند من یظهره الله و لو یکن هذا الاول من عند
الایمان ان یطوی کل تمانی عرفانکم و دینکم و لم یبسط لکم ذلک قول الله لا یسان

يفعل ولكنكم كلكم قسالتون فليستعبدون من دون من يظهره الله بالجنة
 الا ان ياتي عدل الالهى وان ينعكم من بعد ظهوره لامن على وعبا يثبت بدينكم
 من قبل يثبت من يظهره الله فاذا انتم منه تصفون ولكن فاستصوا انتم
 الحيات ان لم تكونوا لله لا تكونوا على الله ان لم تصرا من يظهره الله لا تحرفوه
 هذا ما وصى به كل العالمين لو يقابلوا ما الايمان لها من بارى في كلها الاله
 الا الله وانه قدس عن كل قاهر يدركون كل غير الله بعد ان ينفع في الذين يوح
 الحيوان او يقبضه فل سبحانه الله كل كل باهر فامون فليست من يوم ظهوره ولا
 تصبرن انه جامع الذكرين ورافع الالفين وما لنا كونين ومقددا الامر من مصو
 العالمين برى فرج الله عن خلق البيان وخلق كل ظهوره الا فارقوا فانه فرج الاله
 الا اعظم الا اعظم الا اعظم الذي ينظر من من ملكوت السموات والارضين
 فلا ان يوم ظهوره فان كل ارض يبدل غير ما من علوم معارفكم الى ما يتولى على هذا
 خلقكم الله لعلكم يوم ظهوره في كلامه شفقرون ثم بها تشهدون لربك غير الله
 ذات خلق لامن قبل وامن بعد ان ظهوره في كل ظهوره يظهر نفسه غير ذلك
 يمكن في الاباح واوصيتك فيمن يظهره الله فان يوم ظهوره لو تكلمت من اياته
 او كلمه من كلامه غير هذا فهو من ان تكلم كل البيان وتحفظه فان كل خبر بدنه
 ويرجع اليه اذا خد قيص يوسف البقاء من يديته العلى الاعلى ثم استشفق بعد
 عزت يوسف انها ثم وضعه على اريكته لم يصبر او يجده نفسك خيرا فلا تشهدن
 بان الله لنا نظر من ملكوت العلى وجررت البقاء وما وجدنا اننا بله حق القابل
 لتسبب

سلبش عا في نعت والسططن عا نزل من هذا الا ذات جوهرة لطيفة وكو
 سية وذا تية زينة وكا خوريز قديمة ونا ربية بلوريز وشجرة يرفات ظهوره في
 سطيفها وان نضيتها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها
 انال بنفسها وان نال عليها اياها ايك عوالي الله ربها كل شيء يكون لها وابتها
 وابتها واحيتها وظاهرتها وباطنها للشهدن شواك لافته بجوهرتها شام
 لهوانا الارواح بجوهرتها شواك لافتن كافررتها شام دلالا لاجنا
 انبها على الاله الا هو فخلق ذات حروف السبع بجوده جودا من عند ورتة
 فضله فضلا من عندا ما لم يطعمه لطفها من عند و احياه بكرمه كما من عند و ابسه
 عنه مما من عند و انزل عليه الايات والنبات والظهورات المتعاليات والشونات
 المنعفات والتجليات المرغفات وما قد فدا الله من خلق كل شيء من الذاتيات و
 الجوهريات والعلويات والسفليات وقد مقادير كل شيء على امع عر رفيع وايدع
 قدس منبع ودعا كل شيء الى بدمته الذي هو امر الله ومنه ند كل شيء من مدته الذي هو
 قول الله يستعدن كل من في السموات والارض وما بينهما يوم من يظهره الله ربي
 كل عليه ويشهدن بان الاله الا هو وكل له يجدون ولكنكم يا ايها من يظهره الله
 ويبدل وضوانكم بالثار وانتم لا تعلمون واني لا يكون على من يظهره الله فانه لا عن
 عند من نفعه وكل شيء ان لا كل شيء تذكرن واني ما نزلت البيان الا وان لا يحزن
 ظهر الله الى سوا من غيركم الا اجدن لا اريدكم لوم ظهوره ان لا كل شيء تسعدت
 كوني لما اري جهلكم لا يكون عليه والامر رضى فوادحان يخلص على فليسا حاد ونا الايمان
 به الشفق

فَلَمَّا نَسَبْنَا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ كَلِمًا مِمَّا جَاءَتْهُمُ فَلَمَّا نَسَبْنَا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ كَلِمًا مِمَّا جَاءَتْهُمُ
 اعظم من الأولى فليترقبوا أمر الله ثم بالله وإياها يؤمنون فكل ما ترون في الدنيا
 ما إلا عندنا ان يتبعوه فهم في حق من عندنا وما إلا كلكم ميتون ولو نظرتم ضلوا
 أكبر من قول الله من عند نطفة الأولى فاذا غربت فلترقبوا من يظهره الله فاذا
 ظهر ينقطع الرضوان عن في البنان لا من يؤمن بها تاكروا الأخطا طيفة فانه في
 النار هذا هو میزان الأكراب في السموات والأرضين بالجمع من اوله الى آخره
 این خوبیان است وکل سماوات یک بیان فرموده و معنی نموده و مالک ملکوت سارر
 کلمه و اراده و امر من يظهره الله فرج العالمین فلما که درسته و آنچه تحریر شد مختصر و تیسر
 و بیت از چهل هزار بیت کتابا بود و همه جا تاکید صریح و هر دو صبح فرموده که ما بنا از نظر و مو
 اسما و ملکوتها محتجب نمایند و همین قسم است قیوم اسما که حسن القصص منی است و شرح سوره یوسف
 است که بنظر حضرت سید اشهد تفسیر فرموده و کذالك لنا و کتبنا ما نانا و انا و انا و انا
 شعاع ۱ طلعت عظیمات لیت ۱ اسرا عظمی جلا الهی
 ۱ در زمان الان و حبسات ۱ در زمان الیوم تسعدت الیوم کاز و اوان من سلوا
 جمال مبارک نام مبارکشان حسین علی بن میرزا عباس شهور بر میرزا بزرگ نوری و تولدشان در
 یوم ثانی محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری در طران واقع شد ندیدند در کربا می ذیل تاریخ
 تولد مبارک را ذکر کرده قولند در اول خزانة زماں فرقان دوم محرم اندر طران
 از عیب ستم بملک اسکان گذشت شامی که بود خالی من فی الامکان
 جناب میرزا عباس نوری در سال ۱۲۵۵ هجری وفات نمود هیکل مبارک جمال قدم در سال

۱۲۵۱ هجری با سیر خانم بنت مرحوم میرزا اسماعیل نوری ازدواج فرمودند حضرت عبد
 الباقا و حضرت عصمت اشهر و حضرت در قدسنا که علیا بجایه خانم از این قرآن بود
 آمدند اسید خانم عقبه به در قدسنا و خوابت در سال ۱۳۳۳ هجری در عکا صغیر فرمودند
 و در این و هزار اراده مطلقه حضرت ولی امر الله حضرت عثمان از حلال سلطان من اطهر است
 از قبرستان عکا و من طهر حضرت عصمت اشهر از نبی صالح بکوه کرکس انتقال یافت و غسل آن
 ز قلم مبارک در نوح مبارک مورخ ۱۳۳۳ شمرا سال ۱۳۳۳ مطابق ۱۲۵۵ و سیر ۱۳۳۱ انزل کرد
 مراجع فرماید حضرت عبد الباقا در یوم بی چون ۱۳۵۰ فرمودند منظر مقدسه الهیه از بید
 طفولیت ممتاز از دیگرانند و بظاهر صد امور عجیبه و در بین بگانه خویش و یار و عیار شجر آفاق
 چنانچه پیش از اظهار امر هر کس بحضور جمال مبارک مشرف شد بود شجاعت بر علویت ذات محمد
 میداد... بناستی با بعضی از خواص فرمودند که من بحبب امر عظیمی موجود شده ام بنا و یوم
 ثانی محرم ۱۳۳۳ در طران در محله دروازه شیران در سرای در طلال رحیاط طبع تولد مبارک و
 گشت والده جمال مبارک غایت تعلق از ایشان داشت بدرجه که آرام نه است و از حالات جمال
 مبارک حیران بود مثلا میگفتند این طفل مشاهده میکرد و از قبیل فریاد و فغان و گریه و زاری
 بیانی تیزری آباد چندی گذشت نظام واقع شد و مرحوم والدشان تعلق عظیمی ایشان داشتند
 و لغت زر گواری و علو مغبته و مظهریت مقدسه جمال مبارک بود و بزبان بر این آنگه در زمانند
 در قریه تا که که قبول ایشان بود عمارتی لوکانه تا سیر فرمودند و چون جمال مبارک اگر محرم
 تابستان در آنجا بودند مرحوم میرزا بخت خویش در موقعی از مواقع خانه تعلیم علی این و تبیین
 فرموده بودند: **اللهم و کرمه و دوش چون نبی کولیک کالجانه سلام راه او دقت**

در سال ۱۲۵۱ هجری
 مبارک کرد
 حضرت
 چنانچه
 در نوح
 جمال مبارک
 بولش

این فادای عشق است نگه دارم قدم این از صحن مقدس است فلنخلع نعيلك
 در سن هفت سالگی روزی جمال مبارک می فرمودند والدشان ببرزنگی هیکل مبارک نظر کرد
 گفت قدری قامت کوتاه است والد جمال مبارک گفتند میدانی چه استقدود و قابلیستی دارد
 چه قدر با فطانت و خوش است مانند شعله آتش است در این سن فرس منما از جوانان بالغ اگر
 قامت چندان بلند نباشد ضرری ندارد بادی در سن طوقیت در میان یار و غیر شمرت عیسی
 فرمودند و همچنین آثار موصل لیمه ظاهر و آشکار بود و محبوب القلوب بودند و فرزندان بیگنا
 غایت عدوت و دشمنی بوالدشان میداشتند و حرمت رعایت مخصوصه می نمودند مثلاً حاج میرزا
 آقا بی غایت عدوت با مرحوم میرزا داشت زیرا ایشان را رفیق قائم تمام مرحوم در قلع و عرش
 می پنداشت زیرا با مرحوم قائم تمام همیشه فی ذل ابوالقاسم غایت محبت و محبت را داشته
 این مسئله نیز سبب بعضی عدوت شده بود لیکن با وجود غمخای محبت را بجمال مبارک اظهار میداشت
 بدرجه که جمیع حیران بودند که این شخص با وجود اینکه دشمن والدشان است چرا این درجه رعایت
 پسر را بنیاید مثلاً وقتیکه محمدشاه محمدخان میر نظام کرمان با بی را از آذربایجان طلبید
 شمرت در ولایات یافت که حاجی معزول و میر نظام بستند صدارت عظمی منصوب مرحوم فیروز افشار
 حاکم بر وجود بودند مکتوبی به بجهن میرزا مرقوم نمودند مضمون اینکه المنش قلند حاجی میرزا کاشانی
 معزول و میر نظام منصوب یارب این شناس از شر دور باد بجهن میرزا چون با مرحوم فیروز
 عدوتی داشت همین مکتوب را بحاج میرزا آقاسی فرستاد او آتش گرفت و جمال مبارک را حوالت
 تشریف برد از عرض کرد نیدانم بیدر شما من چه کرده ام که اینگونه در حق من بنویسید لیکن چه کنم پدر ما
 خلاصه گنبد چه نوشته است در حق من جمال مبارک ملاحظه فرمودند و سکوت نمودند هیچ نگفتند

کردند صاحب جوان نشسته بود او بسیار آدم خوش نصیبی بود و بجمال مبارک محبت داشت
 مکتوب گرفت و نگاه کرد گفت این خط هفتاد است تقلید کرده اند حاج فیروز آقا بی گفت
 نگاه کن این عبارت باین سلامت باین مختصری و باین فصاحت و بلاغت ممکن نیست کسی دیگر
 بتواند بنویسد چون جمال مبارک هیچ نفرمودند و سکوت اختیار نمودند عرض کرد خوب است که
 شما بوالد صحبت کنید که این مختصر بار دیگر تکرار نماید بکنم پدر شاست محض خاطر شما از او گد بستم
 ولی کاری سید که او نیز از من بگذرد مفصلاً این است که دشمنان مرحوم فیروز هم جمال مبارک
 دوست میداشتند و با وجود اینکه جمیع میدانند که در هیچ در راه داخل شده و از هیچ معلمی تسلیم
 نگرفته کل سخاوت میدهند که در علم و فضل و کمال پیش و نظیرند مثلاً در طران هر مسئله مشکلی که بزرگ
 میشد جمیع حیران بودند جمال مبارک حل می فرمودند و از برای کل شناسیان اسباب عزت و رحمت
 و نعمت بودند از جمله فیروز آقا خان صدر اعظم و قی که وزیر شکر بود معزول و مکتوب شد و
 سرگون به کاشان گردید غایت رعایت در حق او و خانواده اش نمودند و همچنین دیگران که قوتی
 با زندران تشریف بردند فیروز احمد قی بجهت شهور در دیار بود بود قریب هزار طلبه داشت و چند
 نفر از ملائمه خود اذن و اجازه اجتهاد داد و بود شبی در مجلس مباحثه علیه میشد و بعضی از اجابت
 مشکله روایت میکردند و چون حیران میماندند جمال مبارک معنی حدیث را بیان می فرمودند از جمله
 شبی از شبها فیروز احمد قی از مجتهدین تلامذه خود حدیثی سؤال کرد معانی بیان کردند پسندیدند
 بعد جمال مبارک بیانی فرمودند سکوت کرد و روز بعد بجهت تلامذه محمد بن گفت که بیت و چنان
 است شمار ترتیب و تعلیم کردم مرا گان چنین بود که در معنی این حدیث عاجز نمائید و یک جوان
 کلاه بر سر حدیث را اینگونه تشریح نماید لهذا کالات مبارک در صحفات نور شمرت یافت بزرگان
 نور شمرت

نور عیانت ترم را بجزی سید اشند زودی جده یعنی والده و والده وقت سحر نازل فیروز خاقی
 بجهت رفته بود که نماز بخواند بعد از نماز محمد زکورا با گفته بود که من شرده بشا بدم و شب خواب
 دیدم که حضرت قائم در خانه هستند من بوجانه رفتم با سپاس گفت حضرت قائم با جلال کمال
 خلوت کرده اند لهذا کسی از آن خول ندارد بعد نگری گفت عجب این مقام را از کجا پیدا کرده اند این
 از خانواده وزارتند بعد گفت یک نسبت خوشی بیدری با دارند شاید از آن محبت است تا بدی
 این حدیث بجهت در طرف نور حضرت یافت بعضی نفوس فطن زیرک گفته غضن محمد را
 نداند چگونه میشود این مقام بجهت خوشی با محمد حاصل شود مختصر این است چو در طهران چو نماز را
 جمیع اعظم و اکابر علم که میشناختند شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند و هر مرغی
 میشد حل آنرا جمع بایشان میبوند و اگر بخوام در اینجا یک کس را شرح دهم بسیار مختل میشود
 و در ایام طفولیت در سن پنج یا شش سالگی جمال مبارک خوابی دیدند و آنرا برای والدشان
 بیان فرمودند والدشان شخصی از معبرین و تفسیر حاضر نموده و سوال از تعبیر خواب کردند و باری مبارک
 این بگوید که عالم خواب باخی تشریف آفریده از طرف طوبی عظیمی که بر سر مبارک خود دارند لیکن آنست که
 بر آن بزم تشریف آفریده و تشریف آفریده این طوبی و عظمی مبارک میباید که در آن تشریف آفریده و تشریف آفریده
 کشید و گفت این روایلی بر آن است که این طفل مصدر هر خطی خواهد شد و آن امر تعلق
 و فکر دارد زیرا سر هر که عقل و فکر است لهذا جمیع و سایر بزرگان عالم بر سر این طفل اندر مرغان هوا
 ماهیان دریا هجوم خواهند کرد و قوی مغزی نخواهند رسانید او بر کل عالم غالب میشود و کل در نزد او حاضر
 خواهند گشت و هر نشان ظاهر خواهد شد - انتهای -

پس از آنکه حضرت اعلیٰ اطهار فرمودند حضرت یفا الله به تبلیغ امر مبارک قیام ننودند و شری
 که در تاریخ

در تاریخ نبیل مسطور است حازم ما زندان شدند و در آن خطر پیام الهی را بیچ قریب بعید رسانیدند
 این از مراجعت در واقعه قتل فلان قزوینی برای آنکه با نهمین قتل وی که در طهران مجوس بودند
 عراقی و مساعدت میفرمودند اولین نفر گرفتار حبس و توقیف گشتند پس از آن نیز مصائب عذ
 بلا یابی متفاوت روز بروز دراز زیاد بود گمارش تحصیل جمیع آنها موجب طناب است در این تمام
 مذکور و واقعه همه کتفا میبایم یکی واقعه اذیت و آزار ضربت بیسی است که در آل از ناحیه علی
 شیبه بیکل مبارک وارد شد شرح این واقعه در خطابه حضرت عبداللها ذکر شده قول الله الا حلی
 هو الله امر و میخوام قدری از مصائب جمال مبارک برای شایان کنم: -

در سال سوم ظهور باب یکروز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند فردا صبحی با زامل و وزیر دولت
 اعراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفر از زندان و تشریک و مقبول
 شیخ طبرست تشریف میبرد شبانه جمعی سوار رفتند و جمال مبارک را با یار زده نفر گرفتند بر زمین
 آن روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند جمال مبارک را حاضر کردند و هل شکر آل نیز جمع شدند
 با سلمی نجار با تیشه قصاب با طور زارع بابل و کلنگ معصومان این بود که بجات جسم
 جمال مبارک را شمشیر میباید علماء شروع بسوالات علیه نمودند هر سوالی کردند جواب کافی شانی شیبه
 جمال مبارک حقیقت ظهور اباد کرده و بر همین ثابت فرمودند علماء حاضرانند در صد برآمدند که از شتاب
 چیزی بدست آرند لومی از اولی نقطه اولی از صیب یکی از خادین جمال مبارک که مو نوم به فلان
 بر در آورند در آن لوح یک خیره از بیانات حضرت امیر مومنان علی بود که میفرماید خوالو هو
 و صحو المعلوم ملاحظی جان که یکی از علمای آل بود صدر را بجنده بلند کرد گفت صیبت با سلمی
 شد کسی که صخور را صداد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صوابید بسین نوشته شود الب غلط نوشته
 جمال

جال قبلاک فرمودند جناب آخوند شاکر دیده و نصیحت این عبارت کلام حضرت میرزا محمد باقر
 در جواب کسب بن یاد مخفی در وقتیکه از آنحضرت سوال از حقیقت اینماید چند فقره جواب میدهد و در هر
 عرض میکند زبانی بیاباناتا که میفرماید محو الموهوم و محو المعلوم یعنی کسیکه با بسبب حقیقت
 وصول بحق است باید قلب از موهومات و مسموعات تقالید پاک و متقدس نماید و ناظر شود با آنچه مظهر
 ظهور میفرماید از موهوم گفته شود معلوم تا نظر گردد در وقت ظهور رسول الله صیحه و اخباری هرگاه موهومات
 مسموعات خود را گمراه بودند و با آنحضرت ناظر شده بودند بحقیقت میرسید این کلام صحت جفا یعنی حویلی است
 و شکو بسین یعنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است با این اندوخته که شما نموده و غفلت کردید
 این عبارت صحیح نوشته شده چون این بیانات در مجمع حضور خواهن و حوم اوسان مبارک می میر
 جمیع بجهت شد و جعل آن مجتهد و وضع شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بری است این
 بسیار بر علماء اگران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در مکان بی بیانات فرمایند اگر ضیق عقیدتی
 ایشان خواهند نمود لذا متفق شد که حکم بر قل جمال مبارک دهند پس از بعضی خان خاکی آمدند از
 این مرحله بسیار خائف پریشان شد ملاحظه کرد اگر حسین امری واقع شود میان قبیله لوزی لاریجانی
 که دو طایفه بزرگ دارالمرزبان را در عرب قتال نماید باقی خواهد ماند لذا با خاطرش رسید که بعضی شیخی
 مقرب علماء و سیکستان از تری جمال مبارک وارد آورد و جمال مبارک را چون بجهت بقدری نزد
 که از پای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در کعبه چهلوی دیواری نشاندند که نزدیک بجانه بود
 بهر آن بعضی خان چند نفر از آدمهای خود را سزا کرده بود آن دیوار را از پشت فراب کنند و بعضی یک
 دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست برزد بجانه حاکم گاشتهگان حاکم نیز چنین کردند و جمال
 مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند بجانه قیر از بعضی خان و مالجاره خلق خواستند از
 آن طرف

کطرف بیاید جمال مبارک را بجانه رسانند و در کخانه را بستند و از بالای بام فرستادند حاکم
 مردم را محافظت نموده بجز خوی بود متعرق ساخته و این تدبیر خاک که سبب شد که علماء توانستند
 جمال مبارک را از روز قبل برسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند
 و در سنه ۱۰۰۰ از ظهور نقطه اولی جمال قبلاک را در طهران در زندانی حبس نمودند که در روز ابدار و سزا
 داشت و نهایت قضیتش نموده یعنی بدجهت سخت گرفته بودند که بوصف نیاید یا های مبارک در سنه
 بود و زنجیر بسیار سنگین در گردن مبارک آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را میآورد و در دنیا
 چوب و شانه باید زیر زنجیر بزنند لباس مبارک را گرفته بودند کلاه منگنه پاره ای که کلاه داشت بر
 سر مبارک گذارده بودند جمال مبارک چهار ماه در آن محبس با جمال بودند بعد از محبس بیرون آوردند
 و بغداد و سرگون نمودند که بعد از آن یازده سال تشریف داشتند دو سال بگردستان سفر فرمودند
 تا بعضی را در بغداد در آن یازده سال جمیع اعدا در نهایت صلوات و بفضا بودند لکن جمال مبارک در
 نهایت داشت و سرور و بختی معاندین در صد و نصد جمال مبارک بودند که هیچ صبی امید حیات
 تا شام و هیچ شامی امید زندگانی تا صبح نبود در آن سنه از جمیع جهات علماء بجهت مبارک تشریف
 میزدند و لو آکات علیه میفرمودند و اجوبه شایسته کافیه میشتند و این مرحله سبب شد حقیقت جمال
 مبارک در اطراف شد علمای ایران که در آنجا بودند این قضیه را با صراحتین شاه نوشته تا میرزا
 الدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد و سرگون باسلام قبول کنند
 حکم سلطان عثمانی بر آمد باسلام قبول بعد از چهار ماه از اسلام قبول سرگون بر وسیلی کردند تا
 خواهش ناصر الدین شاه از روسی بردند بکار در قشده عسکره منزل اوند مدت حیات را در
 عکاء بسر بردند و همچون بودند دیگر نایب جمال مبارک کردی در مجلس عکاء و از شد بوصف
 میاید

نمایند بعد از ورود بجهنم حکما بجمع سلاطین لولج نازل شد و بواسطه پست فرستادن که لولج
 ناصرالدین شاه کران را به غیر از ایدینغ خورانی بزد و با فرمودند اگر شهادت قبول میکنی سینه
 او قبول شهادت کرده لوح را گرفت و عازم ایران شد تا بطهران رسید و در بین راه در جانی با ارباب
 ملاقات نمود در آنوقت ناصرالدین شاه در نیادان شیراز بود که عمل طینیه است بفرز
 بدیع رفت در سرتپه که مقابل عمارت شاهی است منزل نمود روزی ناصرالدین شاه در قصر
 بادوربین تماشای اطراف بیابان مینمود و شخصی با لباس سفید در سرتپه نشسته بود و دیگر با زبان
 دوربین تماشای مینمود دید همان شخص در تپه نشسته بود و سوزم نیز همین خوان شخص را دیدنت که او را
 حاجتی است فرستاده را بیا و زنده پرسید از او کو کستی چه در اینجا نشسته تی گفت من نامرئی
 شخص بزرگی بحجت سلطان آورده ام خواستند نامه از او بگیرند گفت باید خودم بدت شاه دهم او را
 بردند حضور شاه شاه از او پرسید تو کستی چه در دستاری گفت این نامه است از بها الله
 شاه آوردم شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارند او را بر زدن جنس کردند گفت از او پرسید
 زلفهای تو کیانند پرسید در جواب گفت من گوی این ششام در حق می خازم ستر روز او را با نوع
 عذاب باغ و زجر کردند ابد اتم غمی را گفت در حالتیکه او را داغ میکردند عکس او را گرفته روزی
 شهیدش کردند شاه آن نامه را فرستاد نزد علماء که جواب آنرا بنویسند بعد از چند روز علماء
 گفتند این شخص دشمن شهادت شاه در جواب گفت من میدم که دشمن منت میگویم شما جواب
 مطالبه را بنویسید جواب نوشتند شاه متعجب شده گفت من اینقدر علماء را حرام میکنم انعام
 میدهم که چنین روزی جواب چنین نامه بنویسند حال آنجا چنین جواب میگویند و حال
 جنگ در آن لوح میفرماید این امر از دو شوق بیدار منیت یا بطل شما علم را خارج
 کنید

کنید و مرا هم بخواجهید تا با انها صحبت بدانیم اگر حق است تصدیق کنید اگر طلبت
 عریض بخواجهید اجراء دارید در آن لوح بنام ناصرالدین شاه رضا می فرمودند سیر ما بید سلطنت
 و روزی مغرور مباش چند سلاطین آمدند و جمع رفتند و از آنها اثری باقی نماند این امر را الله
 توفیق توانی مقاومت کنی نمیتوانی منع نمائی امر الله را هیچ کس مقاومت توانسته تو هم توانی
 غمخیز مرا الهی بلند خواهد شد شرق و غرب اعطاء خواهد نمود نصیاح الهی را قبول نکرد
 همان غرور باقی ماند تا از این عالم رفت با کمال جمال ملک در این سخن بودند لکن در نهایت غرور
 بودند مثل صبر سائین نبود ابد کسی عثمائی بنمودند ما مورین میآمدند در جا میکردند مشرف شوند
 قبول نمیفرمودند متصرف کمال جمال رجاء و تماس کرد مشرف شود اذن نفرمودند چیزی نگفت
 که هر وقت میخواستند بیرون تشریف ببرد تشریف میبردند حتی در قصر که تشریف داشتند اوقات
 عروسی انفا میداد علی متصرف و جمیع ما مورین از عکای بصر که نیم فرسخی عکاست آن در و حال
 ملک از آنها احوال پرسی هم نفرمودند این موفقی خلاصه بلا یا و زحمت جنسای عالی ملک و
 و اصفا شایسته داستان جمال ملک در سیاه چال طهران است
 در تاریخ قبل زرنجی فصل بیت و ششم شرح این مطلب بطور تقریبی آن عبارتی چنین است
 گویند - داستان پهلوانی بنام شاه و نجاران و در هشتمین روز بعد از اظهار
 حضرت طلب که مطابق بود با ۱۲۰۰ جادی لاولی ۱۲۰۸ هجری حضرت بها الله در عروسی
 بشر تعالیم الهی مشغول بودند اصحاب باب که از واقعه شهادت مولای خود حیران از همه
 بیات اصحاب و مومنین گوشه و کنار متفرق شده بودند بواسطه قیام و اقامه حضرت بها الله
 وحی جدید یافتند و از روی ایامی محول میدان خدمت شتافتند بها الله روح شجاعت و شجاعت
 در آنها

در آنجا رسید و از وقایع ناز و مصائب متعده که بعد از آن واقع خواهد شد آنجا مطلع فرمودند و خود
 بی پرده و حجاب بشر تقایم نایب در ایران و عراق مبارک نمود در چهار سال غیر از آنجا
 امیر نظام که صدر عظمی ایران بود بمقر اصلی خود شتافت و در حمام فین کاشان قتل رسید و در آنجا
 در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا نورالهی را خاموش نماید و امر رسیدن نایب
 از روی زمین جو و نابود سازد برای نیل باین مقصود اقدام بصری عیب گردان از قبل رسیدن نایب
 بود که بفرمان او انجام گرفت ولی عاقبت بفرخزاد شری از رفتار نااهنجار خود گرفت و در آن روز
 صدارت خود برای خاموش کردن امرالهی لشکر بازندان غرق قتل قدم بپوشید و سایر اصحاب را
 غیب صادر کرد و بینه و سینه نواز نفوس مقدره و بیگناه را از دم تیغ لگدانه کشید و بکشتن
 طهران بفرمان او شربت شهادت نوشید جناب حمید اصحابش در نیز با امر این ازیر خود نیز
 جان بر ایگان در راه اهرزدان تار نمودند این واقعه سبب شد که مردم در هر شهر و دیار اقدام
 شری نموده با نیت و آوار حمل یان برداختند در این سال واقعه خزن انگیزی بفرمان این وزیر
 ضمیمه جرائم اعمال و شدت کذب و جناب بخت و قریب هزار و شصت نفر از اصحابش بدون هیچ
 گناهی بشارت رسیدند اول حکومت این وزیر بظلم و طغیان آغاز شد و سال خزنش بجز عهد و
 نسبت باهل ایمان انجام یافت پس از میرزا آقاخان نوری و اعتماد و اولاد و بعد
 عظمی منصوب گردید در آغاز جلوس خود تقسیم گرفت که بین دولت و حضرت بنیاد الله که در میان
 بود شش و اندک لیدانم به بنیاد الله گذاشت و حضرتش را بطران دعوت کرد و حضرت بنیاد
 الله قبل از وصول حکومت وزیر تقسیم رحمت بطران داشتند پس از وصول نامه خانم با بخت گردید
 و درگاه حجت اردو بطران شد میرزا آقاخان برادر خود جعفر قلی خان را مخصوصاً پیشیار بنیاد
 الله

۴۴۱
 الله فرستاد و تبریک و زود تقدیم نمود حضرت بنیاد الله پس از ورود بطران یک ماه در منزل
 برادر عظمی همان بود و بعد از آن عظمی جعفر قلی خان برادر خود را مأمور بفرمانی آن حضرت نمود
 بود پیوسته ایمان شکر و بزرگان در بار ملاقات حضرتش شتافتند پس از یک ماه حضرت بنیاد الله
 انتقال فرمودند جناب عظیم در این اثنا با بنیاد الله ملاقات نمود و در آن طولانی شوق پیدا
 آنحضرت داشت بمقصود رسیدن که ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی داد که در آن روز خود پرورش
 بخدمت مبارک عرض کرد حضرت بنیاد الله او را از برای این خیال فاسد منع نمودند و از جمله غم
 تخذیر فرمودند این عمل طلب بلائی تازه نماید و بسبب صحت بی اندازه گوید حضرت بنیاد الله
 لسان شریف بردند و در قریب آنکه در استحضات وزیر بود و وقت نوزد جعفر قلی خان در میان
 در همانذاری پایدار بود در کولانان چهارم خبر رسید که دو نفر از اهل این سبک بفرمان حضرت
 شاه را نموده اند و در وقتی که شاه با اردوی خود شیران حاتم بود در این و جوانان با او
 حله بردند نام یکی صادق تبریزی دیگری فتح الله قلی بود که برای گرفتن اسلحه حاکمان مملکت
 خوش شاه هجوم کردند مطهری که ویل بر سادگی و جهالت این جوان است است که بجای استمال
 اسلحه موثری که مقصود را نوزاد حاصل کند ساجده استعمال کرد و مانند آنکه خرافی بود و شاه نوبت
 و اگر این دو نفر از حضرتش بدو رئیس و مأمور این کار بودند است بجای جادوگر استعمال بکنند
 استعمال ساجده ایل است که این جوان بی سورات دیگران بفرمان حاکمان بکنند که در جهادی اقدام
 نموده اند این عمل در پیش کرد این و نادان مرکز جلب محبت تازه است بباران نمود و
 که از بلائی قلی خان قریب دوازده روزی گذشت و انواع منافع شفاست چاک شد حضرت بنیاد الله نیز بجزایر
 نخبه که آن خرم پس سیاحان گرفتار و در نیز خرمی خصوصاً که در این مضمون و موقوف گشته اند بجزایر
 هیکن

هیکل مبارک بود تا آنکه در گردن حضرتش باقی بود از استماع این واقعه و ساری در بار و جلای
 اسلام بی نهایت ترسید و همت گماشتند که عالین احرار و زودترستیها کنند با وجود حضرت
 مومنه که باهل ایمان شده بودند در محال اذیت و آزار نخواستند دست با تمام گشایند اقدام آن و
 نادان باین عمل نشت سبب شد که رؤسا و علما بایان برادشمن ملک و دین استند و اعلان عمومی بجوای
 از هجوم و حمله بایان صادر شد جعفر قلیخان این امر را به بها الله پیغام داد و بجزش نکاشت که
 مادر شاه از این واقعه سرتاپا آتش گرفته و در نزد هوی دربار حضرتش امیر علی خان صاحب علم
 عرک اصل و قالی حقیقی شاه معرفی کرده است صلاح است که قوی در عمل نمایی بشیر برید تا این جای خود قوت
 یابد این امر را با شخص این پیر با تجربه بجهت مبارک فرستاد و فایده آنکه در خدمت حضرت بها الله با
 وجهی که از جانب کشنده در خدمتش حاکم شو حضرت بها الله پیشینا جعفر قلیخان پذیرفتند و در ذکر بزرگوار
 شاه که در نیاوران بودند در خدمتش در این راه بعفایت می کرد و زنگنه نزدیک نیاوران بود رسید و از جمعی
 حضرت زوس از حضرت سمانی که جمعی از خاندان صاحب علم و فایده که بها الله استند و او را
 از توقف بها الله در منزل نشی عفات و در کلاه رهنه خواجه الله که در منزلت بر سر شاه رسید و او را
 در باره زود بها الله بجواز وی شاه بجزش و تعجب فایده تا جمل البیضا سلم بی اندازه سبب شد که بگویند
 محکم باین گفته تحت بزرگی حضرت که خود در عرض اظهار و احد فرود آمدی فرستاد بها الله از خدمت
 زوس قبول گرفته بزود شاه و در سفر زوس از قلیخان الله با سوره متن و در بر بها الله گفت که بفرست
 خط بر قید و کاغذی بصدای عظمتش که بید بها الله از طرف کن بر پاری گیند و خط این است بسیار
 نماید اگر کسی بها الله بدو عادت می بخشد شخص رسول عفات و دروغ می بود نیز الله خان با آنست
 بها الله از این عادت میزدی در باره از خوفان بیم نوال است و تمام از ساعد خود دوری کرد قوی که حضرت

بها الله از زنگنه عازم شدند و در خیر روی از خاطر آنکه بها الله تقدیم میکرد چنان
 پریشان خاطر بود که انگ از چشمش میریخت و پدر خود را مخاطب ساخته گفت ای پدر اگر توانی
 این بمان خود را از خطر ربانی و مخاطبت کنی نجاتی این یاست قدرت تو چه خواهد بود ای پسر
 که بی نهایت در خور خود دوست میداشت از گریه او متاثر شد و با و قول او کرد و حفظ بها الله سعی
 کند و دارد و لکن از جمله این قول بر نیاید زیرا که امیرین شاه در بین نیاوران و طهران حضرت
 بها الله را دستگیر کردند و آنچه داشت گرفتند با سربازی برهنه پیاده بطهران بردند که در بین راه
 از شدت حرارت تابستان زحمت بسیار بوجود مبارک رسید در بین راه سبب لعن بها الله
 برداختند و از طرف سنگ میاند افتند زیرا آنحضرت را بقوی هلاک کننده دشمن و طرد دین
 و شاه میزدند چون سیاه چال رسیدند پیر زنی با چشمانی شکر بار نظیر کنان لعنت گو بیان
 جلواند سنگی برداشت و میخواست آن را بصورت حضرت بها الله نرزد اما مورینان نشدند
 پیره زن گفت شما رسیدید اشک قسم میدهم که گندار این سنگ را بر من حضرت بها الله نرزد
 او را لعنت نکنید زیرا بخمال خود نخواهد کار خوبی را انجام دهد بسیار چایکد بها الله
 آن مجوس بود اصل مخلاب یکی از حامیهای جبار بود که بزندان تبدیل شد بود تاریکی و خوف
 و شدت آن محل که کثرت حضرات و کراهت هوا جزیره بگذر بجزی که بها الله با آن مغول
 ساقه بودند قره کهر نام داشت که از زنجیرهای معروفات سه روزه نشسته هیچکس آن زمان
 برای حضرت بها الله نیاوردی که از فراتشان دش بجال بها الله سوخت و مختصر غدا ایسکه
 زیر لباس چمان ساخته بود به بها الله تقدیم نمود ولی آنحضرت قبول نفرمودند زیرا که
 نیشند که خودشان غذا بخورند و سایر یاران بی غذا و گرسنه باشند از نفوس که مقصد حیات شاه
 بودند

نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه شاه محمدرکوه
 او را از آب کشید و فراراش کرد با شی و نوکران مستوفی الممالک را بدون آنکه بشناسند کس است
 رسانید بدش باد و پاره ساخته یک پاره را در دروازه خیمه بران و پاره دیگر را دروازه عبد العظیم گذاشتند
 دوم فتح الله حکاک قمی بود که گرفتار شد هر چه اصرار نمودند و آزارش کردند تا حدستان خود برهنه
 کند جز نکوت جوانی نشینند و حتی تعیین کردند که رنگ لال است عاقبت بعد از اذیت بسیار
 نرسید که اخته در علقش ریختند و سومی ابوالقاسم نیریزی که دستگیر شد در روزیکه سلیمان خان را
 در طهران شمع آجین کردند ابوالقاسم هم در همان روز در شمران شمع آجین کرده شحاتت
 در کساحت یکی دو تن از با بلیان را گرفته مجرم مشترک واقعه شاه با فراغ و قسام اذیت و آزار قتل
 میرسانیدند با آنکه هیچ یک تقصیری و گناهی نبود در صاعقت مأمور محض و او در میان چال شد
 یک نفر اجدادی بلند اسم میزد او را از زندان بیرون میآورد و قتل از نو و قتل مردم میر میخند
 و بدن او را زخم میزد چنانکه در حکام رسید قتل هیچ حضوری از دهنهای آنهم بحال طبیعی نبود
 با اندازه فی تیر بود که میر غضبنا با آنکه معاد بخونزیری بودند متاثر میشدند از جملگنای که در این
 شهادت سید جناب حاجی سلیمان خان بودند از لایه سپر یکی جان است پدرش در لشکر
 سلطنته پدر محمد شاه صاحب تیر و منصب بود در زمان محمد شاه از همین داشت سلیمان خان
 کلمبیا هندی مناصب بارندشت و بعد از تصدیق با مرابیت و شناساندن معارف حقیقی از اعمال
 و افعال اطرافیان خویش هزار و از او شستن منصب خدمت و مقام برکنار بود قتل از تصدیق در طهران
 که مبارقت و در محضر درس سید کاظم رشتی وارد شد اوقات را عبادت عزالت میگذراند در کربلا
 بود تا وقتیکه ندای امر را از اهل اوسف از بیله و ملا امجدی بخونی شنید خوبت خود را برانجا
 رساند

رساند و حضرت اصحاب پر از او و لکن قتی بطهران رسید که واقعه طبری خاتمه یافته بود لذا ایضا شرت
 یا دان و مصاحبت بقیه سیف اصحاب از زندان شغول شد لباسش در طهران همان لباس بود
 که با بود یعنی همان که کوچک بر سر و جای نازکی بر دوش داشت که زیر آن قنای سفیدی می پوشید هرگز
 نفی خاق میر نظام او را و او را کرد که تبدیل لباس نماید تا بر این بجای حمامه مانند پوش کلاه بر سر نهاد
 و لکن با اصرار زیاد و میز تقیخان از قبول منصب دربار امتناع ورزید و سلیمان خان در نزد مردم و املا و در
 احترام بسیار داشت با آنکه در واقعه شهادت طهران در پاخت بود کسی با ایاری آن نبود که او را از اذیت
 و آزاری برساند بعد از شهادت بابک به تبریز رفت و مقصودش آن بود که مولای خود را از چنگ اعدا
 مستخلص سازد و لکن بر رسید احدی را جرت نبود که نسبت با او تعرض نماید بکسب گایم او نیز نظام
 با آنکه میر دست سلیمان خان از خدایان مابلیات با این همه تامل می نمود و نسبت با او پدرش اذیت
 روانید داشت بعد از شهادت ملا زین العابدین بیگ چنین شجرت یافت که این کبر فرغانه
 و سید عین کاتب یزدی را که در حسن بود در آن زمان معروف بود که بعد از شهادت بابک خوف طغرل
 سرایای با این کبر فرافرا گرفت و از گروه ایشان شد اصرار گویو گفته بود که من هر چند برای حصول حکومت
 و حفظ سیاست دولت قتل نایب و طمناش اقدام نمود و لکن این اعمال ناشی از زور و تیر بود و من بیک
 با شتاب خود اقرار دارم من می توانستم خود خای مردم را که بر علیه سید نایب در معرض نایم و تسکین مسلم
 ولی از زور و تیر موفق نشدم با آنکه حفظ نایب اصحاب برای مصالح حکومتی اندازه مجید بود و این کبر
 برای عمل خود رسید جان فتنه خیز الفاخان نور علی خطم خویش در اول محو است میان شما
 نایب دولت صلح و آشتی برقرار سازد و لکن واقعه تیر از لایه شاه مانع مقصود او شد از حضرت عرض
 اخطای شنیدم که راجع بحوادث آن ایام میفرمود در آن زمان ترس هم ساکنین طهران را با اطلاع کرده بود
 من

من بدالی ۱ ساله بودم و محل توقف ما در خانه عموی ما میرزا اسمعیل بود هر وقت میخواستم از خانه بیرون بیایم بعضی آنکه بگویم میرسیم بجای که پدر فریاد میزدند باقی باقی من همدان ظاهر بودم و کمتر بیرون میرفتم روزی از بازار بجانم بر میگشتم جمعی از طفلان و گروم را تعقیب کردند و بان شنیدم گشوده و از هر جا آبر بجانب من پرتاب می نمودند مصلحت دیدم آنها را ترسانم تا سالم بمنزل برسم همانطور که میرفتم برگشته با آنها خلوه ورشدم و با کمال شجاعت استقامت آنها را تعقیب کردم همه آنها ترسیدند و رو بفرار نهادند و چون دور شدند شنیدم بیکدیگر میگفتند زود فرار کنید که این باب کوچک الان میآید و همه شاربقتل میرساند وقتی که فرار کردند من بمنزل برگشتم شخصی که تماشای حال ما میکرد با کمال تعجب من گفت آفرین بر شجاعت تو من هرگز طفلی بسن و سال تو باین شجاعت ندیدم از آن بعد هیچ کس جرئت نیکو نسبت من جارتی نمیداد از جمله آن اشخاصیکه در آن ایام گرفتار شده و بشا وقت رسید حاجی سلیمان خان سابقی لکڑ است شرح شهادت او را من شخصا تحقیق کرده ام و بطوریکه از جناب کلیم شنیدم در این اوراق میسکار جناب کلیم فرمود من در روز شهادت حاجی سلیمان خان در طهران در مجلس بودم میرزا جند محمد جمعی از اعیان طهران نیز حضور داشتند ملا محمود نظام الملک آوران مجلس و بکلانتر کرده گفت قتل سلیمان خان را بیان کن کلانتر اشاره به فیض زلفی کرد خدا کرده گفت این شخص سلیمان خان از مجلس تهاقتش بوده حاضرین از فیض زلفی در خوست کردند که واقعه را بیان کند فیض زلفی گفت حکومت من آنرا کرده بود که ۱ عدد شعیه تهیه کرده و من عمل بدن سلیمان خان را سوراخ کرده در سوراخی شمشیر فرو بریم ناصر الدین شاه به خلیفه لکڑ گفته بود که درباره اتهام سلیمان خان تحقیق کامل نماید و پس از تبرئه او را دادار کند که از محبت باب تبری نماید در صورت تملع او را بخوبی خودش

خودش میخواست قتل برساند سلیمان خان گفته بود مرا شمع آیین کنید و باطل منی در بازار گردانید و آخر کار بدن مرا شقه کنید همین عمل درباره او مجری شد و هر نیمه از بدن او را از روزه نواختند و اینرا بقی گفت چون شعما را آوردیم و خواستیم بیدار و فرو بریم هیچ غضب و وقت سوراخ کردن بدنش دستش میل زد سلیمان خان کار در از دست هیچ غضب گرفته بدن خود فرو برد و سوراخ کرد و به هیچ غضب گفت چرا دستت میل زد اینطور بدن مرا سوراخ کن من ترسیدم که سلیمان خان با شورین و فرارشان حمله کند اشاره کردم تا دستهای او را از هت بیستد سلیمان خان گفت چرا من اشاره کردم سوراخ کنید با شاره سلیمان خان دو شعیه در سینه او و دو تاروی دستهای او یکی در گردن و چهار تا در پشت روشن کردند صدای هیاهوی مردم در زمین خون از زخمی او در اطراف با کمال شجاعت و استقامت با طرف نظر میکرد چون کار شمع آیین تمام شد سلیمان خان را با برخاست با قامتی رست مانند سرو خرامان براه افتاد از میان صفوف محبت میگذشت و میگفت شکو خدا را که باز روی دل و جان سیم و تاج شهادت بر سر نهادم ببینید محبت بابت چویش در دل من فروخته و دست قدرت و چگونه خدا بیان خود را میدان جان بازی میفرستد یکی از شعما که نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان خان رجلب کرد صدای بلند گفت اگر این شمشیر از دستم افروخته کاش در اینجا حاضر بود اگر دم خوش نوحتن میبرد کاش میآید و از دستم میبرد انرا همین خلیل چون در دستش انداخته گفت یا ناان کوئی بر دانا و سلاما اما سلیمان میگوید کاش آتش محبت و چنان شعله زند که سر پای مرا بوزاند... فیض زلفی گفت من نمیتوانم تمام بخانیز که سلیمان خان گفت بگویم و تا شریع بیانات او را در مردم شنیدم و هم وقتی که وارد بازار شد مرور و نسیم ریشتمال شعما افزود یکی از آنها که رو بتامی گذاشته بود شعله برنم

بزنم رسید گوشت بزیش را نیز زانند اشتغال عاشقانه سلیمان خان افزوده گشت و شرح
 مخاطب ساخته گشت ای شعله سوزان بالاکه از کار فرودماندی و تاثیر خود را از دست دادی بگر
 شعله تو در من تاثیر می نهد هر چه می توانی بگویش زیرا من از زبان شعله های تو می شنوم
 آوازی بگو شوم میرسد که مرا بگوی محبوب می خواند محبت او را در قلمم زیاد می آید... سلیمان خان
 میان جمع میرفت و مانند سردار فاحشی در میان قشون خود راه می سپید بدن مشعل و مانند حرفی
 تابان در ظلمتی بی پایان نور افشانی می نمود و چون بمقتل رسید مردم را فاطمه ساخته گفت هر چه
 که این سلیمان دارای عشقی بود فکر نکنید برای چه از آنست غمت و جلال دست کشید و عهد
 خدا می شتابد این میت مگر از محبت محبوب همچو آنگاه رو با ما مزاده حسن کرده و کلماتی چند عبرتی
 گفت که مسمی آنرا ندانستم بعد به مهر غضبش اشاره کرد که با صورت خود مشغول باش... چو غضب
 بدن در اشقه میکرد و او تا جان در بدن داشت بوی خوشی خود مشغول بود حکایتی را
 بعضی خان در حاضرین تری تعبیر نمود ملا محموند نظام العالی را از شنیدن این قضیه سزوده
 اندم افتاد و بی اختیار گفت چه امر عجیبی بدون آنکه کلمه دیگری بر زبان راند بر خاست از مجلس
 بیرون رفت از جمله نفوس که در میان شهادت کبری فائز شد زنی دلیر و پر شجاعت گداز
 امر مبارک به طاهره معروف است قسمتی از شرح حال او از قبل نگاشته شدی و سال و آهه شده
 سبعة طمران جناب طاهره گرفتار گردید و در منزل کلانتر محجوب بود زخای عیان طمران
 بدین او آهه و از حضرتش استفاده می نمود همگی شیخه او بودند تا زمانیکه شهادت طاهره در
 شد طاهره در منزل کلانتر بود در آن استان شهادت را بطوریکه زوجه محمود خان کلانتر
 نقل کرده در این ورقینسگار نموده

یکی از

یکی از او تا یک ظاهره در منزل ما بود مرا نزد خود احضار کرده چون بخدمتش شتافتم دیدم
 خود را کمال آرایش کرده و لباسی از ابریشم سفید در بر کرده اطاق خود را با عطرهای متنوع
 کرده این منظره مرا متعجب ساخت ظاهره فرمود من خود را برای ملاقات محمود جانم در خانه
 رحمت من خلاص خواهی شد و شبکه این شنیدم که زیدم و از ترس پیش آمد جدلی از او بگیرم و اقدام
 صدای اطمینان بخشی من گشت گریه کن من میخوانم چند تقاضا از تو بکنم زیرا اسقیکه برای شهادت
 مقرر شده نزدیک است از تو متا دارم پیرت را با من خبرستی که در منظره جان دادن من حاضر
 باشد و محضاً با او بسپارم مراقب باش تا شفا می که مرا شهید میکنند لباس مرا از بدن من بیرون بیاور
 تقاضای دیگر من اینست که با او بگویند که بدن مرا میان گودالی بیندازند و از آنجا خاک و سنگ آفتاب
 سازند سه روز بعد از این زنی نزد تو می آید این بسته را که اینک تو میدهم با او بسیار رحامی دیگر
 از تو این است که از این ساعت بعد کسی را گذاری وارد اطاق من نشود تا او قیامت مرا گم کند
 هیچ کس را نگذار که تو چه مرا ازین برد و حواس مرا پریشان کند بعد از این حرفها امر کرد و اطاق را
 زوی او قفل کردند و من گفتم در ساعت محارقت در را خواهیم کوبید و منبر گفتم خبر شهادت خود
 که بمن داده بود از همه کس بچنان دارم تا اینکه دشمنان آن را انتشار دهند من در اطاق قفل کرده
 و با طاق خود بر شتم محزون و غمگین در بستر خود دراز کشیدم خواب از چشمم فرار کرد فکر نزدیک بود
 شهادت و در عقب من میگذشت با خدا مناجات میکردم و در حق او دعا میکردم آن شب زود چند مرتبه
 از جابر خاستم و هسته بد را طاق او رفتم و با کمال سکوت پشت در پیستادم فقط همان بود
 را زو نیاز بر شتم ظاهره بانغمه شیرینی بر او نیاز با محبوب خود مشغول بود با دلی چهار ساعت
 بعد از غروب آفتاب شنیدم در راه میزنند با عجله نزد پسر خود رفتم و در خوابهای طاهره را با او گفتم

او تمام

اد انجام اورا بجمده گرفت از قضا شوهر من در خانه نبود پیرم در را باز کرد و گفت فراشهای
 عزیز خان سردار برای بزدن طاهره آمده اند این خبر را بر زده در آورده و طرفنا طاهره فرم
 و دست زن قتل از سلطان زکره دیدیم هر جا در بگرده برای بیرون آن از خانه میآید و قیام از آنجا
 در میان طاهره فرم نزد بعضی دیگر از طرف من آمدند و بپرسیدند چه خبر است و با یکدیگر آن دست من گذاریم گفت
 این صندوقه پریم با کجا بر تو بگویم وقت اورا باز کردی بهشتیا یک در آن هست دیدی مرا بخاطر میا و بعد
 ازان با من خدا خلقی کرد و با پیرم روان شد کم کم از چشم من محو گردید چه حالی در آن وقت داشتم
 خدا میداند طاهره بر سبیکه سردار فرستاده بود و وار شد و با پیرم و سایر فرانشها رفتند و دست
 طول کشید پیرم برگشت اشک از چشم فرو میریخت لعنت و نفرین بر در و فرانشهای او میریختند
 اورا پهلوی خود نشاندیم و شرح قصه را از او پرسیدیم گفت ما در آنچه با چشم دیدیم نمیتوانم شرح دهم
 همین قدر میدهم ما از اینجا رفتیم بلخ ایطانی که بیرون شهرت در اینجا سردار و نوکرهایش را دیدیم
 شراب نوشیده و بعبده مستولند بر روزه هر که رسیدیم طاهره که پایده شده مرا نزد خود خواند
 بستال بریشم بصدی بن ۱۰۰ و گفت زانجا تا قاصا کن که در کشتن من این بستال را با کار بر
 با او مطابق میل او قصه انجام گرفت بعد از آنکه او را خنجر زدند جسدش در میان چاهی انداختند
 و خاک و سنگ بر روی او ریختند چون این قصه را از پیرم شنیدم گریه هم شدت کرد و قلی او مرا از گز
 باز داشت جعبه را که طاهره بن داده بود باز کردم در میان آن نشسته عطر کوچکی یافتیم و در پهلوی
 آن شیخی بود و گردان بندی از مرغان و سه عدد انگشتر فروزه و حقیق و یاقوت سه روز بعد ازان
 واقع زنی آمده امانت طاهره را از من گرفت و من پیش ازان اورا ندیده بودم و بعد ازان
 دیگر اورا ندیدم حضرت طاهره و همیکه شهید شدی و شش سال داشتند اسم طاهره فاطمه بوده است

که پدر

که پدر مادرش در این اسم میخواندند و کینه او امر التسلیم بوده و پیش زکیتا ولادت حضرت طاهره
 در ۱۲۳۳ قمری شد که سال تولد حضرت بها اللہ است این بود محقری از تاریخ شهادت حضرت طاهره
 شاید مورخین آینه تاریخ حیات و اتمام و کمال تحقیق کرده بخارند و خدمات او که در راه آزادی
 هم وطنان خود نموده شرح دهند بر عهده مؤمنین آئینده است که رفتار او را سرمشق خود قرار دهند و کج
 آثار و نوشتههایش بر پردازند و هم او را برای آیدند و مشهور قرار دهند از جمله اشخاصی که در این سال شهادت
 رسیدند حسین بنی کاتب با بود که در حبس ماکو و محرق در حضور مبارک بود اطلاعات و در باره
 تعالیم و اسرار امریابند یاد بود حضرت اعلی در توفیق ازل او را ما موفرموند که از دستید حسین
 کاتب که حال جوهر علم الهی است آنچه را نیدانید پیر کاتب سخن کرد و در شهادت حضرت اعلی از تمام
 شهادت بی نصیبش پیوسته منظر بود که روزی جان خود را در راه محبوبه انانید که در این سال در طهران
 گرفتار شد و دقای در سیاه چال قی ماند حضرت بها اللہ هر ماه با محتاج و مصارف لازم از او میبردند
 تا روز شهادتش رسید من کیفیت شهادت و اینمخوم تجلیل کردم مختصرا میگوم که عزیز خان کسروی
 نام حضرت طاهره کاتب سخن کاتبان نیز شهادت رسانید در خصوص سایر اشخاصی که با حضرت بها اللہ
 در سیاه چال محبوس بودند مطالب ذیل از حضرت بها اللہ شنیدیم :-

آنکه ما من در سیاه چال محبوس بودند هوای آن زندان بی نهایت کسوف و زینش مرطوب و کثیف و
 علو از خشرات بود و در فضایش تاریک و نور آفتاب هیچگونه در آن ای نبود جمیع ما را در یک صف
 محبوس نمودند پای ما در زنجیر و گردن ما در قفال بود ما در دو صف و بروی هم نشسته بودیم نزدیک
 طلوع فجر در حرث کری با آنها میگفتم که بعدای بلند میخوانند صف اول میگفتند علی الله تکفی
 من کل شیء و صف دیگر جواب میدادند و علی الله فلیتوکل المؤمنون زندان حضرت ه نزدیک

بود صدای افکار مومنین گوش ناصر الدین شاه تیر رسید و با وحشت پیر رسید این صد هفتاد
 و از کیت میگفتند صدای ذکر با بیان است که در سیما چال هم رسیده بود از طرف ناصر الدین شاه
 مقداری برای کباب گوشت برای زندانیان آوردند هر منظر از جازه بودند اما اظهار استیسم که اصحاب
 دست بان نیالایند هر اطاعت کردند بجز تیرتین قصبه و از آن کباب تناول نمودند هر روز فرزند
 میآمد و یکی دو تن از اصحاب با هم در هم صدازه میدان شاد و شمس میخواندند چون در بخیر از گوش
 بر میباشند با محبت فرج نبرد میآمدند اما اخبار نهیهای الهی در عوالم ملکوت مستشرقان نگاه
 با سایر اصحاب ترقیب بخانه و دوای غمزه میدان فریادها قند فراتشان شرح جان بازی برین
 برای ما نقل میگردند هر مسرور بودند و زبان بشکرانه میگفتند صاحب ندان مسیح یک را از روی
 بازید است شبی نزدیک فریاد شدیم عبد الوهابی از قری که از کاظمین برای عاقبت ما
 بطران آمده و در سیما چال گرفتار شده بود و با هر یک از بزرگان گفت خوابی دیدم که در رضا
 نورانی لایستاهی با کمال نشاط و مدتی بعد طرف که میروم بر او از یکم گفتیم تعبیرش آن است که هر
 ترا بجاوت میرساند باید صابر باشی خیلی خوشحال شد چه ساعت بعد هر عصبانده بجز اگر
 برد است جدا الوهابی جامع اصحاب واقع نمود بعد از آن آمد ما را سخت در خوشی گرفتند
 خود فرود میجوید آثار صراطی در او نمود و او را بصبر و شجاعت سفارش کردم میدان خدایت
 جدا شرح شهادت و جلالت او را برای ما نقل کرد خدا را شکر کردیم که اصحاب اباب چنان جایز
 که حق زبان جدا و هم شمای آنها طوطی است مانی ناصر الدین شاه استش بعضی و کینه با وجود کشته شدن
 این همه نفوس بگناه فرو نشست و دانماگر میگرد و فریاد میزد و در کوه در بار اصحاب خطاب میزد
 که برید بجا الله را نقل برسانید هر کس عملی و سبب واهی در قیسه پیرم بجا یا الله است سارین

مستند

هستند و سخن حقیقی پیرم او است تا اوز کجشید قلب من آرام نیگردد و ملکتم هم آرام نشود و فایده
 شاه با آنکه اقدامات بالآخره آندوی خود را بگورید حضرت بها الله از عین بیرون آمده و از هر
 چاه با وج ماه رسید ما موزین حکومتی در آن ایام در سجده ای اتباع نایب بودند عباسی که سلیما افغان
 که جوانی مومن با شجاعت بود مجبور گردید بوجه و حید اداریش ما خفته تا ما فراتشان حکومتی در کوچه
 بازار طهران گردش کند و اتباع نایب با آنها سفری نماید چند الوهابی که خود را مجبور دیدیم بجای نایب
 سایر نفوس امری می نمود ما موزین آن چاره حار را میگرفتند و نزد حکومت میبردند و چون مومن نبود
 از امر تبری می نمودند و بعد از بد و سخن بعضی بر رسم جویم بر خصل میشدند و رفتند کار بجای می رسید ما موزین
 هر صاحب ثروت و کسبی را امید میدید عباس او را در میگردند تا او را با بی تمیزی نماید و اگر عباسی تنگ
 میوزید او را مجبور می ساختند و باین وسیله مبلغ بیشاری از یار و خیار میگرفتند چون فایده شاه در
 خلیل بها الله هزار دشت چندین مرتبه عباس اسبیه چهل بردند و در مقابل بها الله حاضر
 ساختند تا اگر او را در زمره با بنیان دیده اظهار نماید که هر مرتبه عباس که بجهت مبارک میرسد
 چند بصوت بها الله نگاه میکرد و بعد میگفت من تا کنون او را ندیده و نشینامم چون از این ایام
 در خوانان مجتهد زرسیدند خواستند بوسید زهر حضرت را نقل رسانند چند مرتبه در شام و غار که
 از منزل حضرت بها آه الله برای حضرت می آوردند ما موزین زندان زهر ریخته ولی بصورت زرسید
 بر زهر چهار سه راهلاک نخت نهایت سبب ضروری و ضعف جسم هیکل مبارک گردید چون از رضا
 شاه آه الله ایوس شدند برای تحمیل رضایت فانی شاه در صدد بر آمدند شیخ علی عظیمی رست
 اصلی خیانت شاه معرفی گشتند و باین بجهت او را نقل رسانیدند و با عذابی شدید تهدید کردند قفس
 در منی که از دور و نزدیک مرا قبله حوال بود از گرفتاری بها آه الله خبر دشت نامر و بیجای چنگ
 اعظم

اعظم فرستاد و از او در خواست کرد که با حضور نماینده قنول و دوس و حکومت ایران تحقیقات کامل
 درباره بهاء الله عمل آید و شرح اقدام و لواک و جودها که بوسیله نماینده بعمل میاید در روز چهارشنبه
 شود و حکم بخانی در باره مجوس اظهار گردد و صد اعظم نماینده قنول عده داد و گفت در آن
 نزدیکی باین کار اقدام خواهد کرد و صد اعظم عظیم را طلب استند و از حرکت اصلی در پس اقصی بود
 کرد و عظیمی گفت پس باین بیان سید ابایت بود که او در تریز مصوب ساختید من خودم آن
 خیال را در آنجا هست در سر دوشتم که انتقام باین بگیرم محرک من خود من هستم اما صاحب قریه
 کوشه و از این کشید که شیرینی فروشی پیش نبود که شیرینی میبخت و میفروخت چون
 این قرار در از عظیم شنید بعد تمییز کرد و در قوی قتل دادند که میرزا ابوالقاسم اسم
 که در قوی ترید دشت چون ماه محرم نزدیک بود حاجیل لدولت بعد پیغام داد که در قس عظیم
 شریع نمایند روزی علمای با اقامت جمعیت باید عوت حاجیل لدولت حاضر شدند عظیم اینرا
 کرد از اقامت جمعیت در قوی همچنان ترید دشت ولی حاجیل لدولت بیلد و بزرگ قوی
 عظیم را گرفت ابتدا سیدی شریا مصافی که در دست است بفر عظیم نوشت مردم از طرف
 هجوم کرده آجر و سنگ پرتاب نمودند و دست و پایش نبودند تا حاجت بجز و شیر بدش با پارچه
 ساخته بعد از این آفر حضرت بهاء الله از محنت تریز شد و از پس خلاص یافتند از خطا
 تو سیکه در اینوا قهر شهادت سید حاجی میرزا خان کاشانی معروف بر پر پا بود چون وزیر کل
 مذات که شهادت و ۹۰ سالن شود دستور داد تا او را قتل رسانند ناصر الدین شاه جمع در آن
 و مستلکات بهاء الله را در آن تصرف کرده از مومنین که در هر نقطه و دیار پناهنده اند
 خلد در نور مازندران دو نفر از محاب و فایکی محمد تقی خان و دیگری جلال الوهاب در این

شهادت رسیدند بر حسب تمامی بدخواهان و اقدامات عنده از دشمنان نسبت بر بهاء الله
 از آنکه از جس فلان صفت سب شد که غضب شاه و تحریک نماید بدخواهان از نادانی پسر زرا
 بجای استفاده کرده و آن نادان با امید رسیدن اجنبی مقامی با بدخواهان همراه شد و خبا
 رشتناکی از بهاء الله شاه میدادند ناصر الدین شاه از وزیر و کبیر شدت مواخذه کرد که
 عزت این حد در حصول امنیت کمال میکشید و ریشه فساد را قطع ننماید صد اعظم
 از این توخیج متاثر شد تصمیم گرفت که آنچرا شاه با او امر نماید مجری دارد و شاه فرموده آشگری
 بر آرا باقیم خود را عزم سازد و اساس ناهمی را بر اندازد و ناچار بریاست علیخان شاهسون
 شاهسون را بقریه ناکر فرستاد و سیات را بر سر عرش پسر زرا ابوطالب و گذار کرد که برادر پسر
 الله مینی پسر زرا احسن که از مادر با بهاء الله جدا بودند نسبت دشت و با وضیعت کرد که با اها
 ناکو با محبت رفتار کند و مبادا خواهرش و پسر زرا احسن شوهر خوهرش گرفتار ازیت شوند برای
 احتیاط صد اعظم حسین علیخان را بحرمانه مراقب حال پسر زرا ابوطالب نوکر او را از بر من
 و تطاول مانعت نماید پسر زرا ابوطالب چون بر ناکو رسید بر خلاف ضلیح وزیر زمان محارت
 عمومی داد و مانعت حسن علیخان و پسر زرا احسن نمیدنیق و پسر زرا ابوطالب میگفت بشا
 مرا امر کرده مردان را محقول و زمان را اسیر و آبادی اباخان یکسان سازم فقط زنها یکجا
 پسر زرا احسن پناه میروند مخوفند خلاصه مردم ناکو هر چه داشتند گذشتند و کوه و دشت که غنچه
 پسر زرا ابوطالب امر تاراج داد مسکن بهاء الله را ضرب کرد و محفیت را فرو ریخت و همه
 از نفس و اثاثیه موجود بود و بمبارد و آنچرا نمیتوانست بر دشمنان دست ماضی چنان از آن بگذشت
 خانه های مردم پر دخت و چینی از تاراج همه را آتش زد و با خاک یکسان نمود و چون کسی را نیافت که

سیر سار و بجهت طرف پر دخت و جمعی از ناتوانان و پیر مردان را که تاب نداشتند بگریختند
 و بعضی را با کلاه بقتل رسانید و درین جستجو کبار بگودالی رسیدند و آن طرف گودال
 برق آسمان دیدند و در آنجا غنچه یافتند گلوله بطرف آنها انداختند اولی که بکشد او قاتل بود و فوراً
 جان سپرد و دومی که چنان عقبتان بود محجوب شد و هرگز از ابوطالب نماند و تا جرات او را مردم نهند تا
 او را بطهران برد و گرفتار کردن چنان سوارو لیری سبب قتل خود سازد ولی باین مقصود رسید
 زیرا بعد از دور و زحمت یقینان وفات یافت حاجت همراه او سیاه چال طهران بردند و از آنجا
 که از نفوس مقدس بوده و سیاه چال معهود کرد و دو سال بعد هرگز از ابوطالب گرفتار طاعون شد
 او را بشیران بردند همه خوشان و در آن از او دور شدند خطه میرزا حسن از او تفقه نمود و با آنکه
 غارت نمود از میرزا ابوطالب سختی و فشار کثیر بسیار دیده بود زحمتهای او را مردم نمیداد و روزی
 صلح لخطه آمد بدین آمد و او را تهاوی پرستار دیده خطه میرزا حسن در بایش بود و با کمال
 حرمت و اخوس از زوهای خود را بگور برد و همه فتنه طهران و ما زندان سرتاسر بران کشید و هر صفا
 در برد و نیز از استن فتنه بالگرفت ما مورین حکومت برای تحمیل رضایت شاه و به کشتن خون غنا
 ثروت هر کس را میدیدند بنای بی هم میافتند و از او مجرم و تادان نیز بگریختند اما قضیه نیز
 و فتنه و آشوب آن سامان از عهد جا شد بر بود جوانی و نیز بر بود موسوم به علی که نسبت بفرزاد
 مساکین و باز ماندگان شد و نیز بر از زوره و جنیدی اندازد تفقه نمود و جمعی شبهای تاریک
 غذا بدوش خود گرفته برای فقراى اجناس و جمعی دو او گرده آمده و برای اتمام گرفتن از زین العابدین
 خان که هنوز در نیز بود هفت گاشته و بیعت علیخان که لقب سردار ما و او بود و از آنجا
 بزین العابدین ما فتنه کارش را از غنچه فروختند زین العابدین به همه انبیا که پیش از

و توسل شد که اگر انتقام شوهر ما بگیریم آنچه از جوهر و نفاس ایم تو میدهم غیر از آنکه
 بدین نیز آمد و جمعی را دستگیر نمود و بعد نیز مقتول ساخت شرح واقعه را به شاد گنجایش
 شاد او را طرف غنایت قرار داد و فرمان صادر کرد تا مجموعین ابطران فرستند من آنجا
 تمام وقایع را شرح و هم خوانندگان را بمطالعه تاریخ میرزا شفیق نیز و توصیه سینما
 تند و هفتاد نفر اسیر و همین قدر با مجروح بودند و از این خلبان بطهران نرسیدند مگر یک نفر
 که در آنجا بخت و زود و بطهران اعدام نمودند و مقتیداد حسن انداختند و بعد از دو
 سال فتنه قلیسی از آنجا که از حبس خارج شد معازم و من خود شده آنها هم با استثنای چند نفر
 بین راه وفات یافتند طهارت میرزا شایسته نواز بود منین اسیر بریده آنها را بر سینه
 زده و بطهران فرستاد چون آباد که رسید با مرثا که سر باردار ایجاد دفن کردند و در آنجا
 خاک گرفته بودند و نیز آنجا را در نیز میگذشتند و نیز آنجا را دو تا بر هر کجای
 سوار کرده و بشیران بردند و در آنجا بعضی مردند و بعضی بعد از یک گرفتار شدند تا جان سپردند و قلم
 زنگارش این وقایع عاجز است بعد از نصبستای بسیار در نیز از ارباب دولت شاد شد
 حضرت بهاء الله در واقعه شاد هیچوجه و خالق نداشته و نیز و اعظم مانده خود حاجی
 علی را سیاه چال فرستاد و حضرت بهاء الله را استخلص سازد و بگین هی آنحضرت را عدم
 باید حاجی علی چون وارد سیاه چال شد از مشاهده حال بهاء الله گریه آمد زیرا آنحضرت
 در نیز بخیر بریاد و بیخ نیز بخیر بار بر زمین کوبیدند گوشتهای گردن حضرت در نیز بخیر و در آن
 عوامی غلیظه و عقین سحی نفس میکشید چون چنین دید فریاد بر آورد و بعد لعنت کند میرزا
 اما خان را زیرا هرگز خیال نیکویم که چنین ظلمی اقام کند و بگینا هم را مانین خوبیا زار د حاجی

علی غمهای خود را از او بش برداشت و از بنها الله خوش کرد که او را پوشد و مجز و وزیر
 شد بنها الله قول نفرمود و با لباس زندانیان نزد وزیر رفت صد اعظم را چون
 بنها الله زد گستاخی سخت را قبول میکردی حکمت را و چاربان بدبختی و خرج و مخرج
 صد اعظم را بیا و آمد از آنکه چندی قبل بین او و بنها الله گذشته بود با شرمندگی زیاد
 پرسید اکنون وضعیت شما چیست تا خبری سازم فرمودند جمیع ملایق فوراً اعلان کن که دست از
 اذیت و آزار پیران بابت بردارند و وزیر اعظم قبول کرد و او را از بند و این فرمان نمود حکومت
 ایوان بعد از مسورت بنها الله آمد کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نماید و بعد از آن رفت
 قتلش و پس چون این خبر را شنید از بنها الله تقاضا کرد که بر او سیم برود و دولت و سبب
 پذیرانی خواهد نمود حضرت بنها الله قول نفرمودند و توجه بعراق را ترجیح دادند و در روز اول
 ماه ربیع الثانی ۱۲۴۹ هجری سبب از غریب فرمودند قاضی و کاتب ایوان و نمایندگان
 قتلش و پس از آن بعد از آن خورش همراهِ بودند فاسداً مفر با نهر اول که بکر مانده نه ماه بود
 حال ضلک پس از آن و وی بعد از آن تفاسلیمایه مهاجرت فرمودند و دو سال در آن صد و بزرگ
 پس از آن بعد از آن مراعت فرموده به تبلیغ امر در آستانان قیام و اقدم علمای شیعه را با لطف
 و ادراک و شیخ عبدالحسین طهرانی که شرح حالش در جلد دوم این کتاب گاشته شد بقصد
 پرداخت و علم را در کابلین جمع ساخت و چون از این اقدم خویش شرحی کرد در جلد دوم گاشته شد
 شریک نیز در بوسالی دیگر مشبث شد و خاطر سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی و ناصر الدین
 شاه قاجار اسبخی پریشان نمود و در آن وقت هم از الحسین خان قزوینی سفیر ایران
 در اسلامبول بود و هم از بزرگ خان قزوینی کار پردازان ایران در بغداد بود که با شیخ طهرانی

عمره

عمره و مساعدت می نمود و وزیر امور خارجه ایران در طهران میرزا سعید خان مؤتمن الملک
 بود شیخ عبدالحسین بو سید القوس القاشبهات میکرد و میرزا سعید خان غریب بود
 مبارک نکات لوح معروف به شکر شکن در جوابی از قلم مبارک نازل شد قوله تعالی
 هو العلی الاعلی شکر کن شکر طویلیان هند ازین قند پاری که بسنگا که می رود
 مکتوب آنجناب بر کمن فنا و صل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و
 هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن مجبان کوی محبوب و محرابان حرم محضه از بلای آزار
 و از قضا احترام بخونید از بحر تسلیم مژوقند و از نهر شستیم مشروب رضای دوست با و همچنان
 زهد و قضای محبوب با بعضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلایات را چون آب حیات بنوشند
 هم گشته را چون شکر روح بخشنده لا جرم عیب یا شامند در صحراهای بی آب مهلک بیارند
 و اجده و در بادیه های متلف بجافشانی چالاک دست از جان برداشته اند و غم جانان نوزده
 چشم از عالم بر بسته اند و بحال دوست گشته اند جز محبوب مقصودی ندارند و موصول کمالی
 بخونید پیر توکل پر و از نمایند و بجمع توکل طیران گسند ز دشان شمشیر خونی از حرم عشق
 محبوب تر است و تر تر از شیر آم مقبول تر است

زنده دل نباید در این که صد هزار ناکند در دهر نفس صد جان نشان
 دست قائل را باید بوسید و رهس گمان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکوست این نعلت و
 بیخ است این وقت که روح معنوی سرخا فشان دارد و هیکل و فاعوم معارج فنا نموده گرد
 بر افراختیم و تنخ بیدار یار با تمام شتیاق مشتاقیم سینه اسپر نمودیم و تر قضا را بجان
 محاسنم اذ نام بیزایم و از هر چه غیر اوست در کنار فرار هستیا کنیم و بدق اعیا پر داریم بر جان

طارا

بلاراطالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجران آشیان سازیم و بنشینیم
 مقامات حبس مخفی گردیم از غمهای خوش وصال نبوشیم و البته این دولت بزرگ را از دست
 ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مشغول شویم از حبیب صحت ایستادیم
 سر برآریم این اصحاب ابله فاش کنند و این سفر را قدم طی نمایند و این وجه را پرده حجاب شود بلی
 این معلوم است که با ایمنه دشمن در صلح خارج که حمله خلاف برافراخته اند و کمال جد در دفع این
 کمر بسته اند البته بقانون عقل باید حذر نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد
 لکن بعنایت الهی و تائید ضیافت قنای چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر سینه کون کنیم
 بر بساط صبر جالس ما می معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه
 اندیشه می نماید بلی تن این از بند است و کشتی از اجن نعمت بلبل بود و محلی شناسنا را شناسنا شد
 تا بوی آیام قتل را ناظر باشید که بنجامت انبیا و مبدء صغیر چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی
 چون نفس از هفت تن بر آبی در نهایت حاطه اعداء و شدت استلها طایر قدس نازل شد و این آیه
 اَوْرُوْا وَاِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْنَا اِغْرَاضُهُمْ فَاِنَّ اسْتَطَعْنَا اَنْ نَّبْلِغَنَّ نَقَقًا فِي الْاَرْضِ
 اَوْ نَسْلُكًا فِي السَّمَاءِ هرا چشم باید تا خون گیرد و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآورد همچونین
 در جای دیگر میفرماید اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِيُبْتَلُوْكَ اَوْ يَخْرُجُوْكَ وَا
 يَمْكُرُوْنَ وَيَمْكُرُ اللهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدء الوهیه
 نازل شد بسیار ملاحظه فرماید تا بر سر رعبیه و اهن شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین
 جلوس این عجب در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد
 عشق در اجن ستر حجاب الوهیم و چون ما عشق بر افروخته ایم و لکن چه فایده که جمع چون مجرب است
 و همه

و همه گوشها صدود در وادی هفت سیر می نمایند و در بادیه ضلالت می میکنند هم بر یون عظام
 اَعْلَى وَاَنَا بَرِيءٌ مِّنْهُمْ يَتَّبِعُونَ - نتیجتاً این اقدامات و قنده گیزهای شیخ طهرانی آن شد
 که حال ابله را با اسلامول نمی نمودند و نیز از سعید خان باغی و از الحین خان فرزند
 مکاتبات و مخبریات در این موضوع داشت صوت کمرت میرزا سعید خان باغی و از الحین خان
 راجع حکم نفی و تبعید هیکل مبارک و اصحاب از بغداد یا تسلیم ایشان حکومت کوشاها و حسن
 از کتاب کشف الغطاء عن جبل الاعداء مسطور است میرزا سعید خان در سال ۱۲۵۱ از وزارت خارجه
 ایران منصوب شد صنایع الدوله در بغداد در جلد ثانی کتاب مرآت البلدان ص ۱۲۳ چنین میگوید
 خود در ۱۲۵۱ در ماه ربیع الثانی این سال میرزا سعید خان مؤتمن الملک بنصب صلیب
 وزارت موخارجه و لغت جنابی و لغت نمایونی سرافراز شد انتهای میرزا بزرگ خان فرزند
 هم اول پیکار حجاج میرزا آقاسی بود و بعداً بکار پرورازی ارزنده آرم و پس از چندی بکار پرورازی
 اول بغداد منصوب شد مرآت البلدان جلد دوم ص ۱۵۳ و مرآت اقامت الحین خان
 در دربار ایران نهایت احترام را داشت صنایع الدوله در جلد ثانی مرآت البلدان ص ۱۲۳
 میگوید قولی میرزا الحین خان ولد میرزا نبی خان امیر دیوان ما مورسی و کار پروراز نمود
 تجارت هایای ایران که در هندوستان بودند شد مفصلاً بحساب شرف حاجی حین خان
 مَبِیْرُ الدَوْلَةِ بِهَذَا الْاَعْظَمِ فِرْعَانِکَ وَ تَزْوِیْرَ اَهْوَا حَاجِرِکَ مِیَا شَدْ جَلْبَابِ عَظْمِ الْهَبْءِ
 از همین وقت که ابتدای ماموریت و خدمت ایشان بدولت عیله بود همه روزه در مدارج ترقیات
 کامله صعود نموده سفارتهای بزرگ و وزیر مختار کرده بتوفیق و وزارت عدالت عظمی نائل
 و از اتمام منبع ارتقا جسته سپهسالار اعظم و از پنهان الاری بسند جلالت صلوات عظمی
 ایران

ایران قهوه نمود در همان کون سپهسالار اعظم و وزیر جنگ و وزیر امور خارجه باشند
و در خصوص همین کتاب بگوید: بر بنابر اخبار خان وزیر مختار دولت علیه در بابل از
جانب عیضرت سلطان عثمانی نشان مجیدیه مرحمت شده با اجازه عیضرت شاختی قبول
نشان نمودند و در تاریخ ۲۳ هم ذکر وزیر مختاری او شده است.

۲- دوره اعلان امر در رضوان - در رساله ایام تبعه چنین منوط است بخند رضوان
در آیات الهیه به عید اعظم و سلطان اعلیای ما می شده قولند ببارک و تعالی قدس
الاعیاد الی العیدین اما الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکان
بانتباه الحسنى و صفایه العلیا (کتاب قدس آیه ۲۵۵) فلما ان العید الاعظم للظلم
الاعیاد اذ کرمایا قوم نعمة الله علیکم اذ کنتم و قلاء ایظکم من قلیات کوجی
و عرفکم بسبیله الواضح المستقیم (آیه ۲۵۷) و در رساله سوال و جواب نازل قولند تعالی
اول عید صیام ماه دوم از شهریان است یوم اول و تاسع و دوازدهم اشتغال با نور حرام است
انتهی در کروج زین المهرین نازل قولند تعالی از عید اعظم سوال شده بود اول آن بعد از
انقضای سی و دوم از عید صیام است که روز اول شهرانجا اولی و دو محسوب است و یوم سی و سوم
صین صلوة عصر حال قلما وارد رضوان شدند آن صین اول عید اعظم که اشتغال با نور در آن بود
اکبر و تاسع و یوم آخر غنی شده نه با عظیمی ای کتاب اگر در غیر این ایام اشتغال با نور
از مومنانند لا باس علیهم انتهی برای این ایام اول تاریخ عید رضوان اشتغال منزه از نور است محسوب است
میفرماید در حق چنان در ایام غم از کله در عید رضوان بخت کرده است محسوب است اما آیا می تواند محسوب
که در ایام غم در ایام جمع کرده و در اوقات ساره بزرگت از شود انتهی لوج احباب
پارسی

در ایام خرم شاه و امیر صفیر فایده شهادت حضرت اعلی اگر در ایام رضوان واقع عید گرفته
شود انتهی (سومین کتاب ص ۳۳) بحال قلما بعد از ظهر روز چهارشنبه
۱۳ آپریل ۱۸۷۳ مطابق سوم ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری بیاض نجیب پاشا و وزیر بود
و در عصر همین روز نازل شد و هشت روز بعد یعنی روز نهم عید رضوان حاصل مبارکه و در ایام نجیب
پاشا که بیاض رضوان معروف است سوم است گردید در ظهر روز یکشنبه سوم می ۱۸۷۳ مطابق
چهارم ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری از بیاض رضوان بطرف ساپول فریت فرمودند (جلد پنجم)
عالمیهائی و ضعیف امریک بحال قلما در لوج محمد مصطفی میفرماید قولند تعالی
یا عبد حاضر دو از ده سنه در عراق با کمال محبت و الفت و عنایت باهل آن مواسع معاشر بودیم
و چون خروج از بیت و رود در بستان که بر رضوان نامیده شده اکثری از مومنین حال دولت و
معتبرین ملک ممنون مشاهده گشتند و بعضی از شاعران بگریستند فی الحقیقه قیامتی
قیام نمود انتهی در کروج میرزا آقای افغان لقب بنوالدین از ظم اعلی نازل جمع در ایام
حرکت و هجرت از عراق دیدند آنچه را که از قبل فرید بود و نفسیه الحقی که آن اعراب ثنایه بحباب
بگریستند و ناله می نمودند و میگریستند نقل مکان بر رضوان آه فوج فوج از اهل دنیا از عالم خیره
می آمدند و جمع باین کلمه ناطق فاناظر باطلیان که همیشه در اینجا تشریف ارید از حضور محروم بودیم
حال تشریف میبرد و در یوم حرکت از رضوان که بس حاضر کردند ثانی نوحه و نذر و صبر
و بیخ مرتفع شد که بس حرکت بدیستی با کن می شد و مثل که بر روی ناس حرکت یکدیگر تا آنکه سر
آوردند و نوار شدند و بعد از کون ناس بدست و پای آب ریختند - انتهی

نظرمه ای که در روز نهم عید رضوان شنبه و اول اپریل ۱۸۷۳ مطابق
هوا الله

این خم عید رضوان است عید جمال قلم است عید طلوع شمس حقیقت عید بسیار است
مثل و نظیر ندارد زیرا در حسین یابی بواسطه دشمنی ناصر الدین شاه و جمیع ارکان وزارت و علماء
عبد العزیز و خود پادشاه عالی پادشاه جمال مبارک را از بغداد حرکت دادند و سعی نمودند که ناروقده
المی را خاموش کنند و امید داشتند که این شمس حقیقت اخونی واقع گردد و باین امید کوشیدند و در آن
پادشاهی عید العزیز صادر بر این شد که جمال مبارک را از بغداد مافی نمایند فاعل آنرا که هر چند این اطباء
سرگونی بود ولی این سبب علوتی امر شده این سبب شدت فیمای شمس حقیقت گشت از این
خامول بودند نامان پادشاهی اقیقه از این قضیه بسیار متذکر این سلطنت عید العزیز این شکوه
الدین شاهی و عماد فواد و تو حمت عالی نامان پادشاهی بواسطه منشی خود ابوالفضل پیغام فرستاد که
من از حضور مبارک شرمناک و لکن شسته امور از دست من بیرون آمد من قدرتی ندادم و در این منشی
مداخله نمودم در جهت جمع اعدا سرور شده که در شام از عراق کنده شد از جمله شیخ عبد الحسین
محمد از جمله فرزندان ایران از جمله عزیز الدوله که خلاصت جمع اعدا بسیار از این قضیه سرور شده
جمال مبارک بود اگر اجاب و مع غمزدگان شرمناک چون واقع شد که اجاب حتی تا هر یک توفیق از آنجا
سرور است بی چنین شیوه و آنچه از آنجا سرور شده و در آنجا سرور شده و در آنجا سرور شده
میر برین بی چنین شیوه و آنچه از آنجا سرور شده و در آنجا سرور شده و در آنجا سرور شده
اندخت بخمال خودش قربانی کرده است جمال مبارک در حمایت عظمت و جلال و حشمتی پایان از
خانه بکنار جبهه شسته افتادند و هر دخت هر مبارک از جمله عبور کرده بهستان نجیب پادشاه
گردد در آن بن خیمه مبارک نشد و در آنجا عید الاحد اعلا عید ضو آمد چنین وقتی در سرگونی جمال مبارک که جفا
خرد فرستادند در نهایت قدر در هر ضو آمد و در آنجا عید ضو آمد و در آنجا عید ضو آمد و در آنجا عید ضو آمد

باز در روز دوازدهم از کربلا در جمیع ملل که آنجا بودند بود که کل ابواب حیات
باز شد و دوازده روز در آنجا شمشیر افتاد عظمت امر بر وجه ظاهر شد که جمیع اعدا را یوس شدند
زیرا هر روز فوج فوج از اعظم علماء و فضلا و بزرگان حتی نامان پادشاه اولی بغداد میآمدند و
ساحت احدی شرف میشدند تا آنروز و اولی بغداد بحسب ظاهر شرف شده بود نامان پادشاهی
شیرمای پیاده از بغداد بهستان آمده شرف شد بعد از دوازده روز سوک مبارک از عراق
رو باسلامبول حرکت کرد جمیع ناس در خارج شهر جمع شد بودند جهت دروغ بعد از آنکه جمال
مبارک سوار شدند چند نفر از خارج اذان دادند الله اکبر الله اکبر مقتصد این است که از برای
اجازت سرور و اعظم از این میشود بدلیل چند دلیل اولی آنست که عظمت امر را ظاهر باشد
دلیل ثانی جمیع اعدا رسد خاضع شدند دلیل ثالث اعلان عن ظهوره اللهی که در دلیل
جمال مبارک در حمایت سرور و روح و روحان حسین بن مبارک فرمودند ملاحظه کنید که جمال مبارک
در آن سرگونی چه سرور و در آنجا شمشیر که در آنجا شمشیر که در آنجا شمشیر که در آنجا شمشیر
مثل و نظیر ندارد که مظهر همه در بوم سرگونی این بود و جهت اعلا خود را بنام این از جمله
ظاهر است که در آنجا سرگونی که در آنجا سرگونی که در آنجا سرگونی که در آنجا سرگونی که در آنجا سرگونی
ایام حشمت عظمی در این اعزاز شریف بود چرا که سرگونی در این عظمی همه نمودند که در آنجا سرگونی
تقدیر کامل گردید و جمال مبارک در حمایت فرج و سرور بود این و از روز عید عید
است لطفه از برای اجاب ایامی مبارک تر از این نشود انتهای مدت توقف در اسلامبول
عمار ماه و از آنجا با درنه کار من سر نامید شده سوک مبارک شوجه گردید و مدت پنج سال هم
در آرزو با کمال عظمت و جلال تشریف داشتند و بالآخر در شانزدهم رجب الاخر سال هزار و

دو دست و هشتاد و پنج از او زبیر سخن حکما جمال ملک را رسپا نمودند و ده صحابه باران
 در این سفر که با همکل اطهر همراه بودند شست و شش تن بودند چهل و چهار نفر اصحاب نه نفر حضرت
 و سیزده نفر سایر متعلقین مبارک خیر از سنوان و ده سنوان هم نوزده تن بود و چون کشتی عال
 مبارک با سکنه ریه رسید بنیک عالم سبچی که فارس نام داشت در آنجا ره جوئی بود و بنیک
 فارس او حبس تبلیغ کرده بود فادیس پس از استماع و وصول کشتی کبار یکمذریه عریفه برت
 اقدس عرض و بوسیله جوانی ساعت ساز که قسطنطین نام داشت و سبچی بود و بجنور مبارک ارباب
 داشت جوان عریفه فارس با کشتی تقدیم نمود و خود نیز عید و طلعت الهیه گردید و بتقدیری
 فائز شد و به تبلیغ مشغول گردید و کوی شیخ از جمال قدم در جواب عریفه فارس سبچی نازل آن شیخ
 جناب قیصر احد علی اکیفی علیه بجا الله بضمیمه عریفه کیش زبور بخاند و برای کار خود
 و از تبریز ارسال فرموده اند اینک از روی خط آن وجود مبارک خادم جانفشان هستی از آن راه
 این مجموعه درج میبایم صورت لوح مبارک . ارض می بسم الله الابدی بلا انشاء
 یا ایها الناظر الی الوجه اسمع نداء من یحیی مرة بعد اخرى فی سبیل الله ربک و
 رب العالمین ثم اعلم بان جمال القدم خرج من ارض الترمیا الکتبنا یدیک
 الظالمین وکانان یمرع علی الارض وینزل فی کل جن ایات التي یجذب عنها
 اهل ملا العالمین ثم بیانا لکی اضعفت عنها ملکه المضرین ثالله فکمرت
 نجات الايات علی شرقا الارض و غربها وان هذا الفضل عظیم اذا وجد نجاتها
 عظیم الرقیم احقر ثم قام باذن الله الملک العزیز الجلیل فداود عفا فی تلك الاحوال تحت
 کل حجر حرا لسان وقرآنا لسان فسوف یقوم عند کل حجر من ینطق بانتهو

العالمین فذقت لایام الی ان بلغنا شاطئ البحر اذا نزلت سوی بحر الاعظم علی
 الفلک نادى اهل الفرم وینسبم الله بحجر بها ثم خاطبوا الفلک و قالوا طوبی لک
 بما اسفر علیک و جاء العالمین ثم خرجت الفلک علی البحر و سمعنا من کل قطره منه ما
 لا یقدر احد ان ینصحه وکان تک علی ما اول علم الی ان بلغنا مقابل مدینة یحیی
 مدین الارض فوجدنا منها نحة الرحمن وینما کما نستشرف وناجی القدس سکن البحر
 اسفرنا لفلک علیه و لکن هذا البحر بالله لا ینک اموا جلی ابدا لایذین اده
 للقاء لوجه احد من الذین فسوا الی الابن بکتاب صین قلنا اخصینا اخصامه جلدنا
 منه وناجی القدس من الذی اشعل بنا رجله وکنا الرحمن و فداخذنه جلدنا ما اوصی
 علی شان انقطع عن کل شیء و تمسک بهذا الجمل الذی علو بین السموات و الارض
 وقرنا ما سطر فیهم من کلامه و من اراد فلینظر الی کتابه لیعلم کیف یقلب الفلک و
 قدده وکنا المعالی العزیز القدی ویا لیت کنت حاضرا عندنا و سمعت جین الذی
 ینلوه الغلام لبحر الله المقدر العزیز الحکیم و بمثل ذلك یخلو ذلک ما ذکاء بقدرة
 من عندنا و لکن الناس فی حجاب انفسهم لیسوا لعاقلین ما الله خلعه عندنا لا اعظم
 عن خلق السموات و الارض اذا قرأت کتابه فل تعالی الله الذی احیی بعدئذ ما نشاء
 انه لیحیی العالمین انتهی و ذکر عنوان عریفه تیس رضای ابن جبر و قوم بت لیسوا
 علی اعلی قدیم اقدم فدیرا فدر شرفا منه الیه و به احرق و ارسل مفدا ما هندا العزیز
 فائل یلعن بامسا که نعه عن فرعون القدییم اظهر عجا شبه علی ایا دی اصفیا و من
 اسر ایل شعبه له لک الاشرار و اظهار فضل الابار نادیا لعصاة و رجسبا لافدا
 باصفیا

اصفاة الى الخ... ابن عريضة خلی حصل و بزرگ عنوان اکفارت باونی از اسکندریه موب
 مبارک بجانب عکاروانه شد و متراطمه من اعظم گردید در جلد پنجم کتاب عالم آفتاب جلدی
 چند متضمن وقایع تاریخی است مبارک تنظیم یافته و ترجمه آن ذیل آنجا گشته میشود: -

خلاصه سی و هفت بنه الله والواجبه ذکر نقطه نظر از شدت...

۱- بغداد	الواجبه ذ این نقطه نازل شد	یونیکه محل وقت حال بیان بود
ورود بغداد و اوغز جمادی الثانی سال ۱۸۵۱ هجری مطابق ۱۱ ماہ ابریل ۱۸۵۲ میلادی حجرت برای سلیمانیه در چهارشنبه دوم ابریل ۱۸۵۲ میلادی مطابق ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هجری	ککل الطعام	۱- خانه حاجی علی مد در بغداد کهنه ۲- خانه سلیمان ختام
ب- سلیمانیه		
پیش از رسیدن سلیمانیه مدتی همگی مبارک در کوه سرکوه بودند. در ایامیکه در بغداد تشریف نه نشینند خانه مبارکه از خانه حاجی علی مدو بجای سلیمان خام کوچ کردند. نبیل زرنزی شش ماه بعد از حجرت جمال مبارک بطرف سلیمانیه وارد بغداد میشود	مناجاتها قصیده و دعائیه قصیده ساقی از غیبیا	
ج- بغداد		
جمال مبارک از سلیمانیه در چهارشنبه ۱۱ ماہ ابریل ۱۸۵۲ میلادی مطابق ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هجری هجری بغداد و حجرت فرمودند	تفسیر خروقات مقطع قصیده شطیبه هفت فادیه تفسیر هو	

الواجبه ذ این نقطه نازل شد

از مرزعه و شاش در پنج شبه عید ماہ ابریل ۱۸۵۲	مطابق ۵ شوال ۱۲۷۱ هجری است کردند.	لوح شونیه
	لوح طلح القدس در مرزعه و شاش نازل شد.	کتاب ایفا کلمات مکنونه
-۱۱۰۱-		
در روز چهارشنبه بعد از ظهر اول رمضان ۱۲۷۱	ابریل ۱۸۵۲ مطابق ذی القعدة ۱۲۷۱	سجنان ذنی الاقطا لوح شکر شکن شوند
از بغداد و خانم اسلامبول شدند. نوره صبر در	روز اول رمضان نازل شد روز ۱۱ ابریل	صود شجابه هله حله با ایشان
۱۸۵۲ مطابق ذی القعدة ۱۲۷۱	بلاغ نجیبیه که باغ رمضان است و رود فرمودند	خلام خلد از باغ الهی
خانه مبارک در روز ۹ عید رمضان وارد باغ در رمضان شدند از باغ رمضان روز یکشنبه اول طهر سوم می ۱۸۵۳ مطابق ذی القعدة	۱۲۷۱ که روز آخر رمضان بود از باغ رمضان طرف قسطنطنیه عزیمت فرمودند. سفر هکل مبارک در خوشی از باغ رمضان سال کن کن در روز ۱۱ رجب ۱۲۷۱	لوح ملاح القدس سوره صبر
خلاصه سی و هفت بنه الله والواجبه ذ این نقطه نازل شد		
۱- فری حاجت بغداد سه سل ماه تب بعد از ظهر سه شنبه ۲- جدی ده ۳- دی عکاس	۴- قره تهمه ۵- صبر حیه بر شکر شکن	

۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
<p>د - استلامبول (فتنظیته) الواحیکنازل شد بیوتیکه محل توقف ایشان بود مدت توقف</p>		
۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
<p>طهر کیشنه عا است ۱۲۸۳ مطابق اول ربیع الاول ۱۲۸۳ وارد استلامبول شدند طول مسافت دریا از سامون تا استلامبول سه روز بود و طول مسافت از استلامبول تا اربیل سه روز</p>		
<p>عاشوریکه از استلامبول تا اربیل سه روز</p>		
<p>کوچک چکچی تا استلامبول سه ساعت است یک شب گذرانند - بزرگ چکچی نزدیک خرمی رسیدند -</p>		
<p>سودی بیرکاس بابای سکی</p>		

۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
<p>ه - ادرنه الواحیکنازل شد بیوتیکه محل توقف بوده مدت توقف</p>		
۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
<p>روز شنبه ۱۲ دسامبر ۱۲۸۳ مطابق اول رجب ۱۲۸۳ با درنه رسیدند هر سال و کتاب بدیع در ماه ۲۲ روز در ادرنه فرسودند - مسافت از استلامبول تا ادرنه ۱۲ روز طول کشید در روز شنبه ۱۲ اکتبر ۱۲۸۳ مطابق اول رجب ۱۲۸۳ در ادرنه رسیدند</p>		
<p>۱ - اذن کوبی ۲ - کاشانیر - نزدیک خرمی رسیدند ۳ - کالی بی - از ادرنه تا اینجا ۴ - در طول کشید بعد چند وقت ۵ - اکتذریه صبح رسیدند ۶ - اکتذریه صبح رسیدند ۷ - اکتذریه صبح رسیدند ۸ - اکتذریه صبح رسیدند ۹ - حیفاص صبح رسیدند</p>		
<p>و - عسکاء الواحیکنازل شد بیوتیکه محل توقف بوده مدت توقف</p>		
۲۰ - عزت بر پایه ذوق ۲۱ - سعدن خرقه ۲۲ - دیک تاش ۲۳ - سیلاس ۲۴ - طومات ۲۵ - سیدیه ذوق ۲۶ - الحیه (بامون که چند ساعت توقف شد - نزدیک شامی خرمی در آن روز ۲۷ - سامون یا ذوق	۱۳ - زاخو ۱۴ - زاخو ۱۵ - نصیبین ۱۶ - حسن آقا ۱۷ - مارین ۱۸ - دیار بکر ۱۹ - سعدن مس	۶ - دوت غرامتو ۷ - طاوق ۸ - کرکون یا ذوق ۹ - اربیل ۱۰ - زاب ۱۱ - برتلیه ۱۲ - موصل یا ذوق
<p>دوشنبه ۱۲ اکتبر ۱۲۸۳ مطابق اول رجب ۱۲۸۳ در ادرنه رسیدند</p>		
<p>۱ - عسکاء الواحیکنازل شد بیوتیکه محل توقف بوده مدت توقف</p>		

منازل که از ادرنه به عسکاء پیوستند

۴۷۱

تقیه عباد	الحکمة بالله	بیوتیکه محل توقیفه	مدت توقف
عصا طهر در پنج شنبه	لوح ملکه لندن	۲ - خانه ملک	۳ ماه
جون ۱۸۷۰ مطابق ربیع	لوح پادشاه	۳ - خانه ربیعیه	
الاول ۱۲۸۷ صعود فرمود	سوه هیکل	۴ - خانه منصور	۲ یا ۳ ماه
حضرت بهاء الله	لوح بزغان	۵ - خانه عبود (جای کنگره)	
۲۹ می ۱۸۹۲	لوح زویا	۶ - اقدس نازل شد	
صعود کردند	لوح ابن التمش	۷ - مزرعه	
	لوح پاپ	۸ - قصر - (جاییکه حضرت بهاء الله صعود فرمودند)	

۲ - صعود حضرت بهاء الله نبیند شرح صعود هیکل مبارک در فصل گذشته در این مقام صین آنرا مندرج میازود:

اگر چه سزاوار آن بود که بعد از جهوط قلم اعلی از اناهل مولی الوری اسم قلم و خانه در رسم رقم و نام از عالم وجود بعالم عدم راجع شود و لیکن چون در این یوم ظلمانی که در قاره رسانی در این فرقانی درخش بنوای (یوما یجعل الولدان شینیا ترتم و خلیب سجانی بر منابر سوا قرآنی در ذکرش بیان این زلزله الشاعیه شی عظیم سکرم و از قلوب چون اخصا و خاصان نیت امکان آنهار و مار و دموع در جبران و سریان است این بوخته و مرغ پر بسته و پیر دل شکسته از قصد امر رسانی و مطلع حکم سبحانی صراط الله المستقیم و شیخ الله القوم و الفزع المنقب من الاصل العظیم حضرت سوا الله الاکرم حضرت الله الاعظم روحی و نفسی لوجه الوفا و لغه العذار ما مور گردید که وقایع این ایام ظلم و الرزیه اعطی و باریت

منها اشقت الارض و انظرت السمار و انضبط نماید تا از اختلاف و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدیلی تواند خور اما مثال نوده و قلم تسلیم ربودم ولی در آن حال در اعجاز از ابیات اشعار باین بیت مشغولی مولوی ناطق شد:

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت خوشی دیگر ز بلبل سر گذشت
 لذا بگفتی چون قلب عالم پریشان مستیها من اطفاه العین و فضله العظیم آخرا نمودم
 و صفحه اولی را زیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر و حکا لا انا و الله فی ارض
 الخار و دنیا آخری نازل شده مژین نمودم فلما لیل که شرف قبول مشرف گردید و هر صبح
 و مساحت حضرت عظمی الله الاعظم حال قدم جل شانه را بجهان زیارات و صلوات با
 جمیع اعضا سدره رحمن و اجار الله خاصا خاصا شامه الله اساجد البسته زیارت سینما
 و اعلی و سکان فردوس اعی را بنامه و حسین و حنیج و این میا و ز طوبی اللقا ترین طوبی
 للفا ترین طوبی للزا سجن امید که باجر این عمل که خاصا لوجه الکریم است بزودی سدا
 اصلا ی السوع الی فوالک و ارجع الی منقلبک و مقوالک بان ساحت پاک خواند و این
 بیم و با کم رمانه ایه قوی هدیر و یا الایمانه جدید -

کما همنا من غصنه الاعظم و سوره الاکم نه ماه پیش از این واقعه عظمی فرموده که
 دیگر منویم در این عالم بانم و دانا با احبابی که در این نه ماه ملاقات میفرمودند ذکر و صلوات و سینه
 میزدند که از جمیع آنها عرف و ادع استشام میشد و کمال تعجب و تدارک بودند ولی صریحا اظهار
 نمیفرمودند تا شب بچشمه یازدهم شوال که پنجم روز نوروز بود رسید و اثر تب در جسد حضرت
 مبارک نمودار گردید و لیکن آن شب اظهار فرمودند صبح همان شب جمعی از احباب مشرف شدند و

زودیک عصر آن روز شدت تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر فریاد گریه از اجاب که چون
لازم الاصفاء داشته احدی شرف نشد و روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جز یک نفر از اجاب که
شرفیاب نشد و لیکن روز سه شنبه که یوم سیم و یوم لوصولین شکرستان بود حکام نظر تھا
بند ملا حضرت فرمودند و قریب نیم ساعت گاهی جانان و گاهی ماسیاد و اظهار عنایات گاهی
و بیان بیانات و آید او کاش میسر است که شرفیابی آنحضرت تا ذیل عصر تا اذان نوزده رجا
فرمودند که بعد از قولم فرماید و انان دار لغزوه دارد بحر سوزم نماید الا که قضی و اخصه
در عصر آن روز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی با نبار گردید بود آنجناب با
جمعی از اجاب با حضور آمدند و باب تقاریب و جمعی گشادند و نماز و یک غروب است و است
شرفیاب شدند و دیگر بعد از آن و زاهدی از اجاب شرف نشد و باب تقاسم و در خرج بود
اذاکه و چنین مجروحان پرورد و حضرتان سید الرحمن همگی در کل اولن در حوالی مبارک حاضر
حضرت حضرت خدیجه بنت ابی طالب و حضرت زینب کبری و حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی
بیاناتی فرمودند که با طاعت مستلح آنها را در ششم و حرف فراق از بیانات میرا فاقی طاع
بود و فرمودند که کتابی مختم بخط خود حضرت اعظمی سیزدهم بود که لازم است در آن کتابت
نموده ام با کمال تعجب و سوال ایام و ایام حضرت شد تا دوشنبه یوم غم که یوم الا عزان دوستان و حضرت
و خاصان بود در رسیدن در آن روز حضرت حضرت اعظمی از حضرت مبارک بحلی مسافری نزول
نمودند و بکبر مبارک را همگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کل ضاربان کشتا
نشتا را سخا برار تقاضا اسلامه قیام نماید و ابدا مضطرب نشود چه که من همیشه در هر جا که باشم با شما
عشتم و در ذکر شما و فکر شما هستم اذانی بیانات استشراق و قلوب حصار در حراق و انفجار چه که

عرف و داع مالکت الابداع از آنها استشام میشد و خیابان صبح دوستان منتحب پریشان شد
که همگی قریب بجلالت بودند لذا از منبع الطاف محبوب کیتا و دوست بچیتا یوم دیگر که در شب
دم بود یوم اسرور شد و نیز بجهت وجود ظهور آمده حضرت حضرت خدیجه بنت ابی طالب
فجر با بجهت و بشارت حضرتان و انوار را بیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر
فرمودند و بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافری نازل شدند و چون سیم شب را بعد
نهار روح القدس رحمت پروردگار یکان یکان اجاب از خواب بیدار نمودند فرمودند که بر خیزید
دبا سرور تمام سجده و شکر مولی الامام قیام نماید و بنوشید چای سرد با بجهت و حضور شول شود
که خدا القند العلی النبوی که صحت تمام در احوال مبارک عودید و آثار عنایت عطی از جنین مبارک
پیدا گردید فی الحقیقه آنروز جهان فرور سرور و احتجاج طالعین عرش طلعت بجلج و دوستی نشا
نوعی بود که جمیع اهل حکا بلکه تمام انالی بر شام سرایت نمود و معلوم امام از خواص حوم بمسند
یوم عید بقرکین تمیز تفریح تعبیه شول گردید چه که از یوم حدثت سب بعد هر از نفر از خلاصین و فقرا
با قوه بجهت جمع نموده و لباس مسکری پوشانیده و شش نظام داد داشته بودند که بعد از چند روز
همه را با غلک نار با قسی و بار ارسال نمایند و در نزدیک قصر مبارک خيام آن اسیران بر پا و چنین
آنها و اهل و اولادشان شب روز برش مالکت الوجود و متصاعد بود و در صبح همان یوم اسرور
ناگهانی تلگراف سلطانی در بجات آزادی آنها رسید و باعث بجهت شادی آن هزار نفر اسیران
آنها گردید و همگی بجلت سرور و جوهرین مالکت ظهور فارز شدند و حضرت حضرت اعظمی چند کوه
قرآنی نمودند و بفقرا و اسرا و اهل زندان ایمان مست فرمودند بنوعیکه جمیع اسیران و قلوب که
تبار و شکر نغای محبوب یعنی در داخل و خارج حکما طلق و گویا بود با او یومی بود مشهود که احدی

در خاطر داشت که چنان سرور عمومی در بر شام بجا فراتانم دست او باشد و همان یوم حضرت
 غضنفر اعظم بکاسته شریف بودند و کثیر از ان جمال مبارک در جمیع منازل اعیان جمال با
 اطلاع فرمودند و در یوم کیشینه پانزدهم وقت عصر جمیع اصحاب که در حضر حضور داشتند حسین
 کبیری از مهاجرین و مسافری بودند و هزار فرسوزند در حالی که در بستر حضرت غضنفر علیه السلام
 در وحی الهی تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب با یکدیگر اتفاقاً شرفیاب شدند
 سان غلت در کمال رحمت و لطافت با همگی ایستادند که از جمیع شام در غنیمت بسیار زیادت کردید و
 زحمت کشید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی بودید و موفق بشدید بر اتحاد و ارتفاع امر مبارک
 ایجاد و آن مشرف شدن شرفیابی از اصحاب بود و بطور قلوب الهی قد خلقوا بالالف
 باهل ارض و سما با چنین بکار رساندی و محافظت قیام قیامت کبری را امرت تا شب شنبه
 رسید که شب بخت و یکم از حدت شب جمال مبارک بود مطلقان با شرف و م ذی بقعه اکرام
 و شب بخری هلالی و شب هم فرود آفاری جلالی و شانزدهم ایام ربوبی و لیل القدره از شهر
 المعظه بیانی که یوم هفتاد روز بود از روز نوزدهم و شب پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی از شب شرف
 طلعت محبوب یعنی علی رضی در حالتیکه از بیت شری نبوی و اولاد و عترت علی بن ابی طالب و طریقی از
 سخن حکما و عروج بجا آمدن از خیر القیامات و وقت علی بن ابی طالب که در کوشش
 لوح و قرآن از نظم اسرار محرم تعیین که سال سادس از و بود و در غایت عبادت که بود که فرود آمدن قبل از آن
 سال بر تالی بوده تا نزل شده بود تعلق گرفت و القدر عالم تراب جمیع عوالم رب الارباب
 با صبر ایستاد و در دردت هشتم از آن لیل القدره التي فيها تكلم الله على النبي
 ظهور ما نزل من لسان الله المقدس في كتابه لا قدس دیگرسان حلال و قابل از بیان آن جا
 الملك

الملك و الملكوت لله و لا حول و لا قوة الا بالله -

در شورش آن محشر که بر جمیع اهل عالمی عکس و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریان و
 سر زمان و او مصیبتا گویان این بیت مشنوی مولوی مناسبال و مطابق احوال است
 چرخ بر خوانده قیامت نامده را تا مجسمه بر درید و جامه را
 آسمان میگفت آن دم بازین که قیامت را ندیدستی بسین
 و تا یک هفته از آن محشر اعظم شب روز جمع غنیمتی غنی و فقیر و یتیم و اسیر از خوان گفت منم
 العالمین منم -

یا سلطان الایجاد و مملک المناد و العا که ظهور و غیابت هر دو سبب آسایش قلوب عالمی
 و عار بلاد بوده و همت از زمین استوایت برش اعلی و هیچکس اعراض علی آنچه که خبر یوم ثانی
 از محرم المحرم سنه هزار و دویست و سی و هجری بود تا همین ارتقایت بما کت بقا و عظم افرا
 که ساعت هشتم از لیل است و م ذی القدره المحرم سال هزار و سیصد و نه است که هفتاد و دو
 سال هجری الا دو ماه هلالی بوده و بعد و عن (۷۷) معدود کرده در کل حال و هر فرد و اول
 و خرماء و سبب سبب عزت عالم و امم بودی و هیچ سائل و آملی را از باب جودت راجع نمودی
 الا با بخت عظمی و عطیة کبری و هیچ محموم و محرومی را از محشر آوز و منظر اکبر خارج نفرمودی
 الا با سرور عظم و رجای آتم خاشاکه این عبید را از بوس شدید زبانی و بسرور لا نریه نری
 انشانت لا الاله الا انت و از یوم ثانی صعودی قیوم القیامه الا ان لا تمنع المحنوم الملكوت
 هر یوم از فضلای اسلام و رضاری و شعرای آنها مگر لغات تعزیت با حسان و حضرت غضنفر
 الاعظم و اردو و همنامه غرا در مرثی و غرا در محضر اطرشان حاضر -

سُبْحَانَ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَبْيَهِ كَرِيمٍ وَإِنْ ظَهَرَ مَظَاهِرُ الْهَيْ وَشَارِقُ شَمْسٍ رِيحَانِي هَلْ أَعْرَسَ
وَإِعْمَاضُ خَجَالٍ يَا فَتَنَدُكَ بَعْضُ مَقَالٍ سَبِيلُ ضَلَالٍ شَوْخٌ جَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ سَيْدِ الْأَنْبِيَاءِ وَتُرُورُ صِفَا
رُوحٍ مَا سِوَاهُ فَهَادَهُ كَهْتَمًا يَخْرُجُ كَهْتَمُهُ وَأَقْوَامُ الْبَنِينَ بِرَيْبِكَ الْغَزْوَةُ فِي قُرْآنٍ بِهَيْدَانِ نَمُودِهِ وَإِذَا رَأَى
الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا مَرُوءًا أَمْذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ نَسُوكًا -

وَرَبِّهِمْ قَامٌ دِكْرًا لَمَّا بَعَثُوا الذِّكْرَ قَالُوا لِمَ لَمْ يَجْعَلْنَا رُوحَانًا مِنْ ثَابِتٍ كَرَبْعًا زَارِقًا
رَبِّهِمْ سَلَامٌ مَدْحٌ عَظِيمٌ خَيْرُ الْأَنَامِ بُوْدُ فِي سَبْعِينَ أَوَّلِيهِ جِدَتْهُ وَهَتَمُهُ دَرْدَمٌ أَنْ سَمِعَ نُوْرُودُ طَلَعُ
ظُهُورِهَا شَاوَرُشَادَ نَمُودَهُ كَرَسَانِ اَزْدُ كَرُشِ جَمَلٍ وَهَجَّيْنِ كَسْبِ بْنِ زَهْرِكِ جَانِ مَدْمَتِ تَخْرُتِ
قِيَامِ نَمُودِهِ بُوْدُ كَرُ تَخْرُتِ رُومِ اِدْرَاخُدُ فَرِيْدُ وَبِيْدَا زَهْرَتِ وَاصْبُ كَرُ اِسْلَامِ نُوْمِي مِدْرَاخِي تَخْرُتِ
قِيَامِ نَمُودِهِ كَرُ عَفُوشِ فَرِيْدُ نَمُودُهُ دُوْرًا زَهْرَالِيهِ نَمُودُهُ وَتَلَّهَا الْكَلْبَةُ الْمَشْدُ كَرُ اِدْرَاخُدُ عَظِيمُ قَدْرَتِ
عَظَمَتِ اِمْرَأَتِهِ جِيَانِ ظَاهِرٍ وَبَاهِرِيَّتِ كَرُ دَرَجَتِ عَظِيمِ مِصْبُ اِمْرُؤِي زِيْمِي اِبْدَا جَمَالِ غِيَا فَتَنَدُكَ
كَلْبَةُ اَزْسَانِ كَرُ خَالِفِ عَرْتِ مَشَانِ بَاشِدِ جَارِي سَا زِيْدُ بَلِكُ هَيْدُ دَرَا حِيَانِ تَسْنِيْتِ وَتَغْرِيْتِ بَا
اَنْكُرُ مَعْرُوفِ مَقَامَاتِ اَلُوْحِيْتِ وَرُبُوْبِيْتِ نِيْسَتُنْدُ قِصَا كَرُ عَالِيَا اِنْشَا وَنِشَا وَرُوحِ سَلْطَانِ اِبْرَاهِيْمَ
وَإِيْمَانِيْدُ اَزْهَرِيَّتِ مَلَكُرَاتِ بِلْسَانِ تُرْكِي وَتَا زِي اَزْغَرُ وَاَعْلَامُ وَاَبْرَارِ سِيْدِهِ وَبِرِّيْتِ
وَيْدِيْمُ كَرُ صُوْرَتِ يَكُنْ مَلَكُرَاتِ اِبْحَدُ قِصِيْدُ دَرِيْسِ اُوْرَاقِ اَزْ كُوْرُوْرَامِ اَلْبِيْرُجُجِ الْاَبْرَارِ اِبْرَاهِيْمَ
اللَّهُ الْعَزِيْزُ الْمُخْتَارُ وَاجْعَزْ اَزْ كَلْبَةِ اللَّهِ اَلْبِيْحِي الْتُوْرَدُ -

(صُوْرَتِ مَلَكُرَاتِ اِبْحَدُ قِصِيْدُ نَامُودُ مَخْضَرُ فَاِضْلِي اَزْ اَهْلُ مَشْدُ مَقْنِي مِحْيِي اَلْبِيْحِي اَفْخَدِي)
اِنْ تَبَا اَعُوْلُ شَمْسِ الْكَمَالِ وَكُوْكَبِ الْبِحَالِ اَوْدُشَا اَلْقَلُوْبُ خِيْجَا وَاجِيْجَا وَاضْطِرَابَا
نَسَا لَلَّهَ سَلُوَةٌ وَاضْطِرَابَا - مِحْيِي اَلْبِيْحِي -
صُوْرَتِ

صُوْرَتِ جَوَابِ مَلَكُرَاتِ اَزْسَانِ اَهْلِي بِيَانِ خَضْرِيَّتِ خَضْرِيَّتِ اَنْدَا اَلْعَظِيْمُ
الْمُضِيْبَةُ دَهْمَا وَالتَّرْتِيْبَةُ صَمَاءُ فَالْضَبْرُ مُنْصَرِّمٌ وَالْقَلْبُ مَضْطَرٌ وَالدَّمْعُ مَلْنَجِيْمٌ
وَفِيهَا تِلْكَ السَّلُوَةُ وَالتَّغْرَابُ اَلْاَلْمَلِي اِسْتَحَابُ اِبْرَاهِيْمَ وَرَحْمَةُ الْكَبِيْرِ فِي وَشْتَانِ بَيْنِ ذَلِكَ
الْحُوْرُوْدُ وَهَذَا الْجُوَارُ (عَبَّاس) -

صُوْرَةُ قِصِيْدِهِ اُوْلَى كَمَا شَخِخٌ فَاِضْلُ فَاِشَاغِرُ وَاِدْرَبُ كَامِلُ شَخِخِ عَبْدِ الْمَلِكِ
كَرُ تَغْرِيْتِ اِنْشَا نَمُودُهُ :

اِنَّ الْوَلْنَ اَلْفِي حَلِيْفًا سُوِي اَلْقَهْدُ وَتَدْمَعُ عِيْنِي تَحِي فِي حَفَّةِ الْحَدِّ
عَلَى نَكْبَةٍ حَلَّتْ فَحَلَّتْ عَرِي اَلنَهْيُ وَمَا لِي بِهَا الصَّبْرُ الْجَمِيْلُ اِلَى الْفَقْدِ
فَحَقِي مَقِي اِبَادُ هَرَاتِ مَحَارِبِي بِاسْتِهْمِ رِزَّةٍ لِاَلْقَابِلِ بِالرَّدِّ
اَصْبَتْ قُوَادِي كَرُ وَا كَرُ مَدَا ضَعْفُهُ وَصَلَّ رَفَادُ حِي اَلنَزْوِي اَلْحُوْمِي رَشْدُ
وَكُنْتُ قُوِي اَلْفَرْمِ اِنْ جِئْتُ شَاغِرًا لَيْفَ عَنَادُ لَنْ كِيْمِيْلِي اِلَى الْعَمِيْدِ
فَمَا زِلْتُ تَسْطُوُ بِالْمَجْنُوْدِ وَتَعْدِي وَانْ لَمْ يَفِدْكَ اَلْفُطْرُ مَلِكًا اِلَى الْعَمِيْدِ
كَمَا تَبِيْلُ الْاَيَّامِ اِنْ جِئْتُ حَارِبًا وَنَسَاعِدُهَا خَطْبُ اَنْ تَسْتَبْرَأَ لِرَبِيْفِ
لَهَا خَاذِمَاتُ كَرُ مَقْرُ عَلَى اَلْفُتُوْ

۱ اِنَّ تَارِيْكِي ۲ اَلْقَهْدُ شَبِيْرِي ۳ تَحِي جَارِي شَد ۴ رَدُّ مَسِيْبِ
۵ رَفَادُ خَوَابِ ۶ حُوْمِي ثُوْرُ شَرِيْقِ ۷ شَاغِرُ شِيْرُ كَشِيْدِهِ
۸ اَلْفُطْرُ قَطْعُ كَرُونِ اَزْ عَرَضِ ۹ اَلْعَمِيْدُ قَطْعُ كَرُونِ اَزْ حُوْمِ
۱۰ كَمَا تَبِيْلُ فُوْرُجُ فُوْرُجِ شُكْرِ ۱۱ اَلْاَبْرُوْرُ اَلتَّوْبِ اِهْمُ سَلْبِهِ
تُوِي

تري المحر في اكارها ظل يعتدي
 وذي حاله الدنيا لمن يك فاضلا
 وسعد الفتى في عفة وناقت
 المرثا فان الله نادى بها شه
 وسار الى جناب عدن ملبيا
 نعمم بالفردوس ريت مكارم
 فاعطى امانيا وجودا محمت فنا
 وستر بولدان وهور تزيت
 وهما وضوان بنخرت جنة
 وناداه جبريل بهي بعتره
 ولقد بعيش قد صفا من مكد
 واطرب برشف الرجح فلبلا
 لصدكان ربنا افضل فالعلم والتق
 ومصباح جوفى الدجى يهدي
 واصال بالصرم المحزم فارنت
 امام صمام فاضل مفضل

ويصفونها عيش اللبم مع الوحد
 اذ انك من قيد ككل في قيد
 لدار نعيم فبي من اعظم الرشد
 بلى باباه المفضود للقبو بالفضد
 لدعوة مولاه نحياء بالوحد
 وغادة دار واخاشوخ ظل البعد
 وندت امانيا وعدنا بلجدنا
 ونحن من الاخران نزل في سواد
 واجنا وناصل جبر اللقى المرشد
 ونادى بها الله ان ابي من بعد
 واصوا بنا صالح تحصل بالكند
 وناد منا ساقى لكاتبه بالكيد
 ونجر الندى والجود والحلم والهد
 بلى غاية الراجى واكرم من سيد
 قسامت فذلك من يصل من الويد
 نعى نعى قد تمتت بالوحد

لا الوحد دانت لا ناهب مي استين
 وصادروا كدنت عند ارض
 و جذيب عصاب شير دختاخ
 وشف كيرن في الندى شمس

عزروى الضادى بعبذب لاله
 وضال الاعضان جود لباست
 ن تكن العليا اذ لمثت لفقده
 قالى صام السماك بفضله
 غارنا سدر وموضع حكمه
 وانا سفن عباس فهو نعم

وانشر اذ فاح الورى من صفا الورث
 اذ احله الحيا في حماه من اللبد
 ضد خلف العباس في افو التحد
 يفوخ بهذا العصر كالمك والتد
 ومظهر الطاف الاندية الحمد
 بجور وولدان تحبيه بالود

هيا استمع نظم القيم مورخا
 (ناظما الشيخ عبد الملك الشبي)

ما للحاجر دمنها لا يجتر
 ما للفلوب تكاد تظفر والنقو
 ما للانام تكا كوا متجهرب
 ما بال عكذ مدع بها رجسة
 ما للبيطة زال عنها بيطها
 فكاته ديم غدت تحتدر
 س تكاد ترمق والمر اشرفجر
 كانهم جتمعوا الكيفا يجتر
 ما بالها تكي دما وينهر
 وغدت بجزرة شكل تحسرو
 صل دكت العبره ام هل غادنا الحضره
 امر ما زاد هاما اخبروا

الورد عمل اشديد اب
 يواد لهنت تار كيت شه
 بهام بالاى عا كى
 انذير محاسن
 يحا جوا طرف چشم
 يميل كرو اسنان بوى زمين
 اقزداك

أم ذاك صوتا لظهور أم شعر البهاء
 هذا بهاء الله قد تركنا الشرى
 فلفظت أكبادنا فكان الثرى
 هو في سرور والأناجيم جسد
 فدنا كعنا للبرايا كل من
 فداها من الأضال ذلك
 منها نطقت فلا احيط ببعض
 يعني الزمان وذكره لا ينطوي
 أو صاف جلت عن التشيرات
 ومقامه عن كل مدح قد خلا
 وعن الرثاء فما رثاني شخصه
 فهو الذي استقصوا كماله العلى
 والحلم والعلم المحمل بالهدى
 ميثاقان تحصى مثاقبه الملا
 حسنة لا تنتهي قد ما نلت
 يا قوم فارقوا أرضا ذور وقصة
 ملا الذي نكرنى وأبنا وقصر

لا نفي خبر وفات ٢ أيا دافعات ٣ أجزاء اطراف
 فلقد ه

فلقد جرت الدموع كأنهم
 ونكاد أهل أرضان تقضوا بنا
 لولا الرجاء بشاله أهل العلى
 لا تقضوا يا قوم إن شئوا
 فامات من خلقي ولما نظيرهم
 الله أكبر لا يقال بوصفهم
 ابني صبرا انتم ادعى الورى
 وصبركم كما فعل الصائب يشكر
 تركنا البهاء الأرض واخارا الماء
 ترك البهاء الأرض لكن ذكره
 يا صاح قمر انشد بنيه رثائه
 واذا استزادوا نظمنا بريح فرقة
 (صلاح خزيان عرق ١٨٩٢)

تطفى لظى وسط الحشا نبتت
 نبتت الصعداء وهي تخبر
 ان يخلوه لكان قلبي يهبط
 أهل لكل هممة تك تنظر
 قد ما شلوه مناقبا فانبشروا
 لكن ولو ما بهم ما ينكر
 بضروب تعزير فقال واخبر
 حين الاسى فصبروا وقصبروا
 ولذا في الفرقة وسألني ان يخطب
 فيها يخلد وهو ملك اذ من
 واسألهم ان يقبلوه ويعذروا
 ابقي بها لله صينا يشكر
 ١١٣ ٢٤ ٥١ ٥٣
 (١٣٠٩)

ناظها امين فادرس معك مدد سنين
 طومر قصيدة ثالثا كرى از صلحا
 احدى را لا اجل الحياه مريح نموده
 حل علم بعضى از ابيات وارجوز حق حضرت
 الخطر المشوق الأرض بيكنه ووفاد
 لا يمن

يا من قسافي بالمعارف والنهي
 لا يحف غلجان النبي بملا
 ان الورى جرت على هذا الهاء
 فطب تبروخ فاستوى فوق السماء
 ولذا بكيت وما على العلم الغبي
 وايت في نظم الزمان معزيا
 صبرا على هذا الصاب ان يكن
 فاصبر اجدر بالخطوب مكاتة
 ولرب يوم فيه قد عظم البلاء
 فليكشرون عن ثابتي ذاتها
 - (الفيل ليه نجاهه
 تصيد له ابعس كديكي ازاى صباي ببروت انشاء وارنا ان شؤرك
 - لا يا صبور
 ان الجسم الى المراكز ترجع
 والدين يمنع والنهي منى الفقى
 من دايما زرع ربه في ملكه
 سبحانه من خالق ومهيمن
 على شيم الروابية قد كوهها

نفذت

نفذت مشيته بيا بوعليه
 عشر ما قشا في الارض تلك ميت
 فاصنع بهما شئ شدة عندا
 ورسل الشرى كرم نواص صفت
 ويبدو وصل فدهوت لرغامه
 ان الامام فرانس والتبعة الا
 جرا الزمان على الا الى ذيل البلاء
 وانشاخ كلكه على ماشيدنا
 فانا بنو العباس مات رشيدهم
 عظم الصاب به فاما من مفرج
 يوم كيوم الدين لا وزوبه
 ما حصر ظرلا ولا افت به
 الامر ويحك فادرع جداله
 حيث الحقائق في العوار العين
 تنكي اجباح طوت مشكاته
 ادناه حسن الخلق من رسل الورى
 فكانت شمس الحقايق في الملاك

نواص صفت بيا بوعليه
 ما يلد شدة شؤرك
 فاشم خورده
 يا قيدر

يا قمرنا ان روضه جنة
 يا قمرنا ودعت منه طيبا
 هذا الذي بان نشره مضع
 يا زاحلا ابقى لنا من بعده
 طاب نفوسهم لو ضحك في الرثي
 اذ ان علمك وهو بحرنا خرد
 من كان رزوك في صحيفه ورثه
 جادت عليك سخائب من رحمة
 وعطرت بكنائس التسليم من
 ولقيت لنا بالذي قد منته
 بنا يلىنا الفقدك علمنا
 ووجودنا حال لهم فضل سما
 وفضاحة عليه وخراسه
 فاهم الكارم والكرامه والعبا
 ولقد تركت لهم حصادا فاهمك
 عباسهم في يوم فطرك وجهه
 متمكن السر فان عندنا لوف السمر من يقبله كما يتنوع

من فاذ شريك في نعيم سرتح
 حيا وميكا فادور من تسودع
 ركن الملا من فقهه متضع
 ذكرنا بار جاء السما يتنوع
 علما بانك ليس شيئا يوضع
 ليك تحيط به الاثلاث الاذرع
 ويحك وليس بهمة ما يصنع
 روى ثراك بديمة لا يطلع
 مولانا اقية حوانك وان ربح
 من صالح يفيه فضل اوسع
 ان الوفاة سئل دار تحميم
 وبصيرة بن مانتهم ويصنع
 حكيمه ونفود راى يقطع
 وهم الفضائل والفواصل اجمع
 تلك الطريقة لا حراما منوع
 الكامل المفضل المتورع
 من فاذ شريك في نعيم سرتح

لا متضع اى متحرك

مقيد

مقيد باللفظ مطلق همة
 يتوشح الازاء منحيا السا
 وموشح اعطافه بمعارف
 تسعد الدنيا القلوب وانه
 كيف العزاء له ومورد فضله
 ان المخطوب تهول عند عومها
 لكنى قد جئت في مرشيق

وبصيرة مترقع متخشع
 هو في نفوس ذوي التباهة وقع
 حلال العلوم بوشيهن توسع
 يسعد الدنيا اليه فتنوع
 ما غاخذ في فيوضه المتدفع
 اذ ليس من يسلى ولا يتوجع
 وجبب احرفها يحون شدمع
 (مصباح مصلح)

صيد خامسا كما ريب رشيدي قد صدقنا
 مصاب ليس يعقبه شفاء ودا ما الصحة ودا
 فرقها وقد عظم البلاء وكره لزل الدنيا بهول
 ودا هيته وهت قومنا برؤ على اثاره وجب لكاه
 ضناق لوضها فنا الفضاء بهاء الله من فدا حارسنا
 امام قد حوى علما وفضلا ورشدا منه قد ظهر البها
 فان له على الفضل الملا بجيوش اليفين على صلا
 وقد نال الكمال وكل شئ تكامل يعتر به الامناء
 وحكم الدين في الشرع الوفا لدا ادنى الامانة في عفا
 وحسب ان الله قد سار عفا الى الافق المنير كما يثاء

ولكنا

ولكننا نبتغى فيهما
 انما نمدح حتى لا يرثاه
 سئل النفس عنه في جبه
 فتور لا يحيط به جلاد
 سعى نحو الجنان يروم خلد
 بروضات وضوحها الا
 (الغنية زهير الصوفي)

افل صفات ضوءه الضياء
 ونبيك دما طول الليالي
 هم الصلحاء الكرام الايقان
 ولما ان راي كل سيف
 فبار لا يذنبها الفناء
 فآرحة بلا هو قلب
 فثبات لها سارا اليها

وقناد ممدنا بالحزن
 على التقديران غرا البكاء
 على اقا الفقيده وان قول
 وهذا الكون ليس له بقا
 فقال بهما من الرحمن غرا
 لجنات لها سارا اليها

قصيدتان سر كججمع ذنبتك مدسه خيرت كلياً اي وفرنما كين حكما انشاء نمود
 (بدر نفا مثل اقلوب)

فادنا الارض زعده اذ تولى
 مبعث النور صاعنا وتعل
 هول وقع قد ضايفه تحلى
 لا بكاء لا اتمه و عويل
 كذا التبل في الامثال اولاً
 ده اعزاز كل واجلا
 الاصل بالالاطباء وكل
 انما الخليل يقرى التاريخ
 فاصفا كامل الصفات
 ذاصيا بين كل عباد
 ذار جاه لكل ناب علم
 ذار ضنا لكل خيل صلا
 فيه في التوفيق الكال
 كيف يعق وكلمه الفضل
 فثرو الارض الساء ما عنهما
 انما اليها ما تولى

ام من ليد وياست ۲ منبره فاسته
 فان

از من طفولیت از کاس کدر آساید
 در زایای سنین اولیه زبور امر عظم الهی بنوشید
 فقه سینه چین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش
 غمی خور و پریشانی بچشید و در آساید
 و کربت و غربت جمال ابھی بهم و شریک گشت
 و در سخن و انطباق باطن عراق که از سینه
 تر ویر قطب شقاق و مرکز نفاق اعدا شد
 بلا یای لالتحقی در نهایت تسلیم و رضا تحمل فرمود
 از خویش و پیوند بگشت و از مال و منال بیزار شد
 هر جمال ابھی بر کربش میفرود و از خای
 بیو قایان نار حشرش بنوران آمد
 در مجروح طیفان نفس آن کز شمشیر الهی رخ بر افروخت
 و شد
 و حیثیتش در جمع اهل بجا واضح و برهن گشت
 از هجوم صیغ سال از نقص بر تعدادات این بجا
 خافت و پریشان شد و طول و مایوس گردید
 ای خانم اهل بجا: ای...

ذقی و شکت محمل ما
 هم محفل ما و هم دل ما

قلم و لایم از عهده شکر ت عاجز است
 و از وصف بجایای حمیدات قاصر... ای جهان
 با وفا شایسته و سزاوارا که در جامعه پیران حضرت بها
 انوار المواقف المصطفی
 المبتغی در مدت شش ماه در خاد و بان خراجیاد و حبشهای امریه
 بالکلیه متوقف گرد و جاس نکر
 و تقریب در هر شهر و قریه کمال قار و روحانیت و تسلی و توجیه
 و حضور و شروع منهد شود و بجا
 و نفوس آن و در توجیه نورا و سر حله اهل بجا
 با علی کلمات اربع عبارات توصیفی توضیح تشریح
 گرد و در گرجا نچه تا جمل و تعویق در مدت یک سال
 در حبشهای خصوصی افراد بجا میان نیز ممکن و
 میسر بسته من و ن تردید انظار و اشیاء محزونم
 و کرمتم فی خلد المصائب الایم تا خیر اندازند و این
 و استغاثه این عبد را در جمیع تذکرات و تائید لعل الله
 لیستر امری و یسدد و یخیر و یحمی
 و بعضی حوائج و تحقیق امانی بفضله و قدره و عظمه
 بنده اسائن شوق

و نیز لومی مفصل تاریخ دوم شهر اسفند سال مشتاد و نهم یانی مطابق سیزدهم و سیمبر ۱۹۳۲
 سیلادی و اصل دستاویز آن شامل قنوت و اوصاف حضرت و در ضمن مبارک کلام علیاست و
 اول آن لوح منبع این است یا شکر کافی در آخر آن به قسوتی که کجی و حرماتی و درین لوح
 میفرماید یا و قد قر العلیا اگر در هر دو صد دان گشایم و در هر دمان صد هزار زبان ناطق سازم
 از عهده وصف و ثنای سجایای ارحمانیه است الفی ما اطلع بها احد الا الله برینیم و نمی ازیم بریم
 و محبت بیکرانت را تعبیر و تقدیر تو نام بجز محمد و وی که بر اعلی رفارف قدس جاسند و در هر م صهی
 حول مرش کبریا لیلیا و غار اطاف و ازین سنا از انال جمال الهی مرزوقند نفسی در این دنیا
 دنیا کینونت محمد را طیبه طاهره است شناخته و درون صبرین جمال حیدرات که از منبع شکر
 سلطانی بر و محبت ایشان کشته کما یبغی فی یلیق ادران نموده و استنای کرده یثهدک المکذ
 الاصلی و عن و نامهم نفس الله الهیة علی الاضنین و القواط انک کنه هذا یامک
 نشانی الی خاتم حیوانک مظهر صفات ایلنا الغزنی القزندی... الی قوله تعالی قدر
 ای اشکگان روی آن دلارا شایسته و نزل و ارا که در جمیع اجبای الهی و اما الرحمن در کافر لیلان
 و مالک شرفی این کلمات دریات و آیات بیانات که از ظلم علی و کلک بفر شیم بین کلمات
 که در حق آن گزینش مکتوت نه صادر گشته تخلیلا الذکر ما المنازل الشریف و اعزاز القفا
 المنیع و حنا و شفا نجما لها القزندی که ارا و مرار کمال تا اثر و توجه و حضور و حضور و تفرس و
 تمنع نکاوت گردد و امناهی مجله محل مرکزی اعلیم تقدس ایران این آثار باهرات را در اقطار شرقیه
 بواسطه محافل و وحایه کمال سرعت و اتقان نشسته سازند و هذه موهبه عظمی قد مدد دست
 لامنا و احبابنا الانبیاء فی موطنه الشریف جز اهل الله نیل بجز آبی ملک و مملکونه و آن کما

این است

این است قوله عز و جهاده و جعلت قدرته و بیانه اعطی یا ابنتها الورد المبارک نورا
 غنی و تنفی علی اثنان دو حقه الهیه هذه الکلمة العلیا انه لا اله الا هو ربنا الاخر
 قال اول ما جعلناک من خیر الاماء و اعطیناک مقاما لمدی الوجه الذی فاسبقه
 النساء كذلك فضلناک و قد کناک فضلا من لدن مالک العرش و الثریه قد خلفنا
 عینک لشاهدة انوار وجهی و اذک لاسیما ع ایاتی و هی کلک للقیام لمدی العرش
 ان لشکر می بلی موی الوردی ما اعلی شهادة السده لوردتها و الذکرة الاحد تیر
 لمرضا بید کرمی یاها صنوع راتحه المنک طوبی لمن و جده و قال ملک الحمد یا رب البهی
 الابهی و ما احلی حضورک لمدی الوجهه نظر علیک و عنایتی لیک و فضل علیک
 و ذکر می ایاک فی هذا اللوح الذی جعلناه اید عنایتی لک فی السرا و الاجها من
 لوح ثانی هو الباقی کتاب من لدنا البقی سمعت فاذک و انها تورق من هذا
 العظیم ظهرت باسبغ ضافت رضای العبد من البدیع مقینا هاتره من حق الاصل
 و اخری کوشی الغزنی اللبغ علیها بنها فی و عرف فیض المنیر

در الواج علیة که از سخن خود و کرم مرکز مشاق بجا حرت عبد البها مخاطبا للورقة
 المبارکة العلیا صادر نازل این کلمات و بیانات عایات درون و مطور و بار کلک
 اطهرش شوت و محفوظ قولنا الاصل ایها الشیفة الغزنیة الریحانیة شرب روز بیا و بستم
 و چون بخاطر یکدی زایم شسته او باید و تحریر از خود غم غم خوار تو غم غم غم غم غم غم غم غم
 این کلمات محمومش این ایام بگذر از اش و اسد در ظل جمال ضیایک در حکومتی جمیع غصه را فراموش
 میکند و جمیع این طعنها تحسین جمال صبا کثر تانی میگرد و تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت
 و حقت

سرقت ضعیف بندگان عالی بوده قدری فکر کن بسین همیشه حسین بوده است لهذا دل باطن
 بحال قلب خوش کن و خوش باش و مستبشر باش... یا شفیعی الشفیقه در شب روزی با تو شو
 آنی از خاطر نیروی فی الحقیقه محبت خود ابد آتساف و محرمیستم ولی هر وقت ملاحظه صدیقا را
 مینمایم بی اختیار تنگ آریتم میریزد... خطابا مجرم میفرماید حضرت خت ایجان دل و روح و
 و فو او مشتاق و ذلیل و غار در حقیقت جان و وجدان مذکور از فرقتش تو نم زکری کم زیرا آنچه
 نویسم البته از جرات خود خواهد شد (بجز فرما که این معارف بخاطر مبارک مرقوم و مطهر ای ضیا
 در این سفر باید بادل غم و روح و ریحانی محکم عدم حضرت شیفته باشی شب روز بگوش و بپوش و
 بجزوش که سبب سرور قلب بنا کنی گروی چکر در مدت حیات دمی نیاید و در جمیع عمر آرام گرفت
 چون پروانه حول شمع الهی پرواز نمود و جانی افروخته داشت و دلی از حرارت مجده آنه سوخته افتخ
 و یک ناله پس از صعود حضرت در قعر علیا در یازدهم شهر عظمه سال نو دیانی حضرت ولی امر الله
 ابلاغیه حاوی مطالب مختلفه صادر فرمودند از جمله این است بجزرت خانی میفرمایند (یوم صعود حضرت خت
 در تعطیلات سعی بهائی عسوت زجزره ایام حضوره تبرک است و بی ذکرش از تقویم بهائی جایز
 در این سنه که سنه اول صعود آن در قعر بهینه علیاست اجتماع یاران محبوب مقبول ولی
 منحصر بین سنه است) بنده نگارنده یکسال پس از صعود حضرت ختانی در ضمن عرضیه که تشریح
 حضرت ولی امر الله را در احوال افداه تقدیم نمود صیده در مدت حضرت در قعر بهینه علیا
 نیز با حق تقدس مولای جنون معروض داشت هیکل مقدس صرف فضل و عنایت معروضه آن
 عبد اشرف قبول شرف و آن جواب عرضیه این عبد لوی صادر و در خصوص صیده منوره میفرمایند
 قولی الاحلی جبل فقال له حمدان جناب آقا میرزا عبد الحمید اشراق خاوند علیها السلام
 ملاحظه

ملاحظه نمایند عرضیه تقدیمی آن حبیب عنوی سورته علیا شکر الجلال علی باضمام صیده بدیم
 در ستایش و شای تبهیه الهی حضرت و در قعر مبارک علیا با حق تقدس محبوب هم زبان حضرت
 ولی امر الله را در احوال افداه در اول و لحاظ قبول و لطف و کرمیت فایز فرمودند
 نویسنده بسیار ضعیف و مقبول واقع و حکایت از خلوص و استمداد ظری ناظم صیده بسینود -

اینک ذیلاً آن صیده را میگویم - (بجز حواله الیه)

ای که جهان گشته از رخ تو منور	کعبه جاغت طافه گنبد خضر	جلوه فی از رای تست عقل خمره
رتبه ای از جاه تو سپهر دور	مقصد اصلی تویی ز خلقت عالم	بهر تو شد گیتی آفریده سرسبز
لطف تو بامید شد بحث پدید	غم تو جنبید شد عجم تصور	سایه جود تو اوستاده بدید
تا که پدید آمدند درو گوهر	تا فلک سرزقید حکم پیچید	لاجرم آمد سرش چله چنبر
شده فی از لطف تست حیات	جلوه ای از قدرت ز نور شد	مقتدر زوی تست پرده خورشید
روی تو با بیاز از گوشت هنوز	ماه جهانی و اخت مرکز مشرق	دست خدای از دست خانی کسب
عنت تو بس که بر تو در کشید	ره بید حجت نیافت دکم سوز	پر تویی از حضرت تو یافت شکر
زان شد از چشم جلوه خلق مستر	جلوه گیتی بذات تو شد قائم	زانکه عرضی را بود قیام بجزر
ذات تو شد خلقت جهان معلول	جلوه آفاق شتقند و تو مصدر	حسرت تو چون نیافرید خداوند
زان گزیدی بجز خویش حشر	جلوه یزدان روی تست پدید	ایت رحمت بذات تست غم
نور زخمت جلوه کرد بر ز بر طور	موسی از آن یافت راه و گشاید	روح قدس نام تو رسید بدیم
تا که شد او حامله بر لوح مطهر	سوی تو شد طبعی خلیل خلوه	خواست چون زود و بگوش برادر
نام تو بر زبان چو رندند اشش	از اثر نام تو جلاله آسبر	در شکم ما می اوفتاد چو بوسه

شده است

شد متک ترا بر شیشه معبد
 تا که خلاصی پدید گشت مرا و را
 نام تو شد نقش بزگین سلیمان
 گیتی از آن شد در بجه کعبه
 مهر دهنش سجده کرد یازده اختر
 از سر کویت صبا گذشت بستان
 زان همه گلهای سکنه گشت و معطر
 رنگ گرفته ز روی تو گل پوری
 بوی ز مویت ربوده نازده
 کی شود او را در گنجات میسنه
 دفتر وصف تو در زمانه نگین
 گرچه جهان خود بوی نت چو تو
 روی تو گر جمله سینو بطلت
 کی شدی از آب بی خیب سکنه
 نمانده بجزت دی نشا و قند
 دونه محبت برنج و نم سپری شد
 گاه شریک جوم مرکز ایشان
 گاه اسیر هجوم ناقص است
 جلوه ذات تو گشت بادی و بر
 داشت تو آنس خصم سزاه نما
 شانه نما ز سده احدیت
 قلب جهان بخت خدی تو اگر
 بر زده از کائنات خیمه فرات
 پھر تو چون شد جهان عالم است
 از غم محبت برنج و غصه قرین شد
 چون تو در عالم ربوبی غم تو
 خورشید از غم بجاک تیره گذر
 نرسد از غم جبین تو شود
 مرغ شب آهنگ از تذکر محبت
 شب همه شب درین ناله میکند
 تا که جو خیم سیاه طره دلبر
 خصم ترا روز چو شام سینه
 خاکشدا اشراق خاویج خاک
 و شب اش از نوبت هز گشت فزونی
 خورندد یگویی که از اسیر خانم
 عقبه به نواب بوجود آمد حضرت
 عصمت اللہ الی ظهور است
 اسم مبارک ایشان اقا میرزا محمد
 سونین فرزند حضرت بهاء اللہ
 و از خانم محرم حضرت سلام

الکائنات در سال ۱۲۵۵ هجری قمری
 در بیت مبارک در طهران متولد
 و فاضل سنی ایشان
 با حضرت عبدالباقی سال ۱۲۵۵ هجری
 و در شان در سال ۱۲۵۶ هجری
 یعنی در سال که شهادت حضرت اعلی
 و شهادت شهادت شهادت شهادت
 علوم نیز واقع متولد شد اندر
 موقع تبعیه جمال مبارک از طهران
 به زور (بعناد) سه ساله بود
 تا که او بوطه طفل بودن ایشان
 با مرچا مبارک ایشان در طهران
 در زندان قاسم با قوم مبارک
 ماند و در سال ۱۲۵۶ هجری قمری
 در سال بعد از محرم دوم حضرت
 بهاء اللہ به طهران آمد و ایشان
 را با خود میبرد و برزند و مشهور است
 که در مدت هفت سال یعنی از ۱۲۴۹-۱۲۵۶
 فوق اعاده از دوری از جمال
 قلند من محزون بود و چون در سال
 ۱۲۵۸ تبعید جمال قلمی از بغداد
 به ایران مبول و در زندان کاتب
 قلمی جمال مبارک بودند و خط بسیار
 خوب آشته اند و حکمی که الان از ایشان
 در دست هست در اردن گرفته شده است
 و در ایام اردن ۱۵ یا ۱۶ ساله بود
 و در ایش صورت و سیرت فوق العاده
 حضرت عبدالباقی شبیه بوده اند و در ایام مبارک
 اجازت فوق العاده منجذب خلاق و اطوار
 ایشان بوده پس از تبعید جمال قلمی
 از اردن به کابل و در وقتش قضای
 حکم جزو مجوسین بوده اند پس در وقت
 شتی بجای از آنجا جمال مبارک و عائله
 با قاضی از حینا بجای تشریف برده اند
 و در شب اول آب نان هم بعائله مبارک
 ندادند و پس از ورود بجای حضرت
 صاحب مردم عکار طوری و نمودند که اینها
 کافر و مرتد هستند ولی چون مرگوم بود
 که در روز یک نفر از اولاد جمال مبارک
 بری خریدن لوازم بیازار تشریف
 میبردند روزی حضرت عبدالباقی تشریف
 بردند و در موقع وارد شدن به دکان
 قضای مشاهده میفرمایند که یک نفر
 سیحی به صاحب معاره که مسلمان بوده است
 شروع بحاجه نموده و تقریباً خالی
 فانی بر آن مسلمان آمده بود اما حضرت
 عبدالباقی اندک نظر فرمودند

و تحقیق حضرت حجل را ثابت فرمودند این خبر در بین عامه منتشر شد و سواد ظن مردم بحسن
ظن تبدیل شد و کینفر از تجار ایرانی هم بکامیافتن نوده و اجبای کمی بر او وارد میشدند و
آقربا در همین موقع بود که حضرت حاج میرزا ابوالحسن امین بجنور مبارک جمال اقدس
آبهی شرف شده اند با کسی با وجود هوسا لریغانی در امور حاصل نشد و از بیانات مبارک بنویس
برسیا که فدائی برای فتح باب سخن لازم است و چون مرئوم غصن اطهر این بود که غایب
طرف حضرت برای تحریر روحی بجنور مبارک مشرف میشدند پس از فراغت از تحریر روحی بیام قشله
تشریف برده از قضا در غروب جمعه ۱۲۸۶ بجنور مبارک مشرف شده و حاضر
بودن خود را برای تحریر آیات عرض نمودند جمال قدیم فرمودند امروز روز نزول الهامیت لای
شایم زخمه و بیانات مشغول شوید چون آن غصن اطهر بامر مالک قدر بیام تشریف برده
توجه ما شایم بیانات مناجات بردخت از قضا از غایت جذب از خود موجود شد و حکمت الهیه
الهی دینین اقتضا نمود که آن گل نورسید بوستان الهی در عقوان جوانی قصد طایر علیان
گذا از روزنه کرافاب بحسب طهر متیابید برین فاد و فرق مبارکش شکافه شده و دم جاری
گشت چون حامله مبارک بر این حادثه مولد گاهی میخندند حضرتش با طاق قشله آوردند و چون
بنیض صغیف بود تا در بحر کت و تشریف بجنور اب برزگوار نمودند جمال قدیم جلدی کرده
بالبین ایشان تشریف آورده و بیانات مبارک در آن موقع منی بر لطف دعایت و نوازش و تهنیت
این فدائی بود با حضرت غصن اطهر پس از سقوط قریب به ۱۲ ساعت دیگر در این جهان خاک
تشریف داشتند و بعد بعالم بالا و جهان ملکوت مرغ روش مقارن غروب ۱۲ ربيع الاول
عجری قمری در حالیکه از سن مبارکش بیش از ۱۲۰ میگذشت پرواز نمود و چون عمال از قبیل
اطرش

الطهرش استند نمود جناب فامیر احسن عمزاده جمال اقدس بن سخی ایشان غزل
و در بنی صالح مقروماوی یافتند و بعد با حضرت عبدالقادر و الشارح عبدالکلام
مقام نورشان تعمیر و آیه مبارکه یا ایها النفس الطیبه ارجع الی ربک و اخصیه
بر لوح آن مقرر اطهر منقوش شد و بر همین حال تا چند سال قبل راوه مطهره حضرت ولی امر الله
قریبانی بر آن قرار گرفت که بر سر اطهر غصن اطهر را با سر مطهر ماورش سینه خانم از مرقاوی
بکوه کرمل انتقال دادند و این اقدامه تفصیل در توفیق مشین حضرت ولی امر الله که انتقال برین
نازل شده مذکور است نا ادری چون بواسطه صعود حضرت غصن اطهر ناله وزاری از عالم مبارک
واجبای الهی بلند شد و رفته رفته باب سخن مفتوح و خیمه عطمت جمال قدیم زینت بخش زرد گرد
با ادری پس از صعود حضرت غصن اطهر از قلم مبارک زیارتنامه بافتخار ایشان نازل شد
که صورت آن این است که در لوح آقا مهدی فرادی قزوین میفرماید قوله تعالی الا فلی
هنا جنین فیہ یصلون الاین امام الوجع بعد الذی قد یاها فی التجن الاعظم
لذالك ان نفع یحیی البکاء من اهل سراء و الا لکی و نوح الذین جلسوا مع الغلام
سبیل الله فالک یوم المعاد فی مثل هذه الحاله فان مع العلم ان یدک و تبره مالک
الأم یدعو الناس الی الله العزیز الوهاب هذ یوم فیدر تشهد من خلق من نور
البهاء اذ کان صیغوا بایدی الاعضاء علیک یا غصن الله ذکر الله و ثناؤه و ثنا
من فی جرد و سالبه
لا یما و فیک و یثاق الله و عهدنا الی ان قد یت شک امام و جرد علی العزیز المختار
ان الظلوم و جمال العینوم قد حلت فی اولیایمک فی سبیل الله ما ناسد بل الاشیا
قد نزلت

... و انما لا وكان طوبى لمن يذكرك وينفرت بنا الى الله فالحق الاصباح ...
 الخ كويت حضرت عصف بن اظهر در بام تشنه سادات صيده خور قايه مشول بودند و چون
 اين بيت رسيد بسط كل البساط لالفان عليها على فلبى فهذا اول منتهى
 چنان بخود شد كه از بام بزير افتاد و در لوع محمد بنى نام نيز ميفرميد با جعل بى عظم الله
 اجرنا في بنك الذي صعد عليه كاصعد ابى مهند في اقل الورد في النجى الخ
 فرزند نيكو از نوايه خاني بوجود آمد نيز نماند بفرموده حضرت اشاره شد بعد از حضرت
 عبد الله بن جبريل لوح وصايا حضرت ولي امر الله شوقي ترفاني ضمن تراز مين كتاب
 و زعيم هل بجاگر و ديند ما در اين بزرگوار جناب ضياء سيد خاني دختر حضرت عبد الله آيد
 و ادر ضياء خانم فاطمه خانم لقبه به مير و قمر ميرزا محمد علي مخري صفحاني است اين دختر شريك در
 تاريخ نيل در صل توفيق حضرت علي در صفهان مذکور گرديده بدعاى حضرت اعلی بوجود آمد
 پيد حضرت ولي امر الله جناب ميرزاها و ولي فافن شيرازي مستند ميرزاها و ميرزاها
 تيد محمد حسين ابن حاجي ميرزاها و القاسم ابن ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها
 به سقاخانه برادر حاجي ميرزاها و حسن افغان گويند و دو فرزند داشته بي خلد بچرخاني
 كه حرم محترم حضرت اعلی بودند در سال ۱۷۹۹ هجري در شيراز وفات يافته در شيراز چرخاني
 گشته و در ضمن شمع هشتم اين مطلب اشاره شد و هر دو ديگر شان در تهران بيگانه زوجه رسيد
 زين العابدين است كه ميرزا آقاي افغان لقب به بنو الدين فرزند آنها است افغان حاليه
 شيراز اولاد و عيين نور الدين ميرزاها و خاني سوي ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها
 داشته است مث زاليه و دمري داشته موند به فاطمه بيگانه كه با ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها و ميرزاها
 ميرزاها

بزرگوار ابيميرزا ميرزا ناصر الله از دوج كرده و از اين اقربان حضرت بابا بو جواد آمد ميرزا
 محمد حسين سكرتير و ديگر داشته از اين قرار اول حاج ميرزا سيد محمد معروف بحال كبر كره ساله ابي
 با عزازوي از قلم مبارك در بغداد و نازل شد مث زاليه پير جناب حاج ميرزا محمد تقى وكيل الدوله قبا
 كه مشرقا لا ذكرا عن اباء و ابا فرمود و قبرش در جفاست دوم حاج ميرزا سيد علي لقب بحال
 اعظمه كه از شهداي سبعة طهران است سوم ميرزا حسن علي معروف بحال اصغر حضرت بابا
 با دختر عموي و والده خویش خلد بچرخيگما از دوج فرموده و فرزندى الحمد نام بوجود آمد كه در فر
 سال و فاشاقت در تفسير سوره يونس از قلم مبارك بوالده محترمه و حضرت حرم و طفل بر بوا
 اشاره شده در سوره يونس تفسير آيه فان كان قبضه فذ من ذر فكذا بت وهو من
 الصادقين ميفرميد قوله تعالى يا امة الذكيا و السلام من لربك عليك مديون
 في نفس الله العلي فاغريه فذ و عليك كلمة الاكبر فانه السؤل في قبره و يوم حشر
 كتابك فذ كتاب المؤمنين طلوع الحنيط على ايدي الذكر مكنونا ... و در تاريخ
 حرم اين آيات نازل ابي انا الله الذي لا اله الا هو و قد عرفت على العرش من اسم
 الجنيبه من الجنيب الا اول الذكر الاول هذا ... يا ايها الجنيبه من لدى المحبوب عند
 جبي ما انت كاحد من النساء انا تبع امر الله الحق في الحق الاكبر ... و اصب على
 الفضائه في شان البابه و اهلها وان ولدك احمد لدا فاطمة الحليمة في الجنة الفدين
 الخ ضياء خانم و دختر حضرت عبد الله همت در شان پير حضرت بها آقا الله در شان پير ميرزا
 بزرگ توفيق مستند حضرت ولي امر الله بنا بر اين گمانه در تمشي است كه انا تعالي و بحر
 رافان ظاهر و انكار گرديند امروز حال زيدي اوست آينه ذات سهردي اوست

دارای از نام مکتوبات
 گردیده هفتاد و هشتاد و هشتاد
 و از آنکه زورگش بر اند
 بر چهره اش ز خط غبار است
 این است حقیقه خاوری
 بر خوان نقای خود بخوانم
 فردوس برین رضایت است
 تا باری تو لک هیکل بلکن
 حضرت ولی امر الله جل ثنا و له
 اول اکبر است
 مطابقی بابا علی علیه السلام
 هجری قمری است
 مبشرین ظهور مبارک

قطع نظر از انبیا ی اطی در او گذر شده که هر کجا نوبه خویش مرده ظهور منظر عظیم الهی را بقوم و ملت خود
 داده اند در قریب یا م ظهور نفوس در شرق و غرب عالم بوده اند که مرده قریب ظهور با تعیین سال و
 شون در سال و کتب خویش مذکور است و باهل عالم ابلغ نمودند و در این نفوس که در غرب
 نه با تعیین بل که چار لیدنی که از دشمنان روسیه در اجای مطلع و ثابت آن خط دشمن
 است و در ضمن کتابیکه در این خصوص ایف کرده شرح مفصلی سلطنت آن کتاب امروز در دست
 ولی خلاصه از مندرجات آن کتاب در ضمن مقاله بقاصای یکی از اجای الهی بفت روسی نگاشته
 در این مقام ترجمه قسمتی از آن مقاله رسیده میزاد.

بشارت در خصوص مجموع مسیح در قریب
 تمام

تمام مورخین بی تعصب نخست مسیحیت نیم قرن نوزدهم را باین موضوع اختصاص داده اند که
 دوران همچنان دینی است حقیقه همچنان غریبی حاصل شده بود و هیچ کس او نام مظلوم قرون ساله
 و آراء روحانی روحانی سیحی با آنکه تعصب نداشت از ایجاب این فکر و پیشرفت این غنصتی خبری
 نماید قانون آزادی عقیده در مالک غربیه تقدم و پیشرفت این فکر مکن بسیار کرد نفوس که طالب
 حقیقت بودند و علاقه خود را از او کام موجوده و عواید دینی در کلیسا که مناسبتی با اصل دین الهی و ایمان
 کتاب مقدس نداشت بکلی رها ساخته بودند بیشتر طالب بودند که بمحقق صلیبه کتاب پی برده و تبیین
 الهیه مطلع شوند افکار خود را در این خصوص بکار میاندختند و بیشتر فکر آنها متوجه بحث راتی بود که
 در خصوص جوع مسیح در کتاب مقدس آمده و پس از دقت در و دو یوم عظیم الهی را از نزدیک سید
 و در این بین مبشرین بشارت انبیا راجع بظهور مسیح از هر طبقه و صنفی پیدا شدند از جمله نفوس
 متذکر اول کشیش انگلیسی لوی فی در سال ۱۸۱۵ میلادی رساله منتشر ساخت باسم
 (راجع بمسیح) و در این رساله تبیین کرد که زمان آمدن ثانوی مسیح در بین ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰
 خواهد بود این رساله در شورای کلیسیا مردود شده و کشیش مزبور را از منصب عانی منع کردند و
 عاقبت در نهایت فقر و فاقه وفات یافت و در عالم روحانی فرانسوی گامسین کتابی نوشت
 باسم مسیح حقیقت است و در سال ۱۸۱۸ منتشر ساخت در آن کتاب تصریح کرد که حضرت
 مسیح از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ بوقوع خواهد پوست علماء و عوام باستخرای او پرداختند و او
 مقابل آنها استقامت می نماید بالخرجه مهاجرت به سوی خود در آنجا با نهایت فقر و فاقه وفات یافت
 متومر کشیش سوئیسی (پطری) در سال ۱۸۱۸ کتابی را منتشر ساخت باسم (دشمنان الهی)
 ثانوی لپتر (فلتن) و صطرت سال مجموع مسیح را ۱۸۴۰ تعیین کرده در آنجا تبیین نمود

اولجا که بکشاند و چون نفوذ نامی داشت از چنگال خاکه خلاصی یافت ولی مجبور شد
 که از منصب و عافی خود دست بکشد چنانچه در میوه و دولتی گال (گالسنیچ) را در
 جمعی مسیح رساله تالیف منتشر ساخت بکرتبه در اواخر فروردین سال ۱۸۱۹ و بعد در گال
 در ۱۸۲۲ و باز در اواخر فروردین در ۱۸۲۳ به نشر تالیف خود پرداخت بالآخره در سال ۱۸۲۳
 مکتوبی بنا برین مجله (ما ترناخ تووف) فرستاد و در این مکتوب آن مسیح را در سال ۱۸۲۵
 تعیین کرد پنجمین عالم الهی ایرودنیک در شانزدهم در سال ۱۸۲۵ تالیف با اسم کتاب
 مقدس و مسیح منتشر ساخت و صریحاً سال رحلت مسیح را در ۱۸۳۳ تعیین کرد ششمین کتبی
 ای یوسف زلف برای بشارت قربت مسیح غرضی در تمام اروپا و آسیا کرده و هفتمین
 یکی از جزوین نامی اسپانیا موسوم به آنتونیوس قیاریا که با اسم آدن ثانوی مسیح از
 روی بشارتی که در کتب مقدسه داده شده در سال ۱۸۲۵ منتشر کرد و سال رحلت مسیح ۱۸۳۳
 تا ۱۸۳۵ تعیین نمود در فحاشین با هجوم شدید نمودند با چار از رهبانیت استغفار داد
 و برای تبلیغ و بشیر امریکا سفر کرد و در سال ۱۸۳۲ که در آن وقت هنوز وفات نود هشتی
 کلین معلوم تربیت و تعلیم در سال ۱۸۲۹ در استوت کارت کتابی با اسم مسیحی و مسیحیان
 گداشت و در سال ۱۸۳۵ نیز کتابی با اسم (بشارت اصلیه) در کتب مقدسه تالیف نمود
 در این دو کتاب تصریح کرد که سپهر انسان در سال ۱۸۳۲ ظاهر خواهد شد همگن رئیس حزب
 انجیلی در امریکا که فاکتی نام داشت از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۸ در تمام امریکا سفر کرد و در هر
 گشت که مسیح در سال ۱۸۳۵ خواهد که در هفت کشتی موسوم و تبلیغ کتابی با اسم (واتیکان
 وظیفه مسیح) گاشت و در سال ۱۸۳۵ منتشر ساخت و در سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۴
 تعیین

تعیین کرد مردم همچنان غریبی کردند و او را تبعید نمودند تا از زمین کسی که مسیح یکسان این
 کلیسا معتقد و هلاک داشت موسوم به کث فان در شهر لایپزیک در سال ۱۸۳۸ کتابی
 با اسم (دورخا که خدا گاشت) در او تصریح کرد که مسیح از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۵ حاضر خواهد
 شد و برای بشیر تمام خاک آلمان سفر کرد و از آن وقت در پیش کشیش فیترگان کتابی
 با اسم (بابید برای استقبال مسیح حاضر شویم) تالیف کرد و صریحاً در آن کتاب ذکر کرد که مسیح
 مسیح در سال ۱۸۳۹ خواهد بود این کتاب در ۱۸۳۵ در آلمان طبع رسید بیست و هفتمین
 دو جوان بی کس تقیم بی ۱۵ ساله بنام بوک دینشا و دیگری ۱۵ ساله موسوم به ژال موسوم
 سال ۱۸۳۵ تمام جزایر امریکا را سیاحت کردند و همه این فریغ میگردید که بر آنها چنین گشت شد که در
 بهار سال ۱۸۳۳ در مشرق مجدداً یکی تبعید خنده زنده خواهد شد و مردم را برای قبول کردن ظهور
 ثانوی مسیح حاضر خواهد کرد این دو جوان از مردم اعانات میگرفتند برای اینکه خود را بار الهی
 مقدسه برسانند در بین مردم بدیوانگی معروف شد و هر دو در از الحانین حبس کردند و در سال
 در آنجا توقیف بودند و در ۱۸۳۲ در مرضیانه انژلوئیس که مخصوص فقران بود و وفات کردند
 چهار روز هفتگی از مستخدمین کلیسای لئووان موسوم به بنگکل رساله منتشر ساخت که در
 کارت بنام معبد خدا برای خلق خدا در یوم ظهور مسیح در آن کتاب صریحاً ذکر کرد که سال رحلت
 تا ۱۸۳۳ خواهد بود و مخصوصاً اعلان کرد که بطرف فلان حقیقت و یومین آن آفات و بلیات
 خواهد رسید یا از زمین کشیش کلیسای انگلستان موسوم به مورانت بزرگ جمعیتی
 بنام جمعیت منتظرین در آن نشر سید داشت و کتابی با اسم تقسیم بشارت ظهور مسیح
 در سال ۱۸۳۲ طبع رسانید و در آن کتاب ۱۸۳۵ را سال ظهور تعیین کرد و در سال ۱۸۳۵

این عیونت نقل شد که از آنجا که در سال ۱۸۴۳ میلادی که نوزده ساله بود و در یکی از روزهای
حیوانات در شبی امریکان خدمت میکرد در ۱۸۴۳ اعلان کرد که شبی بدعا مشغول بودم و در باره
ترجم مسیح فکر میکردم ناگهان بن گشت شده که در سال ۱۸۴۴ باب حاجی که خدا بروی خلق باز خواهد
بن آن پوسته گریه میکرد و بگریه میرسد میگفت خود را برای ظهور موعود آماده کن بالآخره او را
کارش مضطرب کردند و دستگانش را و همچون نسبت دادند و بدلا همانین فرستادند و در آنجا خوراک خود
تا مرده و هفتاد و هشتاد و بیست و یک سالگی که از روی بشارت کتاب مقدس ظهور مسیح را در ۱۸۴۴ تعیین کرد
مشا را به درواشکنن سال ۱۷۸۱ متولد شد و در سال ۱۸۳۱ به تبلیغ و بشارت مشغول شد و در سال
۱۸۴۴ وفات یافت و در وقت مرگش ۲۵۷۳۶۵ نفر پیرو داشت انتهای (نقل از مقاله
حیان بلن کوجا و لینکی قره باغی که مدتی هم حضور محل روحانی عثمان آباد بوده است مشا را به
پس از چند سال زحمت و مشقت کتابی نفیس و بزرگ در باره امر عظم و بشرین ظهور و ونگاشت کرد
زنده خود بی مثل بود ولی بشاره رضین او ای ضلال و صحاب ثمال آن اثر گرانجا مسروق و محفوظ است
بعک خود است از روی موده های اولیه ثانیا تا ایمنی نباید باز بشارت را در حزب بز بود تا می موده با
سیرت رفت خوشبختانه عشری از چهار آن بندگان در ضمن مقاله مزبور به محفوظ ماند که اینک
در این اوراق نگاشته گردید تا کی آن گوهر گرانجا یافت شود و منتشر گردد -

ان
اعا بشری که در شرق ظهور کرده اند نیز سکنه از آنجمله کی حاج شیخ احمد حافی است
شیخ زین الدین نام داشته شیخ احمد چهل سالگی در احسا بوده پس از آن بعیتات توجه فرمود
و بساطت درین سبزه در جمع علماء و محققین کمالش شهادت او در پس از مدتی بایران فرمود زمانی چند
سیر از بعد از آنکه فرمود از آنجا بجزایران و پس از آن رحلت عت فخلی شاه بطهران
پس

یکی از مدتی بکرمانشاه توجه کرده و بعد از چند سال بعیتات فرمود آنجا رسید که آنجا
تمام مقام خویش قرار داد و بفرم حج بیت روانه شد درین کوه مدینه مرخص و در مدینه وفات یافت
قرش در قبرستان بقیع است و فاقش سال ۱۲۶۲ هجری است فرزندی علی نام داشته است که
در آن حیات خود او وفات یافته جمعی از علمای شیعه از قبیل حاج ملا علی قزوینی و غیره او را تکفیر
کردند مؤلفان شیخ بسیار است و بعضی نو و جلد گفته اند مهمتر از همه شرح الزیارة و کتاب
الرجعة است شیخ در ضمن گفتار و ضمن البیانات عبارات مختلفه قرب ظهور موعود را بشارت داد
و جمعی را نیز با اسرار الهیه آشنا کرده بود که در نقاط مختلفه دیگر بعبادت خلق و بشیر نفوس مشغول بود
از آنجمله کی عبد الوهاب معروف بصوفی و دیگری حاجی حسن امینی است که میرزا محمود قهرری را
بنیادین در کتب روایت کرده که در زمان بن شریه تولد جمال مبارک را داد و همین معنی باعث شد
او می شود شرح این داستان در فصل اول تاریخ نیل مسطوره است دیگری از دست پروردگان شیخ
حاجی سید الله مدنی است که کتاب طیفه الحق ص ۱۱۱ شرح بحاجی سید الله حسین
مسطوره است قوله و نیز در قرینه سید الله واقع بافت هفت فرسنگی است شرقی تبریز ایالی
حاجی سید الله نامی از دو یقین آنجا قبل از ظهور این مرتبه بیت روحیه دنییه یافته نظر و تضرع
ظهور معصوم شد که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین تزیه و تقدیس منتشر سازد و شرف عالم
بیانند از روایات ضلال را بر بکنند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متغزل و متراض بود
چندی در کوه بکنده معروف بسند ریاضت در میدان عزت جولان داد و آنجا روی بسیر و تضرع
سینتی سائر بلاد و معاشر با نخبه بجا گشت تا بلاقات شیخ جلیل الخلیف رسید با او بر
محدثی و ستور گردید و مراجعت بسیار نمود ایالی مقدس را مقسم شده با ستاد و استخوانه
پروفته

برآیند و شدت و رع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنان را بگری کرد و قرب ظهور موعود
 و تفسیر علان و صفات معدود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و خاکب و نام و حجب
 افهام را منع و خرق نمود گویند پوسته میگفت پیر طریقه شیخ اخصاب توفیق حضرت موعود را ایم
 هشتم که عالم مثال و طور قیامت و مشرق و مغرب آنرا جابل و جابلقا خوانده اند معین فرمود
 البته و در ازان عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت
 و بیایات دارنده بر آنحضرت را نموده بر دم میگفت هر وقت بمسینه علمای اسلام بمصداقت یک تن اتفاق
 کرده حکم بر صلوات و کفر و قوی قتلش را در زمین کشید که همان هندی موعود باشد و بجاریت
 ساده دهقانی چنین مثل میزد که هر گاه شستی تخم گل در محلی بکارید و در شیشه دو اندید از محلی دیگر سر
 برآورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم تارادر اینجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر رونیده اید و تفسیر
 مکان تو بخی نموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را در زنی تامل قبول خواهید نمود آورده اند
 روزی حاجی اسدالله با همی از ابالی سیان تبریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد مقانی مشرف
 شد که با گروهی پیاده و سواره در طرفش میگذاشت و ناظرین و عابریں دم ندیم با و سلام داده تعظیم
 و اکرام مینمودند حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانید گفت ای سنان بن انس پس
 هر مان بدو گفتند آقا نیشانی بخدا اسلام مقانی و از پیروان شیخ و سید است جو اب
 من زعمه بخر میشناسم و شما نمیدانید که از این جنیت چه ظای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آنحال
 و مقال نظرات اشک از چشانش جاری بود و نیز گفته اند که حاجی اسدالله مکرراً اظهار مینمود
 که من را سحر طیبیه حضرت موعود را از ناحیه شیراز است تمام مینمایم و یکی از صحابش اقا اسدنام
 لیلی و ابام حلیت رجالت جذبه بیایان برد و بین انعمون بنام سدیوانه شخرت یافت و بهمان
 حال

در گذشت که یکی از صحابش شیخ نجف نام اهل قره لیوان واقع در چهار فرسخی تبریز
 که بعد از شکاف ریاضت سباط ارشاد بگسترده و جذقن از طالبای تبریز به ارادت گرفتند
 و جمله سپهرش ملا چهارم علم بود که بجهت قصاصه و انشاعر شراره شتار داشت چنانکه هر صیده
 ضایع شاعر چون بنظر میگذاشت و طلعتش ایچو اندازد تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در روز
 سرت فقط اولی تبریز فائز بقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبه در معابر تبریز
 سنگ و کلون اطفال بود و عاقبت ملا با تحریک کرده وی بر اقل رساندند و با بجلان حاجی اسد
 نور شد و مراد مشهور مسیانیان سالهای متوالی گروه ابالی را عارف و مستند و میبایست
 در قرب قاتش ابالی را جمع کرده خبر بوصول اصل داده و صایا را یک یک بیان نمود و گریه می
 استار شدند که هر خود را جای خویش مضروب از و قلی عدم یاق فرزند را اظهار داشته
 است صاحب حقیقی شایزودی میاید و ملا اسدالله را موقفاً تا زمانی که موعود فقط صلوه
 نماید بجا روحانی معین کرده و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ق و وفات نمود و در تبریز
 رفون گردید و ضایعش هنوز در سمع مسیانیان بود که حضرت فقط اولی بر تبریز
 صیت و صوت مبارکش با طراف رسید پس برخی از آنان بعزم تقابست تبریز رفتند و علی
 عور یافتند از آن جمله که ملا فی بنحفظه که عویش حادث علی نام موقوف تبریز بود اما موکها
 کو متی می یافت به تبریز شتافته از همو خویشش کرد و مستحظین مبلغ یک تومان داده حاج
 و که وی را بلافاصل حضرت برسانند و آنان و عده داده مبلغ مذکور گرفتند ولی وفا کرده
 پس اظهار داشتند که این ممکن نیست چرا که بیع دولت و محمد بن رسد هر چه از آن
 ساند و ابالی از جهت صدق ثارات و موعود مسموم نسبت با حضرت محبت حاصل
 کردند

کردن و در حقش تحقیقاً برای تربیت یاقه کان حاجی اسد مذکور حاجب مانعی درین
برج نبود و آن قریه بنام قریه بابیان مشهور گشت - انشائی -
و از جمله مجتهدین بشید کاظمی شریقی هستند که قائم مقام شیخ الخانی است مشایخ
از اهل رشت و پدرش سید فایده از تجار معروف بوده و در نزد بخدمت شیخ رسید و از معارف
مستفید گردید پس از شیخ نشتر معارف او پرداخت و قرب ظهور را جمیع اعلان نمود او صاحب فرزند
بیان میفرمود نواد بسیار در تاریخ نیل حاصل دوم و سایر کتب از وی یادگار است و خاتمش در
شعر فرقی نهم ذی الحجه ۱۱۵۹ هجری در کربلا و قبرش در مجاورت حضرت سیدالشهدا دیگر
از مشایخین تیمور خازمی است جناب **جواز الضمان** در کتاب **فرائد فریاد ص ۵۵**
تیمور خوارزمی از سلاله تیمور مشهور که از کاتبین مدینه صفهان و از مشایخ تخریب آن زمان بود و جناب
داد که حکم قرآن نجوم فلک از سنه ۱۱۱۰ هجری امری در عالم حادث میشود که موجب انتقال
کتابه میگردد و از جمله **فیرا افاخاف من جراضها** است که ابو فضل فرزند **ص ۵۵**
ذکر فرموده قول **میرزا آقاخان نجم صفهانی** ساکن نصر آباد که نجم باشی مرحوم **معتمد الدوله**
منوچهر خان و مستخرج تقویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد
که بطور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت - و از جمله **مبشرین حضرت قوشچی** او غلبی
از بزرگان علی الهی است و اشارات ظهور موجود در بعضی عبارات در ضمن ابیات ترکی ذکر کرده و
از قیام حضرت **در علی جبلک** و مخالفت علماء با آن حضرت و صحابش و قضیه زنجان و ظهور
جبال **مبلس** از بغداد و ارض عکا و غیره با تفصیل خبر داده و اشعار او در سنده لایحه مرحوم حاج
عبدالله صبح فروش ذکر شده از جمله این ابیات زاوست قولند: **ک**

زده سده سلطانیه محترمه شاه گلخانه از وی سخن نوشته اند و گفته اند که کلان او بلبل گلخانه
کلی ای سلطانیه زنجان شده بود که فرزند او توشه میاید ای کسانیکه از روی کشیدند و با شید که عمل کلاریه
ملوک زنجانه سانه قولانی درین اسپانه پناه ایا رن اخانانه خیده نام گلخانه
یعنی جمع شود زنجان و در آن سان بسینید و پناه بان خاندان بسیرید حید نام میاید
نثر در اربع تجدید شریعت صیفرواید ک

حکم ایاد شاه گلخانه عدل داد ایلیر سپیلر عکس ترکی بنکی باشند بران ایلیز
یعنی حکم کننده و در حق میاید در عالم عدل داد میکند جمیع سیاهیهای بل با یک میکند و از نورت میاید
باشلری ایاق اولر ایاق لری باش اولر اولر منکین دادنی جهان ایادان اولر
یعنی سر را میاید و پا را سر میکند **اعلکم ان سفلاکم** و سفلاکم اعلکم در کتب **ایلیر ایلیر ایلیر**
گل گل ای کرده یاران پر عجب و در آن اولر گز اولر بوکار خانه خواجه و در آن اولر
یعنی میاید میاید جمیع یاران عجب و رانی خواهد شد برشته میاید این کار خانه خواهد تحقیق خود صاحب دیوان
نثر در اربع بظهور ممالک کعبه در کعبه ما تخمین میگوید قولند: **ک**

ز نظر ایلیر بو بغداده بو بغداده حق پادشاه گذرایلیر بو بغداده بو بغداده
یعنی اولیا و صفیا نظرشان متوجه است این بغداده چرا که پادشاه حستی گذر میکند این بغداد
بهر عجایب ساعت اولر جمیع خلائق فائز اولر هیچ کس در حق اولر بو بغداده بو بغداده
یعنی در آن روز عجب ساعتی پیدا میشود جمیع مردم مهجوت میشوند و خلی کسان حضرت میرزا در کتب این
سلام دینی نائل اولر بلبل گلخانه نائل اولر **فوشچی** او غلبی اولر بو بغداده بو بغداده
یعنی ای سلام زایل شود و بسیل یایل گل شود و پسر قوشچی میگوید باین عباد باین عباد
بغداد

بغداد که در این شهر که در آن نود و ست عملی است که بنویسد که در جمیع شهرها که در آن است
 در آن واقع است و شنوی حضرت بها الله ایاتش در باره بغداد نزل یافته قول تعالی
 که بود یکی رود سوی عراق شرح گوید در دهر آن فراق که فراق جان شستاقان بود
 نیز هجرت سینه شایان بدو در میان او توای شمس جان صد خواران قافله شد در میان
 نیست یکی جز که آه پر شرار یار و باد صبا گوید حسرت دست از نخش بسی کوتاه ماند
 جان ز هجرش بجز از چشم بند ای صبا از پیش جانان کینا خوش بران تا کوی آن در میان
 پس بگویش کای مدینه کردگار چون با نازی چون که قیام برتیا یار تو در حسرت و زندان بستلا
 چون حسین اندر زمین گرفتار انتهای است

در وجه تسمیه بغداد اختلاف است فو فلان فسد بن نعمت سد این جرحس نونل طریقی
 کتاب مناخدا طرب چنین میگوید قولاً و یقال بغداد و بغداد و بغدادین بغداد
 و بغدادان مدینه شهره فی العراق علی الشاطی الشرقی من نهر دجله و ستمیت
 مدینه التلام لأن دجله کان یقال له فادی التلام و لذلك یقال له نهر التلام
 ایضاً بناها ابو جعفر المنصور اخو الخاقان المثار الیه فی سنة ۱۷۰ للهجرة (۷۶۲) میلاد
 و لقبها الروداء لان جمل ابواب المدینه الداخلة مزودة عن الابواب الخارجة و قبل
 التوفاء اسم لدجله سمیت بملیها وانما اجها قال التاریض ارج التیم سر من الروداء
 نهر فاجی مینا الاجیاء و معنی بغداد علی ما ذکرنا عطیه الصنم لأن کسری کان قطعها
 لحقی له و کان لهم صنم یعبده فی المشرق یقال له یغ فقال ذلک الحقی یغ دادانی
 اعطانی الصنم و لذلك یکره القفا هذا الاسم و کان ابن المبارک یقول لایقال بغداد
 التام

الاعمال الجبروتان یغ صنم و اذا حلیه و اما یقال بغداد بالاعمالین و بغدادان ایضاً
 قال بعضهم ان یغ بالاعمالین و اذا اسم یحل یعنی بسان داد ص ۳۳۱
 از جمله بیشترین محیی الدین عمر پیمانند جناب صدک الصمد کجالی در سده لایه خوش
 مطالبی از فتوحات کتبه تالیف محیی الدین نقل کرده اند و هرگز آنرا کشف فرموده فی این مقام خلاصه ترا
 مندرج میازد حاجی صدک میفراید محیی الدین در فصل ۳۲ فتوحات در شرح دائره امیر المومنین
 که مسمی بلوغ قضا و قدرت در باره بیان سرفا و سبدر اسم عظم و دوره اقطاب خلفا تا ظهور
 مهدی و ظهورات بعد از آن بیانات مفصلی فرموده ابتدای آن بنیطور شروع میشود سبحان ذی الجلال
 الاعز الایجل الفاد و الفاهر مولی القایس زد ذکر اشعار و بیاناتی در حمد و ثنا و حالات
 خلفا و امراء و سلاطین بالآخره در خصوص ظهور مهدی چنین میگوید و بعد یا من خفی الامور
 فی ستة و عشرة او ندرایمی مالک امر و معنی میگوید کسی که امرش از عاصمه ناس مخفی است در
 دست شش سال یا ده سال مگر که اشاره برع سنین است یقوم عنها البنا و جیم غالبه
 تخلف عنها و المراد ظالمه یا اشاره بر جیمی و جیم صلاست و حال است یعنی قائم با امر میشود
 از جانب مهدی پس زرشش با نسال بحی و صلاست جالیت بر او ظله خواهد کرد و تخلف مینما
 از امر صاحب امر و حال آنکه هیچکس اقدس وجود و مقدس حضرت من ظهوره الله که مراد صاحب
 است طالب دست یعنی با آنکه شخص من ظهوره الله بر حسب ظاهر اظهار عنایت بینه که مدعی
 خلافت از جانب قائم است مینماید و حکمه و مصلحه الهیه است با اظهار طلب مینماید و
 اظهار امر فرموده مدعی وصایت و تخصیص از او بر مقدس حضرت مهدی که منوب غنیه است تخصیصاً
 و الفاء منها بالالف الاینبی اکفها تعود عوداً احتسناً
 یعنی

یعنی آنستند که بعضی الف بیشتر باقی نخواهد بود درین تبه و مقام که تمام صحاب حضرت
 عهدت با ایصال نام و متوجه باشند و او را خلیفه دانند چه که از سال اول ظهور قائم که سینه
 است تا نوزده سال که نهایت دوره قلمی است و مطابق با سال هفتاد و نه هجری علو و ارتفاع
 امری راجع بدوره عهدت بود و امر مبارک جمال اقدس باقی چنانچه باید و شاید متنازل شد
 بود که خاص و عام همه ادراک نمایند و اهل بیان متوجه بآزل بودند و او را می منضم تصور نمودند
 ولی از سنه ششاد و بنده صیت مرشد در اطراف عالم شایع گردید و الراجح ملوک و اول جلیج
 علنا و حقیقین نازل و خرق اجابت و اولو بصائر امدیده ادراک حقیقت امر نمودند و
 بشرف تقارن شرف گردیدند و باقی ماند از برای عجمی مگر معدودی از جمیع رجع که اقبال کل عقیده
 میبلون مع کل بیج ولی بقیه اصحاب خویش از انوار امیر اعظم الهی مستنیر گردیدند و در باب
 الباب واضح و روشن شد که منزل کتاب حافظ اجاب جمال اقدس باقی بودند نه مدعی تصا
 امر نطقا و ولی ولی شخص مدعی طلب نمود بمقام اولی میگردد که کلا و طرا بجا نیت او معرفت
 و از برای ویل به خصوص و مرام دست نخواهد داد و مختلف غنما اموعل شتم تلی خاوسین بعد
 تخلف بیناید از او اموری معدود که راجع بر تبه خلافت و وصایت است پس از منضم نوزده سال
 ظهور قائم و بلوغ زمان ^{۱۲۸۵} هجری متولی امرانند میشود و حسب ظاهر حسین بالاستقلال -
 و بعد تسعین لانه میفاننا
 بعد از تسعین که سال سوم از ورود جمال قدم است بارض عکاسیقات است زمین ممر ارضی امده
 فالعین لریبق لها معین
 پس از انقضا بیقات ایام تقارن و بوس یعنی حضرت عبد الباقعین من عند الله
 منضم

منضم است باقی نماند برای او یا در زمین با تمام قبایل فرنگ مقابله و تقاضای حقه نماید با
 بنیه الهیه و محبت بالفه صمدانیه -

و یکنو العم و ابن الزوجنه
 و البیوم باقی بحقیقته هو هوجنه
 نیکند عباس عم خود و پسر زوجه را یعنی عم خود و یحیی را و پسر زوجه یعنی میرزا محمد علی را و اسکندر
 را و ابن الزوجه تعبیر شده مراد این است که امرانند را از باطنی بنیت و نب عوری نیست
 (در انجلی مادر میرزا محمد علی خیر از مادر حضرت جلالیهها بوده) و حقیقتا در مقام تخریب است
 شده یقال جقت العن جفا من نابضت عن طرث و نعتی به الدنل من القم لرد آتیه
 یعنی در زمان حضرت عبد الباقعین روزی یکی بپایان خواهد رسید که اخبار عمل توفیق و جلال در
 جزیره شمال که قبر من است و در شمال عکا و ارضی مقدس واقع شد و از شد و پیروز و ارد است که در
 ظهور مسیح و دوره ابن الله و جلال شسته شود -

قیاله من فاضل ما اجوده
 ذی سبیل استدل بینه فسلده
 الی قوله فی وصف الدخال
 عنر لندا عین به حلا منیر
 و فایع الصد و فی شامه
 و حکمه بالفرد فی الاعوم
 فاحکم لیه بالرفیح الایا
 یعنی حکم او در سال سالهای طاق است (زیرا زل ^{۱۲۸۵} هجری) و در زمان از جلال و شد و پیروز
 و بعد شین ثم لام الفین
 حکم التمر کربین ککتوت
 پس از انقضا زمان بعد شین لام و دو و اکت که می شود و حکم میکند حضرت نمر عدوی علم
 و در تسمیه و این اشاره باستقلای امرانند است بعد از ^{۱۲۸۵} هجری و در تسمیه کربین اشاره به
 صعود است تا زمان انحلال کجی ازل -

و من بعض فتاویٰ اموری
 و نیز شیخ الدین در عین باب در میان آیه لعین گوید قولش: **لَعْنَةُ**
الْأَخِ نَحْ وَالْعَمِّ عَمَّةٌ ملک جناب در ظاهر و واقع لعین **لَعْنَةُ** ملک **لَعْنَةُ** ملک
 و اللعین من بعد الفروغ و بعد الفروغ طلوع
 من ستة و ثلث (و حکم الصبی صاجب لوجه البهی و یجلی علی التبریح فی بیان
 ... الخ یعنی عم عم است (در اشاره بازل) و برادر دام تاره با حق است) و سلطنت الهیة معلی
 پادشاهی است که ظاهر که فتح هم مبارکش من است (عین) -

۲۳۹ یتلک یعنی ابن اله البهی محمد علی (جمع کل)
 ۲۳۹ ۹۲ ۳۶ ۵۳

۲۴۰ یتلک یعنی ابن الله و عنده عتاس (جمع کل)
 ۲۴۰ ۱۳۳ ۸۱ ۴ ۶۲ ۳۴
 و مقصود از طلوع شمس ظهور حال مبارک است که در سنه ۱۳۳۳ یعنی تاریخ از ظهور حضرت
 اعلی که سنه بعد چنان است طلوع فرود آنتهی -

و مقصود از صبی صاجب لوجه البهی و عرفشین حضرت شوقی مرثانی است که بعد
 حضرت عبد البها مین کتاب مرجع اهل بجا و حجت الهیة بر جمیع دنیات -

و از این قبیل در کتاب با بصفا بسیار در دست لایه اصطوری است با لایه امر مبارک داری
 عجایب بسیار در سر مشاری است که در سایر نظورات سابقه مذکوره بیشترین بیسیالها جان
 مختلفه نظورش شایسته داده اند و شهدای عالی مقام بجهت نیت امرش بیدل جان شهادت داده
 و انواع جذاب از ناحیه فی لعین خود پسندیدند هر چند عده این شهدا بسیار است و هر کس
 بخوی

بخوی خاص جان خویش افدا نمودند و کجی برخی از آنها بر اثر استقامت عجیب صبر شکیب
 بی مثل و نظیر اختصاصی بسزا دارند شرح حال بدیع در مجلد ثانی این کتاب بتفصیل مجاز شده
 و درستان جانفشانی سلیمان خان و خضر طاهره از قبل در عین مجلد از تاریخ تبدیل نقل کرده
 از مجلد جاننازان جناب سلطان الشهدا و محبوب الشهدا هستند حضرت عبد البهاء
 در ضمن نطق مبارک در حیف سال ۱۳۳۳ هجری فرمودند قولاً اعلی: ظل سلطان از برای من
 در پاریس حکایت کرد که گفت میخواهم یک مسند تفصیل برای شما گویم خوش دارم این حکایت را
 بهید گفتم چگونه عیب دارد گفت قتی سلطان الشهدا و محبوب الشهدا را میجویم تفصیل برای
 شما ذکر کنم متحی خورد که این کار را پریم کرد این گناه از من بزرگتر و این همان برگردن پدر من است
 بمن نوشت حضرت بابا و رکش من نوشتیم که حضرت یعنی سلطان الشهدا و محبوب الشهدا
 از اشخاص عادی نیستند که من آنها را با ورم گفتم از نفوس محترم و معتبرین شمرند از کشتن آنها آبا
 اصحان خیل خضر و فزغ خواهند نمود و صحت دولت نیست که اینجا را بکش جوابی بانی رسید
 که باید حکم اینجا رکش جوابی شنیدم که این مسند بسیار مشکل است اگر امر میفرمایید اینجا را با ورم
 تو به بد هم اینجا از سادات از سادات شعیب هستند از سادات صحیح لعین هستند امین سوّم آمدند
 که بدون مراجع و وصول این امر فوراً اینجا را با ورم رکش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرت
 که اینجا را ضیعت بکشید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست جز آنکه شما تبری بکنید من علماء
 جمع میکنم و شما را در مجلس حاضر نمایم اینجا تبری بکنید این وسیله میشود که من شما را از این خطر خلاص
 نمایم قبول کردند مجبور شدیم آنها را بحبس با ورم بعد در حبس نفوسی متعده سر آمد و مجاز نزد آنها
 فرستادم تا ضیعت کنند و با آنها بگویند که این حکم پادشاه است میشود از آن حرف نظر کرد شما بیاید
 تبری

تبری کنسید از این سلسله بگذرید و الا شاه بابا ابد قبول نیکند آنها قبول کردند بعد خود مختار
 در شب خواستم گفتم آقا سید حسن آقا سید حسین بن سید خلی عظیم شده است شاه با نجات اصرار
 در قتل شما دارد وسیله دیگر از برای من در دست مانده است مگر آنکه بگویم شایسته کرده اید والا اگر
 من بکنم شاه بابا امر رسول میداند من بگویم که بد بگوید همین قدر بگوید که با نجات نیستیم دیگر
 همیشه ادرست میگویم گفتند مکن نیت فایده نجاتی نیست با نجاتی که با نجات نیستیم دیگر
 کنسید گوش ندادند گفتند یا بهاء الابهی آنچه لازم بود من کردم ابد قبول کردند شاه هم
 نجات اصرار قتل آنها را مطالبه میداد اگر من بکنم شاه بابا میگوید این حکایتی است که با نجاتی که با نجات
 برای من میگفت میگفت که آنچه من کردم که همین قدر بگوید فایده نجاتی نیست آنها قبول نکردند
 من گفتند یا بهاء الابهی یا بهاء الابهی انتهی

جناب ابوالفضائل در کتاب افراد میفرماید ص ۲۲۷ قولنا

محمد تقی نامی از تجار صفهان حکایت نمود که چون در سنه ۱۲۹۶ هجریه حادثه شهادت نورین
 نیزین الحسن و الحسین فدیسی اندامه نوشتند و قریب یافت بعد از ظهر یوم ۱۳ شهر ربیع الاول
 کیوم شهادت بود برای شعلی از شمال تجار تهریه علیا که سکن رضایت از قم و هم ای از نجف و کربلا و نجف و قم در این اثنا
 فتای از اجانب از من پرسید که سبب قتل بن و سید علی چه بود گفتم سبب اینکه از طاعت با نجات بود
 گفت و انم بانی بودند فاعده قتل ایشان چه بود نیاز ذریه پیغمبر شاد بودند و بکارم خلاق و جان
 اطوار شهادت داشتند گفتم قتل ایشان از اعلای مانوج حصول ثواب میداند و ما به تقریب حضرت
 رسالارباب میمانند چون این عبارت را مجموع داشت متعجبانه در من نظری نمود و گفت قتلکم
 اینها الا فیه العجیبه اگر قتل ذریه نبوی از حدت شهادت پس سیئات شایسته باشد این نجات
 دروی

روزی بر ما افتاد و در آن وقت حضرت بجانب منزل خود شتافت

در آن روز که در کتاب سید در جواب سوگن یکی از دانشمندان غربی از مساله تیر انداختن بیان
 شاه تا این فرموده است شرح شهادت سلطان الشهداء و محبوس الشهداء را در ذکر فرموده است
 این مقام آنرا از کتاب شرح معارف نعیم نقل مینمایم قولند جناب فایز زاهد حسن صفهانی که ضمن بر
 از اخصان شجره عیبه بود قریب عیبه هزار تومان از میر محمد حسین فامر جمعاً ضمه طلب
 داشت و در این ایام مطالبه میفرمود امام جمعه را خجاست باطن در ذات فطرت بر آن داشت که بجای
 احسانهای میرزا در صد و قتل آن سید که می بر آید و در این باب اندیشه بسیار نمود و کرد و فرزند و شب
 کار بر آمد که چگونه این امر را انجام برود و روزی را در حمام با شیخ باقر مشورتی نمودند حاصل شوری
 عدیه علای اشی عشریه آن شد که نواب ظل السلطان را بمال میرزا تطیع کند و او را بدین سلسله
 با خود مشفق نمایند تا آنکه اجزای حکومتی و اصحاب شریعت بقتل میرزا بکند و یک جهت گشته چون
 روز ۱۲ ربیع الاول که یوم عید مولود نبوی است اخوان میرزا جناب میرزا محمد حسین و میرزا
 محمد اشعریل بفرمودیدن چنانچه در عید فارسم است بخانه افامر جمعاً رفتند آن پست حضرت
 قتی العقب فرصت رخصت دانسته امر نمود که آن برادر و والا گهر گرفتند و فرستاد تا جناب
 میرزا را نیز در خارج گرفته پس برادر به حال را خدمت نواب ظل السلطان ارسال داشت و نوبت
 والا نیز حکم حبس ایشان نمود و در ایام حبس چندین مرتبه میرزا را بخواست و با آنجناب گفتگو نمود
 از جمله روزی به میرزا فرمود که امام جمعه و سایر علما از شما شجاعت دارند که صدق امر چنانچه
 عتید میرزا پاسخ داد که بلی راست است آن دشمنی امام جمعه با من از آن است که چندین سال مجاز
 کول و بلبوس خود و عیاش را داده و مبلغی از او طلب دارم چون این ایام مطالبه طلب کرده ام
 بهشتی

بر منی او بنگاشتم نواب الاکت دست ولی اکنون از این تبری نام برنگاشتم
 این تبری کن جناب میوزا سکوت فرموده اطلب السلطان بانه از صدر زده و گفت نمک
 عیضت شریاری سوگند و برنج سلسله سینه منم که اگر من کنی در هر جا از علماء و صاحبکار
 تو که تاهی حکم و طلب ترا از امام جمعه وصول کن و دشمنان را مجاب مایوس گردانم ما و هم آن طغر
 استقامت جوانی فرموده در آخر نواب الاکت من بمرم لعن کن عندک ثم تجسید ادر
 مشاهده این وضع نواب الاکت فرموده و گفت آخر جرم لعن کنی جناب میوزا فرموده اگر آنچه من میگویم
 حضرت الامید هستند امر بفرموده از استماع این کلام تغییری فوق العاده در مزاجش ظاهر
 شد و غضب شدید بر او عارض آتش سبقت و حرارت فغانیت چندان در مزاجش شتعال یافت که
 اذ حال طبیعی سیردن شد و رنگ چهره اش سیاهی تبدیل یافت و چیدن مرتبه دست بشیر زده
 تا نیمه از جلده بیرون کشید و آخر خوب تعلیمی برگرفت و چندان بر سر و صورت آنگوه صبر و استقامت
 زد که عارض مبارکش مجروح شد و در مجلس استفاق سیر از محل حسین نیز از لعن و تبری ابا فرمود
 جناب میوزا استعجال احداث سن و جوانی از متابعت آن دو برادر فرخنده انحراف آمد و از دنیا
 حق تبری نمود و بدین همت استخفاف و از ادب با اهل علم چه دیگر از اندیشه ای که سادار تبه
 سیئات یا کنت موجب خجسته و استخفاف میوزا شود موجب آمد که در تمام این کار نوبت دیگر شاه
 کند در مجلس مشورت آرا بر این اتفاق یافت که شرح حال ابجهرت سلطنت معروض دارند و در
 قتل میوزا اذنی حاصل نمایند بانه علیها السلام بجای لا محمد علی محمد که امروز رئیس فقهای طبرستان
 مملکتی گردید که خدمت عیضت شریاری معروض دارد که علمای اصحان بر و توحاهی عیضت شریاری
 دو نفر بانی با گرفته و محسوس داشته اند استند آنکه ایشان را در قتل آنها ماذون فرمایند تا بدین

میر زده و تقوا ان حقیقی محبوب گردند چون این مکراف بشه رسید حکم نمود که نواب ظل السلطان
 تا نماز مغرب را روانه طهران دارد از ملا خطا این حکم ظل السلطان در قتل نیز اذ تعلیل نمود و
 نام جمعاً و شیخ باقر دانستند که پادشاه بقبل آن دو بگیاه داخل نشود و نفردار انظار تالی شک
 در جمل استخفاف ایشان میگردد و لهذا دفعه ثانیه مشورت نمودند لای هر دو بر این قرار گرفت که
 شورش عام این امر را انجام دهند لهذا در یوم ۱۳ ربیع الاول ۱۰۱۱ هجری قمری استقامت امر نمودند که این
 سه با بازار و کماغای خود بسته پس از آن حرکت از علماء انداها جمعاً شیخ باقر و حاجی باقر
 حاجی شمسیر امام جمعه سابق و قهر از عبد الجواد پسر محمد مهدی کلبا بته و آقا سید علی بروجرودی
 و غیره از فقهای اصحان که زیاده از سیجاه نفر بودند حرکت با جمع کشیری از اولوا الامر
 و اهل بازار سوار شده بجانب ارک حکومتی رفتند و فریاد ایشان و امثال شاه شورش غریب بخر
 اکنند نوعی که یکی از فحاشات حکایت میکرد که صدای وحشیانه ایشان تا قلعه گرد که در آن فرسخی
 صفحانت ممنوع شد بود در این حال نواب ظل السلطان در حمام بود از هیاهوی مردم ملاحظه
 گشت و از موجب ازدحام و جماعت آن سفر آمد گفته جماعت علماء و مقلدین ایشانند و غرض
 این است که باراد را مرفور شبایش از این صبر و کونیت استند عا آنکه حضرت فدا الا اولاد
 رسانند و الا نا خود بغلبه یکار را با انجام بریم نواب ظل السلطان از حمام بیدون آمد و علماء
 بار داد و آنها پس از حضور مطلب خود در معروض داشتند نواب الاکت فرمودن ان صفاف و
 خیانتی دولتی کرده اند شاربایشان گشتگوی دینی و ملی است و مراد امر مذموب مدغیست
 و اعلی حضرت شریاری نیز امر کرده که ایشان را روانه طهران نماید علیها السلام حکم قتل ایشان
 نتوانم کرد علماء معروض داشتند که ما حکم بقتل ایشان میکنیم و جواب شاه را خود میدهم نواب الاکت
 فرمود

فرمود که من میر غیب خود اذن اجرای حکم شما را میدهم چند نفر از علماء که یکی از ایشان شیخ
 محمد تقی پسر شیخ باقر مشهور به شیخ نجفی بود در مجلس استین بر زنده و زنده می شدند که ما خود بدست
 خود ایشان را قتل میرسانیم چون نواب علی الان سنگلان را بدین حد در خون بگمان جوی
 دیر دید فرمود علیها هذا حکم و جوب قتل ایشان را در صورتی نویسد و بمن بسیار بدستند من
 باشد علی نیز حسب الامر صحیفه در جوب قتل بنویسد و کما پیش نزدیک می نرف که هر مازد
 مجتمع بودند محل و شهادت خود را در آن صحیفه ثبت نمودند و حضرت فلاذ انزال داشتند چون نور
 بنظر فرآید رسید حکم فرمود که بنیا و محافرا برتبه ظلم ستمم گردانند و محال برومند مکتب قوی
 سیف بنی و صداوت معطوف نمایند چون حکم قتل آن دو خشنده کوکب آسمان سیادت هماد
 در خیام دیو خوی ایشان را از مجلس بیرون کشیدند و در جنب عمارت طهارت طهارت که از عمارت
 معروفه اصفهان و از بناهای سلاطین صفویه است خون ایشان را که در لوح صفوت روان گردید
 بود بر زمین میخسند و پس از شهادت بیانی بیای ایشان بسته ابدان مطهرشان را بی پای و کشته
 نواب علی الان فرموده که یکدسته فرارش در حال غم ایشان مویلت باشند و مردم را از سنگ
 و حرکات دیگر که از آنها مشهور گشته بود منع کنند و آن و بدن پاک تا عصر آرزو در پای دار بجا
 افتاده بود در آن هنگام شیخ باقر حکم کرد که نقش ایشان را در زیر طاقی که نزدیک غرنیا سرم بود
 بردند و طاق را بر روی آنها خراب کردند پس از آن نواب ظل السلطان جناب میرزا حسین
 بخواست و فرمود آن و بدن مطهر را دفن کنند لهذا ایشان را در مقبره تحت فولاد بجاک سپردند
 در صحن مسجد و حسین مطهر است قولند: بعد از شهادت حضرت سلطان الشهدا
 روحی در شجاعت و در انجید الفداء که بواسطه اموال و ثروتان شهیدین فی سبیل الله

برای ظلم امام محمد را که در کرد و با حضرت الاطلال السلطان مخالفت نمود و خلق را بر حکومت
 شورانیه روز پنجم شهادت آن شهیدین مخلوقین بود که امام محمد را حضرتش از آسمان عبور
 محو با حرکت او چنانکه در لوح برهان معاتبان با او از قلم من به قبضه از قلم الاقوال نازل شد
 صوت ماخذك نجات العذاب عن كل الجهات كما اخذت قوما فملك النص الا
 بعد از شهادت نورین نورین لوح برهان از قلم جلال مبارک نازل شد و در آن لوح
 جمعاً اقرار و شیخ باقر از لب لعن اوند و صریحاً فرمودند که بجای عمل خود خواهند رسید و در
 لوح جلال میفرمایند در ارض صا و اهل حله نماید آن جیش اعظم که سبب علت شهادت نورین
 نیزین بود بدترین عذاب خدشانی که جمیع من فی البیت از عذاب نوزده انقی
 و نیز در لوح دیگر شرح نزول عذاب سخط الهی را به روشنی و ذنب ذکر فرموده اند قوله
 يا حبيبنا فرجنا اخفرك العقوب و طهرتك عن الانا من ان ربك لهما العظوف
 ملا اخذنا لرقشا و بعهر من عندك و من تحت سلاط علك المنكر البعوض ان كان
 من اسرافنا و حن ثومك قد سلطانا عليك قبل العقوب عفا با في الدنيا السعدان
 اهل النار الى الله المهدد الذين فدا خاضه نجات العذاب عن كل الجهات و هذا
 قبل خروج الروح و بعد نفاذ فلتك الفهر الى اسفل الشاغلين الى قوله
 بنا لك و تعالی و اخذنا الذنب بوجع ما اطلع به الا الله رب العالمين و كما
 ذالك اول سنة اعرض على اسمي الحاء ان ربك لهما المنعم الشديد لعن الامم
 الداء و لا يعالجها في ملكوت الانشا و لا يفيض اليه ان يرجع الى عيسى
 او يرى فما لا يخصيه الذكر و لا كل حصن علم و اخذنا من قبله الرئس بقده كما اخذنا

کن کان اکبر فممن فی الدنیا الخالیدة فانا البیت الخیر انتھی الراج سیدی نیر و ذکر
 صاحب اروه برافین نیرین از قلم مبارک نازل شد که عنوان بعضی از آنها از این قرار است
 هو البشر الامین یا أرض الضادین من احبنا الله.... لویج و یگر هو المعتره
 المسلی العلی الاکبر لنا لیاها یا مالک الاسماء بما بلنا الفرج بالغم.... کویج
 و یگر هو الذاکر العلیم سبحانک اللهم یا الهی تعلم وترقی.... لویج و یگر یجی العیز
 الکریم یا أرض الضادین الذبح الاعظم.... لویج و یگر یجی هو الذاکر الخیرین
 یا أرض الضادین ذکری فافصل الامه... الخ - و فصل از درو شهید و محاربه
 فولاد بود و اخیرا بر مبارک از انجا بجوار مرقد عیسی فرانسو مر که کله انتقال یافته و بنای آن
 مشغولند شهدای این امر بسیارند و حصای ان از حوصله تمام خارج خورشید بها الله
 در لوح قدسی فرماید فی کل سنه من هذا الظهور بعثنا استماعیلا و ارسکنا الی شهید
 الفداء و فافدیناه بنیج کذلک تصی الامر من لدن ربنا العزیز الخشار و عنهم انما
 الذی سرح من الی غیر الفداء فی العراق بعد الذی انجذب بکلنه من لدنا و قد فی نفسه
 منقطعاً عن الاکان و منهم اشرف الذی کان ذاکراً بین العباد بذكر ربه فمالک
 يوم الشاد و کلنا معوه از داد شوقه الی الله الی ان قد فی نفسه و طار فی هوا العرش
 و دخل مقعدا الامن مقام الذی جعلناه اعلى المقام. و منهم البصیر علیه شانه الله
 و ذکره لعمری انجذب بندهم حیا فی الاشیاء اذ طلع من اخوی بیه بنشانه ربه و کان
 فنادیا بین العباد هذا الایم الذی منه اضطر بنی البلاد الی ان شرب کاس الشهاده
 و فاز بما الا فان به احد ثلبه کذلک قلنا الامر فی الالواج. و منهم من فدی نفسه
 فی الظلمه

فی الظلمه و منهم من قطع حجره اذ فانی بعضی ظلوما من ایدی الخیار و منهم من اخذ
 حبس الله علی نشان بند نفسه فی الحرذل ان اعیر و ایا اولی الاضار لراد فانی فی یج
 لک یا ایها الذکر و لسان نیک فی هذا اللیله فی بطوف حویها النهار و منهم
 خیر الشهداء الذی احصناه لادی الوجه خلفناه بکلنه من لذاتهم اکرنا کما اولی الذکر
 اشع هواء و فصلنا فیه تمت بحجه الله علیه و بعناه علی کنه حوله کذلک صفی
 الامر من لدن عقده الذی کیفونه الفداء شادی عن و فانه لک العظمه و الاقدما
 ای نالی لسان قدم میفراید قبول ناس سر بریده فرادان بود بخانه ما محبوبتر از کورین بود
 حکم کنی و در جذب شوق و درک و اشتیاق بن نفوس مذکور و مقامات ایشان سیرتالی
 ایشان نفوسی هستند که میل و اراده خود در سبیل محبوب خاق جان تیار نمودند و از شهیدان
 این همه اسمعیل نقد داری و خود بر احوال بعضی ظلمی این نقد ترا کافی است و در نقد نفوس
 که بعد از اذنه بنیهای استقامت ظاهر شد بر ثانی که تا صبح خروج روح از جسد مذکور هم عظم
 ذکر بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر شده لویج ذکر فیه سخن علی العزیز الله الذکر
 العظمه و الجلال یا شیخی من فی العالمین ان هی مقصود از اسماعیل که در عراق خود را فدا
 جناب سید اسمعیل فرموده است که شرح حاصل در ورق بعد خواهد آمد معصوم از کسبه کلوی
 خود را بدست خود برید حاجی جعفر است حضرت بعد از آن کتاب مقاله میفرماید:

فی بهاء الله و از روی حرکت اده معلوم بود که کلوی در بهائی بر سر و باقی
 در افواه افتاد و مبالغات بسیار مسوع شد که بیانات بود از وی جمیع نفوس که همراه او بود
 حل الحاح و همراه نمودند که همراه شوند و آنچه حکمت نصیحت کرد و طاعت نمودن شیخ
 حاجی

حاجی جعفر نامی برآشت و بنا بر این و مضمون خود بدست خویش برید حکومت چون چنین بود
 کل اجابت حجت داد و داد در نه با عمل دریا دار نمود و از اینجا حکما حرکت دادند معانی حاجی
 در کتب از حاجی جعفر در لوح در پیش نیر نازل شد و چون **۵۵** بحاجت اضطرار مراد شود
 مقصود از کسی که خود را برین انداخت جناب افاضل العباد است که نزد یک حکما از این
 این عمل قدم کرده و مقصود از سخن شهدا جناب بلنج است که شرح حاش در جلد بیست
 این کتاب مندرج گردید مرقوم بغیر در استند الیه مضمون خویش چنین فرموده قولند:

خود را این بن شنیدنی فاعل تمامی ملک استعمل جز بر اسلام کس و بدست
 کرده خود را بدست خود سهل مقصود جناب سیدنا سیدنا حضرت جلاله
 در کتاب برج شرح حال از حسین بیان فرموده اند قولند تعالی کتاب بیج صحت
 حکمایان شهیدان که در عراق شدند و در جوار بیت عظیم بیت آمیر رضا علیه السلام نزل
 و مقر گرفتند اهم و کور از حضرت ابی سندی شد که وقتی از اوقات بیت او تشریف
 چند یوم تا خرافا و در جوابت هفت فرمودند تا اگر یومی از ایام قبول فرموده و بان
 برود و جناب کور بعد استطاعت خود جلسی آرست و چند سینی از مرکبات و میوه و طویا
 بخورا آورد آن تو حبه و حبه الله الی وجهه الذی شد شهد فی سبیله و خاطر طبعه تعالی
 و کل ما حضر بین یدیک من الاله و نعمانه انه تکلم بین یدی الله بخصوص
 و بصر تخرج و انابه و قال سید من بلنج مواهبک بان ترزقنی من نعمتک الروحانی
 انما اشتمل وجه الروح ثم قال تعالی یا عبدی ما یجلبوسه بالامام و وجهه ثم تکلم
 لسان الله بکلمات یتخرج منها و شحان العانی علی کل ما کان و ما یکون وانی

الذوان صفها او اذکرها و لمداد رما انفق علیه یلا اعنایه من نعماته المکرمه
 انصافیة یحیی استجبت منها نفسه مدحه و کونته نام و احدثه غلبا انفق
 علی شان عقل عن نفسه و عن کل من فی السموات الارضین فهو صبره و جهن
 فی حبس العالمین الی ان نقول المخلص و رجع الروح الی مقره و اکن انه کما استماع
 کلمات الله و ما فی عنما او اذ ما شهد احد فی نفسه کوا و اذ قرأ و قضت علیه الایام
 بعد ذات فی کل چنین زاد شوقه و یقین شد مغضبه بالله بارئ الی ان حضر فی حجره
 علی الايام و کسب بعامه فلما البیت رجع و اخذ سکیا و تجت من العباد و خرج علی
 الی و نزل علی الطام مقبلا الی البیت سیدا خذ کما و سیدا خذ قطع حجره حقا
 فی هذا المیزان الیوم اذا انفع بین التاب و وضوا و انفتحت الابواب من کل القوس
 لیحتمل فی حوله خلوق کثیر و را و ابان السکین کان سیدا و وضع ید علی صدقه فحیدر
 بک کل الوجوه اهل ملا الاعلی ثم اهل مدائن الکبریا ثم اهل ملکوت الانسواء
 حرمه البقاء و کلام صلوات علیه و کبره و اعلی وجهه و نزلوا علیه و طافوا فی حوله و
 انشد شعرا و اشیح حبه و انی او اذکرها ظاهر فی ذلک الیوم انک لکن لعل و لکن تطیع
 ان نقرت و کان الله علیها اول شهید بیان پاری ذکر می شود که سید مذکور بعد از در حضرت
 و کلمات عالی طلب در فرموده در مقابل پیش بعد از جلوس سالی فی فرموده و الله کفره عالی کلمات کثیره
 خود و کونین فاعلی گشت و اگر عیسی را او نماید که تفصیل آن مجلس را ذکر کند و یا بوجه آن کوش
 عالی که از جبر بیان طلعت لایزال جاری شد مشغول شوند البته خود را عاجز نشاءه نماید و شای
 کلمات الله در قلب تسل الی الله سوره فاذا ذکر جمع ارکانش مبارکست آبی مستحق و دیگر حق عالم

که با وجه عنایت شد بلکه ذائقه اذکاره احد لا اله الا الله العليم الخبير و بعد محسن منقضي شد جمال
 اعی شریف برانکه لکن آن سید در کل همین نشان برین ظاهر و نشان در حدیث آمده است که با الحجة
 از اکل و شرب منع شد و در حق باین حالت بود تا آنکه در یومی اشاری در مع الله گفته و با صاحب داده
 و الا آن موجود اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتغال کینوت آن مافرج قدس مطلع میشود تا آنکه یومی از این
 در اول غیر بر فاسته و بر بیت عظم توجه نمود و بعامة خود فاء اطهر بیت را جا روپ نموده و بفرقه
 یعنی اخذ نمود و بر بیت احمد رضا هم رفقه و دیدنی نمود و بقره با نگاه دوست شتافت حفظ علی
 کل من فی السموات و الارضین و در آن عین توجه جمیع ملکه عین در جوش بوده و با او
 بر با نگاه توجه نمود تا آنکه در خارج مدینه قرب شطاعتال بیت بدست خود خبر مبارک خود را نقل
 نمود شوقا بحب تبه و شغفانی و ذیه و طلبا الوصاله و راضیا الفضا که و مقبل الی الحی
 و صلته و بعد در مدینه این امر شرت نمودن نیکه کل سماع نمودند و تفکیکی باشی با جمعی از عرب
 هم توجه بآن مقرر اطهر نموده مشاهده نمودند که آن چکل مقدس خوبه و تیغ در دستش باین حالت
 خدا نموده بعد از ملاحظه کل تیر شده و همان خل صیبا شد که چند نفر از اهل از افعال خود نام شده
 بحسب اهل فائز شده و در هیچ عصری چنین امری واقع نشد حال ملاحظکن که اسم این نفس مبارک
 هم اسمیل بوده و لکن این اسمیل از قربا نگاه دوست زنده بر نگشت و جان در عشق شمار نمود خوالله
 این نفس محبت است بر کل من فی السموات و الارضین -

جن بطاهران شنیده می کرد بود نامه قتل خود بسیر متاثر
 معصوم و جناب بدیع است که شرح شهادتش از قبل گذشت -
 جن بیخجان شنیده شد در کربلا پس بود عاجل
 معصوم

معصوم و از مادر حسبر خانم مادر جناب سید اشرف زنجانی است که از انعام ام اشرف
 معروف است اشرف در دوران حیات در قلمه متولد شده بخالد عباک در لوح ابن النبی
 قولد الخالی در جناب با بصیر و سید اشرف زنجانی تفکر نماید ام اشرف را حاضر نمودند
 که پیش از نصیحت نماید ترصیب نمود الی آن فائز بالشهادة الکبری (روح ابن الذریعین)
 پس از شهادت اشرف لومی از قلم جلال مبارک نازل شد که عزت نشین است ای مادر از فر
 پسر سال بلکه مال الی آخر برای اطلاع بصورت عین عین انصاف نیز ملاحظه شود -

جن حبیبی از کس بشوق دهد خرد گانه بقاشل جاهل
 معصوم جناب افانر تخی هرستانی است که در میدان شیراز او را دیده توپ سید
 معروف است که چون خیر قتل خود شنید چون چیزی ندانست کلاه نمدی خود را برای اثر گذا
 کسی که خبر قتلش را با و داده بود بخشید بعد از شهادت افانر تخی لومی از قلم حضرت عقید
 الیها یعنون احبای تیریز نازل شد هستی از آن این است قولد جبل ثما و کما هو الی کبھی
 تیریز احبای الهی علیها ما بها الله الی کبھی ملاحظه نماید هو الی کبھی ای و ستایشی
 دیاران رحمانی خلعت نفوس قادات قلوب شدت انماک در شجرات و کثرت اشتغال بجزا
 و اعمال شریک ناس و اتباع آرا اهل و سوس آن کلیم و دیار ابلق سبحا بحسب حضرت پروردگار
 نمود از روزیکه آن جوهر خدی و سرور اهل آقی و شهر مار دیار انقطاع و نوگل خندان باغ حیات
 کبری حضرت افانر تیغ را در شهر فارس شهید نمودند و در مشهد فدا بود و آنکه باری چون شیخ افرو
 در آنجغ غاظر بود و با کمال انقطاع از افق بشارت عظمی چون بدر با هر جوانان هجرت گرفتاریم
 مطهر و هیکل حشرش با دم توپ گذاشته و چون روح معده شوی هم نورش نیز با روح معده شوی

وعلو فی الحیات و فی الممات تحت یافت از شماست عظیم و جویسین آفات از بر صبح
 جهات آن قلم را احاطه نمود و فی الحقیقه مع آیات که بر قطبان احاطه کرد بر فارسین چهرین
 وارو گشت و آثار غضب حافی ظاهر شد انجلی - جلد علو فی الحیات و فی الممات کرد
 لوح مبارک مذکور است یک مصراع از قصیده است که ابو الحسن انباری در مرثیه این بقیه و نیز
 بختیاری که بدست عضدالدوله دلمی در بغداد در آوریده شد در سال ۵۷۲ هجری مظلوم خسته
 و برخی از آن قصیده این است علو فی الحیات و فی الممات تحت یافت از شماست عظیم و جویسین آفات از بر صبح
 کما ان الناس حولک یخجلون و فودنک ایام الصلوات مدحت یدیک نحو لم یفناء
 کدها الهم فی الهیة فلا ضانی طین الاضواء نضم حلال من بعد الممات
 اصاروا البوقیرک ولتنبالوا عن الاکان ثوب السایفة لعلک فی النفوس لیبترعی
 محاسن حفاظ طفات و تقبل عندک الترانیا کذلک کتایم الحیات
 از تاریخ ابوالفداء جلد دوم نقل شد -

هیچ کس جز در اصفها داده است دیده مثل خود بمقتل
 مقصود حضرت سلطان الشهداء است که با معروف گشته خود را و بعضی گویند گشته و عماد
 خود را که برای ایشان باقی مانده بود در هنگام شهادت بر غضب او اند شرح شهادت
 ایشان در اوراق قبل نگاشته شد -

هیچ دیدی بحین عشق انباده کس شفاعت نماید از فانیل
 سر جوهر جامی چهل ترضای صفتی چون در عشق که دیده شد و شیعیان سزا زخم کار
 باورند نامورین دولت قاتلین را گرفتند که اهدم نماید بهایشان عشق ایام شهادت
 بسته

برده هستند و مورد عنایت مخصوصه ایشان آید شده زیرا پس از شهادت لومی با هزاران
 نازل گردید که لوح این کذب صغیر در میان منی شده شده شهادتین شجده در روز
 محرم سال ۵۷۲ هجری اتفاق افتاد -

هیچ کس گشته است جز در نزد وقت کشتن باین سخن مسائل
 آمد از نا صیر الیضرب فی کل فحی ناظر الی طرف

کسی که باین قول ناطق شد جناب ملا علی تبر و ارجی از شهدای سید محمد یونس است
 از این قبیل سخنان نابزان نبیناند و این جمله که ذکر شد از کتب شرح اشعار و غیره خوشتر
 و مختصر نقل گردید غنا بلیغ است که این بیت دیگر از گفته مرعوم نعمی است
 شرح این عاشقان بر او زیاد ذکر حسن و حسن او در این شرح
 که مجسمه نبوده و اما در حسن او که در این شرح
 آن یکی در هم شکسته میاید آن ذکر در جوارح است آن یکی همان بر کشتن
 و آن دیگر خا نوا و داو بست آن کی ال و آن ذکر فرزند آن یکی جاه و آن گردان
 با هزاران حسنه بیان بانی کرد این خانه در چستان با آن در این هیچ فتنه و طوفان
 نیز درین بسین چگونه است حیر العقل جل سلطانیه و علا قدوه و بر خانه
 ایزد مایه عظمه که این جانبازان مشتاق بود که نص توقع مبارک حضرت ولی امر ائمه
 و نظار بزرگان و مقتدرین عالم را با مبارک عجب کرد و ملک و خانیا را چنان از خود بخود
 ساخت که نبی خستیا ر قلم بر گرفت و ابلاغیه های ستمه در اشادات امر مبارک در عنایت نص
 و بلاغت نگاشته ساخت این ملک تا جلد از با سلطان گلکس روس است است ملک
 دست

داشت از طرف پرنوه و دیگران کلا انگلستان و از طرف پرنوه افساندر دوم پراطلا
 روسیه است شوهر این ملکه فردیناند اول پادشاه رومانی است کتاب جنگ بین الملی و
 روسیه ص ۱۵۹) مثالیها در سلسله شمس غات یافت ایا صیه های او بفارسی نیز ترجمه
 شده مطبوع و منتشر است جابجای این مشتاقان زوی الهی بود که حتی معاندین را بتجبه
 حیرت وادار کرد ان داری برون مستشرق معروف در صحنه عدد سطر ۱۹ از مقدمه فارسی
 خود بر کتاب نفظنا الکفای چنین بنویسد قولها کمتر می بود دنیا این همه گزندگان از جان
 گذشته و این همه شهادی بی ترسیم برای خود می تواند بشود نفظنا الکفای که در جمله نوی
 مسطور است کتابی است مجهول که بدو معراج صبر فاجانی کاشانی معروف به پرنیا نسبت
 داده شده و ان داری برون آنرا بطبع رسانیده حضرت عبدالقادر لؤلؤ حکیم بامی قزوینی
 میفرمایند قولها لفظی است تاریخ صل کنند و نام کی از اجبار که در ابتدای امر بوده است
 تشهر دهند و در آن آنچه می تواند کاذب روایات درج کند و بارو یا میفرستند که تاریخ امر است
 که یکی از صاحبان بفرض مرقوم نموده اهل فرنگ هم که نیدانند بلکه بعضی باور کنند آن مجهول
 نشر نمایند آنرا با چه عده از مستشرقین مقالات مفصله در عقلت امر مبارک باشند علقه
 نگاشته اند که صین آنها در عبادت عالم بهائی از قبیل جلد ششم و غیره مندرج است چند
 سال قبل محفل مقدس مؤخانی علی بهائیان ایران ترجمه فارسی آنرا منتشر ساخته و در
 دسترس عموم است زهی قادر و توانا جمال قدم و اسم عظم که بر اثر تجلی انوار جمال و جلالت
 چنین جانبارانی بر صحنه وجود مشهود ساخت جلوه جانان نه تنها نمونین را و با حقه خوش قرار
 بلکه نفوس سازه را نیز چنان بجهت ساخت کربی خستیا ریزد که عقلت ان بزرگواری بر جسته

از جمله

از جمله انوار برون در مقدمه کتاب نفظنا الکفای
 چنین میگوید و اشعرا نیند استم کجا و بلاقات چه شخصی آمده ام چون از بن مرگ
 شده بود قوی فوراً با حقرازی عجیب مشاهده نمودم هیچکلی سبیل در کمال عظمت و وقار
 (توشک) جالس بهاس تلج رفیعی و حول آن عمامه صغیر سفیدی چشم مجالی افتاد که هرگز
 فراموش نمایم از وصفش عاجزم حدت بصر آن منظر گشت رموز دل و جان نودی و قدرت
 و عقلت از آن حسین بین نمودار بودی بظاهر علامات ما ثور و گی از سیما نایان لی گیوان
 و محاسن شگین که بر عیقل مبارک افشان بود منافی آن تصور و گمان پیرس در حضور جیحی
 ایستادم و بچشم قدسی و محبتی تعظیم نمودم که تا جاران عالم غبطه خورند و سپهر اطوار
 جهان حسرت بر ند صوتی لطیف و همیمن امر مجلس بود و فرمود الحمد لله فاشدی الی آخر
 کتاتولیسو و دیگران گویند قرن نویسنده گان معروف دیگر در باره عقلت امر مطاب
 مفصله نوشته برای اطلاع مجزوه مقالات مستشرقین مشایر عالم مراجعه شود و خافوا و
 که جمال صباک در آن نشو و نمایا فتند از قدیم الایام با صالت و نجابت و کرم و سخاوت و عفت
 نفس بزرگواری معروف بوده اند خصوصاً جناب عیون بزرگ و وزیر فوجی که شایسته ان تجویز
 خواص و عوام بوده و سمت بخت بخت بجمال مبارک داشته در حسن خط معروف جمیع و در سخاوت
 و نجابت مسلم کل است میرزا ابوالحسن معروف به یغاجند که در مدت عمر مبرج افسری
 نگشوده و بمعین و ششم جمع مردم مشغول بوده تنها کسی که بطرز بدیعی در آبی کرده همان حضرت
 فرزند است در دیوان یغاج ص ۱۴۱ در مقدمه کتاب صلوات الله علی حسین گفته است -

سبب نظر کتابت در تعریف میرزا بزرگ و شورش

توده

سازد و حال نواز دست	که بر خاکبان آسمان بگریست	پدر فاعلی ز دوز فرزند خویش
دل نام غایب بود بجز خویش	دار بخت بر ذوق و شید	خون و دغل بشوئه عمر و زید
سزا خاتما اولین گز زمان	که از راستی کس نمادی نشان	ولی نعمتی بود نسیکو عفا
خداوند خلق خوش و طبع داد	په اندیشه مقبلان مستقیم	سر شستی مطهر مزاجی سلیم
بجز راستی بر نیاید درده دم	چو خورد در ره صدق تا قدام	کون روی و از دودمان بزرگ
بیکل صیغف بدانش سترگ	نوازنده هر کجا زیر دست	پرستنده هر کجا جن پرست
حایون گریه که از جود وی	زمن بنده گنم ترحوم طی	فلک و دوی از مطبخ خوان
جها گیر خورشید احسان او	بهر حلقه از غمت او ذکر غیر	ز مسجد قدم بر قدم تا بدر
نه در سکه نفعه عهدش و غل	نه در رکن پیمان مهرش و غل	سر پا پخته مرودی و مرودی
ملک رفته در کسوت آدمی	بصوت خداوند جاه و جلال	بمعنی پریشان و درویش ل
یکش ناز پرورده من نه ز بود	و راهنده مارا حند او ند بود	پس ز مال چیش بکت سپرد
بیش از بهر جهت کج بود	چو ایام عمرش بر آید بهشت	بدرش هشتاد سالان گذشت

(استیعابین سپردار حاشیه کتاب فیض الهدایه الله نوشته شده است) -
 ایگونه ندای از بیجا جن ذق میتوان گفت که هست است زیرا ما را از الیه شجاعت ریونش بمرح
 احدی لب بشود تولدش سال ۱۱۹۱ در قریه خوزریا بانک بوده و وفاتش در یوم شنبه
 عمارت بیع الثانی ۱۱۹۱ ساعت از روز برآمده در قریه خوز بود و در رقبه سیدنی اولی مد فون
 گوید (مرآت البلدان جلد پنجم) بنما و در عمارش ابتدا همچون تخلص میکرد و بعد خود را یغنا
 نامیده چنانچه در معطم غزلی در خصوص تغییر استناد خویش گفته قولند:

مرا ز مال

مرا ز مال گیتی دو زمین نامی بسته بونی
 کاراید گرای میلی و شش آرایسته یغنا کن
 روحی از علمای بزرگ هر چند با مر مبارک نموسن بوده اند و لکن نظر عظمت هیکل مبارک است
 هم از آنان نسبت با مظاهر شده بکار کمال است احترام با برسانه نظر بوده اند او فطرت بر عزم
 شیخ مرتضی انصاری میباشد که در لوح سلطان ایران کس از قلم مبارک نازل شد مش را در دفتر
 محمدا عین در فو لی است تولدش در سال ۱۱۱۱ هجری و وفاتش در شب شنبه هیجدهم جمادی الثانی
 ۱۱۹۱ هجری و قبرش در نجف است نام نجف و فاقش در ابیات ذیل مندرجت قال الشیخ
 ولما طالت نفة و کتالی رضا و بتها مرضیه ارجوا فاضیه
 ان الامام الرضی عن استقامته الوشاد فعد عاب عفا فکف فی نار نجف ظهرا الفنا
 قال اخر - مذ توفی الرضی نبالو ک و بکی الی بن علیه انفا
 قلت ان الله فلا سکتة من جنان الخلد ارج غرقا و سبزی بگری گفتند
 غدیر سال لاد فخر ارج سال فمنا و در بگری گفتند: -

بالواحد الفرد استعنت عودنا علم الهدی فی الخلد فی حق کتاب الحسین
 اخباری از پیشوایان که بجا افتاد مبارک قیام کرده و آیات شریفه در باره آنان نازل بجز
 عمل خود رسیده مانند حاج ملا علی کنه و سید صادق طباطبائی طهرانی و حاج
 کریم خان کوفته ملا علی کنه در کتاب خود هستی به توضیح المقال ولادت خود را در سال
 ۱۱۹۱ در قریه کن نزدیک طهران ذکر کرده و فاقش در شب شنبه ۱۱۹۱ محرم سن ۱۱۹۱ و قبرش در حضرت
 سید اعظم و عکس علی او بر سر فرارش دیده است کوهی قهوه سبز قلم حال قدیم در باره او نازل
 فرموده این است مذکور ملا علی کنه الذی حکم فی الطاء هو البطان فی الیوم
 ان با علی

ان يا اهل قدي محمد رسول الله من ظلمك بما اتبعك الله واعرضت عن الهدى
 لا افرج بما ضلقت ان ربك ليا المرصا فلما فتيت على من امن بالله في هذا اليوم
 الذي منه اسود وجهك ووجوه الذين نقصوا اليقاق فلما جاتكم البشيرة بذكر
 بهذا الظهور الذي منه احضاتك الا فاقتم الفرضم عنه كما اعرضت الذين قبلكم
 اذا اشرق مثل العلم من افق الحجاز فلما خذتم الله بدينهم وتركتم اية الاولى الا ان
 انظرتك فها دى القوم لا ورتب الاوتاب بامرتك سيفك صماء الذين بهم من الاوتاب
 وجرنا الا نهار فلما نوح القدر من صاح الرعد وبكنا الخطاب خفت من الله
 ولا لشكر على الذي خلفك بامر من عند ان ارجع اليه بخصوع وانا اب افرج عما
 وعد علينا من البلاء انا فلما في سبيل الله ومن تحت التيف ندهوا العباد الى الله
 يوم العاد لا يمنعنا من على الارض عما ارضنا به من لدن ربك المفضل الجناو مل
 تمنعنا سطوة الخلق الا تقض الحق ولو يعرض علينا كل ذي فذنه و سلطان الا
 استمع قول من ينطق ان نعمتك لنعفك وان اعرضت ان الله العفو العفو العفو العفو
 اما سيدنا وظهر في معاصره من شيرازي حاج فخرنا حسن است لا روضه كتاب
 الما ثرو الا اار ورضه كتاب فضل العلم اناس مذكرة ووفاتش در عا ربج الثاني شش
 وقبرش در حضرت عبدا العظي و عكشن بر سر قبرش امروزه موجوده است و در اول معده خلا
 قهره نسبت بوي نازل از جلمه در لومي ميروايد قول تعالى: وارضوا عن ظنرنا ما يد خيبتك
 كه جمادق معروف بود و سبب علت ضوضا جملار محلت نيافت و قبر خود را بوج و همچنين نقش
 از معبد او بموقع اخذ شد و سوقت كنع امر الثالث جمع في لك ناس در محال قديم بوده است

در اين ظهور عظمي صلوات الله عليه و سلم و مع ذلك احدي ستميزت الامن شاه الله اعلم
 (ع) در مبادي و احكام مبعوث بعد از ان

مطابق ضوضا مبارکه شريعت الهيه بر لوي و اصل استمرار با فيه و ايمان پيسته ان و قتي كال
 كه باين و اصل بخو كال حقيده قلبي و اشته باشد كين قسم مبادي است كه يد و دسته تقسيم شو
 اول مبادي روحاني و ان عبارات از تعليمات صليه است كه هوش در الواح الهيه از قبيل
 اشراقات و تجليات و طرقات و كهلات فردوسيه و غيره و نازل و تبیین آن در خطابات مبارکه
 حضرت عبدا لهما مندرج و مذکور است مانند اين خطابه مبارکه كه در صفحه ۱۲۳ تا ۱۲۵ از خطابات
 مبارکه مسطور است و صورت آن اين است:

(نطق مبارك كه بعد با بليت انبريكاني في شهر فيلا لا لينا نفس بربنا)
 (هو الله)

نهایت سرور را مشيدارم كه بين جمع محترم حاضر شدم في الحقيقه جمعي است در نجات و نجات
 و احسانات ملكوتي در قلوب شما در نجات قوت تو جهان بجدات نيستان خاص است شاه
 روحاني در و جوه شاهد ميناميم لهذا اتقنى مبينم چيد كلمه صحبت كم از بد است خلق آدم تا
 هذا در عالم انساني دو طريقت بوده كين طريقي طريقت طبيعت كين طريقي ديانت طريقي
 طبيعت طريقي حيواني است بر حسيوان بقيقه است طبيعت حركت ميكنند هر چه شجوات حيواني
 پيدايد ان را مجري ميدارد لهذا حيوان اسير طبيعت است از قانون طبيعت پرايها و نتوان
 و از حسانات و نجات چيز ندارد از ان كين طريقي طبيعت چيز ندارد از قواي متولد چيز ندارد
 اسير است و از نجات چيز ندارد از ان كين طريقي طبيعت چيز ندارد از قواي متولد چيز ندارد

میس میکند میداند حیوان اسیر این پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکند و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از ملکوت الهی و از حسیات و جانیه و از دنیا الهی حیوان بجزیرت زیرا اسیر طبیعت است از غرایب آنکه با قیون افتخار باین میکنند و بگویند آنچه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند ابد از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی بجزند از فیوضات روحانی بجزند و اگر این کمال است پس حیوان با عظم درجه کمال رسیده است با ابد از ملکوت روحانیات خبر ندارد و حانیات است اگر با گویم اسیر محسوسات بودن کمال است پس کمال طبیعت نیز ابد است و از ابد از ملکوت الهی خبر ندارد با وجود اینکه خدا در حقیقت است و یکت قوه عظیمه و دینه گذارده است که باین قوه عظیمه بر عالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این خورشید اسیر طبیعت است این کوه های باین عظمت اسیر طبیعت است این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع مجادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند بی خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از یک میمون و نصف بزرگتر از کره ارض است بقدر مسوازش از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خودش تجاوز نماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان خاکیر بر طبیعت است ملاحظه کنید که مقتضای قانون طبیعت انسان بی خارج نمی آید و لکن این قانون را شکست در هوا پیدا میکند در زیر دریا میرود در روی آفتاب و سوس میزند انسان این قوه کهر با را که باین سرکشی است در یک زجاجی صحن میکند با شرق و غرب و دقیقه واحد حبابه میماند بصوات را گرفته صحن میکند در زمین است کشف حقایق آسمانی میماند اسرار کره ارض را هویدا میازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است آشکار میکند جمیع اسرار کائنات را

ظاهر

ظاهر میازد که قانون طبیعت سرکمون و در مضمون است و بقانون طبیعت باید مستور باشد و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف قانون طبیعت است حقایق کنوز طبیعت ظاهر میکند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم کرد که این عالم طبیعت از آن کنوز طبیعتی ندارد انسان قوی دارد طبیعت مشغول در بیان شود از طبیعت و از آنرا از او در طبیعت کشف حقایق کائنات را که طبیعت از عالم الهی خبر ندارد انسان خبر دارد طبیعت از خدا بجزیرت انسان از خدا خبر دارد انسان سب فضائل میکند و طبیعت محروم از آن است انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند پس معلوم شد که انسان شرف از آن است یکت قوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوه حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوه معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان شرف از آن است زیرا قوه معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است سبحان الله این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای معنویه و دینی گذارده شده انسان طبیعت اگر مادون اوست پیرستد خداوند روح مقدسی در او خلق کرده که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کالات میرود اسیر ماده میشود و ماده خدا میکند و آنچه خارج از عالم ماده است آشکار نمیداند اگر این کمال است این کمال با عظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماوراء طبیعت خبر ندارد پس حیوان فیلسوفان عظمی زیرا از عالم ملکوت بجزیرت احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت خبر ندارد خلاصه القول این است طریق طبیعت -

طریق ثانی طریق دیانت است و این داب الهی است کتاب فضائل انسانی است تربیت عموم

بیوم بشر است نورانی است اعمال مدوحه است این طریق دیانت سبب نورانی است
 بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان است این طریق دیانت سبب تعذیب است
 این طریق دیانت سبب است این طریق دیانت سبب معرفت است این طریق
 دیانت سبب مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است و در این دیان الهی کی است تعدد و تجرکی
 قبول کند خدمت بعالم خلاق کند تصفیه قلوب از اوج نماید سبب است با فضائل است سبب
 نورانیست عالم انسانی است و لکن با استفا که این عالم انسانی غرق در دریای تعالیه شده
 هر چند حقیقتا دیان الهی کی است و لکن افسوس که ابراهیم او با ما نوار حقایق راسته نوا
 و این ظاهری تعالیه عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهریت و ظلمت
 سبب اختلاف شده است زیرا تعالیه مختلف و این سبب نزاع و جدال بین ادیان گردیده و حال آنکه
 ادیان الهی موسس خدمت انسانی است سبب است بین بشریت سبب ارتباط عمومی است سبب است
 فضائل است و لکن نماند که در بعضی تعالیه غرق شده و بواسطه آنکه سبب این تعالیه کلی از طریق
 اتحاد و دور شدن و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و با و با می شبیه که میراث آبا و اجداد است چون
 این تعالیه سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب است بود سبب است شد آنچه بر آن است
 بود دلیل نادانی گشت و آنچه سبب علویت و ترقی عالم انسانی بود سبب است بجهالت نوع بشر شد
 لهذا عالم دیانت روز بروز تاریک کرد و عالم با دیانت روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیه ادیان
 الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این ظاهرها پر واز کنند زیرا اینها مرغان شبند چون غروب
 دیانت غروب کند این ظاهرها پر واز آیند زیرا طیور لیلیند وقتی که نور حقیقت غمی شده
 اینها بسوزند -

باز می

باور می چون این عالم را تاریکی و ظلمت تعالیه احاطه کرد حضرت بها الله از افق ایران مانند آفتاب
 درخشید جمیع آفاق را با نور حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را با حراست تعالیه احاطه
 نمود تعالیم جدیدی گذارد و با آن تعالیم شرق را زنده کرد - اول تعلیم حضرت بها الله تجرکی
 حقیقت است باید انسان تجرکی حقیقت کند و از تعالیه دست بکشد زیرا ملل عالم حرکت تعالیه
 دارند و تعالیه مختلف است و اختلاف تعالیه سبب جنگ و جدال شده است و این تعالیه باقی است
 و خدمت عالم انسانی مستحیل است پس باید تجرکی حقیقت نمود تا بوز حقیقت این ظلمات زایل شود زیرا
 حقیقت حقیقت است تعدد و تجرکی قبول نکند و مادی که حقیقت تجرکی است قبول نکند اگر جمیع
 ملل تجرکی حقیقت کنند شبیه نیست که کل متحد و مشفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون
 در ایران تجرکی حقیقت نمودند نهایت متحد و مشفق گشته و الا آن در نهایت اتحاد و اتفاق در دنیا
 الفت و محبت با هم زندگی می نمایند و با آنرا اختلاف در میان تعالیه است فلذا خطه نامید
 حضرات یحیی و منظر ظهور حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزو میکردند آنها چون غرق در تعالیه بودند
 چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آنحضرت قیام نمودند از اینها معلوم شد
 که پسری تعالیه کردند زیرا اگر تجرکی حقیقت میکردند البته بجزرت مسیح ایمان می آوردند این تعالیه
 عالم انسانی را ظلمانی کرده این تعالیه سبب حرب و قتال شده این تعالیه سبب بغض و عداوت
 گشته پس باید تجرکی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بگوشه
 الهی راه میابیم -

در قرآن تعلیم حضرت بها الله و حد عالم انسانی است جمیع بشر نوع انسانند جمیع بندگان
 الهی جمیع را خدا خلق کرده جمیع طفلان الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را پروردارند بکل
 معرفت

عمر است چرا ما انحرافان باشیم این است **تعلیمنا الهی** که انوارش بر جمیع خلق تابیده است
 آفتابش بر جمیع اشراق نموده ابر کرمش بر جمیع باریده نسیم غایتش بر جمیع وزیده چمن
 شد که نوع انسان جمیعاً در ظل رحمت پروردگار است غایت بعضی ناقص هستند باید اكمال گردند
 جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابنده باید بیدار گردند طفل را بست
 مغبوض داشت که هر طفل بیدار و مرتبت نمود مریض را نباید مغبوض داشت که چرا ناخوشی باید
 غایت رحمت و محبت بود است از این واضح شد که عداوت با من و ایمان باید بکلی محو گردد و ظلم و
 برداشته شود و بالعکس غایت الفت و محبت جاری گردد -

ثالث **تعالیم حضرت بهاء الله** این است که بدین باید سبب الفت باشد است
 بین بشر باشد رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد و عداوت
 بی دینی با دین است بلکه بالعکس این باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین
 عموم بشر باشد -

تعلیم چه از حضرت بهاء الله که بدین باید مطابق عمل باشد زیرا خدا عقل است
 داده تا حقایق اشیا را تحقیق نماید اگر مسائل دینی به مخالف عقل و علم باشد و علم است زیرا مقابل
 علم عقل است و اگر بگوئیم دین ضد عقل است مقصود این است که دین عقل است تا بدین باید
 مطابق عقل باشد تا از برای انسان طینان حاصل شود اگر مخالف عقل باشد
 ممکن نیست از برای انسان طینان حاصل گردد همیشه تر نزل است -

تعلیم پنجم **حضرت بهاء الله** که **تعصب جنسی تعصب دینی تعصب قبیله**
تعصب وطنی تعصب سنیاتی تعصب نژادی تعصب قومی تعصب حزبی تعصب
بشری

بشر است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زایل نگردد ممکن نیست عالم انسانی را
 و زبان بر این اینکه هر حزب قتالی و عداوت و بغضانی که در بین بشر واقع شده یا سبب
 تعصب وطنی بوده و یا سبب تعصب سیاسی شش هزار سال است که در عالم انسان رحمت
 و سبب عدم رحمت این تعصبات است تا تعصب قبیله ای بغض قبیله ای باقی اذیت باقی و اگر محو
 عالم انسانی را است باشد جمیع این تعصبات را باید بریزیم والا ممکن نیست که آسایش یابد -

تعلیم ششم **حضرت بهاء الله** **تعديل صغیرت حیانت** یعنی باید قوانین نظامی
 گذارد که جمیع بشر را تحت زنگانی کند یعنی چنانکه غنی در قصر خویش اخت دارد و با انواع مواد
 او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و اگر ستمناز تا جمیع نوع انسان را تحت
 تعدیل حیثت بسیار است و تا این سلسله تحقق نیاید سعادت برای عالم بشر ممکن نیست -

تعلیم هفتم **حضرت بهاء الله** **قانون حقوق** یعنی جمیع بشر در نزد خدا یکسانند
 حقوق واحد امتیازی برای احدی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنی از آن در نزد حق
 فقیر یکسانند عزیز و فقیر مساوی -

تعلیم هشتم **حضرت بهاء الله** **تربیت عمومی** از آنست که و عدت اصول و قوانین
 نیز از الزام امور تا جمیع بشر تربیت احده گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد
 و آداب یک اصول آداب گردند تا این سبب که و عدت عالم بشر از صغیر سن در قلوب جاری گردد -

تعلیم نهم **حضرت بهاء الله** **وحدت انسانیت** که سانی ایجاد شود و آنرا جمیع اکادمی
 عالم قبول نمایند یعنی یک نگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و کاروان
 در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشاورت نمایند در میان آن سان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع
 مدارس

مدارن عالم بقدر کسب اطمینان کنند تا هر زمان دوسان و هشتاد
یکسان عمومی و یکسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن و یکسان گردد زیرا اینسان عمومی
از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است -

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله در حدیث رجال و ذنبا آتش که جهان نار در تزلزل و خروارند
یکسانند جمیع نوع است از جمیع سلاله آدمند زیرا ذکور و اناث تخصیص بانسان ندارد و در عالم
نبات ذکور و انانی موجود در عالم حیوان ذکور و انانی موجود و لکن هیچ وجه استیازی نیست بلکه
در عالم نبات کنید آیا سیاه نبات ذکور و نبات ناث هیچ تمییزی نیست بلکه مساوات تمام است
و همچنین در عالم حیوان ابد این ذکور و اناث استیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند
پس انسان که شرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد تا خرد نفس
تا مجال بیستاین بوده که مثل مردان تربیت نمیشد مگر زنان نمانند مردان تیشیش و تیشیش که نظیر مجال میشدند
و چون کالاتصال است با میند البته بدرجه مساوات رسند و مکن نیست معادت عالم نهانی کامل
گردد مگر مساوات کامل زمان و مزان -

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله در صلح عمومی است و تا علم صلح عمومی بلند گردد و حکم بر عالم
عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور برابر اختلاف و اول ملل در آن حکم قطع و منحل گردد و عالم
آخرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش قهقهه زبانه کشد و مالک قریب و
بعید را مثل خاکستر کند جووانان نورسید هدف تیر همتا فک گردند و طفلان مظلوم یتیم بی پرستار
مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ناله نمایند شهر با خراب شود مالک ویران
گردد و چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است -

تعلیم

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله اگر عالم انسانی بقوای کفلیه قوای مادی
شفا ترقی نکند بلکه جهت ترقی صلح عمومی و معشور و سادست حقوق العاده اینست
نفسات روح القدس از ملامت و باید قوه الهیه یعنی روح القدس باید کند و توفیق باشد
تا اگر حیات بشر ترقیات فوق العاده ننوهد بدرجه کمال برسد زیرا هم انسان ممتدع بقوای مادی است
و کی روح انسان محتاج نبضات روح القدس است و اگر تایدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش
میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح میفرماید مرده را بگذارد مرده با دفن کند و آنچه از حید
مولود شد است آن جدید است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلومت که روحی که می
از نفسات روح القدس ندارد آن نیست که خداوند منع شد که روح نهانی محتاج تایدات روح
القدس است و الا بقوای مادیه تنها انسان ترقیات تا مرنخایدن ناقص میماند - انسخی
و نیز این خطابه مبارک (خطابه یاد دهن ها در بیعت ۱۳۲۹) ص ۱۰۲
امر و مختصر صحبت میدارم از جمله ما با ما چهار الله تبدیل معیشت است طبقات ناس مختلفه بعضی نجات
غنا هستند بعضی در غایت فقری در قصر بسیار عالی منزل را و یکی سوراخی ندارد یکی انواع طعام
در سفره اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد و لذت اصلاح معیشت ز برای بشر
لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم هم مجوز نظم
عالم چنین اقتضای نماید که طبقات باشد نیش و شرکیان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفه بعضی در درجه
اول هستند و بعضی در درجه متوسطه و بعضی کفلی از عقل محرومند حال آیا ممکن است فنی که در درجه
اعلای عقل است با فنی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم کثیر فانیست در بی اشتاد و
سروار لازم و تفریز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سر باز باشند
البتة

اینکه مرتباً لازم است از ملوک یونان شخصی بود امشش لکن در عصر پادشاه بود و هم شینوف نیست
 بسیار خوب بود و او در حکرافت و در معیشت مساوی کند ایلی مملکت خود را در قسم
 کرد که این قسم را در تمام اقالیم و اقالیم و اقالیم قرار داد که در رعایت کنند و هر شری
 برین قسم ثالث اهل تجارت و صنعت قرار داد اینها بیشتر از قرار داد و قرار داد شده در
 هر سالی چیسندی بدهند آن قسم اول که جنس خودش بود و شش هزار نفر شدند آنها را در
 مملکت قرار داد و دستورات مخصوصه هر یک داد که آنها در رعایت و صنعت تجارت کنند و در
 باشد و اداره سیاسه و مروت با آنها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند و قسم دیگر در جنگ
 نشاند که اگر خودشان نخواهند بیایند و این نه هزار نفر را از اقلیت برحمت و تحمل مشقات پرورش
 داد تا بسن شدن با یکی بعد آنها را بر ریاضات جریه گذارد که تمام روز بکارهای جریه ترین کنند
 و چون بسن ده رسند آنها را بسواری بدارند و چون بسن بیست رسند مناسب استیار است
 عسکریه بجهت زور و در بعضی اوقات است نو از برای آنها و آنها را در تغییر و در آن قرار دهند
 و چون تا بیستم خوردند و بعد شد که آن قواعد تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت
 و از سلطنت گذشت و دیگر مملکت خود را نگذاشت تا آن قانون برقرار ماند آهالی هم قسم خورده بود
 چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد و چس معلوم شد
 که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن سلطان نوشت باین جنس خود در معیشت مساوات
 دهد جمع ذلالت باز جایز نیست که بعضی در نهایت غنی باشند بعضی در نهایت فقیر باید صلاح کرد
 و چنان قانونی گذاشت که برای کل دولت رفاهیت باشد زیرا که فقر مملکت را از بیکی غنیست غمناک
 داشته باشد مثل شخصی که غنی غمناک دارد و لکن در شخصی دیگر فقری فقر را داشته باشد مراعات او را
 بجز

بجند تا او هم راحت باشد این ملل باید بقوانین اجراء کرد نفوس آنها باید خودشان زیاد ایال
 خود را بقدر اتفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب بشهرت فعلی اهل
 هر گونه آرایش داشته باشد - انتهى -

قیس ثانی از فضیلهای عبارت از اصول تشکیلات و نظم اداری امر است که اسکن
 در الراج مبارک که جمال مبارک و در الراج مبارک و صنایع نازل شده و ششمین آن در توفیقات حضرت
 حضرت علی (ع) است مندرج و منظور و آن رساله جداگانه باید بود از این طبع توفیقات مبارک
 مراجعه شود اما احکام تقدیر شریعت بعد در کتاب استقامت افغان و سایر الراج مبارک نازل
 جموعه از این احکام با نظم و ترتیبی مخصوص در کتاب گنجینه احکام و حدود
 که از نالیفات نگاوندند او ذاق است مندرج و منظور است محفل فطرت و حاکم کرد
 بهائیان حضرت نیز در سال ۱۳۳۲ میلادی رساله شامل خلاصه از احکام در کتاب یک خاتمه
 جمع آوری فرموده و بنام قانون الاحوال الشخصیه علی مقتضی التشریح البهائیه مطبوع
 و منتشر شدند این رساله در مجله ختم عالمیه هائمی نیز مسطور شده برای تکمیل این جزوه ترجمه
 دید که آن رساله را به فارسی ترجمه نموده در این مقام مندرج سازیم -

باب اول در عقدا زن و ارجح

قد كتب الله عليكم التكاثر اياكم ان تجاوزوا اصل الانثى والذبح المسموع و اجده
 من الاماء انتم احب نفه ونفسها ومن اتخذ بكم الخدمه لا باس عليه كذلك كان
 الامر من قبل الوحي بالحق مرقوماً فزوجوا قوم ليطهر منكم من يذكري بين عباده
 هذا من امري عليكم الخدمه لا تقمكم معيتما اية ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ کتاب تفسیر

انه قد حدد في البيان برضا الطرفين انما اودنا المحبة والوداد واتحاد العباد
انما علقناه باذن الابوين بعد ما التفتع بتمام الضيق والبعثاء ولنا فيه غايات
اخروج كذلك كان الامر مقتضاها كتابا قد مرنا عليه -

مآثره اوله صحت زواج منوط برضاي عروس و داماد است که بالغ باشند و پدر
و مادر آنها نیز رضایت داشته باشند (سؤال و جواب) -

مآثره دوم عقد از زواج از این قرار است که داماد طرف ایجاب شده بگوید انا اکل لثقیف
راضون و عروس بگوید انا اکل لثقیف راضیات این آیه باید از آن عروس و داماد در حضور شاهر
عقد جاری شود (سؤال و جواب) -

مآثره سوم از جمله شرط صحت عقد است که چند نفر شاهد عادل در مجلس عقد همگام تلاوت
آیات حاضر باشند معصوم از عدالت است که شاهد قائل به یکسانی معروف باشد از عرف
که میخواهد باشد (سؤال و جواب)

مآثره چهارم تعدد زوجات حرام و بر هر بھائی واجب است که یک زوج اختیار کند -
(توقیع حضرت علی امر آنکه در کتابت عهد لهما که میفرماید تعدد زوجات مشروط بشرط مجالی است)
بنا بر این وقت در طیفاً تشکیل زواج با آنها حرام است -

مذکور است حکایت از زواج ابائکم در کتاب قدس که ذکر مرمت از دوج بازن بود
دلیل بر طلال بودن از دوج با آنرا قریبیت - (کتابت) -

مآثره پنجم در کتاب اقدس ذکر مرمت از دوج بازن پر و آورنده تعیین در جات حرم
از دوج درین خویش و ندان از وظایف بیت العدل عمومی است -

مآثره ششم از دوج نابالغ حرم و غیر استگاری کردن دختر بالغ نیز حرام است و از هنگام
خواستگاری و حصول عنایت تا عروسی و زفاف بیشتر از خود پنج روز نباید صلوات کند (کتابت)
مآثره هفتم سن بلوغ برای دختر و پسر با نوزده سالگی است (سؤال و جواب) -

مآثره هشتم در ایام اصطبار اقدم به تزویج حرام است و سیکه فحاشت کند باید نوزده سال
طلد بھن روحانی بپوشد (سؤال و جواب) -

مآثره نهم بهائی با غیر بھائی نیز می تواند از دوج کند (توقیع حضرت علی امر است)
بنا بر این سوّم در مضمون و کتابت -

لا یحقن الضحای الا بالامّهار فذلک للذین تسعة عشر مثلاً الامن الذی به
الابریز والمقری من الفضل و عن انا انما ایدة حرم علی بن تاجا و زعن حنة
تسین مثلاً كذلك كان الامر بالقرصطونا والتدی افسع بالذبح الاول
خیر لفی الکتاب انه یغنی من یشاء باسباب لغوا فی الارض و کان الله علی
کل شیء قدیراً (امداس ۱۵۲-۱۵۳) -

مآثره دهم زنا شوی رسمی بجز بر دوختن محرمه تخن پذیرد مقلد از مضمون
۱۹ مشال طلا که عبارت از یک واحد است برای شخری تعیین و بیشتر از پنج واحد که
۹۵ مشال باشد جایز نیست و برای ساکنین دوات از یک تا پنج واحد نقره تعیین شده
مآثره یازدهم میزان شخری و دواتی بودن داماد عمل توطن باوست و اگر ساکن
قریه شهر بکونت اختیار کرد یا بالعکس شخری یا دواتی شمرده میشود و معصوم از عمل توطن عمل
توطن داماد است ز عروس (سؤال و جواب) -

حائزه و او در همت اگر در از و واج بگارت زوجه شرط شده باشد و عدم آن ظاهر شود
زوج میتواند مهریه و مخارجی را که کرده است از زوجه پس بگیرد ولی ستر و کتمان بجزرت
حائزه بشیر همت اگر زوج قبل از عقد قبل از دخول بخواهد زوجه را طلاق دهد میتواند مهریه را
گردد و همت پس بگیرد (سؤال و جواب)

باب چهارم در دفع مهر

قالذي سافر و سافر كرت معه ثم حدث بينهما الاختلاف فلان يوثقها
سنة كاملة و يرجعها الى المهر الذي خرجت عنه أو يسلمها بيديها من و ما تخاف
به في البذل ليبلغها الى محلها ان رتبك يحكم كيف يشاء بسلطان كان على الفاء
عظما و التي طلقت بما ثبت عليها منكر لانفعده لها ايام من قبضها كذا لكان
نيز الامر من افعال العدل مشهورا (كتاب فدرس آية ۱۵۳-۱۵۴)

حائزه چهارم همت اگر زن و شوهر با هم سفر کنند و کدورتی پیش آید که بطلاق منجر
شود شوهر باید مخارج یکسال زن را بدو پرداخته و او را با خودش بجای که از آنجا خارج شده باشد
یا بواسطه شخص مینی او را بفرستد و مضارقتا زوجه بفرماندگار است و از زوجه
حائزه با توفی همت اگر زوجه با مهری اقدام کند که زوج او را طلاق بدو بپردازد
زن در این صورت در ایام تریض بر شوهر حقش نمیکرد

باب پنجم در طلاق

ان الله احب الواصل والوفاق و بعض الفضل والطلاق عاشر لما قوم بالرجوع
والرجحان اعبر سيفني من في الامكان وما يبقى هو العمل الطيب كان الله على
ما احوال

ما احوال شهيدا (كتاب فدرس آية ۱۵۵) -
ان حدثت بينهما كدورة او كره ليس لها ان يظلمها ولما ان يصير سنة كاملة
تقطع بينهما راحة المحنة فان كلفت و ما فاحت فلا بأس في الطلاق ان كان على كل
شيء حكيمًا فذلها كره الله عما علمهم بعد طلاقات ثلث فضلا من عنده لئلا يكونوا
في الشاكرين في اوج كان من علم الامر مسطورا و الذي طلق للاختيار في الرجوع
بعدا ففضاء كل شهر بالودة و الرضا و ما استحسن و اذا انتخبت تحق الفصل

بوصول اخر و قضى الامر الا بعد امر مبین (فدرس آية ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰) -
حائزه شازنی همت طلاق جایز نیست مگر آنکه کار با منظر ارشاد کرد و بی خود نباید بجزل و دعا
خبر داد و قبل از وقوع طلاق زن و شوهر با همی مدت یکسال صبر کنند (هکذا یقین) -
حائزه هفتاد همت اقدام افضل طلاق تنها تخریب شوهر نیست مگر زن عمر است و باید

اقدام نماید (توقیع حضرت ولی امر العالی) -
حائزه هجده همت هرگاه پس از عقد قبل از اقراران کار زن و شوهر کدورت و طلاق کشید
تریض صطبار بر هیچ کدام لازم نیست (سؤال و جواب) -
حائزه نوزده همت آغاز ایام صطبار از ابتدای اقراق و جدالی است و ثبوت آن بواسطه شوهر
یا شجاعت و نفر عادل است (سؤال و جواب) -

حائزه بیستیم اگر ایام صطبار بگذرد و الفت حاصل شود طلاق محقق است و اگر تیبی با اجازه
شوهر نیست و بر زن نیز لازم نیست که پس از انقضای مدت صطبار دست بردارد مگر بر شوهر است (لولا ان جرم)
حائزه بیست یکم پس از وقوع طلاق حرکت از زن و شوهر است و مانند صورت حصول رجوع

از نوبت از رواج کند این جمع باید بعد از گذشتن هر ماه حصول پذیرد بشرط آنکه شش ماه
و یکروز زن شوهر دیگر اختیار نکند و باشد - (سؤال و جواب) -
حاقه بیست و نهم - این محفل روحانی از حکومت در خواست کند تا در قریبی برای ثبت
طلاق تعیین نماید - (سؤال و جواب) -

باب بیست و نهم در تکلیف شوهر و نفی که بیفره بود

فدکتاب الله لكل عبدا اذا اخرج من وطنه ان يجعل ميقانا لصاحبه في اية
مداه اراد ان اتي وفي الوعد انه اتبع امر موليه وكان من الحسنيين من فلم اجد
مكوبا والا ان عند ربه حقيقى فله ان يجبر قهره ويكون في غاية الجهد
للمرجوع اليها وان فات الامران فلها ان تجس تسعة اشهر معدوات وبعد كما لها
الابان عليها في احياء الروح وان صبرنا نرجح الصابرين
اعلوا والامر في الايقاع اكل مشركه كان في اللوح اثميا وان في الخبر جنين
لها ان ماخذ المعروفه اذا الاصلاح بين العباد والافاء اما ان تركوا
يحدثه العناد بينكم كذلك قضى الامر وكان الوعد مائتيا وان ماها خبر الوعد
او القتل ثبت بالشجاج او بالعدلين لها ان تلبث في البيت فاعضنا شهرا
معدوات لها الاخبار فيما تنزل هذا ما حكم به من كان على الامر قويا (المدون ع ۱۳۷)
ما آية بیست و نهم - اگر شوهر سفر اختیار کند و میثاقی را برای رجوع خویش تعیین نماید بکن
بدون عذر شوهر در موعده تعیین مراجعت نکند زن میتواند پس از ترخیص نه ماه کامل شوهر دیگری اختیار
کند ولی اگر خبر زنده بودن شوهر را شنید باید صبر کند - (سؤال و جواب) -

ما آية بیست و نهم - اگر زن خبر مرگ شوهرش بشنود و بواسطه شش ماه یا شهادت
دو نفر عادل صدق این خبر برای او ثابت شود پس از نه ماه ترخیص می شود شوهر دیگر اختیار کند (سؤال و جواب)
ما آية بیست و نهم - اگر شوهری سفر اختیار کند و با آنکه امر الهی را در حضور تیسین میثاق
رجوع شنیده میسای برای رجوع خویش تعیین نکند و نفقو الاثر شود و کسی را از او خبری نباشد
زن میتواند پس از یکسال تمام که دوره ترخیص اوست شوهر دیگری اختیار کند (سؤال و جواب)

باب بیست و نهم در احکام وصیت و اوقاف خیریه

فد فرض لكل نفس كتاب الوصية وله ان يزين وانه بالانيم الاكظم ويعرف
فيه بوحدانية الله في مظهر ظهوره ودين كريمة ما اراد من المعروف ليشهد له في
عوال الامر والخلفي ويكون له كثر عند ربه الحافظ الامين (كتاب قدس ع ۱۳۷)
فد رجعت الاوقاف المخصصة للخيرات الى الله فظهر الايات ليس لاحد ان يرضى
فيها الا بعد ان تطلع الوحي فمن بعد يرجع الحكم الى الاخصان ومن بعد
بيد العدل ان تحقق امره في البلاد ليصير قوما في البقاع المرفعة هذا
فيما امرنا به من الدين مقيد بتدبير (قدمت ع ۱۳۸) -

حاقه بیست و نهم - بهر شخصی واجب است که در دوران حیات خود وصیت نامه نوشته
و آنچه را بخواد در آن ذکر کند و او را شوم سازد تا پس از وفاتش منقوع شود -
ما آية بیست و نهم - چون کسی میرد ابتدا باید قنای و قن و کمن و نیز قرضهای او را
هچنین حقوقی که اگر بر ذمه او باشد از مالک او بردارد و آنچه باقی ماند سطا پس خویش
عمل کنند و آنچه باقی ماند ترکه او محسوب است - (سؤال و جواب) -

باعتبار این است و پس بیت العدل اعظم راجع میگردد که آنرا در باره مقامات تبرک که امرت
در این موارد دیگر در کتاب نمی ذکر شده بصرف مانند...

باب هفتم در احکام وصیت

والتی ترکه ذریه خفا یا ساوا اما لهم الی ابنی استخیر لهم الی ان یبلغوا شد
او الی محل الشراکه است حیث الامین حقا یا حاصل عن الخیار و الاقرن (قرن) از غ
ماده نیست نهی است که شخص متوفی برای خود وصی تعیین کرده باشد که از فرزندان صغیرتر
پس زوی کا عذر می کند باید اموال مخصوص اولاد صغیر را تا جری این یا بجل شرکی معتبر بسیار
تا منافی از ان اموال حاصل شود...

عنان که بهی امر از مضاف اموال صغار باید برای این یا شرکت معتبر بجزه حتی منظور شود.

باب نهم در احکام امرت

قد قمتنا الموارث علی عهدنا لئلا یضاع لذلک ما یتم من کتاب لطاء علی عهد
الموت و الا ذواج من کتاب لطاء علی عهد النساء و الفاء و اللایة من کتاب النکاح
علی عهد النساء و الکاف و اللامهات من کتاب الوارثین و الی عهد و الی عهد و الی عهد
من کتاب لطاء علی عهد الشیخ و الا ذواج من کتاب النکاح علی عهد النکاح و الی عهد
من کتاب لطاء علی عهد الفاء و اللایة من کتاب النکاح علی عهد النکاح و الی عهد
و الا ذواج و الی عهد الفاء و اللایة من کتاب النکاح علی عهد النکاح و الی عهد
عن الاخری لئلا یضاع لذلک ما یتم من کتاب لطاء علی عهد النکاح و الی عهد
یکند

تیکن له ذریه ترجع حقوقهم الی بیت العدل لیصرفوها امناء الرحمن فی الایام
و الا ذواج و ما ینتفع به جهوا الناس لیشکر و اوتهم العزیز العفار و الذی له ذریه
و لم یکن ما ذورها صا حده فی کتاب رجیع الشان ثمار ذکا الی الذریه و الثلث
الی بیت العدل كذلك حکم العقی المتعال بالعظمه و الاجلال و الذی لیس
له من یرثه و کان له ذوا القرین من بنات الاخ و الاخت بناتهما فلهم الثلث
و الا ذواج و الا ذواج و العتاک الخالات و من بعدهم و بعد من ابناهم و
ابناتهن بناتهنم و بناتهن و الثلث یرجع الی مقبر العدل امر فی کتاب من
لدى الله مالک الثقاب من ما سدر لم یکن له احد من الذین نزلنا مناهم و ضم
العالم الاعلی ترجع الاموال کلها الی المقبر المذكور و لیسرت فیما امر الله به انه
لهو المقدر الاثار و جعلنا الذوا المتکونه و الایسه الحصیة المذذیه من الذکا
ذونا الامات و الوراث انه لیس المعطى الفیاض ان الذی فانت فی ایام و الیه
له ذریه اولئک یرثون ما لایهم فی کتاب الله اقتصوا بینهم بالعدل الخالص كذلك
ما ج بحر الکلام و قدت کثالی الاحکام من لدن مالک الامام (قدس سره) (قرن) (قرن)
(حساب کلمات مذکوره در آیات زبور مطابق حساب جعلت یعنی الف یک ک دو الی آخر)
ماده بهی و یکم اگر شخصی بمیرد وصیت نامه داشته باشد ترک او مطابق حکم کتابت بین
هفت طبقه تقسیم شود از این قرار: اولاد زن یا شوهر پدر مادر برادر خواهر مسلم
ماده بهی و دوم - استدار باید از ترک میت خارج کفن و دفن و سپس قرصهای او
و نیز حقوق استبراد او شود و آنچه باقی باشد بین طبقات ذرات مطابق حکم کتاب تقسیم شود

با این معنی که ترک میت را به ۱۵۲ قسمت نموده بصلوات میرسد و ۱۵۳ قسمت بزن یا شوهر و ۱۵۴ قسمت بپرو و ۱۵۵ قسمت ببار و ۱۵۶ قسمت بپیران و ۱۵۷ قسمت بجواهران و ۱۵۸ قسمت بمعلمین میرسد -

مآذ که بی بی میوم - اگر شخصی میرد و از هفت طبقه مذکوره کسی مانده داشته باشد و لکن خوش و بدانش از قبل پسران برادر و پسران خواهر و دختران برادر و دختران خواهر موجود باشند و وراثت از ترک با آنها میرسد و اگر این طبقه هم بودند و وراثت از آنها که بموجودانی دعه و خاله میرسد و اگر اینها هم نبودند بپسر عم و پسر دانی و پسر عمه و پسر خاله و دختر عمه و دختر

دختر عمه و دختر خاله میرسد و وراثت دیگر بجهل روحانی راجع است -
مآذ که بی بی چهل - اگر کسی بمیرد و هیچکدام از طبقات مزبوره مانده داشته باشد تمام اموالش بجهل روحانی میرسد -

مآذ که بی بی پنجم - اگر کسی بمیرد ولی پدرش زنده باشد و اولاد هم داشته باشد اولاد شخص متوفی قسمت پدرشان را که در حیات جدشان یافتند میرسد یعنی قسمت پدر از ترک با آنها میرسد بدون اینکه بین سایر وراثت تقسیم شود -

مآذ که بی بی ششم - اگر زنی بمیرد ولی پدرش زنده باشد و آن زن اولاد بی باشد بجز آن زن از میراث پدرش بجهت قسمت تقسیم شده و طبقات وراثت بجز میراث او باقی مانده بی بی هفتم - کسی که بمیرد و دارای فرزند باشد ولی فاقد سایر طبقات وراثت باشد بعضی از طبقات وراثت باشد و وراثت طبقات مفقوده بجز میرسد بجهل روحانی راجع است
مآذ که بی بی هشتم - اگر کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد ولی بعضی از طبقات وراثت او

باشد قسمت طبقات مفقوده بجهل روحانی راجع میگردد -
مآذ که بی بی نهم - مقصود از خواهر و برادر که در طبقات وراثت ذکر شد شوهر و برادر پیری است - (سؤال و جواب) -

مآذ که چهل - اگر برادر پیری نباشد و وراثت از سمتش برادر مادری میرسد و یک نث بجهل روحانی راجع میگردد و همچنین اگر خواهر پیری نباشد و وراثت از سمتش بجواهر مادری و یک نث بجهل روحانی میرسد - (سؤال و جواب) -
مآذ که چهل یکم - اگر عده اشخاص در یک طبقه متعدد باشند چیزی در این عده موجود است هم مخصوص آن طبقه در بین آنها بالتویه قسمت میشود و اگر فرزندان متعدد موجود باشند سهم ذریه بین دختر و پسر است و قسمت میشود - (سؤال و جواب) -

مآذ که چهل دوم - اگر ترک میت بمقدار قرصهای او نباشد باید ترک نسبت قرض تقسیم شود (سؤال و جواب) -

مآذ که چهل سوم - غیر بجهانی از شخص بجهانی ارث نمیرسد -
مآذ که چهل چهارم - خانه مسکونی و ائمه مخصوصه متوفی مخصوص است بزرگترین اولاد

ذکر شخص متوفی خانه مسکونی و ائمه مخصوصه نباید مجز و قروض میت و مخارج کفن و خویش و خالت داشته باشد مگر آنکه بقیه ترک متوفی برای ویون و مصارف کفن و خویش بکند

مآذ که چهل پنجم - اگر شخص متوفی خانه بی متعدد داشته باشد از آن میان هر که بمیرد بالاتر از همه است مخصوص ببارش اولاد و کور است و بقیه خانه با جزو ترک تقسیم شود
مآذ که چهل ششم - اگر شخص متوفی فرزند ذکور نداشته باشد و وراثت از خانه مسکونی

اینکه مخصوصه متوفی بخرانش میرسد و یک نشت دیگر بجهل روحانی راجع است (سوال چهارم)
حادثه چهل هفتم - اگر زنی وفات کند با سحای ستم ازین خزانیش بیسادی متوفی
و اگر در قدرت بین پسرانش تقسیم خواهد شد (سوال و جواب) -

حادثه چهل هشتم - اگر زنی بمیرد و وادامی نذر زیور و لباسهای غیر ستم باشد در هر
اگر ثابت شود که شوهرش آنها را باو بخشید مجزود تر که آن زن محبوب میشود و گرنه مال شوهر است و
خود تر که محبوب نیست (سوال و جواب) -

حادثه چهل نهم - میزان حقوق نسازنده شقال طلا یا از مسلمی که عدول قیمت نمیشود
طلا باشد نوزده شقال است حقوق الله بجا نه مگر تعلق نیگیرد هر دو حق است که هر یک
بیشتر و جینیت و باید بجزرت علی امرانه تقدیم شود (الواح و صیای حضرت عبد الجبار) -

حادثه پنجاهم - میت را باید در صندوق بپوشاند و در سنگهای متنازیه از چوبهای حکم
و لطیف قرار داد و در گهت متوفی بالغ (اعم از زن و مرد) باید بیشتر شود که بر آن این
باشد قد بئس عن الله و رجس البیة منقطعاً صا سواة و عقبتکا بانیهة الخیر

خاتمه ذکر در کتب روحی از احکام

فداکت الله علی کل مدینه ان یجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ القونین علی
حد ما لیهما فان ازدا فلا باس و یوفون کما هم یدخلون حصراً الله العلی الاعلی
و یدون من الایمی و یدبخی لهم ان یتکونوا امناة الرحمن بین الامکان و وکلایه
من علی الارض کلها و یدشا و ذقوله مضایح العباد لو جمل الله کایا و ذقنه اموال
و یخاروا و اموال الخیار کذلک حکم و تکم العزیز العفاز ان الله یزعم

حادثه پنجاه و یکم - بیت العدل که باید در بلاد آریس شود عبارت از همین است که بعضی
آن ۱ نفره و ازین بجایان هر شهری انتخاب میشوند و امروزه محل روحانی نام دارند و نیز
بر حسب دستور حضرت ولی امر الهی در مرکز هر مملکتی محفل حفاظت انتخاب میشود اما این
عمومی باید از میان جمیع بجایان دنیا انتخاب گردد و مطابق نص صریح الواح و صیای حضرت
عبد البها و فیس اعمی ایضاً بنیاد العدل عمومی پس از تکمیل حضور ولی امر الهی
خصیصاً نماید باشند تبیین آیات الهی و تفسیر نصوص خاصه و تدریس شئون بجایان
بآن وجود مبارک است از جمله وظائف بقیة العدل عمومی است که باید حسب مقتضای
واحوال در باره مسائلی که در کتاب الهی و الواح مبارک نصوص و حکمی ذکر شده قانونی وضع نماید اما
منصوصات کتاب الهی تغییر و تبدیل نمیشاید -

حادثه پنجاه و دو - سال بجائی نوزده ماه تقسیم شده ایام زاده جزو سال شمرده میشود
آغاز سال بجائی از انتقال آفتاب بر ج محل است هر روز که انتقال آفتاب بمحل شخص پذیرد
روز اول سال محبوب است هر چند یک دقیقه قبل از غروب باشد -

حادثه پنجاه و سوم - یک شقال طلا در هر بجائی عبارت از نوزده نخود است (سوال و جواب)
(ترجمه قانون الاحوال الشخصیه علی مقتضی الشرعین البها بین بیان رسیدنی)

ببین میباید که در دنیا اجل شما و اولاد از کتاب سبطاً مقاصداً مقلماً میباشید

ببین ما مصداق کماله خاصه ملک در این زمانه الحق شوی
قولنا الاجلی (چاپ مصر ص ۱۶) -

حضرت بهاء الله علیه السلام

اما جلال ملک در زمانیکه مالک ایران و چین ظلمت و نادانی سترق و در بحال
تغصب جاهلان مستمک و تفصیل اخلاق و اطوار انکار ایرانیان را در قرون اخیره تالیف
اوربا مفصلاً بسته خوانده و تکرار لزوم ندارد و حضرت این است که بدرجه انوار
رسیده بود که جمیع سیاحان اصنی تا آنکه میخوردند که این ملک در قرون ولی در بحال
در جهل و ذمیت بود حال چنین ملاحظه و ویران گشته و از بنیاد برافاده و با
بدرجه همی رسیدند تا به جلال ملک در چنین قی ظاهر شد بدیشان از وزیر
نه از علماء و در نزد جمیع ابالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیا نمودند و با علماء و فضلا معا
نمودند در بدیت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤمنان مجاستان
از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف بجز و اینکه باب اظهار کردند فرمودند که این
شخص بزرگوار سید ابراهیم و بر جمیع ایمان و ایمان لازم و بر حضرت حضرت باقی
فرمودند و او که بر همین قاطع بر حقیقت حضرت باقی قاسم نبودند و با وجود آنکه علمای
دولت علیه ایران را مجبور بر خجاست قرض اهتمام نمودند و جمیع علماء فتوی بر قل و عارت
اذیت و قطع و قطع دادند و در جمیع مالک بکشتن آتش بدون و عارت حتی اذیت
اطفال پرورند و معنی این حضرت بهاء الله در کمال استقامت و ستانت با علماء کبر
حضرت باقی قیام داشتند ابد این ساعت پنجان نشدند و اضحی مشهوره در بین علماء مشهور
بودند و با قاسم او که بر همین مشغول و با علماء کلمه معروف و کرات و مرات حدت شد

خوردند و در هر دقیقه در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین بگون گشتند
و اموال با حفظ مورد کمال تالان و تاراج رفت و از مملکتی بملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و
نهایت در بحال عظم قرار یافتند با وجود این ایام اندام بلند بود و صیت در آنده مشهور و بعضی
علم و کالاتی ظاهر شد که بکسب جیرانی کل اهل ایران شد بعضی که در طهران و در بغداد و در کابل
و در سیلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محبت و چه بعضی که بجهت حاضر شد هر سوالی که
نمود جواب شافی کافی شنید و کل متفرقه معرفت بر آن بودند که این شخص در جمیع کالات فرید و
حید آفاق است و در بغداد بسیار واقع کرد مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب
سعارف اروپا حاضر و هر یک سوالی میسند و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی
میشنیدند و متفق میگشتند حتی علمای ایران که در کابل و نهند بودند شخص عالمی را انتخاب
کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص علامه الحسن عسکری بود آمد بصورت مبارک بعضی سوالات
از طرف علماء کرد جواب فرمودند بعد عرض کرد که علماء در علم فضل حضرت متفرقه متفرخند و
مسلم حکومت که در جمیع علوم نظیر و مشیله ندارد و این هم مسلم است که تدریس و تحصیل نگردیده
و لکن علماء میگویند که ما بین قناعت تنایم و بسبب علم و فضل اقرار و معرفت بختشان کنیم
لهذا خواهش داریم که یک بجزه فی حجت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جلال
عبدالک فرمودند هر چند حق ندارد زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال
این قول مرغوبه مقبول آقا امامان دستگاه تیار نیست که مراعات یک بازی بیاید
و هر روز یکی چینی بطلد در این صورت امر لایزال با جمیع صبیان شود و کلی علماء بنشینند
و با اتفاق یک بجزه را انتخاب کنند و نویسنده که نظیر این بجزه از برای همیشه نیماند و کل

اعرار و اعراف برحیت این امر مینمایم و آن در قدر مقرر کنند و بیار و این میزان قرار دهند
 اگر ظاهر شد از برای شامشبه نماید و اگر ظاهر شد بطمان ثابت گردد آن شخص عالم بزنا
 و زانوی مبارک را بوسید و حال نکرموسن نبود و رفت و حضرات علماء را جمع کرد و پیغام مبارک را
 بلیغ رسانید **حضرات ثورت کرده**
 و گفتند این شخص بخارت شاید سهری نماید آنوقت از برای ما حرفی نیاند و جارت کردند
 ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت کربان شاه و طهران و تفصیل را بجمع گفت و
 خوف و عدم اقدم علماء را ذکر نمود و مقصود این است که جمیع معارضین شرق معرفت بر عظمت و
 بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را به بها الله هم
 تعبیر نمودند تا بوجهی این تیر عظم نعت و رافق ایران طالع شد در حالتی که جمیع امالی ایران چه
 وزیر چه از علماء چه از امالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت برخاست و اعلان کردند که این
 شخص میخواند وین شریعت ملت و سلطت ما را نموده و نماید چنانچه در حق سبح گفتند
جمال مبارک فرود آورده و جفا و مقاومت کل فرمودند و ابد از دة قوت حاصل شد نهایت گفتند
 این شخص در ایران است سایش راحت نیاید پس باید این اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد پس
 برخال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند بجان اینکه باین سبب سراج آ
 مبارک خاموش میشود ولی بالعکس غیبه بخشید امر بلند تر شد و شعله افزون تر گشت در ایران
 منتشر بود و این سبب شد که در سایر بلاد منتشر گشت بعد گفتند که عراق عرب نزدیک است
 باید این شخص را بمالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را
 از عراق با سزا بول فرستاد باز ملاحظه کردند که ابد اختری حاصل شد گفتند سلا بول گ
 عبود

عبود و مرور اقوم و مل مخلصه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا با
 مبارک را بروسی فرستادند ولی شعله پر زور تر شد امر بلند تر گردید غایت ایرانیان
 گفتند این محلات هیچ یک موقع امانت نبود باید بجای فرستاد که تو همین واقع گردد و عمل
 زحمت اذیت باشد و اصل اصحاب بجایت در جمل مستلی گردند پس سخن کار را انجام
 نمودند که صحنه عصات و قاتلها و سارقان و قطع طریق است و فی الحقیقت در زمره
 این نفوس داخل کردند اما قدرت الهیه ظاهر شد و اهل کلمه گردید و عظمت بجای آمد مشهود
 که در چنین سخن در تحت چنین امانتی ایران را از بزرفی بریندی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را بجهت
 کرد و بر کل ثابت کرد که مقادمتان این امر نتواند و تعالیم مقدسش سیرت در جمیع آفاق نمود
 و امرش ثابت گشت با در جمیع ولایات ایران اعدا بکمال بغضا قیام نمودند بستند
 کشتند زود و سوختند و بنیان هزار خانمان از بسیاد براندختند و در قطع و قطع تبر
 تشبث کردند که امرش خاموش کنند با وجود این در سخن قاتلها و قطع طریق و سایر
 امرش مانع کرد و تعالیمش رنشته فرمود و اکثر نفوس اگر در رشد بعضی بودند مسته
 و موقن کرد و کاری کرد که ضمن حکومت ایران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء بود و قطع پشیمان
 چون جمال مبارک باین سخن در ارض مقدس سینه و انامیان بیدار شدند که بشارتی که خدا
 در دوسه هزار سال پیش از انان بنیاد داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده و فائز بود زیرا که
 انبیا و وحی فرموده و بشارت ارض مقدس اوده که ربنا بجز در تو ظاهر خواهد شد جمیع این خدا
 و فاشد و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نگشت عقل باور میکرد که جمال
 مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدس خیمه برافرازند مقصود اعدا این بود که این سخن
 بسبب شود

بند و عزت و سکوت چاره نداشت بحال ضلک زبان عرب نخوانند و معلم و تدری
 نمانند و در کتب و آراء و نشاندگی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب الواح
 عربی العبارة عمیر عقول فصحا و بلغای عرب بود و کل لغت و معترفند که مثل و مانند می نماند و چون
 خصوص تورات وقت غایم هیچ یک از نظاهر الهیه اقوام منکره را نمی فهمند و هر چه می گویند که
 بخوانند عاجز و بی خبری که قرار و حدیث من خواست غایم در وقوع شاه و احما فرمودند
 که علماء را جمع کن و من را بطلب حاجت و بران ثابت شود پنجاه سال بحال ضلک در مقابل
 اعدا مانند جمل استاده و کل محویت جمال مبارک را میخوانند و جمیع محام بودند و هزار مرتبه
 صد صلب اصد م نمودند و در این مدت پنجاه سال در نهایت خطر بودند و ایرانی که المی الان باین
 در وجه محبت و ویرانی است جمیع عقلا از داخل خارج که مطلع بر حقائق احوالند متفق بر اینند که
 ترقی و تمدن و عمران ایران منوط به تعمیم تعلیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است حضرت
 مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و هم آن اشخاص بطور من بود هیچ
 نیک چون باستان افتادند مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود با وجود این بعد از حضرت
 چگونه نفوذ و ارکان عالم نمود بحال ضلک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شمشیر
 نمره یا بنها الالبانی باقی اعلی رسانند و در آتش استخوان مانند و جسد بر آفرینند
 دیگر ملاحظه نمایند که من بعد چه خواهد شد با دبی بحال انصاف باید بدان که این شخص
 بزرگوار چگونه مری عالم انسان بود و چه آثار باهر از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی از او
 عالم وجود و تحقق یافت - بکلمه -

در این مقام که هر سوّم بنیادین سبید و در بحال چه نام گوید چه نام
 در ایشان

در اثبات وجود الوهیت شروع میشود امید از فضل الهی اکثر تالیفات آن توفیق باید زیرا
 بنص بیان مبارک قول الله جل جلاله (اگر مردی از عالم بالا باین صفت در ملک او می نرسد
 کل مضمون و معدوم و از شرف حیات کل ممنوعیم و محروم) از این جهت منوجها الیها
 منضر عابین یقین این بیات را از شنوی معلوم به کفر الایمان مستفیض العرفان
 که از آثار نگارندگان خانی است در خانه تعالی با حسنه تعالی بابت بزرگوار معترض باین بزرگوار
 ای مظهر حق جمال بزرگان ای ما و رو پشیمان مکان ای وی تو ماه ده چشمت ای
 آینه ذات کردگاری کی سر و بقامت تو ما ناد هر چند که سر و همت از او
 خورشید زبدر تو هلالی است روح از دم حیات شمالی است صدر تو و ما موت مشتی
 گیتی همه تیره تو مرق گردون سیر خیرگی گرفته خنجر راه تیره گی گرفته
 روزم چو شب سیاه تاریک قدم چو گمان نگون و تاریک از هجر تو خنده هم شد از یاد
 مالان چو سبوی زرره باد از در دشت ابراهیم بر ما از هر چه بچینه تو در گریزم
 خود در شش این سخن شجرات از گفته فیلسوف پیر است ماه فلک بلند نامی
 استاد خنوزان نظای می در نو میدی بسی امید است پایان شب سید سپید است
 من سینه بدین امید واری با دولت و ظفر و خاکری امید باری تو دارم
 چشم از گرم تو بر ندارم و دو کوی تو روی بر تمام باشد که مراد اول پیام
 ابلیس بدین نیز قصه از قصید است که از آثار نگارندگان است که از نگارندگان
 ز کبر و می تو ای چرخ دون پریشان اسیر در دو غم و پای بسند خدا نام

(۱) مضمون از منوچهری دامغانی است (۲) مضمون از شعری است که است - بکلمه -
 رشع

ز شش جهت بر من محیط از آن تنگ
 که راه چاره فراهم نمود نتوانم
 روزی که خاندانم عمید لیدین
 که جای داده از جور از کنونم
 بمن نکلده و جاداده به یکام
 نعلی حسن نیستم که استمت
 من آنیم که ز راه طبع و دم هر دو
 و گزیده جان نبری از خدایک زخم
 همی دار بود اکتفا استخوانم
 بر طرف که گم زوی فائق ایمانم
 من آن کسم که بجنگم خشم خیرم
 که زره و ابر در گاه او شتابانم
 بجزره گفتم گاهی هم بجای زهر
 بگردنم زود و حکم او شتابانم
 بخوبی از حاتم و حیاتم
 کجاست بود علی آن آفتاب فضل
 نیافتم که سر بر سیر گام
 بیوخت پرده پندار من با شوق
 که قطره و حد از آن لال حیوانم
 باهل گیتی و گیتی بر نیازی نیست
 فراز گنبد مینا بپاست ایوانم
 چون در نهان همین خشن اعظم را گن
 چه منظر است موعود چه غم ز طوفانم
 ز هیچ حادثه در جهان ندانم باکن
 ولی امر خدا عین مدینه است
 بی هیچ روی نیایی در گریه ام

بجاه ورتبه فروتر ز من و بجهنم
 لطفنا و ستاگر منیم گاه بیجا
 بد و واحد اگر کعب بود و حشا بود
 طراپین که فرو نترز کعب و حشام
 پناه و علیا اشراق خاوی هدا
 ز دو گمشد یک سوی و نگردانم
 لیل الحاد و المناد که کارنده فانی در ارض صمد تاریخ باز دم شعر العلام
 بنگارش این اوراق و قالیف این دست تو ضیق یافت
 بجز گوهر سو من بیایان رسید بخت